



نشر رسانش

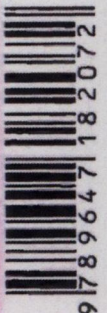
یادنامه بانو راضیه دانشیان (گلبن)
همراه با مقالاتی در باره زنان

گزارار خراموش
به اهتمام محمد گلبن



نشر رسانش

ISBN 964-7182-07-4



9 789647 182072



قیمت: ۲۷۰۰ تومان

گلزار خاموش

به اهتمام: محمد گدگ

۲	۶۴۰
۲	۱۳

1.0.90'

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسکن شد

گلزار خاموش

یادنامه بانو راضیه دانشیان (گلبن)
همراه با مقالاتی درباره زنان

به اهتمام: محمد گلبن

نشر رسانش

۱۳۷۹

گلزار خاموش: یادنامه بانو راضیه دانشیان (گلبن) همراه با مقالاتی درباره زنان / به اهتمام محمد گلبن. - تهران: رسانش، ۱۳۷۹.
۴۹۶ ص.؛ مصور، نمونه، عکس.

ISBN 964-7182-07-4 ..

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
ص.ع. به انگلیسی: Golzar - e Xamus (The dided out garden)
a miscellany in memory of lady Raziyh Danesian.

کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. دانشیان، راضیه (گلبن)، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸ - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲.
زنان - ایران - مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. دانشیان، راضیه (گلبن)، ۱۳۳۰ -
۱۳۷۸. ب. گلبن، محمد، ۱۳۱۵ - گردآورنده.

۷۵۹/۹۵۵

ND ۹۸۹/۵۲ گ۴

م ۷۹ - ۱۹۵۳۶

کتابخانه ملی ایران

خیابان خردمند جنوبی. کوچه جمال. شماره ۱۵. طبقه اول. واحد ۲.
تلفن: ۸۳۰۷۴۰۷ - ۸۸۴۰۵۴۳



شر رسانش

- عنوان کتاب: گلزار خاموش
- یادنامه بانو راضیه دانشیان (گلبن) به همراه مقالاتی درباره زنان
- به اهتمام: محمد گلبن
- طرح روی جلد: پارسوا باشی
- حروف نگاری و صفحه آرایی: فروغ مازیار (فروغ کشوری)
- ناشر: رسانش
- لیتوگرافی: پیمان
- چاپ: نقشینه پیمان
- صحافی: شهدای کالپوش
- نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۷۹
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ISBN: 964-7182-07-4

شابک: ۹۶۴ - ۷۱۸۲ - ۰۷ - ۴

فهرست

۹

مقدمه / محمد گلین

شماره صفحه

عنوان

بخش اول

به یاد بانو راضیه دانشیان

- ۱۵ همسر راضیه دانشیان چگونه زیست؟ و چگونه به ابدیت پیوست؟ / محمد گلین
- ۳۰ صبور بزرگمیش / سیدفرید قاسمی
- ۳۳ هنگام که گریه می دهد ساز / فرامرز طالبی
- ۳۶ بهانه ای برای جبران قصور / محمد منصور عاصمی
- ۴۰ دانشی زن زمانه / ع. روح بخشان
- ۴۳ کی رفته را به زاری باز آری / احمد شکیب آذر
- ۴۵ در این پهتور آب / سید بهمن الفتی
- ۴۷ آتش جاودان / ج. آذر
- ۵۰ داغ گلین / محمد کلاتری (پیروز)
- ۵۱ سروده هایی برای همسر
- ۵۱ خفته به درد
- ۵۱ منزل تو
- ۵۱ صدای دل انگیز

۵۲	بوی گل
۵۲	مظهر مهر و شرف
۵۲	باغ پرشکوه
۵۲	داغ تو
۵۳	دریغا
۵۴	دل خوش باور
۵۵	آیت محبت
۵۵	مادرم جای تو خالی
۵۶	من و تنهایی
۵۷	غم فرزند
۵۷	نور دو دیده
۵۸	خدا داند
۵۹	قصه تنهایی
۵۹	غم آشنا
۶۰	تربت تو

بخش دوم

نمونه آثار بانو راضیه دانشیان

	مقدمه‌ای بر شبنامه‌نویسی و روزنامه‌نویسی در انقلاب مشروطه ایران / محمد
۶۳	گلبن (و) راضیه دانشیان
۸۳	نخستین کتابخانه ملی طهران / محمد گلبن (و) راضیه دانشیان

بخش سوم

مقالاتی درباره زنان

۱۰۷	نوشته‌های زنان در دوره قاجار / ایرج افشار
-----	---

- ۱۱۴ زن در تذکرة الاولیای عطار / آزاد بروجردی
- ۱۷۱ تأدیبات الرجال، پاسخ به تأدیبات النسوان زن ستیز / ناصرالدین پروین
- ۱۷۵ انیس الدوله سوگلی ناصرالدین شاه / محمد رسول دریاگشت
- ۱۷۹ رابعه عدویه / ع. روح بخشان
- عزایض شکوه آمیز سرکار علیه عالیه به مقام منبع ریاست وزراء / سیروس سعدوندیان
- ۱۸۷
- ۲۱۱ عالم نسوان، مجله ای ویژه مسائل زنان / غلامرضا سلامی
- ۲۴۷ تاج ماه آفاق الدوله نخستین زن مترجم نمایشنامه در ایران / فرامرز طالبی
- ۲۷۴ روزنامه نگاری زنان؛ یک پایان نامه / مازیار علی یاری
- ۲۷۶ اندیشه روز؛ نشریه زنان روزنامه نگار و نویسندگان / سیدفرید قاسمی
- ۲۸۱ فرستنده: زنان؛ گیرنده: کودکان / سید علی کاشفی خوانساری
- ۲۸۷ سالنامه زنان ایران / بهزاد گلبن
- رساله ای گمنام: جوابیه شاه زنان وزیر به بیانیه سید ضیاء الدین طباطبایی / هانی گلنژاد
- ۲۹۴
- ۳۰۴ سالنامه دبیرستان دخترانه اصفهان / عبدالله لرستانی
- جواب رساله مدنیه: [تعدد زوجات، حجاب نسوان، طلاق] / مشیرالاطباء
- ۳۰۶ به کوشش جمشید کیانفر
- ۳۱۸ پروین اعتصامی «ملکه النساء الشواعر» / علی میرانصاری
- ۳۲۳ زنان نامدار در گذشته دو دهه / مریم آقا شیخ محمد (و) سعید نوری نشاط
- ۳۴۹ خیرات حسان / پروین استخری
- گذاری بر انگاره زن در شاهنامه فردوسی (از آغاز تا پایان داستان منوچهر) / مهری بهفر
- ۳۵۴
- ۳۶۵ عالم زنان / سعیده دارستانی فراهانی
- ۳۸۴ سراج النساء عاشق زبان و فرهنگ ایران / صدیقه دولت آبادی
- ۳۸۸ نیم قرن مطبوعات زنان / لیلا رستگار

۴۰۹	زنان طنزپرداز و کاریکاتوریست ایران / فریبا فرشادمهر
۴۲۴	گزارش بانو دکتر شمس الملوک مصاحب به ملک الشعراء بهار... / هلنا گنژاد
۴۲۹	نمایه
۴۷۳	تصویرها

مقدمه

به خود گفتم که خاقانی دریغاگوی من باشد
دریغا من شدم آخر، دریغاگوی خاقانی

داغ مرگ همسر با فضیلت و بزرگواریم چنان داغی نیست که به این زودی‌ها از خاطر من و فرزندمان، بهزاد، زدوده شود. آتش سوزانی است که تا زنده هستیم در سینه‌هایمان شعله‌ور می‌ماند، اما جز تن دادن به رضا و قضای الهی چه می‌توان کرد!

پیک نوروز یادآور نشاط و از سرگیری زندگی و آغاز بهار است. اما نوروز ۱۳۷۸ برای من و خانواده‌ام بهاری اندوه‌زا و پردرد به دنبال داشت، چنان‌که از این پس نیز همواره به دنبال خواهد داشت، چه که در اولین روزهای بهار این سال، گل بهار زندگانی ما، پس از سی و پنج روز دست به گریبانی با مرگ در ساعت یک و پانزده دقیقه صبح روز چهارم فروردین در بیمارستان جان‌به‌جان آفرین تسلیم کرد و داغ مرگ خود را تا جاودان بر دل‌مان نهاد. ما تمام روزهای اسفند ۱۳۷۷ و اولین روزهای سال ۱۳۷۸ را لحظه‌ای از پشت در بخش «سی‌سی‌یو»ی بیمارستان جدا نشدیم. به این امید که بارقه‌ی بهبود در او پیدا شود. اما دریغ و درد که سحرگاه روز چهارم

فروردین همه امیدهایمان به ناامیدی مبدل شد: قلبی که با تمام رنجوری و شکستگی، با عشق و امید به زندگی می‌تپید از تپش بازماند و در روز پنجم فروردین در قطعه ۸۸ بهشت زهرا به خاک سپرده شد؛ و ما در کمال ناباوری و بهت راه سرایی را در پیش گرفتیم که یاد و یادبودی از آن عزیز در هر گوشه‌اش جلوه‌گر است. از آن پس، من و فرزندم، با یک جهان غم و اندوه تنها مانده‌ایم و روزگاری را می‌گذرانیم که هر لحظه‌اش درازتر و سخت‌تر از سالی می‌گذرد.

در یکی از روزهای اسفند ۱۳۷۸ در جمع دوستان سخن از نزدیک شدن سال درگذشت آن مرحومه به میان آمد. گفتم که در نظر دارم که به جای برگزاری مراسمی که ممکن است برای برخی از دوستان و آشنایان در شب عید تکلف باشد، یادنامه‌ای فراهم کنم. دوستان این فکر را پسندیدند و قرار شد که هرکس انجام بخشی از کار را برعهده بگیرد. آنگاه موضوع را با دیگر دوستان در میان گذاشتیم و هرکس تهیه‌ی مطلبی را برعهده گرفت، و از حق نباید گذشت که در کوتاه‌ترین مدت نوشته‌های خود را به ما رساندند. نهایت این‌که به سبب مشکلات حروفچینی و نمونه‌خوانی و دیگر امور فنی ممکن نشد که این مجموعه را همزمان با سالگرد درگذشت آن مرحومه منتشر کنیم.

عنوان کتاب به پیشنهاد آقای سیدفرید قاسمی از بیتی از یکی از شعرهایم گرفته شده که این است:

مرا خورشید بخت آن روز برگشت که در گلزار خاموشان چمیدی

این مجموعه در سه بخش تدوین و تنظیم شده است:

۱. یادنامه آن مرحومه و تعدادی از تصویرها و همچنین آثار قلمی او.
۲. شامل دو مقاله است، که حاصل کار مشترک من و آن مرحومه است و یکی از آنها مقدمه کتابی است که تاکنون امکان چاپ آن فراهم نشده است.

۳. مطالب مربوط به زنان.

درگذشت بانو راضیه دانشیان را دستاویزی برای تحقیق دربارهٔ وضعیت زن در جامعهٔ دیروز و امروز ایران قرار دادیم تا به این وسیله هم دین خود را نسبت به این بخش عظیم و مهم اما فراموش شده از افراد جامعه ادا نماییم، و هم به این ترتیب وسیلهٔ شادی روان آن مرحومه فراهم شده باشد. بنابراین مجموعه حاضر دایرةالمعارف کوچکی است دربارهٔ زن.

وظیفهٔ خود می‌دانم که از همهٔ عزیزانی که بر من و خانواده‌ام منت نهادند و مدتی از اوقات خود را صرف نگارش این مقاله‌ها کرده‌اند، سپاسگزاری کنم.

همچنین در پایان این نوشته یادآوری دو نکته بر من واجب است. نخست این که در مدتی که آن مرحومه در بیمارستان در حالت بیهوشی بستری بود بسیاری از دوستان در اوقات مختلف و گاه بارها به خانه و حتی بیمارستان آمدند تا از او احوالپرسی و از من بنده دلجویی کنند. وظیفهٔ خود می‌دانم که از همهٔ آنان و مخصوصاً اهل محل و دوستان فرزندم، که برادرانه او را در میان گرفتند و تنهایش نگذاشتند، بار دیگر سپاسگزاری کنم. همچنین از سروران ارجمند و استادان بزرگوار آقایان دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، سید عبدالعلی فنای توحیدی (زواره)، حاج سیداحسان‌الله هاشمی و حسین معیری (اردستان)، یدالله بهزاد (کرمانشاه)، مرتضی شفیعی اردستانی، حسین مصاحبی نائینی، مهندس علی مصاحبی، محمدحسن رجایی زفره‌ای (اصفهان) ... سپاسگزاری می‌کنم.

بدیهی است که انجام این کار بدون همقدمی و همقلمی دوستان ارجمندم آقایان سیدفرید قاسمی، فرامرز طالبی، محمدمنصور عاصمی^۱، ع.روح‌بخشان ... ناممکن بود. زبان و قلم من آن قدرت بیان و تحریر را ندارند که از محبت‌هایشان به شایستگی سپاسگزاری کنند، علی‌الخصوص که با همدردی و احوالپرسی در مواقع مختلف می‌کوشیدند تا مرهمی بر دل داغدارم بگذارند، آن هم در آن روزهای

۱. دریغاً که دیگر در میان ما نیست. یادش گرامی و روانش شاد.

تلخی که این شعر حافظ ورد زبان و وصف حالم بود:

قرّة العين من، آن میوه دل یادش باد

که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ

در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد

محمد گلین

تهران: ۱۳۷۹/۴/۸

بخش اوّل

به یاد بانو راضیه دانشیان

به یاد ۳۷ شبانه روزی که منزلم در
راهر و بیمارستان... فیروزگر تهران
پشت در CCU بود بدان امید که
همسرم بهبود یابد و دست او را
بگیرم و شادمانه به سرای خویش
درآیم. اما دریغ و درد که...

همسرم راضیه دانشجویان چگونه زیست؟ و چگونه به ابدیت پیوست!

محمد گلبن

محبت آتشی بر جانم افروخت که تا شام قیامت خواهم سوخت
چسب از آتش برون آری بمیرد محبت را ز ماهی باید آموخت

دیر ازدواج کردم. حاصل این ازدواج یک فرزند است. بهزاد - که از همسرم به یادگار مانده است. هیچ‌گاه قصد ازدواج نداشتم. از خردی با کار و تلاش آشنا شدم. در یک مؤسسه بین‌المللی کار می‌کردم از صبح تا چهار بعدازظهر. بعدازظهر که به منزل می‌آمدم، گلبنی که صبح بودم، نبودم. صبح‌ها برای آن مؤسسه کار می‌کردم و بعدازظهرها برای دلم. بعدازظهرها لحظه‌ای وقتم بدون خواندن و نوشتن نمی‌گذشت. بارها با مادرم بر سر این مسئله که چرا تنها هستم و به قول او مانند جوکی‌های هندی زندگی می‌کنم بگومگو داشتیم. مادر آرزو داشت که سروسامانی بگیرم. اما من غرق در کار خودم بودم و گوشم به خواسته‌های مادر بدهکار نبود. مدتی مرا تنها رها کرد که شاید ادب شوم و به خود آیم و تن به ازدواج دردم باز هم دید که فایده‌ای ندارد. دست به دامن خواهران و برادرانم شد. یکی می‌رفت و یکی می‌آمد: «آخر محمد دیر شده. ما هر کدام دارای چند فرزند هستیم، اما تو همیشه مانند مرغ کورکنار آب شورنگ به زمین می‌زنی! خواندن و نوشتن هم حدی دارد چرا تمام حقوق و درآمدت را صرف خرید کتاب می‌کنی؟ هیچ ملایی به اندازه تو کتاب نمی‌خرد و نمی‌خواند. آخر برادر به خودت بیا! مادر دیگر پیر است و نمی‌تواند به زندگی تو سروسامانی بدهد. آخر او اهل مسجد و

منبر است و تو همه چیز را بر پیرزن حرام کرده‌ای». القصه روزها می‌گذشت و به هفته می‌رسید و ماه به سال اما من بر سر عهد خود باقی بودم تا این‌که در بهار سال ۱۳۵۸ دوستی گفتم: «محمد، تو اگر ازدواج کنی و همدم و دلسوزی داشته باشی زندگیت بهتر از این خواهد شد که امروز هست. من برای تو همسری پیدا کرده‌ام که واقعاً شایستگی همسری و همدمی تو را دارد، اجازه بده اجازه بگیرم تو یا او را ببین شاید پسند خاطررت باشد. مادرش شیرزن است اما خود او خیلی آرام و محجوب است». خندیدم و گفتم: چطور است که او به خواستگاری من بیاید! دوستم رفت و فردا به منزل ما آمد و گفت: «گلبن این شانس را از دست نده، او خواستگار زیاد دارد اما می‌خواهد با یک انسان زندگی کند بگذار من قرار ملاقات شما را بگذارم در منزل خودم یا منزل ایشان». گفتم: اگر خداوند صلاح بداند حرفی ندارم. دوستم قرار ملاقات گذارد. بعد از آن‌که ما را به هم معرفی کرد خندیدم و گفتم: باشد رضایم به رضای خدا و همان‌جا تصمیم گرفتم که تن به ازدواج بدهم. فردای آن روز به سراغ مادر رفتم. مادر دیگر با من زندگی نمی‌کرد. گفتم: «مادر قصد ازدواج دارم». گفت: خدا را شکر که آخر بر سر عقل آمدی. آن‌گاه نام ۵ - ۶ دختر را ردیف کرد، اسم هر که را برد، گفتم: نه. گفت پس باز بهانه می‌آوری. گفتم: من ازدواج کردم و آمدم خدمت شما که به شما اطلاع بدهم. یکدفعه از کوره دررفت و گفت: غلط کردی که بی‌اجازه من زن گرفتی. گفتم: مادر مگر آرزوی تو نبود که روزی بر سر عقل بیایم؟ گفت: چرا. گفتم: گمان می‌کنم که عقل در سر من آمده. گفت: اشکالی ندارد من باید آن دختر را ببینم، اگر نپسندیدم باید با یکی از آن چند نفری که اسم بردم ازدواج کنی. گفتم: مادر خدا بزرگ است تا چه قسمت کند. مادر وقتی دید که من در این ازدواج مضر هستم، دیگر چیزی نگفت. من آن روزها هنوز گرفتاری مرگ برادرم و مشکلات فرزندان برادر را داشتم. این روزگار بود که راه تازه‌ای پیش پیم گذاشت. با همسر آینده‌ام صحبت کردیم و قرار ازدواج را گذاشتیم تا این‌که در روز دوم اسفند ۱۳۵۸ به منزل ما آمد و چون رضای خدا در این کار بود من نیز رضا به رضای خدا دادم. در سال ۱۳۵۸ رشته‌ی علایق زندگی را به گردن بستم و همسرم را با رضایت ایشان و بدون تشریفات به منزل آوردم.

مادر وقتی دید که من بی‌سروصدا ازدواج کردم، چیزی نگفت. اولین شبی بود که

برای تبریک به منزل ما آمد. رو کرد به همسر و گفت: «مریم جان، از من به تو نصیحت که زن و شوهر مانند این گُتی هستند که تن محمد است. مرد رویه و زن آستر است؛ هر دو باید همدیگر را نگاه دارند. من از تو عروس عزیزم می‌خواهم که هیچ وقت با شوهرت به هم بی‌احترامی نکنید، بهترین سرمایه زن و شوهر احترامی است که نسبت به یکدیگر دارند. من امیدوارم که پسر شوهر خوبی برای تو باشد و تو همسری بهتر از شوهرت. من حالا دیگر غمی ندارم. اگر فردا هم جان به جان آفرین تسلیم کنم، دیگر ناراحت محمد نیستم. من می‌روم و فردا شب شام منتظر تو و محمد هستم که عروسم را به فرزندان و اقوام و بستگانم معرفی کنم».

در منزل ما همسر را به چند اسم صدا می‌کردند در شناسنامه راضیه، در منزل خودشان رامیه، در منزل ما و مادرم مریم، و من او را «مونا» صدا می‌کردم. گاهی مطلبی برای بچه‌ها می‌نوشت و به نام مونا به کیهان بچه‌ها می‌فرستاد. شب به منزل مادر رفتیم. مادر از ما با دم‌پختک که‌یازبها پذیرایی کرد. خواهرانم آمدند، برادرم آمد، همسران برادرهایم آمدند. همسر مرحوم برادرم فردوس فدائی (مینا) همیشه به من می‌گفت: «محمد کی زن می‌گیری؟ و که را می‌خواهی بگیری؟» می‌گفتم: می‌خواهم یک دختر تُرک بداخلاق بگیرم که پدر شما دو تا عروس مادرم را در بیاورد. همسر برادرم هر وقت به همسر می‌رسید می‌گفت: مریم خانم پس تو کی پدر مارو درمی‌آوری؟ تو که هر روز از روز پیش مهربانتر میشی. و همسر از حیا سرخ می‌شد و عرق شرم بر چهره‌اش می‌نشست و هیچ نمی‌گفت.

مادرم در آغاز نگران این ازدواج بود، کم‌کم و هر چه بیشتر با همسر آشنا می‌شد به او می‌گفت: «عروس، همان‌گونه که به فکر محمد من هستی خداوند به فکر و یاد تو باشد. من گمان نمی‌کردم کسی بتواند پسر مردم گریز مرا به زن و زندگی علاقه‌مند کند. محمد در توجه دید که به این راحتی رام شد، عروس، خداوند دلخوشی را از تو عزیز دور نکند». به هر حال، همسر خیلی زود با خانواده من مأنوس شد، برای همه احترام قائل بود و همه او را واقعاً دوست می‌داشتند.

همسر بانو راضیه دانشیان (گلبن) ترک‌نژاد پارسی‌زبانی بود که پدر و مادرش از قبه دربند باکو به نمین و از نمین به تهران آمده بودند. همسر در ۱۵ بهمن ۱۳۳۰ در تهران

تولد یافته بود. در مدارس جنوب تهران تحصیل کرده بود، و از کودکی عاشق نقاشی و مطالعه بود. او می‌گفت: مادرم اجازه نمی‌داد که ما برخی از مجله‌ها را بخریم و بخوانیم. برادرم رحیم مجله زن روز، اطلاعات هفتگی و جوانان را می‌خرید و برای ما می‌آورد. روزی که مجله زن روز منتشر می‌شد از بعدازظهر صد مرتبه می‌آمدم به راه نگاه می‌کردم، ببینم داداش کی مجله را می‌آورد. همسرم علاوه بر نقاشی، گل‌دوزی، خیاطی و بافندگی نیز می‌کرد. بیشتر لباس خود و فرزندش را با دست می‌بافت. به زندگی فقیرانه‌ای که داشتیم عشق می‌ورزید. در مدت ۲۱ سال زندگی مشترکی که با هم داشتیم هیچ وقت ندیدم که از کم و بیش بنالد و ابرو درهم کشد. هرچه پیش می‌آمد می‌گفت: «محمد به قول تو خدا بزرگ است». همسرم در سه چهار سال اولیه زندگی مشترکمان، تا خداوند بهزاد را به ما داد و صاحب فرزندی شدیم، هر روز از صبح تا چهار بعدازظهر در منزل تنها بود. گاهی مادرم و بعضی اوقات مادرش به سراغ او می‌آمدند که تنها نباشد. از روی ادب و علاقه‌ای که به من داشت هر روزی که مهمان نداشتیم تا من نمی‌آمدم ناهار و شام نمی‌خورد و منتظر می‌ماند. در این سه چهار سال هر وقت به منزل آمدم یا مشغول کتاب خواندن بود یا سرگرم نقاشی. بعدازظهرها و شب‌ها که من سرگرم خواندن و نوشتن بودم، آرام می‌آمد کنار میز من صندلی می‌گذاشت و می‌نشست و ساکت به کارهای قلمی من نگاه می‌کرد.

یک روز گفت: گلبن، من روزها در منزل خیلی تنها هستم و هنوز هم که خداوند فرزندی به ما نداده که من خودم را با فرزندم سرگرم کنم، آیا نمی‌شود مرا هم با کارهایی که انجام می‌دهی آشنا کنی که هم من سرگرم باشم و هم بتوانم در کارها به تو کمک کنم؟ گفتم: اگر دوست داشته باشی و حوصله داشته باشی چرا نمی‌شود. گفت امتحان کن، اگر از عهده برخی از کارها برآمدم، سعی می‌کنم که دستیار خوبی برایت باشم. گفتم: دوست داری چه کاری انجام بدهی؟ گفت: پیاده کردن اسنادی را که روی آن‌ها کار می‌کنی به عهده من بگذار. چند سند جلو او گذاردم. شروع کرد به خواندن. دیدم در شناخت و خواندن بعضی از کلمات مشکل دارد. سندی به خط سیدالوزراء میرزا ابوالقاسم قائم مقام شهید را جلو او گذاشتم، دیدم به راحتی می‌خواند. نامه‌ای از میرزانصرالله خان مشیرالدوله نائینی را پیش او گذاشتم، دیدم در خواندن بعضی از

کلمات در می ماند. سفرنامه حج حاج میرزا علی خان امین الدوله را به او دادم و گفتم: چند صفحه این کتاب را بخوان و پیاده کن. متوجه شدم که در خط امین الدوله بیشتر مشکل دارد. کاغذ و خودکار جلو او گذاشتم و شیوه تحریر بعضی از کلمات را برای او روی کاغذ نقاشی کردم. او به حرکت دست من در نوشتن کلماتی که برایش نامأنوس بودند، دقیق می شد و کلماتی را که سرهم و درهم نوشته بودند با ذره بین بزرگ و کوچک می کرد تا شیوه نگارش آن ها را پیدا کند. قریب دو سه ماه سندهای مختلف منشیانه عصر قاجار را به او می دادم و می گفتم: این سندها را بخوان و رونویس کن. مثلاً برخی از کلمات را که باید منفصل نوشت و متصل نوشته بودند، شناسایی و رونویس می کرد. به طوری در آن چند ماه این کار را دنبال کرد که دیگر خطوط میرزا علی خان امین الدوله و خط میرزا حسین نائینی را به راحتی می خواند و کمتر مشکل داشت. کم کم در مقابله بعضی از متون از او یاری می گرفتم. یک روز گفت: گلبن می خواهم کتابی برای فرزند آینده مان در زمینه کودکان بنویسم و مصور کنم و اگر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اجازه داد، به چاپ برسانم. گفتم: کار بسیار خوبی است. قصه کوتاهی نوشت با عنوان گنجشکان و جوجه هایشان. متن کتاب نزدیک به ۷ صفحه دست نویس خودش بود و برای هر صفحه از نوشته اش دو سه صفحه نقاشی سیاه قلم کشید. این کتاب سرگذشت دو گنجشک بود که در بهار در باغی زندگی می کردند، و از شاخه ای به شاخه دیگر در پرواز بودند تا این که گنجشک مادر در دیوار بنایی که در کنار باغ بود، در سوراخی لانه ای درست کرده بود و چند تخم گذاشته بود. گنجشک ماده مدتی روی تخم ها نشست تا جوجه ها سر از تخم بیرون آوردند. جوجه ها که بزرگ شدند پسرکی ۱۰ - ۱۱ ساله نردبان بلندی را به دیوار گذاشته بود و یک جفت جوجه را از داخل لانه بیرون آورده بود. در همین تابلو کتاب نشان داده بود که دو گنجشک در اطراف آن پسرک در پرواز بودند. کتابش را تمام کرد و بارها تصمیم گرفت که آن را به فرامرز طالبی بدهد نگاه کند. اما می گفت: چون کارم هنوز نارسایی هایی دارد خجالت می کشم که این کار کم مایه را به فرامرز نشان بدهم. همسرم فرامرز طالبی را فرزند بزرگ خود می خواند و روزی که فرامرز به منزل ما نمی آمد جو یا می شد که چرا امروز نیامده است؟

همسرم برای فرامرز احترام خاصی قائل بود و او را عضوی از اعضای خانوادمان به

حساب می آورد. باری، کتاب را تمام کرد اما چون کارش را هنوز خوب نمی دید خجالت می کشید که آن را به کسی نشان بدهد. و آخر الامر هم به من اجازه نداد که متن و تصاویر آن کتاب را در اختیار فرامرز بگذارم. گفت: گلبن کتاب را به وزارت ارشاد بفرست اگر اجازه چاپ دادند آن را به اسم «مونا گلبن» با صرفه جویی چاپ می کنم و اگر بچه ها کارم را دوست داشتند همین کار را ادامه می دهم، و الا بعد از این برای دل خودم نقاشی می کشم. من کتاب را دادم به دوستی که در خیابان ناصرخسرو مقابل وزارت دارایی کتاب فروشی داشت که اجازه اش را از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بگیرد. بعد از مدتی خبر داد: که کتاب در وزارت ارشاد در جابه جایی گم شده و من هرچه تلاش کردم کتاب در ارشاد پیدا نشد که نشد. همسرم خیلی ناراحت شد و قصد داشت یک روز به اتفاق به وزارت ارشاد برویم تا ببینیم سرگذشت کتاب به کجا رسیده است. اما چون من به کارهای دوستم ایمان داشتم او را از رفتن به ارشاد منع کردم. و افسوس خوردم که چرا از این کتاب یک کپی نگرفتم.

همسرم روی نقاشی های سیاه قلم این کتاب زحمت بسیار کشیده بود. بخصوص آن تابلو پسری که از نردبان بالا رفته بود و بچه گنجشک ها را از لانه شان بیرون آورده بود. هروقت یادش می آمد ناراحت می شد. همسرم خواهرزاده ای دارد به نام هومن گل نژاد. می گفت: چهره آن پسرک با چهره هومن یکی بود به همین سبب هومن را همیشه صدا می کرد: «جوجه، جوجه گانی - جوجه جوجه گانی من».

همسرم بعد از آن که صاحب فرزندى شدیم و خداوند بهزاد را به ما داد بیشتر وقت خود را صرف بهزاد می کرد و هنگامی که بهزاد در خواب بود به خواندن و نوشتن می پرداخت. او به بهزاد در چهار سالگی نوشتن و خواندن آموخت و بهزاد را در پنج سالگی به آمادگی (نیما) فرستاد.

همسرم همکاری جدی قلمی با مرا در دهه آخر حیات یعنی از سال های ۶۷ و ۶۸ آغاز کرد. کارهایی را که به اشتراک انجام دادیم به قرار زیر هستند:

۱. جلد اول محاکمات دوره مشروطه (چاپ نشده)؛
۲. شب نامه و صبح نامه و روزنامه نگاری در دوره مشروطه (چاپ نشده)؛
۳. فروش دختران قوچانی به ترکمان ها (چاپ نشده)؛

همسرم راضیه دانشیان چگونه زیست؟ و چگونه به ابدیت پیوست! ▶ ۲۱

۴. سفینه‌الفرامین یاسفینه‌الانشاء مجموعهٔ مکتوبات میرزامحمد نائینی را به اتفاق پیاده کردیم و متن را با او و فرامرز طالبی مقابله کردیم؛

۵. مقابلهٔ متن سفرنامهٔ سیف‌الملک را که من سال‌ها پیش آماده کرده بودم با او و آقای طالبی انجام دادیم؛

۶. آخرین کاری را که سال‌ها آرزو داشت انجام دهد فهرست‌نگاری دورهٔ ۱۹ سالهٔ مجلهٔ آینده بود. در نظر داشت این فهرست را، همچون فهرست سی سالهٔ سالنامهٔ دنیا که من تدوین و تنظیم کرده بودم، آماده کند. اما با وضع جسمی او من رضایت ندادم. باز هم دست به کار شد و فهرست ۷ سال اول مجلهٔ آینده را به صورت فهرستی ساده همچون فهرست ده‌سالهٔ اول راهنمای کتاب و فهرست ده‌سالهٔ اول مجلهٔ سخن آماده کرد. ولی وضع جسمی او اجازه نمی‌داد، دکتر او را منع کرده بود که کار کند. این فهرست را بعدها خودم به صورت توضیحی شروع کردم و کارش نزدیک به اتمام است.

۷. در برخی از کارهای دیگر که با من همکاری مختصری داشت نامش را در مقدمهٔ کارهایم آورده‌ام؛

۸. همان‌گونه که قبلاً اشاره کردم همسرم از کودکی به نقاشی علاقه‌مند بود و بیشتر با مداد سیاه قلم کار می‌کرد. کمتر کار قلمی او را دیدم که او را راضی کرده باشد. کاری را که می‌کشید یا می‌بخشید یا بعد از مدتی پاره می‌کرد. تعدادی از کارهای قلمی او را که توانستم از دست او بیرون بیاورم در پایان این کتاب آورده‌ام. تعدادی از دیگر کارهای او در کتابخانه‌ام لابه‌لای روزنامه‌ها و کتاب‌ها مانده‌اند که باید به دست بیاورم و مجموعهٔ آن‌ها را چاپ کنم. تصویری از مادرم کشیده بود که مشغول قصه‌گفتن برای فرزندم بهزاد بود. خودش قبول داشت که کار خوبی است. تصویری نیز از من کشید که می‌گفت: هنوز کمی کار دارد. این کار هم باقی مانده است.

همسرم در دوران حیات ناملایمات زندگی خیلی کشید. اما چون صبور و بردبار بود هیچگاه زبان به شکوه نمی‌گشود و هرگز یک کلام زشت و نامربوط از دهانش خارج نشد. در سال ۱۳۷۰ برای ما مشکلی پیش آوردند که بر اثر آن نزدیک پنج سال من و ایشان روی آسایش و آرامش ندیدیم. در این پنج سال حاصل دوران زندگی را از دست

دادیم ولی هر چه از او می پرسیدند: که با این مشکلات چه می کنی؟ می گفت: راضیم به رضای خدا. تا این که در اواخر سال ۷۴ از آن گرفتاری نجات پیدا کردیم و زندگی را عملاً از نو شروع کردیم. من مجبور بودم شب و روز تلاش کنم تا وسیله آسایش بهتری برای همسر و فرزندم فراهم آورم. اما او رضایت نداشت که من آن همه کار کنم چرا که من در آن مدت تاب و توانم را از دست داده بودم. از اواخر سال ۷۴ تا اواسط سال ۷۷ با این که بازنشسته شده بودم، مجبور بودم که ماهی یکی دوبار به بندر امام و بندرعباس بروم و هر وقت از این سفرها برمی گشتم چند روزی بی هوش و توش در خانه می افتادم و او چون مرا به آن حال و روز می دید، سخت ناراحت می شد و می گفت: «گلبن، تو باید بعد از پنج سال سختی کشیدن کمی استراحت کنی. تو فکر نمی کنی که سه هزار کیلومتر راه رفت و برگشت با اتومبیل برای تو طاقت فرساست؟» می گفتم: چرا، ولی چاره ای ندارم، خدا بزرگ است باید زندگی کرد. در مرداد سال ۷۷ سفری به بندر امام رفتم و از طریق شیراز عازم بندرعباس شدم. این سفر ۸ روز طول کشید. وقتی که به تهران آمدم سه روز در زیرزمین منزل افتادم. وقتی بهتر شدم، همسرم گفت: محمد وصیتنامه ای را که امسال عید نوشته بودی خواندم. این چندمین مرتبه است که تو با نوشتن وصیتنامه ات اشک مرا درمی آوری و حالم را بدتر می کنی. من هم وقتی تو در سفر بودی نامه ای یا وصیتنامه ای نوشته ام و از ترس این که آن را مثل سال گذشته پاره نکنی قصد دارم آن را به یکی از دوستانمان - آقایان فرامرز طالبی، سیدفرید قاسمی، احمد شکیب آذر، محمدمنصور عاصمی - به امانت بدهم، نگاه دارند تا تو آن را پاره نکنی..

همسرم در وصیتنامه اش مطالب فراوان نوشته بود از جمله این که: «محمد... من راضی نیستم تو با این سختی برای من و فرزندم زندگی بهتری فراهم کنی. دیگر نمی گذارم بعد از این به سفر بندرعباس و بندر امام بروی. برای این که تو بیشتر استراحت کنی من حاضرم بیشتر قلم بزنم و از راه همین قلم زندگی بهتری داشته باشیم. اگر قلم هم در آمدی نداشته باشد حاضرم با خیاطی، گل دوزی و بافندگی زندگیمان را بهبود بخشم. تو نمی دانی یک سال است که هر وقت به سفر بندرعباس و بندر امام می روی وقتی که برمی گردی دو سه روز چه حالی داری. تو متوجه نیستی که بعد از مراجعت سخت خسته و بیماری و من هر وقت به تو نگاه می کنم باید شرمساری وجدان داشته باشم».

قبول کردم و تا او زنده بود، به سفر بندرعباس و بندر امام نرفتم. همسرم از سال‌های ۷۱-۷۲ مرتب اظهار ناراحتی می‌کرد: که معده‌ام درد می‌کند و به راحتی نمی‌توانم نفس بکشم. او را به نزد چندین پزشک بردم، هر کدام نظری دادند و دارویی. هر وقت با وی از منزل بیرون می‌رفتم هر جا سربالا بود به راحتی نمی‌توانست برود. مرتب روزی ۵ تا ۶ نوع قرص و دارو مصرف می‌کرد، تا این‌که در سال ۱۳۷۵ او را بردیم پیش دکتر بهزاد رحمانی پزشک ریه. وی بعد از چندین بار معاینه گفت: من احساس می‌کنم که ایشان ناراحتی قلبی و اثناعشر هر دو را دارند. ما را به پزشک قلب معرفی کرد. نظر دکتر رحمانی درست در آمد. بعد از عکس‌برداری و معاینات متوالی پزشک قلب گفت باید برای ایشان آنژیوگرافی انجام بدهیم. در زمستان سال ۱۳۷۶ در بیمارستان مدائن تهران از همسرم آنژیوگرافی به عمل آمد. معلوم شد که یک دریچه و دو رگ قلب وی بسته است پزشک گفت: اما چون بیماری طولانی شده قلب او دورگ ساخته و خون به قلب او می‌رسد اما باید مواظب باشید که عصبانی نشود، نمک نخورد، و داروهایی را که در معالجه‌اش مفید است به وقت استفاده کند زیرا بیم سخته کردن ایشان زیاد است و باید مواظب باشید.

در بهار سال ۷۷ جریان بیماری همسرم را با دوست بزرگوام آقای مهندس خسروخواه در میان گذاشتم. ایشان فرمود آقای دکتر نهاوندی پزشک بیماری‌های قلب چند روزی است که از خارج به ایران آمده و صبح‌ها در بیمارستان جم بیمارهای قلبی را می‌پذیرد. به ایشان مراجعه کردیم تا خانم را معاینه کند. ساعت ۶ صبح وقت گرفتیم. منشی ایشان گفت پرونده و نوار و نوار آنژیوگرافی را فردا با خودتان بیاورید. دکتر نهاوندی همسرم را معاینه کرد و نوار آنجیورا دید و گفت: ایشان مواظبت ویژه لازم دارد. ماهی یک بار پزشک معالجتش باید او را معاینه کند، و ۱۵ روز یک بار هم باید از ایشان آزمایش کلی بگیرند که تغییرات کلی در او به وجود نیاید. من برای ۱۵ خرداد سال ۷۸ برای ایشان وقت رزرو می‌کنم. سال آینده که آمدم ایشان را بیاورید یک بار دیگر آنژیوگرافی انجام می‌دهیم، اگر وضع ایشان بهتر نبود او را عمل می‌کنم. داروهای پزشک معالج را تأیید کرد و خود ایشان هم یک نوع داروی دیگر برای همسرم نوشت. ما مرتب ایشان را ماهی یک بار می‌بردیم پیش پزشک معالجتش و ۱۵ روز یک بار هم از او

آزمایش خون و غیره به عمل می‌آوردیم.

همسر من پس از آن مدت خیلی مواظب خودش بود. ۱۰-۱۵ کیلو وزن کم کرده بود و داروهایش را سر وقت می‌خورد.

در روزهای اوایل پاییز ۷۷ یک روز صبح از خواب بیدار شدم دیدم همسر من در راهرو روی پله نشسته و سیگار می‌کشد. خیلی تعجب کردم. او ۵-۶ سال بیشتر بود که سیگار را ترک کرده بود. دیدم سخت در فکر است. هر چه پرسیدم که چه شده که اول صبح دارد سیگار می‌کشد؟ گفت: چیزی نیست، هوس کردم یک سیگار دود کنم. جای آوردم. در حیاط با هم نشستیم و مشغول خوردن جای شدیم. دیدم باز دستش به طرف سیگار رفت. گفتم: مونا چه شده که باز به طرف سیگار کشیده شده‌ای؟ گفت: چرا این همه اصرار می‌کنی؟ خوابی دیدم که این خواب سخت آشفته‌ام کرده است و هر چه می‌خواهم اندیشه این خواب را از وجودم بیرون کنم، نمی‌توانم. گفت: دیشب خواب دیدم که من و تو در یک باغ بسیار بزرگی با هم قدم می‌زدیم. یک دفعه من در چاهی افتادم. آن چاه آب نداشت. تو بر سر چاه فریاد می‌زدی: خدا همسر من، خدا همسر من. مردم شما را به خدا همسر من را از این چاه نجات بدهید. کسی به داخل آن چاه نیامد. تو آمدی در چاه طناب به کمرم بستی مرا بالا کشیدند و تو را هم بالا کشیدند. اما تو مرتب فریاد می‌زدی: خدا همسر من، خدا همسر من. مردم به تو می‌گفتند: همسرت که الحمدلله سالم است چرا فریاد می‌کنی؟ من وقتی از چاه بیرون آمدم دیگر تو را ندیدم و از وحشت لب چاه به خواب رفتم. گفتم: مونا جان خیر است خدا ارحم الراحمین است. چند روز با او از هر دری صحبت کردم تا از اندیشه آن خواب فارغ شد.

من در آن روزها مشغول تدوین چکیدهٔ جبل‌المتین بودم، هر مطلبی را که آقای طالبی و خانم هاشمی می‌خواندند من یک بار دیگر مرور می‌کردم که چیزی از قلم نیفتد. پاییز ۷۷ تمام شد و زمستان داشت به طرف بهار می‌رفت. در شب جمعه ۲۹ بهمن ۱۳۷۷ من و همسر من در منزل برادرزاده‌ام شام دعوت بودیم، چرا که آن شب سالگرد پنجاهمین سال تأسیس جلسات قرآن مرحوم برادرم حاج عباس رحیمی را جشن گرفته بودند. همهٔ اقوام و اعضای جلسات قرآن برادرم دعوت بودند. ساعت ۹ شب به همسر من آمادگی شو تا سری به منزل برادرزاده‌ام برویم. گفت باشد. لباس پوشیده آماده شد، اما از آمدن

منصرف شد، گفت: گلبن بهزاد نیست، من کمی استراحت می‌کنم، تو سری به منزل حاج منصور برو ولی زود برگرد من تنها هستم. من رفتم و نزدیک به یک ساعت طول کشید، با همان ماشینی که رفته بودم برگشتم. وقتی به منزل آمدم دیدم همسرم تنهاست. بهزاد هنوز نیامده و او در خواب است. او را صدا زدم، دیدم بیدار نشد. چیزی نگفتم و مشغول کار شدم. ساعت ۱۲/۳۰ شب بیدار شد. گفت: خیلی کسل بودم خوابم برد. برای او کمی میوه آوردم. کنار میز کارم نشست، بعد بلند شد دیوان حافظ را آورد گفت: آن شعر حافظ را که ترجمه «سوره نوالقلم» است از اول تا آخر برایم بخوان و تفسیر کن. گفتم: شما بخوان من تفسیر می‌کنم، گفت: نه من دوست دارم تو این شعر را بخوانی؛

الا ای آهوی وحشی کجایی	مرا با توست چندین آشنایی
دو تنها و دو سرگردان دو بیکس	دو تا دامت کمین از پیش و از پس
تا بیت آخر که حافظ می‌فرماید:	

چو من ماهی کِلک آرم به تحریر	تو از "نوالقلم" می‌پرس تفسیر
مقالات نصیحت گو همین است	که سنگ انداز هجران در کمین است

چون بیت آخر را خواندم شروع کرد به گریه کردن. کتاب را کنار گذاشتم و گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: نمی‌دانم بعد از تو چگونه می‌توانم زندگی کنم؟ امشب خواب بسیار بدی برای تو دیدم، خدا خیر کند. هر چه گفتم آن خواب چه بود؟ گفت: نپرس، نپرس که نمی‌گویم.

ساعت در حدود ۲ بعد از نیمه شب بود، برخاست جای آورد، پرسید کلید کتابخانه کجاست؟ گفتم: چه کار داری تا من بروم انجام بدهم؟ گفت: امشب تا صبح خوابم نمی‌برد، می‌خواهم کتابی را بیاورم چندین صفحه‌اش را بخوانی. گفتم: چه کتابی، بگو من می‌روم می‌آورم. گفت: نه، من خودم می‌آورم. کلید کتابخانه را گرفتم و بعد از مدتی کتاب در دست وارد شد کتاب اسکندرنامه نظامی بود. از ساعت ۲ تا ساعت ۳/۳۰ چندین صفحه اسکندرنامه را خواندم. او گاهی معنی ابیات را می‌پرسید. نزدیک ساعت ۴ گفت من خسته شدم کمی استراحت می‌کنم، تو هم خسته‌ای برخیز یک ساعت بخواب، مگر نمی‌خواهی صبح به بهشت زهرا بروی؟ گفتم: چرا. من ساعت ۴/۳۰ خوابیدم. ساعت ۵ مرا صدا زد که: گلبن گلویم درد می‌کند، کمی میوه با یک جای برایم بیاور. جای

و میوه آوردم، و باز کمی دراز کشیدم. ساعت ۷ صبح، یکی از دوستان زنگ زد با او رفتم برای فاتحه به بهشت زهرا. ساعت ۸/۳۰ برگشتیم. او در خواب بود. آن روز صبح در تهران کمی باران آمد و هوا خیلی خوب بود. گفت: گلبن، حوصله داری کمی قدم بزنیم؟ من در خیابان میرزای شیرازی کاری دارم انجام بدهم. ساعت ۱۰ رفتیم و ساعت ۱۲ ظهر به منزل مراجعت کردیم. من مشغول کار شدم. برایمان مهمان آمد، همسرمان ناهار آورد، ناهار خوردیم، من کمی دراز کشیدم. یک مرتبه دیدم خواهر خانم فریاد می‌زند: رامیه چی شد؟ چرا رنگت پریده؟ فوراً برخاستیم و او را به نزدیک‌ترین بیمارستان رساندیم... دنباله مطلب را از یادداشت‌های روزانه‌ام نقل می‌کنم.

«ساعت درست ۲ صبح جمعه ۱۴ اسفند ۱۳۷۷ است. امروز ۱۶ روز است که همسر من در حال بیهوشی در بیمارستان فیروزگر تهران بستری است. در این ۱۶ روز خدا عالم و گواه است که آنچه در توان داشتم، کوتاهی نکردم. چند بیمارستان دیدم که بلکه او را منتقل کنیم. اما وضع حالی او اجازه نداد که او را از دستگاه تنفس جابه‌جا کنیم. اینک در این دل شب خودم را با تمام وجود تسلیم آنچه خداوند مقرر کرده است می‌کنم، و جز دامن لطف خداوند دست‌آویزی ندارم. الهی اگر من بدم و به من و فرزندم ترحم نمی‌کنی، همسرمان صبور و بنده‌ای ضعیف و خرد است و در دوران حیات خود از آنچه تو برای او خواسته‌ای سرنیچیده است. الهی به این سنگ صبور ما رحم کن و او را به چشم شفقت درنگر! الهی تو آگاهی و دانا و غمخوار درماندگان. الهی دستگیر این انسان شایسته باش و او را به لطف خود به سلامت برسان!»...

«امروز روز هشتم فروردین و روز عید قربان است. سه روز است که همسرمان جان‌به‌جان آفرین تسلیم کرده و در قطعه ۸۸ بهشت زهرا آرمیده است.»

همسر من روز ۲۹ بهمن ۱۳۷۷ بر اثر ناراحتی وارد بیمارستان شد و در اورژانس بیمارستان سکنه قلبی و بعد سکنه مغزی کرد. شرح بیماری او را در چند صفحه یادداشت‌هایم آورده‌ام. وی از روز ۲۹ بهمن تا دوم اسفند در حال بیهوشی به سر می‌برد. روز دوم اسفند به هوش آمد، شناخت داشت. بر بالین او بودم، هر که را می‌پرسیدم می‌شناخت. دکتر دستور داد که دستگاه تنفس را از او قطع کنند تا عادی تنفس کند. پنج

ساعت بدون دستگاه، تنفس کرد طاقت نیاورد. ساعت ۵ بعد از ظهر مجدداً سکنه مغزی روی داد و ۱۶ روز در عالم بیهوشی به سر برد. صبح روز ۲۱ اسفند ساعت ۸ در "ICU" به دیدارش رفتم. باز به هوش آمده بود و سر و دستش را کمی تکان می داد. متأسفانه روز ۲۲ اسفند معده اش خونریزی کرد و بعد از ۵ روز بار دیگر به بیهوشی رفت، تا این که در روز ۲۸ اسفند باز به هوش آمد ولی خیلی ضعیف شده بود. از منزل برای او آب میوه، آب ماهیچه، آب پای مرغ می بردیم که با لوله وارد معده اش می کردند. روز چهارشنبه صبح که به دیدارش رفتم چشمش باز بود. باز سرش را کمی تکان می داد. به او گفتم: مونا جان چطوری؟ چشمانش پر از اشک شد. با اشاره گفت: خویم در آن روز یکی از... که او را در آن مدت ندیده بودم به بخش ICU آمد و مسؤول نگهداری همسرم شد. ساعت ۴ بعد از ظهر من و دوستم مسعود حیدری برای خرید دارو بیمارستان را ترک کردیم و هانی گل نژاد را پشت ICU گذاردم که مواظب همسرم باشد. وقتی که داروها را خریدم و به بیمارستان برگشتم هانی آمد گفت: آقای گلبن دارند خاله ام را ساکشین می کنند. اجازه ندادند وارد ICU بشوم. دوان دوان خودم را به پشت شیشه ICU رسانیدم، دیدم آن... بی شرم به طرز مشمژکننده ای مشغول ساکشین کردن است. فوری داد زدم:... چکار می کنی؟ این یک انسان است، که دیدم نفسش به شماره افتاد. اعتراض کردم، دیدم جواب پرت می دهند. خدا خدا کردم که پرستار اصلی شب برسد. وقتی که آمد در راهرو جلو او را گرفتم و التماس کردم که: به همسرم برس! این پرستار که معایب کار همکارانش را دریافته بود متوجه امر شد. به من گفت: لوله تنفس جابه جا شده و بیمار نمی تواند درست نفس بکشد. این جوانمرد در ساعت ۹/۳۰ مرا به دیدار همسرم برد گفت: بین، فعلاً بعد از آن همه زجر کشیدن به آرامش رسیده و به خواب عمیق فرو رفته است. این پرستار جوانمرد دستور داد از منزل مقداری آب میوه و ماهیچه برای او بردم. شب تا صبح جلو در ICU قدم زدم، صبح کنار راهرو بیمارستان روی زمین خوابم برده بود، صدایم کردند: که ده آمپول فوری برای همسرت لازم است. با مسعود حیدری که خداوند به او و خانواده اش سلامت و آبرومندی بدهد، دنبال دارو رفتم. وقتی برگشتم پرستار بخش گفت: همسرت امروز دو سه مرتبه چشم باز کرده و دوباره بسته است، یا او را بین.

شب‌ها و روزها هر یک چون سالی بر من می‌گذشت. عید نوروز از راه رسید. روز عید جز من هیچ‌کس در بیمارستان نبود. بخش‌ها را در یکدیگر ادغام کرده بودند در بخش جלו ICU هیچ‌کس نبود، من بودم و من، که نگران وضع همسرم بودم. صبح عید ساعت ۵ صبح که سال تحویل شد یک شاخه گل زیبا را که شب قبل آماده کرده بودم و به هانی گفته بودم از منزل آورد، این بیت را روی کارتی نوشتم:

تو در خانه چون نیستی هیچ‌کس نیست سرپای خانه همه سوت و کور است
 به بخش دادم. مسؤول بخش دستور داد آن گل را در گلدانی بالای سر همسرم گذاردند. دوستان و آشنایان بعد از ظهر روز اول عید در بیمارستان به دیدار آمدند. اما من لحظه‌ای از بیمارستان بیرون نرفتم. در روزهای دوم و سوم هم بیمارستان تعطیل بود. داروخانه‌ها هم تعطیل بودند. روز سوم و شب چهارم خانم دکتر معصومه ایلچی مرا صدا کرد و فرمود آقای گلین ما سه روز است که ده واحد خون برای همسرت لازم داریم و مرکز انتقال خون، خون ندارد. گفتم: خانم دکتر چرا زودتر فرمودید؟ به هر حال تا ساعت ۱۱ شب برادر همسرم آقای رحیم رحیمی آزاد و یکی از پرستاران را به مرکز انتقال خون فرستادم و هرطور شد دو واحد و نیم خون گرفتند. پرستار بیمارستان که انسانی جوانمرد بود گفت: آقای گلین این دو واحد خون را امشب با چند بلاکت به خانم تزریق می‌کنم، فردا صبح مرکز انتقال خون ده واحد خون را به ما تحویل می‌دهد. ساعت ۱۲ شب است، و سه روز است که شما به منزل نرفته‌اید، بروید شام بخورید و آقای هانی را بگذارید در بیمارستان بماند. من با عباس گل نژاد به منزل آمدم. شام آوردند نتوانستم بخورم. ساعت یک صبح را نشان می‌داد. کمی دراز کشیدم. ۵ دقیقه نگذشته بود که تلفن زنگ زد. گفتم: عباس، هانی است گوشی را بردار. عباس گوشی را برداشت و گفت: گلین لباس بپوش، حال رامیه به هم خورده است. سریع لباس پوشیدم و با عباس گل نژاد عازم بیمارستان شدیم. با عجله خودم را به ICU رسانیدم. جلو در ICU سرکار خانم دکتر معصومه ایلچی که با خانواده ایشان آشنایی داشتم روی پله ایستاده بود، از پله پایین آمد و فرمود: آقای گلین، راضی به رضای خدا باش! ما همه زحمت کشیدیم ولی خواست خدا چیز دیگر بود. همسرت ۵ دقیقه پیش به ابدیت پیوست. روی زمین نشستیم و نتوانستم بلند بشوم. زیر بغلم را گرفتند و تا داخل ICU همراهی کردند. هنوز دستگاه

همسر مراضیه دانشجویان چگونه زیست؟ و چگونه به ابدیت پیوست! ▶ ۲۹

اکسیژن کار می‌کرد اما دستگاه قلب خط مستقیم را نشان می‌داد. دو پزشک هنوز بر بالین همسر بودند. رئیس بخش گفت: آقای گلبن به جنگ تقدیر نمی‌توان رفت. راضی به رضای خدا باش! خانم دکتر ایلچی مشغول نوشتن جواز دفن همسر شد. آقای موسویان گفت: خانم دکتر جواز را مستقیم به بهشت‌زهرها بنویسید. می‌دانید که این مرد ۳۵ روز است که در این بیمارستان از پا درآمده است. دیگر یک روز هم اسیر پزشکی قانونی نشود. خانم دکتر ایلچی جواز را نوشت و به من گفت: تربت همراه داری؟ گفتم: همسر یکی از دوستانم برای شفا دو سه روز پیش مقداری تربت آورده در کشتوکنار تخت همسر هست. مقداری تربت را به لب و پیشانی همسر مالیدند. من ماندم تا کارهای لازم انجام شد و چه ناامید و بی‌مزد و مواجب و سرخورده، بی‌همسر راه منزل را در پیش گرفتم، به طرف منزل رفتم اما چه رفتی. در راهرو به فرزندم رسیدم که از خواب بیدارش کرده بودند و خبر مرگ مادرش را به او داده بودند. او آرزو داشت که یک بار دیگر مادرش را ببیند که اجازه ندادند. چهارم فروردین جنازه همسر در سردخانه بیمارستان ماند. صبح روز پنجم ساعت ۸/۳۰ جنازه را به منزل و از منزل به بهشت‌زهرها حمل کردیم و ساعت ۱۰ صبح روز پنجم فروردین ۷۸ همسر در قطعه ۸۸ بهشت‌زهرها به خواب ابدی فرو رفت. خداوند هیچ امیدواری را ناامید نکند، بمنه و کرمه. در این جا این غم‌نامه را با دو بیت زیر به پایان می‌برم:

کجایی ای بهار عمر «گلبن»

گل نیلوفر من، همسر من

«توزیر خاک و من بر بستر خاک

ولی مرگت نباشد باور من»

والسلام

تهران ۱۳۷۹/۴/۱۲

صبور بزرگمنش

سیدفرید قاسمی

چند سالی است که ما نوروزها عزاداریم. از نوروز ۱۳۷۵ که دکتر محمد اسماعیل رضوانی به دیار حق شتافت تا نوروز ۱۳۷۸ که خانم راضیه دانشیان - همسر و همکار دوست ارجمند و محقق گرامی جناب آقای محمد گلین - به رحمت ایزدی پیوست، چند تن دیگر از عزیزان خود را در آغازین روزهای سال از دست داده‌ایم و با غم و اندوه سال را آغاز کرده‌ایم.

خانم دانشیان (گلین) در دو دههٔ اخیر همگام با همسر گرامیش نسخه خطی و سند استنساخ کرد، کتابشناسی فراهم آورد، نمونه‌های مطبعی را خواند، مقاله نوشت و نقش‌هایی از طبیعت را به تصویر کشید. در این شش هفت سال که هفته‌ای یکی دوبار به همراه دوست عزیزم آقای فرامرز طالبی به منزل آقای گلین می‌رفتم همواره با خوشرویی و لطف خانم دانشیان (گلین) روبه‌رو بودم و هیچ‌گاه محبت‌های این خانم محترم و بزرگمنش را فراموش نمی‌کنم. در ایامی که در بیمارستان بستری بود، آقای گلین این شعر را سرود:

تو در خانه چون نیستی، هیچ کس نیست	سراپای خانه، همه سوت و کور است
نه قند است شیرین، نه تلخ است باده	دلم لانهٔ غم، به جای سرور است
تو بیمار و چشمم به در، تا کی آبی	بدین آرزو، جان من در حضور است
شبم را سحر نیست تاریک روزم	امیدی ندارم، دلم ناصبور است
نیچند صدای تو، گلین کجایی	کجایی، صدای تو از دور دور است؟

کتب خانه، بی تو، کتابی ندارد
 نمی تابی، ای آفتابم، ز روزن
 همی می رود خونم از دل به دیده
 جگر بندم، از آتش دل کباب است
 کم از خاک راهم، بیا دست من گیر
 خلاقی، اگر سرزد از من، ببخشای
 نثار قدم تو ای درد، فرسود
 خدا را، به تنهائیش، رحمت آور
 شب و روز بهزاد، چشمش به راه است
 نه قمری به شاخی برآرد نوایی
 نه لبخند شیرین تو، روح پرور
 نفس، سخت گم کرده راه گلویت
 چرا خفتی، ای بخت بیدار «گلبن»

امیدمان این بود که خانم دانشیان (گلبن) از بیمارستان به سلامت به خانه اش باز گردد... که نشد! و دست تقدیر چیز دیگری را رقم زد و مقدر الهی این بود که این خانم محترم و بزرگوار - پس از ۳۵ روز تلاش آقای گلبن، پزشکان و پرستاران بیمارستان فیروزگر تهران - به دیار باقی رخت بریندد. روانش آرمیده باد که بانویی نیکو خصال و صبور بود. برای سنگ مزار آن مرحومه، همسر وفادارش سروده است:

«در خواب ابد راحت جانم رفته است با رفتن او تاب و توانم رفته است
 آن آیت لطف و مظهر عز و شرف چون سایه بخت ز آستانم رفته است»

باری، خدا به همه مردم شادی و سلامت عنایت فرماید و امیدواریم که هیچ خانواده ای داغ عزیز نبیند. مخصوصاً در ایام نوروز که غم و اندوه دوچندان می شود. در ایام نوروز همه جا تعطیل است، حتی روزنامه ها، و صاحب عزا نمی داند که چگونه دوستان و آشنایان را از مصیبت وارده مطلع کند. تا چند سال پیش همه معترض بودند که چرا روزنامه های کشور پس از یک هفته تعطیل، همزمان با بازگشایی ادارات و سازمان های دولتی، کار خود را از سر می گیرند و صاحب نظران بر این نکته تأکید داشتند

که تعطیل کار مطبوعات در ایام نوروز معنا ندارد و مثل اکثر کشورهای دنیا روزنامه‌های کشور بی وقفه و بدون تعطیل باید انتشار یابند. اما گردانندگان روزنامه‌ها بی اعتنا به افکار عمومی و اظهار نظر صاحب نظران در سال‌های قبل مدت تعطیل روزنامه‌ها را دو برابر کردند و روزنامه‌های کشور در آغاز سال ۱۳۷۸ یک هفته پس از بازگشایی ادارات منتشر شدند!

روزنامه‌هایی که چاپخانه ندارند دلیل عدم انتشار خود را تعطیلی چاپخانه‌ها تا ۱۴ فروردین ذکر کردند. اما روزنامه‌های چاپخانه‌دار - جز یک مورد که تعمیر سرسرای تحریریه را عنوان کرد - دلیل موجهی برای تعطیل پانزده روزه خود ارائه ندادند و به پرسش خوانندگان خود درباره عدم انتشار روزنامه‌ها تاکنون پاسخ نداده‌اند.

در پایان این مختصر بر خود لازم می‌دانم که تلاش‌های آقایان دکترهای خانیکی، تابش، کاظمی و ارسنجانی را یادآور شوم. این بزرگواران در روزهای آغازین سال با این که در خارج از تهران به سر می‌بردند کوشش کردند تا پیکر پاک بانوی فرهیخته خانم دانشسیان (گُلین) در قطعه ۸۸ (هنرمندان) در بهشت زهرا (س) دفن شود و پس از تماس‌های مکرر و پیگیری‌هایی که در قالب‌های تنگ اداری نمی‌گنجد و فقط کار عاشقان و دل‌سوختگان است، موفق شدند که این کار بزرگ را در روزهای تعطیل به انجام برسانند. از مسؤولان سازمان بهشت زهرا (س) به ویژه آقای خال نیز که با بزرگواری قول شفاهی مسؤولان ذیربط را پذیرفتند و نهایت محبت را فرمودند، تشکر می‌کنیم و از خداوند سبحان سعادت و سلامت آنان را خواستاریم.

هنگام که گریه می‌دهد ساز

برای محمد گلبن تا صبور باشد

فرامرز طالبی

وقتی پایه سن می‌گذاری، با مرگ رابطه نزدیک‌تری پیدا می‌کنی و مرگ هر عزیزت را بخشی از مرگ خودت می‌دانی که به تدریج می‌آید و می‌آید تا تو را در چنبره‌اش بگیرد. این گونه است که هر مرگی مرثیه تلخی می‌شود و حدیث نفسی.

سال گذشته پرونده قطوری از مرگ دوستان و بستگان را زیر بغل داشتم. از مرگ ذبیح‌الله بداعی تا مرگ سیروس طاهباز. بعد از رفتن محمود پاینده، فکر می‌کردم که زمستان بی‌مرگی را پشت سر می‌گذاریم و این ناقوس چند صباحی به صدا در نخواهد آمد، که نشد. قتل فجیع و ناجوانمردانه محمد مختاری و پوینده را مگر می‌شود از یاد برد. درباره محمد مختاری زیاد باید نوشت. مختاری شاهنامه، مختاری دیگری است. این بخش از حیات ادبی مختاری را فقط اهل فن می‌دانند و بس. و بعد، مرگ حمید مصدق آمد و چند روز مانده به سال نو، مرگ سیروس طاهباز.

سیروس را برای آخرین بار، دو سه هفته قبل از مرگش، در خانه ابراهیم رهبر دیدم. با دوست گرمابه و گلستانش مجیددانش آراسته آمده بود. ساعتی کنارش نشستیم. کوتاه سخن گفت. توی خودش بود. چهره‌اش کبود بود. و از خنده‌های ریزپی درپی‌اش خبری نبود. آن شب روح فرسوده‌ای داشت سیروس. حوصله شب نشینی نداشت. ماشینی

گرفت و رفت. و بعد ناگهان بانگی بر آمد... خیر را در روزنامه خواندم. سال نو را با غم سیروس طاهباز شروع کردیم. و قبل از این که درختان آلوچه شکوفه بزنند، راضیه خانم دانشیان، همسر محمد گلبن را از دست دادیم؛ روز ۲۹ بهمن ۱۳۷۷ قلبش گرفت و به بیمارستانش بردند. محمد گلبن در ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۵ برادرش را از دست داده بود، گلبن از همان روز بست نشین بیمارستان شد. هر ساعتی که سراغش را می‌گرفتی، توی بیمارستان بود. هر روز به بیمارستان می‌رفتیم و ساعتی کنار محمد می‌نشستیم و از مریضی که از لحظه ورودش به بیمارستان مدهوش بود تا دم مرگ، احوال پرسی می‌کردیم.

با محمد گلبن از سال ۱۳۵۵ در «مرکز اسناد فرهنگی آسیا» آشنا شدم - شاید جای دیگر هم این را نوشته باشم - کتابشناسی خط و زبان و نیز سفرنامه میرزا ابوالحسن خان ایلچی به دوسیه‌اش را آنجا برایش منتشر کردم.

از همان روز اول آشنایی، رفیقش شدم. و از همان ماه اول آشنایی به خانه‌اش رفتم. خانه‌ای پر از کتاب و فیش و اسناد. فیش نویسی را آنجا از او آموختم و آشنایی با متون و اسناد تاریخی را. محمد در سال ۱۳۵۸ ازدواج کرد. و یک روز دست راضیه خانم دانشیان را گرفت و به میمنت و مبارکی به خانه برد. زنی در اوج جوانی، متواضع و با حوصله و کم‌گوی و مهربان.

گلبن در انتخاب دوست سختگیر بود - و هست - و کمتر کسی را به خانه راه می‌داد. هرکس که پایش به خانه او باز می‌شد، سرنوشت یکسانی داشت: کتابشناسی و نسخه خوانی و مطبوعات قدیمی.

راضیه خانم دانشیان هم از این سرنوشت گریزی نداشت.

راضیه خانم بیشتر به اسناد دوره قاجار علاقه داشت. مدتی در موزه هنرهای تزئینی مشق نقاشی کرد، ولی باز به اسناد دل بست و هر چند گاهی هم به طرف مطبوعات قاجاری می‌رفت و قرار بود که روزگاری برای یکی از مؤسسات فرهنگی بخشی از مطبوعات ایرانی دوره قاجار چاپ خارج را کار کنیم که نشد. راضیه خانم سند خوان

قابلی شده بود. در ده سالهٔ اخیر، تقریباً حضورش در تمام کارهای گلبن آشکار است. خط‌های عجیب و غریب قاجاری را گاهی بهتر از گلبن می‌خواند. آخرین کاری که در خدمت ایشان و گلبن کردیم، غلط‌گیری سفرنامهٔ سیف‌الملک به روسیه بود و سفینه‌الفرامین که این روزها، هر دو کتاب منتشر شده‌اند. راضیه‌خانم و گلبن از نسخهٔ اصلی می‌خواندند و من نمونهٔ چاپی را کنترل می‌کردم. محمد روح‌بخشان هم یک بار کل کتاب را دید.

سه سال پیش در ماه بهمن همانند همین سال، کلارا آبکار، هنرمند برجستهٔ مینیاتور را، مثل راضیه‌خانم، توی بیمارستان خوابانندیم و دکتر اسماعیل رضوانی نیز توی بیمارستان بود. روزهای اول عید آن سال را باید به رشت می‌رفتم، مانند همین سال، رفتم. از آنجا دل‌وایس حال آن عزیزان بودم و دائم تماس می‌گرفتم. در یکی از همان روزهای اول سال نو، وقتی سراغ آبکار را گرفتم، گفتند: استاد تمام کرد. بی‌درنگ از رشت به تهران آمدم. وقتی به خانه رسیدم، تلفن زنگ زد. سیدفرید قاسمی بود. گفت: دکتر رضوانی هم تمام کرد. امسال هم همین طور شد. در روز دوم ورودم به رشت، به خانهٔ گلبن زنگ زدم تا حال راضیه‌خانم را بپرسم، کسی گوشی را برنداشت. به خانهٔ سیدفرید قاسمی زنگ زدم. او بود که گفت: راضیه‌خانم تمام کرد. بی‌درنگ به تهران آمدم. آن سال، وقتی به تهران رسیدم کلارا آبکار را تشییع کرده بودند و امسال راضیه‌خانم را و عجباً، روز پنجم فروردین به خاکش سپردند، دقیقاً روز خاکسپاری دکتر اسماعیل رضوانی.

— هنگام که گریه می‌دهد ساز.

بهانه‌ای برای جبران قصور

محمد منصور عاصمی

نوشتند دوستان در بزرگداشت بانویی فرهیخته، خانم راضیه دانشیان، که سنگینی بار هجرتش بر زندگی همسرش، محمدگلبن، به روشنی احساس می‌گردد. و چه سترگ است این درد که مرور زمان نه تنها از آن نکاسته، که روزافزون خود را می‌نمایاند. من هم نوشتم، ولی چه سود که قلم نتوانست چنانکه باید گویای احساس باشد و دست کم بخشی از دین به آن بزرگوار بانو را ادا کند. نوشته فقط به محمدگلبن تقدیم شد و زبان نیز نتوانست مرهمی باشد بر دل داغدار یک دوست. با نزدیک شدن به سالگرد درگذشت این بانوی بزرگوار، دیگر بار کلنجار قلم و کاغذ سفید آغاز شد تا شاید گاهی از کوه درد برداشته شود.

بیش از سی سال است که با محمدگلبن دوستی دارم. در شرکتی استخدام شدم که محمد چند سالی پیش از من در آنجا کار می‌کرد. اولین پرسشی که محمد از من نمود آن بود که آیا با محمد عاصمی مدیر مجله کاهه نسبتی داری؟ در آن تاریخ دو همنام، محمد عاصمی، دارای شهرتی بودند. دومی، بازرگانی صاحب منال بود، بنابر این گاه در برابر چنین پرسشی قرار می‌گرفتم و بر حسب آن‌که به کدام یک از دو بزرگوار اشاره می‌شود، من به دریافتی از پرسش کننده می‌رسیدم که آیا اهل کتاب است یا اهل بازار. محمدگلبن را دورادور می‌شناختم و انتظاری جز همین پرسش از او نداشتم. البته پاسخ دادم که نسبتی با شخص مورد نظر او ندارم، هر چند که با دیگری نیز نسبتی نداشتم. نقطه آغاز دوستی این‌جا بود و مریدی بر مریدان محمدگلبن افزوده گشت.

پنج سالی همکار بودیم و من ترک آن کار کردم و به کار دیگری پرداختم و دیدارها کمتر شد. بار دیگر فرصتی پیش آمد که همکار شدیم و دیدارها و گفت‌وگوها بیشتر شد. دلگرمی دادن‌های محمد قلم را به کار انداخت و راهنمایی‌هایش مسیرهایی در برابرم گشود و گاه به گاه مقالاتی تهیه می‌کردم و محمد ترتیب چاپ آنها را در یغما، و... می‌داد. کارهایی مشترک برنامه ریزی شد و هر چند کند، به بار نشست.

محمد، اشتیاقی وصف نشدنی به بررسی آثار عصر قاجاریه در هر زمینه داشت و چه دانش ژرفی داشت از این دوره. به قول فرامرز طالبی: محمد یک تاریخ سیار است و حافظه‌ای دارد که کمتر رایانه‌ای چنین حافظه‌ای دارد و رایانه‌ای نیست که بتواند به چنین سرعتی، مطلبی را از انبوهی از مطالب استخراج نموده ارائه نماید. فرامرز طالبی معتقد است: که ما در هر دیدار با محمد، باید ضبط صوتی به همراه داشته باشیم تا هر نکته‌ای را که می‌گویند ضبط کنیم، چون خود سندی تاریخی است.

بار همراه چنین مردی که باید باشد؟ کسی که او را درک کند، به ارزش‌های او آگاه باشد، یاور او باشد و باری از دوش او بردارد. بر دشواری‌های او نیفزاید و غمخوار او باشد. بی‌تردید یکی از بزرگترین بخت‌های محمد، داشتن همسری چون راضیه خانم دانشیان بود. به یاد ندارم که چهرهٔ ایشان را در هم دیده باشم. همیشه خوشرو بود و در همه حال با وقار خویش طرف مقابل را به احترام وامی‌داشت. به همهٔ دوستان همسرش احترام می‌گذاشت. در خانهٔ آقای گلبن به روی همه باز بود و هر روز چند نفری به دیدار آقای گلبن می‌آمدند و کسی را نمی‌شناسم که با بی‌احترامی یا ترشرویی افراد آن منزل روبه‌رو شده باشد.

خانم دانشیان، خانمی فاضله بود. بدون تردید در مقابلهٔ متون، باز خوانی خطوط و سندشناسی دورهٔ قاجاریه، کمتر کسی می‌توانست با چنین چیرگی و اعتماد به نفسی اظهار نظر نماید، هر گاه که خواندن متنی از کتاب خطی، خواه نستعلیق یا شکسته دشوار بود، این خانم دانشیان بود که این دشواری را هموار می‌کرد. بدنیست که در این جا خاطره‌ای از این دست یادشود. از قرار، روزی آقای گلبن با زنده یاد دکتر رضوانی برسرنامه‌ای از سیدالوزرا، میرزا ابوالقاسم قائم مقام اختلاف نظر پیدا می‌کنند. خانم گلبن با مقابلهٔ این نامه و نامه دیگری از سیدالوزرا و مقایسهٔ یک به یک کلمات، این

اختلاف نظر را حل و فصل نمود. استدلال خانم گلبن آن بود که هر نویسنده‌ای دارای حرکت دستی ویژه خویش است که علی القاعده بر تمام نوشته او باید حاکم باشد و متن یکنواخت و یکسانی را بنویسد. اما حتی شخصی مانند قائم مقام نیز ممکن است در نامه‌ای کم حوصلگی به خرج داده باشد، لذا نباید انتظار داشت که همه نامه او به یک نسق باشد. به زعم خانم دانشیان کمتر کسانی در تاریخ معاصر بودند که در نوشتن بتوانند از ابتدا تا انتها دارای خطی یکنواخت باشند، مانند دکتر محمد مصدق، ایرج میرزا، عباس اقبال و محمد قزوینی.

یار و یاور محمد، نخستین کسی بود که نوشته‌های محمد را می‌خواند و نظر می‌داد. آرام و بی سروصدا داخل اتاق کار محمد می‌شد و پشت میزکارش می‌نشست و با دست تندی که داشت شروع به بازنویسی می‌کرد. اگر از او پرسشی نمی‌شد ساعت‌ها خاموش و مشغول قلم زدن بود. اگر جایی به مشکلی بر می‌خورد محمد را صدا می‌زد و به طنز می‌گفت: "مولانا" این مثنوی هفتاد من نیست ولی هفتاد و هفت مشکل دارد. این جمله سامانی ندارد و نمی‌توان از کنار آن گذشت، مگر دستی به زلفانش بکشی تا خودی نشان دهد. تا دست تو به سر زلفش نرسد نمی‌تواند اظهار وجود کند. محمد کنار میز او می‌رفت و جمله را سامان می‌داد. راضیه خانم می‌گفت: «نگفتم تا دست تو به سر زلف او نرسد، ابرو تکان نمی‌دهد؟». هر گاه که باید در قالب بانوی منزل فرو می‌رفت و سراغ فرزندشان، بهزاد، برود، می‌گفت: «جناب عاصمی، میرزا فرامرز، من رفتم دنبال زندگی، لطفاً به اخ و کخ من دست نزنید، من برمی‌گردم و تا هر وقت که باشد می‌نویسم».

راضیه خانم نقاشی چیره دست هم بود. از کودکی ذوق نقاشی داشته و تبحری بیش از همکلاسی‌های خود. خود ایشان خاطره‌ای تعریف می‌کردند که: در دوره دبستان، آموزگار نقاشی سوژه‌ای را تکلیف کرد و من طرح زیبایی نقاشی کردم و به ایشان دادم آموزگار گفت: چه کسی این نقاشی را در منزل کشیده؟ و من پاسخ دادم: خودم آن را کشیدم. آموزگار برآشفته و گفت: دروغگو! این کار یک بچه نیست و کار نقاشی متبحر است. من هر چه بیشتر پافشاری می‌کردم که این نقاشی کار من است، او بیشتر مرا متهم می‌نمود، و به من تکلیف نمود که پس از پایان کلاس باید در مدرسه بمانم و در حضور خود او سوژه‌ای را نقاشی کنم. من اجازه خواستم که فردای آن روز این امتحان صورت

گیرد تا با اجازه قبلی از مادرم بتوانم دیرتر به منزل برگردم، چون می دانستم که اگر بدون اطلاع مادرم، دیر به منزل بروم چه بلایی بر سرم خواهد آمد. باز هرچه در این زمینه پا فشاری کردم، آموزگار بر سر حرف خود بود و می گفت باید همین امروز تو را امتحان کنم. به هر حال برای اثبات بیگناهی خود و اشتباه آموزگار ناچار شدم در مدرسه بمانم و موضوع مورد نظر آموزگار را نقاشی کنم. پس از دیدن نقاشی، آموزگار به من آفرین گفت و اضافه نمود: که اگر مادرت نگران شد بگو فردا به مدرسه بیاید تا برایش توضیح دهم. دوفتر از دوستانم در مدرسه مانده بودند تا مرا همراهی کنند و به مادرم بگویند که چه اتفاقی افتاده. مادرم در خیابان نزدیک منزل و در مسیر مدرسه به خانه نگران ایستاده بود و به محض دیدن من و دوستان مجال توضیح نداد و مرا به باد کتک گرفت. فردای آن روز مادرم به مدرسه آمد و مستقیم به دفتر و نزد آموزگار رفت و گفت: اگر بار دیگر دخترم حتی ۱۵ دقیقه دیرتر به منزل بیاید، من این مدرسه را روی سر تو خراب خواهم کرد. تو مگر نمی دانی که یک دانش آموز باید سروقت به منزل برگردد؟ این وظیفه معلم است که گوشزد کند که دانش آموز سروقت به منزل برگردد».

راضیه خانم یک سال زیر نظر استاد غازیان در خیابان منوچهری تعلیم طراحی و نقاشی دید و مدتی نیز زیر نظر آقای الفتی، و چندی در موزه هنرهای تزیینی نیز تعلیم نقاشی دید و طرح های بسیار بدیع و زیبا به یادگار گذاشته است.

هرگاه فراغتی از کار تحقیق می یافت به نقاشی می پرداخت و هرگاه نیز نقاشی نمی کرد کتابی در دست مشغول مطالعه بود، حتی در آشپزخانه. بارها دیدم که یادداشتی برای محمد گذاشته و مقاله ای را مشخص کرده که محمد بخواند یا می گفت: «گلبن این نامه ها را مجدداً بخوان، فراموش نشود».

آخرین کاری را که در دست داشت، فهرست نویسی مجله آینده بود، زیر نظر محمد، و این کار را با علاقه و دقتی زاید الوصف ادامه می داد. ناراحتی قلبی آزارش می داد. محمد کار را برای او قدغن کرد و مراقب بود که راضیه خانم دچار مشکل نشود، ولی متأسفانه در یک سال آخر حیات، راضیه خانم دچار مشکل شد و بیماری چهره زشت خود را نشان داد و لبخند مظفرانه اش تلخکامی زندگی محمد بود. راضیه خانم از پا در آمد و محمد گلبن و بهزاد نیز هم.

دانشی زنِ زمانه

ع. روح‌بخشان

گفت و گو از "فقدان" همواره دشوار و دردناک است، بویژه که این فقدان به کسی مربوط شود که آدمی به او به دیدهٔ احترام می‌نگریسته و او را فرشته‌یی در لباس آدمی می‌دانسته است. درگذشتِ اندوه آورِ همسر گلبنِ فقدانی از این دست بود: واقعه‌یی باور نکردنی که هرگز به تصور نمی‌آمد. بانویی خانه دار، کدبانو، مهمان‌پذیر، گشاده رو و خوشخو، که در میان جماعتِ زنان در روزگار ما همانندش کمتر دیده شده است.

من بنده، گلبن را از دیرباز به نام می‌شناختم. از همان زمان که نخستین آثارش وارد بازار کتاب شدند و من آنها را از دوستان به امانت می‌گرفتم، یا اگر می‌توانستم می‌خریدم، و می‌خواندم. بعدها، به مناسبتی و از طریق شادروان سیدمحمدعلی جمالزاده، با مرحوم حسین خدیوجم آشنایی یافتم و فهمیدم که با گلبن دوستی دارد. و این سببِ مزید ارادت شد. اما تا حدود سال ۱۳۷۰ - و به قولِ امروزی‌ها تا اواخر دههٔ ۱۳۶۰ - محضر او را در نیافته بودم. اول بار، او را در محل «دفتر پژوهشهای فرهنگی»، که به همت آقای محمدحسن خوشنویس پا گرفته است و به پشتکار او تا به امروز منشأ کارهای خیر و بزرگ، از جمله نشر ده‌ها کتاب ارجمند و غالباً مرجع بوده است، دیدم. کمی بعد، به یمن دوستی با آقای فرامرز طالبی پایم به خانه گلبن باز شد و آشنایی با او به مرور به دوستی عمیق و صمیمانه‌یی تبدیل شد که خوشوقتانه هنوز ادامه دارد.

آن چه مرا به خانه گلبن می‌کشاند، و تا پیش از درگذشتِ همسرش - آن دانشی زنِ زمانه - هر هفته یک بار در روزهای چهارشنبه تکرار می‌شد، صفایی بود که خانه از آن

لبریز و سرشار بود. سراسرِ خانه از صفا، گرمی، پرکاری، جنب و جوش، پذیرایی گرم و صمیمی انباشته بود. گفت و گو از کارهای عقب مانده و تازه، پرس و جو از احوالِ دوستان و آشنایانِ دور و نزدیک، تبادل نظر درباره کارهایی که در دست می داشتیم، طرح کارهای تازه فردی و جمعی و برنامه ریزی برای انجام آنها، چاره اندیشی برای گرفتاری هایی که وجود داشتند و هر چندگاه به شکلی تازه سر برمی آوردند، آشنایی با دوستان تازه، و استغراق در کتابخانه... سراسر اوقات بعد از ظهر چهارشنبه را که گاه تا پاسی از شب می پایید، پر می کردند. و بانوی خانه با نهایت خوشرویی و مهمان پذیری و شکیبایی، بانوانه زحمات پذیرایی را تقبل می کرد.

در آن چند سال، گلبن چند کار را به سرانجام رساند: فهرست سی ساله سالنامه دنیا، تصحیح و بازنگاری و چاپ سفینه الانشاء یا سفینه الفرامین، تصحیح و بازنگاری سفرنامه سیف الملک به روسیه، تألیف چندین مقاله بلند که برخی از آنها در اولین شماره ایران سال چاپ شدند، آغاز کار برگه نویسی مندرجات حبل المتین و... و من در ضمن همین نشست ها و آگاهی از کار گلبن در می یافتم که همسرش نه تنها همسر که بهترین دستیار علمی گلبن می بود. او در طی سال ها زندگی در کنار گلبن و ملاحظه کارهای او و آشنایی با شیوه قرائت نسخ خطی و استنساخ متون به اقتضای ذوق خود چندان در این زمینه پیشرفت کرده بود که بر استاد پیشی گرفته بود و دشوارترین خطوط متون را به آسانی می خواند، و اهل فن می دانند که این کار، گاهی به رمز خوانی و کشف رمز می ماند.

حقیقت این است که تاریخ ما و جامعه شهری - نه روستایی و عشایری ما - در مجموع نسبت به جنس زن خوشبین و منصف نبوده است. از قدیمی ترین متنی که به فارسی در دست هست تا به امروز هر جا و هرگاه نامی از زن به میان آمده است لحن نوشته دشمنانه و ستیزه جویانه و منفی است. شاید علت این است که همواره «قلم در دست دشمن بوده است». شاید هم آن مؤلفان و مورخان و شاعران کمابیش حق می داشته اند و حکایت شیخ ابوالحسن خرقانی که به سبب کشیدن بارِ جورِ همسر خود شیر را رام کرده بود، این حق را تأیید می کند، اما آنچه نارواست این است که حکم کلی کرده اند و قیاس را در جای استقراء نشانده اند. و وجود زنانی همچو بانو گلبن برای رد و رفع این تصور ناروا کفایت می کند. وی نه تنها زنی کم نظیر، همسری نمونه، مادری شایسته، کدبانویی

خانه‌دار، دستیاری ورزیده و کاردان بود که برای گلبن جای خالی مادر را هم پر می‌کرد، و او را همچون یک فرزند تروخشک می‌نمود. در امور زندگی مشیر و راهنمایش بود، راه را از چاه نشان می‌داد، به او کمک فکری می‌کرد و فی‌الواقع دستش را می‌گرفت و پایه‌ها می‌برد... این را بعداً دریافتیم، پس از درگذشت واقعاً جانگداز و سوزناکش، ... او به راستی مصداق بارز این بیتِ منتسب به فردوسی بود که:

زین خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا

و راستی که گلبن به وجود آن زن عقیفِ مهربانِ پارسای دلسوز، پادشاهی می‌کرد. این را بعداً دریافتیم، پس از درگذشت جانگداز و سوزناکش، بویژه که برای برخی از ما حکم خوهری را داشت که می‌توانستیم مشکلاتمان را با او در میان بگذاریم، با او درد دل کنیم و از او راهنمایی بخواهیم.

و اکنون خانه هست و زندگی و همان رفت و آمدها... اما دیگر از آن گرمی و شور و جنب‌وجوش و نشاط نشانی نیست. خانه سوت‌وکور است، زندگی شور و گرمی ندارد. رفت و آمدها کم و سرد شده‌اند. سامانِ کار از دست رفته است.

اینک گلبن یاد آن عزیز را با تدوین و انتشار مجموعه‌ی گرامی می‌دارد. از من خواسته بود که چیزی قلمی کنم. حقیقت این است که در سوگی فقدانِ آن بانوی گرامی زبان و قلم از کار می‌مانند، و لذا برای خالی نبودن عریضه شرح احوال «رابعه‌عَدویه» را که از بزرگان متصوفه است از کتاب دایرة‌المعارف اسلام (چاپ دوم، لیدن، ۱۹۹۵، جلد هشتم، صفحه ۳۶۷ تا ۳۶۹) ترجمه کرده و همچون برگ سبزِ درویشانه به روانِ آن بانوی گرامی تقدیم داشتیم.

کی رفته را به زاری باز آری

احمد شکیب آذر

شب از نیمه گذشته بود که زنگ تلفن به صدا در آمد. از آن سوری خط محمدگلبن بود که می‌گفت: «مریضان رفت». من بیدرنگ به خانه گلبن شتافتم. همسرم، تمام شب را در تنهایی خود بر این ماتم گریسته بود.

ما سابقه مراده خانوادگی دیرینه داشتیم و از دست رفتن بانو راضیه دانشیان، همسر محمدگلبن که بانویی بزرگواری و به تمام معنای کلمه انسان بود، برایمان سخت ناگوار و غمبار بود. او بانویی کم نظیر بود در مهربانی و شفقت برای همگان. برای گلبن همسری بود همواره همدل و مشفق و مشوق.

اینک که نزدیک به یک سال از آن واقعه پرانده می‌گذرد، هنوز در خانه ما این واقعیت باور کردنی نیست که آن عزیزی که رفت، رفته است. بانویی با آن همه فضیلت و والایی به راهی رفته که بازگشت ندارد.

مرگ حق است و به نوعی اتصال به مبدأ. یک گذر است که - دیر یا زود - باید صورت گیرد. خوابی است که بیداریش در عالم دیگر است و تولدی است که تکرار تولد پیشین است. باید آن را باور داشت. کسی را بد نیاید این جزع وزاری زندگان بیشتر به خاطر احساس تلخی است که حضور مرگ در میان ماندگان به وجود می‌آورد. رفتگان که به راه خود رفته‌اند.

این احساس به آینه‌ای در برابر انسان تنها می‌ماند که ماهیت همه تنهایی‌های او را - عریان و تمام - به نمایش می‌گذارد.

نمی‌دانم چه خاصیتی هست در این که هر چه آن عزیز از دست رفته - در زندگی - صمیمی‌تر و صادق‌تر بوده باشد، سنگینی بار فراغش بیشتر حس می‌شود. شاید با رفتن چنین عزیزانی به خود می‌آییم که تنها مانده‌ایم و این تنهایی و جدایی از تن‌ها مایه‌اندوه و ماتم است. یا شاید یک بار دیگر پی‌می‌بریم که آن چه هست قبل از ما هم بوده و در اختیار دیگران و بعد از ما هم خواهد بود و باز هم در اختیار دیگران و در این میان ما فقط دل‌باعتبار باورهایمان داشته‌ایم و در ماتم و عزا مرثیه‌ای که می‌سراییم - در حقیقت - مرثیه برتنهایی و به خود واگذاشتگی خودمان است.

مشیت این بود که بانو «راضیه دانشیان» خیلی زودتر از آن‌چه موقع متعارف است خانواده‌اش - بخصوص همسر و تنها فرزندش بهزاد - را و دوستان و دوستانانش را تنها بگذارد. همدلی و همراهیش را از همسرش، گرمی صحبت را از پسرش و بزرگواری و مهربانی را از آشنایانش دریغ نماید. اگر این بانوی با فضیلت به این شتاب با سفر را نمی‌بست همچنان به کارهای ادبی خود ادامه می‌داد و از یاری کردن مشفقانه به گلبن چشم نمی‌پوشید، شاهد رویش بسیار نهال پر بار دیگر در پهنه ادبیات فارسی می‌بودیم.

دریغا! دریغا!

اسفند ۱۳۷۸

در این پهنه‌ور آب

سیدبیمین الفتی

در کشاکش پریاهوی زندگی انسان، گاه جان‌های شیفته‌ای ظهور می‌کنند که در خلوت و سکوت تنهایی خود و بی‌آن‌که بخواهند شناخته شوند، زندگی و کار کرده‌اند و در گمنامی به جهان دیگر رفته‌اند. ولی زمانه، نام و یاد آنان را، در نهایت، در حافظه خود ثبت خواهد کرد.

راضیه دانشیان، همسر محمد گلین - که در نوروز سال ۱۳۷۸ ناباورانه از میان جمع خانواده‌اش پرکشید - نمونه‌ای از این فرزندگان هنرمند و فرهنگ‌دوست بود. بی‌گمان، جدا از جمع محدود و محدود مشتاقان اهل ادب و فرهنگ که با این خانواده در رفت‌وآمد بودند، کسی او را نمی‌شناخت و از طبع و ذوق سرشار هنری و فرهنگی وی خبر نداشت.

وی در هنر نقاشی دستی پرتوان و انگشتانی فرز و ماهر و صادق داشت. به هر موضوع و مطلبی که دل می‌بست، بدون درنگ از آن طرحی و اتودی تهیه می‌کرد و اگر آثار نقاشی و طراحی‌های او که در طی سالیان دراز خلق شده بود، به این و آن هدیه نمی‌شد و حفظ می‌گشت، مجموعه ماندگاری از وی به یادگار می‌ماند.

خانم دانشیان، بیش از آن فروتن و متواضع بود که نقاشی‌ها و طرح‌هایش را اثر هنری قلمداد کند. هر زمان که آقای گلین در برابر تذکرات و پیشنهادهای دوستان مبنی بر چاپ آثار همسرش قرار می‌گرفت، راضیه خانم می‌گفت: «هنوز زود است، زمان کافی برای بهتر شدن نقاشی‌ها وجود دارد». و بدین ترتیب همیشه آن را به آینده موکول می‌کرد. به

راستی چه کسی باور می‌کرد که وی چنین زودهننگام قلم را زمین بگذارد و به دیار باقی بشتابد؟

آقای گلبن بیشتر از علاقه همسرش به هنر نقاشی - که استعدادی خدادادی بود و فقط مدت چند ماهی از بنده مختصر و محدود تعلیم دیده بود - به همت و علاقه وافر او به تحقیق و تفحص در زمینه ادب و تاریخ و فرهنگ ایران زمین باخبر بود. و به راستی چنین بود. و به صراحت و شجاعت می‌توان گفت که قسمتی از آثار تحقیقی و تألیفی و مجموعه‌های ادبی و تاریخی که آقای گلبن در این دهه به چاپ رساند، به همت و یاری و همراهی همسرش ممکن و میسر گشته است.

امروز اگر این چند سطر را به یادگرامی او قلمی کرده‌ام تا همراه چند اثر و طرح‌های به‌جای مانده از وی چاپ گردد، فقط به جهت ارزش‌های ناشناخته آثار اوست، چرا که اگر راضیه خانم زنده بود، هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد که درباره‌ی وی حرفی زده شود.

با شعری از نیما، یاد او را گرامی می‌داریم:

من به راه خود باید بروم
 کس نه تیمار مرا خواهد داشت
 در پُر از کشمکش این زندگی حادثه‌بار
 (گرچه گویند نه) هرکس تنهاست
 آن‌که می‌داند تیمار مرا، کار من است
 من نمی‌خواهم در مانم اسیر
 صبح وقتی که هوا روشن شد
 هرکسی خواهد دانست و به‌جا خواهد آورد مرا،
 که در این پهنه‌ور آب
 به چه ره رفتم و از بهر چه‌ام بود عذاب!

(از منظومه «مانلی».)

آتش جاودان

ج. آذر

در سوگیاد بانو راضیه دانشیان همسر
بافضیلت دوست دیرینه‌ام محمد گلبن

تا برگِ نوبهار تورنگ خزان گرفت
غم آتشی فروخت که ما را به جان گرفت
ای دیده خون‌بیار که آن گل به خاک خفت
بلبل به دور ازو دل خود ز آشیان گرفت
بلبل ترانه‌جوی که گل کِشتِ گل که دید
این پره فراق خزان در میان گرفت
ز آغوش گلبن آن گل کِشت آرزو
در خاک تیره خفت و دل از گلستان گرفت
آتش‌فشان سینه چو جوشید در غمش
چون هاله دود آه بر این دودمان گرفت
می‌خواست دل که شرح کند حسرت درون
زد ناله‌ای که راه بیان بر زبان گرفت
بغضم فشرد نای و غم سود خواه من
از من زبان برید و توان بیان گرفت

در سوگ جانگداز تو جان سیر شد ز تن
 دور از تو دل ز محنت این خاکدان گرفت
 زد نقش حسرتی به دل خسته هر زمان
 در پیش دیده نقش تو خواندم که جان گرفت
 یک دل صبور نیست که داغ فراق تو
 تباب و شکیب از دل پیر و جوان گرفت
 از جوش غم به سوگ تو کوه شکیب ما
 سیلاب اشک را نتواند عنان گرفت
 بشکست پشت صبر من این انتظار تلخ
 از بس که روزگار فراقت زمان گرفت
 تنها به یادگار تو دل بسته‌ام کنون
 آری که بوی گل ز گلابش توان گرفت
 آویزه سرشک به مزگان من هنوز
 خواهد از آن در نرگس خفته نشان گرفت
 داند زمانه حق تو را تا جهان به جاست
 زین آتشی که در دل ما جاودان گرفت
 پشت هنر شکست چون آن تیر نقش‌گر
 از رنگ بازی اجل از ما کیران گرفت
 آن نقش‌ها که کلک هنرپرور تو زد
 باور مکن که رنگ خیال و گمان گرفت
 تا پر خدنگ غم به دل ریش ریشه کرد
 بازوی دست فتنه چو شصت از کمان گرفت
 هان، راز سر به مهر که یادش به خیر باد
 چون دل به سینه خفت و رخ از ما نهان گرفت
 کم شمع خیره‌سوز سحر سوخت ای دریغ
 زان شعله‌ای که در دل تو ناگهان گرفت

بودی تو برگِ شادیِ فرزند و شوی خویش
گردون تو را چه زود هم از این و آن گرفت
بگذشتی و به خیره دلم هر کران تو را
گاه از زمین سراغ و گه از آسمان گرفت
جان و جهان من چو گذشت از جهان و جان
یکبارگی ز من همه جان و جهان گرفت
داغم ز رنگبازیِ گردونِ فتنه‌ساز
کاین گوهرِ گران ز کفم رایگان گرفت
زین داغِ حرتم که ز سوگت به دل نشست
از لاله پرس قصه که داغش به جان گرفت
سودای سود داشت دل از دفتر حیات
سرمایه‌اش ز کف شده و بهره زیان گرفت
در مویه هم‌نوی شباهنگ نای دل
با نغمهٔ حزین ره جامه‌دران گرفت
«آذر» به سوگ یاد تو بگشود لب ولی
سیلابِ اشکِ خامه ز دستش عنان گرفت
نام تو جاودانه و یادت به نیکویی
کز نام و یاد نیک جهان می‌توان گرفت

داغ گلبن

محمد کلاتری (پیروز)

شده‌ای داغدار گلبن من
همدل و حق‌گذار گلبن من
بی‌حد و بی‌شمار گلبن من
یاور و غمگسار گلبن من
بهر تو بی‌قرار گلبن من
وای از این روزگار گلبن من
بهر تو یادگار گلبن من
مرد تحقیق و کار گلبن من
قدمت استوار گلبن من
پس تو هم صبر دار گلبن من
ای شده داغدار گلبن من

شاعر نامدار گلبن من
همسری داشتی رفیقت بود
سعی او از رفاه خانه تو
بعد مادر تو را چو مادر بود
دلش از مهر و عاطفت لبریز
رفت و راحت شد از بلای زمان
مانده بهزاد نوجوان از او
ای پژوهنده عزیز و بزرگ
قلمت روز و شب به کار و تلاش
داغ را چاره جز صبوری نیست
تسلیت باد بر تو این ماتم

سروده‌هایی برای همسر

خفته به درد

دیری است تو بیمار و من از غم زارم
خواهم ز تن تو درد دوری گیرد
تو خفته به درد و من ز غم بیدارم
این است امیدی که ز یزدان دارم

۷۷/۱۲/۳

بیمارستان فیروزگر تهران

* * *

منزل تو

رفتی تو و در چشم و دلم منزل توست
آن برق بلا که خرمن عمر تو سوخت
در سینه من این دل من یا دل توست
کی داشت خبر حاصل من حاصل توست

۷۸/۲/۴

* * *

صدای دل‌انگیز

یاد تو و خیال تو دمساز با من است
خاموشم و صدای دل‌انگیز تو مدام
سودای زندگی تو چون راز با من است
در پرده پرده دل من باز با من است

* * *

بوی گل

رفتی و غمت روز و شبانم باقی است یاد تو چو خون در رگ و جانم باقی است
هر جا که قدم می‌نهم و می‌گذرم چون بوی گلی با تو نشانم باقی است
۱۳۷۸ / ۲ / ۷

* * *

مظهر مهر و شرف

در خواب ابد راحت جانم رفته است با رفتن او تاب و توانم رفته است
آن آیت لطف و مظهر عز و شرف چون سایه بخت از آستانم رفته است

* * *

باغ پر شکوه

ای بوده هستی من دمساز با وجودت ای هستیم نثارت در بود و در نبودت
ای خوبی، ای شرافت، ای پاکی، ای لطافت از من هماره باشد هر لحظه صد درودت
کوهی به سر بلندی، موجی به جانفشانی ای قمری نواگر کو جانفزا سرودت؟
ای باغ پر شکوفه، ای کوه پر صلابت گفتم که گل بریزم در پاگه و رودت
ای آن که دست خلقت در رهگذار هستی از مردمی و خوبی تا بید تار و پودت
از جان درد مندم جز ناله بر نمی‌خاست آنجا که درد طاقت، از تاب می‌رودت
ای جان دردمندم لبریز از هوایت نو مید از حیاتم بی‌جلوه وجودت
۱۳۷۸ / ۲ / ۱۴

* * *

داغ تو

غم داغ تو می‌سوزد دلم را به آتش می‌کشاند حاصلم را
نمی‌دانی چه آتش در دلم ریخت که یکسر سوخت جانم را دلم را

اگر در باغ بیند حاصلم را
به نا بودی کشید آب و گلم را
به خون چون غوطه‌ور دیدم دلم را
۱۳۷۸/۵/۲

نمی‌خندی که گل شرمنده گردد
جگر پرورده داغم که داغت
مرا بال و پر از غم سوخت «گلبن»

* * *

دریفا

جان در خاک تیره آرمیدی
به کام دل نبویدی نچیدی
ستم از ناجوانمردی کشیدی
که سیر از ما شدی از ما بُردی
که در گهواره گور آرمیدی
که در گلزار خاموشان چمیدی
غباری لیک با رنگ سپیدی
چرا رفتی چرا از ما بریدی؟
که بر گورم بگریی چون رسیدی
از آن جمعی که دیدی یا شنیدی
به دیدارت دلم دارد امیدی
پریشان ز هستی نا امیدی
اگر در کام من باشد نبیدی
به هر جا بگذرم داری مُردی
تو را دیدست هر کس یا که دیدی
تو بودی باغ شادی را کلیدی
مرا در آب و آتش گر ندیدی
عزیزا کاش آهم می شنیدی
نمی‌گرید سیاهی بر سپیدی

دریفا خیری از هستی ندیدی
گلی از شاخسار زندگانی
مرارت‌های دوران خاطرت خست
چه‌ها خود از من و «بهزاد» دیدی
مگر بر دیده‌ام منزل نبودت
مرا خورشید بخت آن روز برگشت
غباری بر سرم گردون فرو ریخت
کجا رفتی که جای مانده خالی
مرا خود با تو پیمانی دگر بود
زیارانم «فرامرز» است دمساز
کنون تنهاییم در قصه جان است
پریشانم پریشانم پریشان
کم از زهر است در کامم کم از زهر
تو خود از خوی نیک و طینت پاک
دریفا گوی تو هستند یکسر
ز غم روز و شبم یکسان نماید
میان آتش و آبم ز داغت
دریفا گوی تو دارم دل و جان
قلم افتاده بی دفتر به سویی

غم شب‌هایم از «هانی» فرا پرس	نه از آن کس کزو سختی کشیدی
کسی گر سال مرگت پرسد از من	به شمسی گویمش کی آرمیدی
هزار و سیصد و هفتاد و هشت است	که در خاک سیه مسکن گزیدی
به چارم روز فروردین سحرگاه	حجاب جامهٔ جان را دریدی
هوای ماندت در خاطرم بود	ولی «گلبن» چه بی‌حاصل دویدی

۱۳۷۸/۵/۲۵



دل خوش باور

زداغت سوختم سر تا به پا، خاکسترم باقی است
 نه خاکستر که از این شعله جای آذرم باقی است
 به خود گفتم که می‌آیی گل افشان می‌کنم راحت
 هنوزم آرزوهای دل خوش باورم باقی است
 نهان از دیده‌ام گشتی و جا در خاطرم داری
 نمی‌آیی نمی‌آیی و چشم بر درم باقی است
 همه شب تا سحر همنااله مرغ شباهنگم
 به سویت تا کشم پر، حسرت بال و پرم باقی است
 به یادت چون غریبان سر به زانو می‌نهم هر شب
 لب خشک و دل سوزان و چشمان ترم باقی است
 به پیمانی که بستم با تو از آن بر نمی‌گردم
 هوایت تا که مرگ آید خدا را در سرم باقی است
 جوانی بود و تنهایی، کنون با پیریم تنها
 سر پیری و تنهایی غمت در خاطرم باقی است
 نه همراهی، نه همدردی، نه دلسوزی، نه دمسازی
 ... پریشان روزگاری‌های داغ همسرم باقی است

سر پیری ندارم همدمی درد آشنا «گلبن»

به یاد همدم خود شکوه‌ها از داورم باقی است

۱۳۷۸ / ۶ / ۲۳

* * *

آیت محبت

دلم به داغ تو ای آیت محبت سوخت که ناگهان به دل خاک تیره خوابیدی
چه شد که از من و از پاره دلت «بهزاد» امید مهر بریدی و روی تاییدی
بساط شادی ما جلو گاه روی تو بود چرا هنوز نگسترده باز بر چیدی
چه دیدی از من و از من چه بی وفایی رفت که همچو لاله به روز سیام خندیدی
جفا کشیدم و خون خوردم و بلا دیدم ز درد تا که تو جان کندی و بلا دیدی
میان چشم و دلم ناگریز جای تو بود مرا اگر که تو می دیدی و نمی دیدی
امید آمدنت داشتیم به خانه خویش چه شد که راه جدایی به خیره بگزیدی
دلم ز یاد تو غافل نمی شود یکدم مرا به کوی محبت مگر نسنجیدی

* * *

مادرم جای تو خالی

امروز ۹ مهر ماه ۱۳۷۸ با فرزندم بهزاد به عنوان روز مادر به زیارت تربت همسرم
رفتیم بهزاد دسته گلی برای روز مادر بر مزار مادرش هدیه کرد که روی آن نوشته بود
«عزیزم مادرم جای تو خالی». من در بازگشت از قول فرزندم غزل زیر را ساختم که:

«عزیزم مادرم جای تو خالی» است گل نیلوفرم جای تو خالی است
به خاک تیره منزل کردنت را نباشد باورم، جای تو خالی است
دل و دست نوازش پیشه‌ات کو که بودی بر سرم، جای تو خالی است
نه تنها من پدر ماندست تنها کنار ما برم جای تو خالی است

سحر می‌خندد و سر می‌زند صبح به خندای اخترم جای تو خالی است
 نمی‌دانی چه گردون با دلم کرد که شد دود از سرم جای تو خالی است
 به یادت بی سر و سامانیم هست؟ کجایی مادرم جای تو خالی است
 ۱۳۷۸/۷/۹

* * *

من و تنهایی

هر شب من و تنهایی در گوشهٔ این منزل
 می‌سوزم و می‌سازم با ماتم و داغ دل
 کوه‌مدم دیرینم آن آیت زیبایی
 کوه‌مدم و همراهم در شادی و در مشکل
 چون صبح نمی‌خندد دیگر به رخم از مهر
 چون نور نمی‌تابد از روزن این منزل
 دیری است که خاموش است لبهای سخن‌گویش
 می‌سوزم و مدهوشم از آتش سوز دل
 می‌گردم و پیدا نیست جز یاد تو در جانم
 می‌جویم و بی بهره است این گشته در ساحل
 ناگه ز چه روگردی در خاک سیه مسکن
 بی همسفر و همراه بی‌توشه و بی‌حاصل
 نه دست به کارم گرم نه دل زپی‌کاری است
 بی سود و ثمر ماندم هم باطل و هم عاطل
 «گلین» چه کنم بی او جز سوختن از داغش
 هر نقش زدم بی او دیدم همه را باطل
 ۱۳۷۸/۷/۱۶

* * *

غم فرزند

از نهال زندگی باری نچیدی ای دریغ
غیر ناکامی دگر چیزی ندیدی ای دریغ
با همه شیرین زبانی خوی خاموشیت بود
با لب خاموش صدها نکته چیدی ای دریغ
تا بساط شادی افکندم پس از یک عمر رنج
جور بیداد فلک دیدی که چیدی ای دریغ
یاد خوبی‌های تو آتش به جانم می‌زند
تا مرا دیدی اسیر درد دیدی ای دریغ
در غم مرگ تو نالم یا غم فرزند تو
آن که از سر سایه بخشش بریدی ای دریغ
جز تو از درد درونت دیگری آگه نبود
تا که از درد درون در خون تپیدی ای دریغ
دیده بیدار بختم خفت در خواب ابد
تا تو در خاک سیه مسکن گزیدی ای دریغ

۱۳۷۸/۷/۲۰

نور دو دیده

روز سپیدم از غم تو تیره شام شد	نور دو دویده‌ام ز فراغت تمام شد
با رفتن تو شادی عمرم تمام شد	ای گوهرگران که به خاکت نهفته‌اند
غم رفت و شادی دو جهانم به کام شد	روزی که آمدی ز درم هست یاد من
چون تشنه‌ای که آب به کامش حرام شد	دزدیده در تو دیدم و شرمم عنان گرفت
روزم چگونه رفت و شبم بر چه نام شد	از دور زندگی چه کشیدم زمن مپرس
هر شب در انتظار سحر تیره فام شد	ای بس شبا که دیده شب زنده‌دار من

بودم به درد سلسله گردان زندگی «گلبن» دمی که شادی عمرم تمام شد
۱۳۷۸/۱۱/۱۱

* * *

خدا داند

ز کسویت بارها در شام تنهایی سفر کردم
به کویت چون رسیدم خاک کویت را به سر کردم
پرشان روزگارم خواستی با رفتنت بی من
ولی من ماندم و در کوی ناکامی سفر کردم
تو را دیدم به هر جا هر چه دیدم هر کجا رفتم
نمی دانی که بی تو با چه اندوهی به سر کردم
غبار کوی تو بر دیده درد آشنا ماندم
غم خود را نهان بی تو به خوناب جگر کردم
به حسرت های های گریه سر دادم به صدانده
در آن درماندگی یاد از غریبی در به در کردم
بیابان بود و وحشت رنج راه دور و ناهموار
به هر جایی که رفتم یا به هر کوی گذر کردم
ستاره سر زد و با او شبی ماتم فزا آمد
ندیدم روشنای صبح را هر سو نظر کردم
خدا داند چه رنجی می کشم در شام تنهایی
حدیث درد خود را با خیالت مختصر کردم
ز احوال غریبان نیست آگه هیچ کس «گلبن»
به هر کوی گذر کردم نگاهی بیشتر کردم

۱۳۷۸/۱۱/۲۹

بندر عباس

* * *

قصه تنهایی

مپرس از قصه تنهایی من
ستاره می‌زند سوسو به شب‌ها
چسراغ شام بخت من فرو مرد
چنان دست اجل غارتگری کرد
مه و سالی به من بگذشت بی تو
شب و روزم همه یکسان نماید
خیالت را به ماتمخانه دل
اگر آتش پرستم ور مسلمان
به سویت حسرت پرواز دارم
کجا رفتی که جای مانده خالی
به افسون کدامین درد سازم
اجل بر باغ عمرت تاختن کرد
بزرگا داورا ما را به جز تو
غروب عمر را می‌بینم از پیش
به خود گفتم که بر مرگم بگرید
دلم بی او به چیزی خونگیرد
جهان در دیده‌ام ظلمت سرایی است
ره کوی عدم طی کرد بی من
فرو بستم لب از گفتار «گلبن»

۱۳۷۸ / ۱۱ / ۱۹

* * *

غم آشنا

غممت تا با دل من آشنا شد
سرای شادیم ماتم سرا شد
دل چون شاخ طوفان دیده هر دم
به خود پیچید و باز از هم جدا شد

به بال درد جان پرواز کردی
به شب‌های غمش گشتم گرفتار
سراغت از که پرسم با که گویم
به غربتخانه تنهایی افتاد
چو آه از سینه و چون اشکم از چشم
گریبان چاک زد صبرم از این داغ
ره کوی عدم پیمود ناگاه
نمی‌دانم چه افسوس ریخت گردون
خیالت هر کجا بر خاطرم رفت
ز بخت خویش دارم شکوه «گلبن»

۱۳۷۸ / ۱۱ / ۲۴

* * *

تربت تو

رفت آن که تماشا کنم از دور تو را
امروز که بر تربت تو ره جستم
آرم به نشاط جانِ رنجور تو را
شستم به گلابِ دیدگان گور تو را

۱۳۷۸ / ۱۱ / ۲۵

بخش دوم

نمونه آثار بانو راضیه دانشیان

مقدمه‌ای بر شبنامه‌نویسی و روزنامه‌نویسی در انقلاب مشروطه ایران*

محمد گلبن
راضیه دانشیان

«دیگر، باکمال افتخار از اعضای مجلس توضیح این مطلب را می‌خواهیم: با اصول قوانین مشروطه دنیا در هیچ مملکت نباید سانسور و ناظری برای انطباعات معین نمایند دولت ایران با آن همه دستخط‌ها هنوز مشروطه نیست. چرا دارای وزارت انطباعات است؟»^۱ (میرزا فضلعلی آقا، نماینده آذربایجان)

روزنامه نگاری در ایران از آغاز انتشار (۱۲۵۳ ه.ق) تا انقلاب مشروطه ایران (۱۳۲۴ ه.ق) خیلی کند حرکت کرد و از نظر کمیت زیاد نبود، اما از نظر کیفیت کارنامه درخشانی از خود برجای گذاشت. بررسی و شناخت جهات مختلف روزنامه‌نگاری در آن ایام که بیش از شصت سال طول کشید، کاری جدی است که به اشاره به آن می‌پردازیم.

شصت و چند سال روزنامه‌نگاری ایران را قبل از انقلاب مشروطه می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

الف. روزنامه‌هایی که در ایران انتشار می‌یافتند.

ب. روزنامه‌هایی که در خارج از ایران منتشر می‌شدند.

* مقدمه کتاب شبنامه و صبحنامه در عصر مشروطه که هنوز چاپ نشده است.

۱. مذاکرات ۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ ه.ق.

۱. روزنامه‌های داخلی بجز چند سال از روزنامه وقایع اتفاقیه و برخی از مقالات روزنامه تربیت، نقش روشنگرانه‌ای در میان ملت ما نداشتند. آنچه در این روزنامه‌ها به چاپ می‌رسید، از اخبار و احوال دربار و حکام ظالم ولایات خارج نبود. بنابراین اشاره: تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۲. روزنامه‌های چاپ خارج - روزنامه‌هایی مانند: قانون، اختر، پرورش، جبل‌المتین کلکته، شمس و... هر یک به سهم خود در بیداری ملت ما نقش عمده‌ای دارند. در اثر مقالاتی که در روزنامه‌های قانون، پرورش و جبل‌المتین انتشار می‌یافت - و با مشکلات بسیار وارد ایران می‌شد - کم‌کم شرایط مبارزه با دستگاه استبدادی ناصرالدین شاه به وجود آمد و با تمام فشارهایی که اداره انطباعات و دستگاه سانسور او به وجود آورد، نتوانست جلوی ورود روزنامه‌های چاپ خارج از ایران را به کشور سد کند. کم‌کم کار به جایی رسید که بسیاری از درباریان نزدیک ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه دست به تألیف رسالات انتقادی زدند و این رسالات را با نام‌های مستعار به صورت نسخ خطی در میان مردم رواج دادند. در دوره مظفرالدین شاه برخی از آن رسالات به چاپ نیز رسید. از جمله رساله مجدییه اثر مجدالملک سینکی که به نام کشف الغرایب و چند نام دیگر در آن ایام شهرت یافت. و نیز رساله قانون ناصری، یا سیاست ناصری، یا سیاست مدن. و از همه مهمتر برخی از رسالات گرانقدر میرزا آقاخان کرمانی - مانند سه مکتوب و صد خطابه است که بسیاری از این رسالات هنوز امکان چاپ نیافته‌اند. قسمتی از تاریخ اجتماعی ایران آن روزگار را می‌توان از روی همین رسالات خطی تدوین کرد.

در اثر نفوذ چاپ سنگی در ایران رسالات یاد شده جای خود را به شبنامه‌ها سپردند. زیرا زمان دیگر زمانی نبود که بتوان با چند رساله خطی مفاسد و معایب آن روز ایران را در اختیار خواستاران شناخت اوضاع اجتماعی ایران گذاشت. بدین منظور شبنامه‌های مختلف جای رسالات خطی را گرفت و هر کسی با هر کسی اختلاف عقیده و نظر سیاسی داشت، مطالب خود را به صورت شبنامه‌ای به شیوه ژلاتینی تکثیر می‌کرد و شبنامه به در و دیوار می‌چسباند یا به وسیله پست به آدرس افرادی که مایل بود می‌فرستاد. این شبنامه‌ها را باید به چند دسته تقسیم کرد.

۱. شبنامه‌هایی که به وسیله برخی از آگاهان انتشار یافته و برخی از آنها سندیت

تاریخی دارند.

۲. شبنامه‌هایی که به صورت غرض ورزی انتشار یافته در نتیجه بدون امضا بوده‌اند و تمام مطالب آنها را نمی‌توان پذیرفت.

۳. شبنامه‌هایی که در رد عقاید مشروطه طلبان انتشار می‌یافتند، این نوع شبنامه‌ها نیز اغلب بدون امضا نشر می‌یافتند.

۴. شبنامه‌هایی که از مرکزیت مشروطه طلبان مشروعه منتشر می‌شد، مثل شبنامه‌های آقا شیخ فضل‌الله نوری و پیروان او.

برخی از این شبنامه‌ها و صبحنامه‌ها بنا به اهمیت مطالب آنها در روزنامه‌ها و تواریخ انقلاب مشروطه به چاپ رسیده‌اند. اما حقیقت این است که هنوز بررسی و تدوین منظم و دقیقی از ناشران این شبنامه‌ها و صبحنامه‌ها که نقش عمده‌ای در تحولات تاریخی دوره‌های ناصری و مظفری داشته‌اند صورت نگرفته است.^۱

در انقلاب مشروطه شبنامه پراکنی و روزنامه‌نگاری در ایران روش دیگری به خود گرفت. شبنامه‌ها که در دوره ناصری و مظفری به صورت پراکنده انتشار می‌یافتند در انقلاب مشروطه صورت منظم به خود گرفتند و حتی بسیاری از شبنامه‌ها به صورت ماهیانه و هفتگی انتشار می‌یافتند، که در این کتاب مجموعه‌ای از شبنامه مسلسلی آمده که خوشبختانه از شماره ۱ تا ۱۳ آن موجود است و انتشار آن بیش از یک سال دوام داشته است. همچنین صبحنامه مساوات نیز با شماره مسلسل انتشار یافته است و نیز روزنامه شیخ فضل‌الله نوری که آنها را نیز باید جزو شبنامه‌ها به شمار آورد. اما روزنامه در انقلاب مشروطه راه و روش دیگری به خود گرفت و آنچه در روزنامه‌های ملی و آگاه نوشته می‌شد، نه تنها دستورنامه و خبرنامه دربار و حکام ولایات نبود، بلکه اگر خبری داشت درباره فجایع حکام در ولایات و قانون شکنی آنها بود و نیز نشان دهنده

۱. نگارنده از سال‌ها پیش در نظر داشت که در تدوین این مهم بکوشد اما مشکلات زندگانی مانع از آن بود که به این کار بپردازد زیرا کاری است پرهزمت و وقتگیر و از حوصله من که مشکلات کاری چند جانبه دارم، خارج. خوشبختانه همسرم با تمام مشکلات زندگی و خانوادگی قبول کرد که در تدوین این کار مرا یاری دهد. آنچه امروز در این مجموعه از نظر می‌گذرد حاصل این همکاری است که پس از مدتی تلاش در اختیار دوستان تاریخ ایران قرار می‌گیرد. و امید است که اگر زندگی و عمر مجالی بگذارد در چاپ‌های بعد به رفع نواقص این مهم بکوشیم.

بی‌بندوباری دربار و مرکز. با توجه به این شرایط، پس از انقلاب مشروطه تا تدوین قانون اساسی به طور آزاد عمل می‌کردند و چندان اعتنایی به دستگاه سانسور وزارت انطباعات نداشتند. تا این‌که مجلس اول تشکیل شد و هر از گاهی وقت نمایندگان در باب چگونگی راه و روش روزنامه‌نگاران سپری می‌شد. برای این‌که روشن شود که روزنامه‌نگاران راستین عصر مشروطه مانند سلطان‌العماء خراسانی و هم‌قلم‌ها و همفکرهای او مانند صور اسرافیل، سیدحسن کاشانی، مدیر جبل‌المتین، شیخ محمدرضا مساوات تبریزی، مدیر مساوات و غیره در کار روزنامه‌نگاری با چه مشکلاتی روبه‌رو بوده‌اند مناسب دیدیم که این اطلاعات را از گفتار نمایندگان ملت در دوره اول قانونگذاری مجلس شورای ملی در اختیار خوانندگان بگذاریم. زیرا نه تنها عقاید و نظر نمایندگان را دربارهٔ شبنامه‌ها و روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاری به دست داده‌ایم، بلکه نظر آنها را بخصوص دربارهٔ روزنامه‌هایی مانند صور اسرافیل، جبل‌المتین، روح‌القدس و مساوات نیز ارائه داده‌ایم، چرا که آن‌چه در دوره اول مجلس دربارهٔ روزنامه‌ها بحث کرده‌اند بی‌مناسبت با توقیف روزنامه‌های مذکور نیست و مقالات و اظهار نظرهای این روزنامه‌هاست که سبب شده‌اند تا هر چندی در مجلس مذاکره از آزادی و توقیف و چگونگی روزنامه‌نگاری به میان آمده است. در گفتگوی نمایندگان، چنانچه خواهد آمد، مباحث زیر مورد بررسی قرار گرفته‌اند:

۱. نظر نمایندگان آگاه و گمراه دربارهٔ روزنامه و روزنامه‌نگاری در انقلاب مشروطه.

۲. شناخت مسؤلیت و عملکرد روزنامه‌نگار از نظر نمایندگان دوره اول.

۳. شناخت و موقعیت و چگونگی انتشار روزنامه در انقلاب مشروطه.

اینک می‌پردازیم به برخی از آراء دربارهٔ شب‌نامه‌ها.

شبنامه‌ها

بخش مهمی از اسناد انقلاب مشروطه را شبنامه‌ها تشکیل می‌دهند. این اسناد و اوراق غالباً ژلاتینی هستند و اعلامیه‌هایی که به صورت مخفی چاپ می‌کرده‌اند و شب‌ها به طور پنهانی انتشار می‌یافته‌اند. در یکی از اولین جلسات مذاکرات مجلس شورای ملی پس از خطابه‌ای که حاجی سید نصرالله تقوی دربارهٔ ورود ولیعهد محمدعلی میرزا ایراد

کرد آقای سید عبدالله اشاره‌ای به این گونه اوراق دارد و می‌گوید:

«اشخاصی که اوراق مختلفه نوشته و هر یک اوراق خود را به اسمی موسوم می‌نمایند از قبیل شبنامه و غیره بعد از تشکیل مجلس محترم شورای ملی که بنایش بر آزادی افکار و آرا است دیگر فایده این اوراق لاطائل در پرده که جز اسباب معاندت و مخاصمت و ضدیت بین اشخاص بزرگ و محترم چیزی دیگر نیست؟ اگر حرفی و سخنی دارند بنویسند و بیاورند در مجلس و با استدلال گفتگو کنند و اگر ندارند این تفتین و فساد و هرزه درائی چه معنی دارد. باید مجلس این مطلب را از دولت بخواهد که این اشخاص مفسد مغرض را منع از این حرکات زشت نمایند تا وسوس این شیاطین قلوب جاهلین و سایرین را مشوش و جلب نکند»^۱.

به دنبال مطلب اظهار شده درباره اوراق ژلاتینی و شبنامه «انجمن هواخواهان» هم از مجلس خواسته است که از نشر این اوراق جلوگیری کند:

«...صاحبان اوراق ژلاتینی را که این فرومایه مردمان جز فساد و فتنه جویی و عناد و بد خوئی شغل دیگر ندارند و همیشه در صدد فتنه انگیزی و فراهم کردن اسباب خونریزی شده و به مردمان بزرگ و علماء و شاهزادگان و امرا سخن‌های بیهوده و بیجا می‌گویند البته حدود این اشخاص باید معین شود».

میرزا فضلعلی آقا، نماینده آذربایجان در مورد آزادی قلم و سانسور در خطابه‌ای گفته

است:

«دیگر با کمال افتخار از اعضای مجلس توضیح این مطلب را می‌خواهم با اصول قوانین مشروطه دنیا در هیچ مملکت نباید سانسور و ناظری برای انطباعات معین نمایند. دولت ایران با آن همه دستخطها هنوز مشروطه نیست. چرا دارای وزارت انطباعات است؟ و برای اثبات این مدعا سند در دست است»^۲.

در جلسه سوم جمادی الثانی ۱۳۲۵ بار دیگر مسئله انطباعات و روزنامه به میان آمده

۱. مذاکرات مجلس سه شنبه ۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۵، روزنامه رسمی، ص ۲۶.

۲. مذاکرات مجلس ۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۵، روزنامه رسمی، ص ۲۶.

پس از نظر آگاهانه‌ای که که روشنفکرترین نماینده دوره اول مجلس شورای ملی یعنی نماینده آذربایجان آقا میرزا فضلعلی آقا داده که نباید در مملکت مشروطه سانسور باشد نمایندگان درباره «فصل آزادی مطبوعات» به گفتگو پرداخته‌اند:

«مرتضی قلی‌خان: در قانون اساسی فصل آزادی انطباعات هنوز تصویب نشده بهتر آن است که آن ماده تصویب شود تا تکلیف اصلاح آن معلوم گردد.

رئیس: به عکس است، اول باید مجازات معین شود بعد از آن آن فصل بگذرد.
آقا سیدحسن تقی‌زاده: گمان بنده این است آن ترتیبی که آقا میرزامرتضی قلیخان اظهار داشتند صحیح است. در قانون اساسی ماده‌یی که راجع به مطبوعات نوشته شده در آن خیلی گفتگوها شد و گفتند تا قوانین مجازات معین نشود نمی‌توان تصدیق کرد. ولی این ترتیب مخالف است با آن ماده که در اینجا نوشته شده زیرا که اختیار آزادی در آنجا راجع به وزارت علوم شده.

شیخ حسین: از روز انعقاد این مجلس تا کنون یک طبقه به ما مدعی بودند که ظالمین و مستبدین بودند، یک عده هم هستند که ظالم نیستند ولی ساده هستند و به واسطه نوشتن پاره‌یی مطالب در روزنامه‌جات پاره‌ای خبطها می‌شود. سابقاً عرض کردم یک انجمنی تشکیل شود برای مجازات روزنامه نویسا که جلوگیری شود...^۱

رئیس: قرار شد از طرف وزارت علوم قانونی نوشته شود به مجلس فرستاده شود.
...نظر شیخ حسین در مورد تشکیل انجمن مجازات روزنامه نگاران. سیدحسن تقی‌زاده در همین جلسه مجلس می‌گوید نظر من این است که برای این که کار از پیش برود... خوب است مقرر فرمایند یک انجمن تحقیق برای اعتبار نامه‌ها، یک انجمن برای تظلمات عمومی تشکیل شود که اسم آن «انجمن امنیت ولایت باشد». [معلوم است کلمه امنیت را اولین مرتبه تقی‌زاده پیشنهاد کرده که بعدها به صورت دیگری از آن استفاده کردند].

رئیس‌التجار: مطالب جناب تقی‌زاده صحیح است اینکه می‌گوید مطالب به وزارت خانه رجوع شود همین مسئله روزنامه‌ها را می‌گوید، می‌گوید هنوز قانون آن نوشته نشده.

رئیس: مطالب جناب تقی‌زاده اختصاص به روزنامه‌ها ندارد مطالب کلی است در این که کمیسیون جداً باید تشکیل شود مطلب صحیحی است.

رئیس التجار: ما باید حواس جمع داشته تا به مطالب رسیدگی کنیم. جراید حواسی برای ما نمی‌گذارند این که می‌نویسند اسباب زحمت خواهند شد اگر توصیف نشود مخالف مقصود است اگر توصیف نشود و جلوگیری هم نشود اسباب زحمت خواهد شد.

شیخ حسین: من وکیل سی‌کرور هستم، متدین هم هستم. امروز از اینجا حرکت نمی‌کنم تا مجازات روزنامه نویسها معین شود. هنوز اینها آزادی ندارند این طور می‌نویسند باید از وزارت علوم خواست که جلوگیری شود.^۱

در همین مذاکره که چند تن از نمایندگان مجلس سخن گفته‌اند به وضوح می‌توان دید که برخی از نمایندگان دوره اول واقعاً تا چه اندازه گمراه و جمعی تا کجا آگاه و روشنند. نظر دو تن از نمایندگان متحجر را در بالا خواندیم حال نظر دو نماینده آگاه را در زیر مطالعه می‌کنیم.

«حاج عبدالحسین شهبهانی: روزنامه به منزله حسن مشترک است نسبت به سایر حواس در وجود مملکت. اگر بنا باشد روزنامه توقیف شود سایر حواس مختل و بی نتیجه می‌ماند ولی چیزی که هست باید حقیقت روزنامه را داشته باشد خوب را خوب و بد را بد بنویسد تا مردم متنبه بشوند هر مطلبی که نسبت می‌دهند هرگاه از عهده اثباتش برآیند باید طرف مقابل مجازات شود عجاله باید وزیر علوم جلوگیری کند مادامی که قانون نوشته نشده ملاحظه شود چیزی که برخوردن به کسی باشد ننویسند».

نماینده آگاه دیگری درباره روزنامه‌ها می‌گوید:

«آقا سید جعفر: روزنامه آینده ملی است فرق مابین وزیر و بقال نیست باید هر چه را می‌بیند بنویسد شما هنوز از وزراء رعب دارید در این صورت چطور در این مجلس نشسته‌اید البته هر چه را یقین کرد باید بنویسد هرگاه از عهده اثبات آن برآید خدمتی به ملت کرده والا مجازات شود. در این خصوص مذاکرات زیاد به میان آمده حاجی

۱. مذاکرات مجلس دوره اول یکشنبه ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ چاپ روزنامه رسمی، ص ۲۰۰.

میرزا علی آقای تبریزی نطق مفصلی ایراد نمود قریب بدین مفاد...»

به دنبال مذاکرات بالا حاجی سید نصرالله می‌گوید:

«بیش از این در این موضوع حاجت به گفتگو نیست باید به دین مقدس اسلام بد گفته نشود و هرگاه نسبتی داده شد بر عموم مسلمانان فرض و متحتم است که آن نسبت را ارائه بدهند و نسبت دهنده به مجازات برسد. در موارد شخصی باید شخصی که نسبت به او داده شده احقاق حق خود را بخواهد. مجلس در حقوق شخصیه دخالت نمی‌کند». وزیر علوم: اینجا آزادی فقط نظر روزنامه و لوایح است و در کتب فقط همینقدر اشاره شده است که باید ملاحظه شود.

آقای سید حسن تقی‌زاده: در آن ماده در کمیسیون خیلی گفتگو شد همان عبارتی که نوشته شده مخالف با این قانون است و باید در اینجا فقط مجازات معین شود و آن عبارت قانونی به حال خود باقی باشد.

آقامیرزا محسن: شما آن روز در خصوص کتب گفته بودید که باید ملاحظه شود. آقای سید حسن تقی‌زاده: بنده فقط در کتبی که مذهبی است گفتم باید به نظر وزارت معارف برسد نه مطلقاً.

وزیر علوم: آزادی و عدم آزادی مطبوعات خیلی اسباب شبهه شده است به جهت مردم اگر با من باشد من هیچ وقت صلاح نمی‌دانم چند حکایت در گلستان که اول کتاب اخلاقی است درج شود و اینجا نوشته شد هرگاه در روزنامه‌ها الفاظ قبیحه نوشته شود مجازات داده می‌شود. همچنین در کتب خیلی دقت باید کرد که خلاف مذهب نباشد و حال خیلی از کتب در اینجا چاپ شده و مردم هیچ در فکر نیستند مثلاً گفتم لغو نوشته نشود. چه لغوی بدتر از دیوان یغما است یا اینکه منافی با مذهب نباشد مثلاً بستان‌السیاحه در طهران چاپ شده تمام مذاهب با طعنه در آن نوشته شده است.

حاج سید نصرالله: آنها که نقل قول است ولی ما از طفولیت مبتلا بودیم از قبیل کتاب حسن و حسین که مخالف با عقیده مذهبی ما است و تفسیر که عقیده اشاعره را اشاعه داده ولی حالا به محض مجازات همه آنها رفع خواهد شد.

وزیر علوم: حالا این لایحه قانونی ملاحظه شود به عقیده بنده عیبی نداشته باشد که مفتش برای کتب باشد.

حاج سید نصرالله: امیدوارم انشاءالله بعد از این نه از روزنامه‌جات و نه اعلانات خلاقی به موجب این قانون مجازات صادر نشود^۱ و همه نواقص هم رفع گردد و حال آن‌که در سابق ما مفتش داشتیم و به همه قسم بلیه مبتلا بودیم ولی حالا مبتلا نخواهیم بود و بی مفتش اصلاح خواهد شد.

آقای سید حسن تقی‌زاده: در کتابها اگر دقت شود و همچنین در روزنامه‌ها چنانچه یک کتاب مقابل شاهنامه شاید یک سطر خلاف باشد در این صورت باید زحمت بکشد از اول تا به آخر ببیند و این طول مدت لازم دارد پس همان تابع مجازات قانونی باشد ولی در کتب مذهبی طوری انجمن قرار بدهند که قبل از وقت ملاحظه شود و آن انجمن هم از علماء باشند که اهل خیره و بصیرت باشند و کتب مذهبی را بکلی از آن ترتیب خارج کنید و فصلی علیحده بنویسید.

آقای سید جعفر: کتب ضلال یک اقرار جلیه دارد که محتاج به تحقیق نیست و ممنوع است و یک اقرار خفیه دارد و باید تحقیق شده و به طبع برسد مثل کتب عارف او را باید اهل خیره ببینند اگر صلاح بود طبع شود والا فلا.

حاج سید عبدالحسین شهشانی: تحقیقی که آقای تقی‌زاده کردند تمام است.^۲ با تمام مطالبی که در حدود آزادی مطبوعات در چند جلسه مجلس بحث کرده‌اند بار دیگر در جلسه روزدهم جمادی الثانی ۱۳۲۵ ه. ق. مسئله توقیف روزنامه حبل‌المتین تهران را مطرح کرده‌اند که مجموع آن مذاکرات ذیلاً نقل می‌شود:

«وزیر علوم: بنده غرضم این نبود که سخنی از روی غرض گفته شد یا بی تأمل رأی داده شد بلکه رأی داده شد منتهی چون وظیفه مجلس نبود ورقه رأی منتشر نشد و چون راجع به شرع بود جناب آقامیرزا سید محمد هم فرمایش فرمودند بنده هم اجری داشتم ولی بعد که ملاحظه کردم دیدم بی‌عدالتی است در هر چیز مختصری روزنامه توقیف شود نه برای این است که از روزنامه نویسها ارخاء عنان کرده باشم و یا اینکه مجازاتی در مقابل نباشد چنین نیست از تمام آنها التزام گرفته شده که ابدأ نسبت به شرع و علماء چیزی ننویسند و در باب اشخاص هم هر چه می‌نویسند باید صحت داشته باشد که

۱. متن: شود

۲. مذاکرات مجلس دوره اول، ۳ جمادی الثانی ۱۳۲۵ ه. ق. چاپ روزنامه رسمی کشور، ص ۲۱۲.

بتوانند در مقابل محاکمه اثبات نمایند. و این اظهار امروز فقط برای این بود که این حکم توقیف ظلم است و مجلس می‌داند که مسؤول حقوق آنها بنده هستم و در گردن من است که اجراء احکام مجلس و حجج اسلامیه را بنمایم ولی این توقیف بی‌اعتدالی است. عرض کردم که در این باب خدمت آقا میرزاسیدمحمد مجتهد برسم و تبدیل مجازات نمایم و در نمره دیگر هم نوشته بشود که به واسطه فلان مطلب در فلان نمره مجازات داده شده. این خودش رفع همه مفاسد را می‌کند اگر چه قانون هنوز تمام نشده ولی من می‌نشینم با آقا میرزاسیدمحمد یک مجازاتی و حدی معین می‌کنم که ظلم نشود.

آقا سیدمحمدجعفر: صحیح است به جهة هر چیزی مجازات است اما توهین به دین فقط مجازات آن توقیف است.

وزیر علوم: تقصیر آن نویسنده است مجازات را به کاغذ و قلم نمی‌توان داد.
آقا شیخ‌ابراهیم: حکم شرعی و مجازات شرعی بر آلات نیست بر صاحب آلات است. آلات معصیت را شرع نفرموده توقیف بکنند مجازات برای آن مقرر فرمود باید مجازات داد توقیف معنی ندارد...

آقا سیدمحمدجعفر: انتشار این اعلان کفر نیست ولی خمرفروشی که در اینجا اعلانیه می‌شود از او جلوگیری نمی‌کنند و از این اعلان جلوگیری می‌کنند.
وزیر علوم: عمل خمرفروشی ربطی به بنده ندارد مقصود این است که بر فرض در جبل‌المتین خلاف شرعی هم شده است توقیف نباشد این شخص نویسنده باید مجازات شود. (این موقع آقامیرزا محمدمجتهد وارد مجلس شد). حالا اعلانیست مجلس می‌دهد در مقابل آن صحبتی که شده بود و بنده خودم خدمت آقای میرزا سیدمحمدشرف می‌شدم توقیف را تبدیل به مجازات دیگر فرمایند و بیش از این در این باب وقت مجلس را تضییع نکنیم.

آقا سیدمحمدجعفر: خوب است مجازات از مجلس معین شود.

آقا سیدمهدی: در چند روز قبل در خصوص جبل‌المتین مذاکره شد و خدمت حضرت حجة‌الاسلام هم عرض شد و امر فرمودند حالا جهة چیست که باید روزنامه نویسیها دسته بندی کنند و کار از پیش ببرند از مجلس سئوال می‌کنم (گفتند: این مذاکره تمام

شد) [جایی خواندم که در مجلس اول مذاکرات مجلس را به صورت ژلاتینی چاپ می‌کرده‌اند. مؤتمن‌الملک پیرنیا در یادداشت‌های روزانه خود نوشته است مدتی مذاکرات مجلس را چاپ نکرده‌ایم چرا که ژلاتین به دست نیآورده‌ایم. به گمانم این مطلب را از استاد گرانقدر جناب آقای عبدالحسین حائری شنیدم. م. گ.]

حاج امام جمعه: در خصوص توقیف جبل‌المتین چه شد؟

وزیر علوم: بنده خدمت آقای میرزا سیدمحمدشرفیاب می‌شوم آنجا هر چه امر فرمودند مجری می‌شود.

حاج امام جمعه: مدت یک ماه است که در خیال بودم در باب روزنامه‌ها حرفی بزنم اگر چه نباید متعرض حال روزنامه نویسا شد زیرا که زود آبروی آدم را می‌ریزند ولی برحسب قسمی که یاد کرده‌ام آنچه نفع و ضرر ملت است بگویم بدون غرض می‌گویم خواه برنجد یا نرنجد. امروز هیچ چیز از برای مجلس مضرت‌تر از این روزنامه‌جات نیست زیرا که مفسدین به اینها دست آویز کرده می‌گویند مجلس آزادی به روزنامه نویسا داده که این طور می‌نویسند و حال جلوگیری آن را مجازات قرار داده‌اید و این مجازات پس از انتشار دادن آن مطلب خلاف شرع چه فایده دارد. او کاری که نباید بکند کرد.

وکیل الرعایا: مجازات قبل از جنایت هم که در شرع جایز نیست. پیش از گفتن و نوشتن چه تقصیری دارد...

حاج میرزا ابراهیم آقا: مجازات مراتب دارد. اینکه فرمودید بعد از انتشار حرف مجازات چه فایده دارد همان نمره را که در او خلاف نوشته شده است همان نمره را توقیف می‌کنند و نمی‌گذارند منتشر نمایند. این مجازات است که جلوگیری می‌کند.

وزیر علوم: این مطلبی را که حاج میرزا ابراهیم آقا گفتند صحیح است و به همین جهت در سایر ممالک حق داده‌اند به پلیس که اگر لایحه یا روزنامه در او چیزی مضرب به حال شریعت و ملت باشد فوراً بگیرند و ضبط نمایند پس در این صورت پلیس باید که مطلع و ملتفت باشد که هر چه را دید مایه فساد است فوراً ضبط کند.

حاج امام جمعه: این در مملکت متمدنه است که پلیسا اهل کمال و سواد هستند در اینجا ممکن نیست مگر پس از ده سال دیگر.

وزیر علوم: حالا که پلیس نداریم لابد از طرف اداره انطباعات دقت خواهد شد که این گونه مطالب انتشار نیابد.

آقا سیدحسین: همان ترتیبی که گفته شد خدمت حضرت حجة الاسلام شرفیاب شوید و ترتیب آن را بدهید...

حاج معینالتجار: از این روزنامهجات تا کنون فایده‌ای عاید نشده می‌گوییم توقیف نشود ولی مجلس خواهش می‌کند که آنها هم تغییر مسلک داده یک راهی بنمایند که رفع نواقص و معایب شود...»^۱

در جلسه مذاکرات روز سه‌شنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی ۱۳۲۵ ه. ق. بار دیگر چند تن از نمایندگان درباره نشر شبنامه‌ها و اوراق ژلاتینی و عملکرد روزنامه‌ها سخن گفته‌اند. در این جلسه بار دیگر مدیر حبل‌المتین را خود سر معرفی کرده‌اند. جا دارد برای تکمیل چگونگی روزنامه‌ها و شناخت روزنامه‌نگاری روزنامه‌نگاران عصر مشروطه قسمتی از مشروح مذاکرات جلسه فوق را در زیر بیاوریم.

مذاکرات سه‌شنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی

آقا سیدمحمدتقی: اجازه گرفتم از جناب رئیس و می‌خواستم نیم‌ساعت اظهارات خود را بنمایم ولی به واسطه اینکه وقت مجلس و حق سایرین ضایع نشود مختصراً اظهارات خود را روی کاغذ آورده عرض می‌نمایم (قرائت کردند).

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. چندی بود که بعضی اوراق ژلاتینی اشخاص بی‌شرف و ناموس که وجه‌آمن‌الوجوه استشمام رایحه طيبة شرع و شریعت و انصاف و انسانیت را نکرده بین خواص و عوام منتشر کردند که مندرجات آنها اهانت به اشخاص محترم از رجال دولت علیه بود اگر اظهاری می‌شد که باید از این گونه اشخاص جلوگیری کرد نسبت استبداد و ضد مشروطیت به مانعین آن می‌دادند، چون کون در ترقی است به واسطه مسامحه و ملاحظه در ردع و منع آنها هم ترقی کرده نسبت به علماء و بزرگان دین و سادات محترم که ذراری رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم و طلاب مکرمند به عباراتی

قبیح و مستهجن در مقام هتاک و بعضی عناوین سوء برآمدند به واسطه القاء شبهه که همین اشخاص خذلهم الله تعالی فی مابین علماء اعلام و حجج اسلام متع الله المسلمین بطول بقائهم کرده و می‌کنند. اگر کسی در مقام منع خواست برآید خوفاً للثمه خودداری نمود مع ذلک بنا بر وظیفه اسلامیت از راه (من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم) در نقاط لازمه اظهار تشکی از عدم جلوگیری آنها کردند ابدأ مفید فایده نشد، حمل بر غرض کردند. این مطلب موجب تجری ناشرین آن اوراق گردید به درجه [بی] نسبت به شرع و شریعت و نفوس مقدسه آن بیانات که از هیچ کافر و لامذهبی اظهار و نشرش پسندیده نبود نشر و منتشر گردید که بیانش اقیح از اظهارش است. دل خوش داشتیم که این‌گونه مطالب را اشخاص لامذهب و طایفه ضاله مضله و مفسدین فی مابین دولت و ملت نشر می‌دهند، این هم یک قسم از قطاع‌الطریق است اعتنایی به اینها نباید کرد دیدند که به این هم نتوانستند اختلاف و اختلالی در مملکت حاصل کنند تا علناً اظهار عقاید باطله خودشان را بنمایند بنا بر اتهام به بعضی از وکلاء محترم دارالشورای ملی شیدالله‌ارکانه گذاردند در یکی دو مجلس علناً اظهار شد که باید از این اشخاص حق شناس جلوگیری کرد توجهی نفرمودند تا در مقام جسارت و اهانت حضوری حتی ضرب و قتل بعضی از محترمین وکلاء برآمدند هرچه گفته و نوشته شد که این‌گونه اشخاص مفسد داخل در مفسدین فی الارض هستند و باید مجازاتشان داد که تولید فتنه دیگری نشود کسی در مقام مؤاخذه و اجرای آن بر نیامد، تجری به حدی رسید که همین اشخاص بی‌دین خدا شناس که غرضی جز فساد در دین و توهین متدینین و القاء عداوت فی مابین دولت و ملت و انزجار خاطر عموم ملت از وکلای محترم چیز دیگر ندارند اوراق ژلاتینی منتشر کردند که فلان وکیل و فلان منتخب از فلان وزیر رشوه گرفته که همراهی با او بکنند. این تهمت را زدند که شاید به این واسطه زبان خیر خواهی ایشان را در ملت پرستی و دولت خواهی و حفظ قوانین شرع در مجلس کوتاه نمایند غافل از اینکه این‌گونه اظهارات و اتهامات موجب جلادت و جرئت اشخاص متدین و به مفاد آیه وافی هدایه (عسی آن تحبواشیئاً و هو شر لکم) زبان آنها دراز خواهد شد بدون ترس و بیم که گفته‌اند:

تو پاک باش مدار ای برادر از کس پاک ز نند جامه ناپاک گازران بر سنگ

بیش از پیش در مجلس مقدس عقاید خودشان را با لسان حق‌گویی در منع آنها و اصلاح حال ملک و ملت خواهند فرمود باری به واسطه آنچه مثل این اشخاص مثل خفاش و طعنه به خورشید بود مسامحه در اظهار و ابراز آن شد حالا کار به جایی رسیده است که در عمارت بهارستان بعد از اختتام مجلس و تفرق اعضای محترم و وکلاء معظم بعضی از آن اشخاص غوغا طلب فتنه‌جو که اسم خود را وطن پرست و ملت خواه گذارده‌اند، در میان این مردم بیچاره که مطلع از احوال این‌گونه اشخاص نیستند یا مطلعند از حالات آنها ولی برای حفظ شرف خودشان اظهار نمی‌کنند با کمال بی‌شرفی در شب دوشنبه و آن موقع تاریک به حیلۀ خیر خواهی و وطن پرستی که بهترین حیل است مردم را ترغیب و تحریر به آشوب و فتنه کرده نسبت به بزرگان دین مبین و مروجین احکام حضرت سید المرسلین علیه صلوات المصلین اسائه ادب و به اغراض شخصانی و هواحبس نفسانی رجال با کفایت دولت جاوید مدت را بدون علت و سبب متهم و مهتک ساختند آری:

مهر درخشنده چو پنهان شود شب‌پره بازیگر میدان شود
 و در همان مجلس نظمی مهیجانه نواب والا شاهزاده یحیی میرزا فرمود که تمامی عبارتش راجع به توهین و تضييع رؤسای دولت و ملت بود و مقطع مزخرفات آن نواب والا این بود که وزیر داخله به وکلاء مجلس از رئیس و مرئوس رشوه داده و نمی‌گذارد امور این مملکت پیشرفت نماید. علاوه بر این جسارت و اسائه ادب که نسبت به شخص وزیر داخله که یکی از وزراء مسؤول و رئیس الوزراء است کرده و مجلس تا زمانی که خیانت از یکی از وزراء ثمانیه ندیده جداً باید حمایت از آنها بنماید عموم وکلاء را من‌الرئیس والمرئوس پیش ملت معرفی به مرثی کرده خاصه در چنین مقام محترمی. البته ملت عموماً از اظهار مشارالیه قلوبشان نسبت به وکلاء محترم خودشان عموماً یا بعضی دون بعضی خصوصاً منزجر و ظنین شده یا خواهد شد به این جهت با آن همه اقدامات مجذانه و اهتمامات مردانه و جان‌بازانه که در این مدت در راه شرع و شریعت و آسایش اهالی وطن عزیز خودشان کرده و می‌کنند شرف آنها را از میان برده و خواهند برد، در ازای تعظیم و تکریم به آنها توهین و تخفیف خواهند کرد. چون این مجلس مقدس حافظ حقوق و شرف فرد فرد اهالی و ابناء این خاک است، البته تا حفظ

شرف خود را ننماید نمی‌تواند شرف دیگران را محفوظ بدارد و چون این هیئت محترم و سایر مردم این مجلس را مقدس می‌دانند در صورتی که یکی از اعضاء آن یا جمعی مرتشی باشند البته خائن و صلاحیت از برای نمایندگی ملت و عضویت این مجلس را ندارند و مسلم است در این صورت مجلس که مقدس نیست بلکه محترم نخواهد بود فلذا بر این هیئت جامعه که اطباء حاذق این مملکتند کالفریضه فرض است که خدای ناخواسته اگر عضوی از اعضای این مجلس مبتلا به مرض شقاقلوس رشوه باشد باید فوراً و جداً آن عضو را قبل از سرایت به عضو دیگر و فاسد کردن آن عضو قطع نمایند تا مجلس محترم و مقدس باشد و این بنده که یکی از نمایندگان این ملت و عضو این مجلسم از طرف خود اصالتاً و از طرف هیئت محترمه علیه و غیر هم و کالتاً به مجلس عرضه می‌دارم و دعوی شرف می‌کنم که نواب مشارالیه شرف ما را در محضر من الناس متهتک ساخته برای حفظ شرف خودمان استدعا می‌کنم که جداً این شخص را بخواهند علناً بگویند کدام یک از اهل این مجلس رشوه گرفته‌اند و در مقام تنزیه خودم هم نیستم که (ان نفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی) البته پس از ثبوت و وضوح مرتشی را مجازات داده از عضویت فصلش کنند والا جداً مشارالیه را بعد اظهار از عجز و اثبات مجازات سخت داده که اسباب عبرت دیگران بشود که بلاجهت به غرض شخصی و هوای نفسی در مقام انهتاک شرف مردمان باشرف برنیایند و خاطر ملت محترم را از وکلاء معظم خودشان مکدر سازند و رسماً از عموم ملت استدعا دارم که اگر کسی نسبت خیانت به یکی از وکلاء فخام خودشان داد جداً از آن شخص با حضور آن وکیل ثبوت خیانت را بخواهند و خائن را مجازات بدهند و زنگ ملالت و کدورت را از سرپای قلوب خودشان بزدایند و گوش به مزخرفات این شیاطین مجسم و ابالیس معمم ندهند و وکلاء خودشان را با کمال امانت و دیانت بیش از پیش بشناسند تا مفسدین و خائنین به حلیه وطن پرستی و نطقهای عوام فریب در مجالس و محافل نتوانند رخنه در دین و فتنه و آشوبی در مملکت بنمایند.

آقا میرزا حسین شهیدی: این مورد مسامحه بردار نیست باید حاضرش کنند هر کس رشوه گرفته ثابت نماید اگر نتوانست تنبیه شود.

آقا سید محمد تقی: توضیحاً عرض کنم که این شاهزاده یحیی اشتباه نشود به نواب والا

شاهزاده یحیی میرزا ثقة‌السلطنه که وکیل محترم هستند.

آقا میرزا حسین شهیدی: جل‌المتین از آن بدتر کرده چه حق دارد این طور می‌نویسد. آقا سید محمدتقی: از قرار روزنامه‌نویسها حالا به وظیفه خود عمل می‌کنند، ولی جل‌المتین هر نطقی که تماشاجی‌ها و مفسدین در عمارت بهارستان کردند بر می‌دارد می‌نویسد چرا یک جمعی او را شنیدند او بر می‌دارد انتشار می‌دهد به تمام ولایات. حاجی محمداسماعیل آقا: شما باید اولاً این شخصی که این نطق را کرده بخواهید در محکمه محاکمه بشود و مجازات شود و بعد جل‌المتین هم که آن نطقها را نشر داده در موقع خود مسؤول است.

به دنبال نطق مفصل آقا سیدمحمدتقی و میرزا حسین شهیدی... که درباره روزنامه‌ها و رشوه‌گیری ایراد کرده‌اند نماینده دیگری می‌گوید:

آقا سیدمهدی: بدیهی است این اشخاص که نسبت تهمت به همه وکلاء داده‌اند باید محاکمه در همین جا بشود مطلب دیگر سؤال می‌کنم که آیا روزنامه حق دارد نطق تماشاچیان را بنویسد. (چرا حق ندارد؟)^۱

آقا شیخ حسین: به موجب نظامنامه هر چیزی که مخل حال مملکت و دولت و ملت باشد باید نویسد ولی در این مملکت هر چه می‌نویسند بر ضرر و موجب شورش است می‌خواهیم حرف بزنیم می‌گویند باید روزنامه آزاد باشد دیگر نمی‌دانند آنجایی که روزنامه آزاد است افکار ملت را می‌نویسد و ضرر و نفع آنها را معلوم می‌دارد امروز وزیری که تمام عقلا معتقدند بر کفایت و همراهی او، جل‌المتین اینقدر دنبال می‌کند و بد می‌نویسد نیست اینها مگر از روی غرض و عناد.

در جلسه مذاکرات روز دوم جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ هجری قمری درباره افرادی که اظهار داشتند به وکلاء بی ادبی کرده‌اند و روزنامه جل‌المتین آن را درج کرده است مطالبی ابراز شده است.

آقا میرزا فضلعلی آقا، نماینده آذربایجان برای این که رفع این گفتگو بشود و وقت مجلس زیاد گرفته نشود اظهار داشته است:

۱. مذاکرات مجلس دوره اول، چاپ روزنامه رسمی، ص ۲۳۱.

«این اشخاص چیزی گفته‌اند و روزنامه نگاران هم چیزی شنیده و نوشته اگر از وکلاء کسی هست که طرف بشود خیلی خوب و همچنین سایر مردم هستند اشخاصی که مدعی اینها واقع شوند این هم معلوم شود و الا به همین مذاکرات و عذری که خواسته‌اند کفایت می‌نماید.^۱»

آقا شیخ حسین: ... من می‌گویم قانون اسلام ما قدیم است و باید به موقع اجرا گذاشته شود... باید قانونی وضع شود که کسی حق نداشته باشد این طور نطقها کرده مجلس را مشغول دارد».

بحث چاپ اعلانی که روزنامه حبل‌المتین چاپ کرده بود در چند جلسه مذاکره مجلس دنبال شد.

آقا میرزا محمود: شما اوقات مجلس را چند روز مشغول کرده بودید برای این که حبل‌المتین یک اعلان خلاف شرعی درج کرده است امروز روزنامه‌ای دیدم که آنچه نامربوط بود نسبت به حجج اسلام و مجلس داده پس چرا از اینها جلوگیری نمی‌شود و هر روز از حضرت عبدالعظیم می‌آورند به طهران نشر می‌دهند.

حاج سید نصرالله: جواب حاج شیخ محمود چه شد؟

محقق‌الدوله: مطلب همان است که گفته شد تحریک از طرف حضرات حضرت عبدالعظیمی‌ها است تکلیف را باید مجلس معین کند.

آقا سید حسین: سکوت مجلس و اعضای دولت این شده که این روزنامه‌ها از آنها منتشر می‌شود اول به طهران می‌رسد بعد به سایر جاها. در این مدت هیچ از طرف دولت نه از طرف مجلس اقدامی نشده است مردم همه منتظرند که چه ممانعت و جلوگیری از آنها می‌شود اگر اقدامی نشود اسباب شبهه برای مردم شده آخر موجب فتنه بزرگی خواهد شد.

حاج سید عبدالحسین شهبهانی: «روزنامه‌نویسی این روزها در این مملکت رواج داشته و خوب دخل دارد از جمله روزنامه نویسی یکی جناب آقا شیخ فضل‌الله است و یکی دیگر آخوند رستم آبادی که هرچه می‌خواهند می‌نویسند...»^۲.

۱. مذاکرات مجلس دوره اول، چاپ روزنامه رسمی کشور، ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵، ص ۲۳۵.

۲. مذاکرات مجلس دوره اول، ص ۲۴۰.

به طوری که بیشتر اشاره شد مسئله روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاری در جلسات بسیار در مجلس مطرح شده و آنچه در این نوشته آمده برای این است که نموداری از طرز روزنامه‌نگاری دوره مشروطه را به دست داده باشیم. در این خصوص در جلسه هفتم رجب ۱۳۲۵ ه. ق. بار دیگر اشاره می‌شود که روزنامه شیخ فضل‌الله نوری در زاویه حضرت عبدالعظیم به چاپ می‌رسیده است.

«آقا سیدمهدی: در خصوص روزنامه‌ها که از حضرت عبدالعظیم منتشر می‌شود کار به جایی رسیده است که جمعی به بازار ریخته‌اند و به اصناف می‌گویند که دولت با ما همراه است و عملاً قریب کارها خواهیم کرد عجاله اگر هیچ کاری به آنها نمی‌توانید بکنید لاف‌اقل این سنگ چاپ را در آنجا توقیف کنند.
آقا میرزا محمود: اگر می‌خواستند توقیف کنند کرده بودند ولی نمی‌کنند»^۱.

در جلسه هشتم رجب ۱۳۲۵:

سید محمد تقی نامه‌ای را درباره روزنامه چاپ حضرت عبدالعظیم که توسط آقا سید جمال‌الدین افجه‌ای به مجلس نوشته بود قرائت کرد بخشی از آن نامه به قرار زیر است:

«حضراتی که در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم هستند و انتشار روزنامه‌جات آنها اسباب تهییج ملت شده روز گذشته قریب هزار نفر به انجمن ریخته اظهار داشتند... به هر طور مصلحت دانند این اوراق را توقیف و ملت را از شر آنان آسوده فرمایند».
محقق الدوله: باید روزنامه آنها را توقیف و مفسد آنها را رفع کرد.
آقا سید محمد مجتهد:... توقیف سنگ مطبوعات آنها که اشکالی ندارد چرا توقیف نکرده‌اند...

میرزا مرتضی قلیخان: ... قرار شد که وزیر علوم و وزیر مخصوص این سنگ را توقیف نمایند بعد معلوم شد طوری آنها سنگ را محفوظ داشته‌اند که توقیف سنگ دارای همان اندازه اشکالی است که دفع آنها...»^۲

۱. مذاکرات مجلس دوره اول چاپ، روزنامه رسمی، ص ۲۴۸.

۲. مذاکرات مجلس دوره اول، چاپ روزنامه رسمی کشور، ص ۲۵۰.

در جلسه فوق مذاکرات بسیاری درباره توقیف روزنامه شیخ فضل الله کرده‌اند اما به نتیجه نرسیده‌اند و با این جمله رئیس مجلس که امروز نتیجه گرفته نمی‌شود، دنبال مطالب دیگر را گرفته‌اند. اما بار دیگر در جلسه ۱۲ رجب برخی از نمایندگان درباره نشر این روزنامه اعتراض می‌کنند از جمله مخبرالملک می‌گوید:

«برادر من وزیر علوم است مسؤول انطباعات است. به این طور که همین قدر یک روزنامه مطلبی برخلاف قانون درج کرده نشر داد باید یک نفر فراش بفرستد و بگوید این روزنامه توقیف است نه اینکه اگر ده نفر فراش هم بفرستد نتوانند و کتک بخورند آنوقت محتاج به قوه جبریه است در این موضوع به حکومت نوشت که شما بفرستید که جلوگیری کنند و سنگ را توقیف نمایند. جواب داد که همان قدری که حرکت خودش اشکال دارد همان قدر توقیف سنگ مشکل است. در این صورت نمی‌شود به این دوکلمه وزیر علوم را مسؤول نمود»^۱.

در جلسه روز سه‌شنبه ۱۷ رجب ۱۳۲۵ ه. ق. مخبرالملک می‌گوید:

«بنده عرض می‌کنم این مطالب که در اینجا گفتگو می‌شود تماماً جزئی است باید در کلیات حرف زد و درست کرد. کلیات این مملکت امروز خراب است یکی این که ملت از حدود خود تخطی کرده وزراء هم ابداً مسؤول نبوده و دروغی وزیر مسؤول هستند. امروز روزنامه جبل المتین ببینید چه نوشته است عزل و نصب وزراء که با یک روزنامه نویس باشد معلوم می‌شود آن هم از خود او نیست لابد از مبدأ اطلاعی دارد پس در این صورت وزراء چه طور می‌توانند کار بکنند...

آقا سید حسن تقی‌زاده: اینقدر که به وزارتخانه‌ها نوشته شده و مسامحه می‌شود از چه راه است. در یک روزنامه اگر کسی بدنوشت و خلاف قانون بود آن نمره بخصوص را باید دید و آن شخص را باید مجازات داد. انجمن اگر خلاقی کرد هر یک از افراد آن انجمن که این کار بد را کرده او را باید مجازات داد نه تمام انجمن را. اشخاصی که در مجلس بد می‌گویند همان شخص مخصوص را که [بد] گفت باید مجازات داد و اگر برخلاف قانون حرکتی نکرد نمی‌شود به میل شخصی گفت که روزنامه را باید توقیف کرد.

مخبرالملک: همه ماها الفاظ یادگرفته‌ایم ولی هیچ نمی‌دانیم مصلحت چیست. آقا سیدحسن تقی‌زاده: اگر سایرین هر چه می‌دانند الفاظ است از شما هم همین طور است شما به اینطور نمی‌توانید آزادی را از مردم بگیرید.

مخبرالملک: من می‌گویم این مطالب که در روزنامه نوشته می‌شود در تمام ایالات رفته دیگر برای هیچ کس چیزی باقی نمی‌ماند این است که همه جری شده مملکت مغشوش گردیده می‌خواهم بدانم روزنامه جبل‌المتمین امروز عزل هیئت وزراء و نصب هیئت دیگر را خواسته است از روی چه میزان بوده است...

آقا سید حسن تقی‌زاده: این مسئله ربطی به آنچه گفته شد ندارد، البته هر کس برخلاف قانون حرکت کرد باید بگیرند مجازات بدهند این هم از عدم همراهی وزراء است نه این‌که اینجا این حرفها زده بشود که فلان روزنامه چرا چنین نوشت برای این‌که مخالف با آراء جمعیت یا ایالات وقتی که اینها را ببینند و بشنوند اطاعت نمی‌کنند این حرفها برای این است که می‌خواهند آزادی و مشروطه را از مردم بگیرند.^۱

آقا سید عبدالله مجتهد مانند کسی که از روزنامه نویسه‌ها ترس داشته باشد درست روزنامه‌نگاران را تخته نمی‌کند و می‌گوید «روزنامه نویسه‌ها درست خبر بپرند و کلمات را درست حفظ کنند اگر مطلب بروفق نظام نشد در مجلس دیگر کلام را بسط خواهیم داد». در این نوشته که در حقیقت در زمینه شناخت روزنامه روح‌القدس قلمی شده سعی کردیم که مشکلات روزنامه‌نگاران دوره مشروطه را از نظر نمایندگان دوره اول مجلس بررسی کنیم. در حقیقت مذاکرات دیگری نیز هست که از آوردن همه آنها خودداری شد. به هر حال در تاریخ محرم ۱۳۲۶ ه.ق قانون مطبوعات در مجلس تصویب شد. هر چند که این قانون نکات بسیاری در زمینه آزادی قلم داشت اما مشکلات بسیاری جهت روزنامه‌نگاران آگاه به وجود آورد. برخی از آن روزنامه‌نگاران دست به اعتراض گشودند اما راهی به گریزگاهی نیافتند.

دی ۱۳۶۳

۱. مذاکرات مجلس دوره اول، چاپ روزنامه رسمی کشور، (مذاکرات روز ۱۷ رجب ۱۳۲۵)، ص ۲۶۲ جلسه ۱۹ رجب، مذاکرات یاد شده، ص ۲۶۶.

نخستین کتابخانه ملی طهران

محمد گلین

راضیه دانشیان

در سال‌های اخیر در دو نشریه وزین کشور یعنی مجله‌های آینده^۱ و نشر دانش^۲ دو نوشته چاپ شده است درباره نخستین کتابخانه ملی طهران در عهد مشروطه (در سال ۱۳۲۴ ه.ق) نخستین نوشته از آن بانو نوش‌آفرین انصاری (محقق) زیر عنوان «کتابخانه‌های ایران از تأسیس دارالفنون تا انقلاب مشروطیت» است که در آن اشاره‌ای به تأسیس کتابخانه ملی در سال ۱۳۲۴ ه.ق شده است. دومین نوشته از محقق کوشا سیدفریدقاسمی است زیر عنوان «برگی از تاریخ کتابخانه ملی». این دو نوشته را باید راهنمای تحقیق و بررسی در این باره به شمار آورد.

البته چنین می‌نماید که اهل علم و قلم، کتابخانه ملی ایران را همان می‌دانند که امروز بنای زیبای آن در خیابان سی‌ام تیر (قوام‌السلطنه سابق) نرسیده به موزه ایران باستان جای دارد. لکن تا جایی که نگارنده اطلاع دارد اساسنامه و نظامنامه اولین کتابخانه ملی (که سرکارخانم انصاری نیز بدان توجه داشته است) در دوره سلطنت مظفرالدین شاه قاجار نوشته شده است و از مطالبی که درباره آن به چاپ رسیده است برمی‌آید که این کتابخانه ملی کتابخانه‌ای نبوده است که دربار و دستگاهی آن را کتابخانه ملی کرده باشد زیرا از خبرها و مطالبی که در آن ایام و بعدها جسته و گریخته درباره این کتابخانه

۱. آینده، سال ۱۰، شماره ۱۰ - ۱۱ (دی و بهمن ۱۳۶۳)، ص ۶۶۷.

۲. نشر دانش، سال ۱۴، شماره ۳ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳) ص ۲۷ تا ۳۰.

نوشته‌اند و در دست هست، به خوبی روشن است که نام درستی بدان اطلاق کرده‌اند چرا که مردم با کمک یکدیگر آن کتابخانه ملی را به وجود آورده‌اند و نام آن را نخست «کتابخانه ملتی» و سپس کتابخانه ملی، گذاشتند. در حقیقت آن کتابخانه کتابخانه ملی به معنای واقعی کلمه بوده است. هم از نظر چگونگی شیوه تأسیس و هم از نظر کیفیت مراجعه‌کننده.

اما کتابخانه ملی که منظور نظر ماست همان است که زمزمه تشکیل آن در سال‌های اوایل مشروطه خواهی بلند شد و در حمل سال ۱۳۲۴ ه. ق رسماً تشکیل گردید. از خبرهایی که درباره این کتابخانه در دست است، برمی‌آید که اولین جلسه افتتاحیه آن در خیابان جبه‌خانه (بوذرجمهری و پانزده خرداد امروز)، حوالی سبزه میدان مقابل میدان ارک فعلی در قسمتی از خانه عظام السلطنه، یکی از اعضای کتابخانه، در روز اول حمل (فروردین ماه) ۱۳۲۴ ه. ق تشکیل گردید و پس از چندی از منزل عظام السلطنه به خیابان ناصریه (ناصرالدین شاهی) که امروز ناصروخسرو می‌نامند، نقل مکان کرد. پس از چندی صدرا السلطنه معروف آن را از خیابان ناصریه یا شمس‌العماره به خیابان بهارستان به منزل مسکونی خود در مقابل مسجد و مدرسه ناصری (مسجد و مدرسه سپهسالار دیروز و شهیدمطهری حالیه) منتقل کرد و طبق اساسنامه‌ای که برای آن تدوین گردیده بود «از صبح تا شام موافق ترتیباتی که در نظامنامه کتابخانه مقرر شده بود از واردین عظام پذیرایی» می‌شد. خانم انصاری درباره تأسیس این کتابخانه نوشته است:

«کتابخانه ملی... که به این نام در سال ۱۳۲۴ ه. ق در تهران تأسیس شد، نخست در سال ۱۳۲۲ ه. ق و در حقیقت به عنوان پوششی برای تجمع آزادیخواهان به وجود آمد و در سال ۱۳۲۳ ه. ق کار تشکیل کتابخانه به شکل جدی‌تری دنبال شد و سرانجام این کتابخانه در تاریخ اول حمل فروردین ماه ۱۳۲۴ ه. ق یعنی حدود شش ماه پس از صدور فرمان مشروطیت افتتاح گردید. محل این کتابخانه ابتدا جنب مدرسه دارالشفا بود و سپس با توجه به گسترش مجموعه و کثرت مراجعان به محل دیگری در خیابان ناصریه اول کوچه آرامنه انتقال داده شد. اعضای مؤسس کتابخانه هشت نفر ذکر شده‌اند. مدیریت کتابخانه به عهده منشی هیئت مؤسس، یعنی سید نصرالله تقوی بوده است. در آگهی مربوط به تأسیس این کتابخانه ساعت کار آن جز در ماه مبارک رمضان از صبح تا

یک ساعت به غروب مانده، و استفاده از مجموعه آن برای عموم اهل علم مجانی ذکر شده است.^۱

برای روشن شدن مطلب و آگاهی از چگونگی به وجود آمدن «کتابخانه ملی» در عهد مشروطه ذکر این نکته ضرورت دارد که تا به ظهور آمدن انقلاب مشروطیت در ایران فرهنگ ما از نظر توسعه و تجدد فرهنگی چندان رواج دامنه‌داری نداشت. روزنامه‌ها سفارشی و دستوری بودند و کتاب‌ها غالباً به مسائل آیینی اختصاص داشتند، و اگر گاهی کتابی با موضوعی متفاوت منتشر می‌شد شرح سفر پادشاهان یا حاوی دروس استادان و معلمان بود. با به وجود آمدن انقلاب مشروطه دگرگونی چشم‌گیری در همه وجوه فرهنگ ما به ظهور آمد. روزنامه‌ها زبان و دیدگاه‌های خود را تغییر دادند و حتی نقاشان نیز به مسائل اجتماعی توجه پیدا کردند.^۲ و از همه مهم‌تر این‌که در امر نشر در کشور یک دوره فعال و زنده به وجود آمد. همچنین کم‌کم پای ترجمه قطعات ادبی و علمی از زبان فرانسوی در لابه‌لای فرهنگ ما باز شد. جوانان به روزنامه خواندن و کتاب خواندن اقبال کردند، کتابفروشی‌های دوره‌گرد در تیمچه‌ها کتابخانه‌دار شدند و به جای دوره‌گردی و کتاب بردن به در سرای علماء و بزرگان و دانشمندان، که بئینه مالی برای خرید کتاب نداشتند و بناچار کتاب‌ها را برای چند روز اجاره می‌کردند و گاه به عنوان حق‌المطالعه به کتابفروشی‌ها یا برخی از کتابداران کتاب می‌دادند. از این روی برای ترویج کتاب و کتابخوانی کشور راهی جز به وجود آوردن قرائتخانه یا «کتابخانه ملی» وجود نداشت. و چنین بود که به وجود آوردن آن به صورت امری ضروری در آمده بود تا آن‌که برخی از جوانان و دانشمندان به فکر چاره اندیشی بر آمدند و دست به ابتکاراتی زدند، چنان‌که سیدحسن‌رزاز معروف «قرائت‌خانه»^۳ دروازه قزوین را دایر کرد و دیگران نیز مانند

۱. مجله آینده، همانجا.

۲. امروز اگر چند روزنامه عهد مشروطه را بدون شرح چاپ کنیم می‌توانیم از طریق تصویر تاریخ روزبه‌روز انقلاب مشروطه را به مردم عرضه بداریم. نگاه کنید به روزنامه حشرات الارض؛ آذربایجان (ترکی فارسی)؛ ملا نصرالدین (باکو - تبریز) و روزنامه‌های دیگر.

۳. همزمان با تشکیل «کتابخانه ملی» در طهران سیدحسن‌رزاز معروف نیز یک قرائتخانه دایر کرد. اعلانی که درباره دایر شدن این قرائتخانه در دست است، به قرار زیر است:

ادیب‌الممالک فراهانی قرائت خانه‌های دیگر تأسیس کردند که پرداختن به همه آنها از حوصله این مختصر بیرون است. در این میان، اقدام حاج سید نصرالله تقوی و برخی از دوستان آگاه و دانشمندش که دست به تشکیل اولین «کتابخانه ملی» به صورت امروزی در طهران زدند، از هر جهت درخور عنایت و بررسی است.

میرزا محمد حسین فروغی (ذکاءالملک) که در آن اوقات روزنامه تربیت را منتشر می‌کرد، و نیز مدیریت مدرسه سیاسی میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و پسران را به عهده داشت، درباره چگونگی به وجود آمدن نخستین «کتابخانه ملی» نوشته است:

«کتابخانه ملتی - کارها وقتی به سامان می‌رسد که اسباب آن فراهم باشد و شرایط درست و شیوع و رواج معارف نیز مثل سایر کارها موجبات و شروطی دارد و علت و شرط عمده یا جز و متمم عمل نشر و انتشار علم و اشاعه و ترویج دانشهای وقت «کتابخانه ملتی» است که کمک بزرگ و گاه اسباب تسهیل مشکلات طالبان معرفت از غنی و فقیر می‌شود مخصوصاً برای مردم بی‌بضاعت یا کم استطاعت که نمی‌توانند در تحصیل هر نسخه و کتابی به صندوق و کیسه خود رجوع کنند و ناچارند که به عاریت و امانت مطلوب مرغوب را به دست آورند. و اگر کتابخانه ملتی دایر باشد و شهر به این زینت معنوی مزین شود به بها و ازای معدودی از دراهم ناقابل که همه کس را بدان

→ «اعلان: تأسیس قرائت خانه ملی در دارالخلافه طهران در دروازه قزوین جنب بازارچه مهدیخان مغازه‌های فوقانی.

در این اوقات این اقل السادات دعاگو سید حسن رزاز ابن ابراهیم تجربی به امداد جمعی از خیرخواهان وطن و مدیران مدارس تأسیس قرائتخانه نموده‌ام و خدمتی بزرگ به دوائر ملت کرده و نام نیکی در روزگار به یادگار گذاشته هرگاه سایر هموطنان و آقایان مدیران مدارس در این امر خیر شرکت نمایند خدا و رسولش را از خود راضی خواهند داشت.

از عموم آقایان دارالخلافه یعنی خیرخواهان دولت و ملت اعم از علماء عظام و وزراء فخام و امراء دربار سپهر احتشام و تجار ذوی‌العمز و الاحترام و برادران دینی درخواست می‌نماییم که در این امر خیر با ما مشارکت فرموده اجر معاونت خود را از حضرت رب‌العزیز بخواهند. ضمناً آقایان مقیم دارالخلافه الباهره این بنده را متشکر نموده و خود را در انتظار خارجه و داخله ایران جلو و شکوهی تازه بخشند. برای جمع‌آوری وجوه اعانه در هر ماه به قدر قوه و استطاعت اقدام در احتشام تأسیس در قرائتخانه ملتی خیریة اسلامیة بنمایند. اشخاصی که از آقایان محترمین میل به خواندن جراید و روزنامه‌ها دارند از هر قبیل حاضر و آماده است» (روزنامه تربیت، س ۹، ش ۴۷۹ پنجشنبه ۶ شهریور رمضان المبارک سنه ۱۳۲۲ ه. ق برابر با ۲۵ اکتبر ماه فرنگی سنه ۱۹۰۶ میلادی، ص ۲۲۶۴).

دسترس است مراد و آرزو میسر و حاصل گردد.

کرسی ملک یا پای تخت مملکت مخصوصاً کتابخانه عمومی می خواهد یعنی کتابخانه‌ای که همه کس بتواند برود در آن بنشیند و هر کتابی را که می خواهد بطلبد بگیرد و بخواند از روی آن مطالب بنویسد، استخراج کند و بیرون آید. و در ممالک متمدنه: اولاً کتابخانه عمومی اسباب اعتبار پای تخت و رقابت کرسی های دول با یکدیگر می باشد. ثانیاً: چنانکه در فوق ذکر شد علوم و معارف را شایع و منتشر می سازد. البته عظمت «کتابخانه عمومی» لندن و پاریس و برلن و غیره را شنیده‌اید و علاوه بر پایتخت های بلادی که علم در آنها پیشرفتی به هم رسانیده نیز کتابخانه عمومی دارد و این مقدمه را انشاء الله تمامتر و کاملتر به عرض مطالعه کنندگان می رسانیم.

عجالتاً نتیجه این است که از چند سال قبل این حرف را در این پای تخت هم می زنند و کاری نمی کنند و امیدواری این اوقات آن است که ظاهراً «کتابخانه ملتی» به ریاست جناب مستطاب معظم دانشمند فاضل ادیب ارباب آقای آقا سید نصرالله از سادات بلند مقام اخوی دامت افاضه دایر باشد. در این صورت پیشرفت و استقرار و استکمال آن متصور و ممکن است چه جناب معظم له شرایط و کفایت این امر مهم را دارد و از وطن پرستان آگاه ما به شمار می آید.

این اشاره ای بود از کتابخانه ملتی یا عمومی که نظامنامه دارد و بعدها آن را نیز برای استحضار عموم اهل مملکت و ملت در این اوراق درج و منتشر خواهیم نمود. فعلاً به ذکر و نقل اعلانی که این اوقات از کتابخانه مبارکه ملی دیده ایم اقتصار می نمایم. اعلان مزبور با آن که جداگانه هم طبع شده و انتشار یافته درج آن لازم می نماید و صورت آن تقریباً این است.

اعلان کتابخانه ملی

خدمت عموم طلاب اهل علم و معارف کثرالله امثالهم اعلان و اعلام می شود که به ملاحظه این که محل کتابخانه ملی محتاج به توسعه و مکان مخصوص بود علی العجالة به خیابان ناصری (شمس العماره)^۱ در اول کوچه آرامنه جنب سقاخانه آینه تحویل شد تا

۱. از این اشاره برمی آید که خیابان ناصر خسرو به نام «شمس العماره» هم معروف بوده است.

انشاءالله تعالی به همت ارباب هِمم محل مخصوصی به جهت این مقصد مقدس خریداری شود.

کتابخانه کمافی السابق از صبح تا یک ساعت به غروب مانده مجاناً برای استفاده عموم اهل علم مفتوح خواهد بود. (شاید در ماه مبارک رمضان از ظهر قدری زودتر مفتوح شود).^۱

در این جا به دنبال اعلان بالا نظامنامه کامل کتابخانه ملی را که در همان روزنامه تربیت به چاپ رسیده برای تکمیل این تاریخچه عیناً در زیر می آوریم.

نظامنامه کتابخانه ملی

بر اکثر از مطالعه کنندگان محترم پوشیده نیست که جناب مستطاب معظم آقای آقا سید نصرالله تقوی از سادات اخوی صاحب خطابه فواید مجلس شورای ملی است^۲ عجله مدیر کتابخانه ملی نیز می باشد. و ما اجمالاً شرح آن کتابخانه را در تربیت درج کرده و تفصیلاً هم خواهیم نوشت اما از آنجایی که این اواخر نظامنامه آن کتابخانه مبارکه را طبع و منتشر ساخته اند و روزنامه تربیت باید شامل اخبار مهمه سالیانه باشد یعنی آنها که این اوراق را جمع و جلد و کتاب می کنند محتاج به نگهداری وسایل و اوراق مختلفه نباشند و در رجوع به تربیت از وقایع آن سال بی نیاز شوند بنابر این درین موقع که خطابه جناب مستطاب آقای آقا سید نصرالله را در فواید مجلس شورای ملی در پاورقی روزنامه ثبت نمودیم، مناسب دیدیم که به همان رویه نظامنامه کتابخانه ملی را نیز درج نماییم مگر اطلاع و استحضار عمومی سبب و وسیله خیری شود یعنی ارباب هم عالیه را به معاونت این کار خیردار کند و صورت نظامنامه مزبوره از این قرار است.

بسمه تبارک و تعالی

باید دانست که نظامنامه کتابخانه ملی مشتمل بر دو فصل می باشد

۱. روزنامه تربیت (مدیر و صاحب امتیاز ذکاءالملک مدیر مدرسه سیاسی) سال ۹، ش ۴۱۸ (۵ شنبه ۶ شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۲۴ ه.ق) ص ۲۲۶۱ و ۲۲۶۲.
 ۲. برای اطلاع رجوع کنید به روزنامه تربیت، سال ۹، شماره ۴۲۱ به بعد.

فصل اول: تکالیف اعضاء و معاونین مشتمل بر پانزده ماده.

فصل دوم: تکالیف اجزاء و واردین مشتمل بر دوازده ماده.

فصل اول

(۱) اعضاء کتابخانه ملی عجالاً اشخاصی هستند که این نظامنامه را به تصویب جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای علاءالملک وزیر علوم و معارف دام اقباله العالی امضاء نموده‌اند و ممکن است عددشان به دوازده برسد. ولی هیچ وقت بیشتر ازین نخواهد شد.

این اعضاء هفته‌ای یک مرتبه در کتابخانه ملی جمعاً حاضر و برای اصلاحات امور کتابخانه متفقاً مشاوره خواهند نمود و چون حصول توافق کلیه آراء خیلی مشکل است بیش از اکثریت آراء آخرین رأی همه خواهد بود. (ملاحظه) در صورت تساوی آراء رأی طرفی که رئیس مجلس به آن طرف همراه است نافذ خواهد بود و هرگاه مجلس فوق‌العاده لازم شود به تصویب همگی تشکیل و برای توسعه امر کتابخانه مذاکرات خواهد شد.

(۲) هرگاه از یکی از اعضاء خیانتی ظاهر شد، پس از تحقیقات و ثبوت در مجلس اعضاء، استعفای او را جداً مطالبه خواهند کرد و اگر اذعان به خطا یا خیانت خود نکرد یا نتوانست جبران خیانت نماید و کار به محاکمه انجامید به استحضار وزارت جلیله علوم و معارف او را مستعفی خواهند کرد.

(۳) آنچه از نوع پرستان و خیرخواهان وطن اعانه نقدی و غیره به عنوان کتابخانه ملی برسد برای استفاده تمام ملت است و احدی حق تملک در آن به هیچ اسم و رسم نخواهد داشت.

(۴) اشخاصی که اعانه به کتابخانه ملی می‌دهند به عنوان شهریه یا اساسیه [۱] با قیمت خانه و کتب و امثال به موجب قبض چاپی است که به مهر مخصوص کتابخانه خواهد بود. هرگاه در هفته‌ای یک روز که مجلس اعضاء در کتابخانه منعقد است این اعانه برسد قبض آن به شرح سابق آماده داده خواهد شد و اگر در غیر این روز شد کتابدار در زیر ورقه صورت اعانه پس از برداشتن آن خواهد نوشت: (اعانه فوق رسید به

مجلس تقدیم و فلان روز قبض به مهر کتابخانه امضاء دستی در کتابخانه حاضر است که تقدیم داشته این یادداشت را می‌گیرم) ولی این مخصوص اعانه جنسی است اعانه نقدی را سوای اعضای مجلس کسی نباید قبول کند.

(۵) مهر کتابخانه عبارت است از یک مهر بیضی به جهت سرپاکت و پشت نقشه جات و کتاب‌ها و دیگر مهر اسناد که مخصوص به امضای قبوض است. این مهر همیشه در جعبه آهنی مقل و به مهر اقلأ سه نفر از اعضاء خواهد بود و در روزهای مجلس در حضور اعضاء باز و قبوض یا اسناد لازمه مهر شده مجدداً مختوم و در دفتر کتابخانه خواهند ماند.

(۶) طرف مکاتبات عموماً اعضای کتابخانه ملی خواهند بود. و جواب مکاتبات که سندیت ندارد به مهر بیضی کتابخانه ملی فرستاده خواهد شد و در صورت سندیت با مهر اعتباری کتابخانه و امضاء رسمی اعضاء خواهد بود.

(۷) در سرشش ماه جمع و خرج اسامی معاونین پس از رسیدگی و امضاء تمام اعضاء در یکی از روز نامجات درج و منتشر خواهد شد. هرگاه کسی از شرکاء اسم خود را در جزو معاونین نبیند حق دارد فوراً به مجلس کتابخانه رجوع و استعمال امر نماید.

(۸) در صورتی که از اعضای اولیه کسی مریض یا غایب شد می‌تواند وکیل موقتی یا دائمی خود را با تصویب اعضاء کتابخانه به جای خود بگذارد و سایر اعضاء می‌توانند به اتفاق آراء به جای او بدلی انتخاب کنند.

(۹) به نظر اشخاصی که برای عضویت کتابخانه ملی داوطلبند در صورت کسر عده و اتفاق اعضاء در صلاحیت آن و تقدیم خدمتی به کتابخانه ملی پذیرفته می‌شوند و اسامی این قبیل اشخاص با کسانی که عوض اعضاء اولیه قبول می‌شوند فوراً در یکی از جراید درج خواهد شد.

(۱۰) در مجالس معمولی کتابخانه در صورتی که اصلاً دو ثلث از اعضاء حاضر باشد نتیجه ممضی و مجری است.

(۱۱) کسانی که در مقام اعانه کلی به «کتابخانه ملی» هستند بهتر آن است که قبل از وقت مراجعه به اعضاء کتابخانه نموده پس از تحصیل اطلاعات و مذاکره مقتضیه و ملاحظات بقای مقصد مقدس اقدام فرمایند.

- (۱۲) اعضاء اولیه یا وکلای آنان مادام الحیوة حق نظارت و رسیدگی در امور کتابخانه ملی داشته و جهأمن الوجوه نخواهند گذاشت حقوق کتابخانه تضييع شود.
- (۱۳) وجوهی که از معاونین می‌رسد به نزد امین معتبر پذیرفته گذارده می‌شود تا لدی‌الاقضاء تهیه خانه و تأمین کتب و اساسیه بشود و هرگاه وجوه اعانه برای خریدن خانه و فاکرد البته اعضاء خریدن خانه را بر سایر مصارف مقدم خواهند داشت.
- (۱۴) هر کس خواسته باشد از کتابخانه ملی کتابی برای مطالعه امانت ببرد ملزم است همه ساله سالی از یک تومان الاده تومان به کتابخانه ملی بپردازد در این صورت می‌تواند همه وقت معادل ابونۀ خود به‌طور امانت ببرد. ولی مدت نگاهداشتن آن کتاب از سه روز نباید تجاوز نماید.
- (۱۵) صورت قرارداد مذاکرات در مجالس اعضاء هر هفته در کتابچه مذاکرات به خط منشی کتابخانه ثبت و به امضاء حضار خواهد رسید. و این کتابچه مثل سایر دفاتر کتابخانه ملی همیشه در صندوق دفتر ضبط و از کتابخانه خارج نخواهد شد.

فصل دویم

- (۱) اجزای کتابخانه تشکیل می‌شود به‌واسطه شش نفر که هر یک به‌فرائض مقررہ عمل خواهند کرد. منشی - دفتردار - کتابدار - معاون کتابدار - خادم - دربان. منشی مراسلات وارده به کتابخانه را در روزهای مجلس نزد اعضاء قرائت و هر جوابی که از مجلس صادر شد نوشته به مهر «کتابخانه‌یی» رسانیده انجام خواهد داد که برساند و مراسلات وارده با ثبت جواب‌های صادره را مستقیماً با نمره در خود کتابخانه نگاه خواهد داشت و نوشتن صورت مجالس و مذاکرات اعضاء و سایر تحریرات سوای آنچه وظیفه دفتردار است تمام به عهده منشی کتابخانه خواهد بود.
- (۲) دفتردار صورت اعانه‌های نقدی یا جنسی که به کتابخانه می‌رسد مرتباً با نمره و تاریخ و اسامی معاونین در دفاتری که برای این‌کار تهیه شده است ثبت و قبوض شهریه و اعانه‌های نقدی یا جنسی را نیز با نمره و ثبت صادر و به مهر اعتبار کتابخانه و امضای اعضاء آن رسانده دقت خواهد کرد که سهو و خطایی در قبوض یا ثبت دفاتر نشود این قبوض را تحویل خادم خواهد کرد که به صاحبانش برساند و البته برای اطمینان رسیدن

قبوض ترتیبات لازمه را خواهد داد که مسؤول نشود و نیز نمره و مهر کتب و نقشه‌جات وارده به کتابخانه از فرایض دفتردار است.

(۳) کتابدار در اطاق مقدم کتابخانه با دفاتر فهرست کتب مقدم واردین را پذیراست تا هر کتابی را که برای مطالعه بخواهد آن را معین کرده با کمال احترام به آن شخص تقدیم دارد که به معاون داده در کتابخانه قرائت نماید و پس از اتمام قرائت کتاب را به معاون رد و نمره را گرفته در مراجعت به کتابدار تحویل و خارج خواهد شد. و نیز مراقبت ضبط و نگاهداری کتب و اساسیه به عهده این کتابدار است و هر گاه از معاونین کسی کتابی یا اعانه غیر نقدی در غیر روز مجلس به کتابخانه بخواهد بفرستد جزو تکالیف کتابدار است که آن اعانه را در همان اطاق دفتر نگاهداری و در روز مجلس پس از صدور قبض از مجلس و ثبت و غیره دفتردار جزو کتابخانه نماید.

(۴) معاون دقت خواهد کرد که کتب و نقشه‌جات با کمال نظافت و تمیزی و رعایت نمره و ترتیب همیشه مرتب باشند و هر واردی که برای قرائت وارد می‌شود با نهایت عزت و احترام نمره را که کتابدار به او داده است گرفته به جای کتاب مطلوب می‌گذارد و کتاب را به شخص وارد تقدیم خواهد کرد و پس از اتمام مطالعه یا استنساخ مجدداً کتاب را گرفته به جای خود گذارد. نمره را با علامتی باطل به آن شخص خواهد داد که در مراجعت به کتابدار رد نماید.

(۵-۶) تنظیمات و خدمات داخله کتابخانه و رساندن قبوض و مراسلات و جواب آنها و سایر خدمات جزء تمام به عهده دربان و خادم است که از طرف منشی یا دفتردار و کتابدار به آنها رجوع خواهد شد ولی باید همیشه یکی از این دو نفر در کتابخانه حاضر باشند.

(۷) کتابخانه ملی سوای اعیاد بزرگ و بعضی ایام متبرکه همه روزه از یک ساعت بعد از طلوع آفتاب تا یک ساعت به غروب مانده مفتوح برای استفاده حاضر است و روزهای جمعه و دوشنبه بکلی نیز تعطیل است.

(۸) مسؤولیت کتب و اساسیه عموماً به عهده کتابدار است و کتابدار باید هر روز وقت بستن کتابخانه درها را به مهر خود و معاونش مختوم نموده یکی از خادم و دربان هم هر شب باید در کتابخانه بخواهند و صبح در حضور معاون خود مهر را باز خواهد کرد.

- (۹) هر گاه به واسطه حادثه کتابدار یا معاونش یکی غایب شد باید خادم طوری آموخته شود که بتواند موقتاً کمک نماید و البته این خادم باید با سواد باشد.
- (۱۰) کتب و نقشه‌جات و روزنامه‌جات و غیره ابدأً از کتابخانه ملی خارج نمی‌شود اجزاء باید کمال دقت را در این مسئله بنمایند که مسؤل نشوند.
- (۱۱) احدی از اجزای کتابخانه ملی به هیچ اسم و رسم حق ندارند از واردین مطالبه چیزی نمایند و در صورت تخلف مرتکب مسؤل و اخراج خواهد شد.
- (۱۲) کتابخانه ملی با کمال احترام از واردین رعایت مواد ذیل را خواهش می‌کند.
- اولاً: واردین بر کتابخانه هر گاه کتاب یا عصا و امثاله، همراه داشته باشند باید در اطاق مقدم به دربان تحویل و پس از خروج دریافت دارند.
- ثانیاً: در کتابخانه ملی بلند حرف زدن یا بلند کتاب خواندن یا داستان مفصلی بیان کردن چون مانع مطالعه دیگران است قویاً ممنوع است.
- ثالثاً: صحبت‌های دولتی و پولتیکی رأساً ممنوع است.
- رابعاً: تحریرات درخواستی کتب و روزنامه‌جات جدأً قدغن است.
- خامساً: دفتری سفید، همیشه در روی میز کتابخانه گذارده شده است هر گاه واردین خلاف احترامی عمدی از اجزاء دیده و نقصانی ممکن الاصلاح در ترتیبات داخلی کتابخانه ملاحظه فرمایند با تاریخ و امضاء شخصی و آدرس محل خودشان را در آن کتابچه مرقوم فرمایند تا انشاءالله تعالی رفع نواقص و معایب بشود.
- ملاحظه: لدی الاقتضاء می‌توان از مواد این نظامنامه کاست یا بر آن افزود. تاریخ افتتاح «کتابخانه ملی» در طهران اول حمل سنه ۱۳۲۴ هـ. ق (صورت امضای اعضای کتابخانه)
۱. نصرالله التقوی؛ ۲. محمدعلی نصره‌السلطان؛ ۳. عبدالرحیم نوری مفتاح‌الملک؛ ۴. محمدعلی طهرانی؛ ۵. غلام رضا ابن مظفرالملک؛ ۶. زین‌العابدین مترجم‌الملک؛ ۷. ابراهیم نوری اعظام‌السلطنه؛ ۸. حاجی سیدابوالحسن؛ کتبه العبد ۹. مرتضی نجم‌آبادی»^۱.

به طوری که ملاحظه می‌شود نظامنامه‌ای که قریب صد و اند سال پیش از این برای کتابخانه ملی در عهد مشروطه تنظیم شده است، با اساسنامه و نظامنامه‌هایی که امروز تدوین و تنظیم می‌شوند چندان تفاوتی ندارد و کمتر نکته‌ای از نظر اصول تأسیس یک کتابخانه و کتابخانه‌داری که امروز مورد عنایت قرار دارد در این نظامنامه نیامده است. دور نیست که این نظامنامه را سید نصرالله تقوی (اخوی) تدوین و تنظیم کرده بوده و به امضای اعضای دیگر رسانده بوده است.

چند نکته را باید میان کتابخانه ملی اول و کتابخانه ملی دوم متذکر شد تا روشن شود که این کتابخانه فعلی اگر همان کتابخانه نیست با اندک تغییراتی که در اساسنامه‌اش دیده می‌شود باید قبول کرد که به وجود آوردندگان کتابخانه ملی که امروز دایر است اساسنامه تنظیمی خود را از روی نظامنامه همین کتابخانه تدوین و تنظیم کرده‌اند.

علاوه بر این برای روشن شدن گوشه‌ای از تاریخ کتابخانه ملی جا دارد به نکته‌ای اشاره کنم. و آن این است که یکی از مطلعین می‌گفت که کتاب‌هایی از کتابخانه ملی اول را در مخازن کتابخانه فعلی دیده بوده است. همچنین یک دوره از روزنامه تربیت را که سید نصرالله تقوی (اخوی) از میرزا محمدحسین خان ذکاءالملک فروغی خواسته بود که به آن کتابخانه اهدا کند در مخزن این کتابخانه فعلاً موجود است و اینها نشان دهنده این حقیقتند که کتب و اموال و اشیای آن کتابخانه در هر جا نگاهداری می‌شده‌اند با تشکیل کتابخانه ملی جدید در اختیار این کتابخانه یا پدید آوردندگان آن قرار گرفته‌اند.

نکته دیگری که در خور یادآوری است این است که تا به حال چند نوشته درباره کتابخانه ملی منتشر شده‌اند که در میان آنها تنها در یک جا یکی از اعضای کتابخانه ملی حالیه به وجود کتابخانه ملی مورد نظر ما اشاره‌ای دارد به این معنی که طی نامه‌ای در سال ۱۳۵۴ ش نوشته است که: «در سال ۱۳۲۴ قمری که وزارت علوم و معارف زیر نظر اعلاءالملک اداره می‌شده است، برای اولین بار کتابخانه ملی با همت چند تن از کتابدوستان که مرحوم سید نصرالله تقوی نیز یکی از آنان بوده به وجود آمده و چون مقتضیات زمان آماده پذیرش آن نبود کم‌کم رو به افول نهاده...»

پیدا است که نویسندگان اطلاعات درستی از چگونگی به وجود آمدن این کتابخانه ملی نداشته است و تنها نام یکی از اعضای آن را شنیده بوده است. دیگران نیز فقط خبر به

وجود آمدن این کتابخانه را شنیده بودند، و هر کس سعی کرده است تا برای نظر خود، در دنیای خیال در دارالفنون و جاهای دیگر یک کتابخانه ملی بسازد. اما از اطلاعات پراکنده‌ای که درباره به وجود آمدن نخستین کتابخانه ملی در عصر مشروطه در دست است، پیداست که این کتابخانه دارای هیئت مؤسس، ساختمان، کتب و مدیر و غیره بوده است و همان‌گونه که امروز در کتابخانه ملی ایران عمل می‌شود، عمل می‌کرده است و چنان که پیش از این دیدیم، قبل از آن‌که محل ثابتی برای کتابخانه ملی خریداری شود محل آن در منزل حاجی صدرالسلطنه بوده است. در اولین اسناد آمده است که:

«آقایانی که خدمت تأسیس این کتابخانه و حفظ آن را به عهده داشته‌اند به موجب ترتیبی که در نظامنامه مطبوعه کتابخانه به طبع رسیده، به قرار زیر است: آقای حاج سید نصرالله، آقای میرزا محمدخان علیخان نصره السلطان، آقای میرزا عبدالرحیم خان مفتاح‌الملک، آقای حاج شیخ محمدعلی طهرانی، آقای غلامرضا مظفرالملک، آقای میرزا زین‌العابدین اعظام‌السلطنه، آقای حاج سیدابوالحسن».

پس از آن اعضای مؤسس چند تن را مأمور فراهم آوردن اثاثه کتابخانه کردند که عبارت بودند از: آقای حاج سید نصرالله [تقوی]، محمدجعفر میرزا، نصره السلطان، میرزا حسین خان، مترجم‌الملک، مظفرالملک، معتصم‌الملک، صمصام‌الملک ارشدالسلطان، حاج سیدابوالحسن، سردار اسعد، جلال نظام، میرزا ابراهیم خان.^۱

این هیئت برای فراهم آوردن ملزومات کتابخانه ملی ابتدا خودشان مبلغی را به این منظور اختصاص دادند و افراد دیگری نیز از آنان تبعیت نمودند. صورت اسامی ایشان و مبالغی که پرداخته‌اند به این شرح است:

- ۱- اعضای مؤسس، هر نفر پنج تومان؛
- ۲- آقا میرزا آقای اصفهانی: چهار تومان و یک قران؛
- ۳- آقای محاسب الوزاره: دو تومان؛
- ۴- مرحوم ملک المتکلمین: سه تومان؛
- ۵- آقای مفتاح‌الملک: دوازده تومان و نه قران؛

۱. تاریخچه کتابخانه ملی ایران، گردآورنده محمدتقی پورا احمد جکتاجی، مرداد ۱۳۵۷، ص ۷.

- ۶- آقای میرزا حسن رشديه: سه تومان؛
 ۷- آقای مقوم الملک: دو تومان؛
 ۸- آقای سعید العلماء: سه تومان؛
 ۹- آقای عماد الکتاب: یک تومان؛
 ۱۰- آقای کمالی: (ظاهر اکمالي اصفهانی شاعر و نویسنده معروف) یک تومان؛
 ۱۱- آقای حاج فرج الله: یک تومان؛
 ۱۲- آقای علی نقی خان: یازده قران و ده شاهی؛
 ۱۳- آقای سید جمال الدین پسر آقای حاج سید نصر الله: یک تومان و چهار عباسی؛
 مجموع سی و پنج تومان و دوهزار و سیصد دینار. مجموعاً صد تومان و دو هزار سیصد دینار.^۱
- پس از فراهم آمدن این مبلغ اعضای هیئت مؤسس به فکر خرید محلی برای کتابخانه افتادند به این معنی که: «چون هیئت مؤسسه چنین تصور می کردند که هر گاه کتابخانه دارای محل معین و معلومی باشد خیلی بهتر خواهد بود و می توانند متدرجاً وسایل تعالی آن را بخوبی فراهم آورند، در مقام تهیه تنخواهی به جهت خریدن خانه برآمده از آقایانی که می توانستند در این مقصد شرکت نمایند استمداد جستند: و می بینیم که همه کسانی که در این امر خیر پیشقدم شده اند از رجال سرشناس و معروفند تقریباً بیشتر آنان از تحصیل کردگان زمانند، مانند میرزا حسن خان مشیرالدوله نائینی، برادرش مؤتمن الملک پیرنیا، وثوق الدوله، سید نصر الله تقوی و امثالهم. و برای این که ذکری از آنان شده باشد، اسامی ایشان و صورت کمک هر یک ذیلاً ذکر می شود (قبلاً یادآور شدیم که این گزارش دوازده سال بعد از تشکیل آن کتابخانه تهیه شده است و از این روست که جلو نام برخی از آن افراد کلمه مرحوم را گذارده اند):
۱. مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم به توسط آقای مخبر السلطنه هدایت: دوست تومان؛

۱. یادآوری این نکته لازم است که قسمتی از این نوشته درست ۱۲ سال بعد از تشکیل کتابخانه فوق تحریر و نشر شده است از این رو جلو نام برخی از این افراد صفت مرحوم گذاشته شده است زیرا که در هنگام نشر این نوشته آنان به رحمت خدا پیوسته بودند.

۲. مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله به توسط ایضاً دوست تومان؛
 ۳. مرحوم صنیع الدوله به توسط ایضاً: یکصد تومان؛
 ۴. حضرت اقدس والا شاهزاده عین الدوله به توسط میرزا آقای اصفهانی: یکصد تومان؛
 ۵. قوام السلطنه (میرزا احمد خان منشی حضور) به توسط آقای نصره السلطان یکصد تومان؛
 ۶. جناب مشیرالدوله [میرزا حسن خان] به توسط آقای مخبر السلطنه: یکصد تومان؛
 ۷. جناب مؤتمن الملک به توسط ایضاً: یکصد تومان؛
 ۸. جناب مخبر السلطنه: یکصد تومان؛
 ۹. جناب مخبر الدوله به توسط جناب مخبر السلطنه: یکصد تومان؛
 ۱۰. جناب خزعل خان سردار ارفع به توسط نصره السلطان: یکصد تومان؛
 ۱۱. جناب آقای حاج معین التجار به توسط آقای مخبر السلطنه: یکصد تومان؛
 ۱۲. جناب وثوق الدوله به توسط آقای نصره السلطان: پنجاه تومان؛
 ۱۳. جناب مخبر الملک به توسط آقای مخبر السلطانه: یکصد تومان؛
 ۱۴. جناب مفخم الدوله توسط علاء الملک وزیر علوم: پنجاه تومان؛
 ۱۵. جناب مسیو نوز به توسط آقای نصره السلطان: پنجاه تومان؛
 ۱۶. آقای ارباب جمشید به توسط نصره السلطان: پنجاه تومان؛
 ۱۷. مسیو پریم توسط نصره السلطان: بیست و پنج تومان؛ مجموع هزار و پانصد و پنج تومان.
 ۱۸. جناب حاجی معین التجار علاوه بر مبلغ یکصد تومان که به موجب صورت فوق کرم کرده اند، به توسط جناب آقای حاج سید نصرالله متقبل شده بودند از باب مقرری که از مجلس شورای ملی دریافت می دارند ماهیانه بیست و پنج تومان به کتابخانه ملی پردازند. و از این بابت مبلغ هفتاد و پنج تومان به کتابخانه ملی مساعدت فرمودند [برای سه ماه].
- به دنبال کسانی که بعد کمک به منظور خرید محلی برای کتابخانه ملی کردند کسانی نیز که قدرت مالی نداشتند سعی کردند تا به صورت های دیگر همراهی کنند و مثلاً

اقدام به هدیه دادن کتاب و لوازم دیگر برای کتابخانه کردند:

۱. میرزا آقا اصفهانی: ۶ جلد کتاب
۲. مرحوم ملک المتکلمین: ۳ جلد کتاب
۳. آقای میرزا جعفرخان ولد آقای صدیق خلوت: ۱۹ جلد کتاب
۴. آقای میرزا غلامحسین خان: ۲ جلد
۵. آقای میرزا جوادخان: [شاید میرزا جوادخان سعیدالدوله باشد] ۴ جلد
۶. آقای میرزا تقی خان: ۱ جلد
۷. آقای شاهزاده جلال‌الدین میرزا: ۴ جلد
۸. آقای میرزا حسین علی خان محتشم حضور: دو فقره ۴۹ جلد
۹. آقای میرزا سیدشکرالله خان: ۱ جلد
۱۰. آقای منطق‌الملک: ۲۰ جلد
۱۱. حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی: ۸۱ جلد
۱۲. آقای احتشام‌السلطنه: ۵۱ جلد
۱۳. آقای مترجم‌الملک: ۲۸ جلد به انضمام یک نقشه ایران
۱۴. آقای میرزا تقی خان ولد نصیرالممالک: ۲۸ جلد
۱۵. آقای حاج امین‌الدوله: ۵۰ جلد
۱۶. آقای میرزا ابراهیم خان: ۲ جلد
۱۷. آقای میرزا تقی خان منظم‌الملک: ۱۸ جلد
۱۸. آقای میرزا نصرالله خان: ۲ جلد
۱۹. آقای حاج فرج‌الله: ۴ جلد
۲۰. به توسط آقای حاج سیدابوالحسن بدون اسم: ۱ جلد
۲۱. شاهزاده بهاء‌الدوله: ۱۰ جلد
۲۲. آقای امیرقاسم خان: ۹ جلد
۲۳. آقای سیدجمال‌الدین پسر آقای حاج سیدنصرالله: ۳ جلد
۲۴. آقای نصره‌السلطان: ۲۰ جلد
۲۵. آقای سید محمدرضا مساوات: [شیرازی مدیر روزنامه مساوات] ۲ جلد

۲۶. آقای میرزارضا مهندس: ۳ جلد به انضمام یک جلد اطلس کتابی
۲۷. آقای میرزا مهدی: ۵ جلد
۲۸. مرحوم حاج شیخ فضل الله [نوری]: ۸ جلد
۲۹. آقای اعتضادالسلطان: ۸ جلد
۳۰. آقای لواء السلطنه: ۲۰ جلد
۳۱. شاهزاده سلطان محمود میرزا: ۲۳ جلد
۳۲. آقای صدیق الدوله: ۱۲ جلد
۳۳. آقای سردار سعید: ۱۷ جلد
۳۴. آقای میرزا محمد علی دولت آبادی: ۸ جلد
۳۵. آقای مفتاح الملک: ۲۰ جلد
۳۶. آقای مظفر الملک: ۱۸ جلد
۳۷. از طرف مدرسه مبارکه دارالفنون: ۵۱ جلد
۳۸. آقای کمالی (ظاهر آحیدر علی کمالی نویسنده و شاعر): ۱ جلد
۳۹. شاهزاده محمد جعفر میرزا: ۵۸ جلد
۴۰. آقای میرزا تقی خان: ۵۹ جلد
۴۱. آقای سید حسین کتابفروش: ۲۰ جلد
۴۲. آقای مقوم الملک: ۳۹ جلد
۴۳. آقای حاج میرزا حسن رشدیة: ۳۳ جلد
۴۴. آقای بهجت العلماء: ۳ جلد
۴۵. آقای سیف السلطنه: ۱۵ جلد
۴۶. آقای سعید العلماء: ۱۱ جلد
۴۷. آقای حاجی میرزا یحیی: ۷ جلد
۴۸. آقای حاج ابو الفتح خان: ۱۹ جلد
۴۹. آقای جلال نظام: ۱۵ جلد
۵۰. آقای مفتاح السلطنه: ۷ جلد
۵۱. آقای حاج سید نصر الله: ۱۸ جلد

۵۲. میرزا یوسف آقا ولد آقای مرتضوی: ۸ جلد
 ۵۳. شاگردان مدرسه قدسیه: یک قطعه نقشه آسیا
 ۵۴. آقا میرزا عبدالرزاق خان مهندس [ظ: بغیری]: ۱ جلد به انضمام یک قطعه نقشه
 ۵۵. توسط آقای شیخ محمدعلی بدون اسم: ۳ جلد
 ۵۶. آقای مؤتمن: ۴۶ جلد
 ۵۷. آقای میرزا محمودخان دکتر: ۱ جلد
 ۵۸. آقای بیان السلطنه: ۲ جلد
 ۵۹. آقای اعلم الدوله: ۵۱ جلد
 ۶۰. از ورشو [لهستان]: ۱ جلد

گزارشگر کتابخانه درباره مجموعه کتب فراهم آمده برای کتابخانه نوشته است: «مجموع این کتابها که در ثبت دفتر کتابخانه داخل شده نهصد و شصت و یک جلد است ولی کتب موجود کتابخانه یکهزار و پانزده جلد است». به این ترتیب احتمال داده می شود که پاره ای از کتابها که بعدها داده شده ثبت نشده اند».

نکته ای که لازم است در این جا به آن اشاره شود این است که فراهم آمدن ۹۶۰ جلد کتاب ثبت شده و حدود ۲۰۰ جلد کتاب دیگر که هنوز ثبت دفتر نشده بودند، در آن اوقات نه فقط رقم اندکی نبوده، بلکه بس قابل ملاحظه هم بوده است، به ویژه که جملگی به طور رایگان برای یک کتابخانه بدون سابقه و تازه تأسیس اهداء شده بوده اند. از نوشته بالا همچنین این نکته به دست می آید که دو نفر از اعضای کتابخانه یعنی مخبر السلطنه هدایت و نصره السلطان سمت ایجاد هماهنگی و رابطه کتابخانه با مردم را داشته اند که بیشترین مبلغ از وجهی که فراهم آمد به وسیله این دو تن گرد آورده شده بوده است. نکته در خور ذکر دیگر این است که متأسفانه ذکر نشده است که این کتابها از چه نوع بوده اند تا از این طریق بتوان نسبت به زمینه فکری کتابدارها و کتابخوانهای آن ایام اظهار نظر کرد. البته تعداد کتابها از لحاظ زبان آنها مشخص شده است، به این معنی که حسب قول گزارشگر: «فعلاً کتب موجود به السنه مختلفه به قرار ذیل است:

[۱] کتب عربی: ۱۹ جلد؛

[۲] کتب فارسی: ۴۱۷ جلد؛

[۳] کتب فرانسه: ۳۰۱ جلد؛

[۴] کتب انگلیسی: ۵۶ جلد؛

[۵] کتب ترکی: ۲۳ جلد؛

[۶] کتب متفرقه: ۲۸ جلد».

به دنبال این فهرست تصریح شده است که: «بدیهی است در این کتاب‌ها چون از طرف اشخاص مختلف اعطا شده مکرر است. کتبی که غیر قابل استفاده عموم است زیاد است. ولی هنوز از طرف هیئت مؤسس تصرفاتی در آنها نشده و اقدامی در تبدیل یا تعدیل آنها به عمل نیامده عیناً موجود است»^۱.

علاوه بر این: «چند نفر از آقایان که نتوانسته یا نخواسته‌اند عین کتاب تقدیم نمایند مبلغی برای خریداری کتب نیاز کرده‌اند که اسامی آنان از این قرار است: آقایان محاسب الوزاره؛ نقه الاسلام؛ عمادالسلطان؛ بیان السلطان (هر یک پنج تومان؛ آقای افخم الممالک: دو تومان؛ مجموع بیست و دو تومان».

این روشن است که ساختمانی که در آن یک کتابخانه ملی عمومی را تشکیل می‌دهند نیاز به خیلی چیزها دارد و از همین روست که افرادی که علاقه‌مند به برپایی چنین کتابخانه‌یی بوده‌اند خود را ملزم می‌دانستند که همه چیز کتابخانه را چه کم و چه زیاد، فراهم آورند به همین جهت: «چند نفر از آقایان نیز علاوه بر کتاب و غیره پاره‌ای اشیاء برای تکمیل این کتابخانه داده‌اند که تفصیل آن از این قرار است:

[۱] آقای حاجی سیدابوالحسن: یک دستگاه ساعت؛

[۲] آقای سردار سعید: یک دستگاه میز تحریر؛

[۳] آقای معصم‌الملک: یک تخته قالی بزرگ؛

[۴] آقای میرزا آقای تاجر: یک فرد قالیچه؛

[۵] آقای اعظم السلطنه: یک قسمت از عمارت مسکونی خود را واقع در نزدیکی جلوخان مسجدشاه موقتاً برای افتتاح کتابخانه و تهیه مقدمات مجاناً و بلا عوض به

کتابخانه اهدا نمودند. در اول حمل سنه ۱۳۲۴ ه.ق کتابخانه در منزل معظم له رسماً مفتوح گردید.^۱

از صورت دخل و خرج کتابخانه پیداست که ظاهراً اغلب مؤسسات و انجمن‌هایی که در حوالی انقلاب مشروطه به ظهور آمده‌اند مؤسساتی بوده‌اند که همچون مدارس زمینه‌هایی اقتصادی برای مداخل و نگهداری آنها نیز پیش‌بینی شده بود. در اطراف دخل و خرج کتابخانه ملی عصر مشروطه هم که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که این کتابخانه که به منظور اشاعه و گسترش فرهنگ به وجود آمده حفظ و نگهداری آن اساس کار را بر پایه اقتصاد استوار کرده‌اند: توضیح آن که: «جناب مخبرالسلطنه یکصدوسی و چهار تومان و هفتصد و بیست و دو دینار از بابت فرعی که به بدهی خودشان تعلق می‌گیرد در سندی که اخیراً از شیراز فرستاده‌اند کسر کرده‌اند به این معنی که فرع تنخواهی که نزد ایشان به امانت سپرده شده از قرار صدی شش محسوب داشته‌اند در صورتی که سند اولیه ایشان از قرار صدی دوازده بوده و خودشان همین قسم سند سپرده بودند. چون این مسئله به ضرر کتابخانه ملی است اعضاء کتابخانه قبول نکرده و کتابخانه را معادل هشتصد و نوزده تومان و پنج هزار دینار از ایشان طبکار می‌دانند.

توضیح دیگر آن‌که مصارف این مدت اخیر که یک ماه و چند روز است و هیئت اولی (میرزا آقا) به واسطه نادرستیش هم طرف سوء ظن رفقاییش قرار گرفته تا او را از قرائت‌خانه بیرون کردند.^۲

کتابخانه ملی از هنگام تشکیل تا به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی به دست لیاخوف نزدیک به دو سال و نیم دایر بود. با به توپ بسته شدن مجلس و تعطیل آن قزاقهای روسی چند روزی کتابخانه را اشغال کردند تا این‌که «به واسطه اقدامات خفیه بعضی از مؤسسين و پاره‌ای تصادفات دست مزاحمت آنان کوتاه گردید. از بیم آن‌که مبدا مجدداً تولید زحمتی شود به رعایت قوانین حکومت نظامی، کتابخانه تعطیل و کتاب‌ها در صندوق مَقفل به انضمام اساسیه (!) کتابخانه امانتاً تسلیم وزارت معارف گردید. در این ترتیبات ضرر فاحش به کتابخانه وارد نیامد، جز اینکه یک فرد قالیچه که از

۱. روزنامه آخاب، سال دوم، شماره ۲۵۴، ص ۴.

۲. انقلاب ایران، تألیف ادوارد براون، ترجمه احمد پژوه، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

طرف آقا میرزا آقای تاجر داده شده بود با بعضی جزئیات مختصر اساسیه از میان رفت.^۱

اما این به معنای فراموش شدن کتابخانه ملی و از میان رفتن فکر آن نبود، بلکه بر عکس، توجه مردم به کتابخانه هر روز افزایش می‌یافت و کوشش برای تجدید فعالیت آن ادامه داشت. در واقع: «از زمان بمباران مجلس شورای ملی و تعطیل کتابخانه تاکنون به واسطه این‌که غالباً عده‌ای از مؤسسين از طهران غایب بودند و امور اهم و الزام دیگران را مشغول داشت، کار کتابخانه معوق و ترتیب آن بلا تکلیف بود تا حال که بر حسب اتفاق هفت نفر از هیئت مؤسس در طهران جمعند نظر به اینکه یقین دارند که صاحبان کتاب و دهندگان اعانه به هیچ وجه راضی به حبس تنخواه و کتب خود نبوده و از اهدای آنها هیچ قصدی جز افاضه فیض نداشته‌اند»^۲.

در این رابطه از آن ایام مطالبی چند درباره چگونگی و سرگذشت این کتابخانه در دست است از آن جمله ادوارد براون انگلیسی در کتاب انقلاب ایران، ضمن اشاره‌ای کوتاه به کتابخانه ملی نوشته است: «شبی که شاه (محمدعلی شاه قاجار) در گردش شکار بود برف سنگینی با باد شدیدی باریده که سرا پرده همایونی را تهدید به سقوط می‌کرده، برای جلوگیری چندین سرباز بیرون فرستاده شدند که طناب چادر را در دست بگیرند. بامداد فردا جسد منجمد و یخ زده آن‌ها را یافتند و گفتند: «این است مقدس‌ترین قربانی شخص اعلیحضرت».

نفوذهای دیگری نیز در کار بود، از جمله «انجمن سری» به نام انجمن مخفی و یک کتابخانه ملی در خور یادآوری است. این دومی کتابخانه‌ای است اساساً قرائت‌خانه‌ای آزاد [مجانی] به منظور پرورش افکار وطنی مردم طهران به وجود آمده بود. در میان دیگران حاج سیدنصرالله اخوی مردی صالح و وطن خواهی حقیقی (که اکنون معاون ریاست مجلس است) بانی آن بوده و رو به روی ارک واقع است.

بنابه جمله مؤثر و زیننده تقی‌زاده (که وقوف بر این مطلب را مدیون او هستیم) که هر که سرش درد می‌کرد بدانجا می‌رفت. از جمله مددکارانش میرزا آقا اصفهانی (یکی از

۱. همان جا.

۲. روزنامه آفتاب، سال دوم شماره ۳۵۴، ص ۴.

مستبدین بعدی تبریز) دیگر حاج میرزا حسن رشديه و مجدالاسلام کرمانی که بعد و مُصنّف روزنامه «ندای وطن» گردیده بوده‌اند. این سه نفر که همه از طرف عین‌الدوله به کلات نادری تبعید شدند دوستی و دیانتشان بیشتر مورد تردید بود.^۱

همزمان با دایر شدن کتابخانه ملی رشت در تهران و یا اندک زمانی پس از آن یکی از اصفهانیان میهن دوست غیرتمند که در شهرستان رشت زندگانی می‌کرد در آن شهرستان کتابخانه ملی و قرائت‌خانه‌ای تأسیس کرد که خبر تشکیل آن ذیلاً نقل می‌شود. گمان می‌رود که در شهرهای دیگر کشور هم به دنبال تشکیل کتابخانه ملی در تهران نسبت به تشکیل کتابخانه ملی و عمومی کمر همت به میان بسته بوده‌اند که شهر رشت در صدر آنها بوده است. تحقیق در این زمینه موضوع گزارش دیگر است. اعلانی میرزا ابوالقاسم اصفهانی تشکیل دهنده کتابخانه ملی رشت منتشر کرده است که به قرار زیر است.

اعلان

«حضور محترم مدیران جراید اسلامی از داخله و خارجه زحمت اظهار می‌دهد یک باب قرائت‌خانه و کتابخانه ملی در رشت تأسیس یافته مستدعی است از هر نمره جراید و کتاب مفید تازه طبع به تعرفه ذیل ارسال فرمایید. از بابت مخارج و قیمت هر معامله که بین ادارات جراید قرائتخانه‌های ملی معمول است اطاعت می‌شود. و هرگونه رجوعات و خدمات رجوع فرمایند افتخاراً پذیرفته است.»^۲

بعد از بررسی تأسیس کتابخانه ملی طهران در عصر مشروطه و تأسیس کتابخانه ملی رشت کار را دنبال نکردم که روشن شود که آیا شهرهای دیگر به تبعیت از طهران و رشت به این مهم پرداخته‌اند یا نه.

۱. ادوارد براون، انقلاب ایران، ترجمه احمدپژوه، ج ۲، ۱۳۳۴ ش، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲. جبل‌المتین (روزنامه)، سال اول، تهران ۱۳۲۵ ه. ق. شماره ۶۸، دوشنبه ۴ جمادی الآخر ۱۳۲۵ ه. ق. ص ۴. ما تا به حال اساسنامه کتابخانه و قرائتخانه ملی رشت را ندیده‌ایم و به جز اعلان بالا چیزی از آن دیده نشده است. نشانی کتابخانه ملی رشت به شرح زیر اعلام شده بوده است: «رشت بازارچه سبزه میدان، قرائتخانه ملی ابوالقاسم خان اصفهانی».

بخش سوم
مقالاتی دربارهٔ زنان

نوشته‌های زنان در دوره قاجار

ایرج افشار

درباره سروده‌های زنان زیاد نوشته‌اند و تذکره گرد آورده‌اند، چه قدما و چه معاصران.^۱ اما در باب نوشته‌های منثور آنان گفتگو کمتر شده است. خوشبختانه درین سالهای اخیر به پیروی از علاقه‌مندی محققان به نوشته‌های «فمینیستی» برای کشف حالات و روحیات مربوط به طبقه نسوان و مسائل اجتماعی خاص آنان بعضی از نوشته‌ها به طبع رسیده است و هنوز هست نوشته‌هایی که می‌باید گردآوری و چاپ شود.

طبع شعر داشتن، چون ملازمه‌ای با سواد داشتن نداشته است این اشکال را پیش می‌آورد که در مورد شاعران زن نمی‌دانیم کدامشان سواد نوشتن و خواندن داشته‌اند و کدام نداشته‌اند. ولی لازمه نگارش نوشته‌های منثور خط و سواد داشتن بوده است. آنچه نوشته از زنان موجود است حکایت از میزان سواد و خط آنها دارد.

می‌دانیم که زنان خوشنویس چند نفری بوده‌اند و از آن زمره دو دختر فتحعلی‌شاه را نام برده‌اند که نسخه‌های زیبای خوشخط قرآن کریم به خط آنها در کتابخانه

۱. مشهورتر از همه کتاب خیرات حسان (از کارهای محمدحسن خان اعتمادالسلطنه) است. جز تذکره‌ها که حاوی گزیده اشعار زنان است دیوانهای مهستی گنجوی، جهان ملک خاتون شیرازی، مخفی لاهوری، مستوره خانم، ژاله بختیاری به چاپ رسیده است. از بانویی به نام تاجماه آفاق‌الدوله طالشی اشعاری و نامه‌هایی بر جای مانده است که آقای علی عبداللهی (رضوانشهر) به جمع و طبع آنها مشغول است. دیوان پروین اعتصامی ملک شاعره‌ها بارها و به گونه‌های مختلف طبع شده است. [درباره آفاق‌الدوله مقاله‌ای در مجموعه حاضر چاپ شده است. گردآورنده.]

سلطنتی و آستانه قم موجود است (اشرف السلطنه و ام سلمه).

۱. خاطرات

پر آوازه‌ترین نوشته زنان خاطراتی است منسوب به تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه. نخستین بار در سال ۱۳۴۸ مرحوم اسلام کاظمیه مقداری از مندرجات آن را از روی نسخه مهدی فرهودی حسابی استخراج کرد و در مجله راهنمای کتاب به چاپ رسانید.^۱ پس از آن آقای ابراهیم صفایی نقدی بر آن نوشت و در همان سال در همان مجله منتشر کرد. دو مطلب در نوشته او مندرج بود یکی این که خاطرات را «مغرضانه و ساختگی» دانسته و دیگر نوشته بود «به گمان من تردید نیست که این خاطرات مجعول است و هر کس آن را پرداخته غرض داشته است...». بعد از آن مرحوم ابوالفضل قاسمی در سال ۱۳۵۴ قسمت اعظم خاطرات را از روی نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران استخراج و در شماره‌های سالهای سیزدهم و چهاردهم مجله وحید چاپ کرد. خلاصه‌ای هم از عقاید مندرج در کتاب مذکور را آقای دکتر فریدون آدمیت و خانم هما ناطق در کتاب افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار (تهران، ۱۳۵۶) نشر فرموده‌اند. هفت سال بعد یعنی در سال ۱۳۶۱ سرکار خانم دکتر منصوره اتحادیه (نظام‌مافی) با همکاری آقای سیروس سعدوندیان متن را از روی همان نسخه متعلق به کتابخانه مرکزی (که از مجموعه کتابخانه مرحوم سعید نفیسی به آنجا رسیده بود) به صورت کتاب منتشر کردند. این چاپ، بیش از آنچه قبلاً در معرفی متن انجام شده بود، موجب شهرت خاطرات شد.^۲

۱. تعجب است که چاپ کنندگان بعدی این کتاب اشاره‌ای به زحمت کاظمیه نکرده‌اند. نوشته کاظمیه در سال ۱۲ (۱۳۴۸) مجله مذکور چاپ شده است. بی توجهی به نوشته کاظمیه موجب آن شده است که ناشران بعدی متن چاپی، بی‌خبر مانده‌اند ازین که نسخه‌ای دیگر نزد مرحوم حسابی بوده است که تاریخ کتابت آن مقدم بر نسخه دانشگاه است.

۲. چاپ مذکور ظاهراً یک بار عیناً توسط ناشر قبلی تجدید شد و اخیراً هم در سال ۱۳۷۷ به کوشش آقای مسعود عرفانیان به وسیله همان ناشر چاپ دیگری شده است. در مورد این چاپ آقای سیروس سعدوندیان که قبلاً از کوششگران نخستین چاپ بود مقاله‌ای اعتراض‌آمیز در مجله جهان کتاب (شماره ۸۷ و ۸۸، مهر ۱۳۷۸، ص ۸-۹) منتشر ساخت و آقای عرفانیان متعاقباً در همان مجله (شماره ۹۱-۹۴، آذر-دی ۱۳۷۸، ص ۲۸-۲۹) به آن جواب نوشت.

بر اساس این چاپ ترجمه انگلیسی کتاب توسط خانمها آناونزان A.Vanyan و امین نشاطی با مقدمه مبسوط و تحلیل گرانه و یادداشتهای دکتر عباس امانت و البته ویراستاری آن به وسیله هم ایشان در سال ۱۹۹۳ در واشنگتن به چاپ رسید. خاطرات تاج السلطنه به ژاپنی هم ترجمه شده و نام مترجم آن فوجیمو تویوکوست. بنابه اطلاعی که در مجله تاریخ معاصر ایران (سال اول، شماره سوم ۱۳۷۶، صفحه ۳۴۱) خواندم. این کتاب البته حاوی گزارش احوال تاج السلطنه هست، ولی گفتن اینکه انشاء شخص او باشد جای بحث و حرف است. بنده چهار بار متن را خوانده‌ام و مبهمات و غوامض و مشکلات و نابسامانیهای آن را یادداشت کرده‌ام که امیدوارم روزی به نگارش آن پردازم. تنوع مطالبی که موجب سلب انتساب نگارش آن به تاج السلطنه شده موجب تطویل است. بنده فقط به یک مورد که مربوط به اول متن است درینجا اشاره می‌کنم و آن عبارت آغازین است به این صورت: «در شب پنج‌شنبه سلخ ربیع‌الاول ۱۳۳۲، ۷ دلو» (چاپ اتحادیه - سعدوندیان). همین عبارت در چاپ کاظمیه که از روی نسخه حسابی در مجله راهنمای کتاب درج شده است به این ترتیب است «در شب دوشنبه پنج ربیع‌الاول ۷ دلو ۱۳۳۲». بگذریم ازین که ظاهراً نسخه حسابی «۷ دلو» نداشته و بگذریم ازین که پنج و سلخ ممکن است یکی صورت تصحیف از دیگری پیدا کرده باشد، از جدول تطبیق این طور بر می‌آید که ۷ دلو مطابق سلخ صفر است نه سلخ ربیع‌الاول و اگر پنج ربیع‌الاول درست باشد آن روز مطابق دوازدهم دلو خواهد بود. در روزهای پنج‌شنبه و دوشنبه هم جای اشکال است. چون این تاریخ را روز آغاز نگارش متن قرار داده است قاعده می‌باید در ضبط آن دقت کرده باشد. در حالی که این تاریخ تطابق ندارد و خیالی به نظر می‌آید. یا من در محاسبه اشتباه کرده‌ام.

اکنون منظور من درین گفتار بحث درباره متن و نقد کتابشناسیانه آن متن نیست. قصدم آن بود که بگویم خاطرات به قلم زنان اگر به دست آید بسیار مغتنم خواهد بود.

۲. نامه‌ها

نوعی از نوشته‌های زنان که بیشتر از سایر انواع به دست می‌آید، نامه‌ها و مکاتیب است. این نوشته‌ها را معمولاً به شوهر و خویشان می‌نوشته‌اند و شاید از نامه‌های

عاشقانه زنان چیزی به دست نیاید. بنابر این هر چه ازین دست نوشته به دست آید گرانقدر و مبین حالات و افکار زنان خواهد بود. شاید از نخستین چاپ شده‌ها، نامه‌های ملکه ایران همسر ظهیرالدوله باشد. ملکه ایران ابتدا به فروغ‌الدوله ملقب بود. نام او توران آغا بود و دختر ناصرالدین‌شاه. زمانی که محمدعلی‌شاه مجلس را به توپ بست خانه ظهیرالدوله در خیابان فردوسی کنونی نیز تخریب شد. چون ظهیرالدوله در تهران نبود همسرش نامه‌هایی درباره خرابی خانه خود به او نوشت^۱.

از فروغ‌الدوله نامه‌هایی هم وجود دارد که روزانه به پیشکار (وزیر) خود موسوم به حاجی خان در سال ۱۳۰۳ و حوالی آن در مسائل مربوط به آب و ملک و اندرون و نوکر و باغبان و خرید و فروش و امور دیگر ازین قبیل نوشته بوده است. بعضی از این نامه‌ها بر سه چهار صفحه بالغ می‌شود. املاء و انشاء فروغ‌الدوله درین نامه‌ها مشخص است زیرا نامه‌ها به خط اوست. نه مانند نامه‌های به ظهیرالدوله که سواد کتابتی از آنها به دست مانده است. غلط املائی در آنها به حد وفور وجود دارد. بسیاری از لغات عادی را با املائی غلط نوشته بوده است. ولی خط او چندان ناخوانا نیست و در شمار خط خوب زنانه به حساب می‌آید. اصل این نامه‌ها که از سیصد تا متجاوز است نزد دوستم آقای دکتر اصغر مهدوی است. من آنها را تقسیم‌بندی و آماده چاپ کرده‌ام و معتقدم که نشر آنها برای روشن شدن طرز زندگانی شاهزاده خانمی که با یکی از رجال مهم مملکت عقد ازدواج بسته بود پر مطلب و مفید است و نمونه‌ای است از اوضاع و احوالی که بر همه اعیان آن روزگار صدق می‌داشته است.

همه نامه‌هایی که از و در دست است (بجز چند تایی که از دیگران است) چنانکه اشارت رفت نوشته‌ها و یادداشت‌هایی است خطاب به حاجی خان که سمت پیشکاری - وزیری او را داشت. بدین معنی که کلیه امور ملکسی و مالی او به دست حاجی خان بوده است. این نوشته‌ها در میان اسناد و اوراق حاجی محمدحسن امین دارالضرب نگاهداری شده است و از خانه ظهیرالدوله که زمانی در گرو امین‌الضرب

۱. این نامه‌ها در دو مجموعه متوازیاً نقش و چاپ شده است: اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران (نامه‌های ظهیرالدوله). به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی. تهران، ۱۳۴۸؛ و خاطرات و اسناد ظهیرالدوله به کوشش ایرج افشار. تهران، ۱۳۵۱.

(محمدحسن) بود به دست آمده است.

یکی از نامه‌های این مجموعه نامه‌ای است از زیان فروغ‌الدوله و به انشای منشی او به حاجی محمدحسن درباب این که به حساب حاجی خان رسیدگی شود. ظاهراً نارضایی از حاجی خان حاصل شده بود و فروغ‌الدوله می‌خواست است عذر او را بخواهد. ولی بعد از آن چه شده است اطلاعی در دست نیست. هویت حاجی خان هم بر ما معلوم نیست.

از میان نامه‌ها عده‌ای تاریخ دارد و آنها همه مربوط به سال ۱۳۰۳ قمری است. بقیه نامه‌ها بنا بر محتویات و وحدت پاره‌ای از مطالب متعلق به خوالی همان سال است. از این نامه‌ها این طور بر می‌آید که حاجی خان شاید دو سه سال پیشکار فروغ‌الدوله می‌بوده است.

نامه‌ها جنبه روزانه دارد، یا دو روز یک بار. همه متضمن دستورالعملهایی است که فروغ‌الدوله برای اداره امور داخلی اندرون و رسیدگی به حسابهای ناظر (مشدی فرج‌الله) و باغبان و معمار و خرید و فروشهای بازار و معاملات ملکی (قنات، زمین، باغ، یخچال) می‌داده است و حاجی خان می‌بایست آنها را فیصله بدهد.

از نامه‌ها اینطور بر می‌آید که رویه فروغ‌الدوله با حاجی خان صورت کجدار و مریز داشته است. حاجی خان در موارد زیادی از عتاب و خطاب یا دستورهای فروغ‌الدوله گله‌مندست. فروغ‌الدوله درین موارد معمولاً حق را به جانب او می‌دهد و راه آشتی پیش می‌گیرد. نمی‌خواست است که حاجی خان برنجد.

فروغ‌الدوله نسبت به ناصرالدین‌شاه کمال احترام را دارد. یکی از قسمهایش «به سرشاه» است. در مواقعی که کارهای ملکی اش دچار دشواری می‌شده از شاه استمداد می‌خواست است. عریضه می‌نوشته و دستخط طلب می‌کرده است.

از رفتارش با خواهر تنی خود - فخرالدوله - که همسر مجدالدوله بود نیز مطالبی قابل توجه درین نامه‌ها هست.

از امین‌السلطان (علی‌اصغرخان) حساب می‌برده است. نسبت به او جانب احترام را

دارد. نسبت به رجال دیگر اطلاعی نداریم^۱. نمونه نامه‌های دیگر از زنان در آن دوره چند تایی است که در مجلدات روزنامه خاطرات عین‌الدوله وجود دارد. آن نامه‌ها هم گویای حالات و روحيات طبقه نسوان نسبت به دربار قاجار به است.

۳. سفرنامه

دوگونه سفرنامه از زنان می‌شناسم: منظوم و منثور. سفرنامه منظوم قبل از سال ۱۱۰۴ سروده شده و آن شرح سفر زوجه میرزا خلیل رقم نویس به زیارت حج است.^۲ اما سفرنامه‌های منثور یکی نوشته دختر فرهاد میرزا معتمدالدوله (یعنی عیال نصیرالدوله) در سال ۱۲۹۷ هجری است. این سفرنامه هم شرح زیارت حج است. سومین سفرنامه نوشته بی‌بی خاور خانم خواهر سهام‌الدوله دلوی بجنوردی است که در حدود سال ۱۳۱۷ در شرح منازل سفر خود از بجنورد به تهران نگاشته است.^۳ این هر دو زن از خاندان معتبر و محترم بوده‌اند و دید و نگاهشان به کیفیات سفر دارای ارزشمندی است.

۴. مباحث اجتماعی

شهر نوشته‌های ازین مقوله کتاب معایب الرجال است به قلم بی‌بی خانم استرآبادی نگاشته سال ۱۳۱۲ قمری. معایب الرجال در جواب تأدیب النسوان است.^۴

۱. اکثر این نامه‌ها را چند سال پیش شادروان خانم راضیه دانشیان (گلبن) به لطف همسر گرانقدرشان - دوستم آقای محمدگلبن - برای من استنساخ کرده‌اند. اینک ایشان در میان ما نیست که سپاسگزاری خود را ابراز دارم. پس برای آن بانوی صاحب فضیلت آمرزش الهی آرزو می‌کنم. روانش شاد و یادش با نشر نامه‌های فروغ‌الدوله همراه باد.

۲. آقای رسول جعفریان متن را به نام سفرنامه منظوم حج (قم، ۱۳۷۴) به چاپ رسانیده‌اند. ایشان تشخیص داده‌اند که بانوی مذکور اصفهانی بوده است.

۳. متن آن به اهتمام آقای قدرت‌الله روشنی زعفرانلو در کتاب «سفرنامه‌های سهام‌الدوله» چاپ شده است.

۴. برای تفصیل دیده شود کتابهای رویارویی زن و مرد در عصر قاجار (دو رساله تأدیب النسوان و معایب

۵. روزنامه نویسی

اولین نشریه خاص زنان با عنوان دانش در ۱۳۲۸ ق در تهران منتشر شد. مدیر این نشریه خانم کحال بود. پس از دانش به ترتیب این نشریات در عهد قاجار به طور اختصاصی به مسائل زنان می‌پرداختند: شکوفه (مریم مزین السلطنه)، زبان زنان (صدیقه دولت آبادی)، نامه بانوان (شهناز آزاد)، عالم نسوان (نوابه صفوی)، جهان زنان (فخرآفاق پارسا)، نسوان وطنخواه (محترم اسکندری)، نسوان شرق (مرضیه خانم ضرابی).^۱

۷. وقفنامه

متن مقداری از وقفنامه‌های زنان در مراکز مختلف (از جمله بایگانی اداره‌های اوقاف) وجود دارد که قاعده نمی‌توان آنها را نوشته آنان دانست. ولی از لحاظ بیان تفکر و عقاید آنان قابل سنجش و رسیدگی است. طبعاً وقفنامه‌ها تحریر صاحبان سجلات و محاضر و طبقه علماست.

آنچه نوشته شد اهم انواع نوشته‌های زنان و از باب نمونه است. کاش یکی از علاقه‌مندان به این موضوع، کتابشناسی نوشته‌های زنان دوره قاجار را از روی منابع عصری گردآوری و نشر می‌کرد.

→ الرجال به کوشش دکتر حسن جوادی و منیژه مرعشی و سیمین شکرلو چاپ امریکا (ایلنیوی) ۱۳۷۱ و معایب الرجال در پاسخ به تأدیب‌النسوان ویراسته افسانه نجم‌آبادی. چاپ امریکا (شیکاگو) ۱۳۷۱. همچنین کتاب بی‌بی خانم استرآبادی و خانم افضل وزیری مادر و دختری از پیشگامان معارف و حقوق زنان از زبان خانم افضل وزیری به قلم نرجس مهرانگیز ملاح. ویرایش افسانه نجم‌آبادی. چاپ امریکا (شیکاگو). ۱۳۷۵.

۱. از فرید قاسمی سپاسگزارم که اسامی را التفات کردند.

زن در تذکرة الاولیای عطار*

آزاد بروجردی

یکی از موضوع‌های دلکش و در عین حال تأمل‌برانگیز تاریخ ایران و ادبیات فارسی چگونگی رویکرد بزرگان و در واقع اهل قلم گذشته به وجود زن و نقش و سهم او در جامعه و جهات مثبت یا منفی آن است چه، به این ترتیب بخش مهم و بزرگی از تاریخ اجتماعی و به‌طور کلی تحول تاریخی ما روشن می‌شود. برای این‌که این کار به نحو شایسته انجام گیرد لازم است که همه متون موجود بررسی شوند و آنچه در هر متن درباره "جنس لطیف" گفته شده است به صورت تک‌نگاری جداگانه فراهم آید و سپس به مطالعه تاریخی، تطبیقی و توصیفی آنها پرداخته شود.

ما، به سبب آشنایی نسبی با کتاب مستطاب تذکرة الاولیای شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، آنچه را که در این کتاب در مورد زن یافت می‌شود در این جا گرد می‌آوریم. برای این کار از کتاب تذکرة الاولیای چاپ انتشارات اساطیر (تهران، ۱۳۷۸، ۹۸۴ ص، زرکوب) بهره گرفته‌ایم.

حقیقت این است که کتاب تذکرة الاولیاء مجموعه‌یی است در شرح احوال و نقل

* از لحظه‌یی که به پیشنهاد آقای جریزه‌دار، مدیر ارجمند انتشارات اساطیر، کار بر روی تذکرة الاولیاء را آغاز کردم چهار سال می‌گذرد. کتاب در اردیبهشت ۱۳۷۹ از چاپ درآمد، و من بنده می‌پنداشتم که کارم با آن تمام شده است. اما روح بانو دانشیان که ناظر بر کارهای ماست، پیوند تازه‌یی میان من و این کتاب پدید آورد و مرا به مطالعه دوباره و دقیق‌تر آن واداشت که حاصل آن فراهم آمدن یادداشت‌ها و گزارش‌های گوناگونی است که نمونه آنها در این جا عرضه می‌شود.

اقوال قریب صد تن از بزرگانِ عارفِ جهان اسلام، یعنی که شرح احوال "ولی" هاست نه "ولیه" ها، و لذا فقدان شرح احوال زنان بزرگ عالم اسلام در این کتاب نباید شگفتی‌انگیز باشد و به این طریق توجیه می‌شود که یا کتاب منحصرأ به مردان اختصاص یافته بوده است و یا این که زن عارف و در واقع "ولیه" کمتر وجود داشته یا اصلاً وجود نداشته است چنان که در زبان عربی هم که همه اسم‌ها مؤنث دارند، این کلمه ظاهراً فاقد مؤنث است! وجود شرح احوال «رابعه عدویه» (صفحه ۱۲۸ تا ۱۴۳) را هم باید به حساب اتفاق و استثناء گذاشت، و شاید که به قول خود عطار ناشی از این نکته است که رابعه از مردان مردتر بوده است چنانکه در احوالش تصریح شده است.

باید اعتراف کرد که کسی که تذکرة الاولیاء را می‌خواند در نگاه نخست از این که زن ظاهراً جایگاه عمده‌یی در آن ندارد به شگفتی درمی‌آید. اما اگر اندکی دقت کند و در بطن عبارات و حکایات فرورود و غور کند درمی‌یابد که در این کتاب بیش از صدویست بار از زن به صورت‌های مختلف نام برده شده است. هدف ما در تنظیم این گزارش احصای آن موارد است.

حوران بهشتی

زنان در تذکرة الاولیاء دو نوع هستند. یک نوع زیبارویان بهشتی یعنی حورانند که وعده همراهی آنان در بهشت به مردان نیکوکار و پرهیزگار داده شده است. و یک نوع دیگر زنان دنیایی هستند مثل مادر، خواهر، زن، دختر، کنیز و مانند اینان که در این کتاب در موارد مختلف و به مناسبت‌های گوناگون از آنان یاد شده است. در این جا نخست به نقل اقوال و حکایات مربوط به حوران می‌پردازیم که تا آن جا که احصاء کرده‌ایم حداقل ده بار از آنان نام برده شده است.

اولین باری که نام حوری در تذکرة الاولیاء به میان می‌آید در شرح احوال «عُتْبَةُ غلام»، شاگرد حسن بصری است که گفته است: «شبی حوری‌یی را به خواب دیدم. گفت: یا عُتْبَةُ، بر تو عاشقم. نگر چیزی نکنی که به سبب آن میان من و تو جدایی افتد عُتْبَةُ گفت: دنیا را طلاق دادم، طلاق‌ی که هرگز رجوع نکنم تا آن‌گاه که تو را ببینم» (ص ۱۲۷).
بار دوم در احوال «عبدالله مبارک... از محتشمان اصحاب طریقت» است که اهل مرو

بود، به بغداد رفت و سرانجام در مکه مجاور شد. «نقل است که: سهل بن عبدالله مروزی همه روز به درس او می‌آمد. روزی بیرون آمد و گفت: دیگر به درس تو نخواهم آمد که کنیزکان تو بر بام آمدند و مرا به خود خواندند و گفتند: سهل من! سهل من! چرا ایشان را ادب نکنی؟ عبدالله با اصحاب خود گفت که: حاضر باشید تا نماز بر سهل بکنید! در حال سهل وفات کرد. بر وی نماز کردند. پس گفتند: یا شیخ! تو را چون معلوم شد؟ گفت: آن حوران خلد بودند که او را می‌خواندند، و من هیچ کنیزک ندارم» (ص ۲۶۲).

بار سوم در احوال ابوسلیمان دارایی عارف معروف است که به لقب «ریحان القلوب» شهرت داشت. او نقل کرده است که: «وقتی خفته ماندم. ورد من فوت شد. حوری دیدم که مرا گفت: خوش می‌خُسی! پانصد سال است که مرا می‌آریند در پرده از بهر تو» (ص ۳۱۶).

در واقع ابوسلیمان دارایی به سبب افراط در ورع و پرهیزگاری به حد کمال رسیده بوده و بسیار پرده‌ها از برابر چشمانش کنار رفته بودند. داستان دیگری که درباره دیدار خود با یک حوری نقل کرده است، مؤید این کشف و شهود است. او گفته است: «شبی حوری دیدم از گوشه‌یی که در من خندید؛ و روشنی او به حدی بود که وصف نتوان کرد. وصف زیبایی او به جایی که در عبارت نمی‌گنجد. گفتم: این روشنی و جمال از کجا آوردی؟ گفت: شبی قطره‌یی چند از دیده باریدی، از آن روی من شستند، این همه از آن است - که آب چشم شما گلگونه روی‌های حوریان است، هر چند بیشتر، خوب‌تر» (ص ۳۱۶).

حوری در زندگی احمد حواری «شیخ کبیر و امام خطیر» عصر خویش هم حضور مشابهی داشته است. به این معنی که گفته است: «حوری را به خواب دیدم. نوری داشت که می‌درخشید. گفتم: ای حورا! روی نیکو داری. گفت: آری، یا احمد! آن شب که بگریستی، من آن آب دیده تو در روی خود مالیدم، روی من چنین شد» (ص ۳۸۲). و این کمابیش شبیه همان حکایت است که در احوال ابوسلیمان دارایی روایت کرده‌اند و پیش از این نقل شد.

اما حوران فقط برای دلبری یا وعده‌دهی ظاهر نمی‌شدند. گاه هم سر به سر عارفان می‌گذاشتند و به آنان درس می‌دادند. مثلاً جنید نقل کرده است که: «یک روز بر سری

[سقطی، امام اهل تصوف، و دایی جنید] رفتم. می‌گریست. گفتم: چه بوده است؟ گفت: در خاطر آمد که امشب کوزه‌یی را برآویزم تا آب سرد شود. در خواب شدم. حوری را دیدم. گفتم: تو از آن کیستی؟ گفت: از آن کسی که کوزه برنیاویزد تا آب خنک شود! و آن حور کوزه مرا بر زمین زد. اینک بنگر! جنید گفت: سفال‌های شکسته دیدم، تا دیرگاه آن سفال‌ها آن‌جا افتاده بود» (ص ۳۶۸).

آن‌چه هم که در ضمن احوال «ابوتراب نخشی» نقل شده است کمابیش نظیر همین ماجراست. عطار نوشته است که ابوتراب نخشی که قطب وقت خود بود «چهل موقف ایستاده بود، و در چندین سال هرگز سر بر بالین ننهاده بود، مگر در حرم، یک‌بار، در سحرگاه به خواب شد. قومی از حوران خواستند که خویشان بر او عرضه کنند. شیخ گفت: ما را چندان پروایی هست به غفور که پروای حور ندارم. حوران گفتند: ای بزرگ! هرچند چنین است اما یاران ما شماتت کنند که بشنوند که ما را پیش تو قبولی نبود. تا رضوان جواب داد که: ممکن نیست که این عزیز را پروای شما بُود، بروید تا فردا که در بهشت قرار گیرد و بر سریر مملکت نشیند آن‌گاه بیاید و تقصیری که در خدمت رفته است به جای آید. بوتراب گفت که: ای رضوان! اگر خود به بهشت فروآیم گو خدمت کنید!» (ص ۳۹۱).

درواقع در میان عارفان واقعی بسیار کسان بودند که حور و قصور و بهشت و دوزخ را به چیزی نمی‌گرفتند و جز به «او» نمی‌اندیشیدند. این‌که شبلی گفته است که در بهشت حوری را به دو خرما می‌فروشند، بیان همین معنی است نه تحقیر حوری. عطار نوشته است که شبلی که «از معتبران و محتشمان طریقت» و هم‌شأن جنید و اقرانش بود «روزی کنیزکی صاحب جمال را دید. با خداوندش گفت که: این کنیزک را به دو درم می‌فروشی؟ گفت: ای ابله، در دنیا کنیزکی به دو درم که فروشد؟ شبلی گفت: ابله تویی، که در بهشت حوری به دو خرما می‌فروشند» (ص ۶۵۲).

حکایتی که عطار از قول «استاد ابوعلی دقاق» نقل کرده است نشانه کمال بی‌اعتنایی عارف به امور دنیایی و بی‌توجهی او به عالم علوی و استغراق کامل او در ذات الهی است: «نقل است که: استاد گفت روزی درویشی در خانقاه درآمد که: گوشه‌یی با من بردارید تا بمیرم. او را خانه‌یی پرداختیم. در آن‌جا شد و چشم در گوشه‌یی گذاشت و

می‌گفت: اللّٰه، اللّٰه. و من پنهان گوش می‌داشتم. گفت: ای بوعلی، مرا مَبْشول! برفتم و باز آمدم. او همان می‌گفت تا جان بداد. کسی به طلب غَسال و کرباس فرستادیم. تا نگاه کردیم او را هیچ جای ندیدیم. حیران فروماندیم. گفتم: این کس را به من نمودی، خداوندا به زندگی بیدمش و به مردگی ناپدید شد. او کجا شد؟ هاتفی آواز داد که: چه جویی کسی را که ملک الموت جست، نیافت؛ حور و قصور جستند، نیافتند؟ گفتم: خداوندا او کجا رفت؟ آواز آمد: فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر [قرآن، القمر، ۵۵] (ص ۶۷۴).

آخرین کسی که در ضمن احوال او در تذکرة الاولیاء سخن حوری به میان می‌آید شیخ علی رودباری است که «چون وقت وفاتش رسید، خواهرش گوید: سر برکنار من داشت. چشم باز کرد و گفت: درهای آسمان‌ها گشاده است و بهشت آراسته، و بر ما جلوه می‌کنند که: یا علی، ما تو را به جایی رسانیدیم که هرگز در خاطر تو نگذشته است، و حوران نثارها می‌کنند و اشتیاق می‌نمایند. و این دلِ ما می‌گوید: بحقک لا انظر لغيرک، عمری دراز در انتظار کاری به سر بردیم، برگ آن نیست که بازگردیم به رشوتی» (ص ۷۹۰).

زنان دنیایی

ماجرای زنان دنیایی یا زمینی با حضرت حَوّای ام‌البشر آغاز می‌شود که در تذکرة الاولیاء حداقل دو بار از او نام برده شده است. نخست در ضمن شرح احوال اَویس قَرَنی، عارف معروف یمن، که بعد از آن‌که از یمن گریخت و به کوفه رفت دیگر «کسی او را ندید اَلَا هَرَم بن حیان». و او در آخرین دیدارش با اَویس با او بسی صحبت داشت و سرانجام به او گفت: «مرا وصیتی کن. اویس گفت: یا پسر حیان، پدرت بمرد، آدم و حوا بمرد، نوح و ابراهیم خلیل بمرد... من و تو از جمله مردگانیم... وصیت من این است که کتاب خدای راه اهل اصلاح فرا پیش‌گیری و یک ساعت از یاد مرگ غافل نباشی» (ص ۸۶).

بار دیگر در ضمن داستانی است که محمدبن علی ترمذی، عارف معروف خراسان نقل کرده و گفته است: «چون آدم و حوا به هم رسیدند و توبه ایشان قبول افتاد، روزی

آدم به کاری رفت. ابلیس بچه خود را - خناس نام - پیش حوا آورد و گفت: مرا مهمی پیش آمده است. بچه مرا نگاهدار تا باز آیم. حوا قبول کرد. ابلیس برفت چون آدم باز پس آمد، پرسید که: «این کیست؟» گفت: «فرزند ابلیس است که به من سپرده است». آدم او را ملامت کرد که: «چرا قبول کردی؟» و در خشم شد، و آن بچه را بکشت، و پاره پاره کرد، و هر پاره‌یی از شاخ درخت بیاویخت، و برفت. ابلیس باز آمد و گفت: «فرزند من کجاست؟» حوا احوال باز گفت، و گفت «پاره پاره کرده است، و هر پاره‌یی از شاخ درختی آویخته». ابلیس فرزند را آواز داد؛ به هم پیوست، و زنده شد، و پیش ابلیس آمد. دیگر باره حوا را گفت: «او را قبول کن که مهمی دارم». حوا قبول نمی‌کرد. به شفاعت و زاری پیش آمد، تا قبول کرد. پس ابلیس برفت، و آدم بیامد، و او را بدید. پرسید که: «چیست؟» حوا احوال باز گفت. آدم حوا را برنجانید، و گفت: «نمی‌دانم تا چه سرّ است در این که فرمان من نمی‌بری؟ و از آن دشمن خدای می‌بری، و فریفته سخن او می‌شوی!» پس او را بکشت، و بسوخت، و خاکستر او را نیمی به آب انداخت، و نیمی به باد برداد، و برفت. ابلیس باز آمد، و فرزند طلید. حوا حال بگفت. ابلیس فرزند را آواز کرد. آن اجزای او به هم پیوست، و زنده شد، و پیش ابلیس نشست. پس ابلیس دگر بار حوا را گفت. او را قبول نمی‌کرد که: «آدم مرا هلاک کند». پس ابلیس سوگند داد تا قبول کرد. ابلیس برفت. آدم بیامد. دیگر بار او را بدید. در خشم شد، و گفت: «خدای داند تا چه خواهد بود که سخن او می‌شنوی و آن من نمی‌شنوی!» پس در خشم شد، و خناس را بکشت، و قلیه کرد، و یک نیمه خود بخورد، و یک نیمه به حوا داد. و گویند که آخرین باز خناس را به صفت گوسفندی آورده بود. چون ابلیس باز آمد، و فرزند طلید، حوا حال باز گفت که: «او را قلیه کرد، و یک نیمه من خوردم، و یک نیمه آدم». ابلیس گفت: «مقصود من این بود تا خود را در درون آدم راه دهم. چون سینه او مقام من شد، مقصود من حاصل گشت»، چنانکه حق - تعالی - در کلام قدیم خود یاد می‌کند: «الْخَنَاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» [قرآن، ناس، ۴ - ۶] (ص ۵۵۸ و ۵۵۹).

در این جا، و پیش از پرداختن به اصل مطلب یادآوری این نکته بی‌فایده نیست که در تذکرة الاولیاء در برابر دو یا سه بار که از حوا نام برده شده حداقل سی و سه بار از حضرت آدم یاد شده است که این امر این نظر را تأیید می‌کند که زنان در این کتاب جایی درخور

ندارند، و در واقع مؤید همان نکته است که در مورد "ولی" و "ولیه" گفته شد. باری، زنانی که در تذکرة الاولیاء از آنان یاد شده است از لحاظ نسبت با مرد و وضعیت اجتماعی و خانوادگی به چند دسته تقسیم می‌شوند: مادر، خواهر، زن، دختر، کنیز... پیرزن.

مادر

مادر در تذکرة الاولیاء والاترین مقام را دارد. یکی از اموری که همه مشایخ و عارفان همواره به آن توجه نشان داده‌اند و به آن توصیه کرده‌اند، لزوم احترام مادر است، و چون آنچه در این زمینه در این کتاب نقل شده است بسیار گویا و وافی به مقصود است، اجمالاً به نقل آن‌ها می‌پردازیم، و رعایت اختصار را، حتی المقدور از توضیح و اظهار نظر خودداری می‌ورزیم.

اول باری که کلمه «مادر» در تذکرة الاولیاء ذکر شده است، در شرح احوال اویس قرنی است که هم روزگار پیامبر بود، و به او ایمان آورده بود، اما در یمن می‌زیست و نتوانسته بود به حضور پیامبر برسد. وقتی «خواجه انبیاء گفت: در امت من مردی است که به عدد گوسفندان ربیع و مضر او را در قیامت شفاعت خواهد بود - و چنین گویند که در عرب هیچ قبیله را چندان گوسفند نبود که این دو قبیله را - صحابه گفتند: این که باشد؟ گفت: عَبْدُ مَنْ عَبِدَ اللّٰهَ / بنده‌ی از بندگان خدای. گفتند: ما هم بندگانیم، نامش چیست؟ گفت: اویس. گفتند: او کجا بُود؟ گفت: به قَرْن. گفتند: او تو را دیده است؟ گفت: به دیده ظاهر ندیده است. گفتند: عجب، چنین عاشق تو، و او به خدمت تو نشناخته است! گفت: از دو سبب، یکی از غلبه حال؛ دوم از تعظیم شریعت من، که پیر مادری دارد عاجزه است، ایمان آورده. به چشم به خلل، و به دست و پای سُست شده. به روز، اویس اشتروانی کند و مزد آن بر نفقات خود و مادر خود خرج کند» (ص ۸۱ و ۸۲).

بار دوم در داستان حسن بصری است. به این معنی که وی «چنان شکستگی داشت که در هر که نگرستی او را از خود بهتر دانستی. روزی به کنار دجله می‌گذشت، سیاهی دید با قُرّابه وَ زنی پیش او نشست، و از آن قُرّابه می‌آشامید. به خاطر حسن بگذشت که این مرد از من بهتر است، باز شرع حمله آورد که آخر از من بهتر تَبُود که با زنی نامحرم

نشسته از قُرّابه می آشامد. او در این خاطر بود که ناگاه کشتیی گرانبار برسید و هفت مرد در آن بودند، و ناگاه درگشت و غرقه شد. آن سیاه در رفت و شش تن را خلاص داد. پس روی به حسن کرد و گفت: برخیز! اگر از من بهتری، من شش تن را نجات دادم، تو این یک تن را خلاص ده! ای امام مسلمانان! در آن قرابه آب است و آن زن مادر من است، خواستم تا تو را امتحان کنم تا تو به چشم ظاهر می بینی یا به چشم باطن! اکنون معلوم شد که به چشم ظاهر دیدی. حسن در پای او افتاد و عذر خواست و دانست که آن گماشته حق است. پس گفت: ای سیاه! چنانکه ایشان را از دریا خلاص کردی مرا از دریای پندار خلاص ده!» (ص ۱۰۰).

پس از آن در داستان «عُتْبَةُ غلام» سخن از مادر می رود، به این ترتیب که «نقل است که هرگز عتبه هیچ طعام و شراب خوش نخوردی. مادر وی گفت که: با خویشتن رفیق کن! گفت: رفیق وی طلب می کنم که روزی چند رنج کشد و جاوید در راحت و رفیق باشد» (ص ۱۲۷).

زهد و پرهیزگاری عارفان معمولاً یک دهش الهی است که از همان زمان بسته شدن نطفه در آنان جوانه می زند. چنانکه در مورد بایزید بسطامی چنین بوده است. عطار در این زمینه نوشته است: «واقعة [= کشف و شهود] او با او همبر بوده است از شکم مادر، چنانکه مادرش نقل کند: «هرگاه که لقمه یی به شُبّهت در دهان نهادمی تو در شکم من در طپیدن آمدی و فرار نگرفتی تا باز برانداختمی». و مصداق این سخن آن است که از شیخ پرسیدند که: «مرد را در این طریق چه بهتر؟» گفت: «دولتِ مادرزاد». گفتند: «اگر نبود؟» گفت: «تنی توانا». گفتند: «اگر نبود؟» گفت: «گوشی شنوا». گفتند: «اگر نبود؟» گفت: «دلی دانا». گفتند: «اگر نبود؟» گفت: «چشمی بینا». گفتند: «اگر نبود؟» گفت: «مرگِ مفاجا» (ص ۲۱۱ و ۲۱۲).

مادر هم در پرورش فرزند و چگونگی احوال و اطوار وی نقش عمده داشته است، چنانکه در مورد همین بایزید بسطامی: «نقل است که چون مادرش به دبیرستان فرستاد چون به سوره "لقمان" رسید و به این آیت رسید: «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ» [۱۴] / خدای می گوید: «مرا خدمت کن و شکر گوی و مادر و پدر را خدمت کن و شکر گوی!» استاد معنی این آیت می گفت. بایزید که آن بشیند بر دل او کار کرد، لوح بنهاد و گفت: «استاد

مرا دستوری ده تا به خانه روم و سخنی با مادر بگویم». استاد دستوری داد. بایزید به خانه آمد. مادر گفت: «یا طیفور! به چه آمدی؟ مگر هدیه‌یی آورده‌اند؟ یا عذری افتاده است؟» گفت: «نه، که به آیتی رسیدم که حق می‌فرماید ما را به خدمت خویش و خدمت تو. من در دو خانه کدخدایی نتوانم کرد. این آیت بر جان من آمده است، یا از خدایم درخواه تا همه آن تو باشم، و یا در کار خدایم کن تا همه با وی باشم». مادر گفت: «ای پسر! تو را در کار خدای کردم، و حق خویشتن به تو بخشیدم. برو و خدای را باش!» (ص ۲۱۲).

به همین سبب هم هست که بایزید پس از رسیدن به مقامات عالی عرفانی خود را همچنان وامدار و منت‌گزار مادر می‌داند و به خدمتش می‌شتابد. در واقع پس از اطلاق از خدمت مادر و سیر و سلوک: «چون برفت و مدینه زیارت کرد، امرش آمد به خدمت مادر بازگشتن. با جماعتی روی به بسطام نهاد. خبر در شهر افتاد. اهل بسطام - به دور جایی - به استقبال او شدند. بایزید را مراعات ایشان مشغول خواست کرد، و از حق باز می‌ماند. چون نزدیک او رسیدند شیخ قرصی از آستین بگرفت و - رمضان بود - به خوردن ایستاد. جمله آن بدیدند، از وی برگشتند. شیخ اصحاب را گفت: «ندیدیت مسأله‌یی از شریعت کار بستم همه خلق مرا رد کردند!» پس صبر کرد تا شب درآمد، نیم‌شب به بسطام رفت، فرا در خانه مادر آمد، گوش داشت، بانگ شنید که مادرش طهارت می‌کرد و می‌گفت: «بار خدایا! غریب مرا نیکودار، و دل مشایخ را با وی خوش گردان، و احوال نیکو او را کرامت کن!» بایزید آن می‌شنود، گریه بر وی افتاد. پس در بزد. مادر گفت: «کیست؟» گفت: «غریب توست». مادر گریان آمد، و در بگشاد، و چشمش خلل کرده بود - و گفت: «یا طیفور! دانی به چه چشم خلل کرد؟ از بس که در فراق تو می‌گریستم؛ و پشتم دو تا شد از بس که غم تو خوردم» (ص ۳۱۴).

می‌توان گفت که در میان عرفاء کمتر کسی به اندازه بایزید در راه کسب خوشنودی مادر کوشیده است، و حتی معتقد شده بوده است که: «آن کار که بازپسین کارها می‌دانستم، پیشین همه بود، و آن رضای والده بود».

و گفت: «آنچه در جمله ریاضت و مجاهده و غربت و خدمت می‌جستم در آن یافتم که یک شب والده از من آب خواست. برفتم تا آب آورم، در کوزه آب نبود؛ و بر سبو

رفتم، نبود. در جوی رفتم آب آوردم. چون باز آمدم در خواب شده بود. شبی سرد بود، کوزه بر دست می‌داشتم. چون از خواب درآمد، آگاه شد. آب خورد و مرا دُعا کرد. که دید کوزه بر دست من فسرده بود. گفت: «چرا از دست نهاده‌ای؟» گفتم: «ترسیدم که تو بیدار شوی و من حاضر نباشم». پس [مادر] گفت: «آن در نیمه فراکن!» من تا نزدیک روز می‌بودم تا نیمه زاست بُود یا نه؟ و فرمان او را خلاف نکرده باشم. همی وقت سحر آن چه می‌جستم چندین‌گاه، از در درآمد» (ص ۲۱۴ و ۲۱۵).

دیگر عارفان هم بر ضرورت احترام مادر تأکید کرده‌اند و در این زمینه سخنانی گفته‌اند که حکایت از کرامت آنان دارند. چنان‌که در روزگار بوعثمان حیرری نیشابوری که از «اکابراین طایفه» بوده است، «یکی از فرغانه عزم حج کرد. گذر بر نیشابور کرد و به خدمت بوعثمان شد. سلام کرد، و جواب نداد. فرغانی با خود گفت: مسلمانی، مسلمانی را سلام کند، جواب ندهد! بوعثمان [دریافت و] گفت که: حج چنین کنند که مادر را در بیماری بگذارند و بی‌رضای او بروند؟ گفت: بازگشتم و تا مادر زنده بود توقف کردم. بعد از آن عزم حج کردم، و به خدمت شیخ بوعثمان رسیدم. مرا به اعزاز و اِکرامی تمام بنشانند...» (ص ۵۱۳).

همین رفتار در زندگی محمدبن علی ترمذی، که خود از عارفان ربانی بزرگ شد، دیده می‌شود، به این معنی که «در ابتدا با دو طالب علم راست شد که به طلب علم روند. چون عزم درست شد، مادرش غمگین شد و گفت: ای جان مادر! من ضعیفم و بی‌کس، و تو متولی کار من. مرا به که می‌گذاری؟ و من تنها و عاجز! از آن سخن دردی به دل او فرود آمد، ترک سفر کرد، و آن دو رفیق او به طلب علم شدند. چون چندگاه برآمد... پیری نورانی پیامد... و هرروز اورا سبقی می‌گفت... معلوم شد که او خضر بوده است، و این دولت به رضای والده یافت» (ص ۵۵۴ و ۵۵۵).

این ضرورت احترام مادر چیزی نیست که همواره به وسیله کسی دیگر یادآوری شود، گاه هست که خود شخص در عمل به آن پی می‌برد. آن‌چه ابوبکر کتانی، شیخ مکه و پیر زمانه، نقل کرده است مؤید این نکته است. عطار در احوال او آورده است که: «در ابتدا دستوری از مادر خواست که به حج رود. گفت: چون در بادیه شدم حالتی در من پدید آمد که موجب غسل بود. با خود گفتم: مگر به شرط نیامده‌ام! بازگشتم. چون به در

خانه رسیدم مادر در پس در نشسته بود به انتظار من. گفتم: ای مادر! نه اجازت داده بودی؟ گفت: بلی، اما خانه را بی تو نمی توانستم دید. تا تو رفته یی این جا نشسته ام و نیت کرده بودم که تا باز نیایی برنخیزم. پس، چون مادر وفات کرد روی در بادیه نهادم» (ص ۵۹۱).

مادر، مصداق اعلای دلسوزی و دیگر دوستی و از خودگذشتگی است. در تذکرة الاولیاء چند حکایت در این زمینه وجود دارد. از آن جمله است حکایت داوود طایی: «نقل است که: او را دیدند که به نماز می دويد. گفتند: «چه اشتاب است؟» گفت: «این لشکر که بر در شهر است، منتظر منند». گفتند: «کدام لشکر؟» گفت: «مردگان گورستان». و چون سلام نماز باز دادی چنان رفتی که گویی از کسی می گریزد، تا در خانه رفتی؛ و عظیم کراهیت داشتی به نماز شدن، از سبب وحشت خلق. تا حق - تعالی - آن مؤونت از وی کفایت کرد. چنانکه نقل است که: مادرش روزی او را دید در آفتاب نشسته، و عرق از وی روان شده. گفت: «جان مادر! گرمایی عظیم، و تو صایم الدهری. چه باشد اگر با سایه نشینی؟» گفت: «ای مادر! از خدای شرم دارم که قدم برای موافقت نفس و خوش آمد بردارم. و من خود روایی ندارم». مادر گفت: «این چه سخن است؟» گفت: «ای مادر! چون در باغداد حالها و ناشایستها بدیدم، دعا کردم تا حق - تعالی - روایی از من بازگرفت تا معذور باشم، و به نماز جماعت نروم تا آنها [را] نباید دید. اکنون شانزده سال است تا روایی ندارم، و با تو نگفتم» (ص ۳۰۶).

او از بزرگان عرفاست که به سن پیری نرسید و مادرش زنده بود که فوت شد. پس از آنکه درگذشت «از مادرش حال وفات او پرسیدند. گفت: همه شب نماز می کرد. آخر شب سر به سجده نهاد و برنداشت تا مرا دل مشغول شد. گفتم: ای پسر! وقت نماز است. چون نگاه کردم وفات کرده بود» (ص ۳۰۹).

پرهیزگاری و ورع جبلی و ذاتی عارفان که در داستان بایزید به آن اشاره کردیم نمونه های دیگر هم دارد. از آن جمله است حکایت سفیان ثوری که «تاج دین و دیانت و شمع زهد و هدایت» بوده، و «در ورع و تقوا به نهایت رسیده بود». نقل است که روزی «ابراهیم [آدم] او را بخواند که: بیا تا سماع حدیث کنیم. در حال بیامد. ابراهیم گفت: مرا می بایست که تا خلق او را بیازمایم. - و سفیان از مادر در ورع پدید آمده بود، چنانکه نقل

است که یک روز مادرش بر بام رفته بود، و از بام همسایه انگشتی ترشی در دهان کرد، [سفیان در رحم] چندان سر بر شکم مادر زد که مادر را در خاطر آمد، تا برفت و حلالی خواست» (ص ۲۶۸).

احمد حرب، پیر خراسان هم «در تقوا به حدی بود که در ابتدا [ی کار حق] مادرش مرغی بریان کرده بود، گفت: بخورا که در خانه خود پرورده‌ام و در او هیچ شبهت نیست. احمد گفت: روزی به بام همسایه برشد، و از آن بام دانه‌یی چند بخورد، و آن همسایه لشکری بُود، حلق مرا نشاید» (ص ۳۲۹).

وی در مورد لقمه حلال و حرام حکایتی دیگر هم دارد. و آن این است که: «نقل است که: روزی سادات نیشابور به سلام [احمد حرب] آمده بودند، پسری داشت، میخواره و رُباب می‌زد. از در درآمد و برایشان بگذشت و از این جماعت نیندیشید. جمله متغیر شدند. احمد آن حال بدید. ایشان را گفت: معذور دارید، که ما را شبی از خانه همسایه چیزی آوردند، بخوردیم. شب ما را صحبت افتاد، وی در وجود آمد. تفحص کردم، و مادرش به عروسی رفته بود به خانه سلطان، و از آن‌جا چیزی آورد» (ص ۳۳۱).

و بالاخره این که پرهیز نتایجی دارد، و پرهیز شکنان عواقبی چنان‌که در احوال شیخ ابوالحسن خرقانی آورده‌اند که: «چهل سال بود تا بادنجانش آرزو بود و نخورده بود. یک روز مادرش بُستان در او مالید و خواهش کرد تا شیخ نیم بادنجانی بخورد. همان شب بود که سر پسرش بریدند و بر آستان نهادند. و شیخ دیگر روز آن بدید و می‌گفت: «آری که آن دیگ که ما بر نهاده‌ایم در آن دیگ گرم کم ازین سر نیاید». و گفت: «با شما می‌گویم که: کار من با او آسان نیست»، و شما می‌گویید که: «بادنجان بخور!» (ص ۷۴۳).

خواهر

در تذکرة الاولیاء خواهر مجسمه دلسوزی نسبت به برادر و همراهی با اوست که ذیلًا برای نمونه چند مورد از حکایات مربوط به آن نقل می‌شوند.

اول باری که نام خواهر در این کتاب به میان می‌آید در حکایت بشر حافی است: «نقل است که بشر خواست که شبی به خانه درآید، یک پای بُرون خانه نهاد و تا روز هم چنان ایستاده بود و متحیر و شوریده.

و گویند نیز که در دل خواهرش افتاد که امشب بشر مهمان تو خواهد بود. در خانه بُرفت، و آبی یزد، و منتظر آمدن بود. ناگاه بشر بیامد، چون شوریده‌یی. گفت: «ای خواهر بر بام می‌شوم». قدم بنهاد و پایه‌یی چند برآمد و تا روز هم چنان ایستاده بود. چون روز شد، فرود آمد و به نماز جماعت شد. بامداد باز آمد. خواهرش گفت که: «ایستادن را سبب چه بود؟» گفت: «در خاطر م آمد که در بغداد چندین کسند که نام ایشان بشر است: یکی جهود، و یکی ترسا، و یکی مُغ؛ و مرا نام بشر است، و به چنین دولتی رسیده، و اسلام یافته. ایشان چه کردند که از بیرون نهادندشان؟ و من چه کردم که به چنین دولتی رسیدم؟ در حیرت این مانده بودم» (ص ۱۸۰).

و البته این خواهر در زهد و احسان و توجه به حق دست کمی از برادر نداشته است، چنان‌که: «نقل است که یک روز ضعیفه‌یی بر امام احمد حنبل آمد و گفت: «بر بام دوک می‌ریسم، و مشعله‌یی ظاهر گردد از آن خلیفه، که می‌گذرد. به روشنایی آن مشعله‌گاه هست که چند پاره دوک می‌ریسم، روا بُود یا نه؟» احمد گفت: «تو باری که‌یی که این دامت گرفته است، که این عجیب است». گفت: «من خواهر بشر حافیم». احمد زار بگریست و گفت: «این چنین تقوا جز از خاندان بشر حافی بیرون نیاید». و گفت: «تو را روا بُود، زینهار گوش دار تا آب صافی تیره نشود! و اقتدا بدان مقتدای پاک کن - برادر خویش - تا چنان شوی که اگر خواهی تا در مشعلهٔ ایشان دوک‌ریسی، دست تو، تو را طاعت ندارد. برادرت چنان بود که هرگاه که دست به طعامی دراز کردی که شبیه بودی، دست او طاعت نداشتی. گفت: مرا سلطانی است که دل گویند؛ او را رغبت تقواست، من یارای آن ندارم که بی‌دستوری او سفر کنم» (ص ۱۸۷).

می‌توان گفت که این خواهر بشر زنی نیکوکار بوده و عُمر را در کمک به گرفتاران و درماندگان می‌گذرانده است. چنان‌که پس از این که ذوالنون مصری را به وضعی اسفبار در مصر بازداشت کردند و به فرمان خلیفه به بغداد آوردند و شکنجه کردند، تنها کسی که از او یاد می‌کرد همین زن بود. به نوشتهٔ عطار: «فرمان شد که: او را به زندان برید! چهل شبانه‌روز در حبس بماند. هر روز خواهر بشر حافی از دوک خویش یک قرص بر او می‌بردی. آن روز که از زندان بیرون آمد آن چهل قرص هم چنان نهاده بود که یکی نخورده بود. خواهر بشر حافی چون آن بشنود اندوهگن شد، گفت: «تو می‌دانی که آن

قرص‌ها حلال بود و بی‌منت، چرا نخوردی؟» گفت: «زیرا که طب‌بش پاک نبود»، یعنی بر دست زندانبان گذر می‌کرد» (ص ۱۹۴).

خود ذوالنون خواهری داشت که کم از خواهر بشر حافی نبود. عطار نوشته است: «و عبادت و ریاضت او [ذوالنون] را نهایی نبود، تا به حدی که خواهری داشت، در خدمت او چنان عارفه شده بود که روزی این آیت می‌خواند: «و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوٰی» [قرآن، بقره، ۵۷] روی به آسمان کرد و گفت: الهی! اسرائیلیان را "مَن" و سلوئی "فرستی و محمدیان را نه، به عزت تو که از پای ننشینم تا "مَن" و سلوئی "نبارانی! در حال، از روزنِ خانه من و سلوئی باریدن گرفت، از خانه بیرون دوید، روی به بیابان نهاد، و گم شد، و هرگزش باز نیافتند». (ص ۱۹۰).

ذکر خواهر سَری سقطی هم به سبب محبت به برادر نقل شده است. به نوشته عطار: «نقل است که: سری خواهری داشت. دستوری خواست که «این خانه تو را برویم». دستوری نداد، گفت: «زندگانی من کرای این نکند». تا یک روز درآمد، پیرزنی را دید که خانه وی می‌رفت. گفت: «ای برادر! مرا دستوری ندادی تا خدمت تو کردمی، اکنون نامحرمی آورده‌ی!»، گفت: «ای خواهر! دل مشغول مدار، که این دنیا است که در عشق ما سوخته است، و از ما محروم بود. اکنون از حق - تعالی - دستوری خواست تا از روزگار ما نصیبی بُوَد او را. جاروبِ حجره ما بدو دادند» (ص ۳۶۹).

و بالاخره این‌که شیخ علی رودباری، سر برکنار خواهر جان داد به این ترتیب که: چون وقتِ وفاتش رسید، خواهرش گوید: سر برکنار من داشت. چشم باز کرد و گفت: «درهای آسمان‌ها گشاده است، و بهشت آراسته و بر ما جلوه می‌کنند که: "یا باعلی، ما تو را به جایی رسانیدیم که هرگز در خاطر تو نگذشته است"، و حوران نثارها می‌کنند و اشتیاق می‌نمایند، و این دل ما می‌گوید: بِحَقِّكَ لَا أَنْظُرُ لِغَيْرِكَ، عمری دراز در انتظار کاری به سر بردیم، برگِ آن نیست که بازگردیم به رشوتی». (ص ۷۹۰).

زن (همسر)

عُرفا می‌کوشیدند که تا جایی که ممکن است از زیر بار گرفتن همسر شانه خالی کنند و مُجرد زیست نمایند. برخی از آنان انجام "سُنّت" را هم واجب می‌شمردند و خود را در

دام زناشویی گرفتار می‌کردند. اما همه همسران این عارفان از یک قماش نیستند و در میان آنان همه‌گونه زن - خوب و پارسا، بد و ناسازگار - یافت می‌شود. نمونه‌های آنان را نقل می‌کنیم.

اولین زنی که در تذکرة الاولیاء در مقام همسر ظاهر می‌شود، زن حبیب عجمی است که گزارش حال او نشان از پاک‌نهادی زن دارد:

«ولئى قُبِّه غیرت، آن صفی پرده وحدت، آن صاحب یقین بی‌گمان، آن خلوت‌نشین بی‌نشان، آن فقیر عَدَمی، حبیب عجمی - رحمة الله علیه. صاحب صدق و صاحب همت بود، و کرامات و ریاضات کامل داشت. و در ابتدا مالدار بود، و ربا دادی و به بصره نشست، و هر روز به تقاضای معاملان خود شدی. اگر سیمی نیافتی پایمزد طلب کردی و نفقه خود هر روز از آن ساختی.

روزی به طلب و امداری رفته بود، آن و امدار در خانه نبود. چون او را ندید پایمزد طلب کرد. زن و امدار گفت: شوهرم حاضر نیست و من چیزی ندارم که تو را دهم. گوسفند کشته بودیم، جز گردن او نمانده است، اگر خواهی تو را دهم. گفت: شاید آن گردن گوسفند از وی بستد و به خانه برد. زن را گفت: این سود است. دیگری برنه! زن گفت: نان نیست، و هیزم نیست. او را گفت: نیک! وارفتم تا از جهت پایمزد هیزم و نان بستانم. برفت و همه بستد و بیاورد، و زن دیگ برنهاد؛ و چون دیگ پخته شد زن خواست که در کاسه کند، سایلی فرا درآمد و چیزی خواست. حبیب بانگ بروی زد که: آن چه ما داریم اگر شما را دهیم توانگر نشوید و ما درویش شویم. سایل نومید شد. زن خواست که در کاسه کند، سر دیگ برگرفت، همه خون سیاه گشته بود. زن بازگشت - زرد روی شده - دست حبیب گرفت و سوی دیگ آورد و گفت: نگاه کن! که از شومی ربای تو، و از بانگ که بر درویش زدی به ما چه رسید! بدین جهان خود چه باشد، بدان جهان تا چه خواهد بود! حبیب آن بدید. آتشی به دلش فرو آمد که هرگز دیگر آن آتش بنشست. گفت: ای زن، هر چه بود توبه کردم» (ص ۱۱۷).

حبیب پس از آن که توبه کرد: «منادی کرد که هر که را از حبیب چیزی می‌باید ستد بیاید و بستاند! خلق گرد آمدند، و آن مال خویش جمله بداد تا مفلس شد. کسی دیگر بیامد و دعوی کرد. هیچ نبود. چادر زن بداد. و دیگری دعوی کرد، پیراهن خود بدو داد،

برهنه بماند. و بر لب فرات به صومعه شد و آنجا به عبادت خدای مشغول شده، همه شب و روز از حَسَن، عِلْم می آموخت. و قرآن نمی توانست آموخت، "عجمی" از این سببش گفتند.

چون روزگاری برآمد بی برگ و بی نوا شد. زن از وی نفقات و دریاست طلب می کرد. حبیب به در بیرون آمد و قصد صومعه کرد تا عبادت پیش گرفت. و چون شب درآمد بر زن باز آمد. زن او را پرسید که کجا کار کردی که چیزی نیاوردی؟ حبیب گفت آن کس که من از جهت او کار می کردم بس کریم است، و از کرم او شرم دارم که از وی چیزی خواهم. او خود چون وقت آید بدهد که می گوید: هر ده روز مزد می دهم. پس هر روز بدان صومعه می رفت و عبادت می کرد تا ده روز. روز دهم چون نماز پیشین رسید اندیشه در دلش افتاد که امشب به خانه چی بزم؟ و با زن چه گویم؟ و بدان تفکر فرو شد. در حال خداوند - تعالی - حمالی را به در خانه وی فرستاد با یک خروار آرد، و یک حمال دیگر با یک مَسْلُوخ، و یک حمال دیگر با روغن و انگبین و توابل و حویج.^۱ حمالان آن برداشته بودند، و جوانمردی ماهروی با ایشان؛ و اندر صُزه می سیصد درم سیم. به در خانه حبیب آمد، و در بزد. زن درآمد. گفت: چه کارت است؟ آن جوان نیکوروی گفت: این جمله را خداوندگار فرستاده است. حبیب را بگوی که: تو در کار افزای تا ما در مزد بیفزاییم. این بگفت و برفت.

چون شب درآمد، حبیب خجل زده و غمگین روی به خانه نهاد. چون به در خانه رسید بوی نان و دیگ می آمد. زن حبیب پیش او باز رفت و رویش پاک کرد و لطف کرد چنانکه هرگز نکرده بود. گفت: ای مرد، این کار از بهر آنکه می کنی، آن کس بس نیکو مهتری است با کرامت و شفقت. اینک چنین و چنین فرستاده به دست جوانمردی نیکوروی، و گفت حبیب چون بیاید او را بگوی که: تو در کار افزای تا ما در مزد بیفزاییم. حبیب متحیر شد و گفت: ای عجب! ده روز کار کردم، با من این نیکویی کرد، اگر بیشتر کنم دانی چه کند! (ص ۱۱۸ و ۱۱۹).

زن حبیب نمونه زن شوی کرده خانه دار ایرانی است: اگر چیزی در کار نباشد خشن و

۱. لیدن و استانبول: توابل ... بودند؛ استانبول: حویج.

ایرادگیر است، و اگر باشد چنان لطف می‌کند که هرگز نکرده بوده است! از طرف دیگر برخی از عارفان نه تنها مال و جاه را از دست دادند که خانه و زندگی را رها کردند و سر در کوه و بیابان نهادند، مثل ابراهیم ادهم که زن و فرزند و کشور و سلطنت را رها کرد و سال‌ها دچار عوارض آن شد. عطار، این داستان را نسبتاً به تفصیل آورده و نوشته است: «نقل است که چون از بلخ برفت، او را پسری ماند به شیر. چون بزرگ شد پدر خویش را از مادر طلب کرد. مادر، حال بگفت که: پدر تو گم شد. به بلخ منادی فرمود که هر که را آرزوی حج است، بیاید. چهار هزار کس بیامدند. همه را نفقه داد، و اشتر خویش داد و به حج برد به امید آن‌که خدای دیدار پدرش روزی کند. چون به مکه درآمدند، به در مسجد حرام مرقع‌داران بودند. پرسید ایشان را که: «ابراهیم ادهم را شناسید؟» گفتند: «یار ماست، ما را میزبانی کرده است، و به طلب طعام رفته». نشان وی بخواست، بر اثر وی برفت، به بطحای مکه بیرون آمدند. پدر را دید پای برهنه و سر برهنه، با پشته‌یی هیزم همی آمد. گریه بر او افتاد و خود را نگاه داشت. پس پی او گرفت و به بازار آمد و بانگ می‌کرد: «مَنْ يَشْتَرِي الطَّيِّبَ بِالطَّيِّبِ؟ / حلالی به حلالی که خرد؟ نانوائی خواندش، و هیزم بستد، و نانوش بداد. نان به سوی اصحاب خود برد، و پیش ایشان نهاد. پسر ترسید که: «اگر گویم من کیتم، از او بگریزد». برفت تا با مادر تدبیر کند تا طریق چیست او را با دست آوردن؟ مادرش به صبر فرمود، گفت: صبر کن تا حج بگزاریم. چون پسر برفت، ابراهیم با یاران نشسته بود، وصیت کرد یاران را که امروز در این حج زنان باشند و کودکان؛ چشم نگه دارید! همه قبول کردند. چون حاجیان در مکه آمدند و خانه را طواف کردند ابراهیم با یاران در طواف بود. پسری صاحب جمال در پیش آمد. ابراهیم تیز بدو نگریست. یاران آن بدیدند، از او عجب داشتند. چون از طواف فارغ شدند، گفتند: «رَحِمَكَ اللهُ، ما را فرمودی که: به هیچ زن و کودک نگاه مکنید! و تو خود به غلامی نیکوروی نگاه کردی؟» گفت: «شما دیدیت؟» گفتند: «دیدیم». گفت: «چون از بلخ بیامدم پسری شیرخواره رها کردم، چنین دانم که این غلام آن پسر است». روز دیگر یاری از پیش ابراهیم بیرون شد و قافله بلخ را طلب کرد و به میان قافله درآمد. به میان خیمه‌یی دید از دیبا زده و کرسی در میان خیمه نهاده، و آن پسر بر آن کرسی نشسته و قرآن می‌خواند و می‌گریست. آن یار ابراهیم بار خواست و گفت: «تو از کجایی؟» گفت:

«من از بلخ». گفت: «پسر کیستی؟» پسر دست بر روی نهاد، و گریه بر او افتاد، و مصحف از دست بنهاد. گفت: «من پدر را ندیده‌ام، مگر دی روز، نمی‌دانم که او هست یا نه؟ و می‌ترسم که اگر گویم، بگریزد که او از ما گریخته است. پدر من ابراهیم ادهم است، ملک بلخ».

آن مرد، او را برگرفت تا سوی ابراهیم آورد. مادرش با او به هم برخاست و آمد تا نزدیک ابراهیم. و ابراهیم با یاران پیش رُکن یمانی نشسته بودند. از دور نگاه کرد، آن یار خود را دید با آن کودک و مادرش. چون آن زن او را بدید، بخروشید، و صبرش نماند، گفت: «اینک پدرت!» رستخیزی بدید آمد که صفت نتوان کرد. جمله خلق و یاران یک‌بار در گریه آمدند. چون پسر به خود بازآمد، بر پدر سلام کرد. ابراهیم جواب داد و در کنارش گرفت، و گفت: «بر کدام دینی؟» گفت: «بر دین اسلام». گفت: «الحمد لله». دیگر پرسید که: «قرآن می‌دانی؟» گفت: «دانم». گفت: «الحمد لله». دیگر پرسید که: «علم آموخته‌یی؟» گفت: «آموخته‌ام». گفت: «الحمد لله». پس ابراهیم خواست تا برود، پسر البته دست از او رها نمی‌کرد، و مادرش فریاد در بسته بود. ابراهیم روی سوی آسمان کرد، گفت: «الهی اغثنی!» پسر اندر کنار او جان بداد. یاران گفتند: «یا ابراهیم، چه افتاد؟» گفت: «چون او را در کنار گرفتم مهر او در دلم بجنید، ندا آمد که: ای ابراهیم! تَدْعی مَحَبَّتِنَا وَ تُحِبُّ مَعَنَا غَيْرَنَا؟ / دعوی دوستی ما کنی و با ما به هم دیگری دوست داری و به دیگری مشغول شوی، و دوستی به انبازی کنی، و یاران را وصیت کنی که به هیچ زن بیگانه و کودک نگاه نکنید، و تو بدان زن و کودک دل آویزیدی؟» چون این ندا بشنیدم، دعا کردم که: «یا رَبِّ العَزَّة، مرا فریادرس! اگر محبت او مرا از محبت تو مشغول خواهد کرد یا جان او بردار، یا جان من! در حق او اجابت افتاد» (ص ۱۶۱ تا ۱۶۳).

داستان ابراهیم ادهم مشابهت‌هایی با داستان ابراهیم خلیل دارد که به قول عطار «پسر قربان کرد». زن او هم نمونه زن ایرانی آن روزگار است: مطیع و راضی و وفادار، و ندرتاً بوالهوس می‌افتد چنان‌که در داستان پسر شاه شجاع کرمانی به نمونه آن برمی‌خوریم: «نقل است که شاه را پسری بود، به خطی سبز بر سینه او الله نبشته بود. چون جوانی بر وی غالب شد، به تماشا مشغول شد، و رُباب می‌زد. و آوازی خوش داشت. و رباب می‌زد، و می‌گریست. شبی، مست، بیرون آمد؛ رُباب زنان و سرودگویان

به محلّتی فرو شد. عروسی از کنار شوهر برخاست، و به نظاره او آمد. مرد بیدار شد، زن را ندید. برخاست، و آن حال مشاهده کرد. آواز داد که: «ای پسر! هنوز وقتِ توبه نیست؟» این سخن بر دل او آمد، و گفت: «آمد، آمد». و جامه بدرید، و رباب بشکست، و در خانه‌یی نشست، و چهل روز هیچ نخورد. پس بیرون آمد، و برفت. شاه گفت: «آن چه ما را به چهل سال دادند، او را به چهل روز دادند» (ص ۴۱۲ و ۴۱۳).

اما عارفان چنان محو تماشای جمال ازلی می‌بودند که آن چه در نظرشان نمی‌آمد زن بود، چنان که شبلی «مست شوق و در غلباتِ وجد» یک روز «در آن مستی به خانه جنید درآمد. زنی جنید سر به شانه می‌کرد. چون شبلی را دید خواست که برود. جنید گفت: «سر مپوش، و مروکه مستانِ این طایفه را از دوزخ خبر کن». پس شبلی سخن می‌گفت و می‌گریست. جنید زن را گفت: «اکنون برخیز و برو، که او را با او دادند که گریستن با دید آمد» (ص ۶۴۷).

البته برخی از عارفان پیش از رسیدن به این مرحله در عوالم عادی سیر می‌کردند و گاه همچون دیگر مردمان به دام عشق (زمینی) مبتلا می‌شدند، اما همین عشق کار به دستشان می‌داد. چنان‌که درباره ابو محمد مرتعش نیشابوری، هم‌روزگار جنید: «نقل است که: روزی در محلّتی از بغداد می‌رفت، تشنه شد. از خانه‌یی آب خواست. دختری صاحب جمال کوزه‌یی آب آورد. دلش صید جمال او شد. هم آن جا بنشست تا خداوند خانه بیامد. گفت: «ای خواجه! دلی به شربتی آب گران است. مرا از خانه تو شربتی آب دادند، و دلم بردند». آن مرد گفت: «آن دختر من است، به زنی به تو دادم». و او را به خانه برد، و عقد نکاح کرد. و خداوند خانه از مُنعمانِ بغداد بود، و مرتعش را به گرمابه فرستاد، و خرقة بیرون کرد، و جامه پاکیزه در وی پوشید. چون شب درآمد، دختر به وی دادند. مرتعش برخاست و به نماز مشغول شد. ناگاه در میان نماز فریاد برآورد که: «مُرَقَّع من بیارید!» گفتند: «چه افتاد؟» گفت: «به سِرِّم ندا کردند که: "به یکی نظر که به غیر ما کردی، جامه اهلِ صلاح از ظاهر تو برکشیدیم. اگر نظری دیگر کنی، لباس آشنایی از باطنت برکشیم"» مُرَقَّع در پوشید، و زن را طلاق داد» (ص ۵۴۵ و ۵۴۶).

گاه هم زن عاشق مرد می‌شده و کار به دستش می‌داده است. آن چه درباره یوسف بن حسین، پیری و از شاگردان ذوالنون و از ملامتیان نامدار نقل شده نمونه این

حالت است: «ابتدای حال او آن بود که در عرب، با جمعی به قبیله‌یی برسید. دختر امیر عرب چون او را بدید، فتنه او شد، که عظیم صاحب جمال بود. آن دختر ناگاه فرصت جست، و خود را پیش او انداخت. او بلرزید، و او را بگذاشت، و به قبیله دوزتر رفت، و آن شب بخفت. سر بر زانو نهاده بود، در خواب شد. موضعی، که مثل آن ندیده بود، بدید، و جمعی سبزپوشان، و یکی بر تختی نشسته - پادشاه‌وار - یوسف را آرزو کرد که بدانند که ایشان که‌اند. خود را به نزدیک ایشان افکند. ایشان او را راه دادند، و تعظیم کردند. پس گفت: «شما کیانید؟» گفتند: «فریشتگانیم، و این که بر تخت است یوسف پیغامبر - علیه السلام - است، به زیارت یوسف بن‌الحسین آمده است.» گفت: «مرا گریه آمد.» گفت: «من که باشم که پیغامبر خدای به زیارت من آید؟» در این بودم، که یوسف - علیه السلام - از تخت فرود آمد، و مرا در کنار گرفت و بر تخت نشاند. گفتم: «یا تَبَّی اللّٰه! من که باشم که با من این لطف کنی؟» گفت: «در آن ساعت که آن دختر با غایت جمال، خود را در پیش تو افکند، و تو خود را به حق - تعالی - سپردی، و پناه بدو جستی، حق - تعالی - تو را بر من و ملایکه عرضه کرد، و جلوه فرمود، و گفت: "بنگر ای یوسف! تو آن یوسفی که قصد کردی به زلیخا تا دفع کنی او را. و او آن یوسف است که قصد نکرد به دختر شاه عرب، و بگریخت." مرا با این فریشتگان به زیارت تو فرستاد، و بشارت داد که تو از گزیدگان حقّی.» پس گفت: «در هر عهدی نشانه‌یی باشد. و در این عهد نشانه ذوالنون مصری است، و نام اعظم او را دادند. پیش او روا! یوسف چون بیدار شد، جمله نهادش درد گرفت، و شوق بر او غالب شد، و روی به مصر نهاد، و در آرزوی نام بزرگی خدای - تعالی - می‌بود. چون به مسجد ذوالنون رسید، سلام کرد، و بنشست. ذوالنون جواب سلام داد. یوسف یک سال در گوشه مسجدی بنشست، که زهره نداشت که از ذوالنون چیزی پرسد» (ص ۴۱۶ و ۴۱۷).

گاه ازدواج فقط برای آشنایی و آگاهی صورت می‌گرفته است. مثلاً می‌دانیم که امام شافعی که فقیهی عالم و محدث بوده است در تذکرة الاولیاء از جمله عارفان و اولیاء دانسته شده و این حکایت کوتاه به او نسبت داده شده است که: «در عهد او زنی بود که دو روی بود (!) شافعی خواست که او را ببیند. به صد دینار او را عقد کرد و بدید، پس طلاق داد» (ص ۲۹۶). یعنی که فقط برای کنجکاو و آگاهی، و نه تمتع، ازدواج کرده بوده است!

ازدواج، گاه صرفاً برای عمل به "سنت" انجام می‌گرفته است، که نمونه آن را در احوال محمدبن خفیف می‌یابیم. به این صورت که: «نقل است که: نیم شب خادم را گفت که: «زنی حاصل کن تا بخوام!» خادم گفت: «در این نیم شب کجا روم؟» اما مرا دختری هست. «شیخ اگر اجازت دهد، بیاورم». گفت: «بیاور!» پس خادم دختر بیاورد، و شیخ در حال نکاح کرد. چون هفت ماه برآمد، طفلی به وجود آمد، وفات کرد. شیخ خادم را گفت: «دختر را بگویی تا طلاق بستاند؛ و اگر می‌خواهد همچنان می‌باشد». خادم گفت: «یا شیخ! در این چه سر است؟» گفت: «آن شب که نکاح کردم، قیامت را به خواب دیدم، و خلقی بسیار در مانده، و همه در عرق غرق شده؛ که ناگاه طفلی بیامد، و دست پدر و مادر گرفت و چون باد از صراط بگذرانید. من نیز خواستم تا مرا طفلی باشد. چون آن طفل بیامد و برفت، مقصود حاصل شد». بعد از آن نقل کنند که چهارصد عقد نکاح کرده داشت از آن‌که او از ابنای ملوک بود. چون توبه کرد، و حال او به کمال رسید، بدو تقریب می‌کردند، دوگان و سه‌گان در عقد می‌آورد. و یکی چهل سال در عقد او بود، و او دختر وزیر بود» (ص ۶۰۰).

و وقتی که از زنان او پرسیدند که: «شیخ با شما چون باشد در خلوت؟» همه گفتند: «ما از صحبت او هیچ خبر نداریم، اگر کس را خبر باشد، دختر وزیر باشد». از وی پرسیدند. گفت: «چون خبر شدمی که شیخ امشب به خانه من می‌آید، طعام‌های لذیذ ساختمی، و خود را زینت کردمی. چون بیامدی، آن بدیدی، مرا بخواندی، و ساعتی در من نگرستی، و زمانی در آن طعام نگه کردی. تا شبی همچنین دست من بگرفت، و در آستین کشید، و بر شکم خود مالید. از سینه تا ناف پانزده عقد دیدم». گفت که: «ای دختر! پرس که: "این عقد چیست؟" پرسیدم. گفت: «این همه لَهَب و شدت صبر است که گره بر گره بسته‌ام از چنین روی و چنین طعام که در پیش من نهاده‌بی». این بگفت، و برخاست. مرا بیش از این با وی گستاخی نبوده است که او بغایت در ریاضت بوده است» (ص ۶۰۰ و ۶۰۱).

وانگهی رفتار عارفان در خانه و شیوه زن‌داری هم خاص خودشان بوده است. مثلاً یک‌بار از عیال محمدعلی ترمذی پرسیدند که: «چون شیخ خشم گیرد، شما دانید؟ گفتند: دانیم. چون از ما بیازارد، آن روز با ما نیکی بیشتر کند، و نان و آب نخورد، و گریه و

زاری کند، و گوید "الهی! تو را به چه آزردم تا ایشان را بر من بیرون آوردی؟ الهی! توبه کردم؛ ایشان را به صلاح باز آر." ما بدانیم، و توبه کنیم تا شیخ از بلا بیرون آریم» (ص ۵۵۶ و ۵۵۷).

البته این دوم بار است که کلمه "عیال" به جای زن و اهل خانه در این کتاب به کار رفته است و درست در چند صفحه بعد تکرار شده است، و بعد از آن دیگر به کار نرفته است. و آن در احوال ابوالخیر اقطع است که گفته است: «در کوه لکام بودم، سلطان می آمد، هرکه را می دید دیناری بر دست می نهاد. یکی به من داد پشت دست آن جا داشتم، و در کنار رفیقی انداختم. اتفاق افتاد که بی وضو کراسه برگرفتم. یکروز بدان بازار می رفتم با اصحاب به هم، چون شوریده‌یی. جماعتی دزدی کرده بودند در میان بازار. ایشان بگریختند، و همه خلق به هم برآمدند. در صوفیان آویختند. شیخ گفت: «مِهترِ ایشان منم، ایشان را خلاص دهید که رهن منم». با مریدان گفت: «هیچ مگویید!». آخر او را بیردند، و دستش بیردند. گفتند: «تو چه کسی؟» گفت: «من فلانم». امیر گفت: «زهی آتشی که در جان ما زدی!» گفت: «باک نیست، که دستم خیانت کرده است، مستحق قطع است». گفت: «چیزی به دستم رسیده است که دستم از آن پاکیزه‌تر بود. و آن سیم لشکری بود. و دست به چیزی رسیده است که آن از دست من پاکیزه‌تر بود، و آن مصحف است که بی وضو برگرفته‌ام». چون به خانه باز آمد عیالش فریاد برگرفت. شیخ گفت: «چه جای تعزیت است؟ جای تهنیت است. اگر چنان بودی که دست ما بیردندی، دل ما بیردندی، و داغ بیگانگی بر ما نهادندی، به دست ما چه بودی؟» (ص ۵۶۳ و ۵۶۴).

این زن گویا میان‌هیی با عرفان نداشته است، و حال آن‌که بسیاری از زنان افراد عارف، اگر در کار طریقت پیش‌تر از همسران خود نبودند، حداقل به پای آنان می‌رسیدند، مثل همسر احمد خضرویه که عطار او را چنین معرفی کرده است: «و فاطمه، که عیال او بود، اندر طریقت آیتی بود؛ و از دختران امیر بلخ بود، توبت کرد، و بر احمد کس فرستاد که: «مرا از پدر بخواه!» احمد اجابت نکرد. دیگر بار کس فرستاد که: «ای احمد! من تو را مردانه‌تر از این دانستم. راهبر باش نه راه‌بر!» احمد کس فرستاد و از پدر بخواست. پدر به حکم تبرک او را به احمد داد. فاطمه بترک شغل دنیا بگفت، و به حکم عزلت با احمد

بیارامید، تا احمد را قصد زیارت بایزید افتاد. فاطمه با وی برفت. چون پیش بایزید اندر آمدند، فاطمه نقاب از روی برداشت، و با ابویزید سخن گفت. احمد از آن متغیر شد، و غیرتی بر دلش مستولی شد. گفت: «ای فاطمه! این چه گستاخی بود که با بایزید کردی؟» فاطمه گفت: «از آنکه تو محرم طبیعت منی، و بایزید محرم طریقت من. از تو به هوا برسم، و از وی به خدا رسم. و دلیل سخن این است که او از صحبت من بی نیاز است و تو به من محتاجی.»

و پیوسته بایزید با فاطمه گستاخ می بودی، تا روزی بایزید را چشم بر دست فاطمه افتاد که حنا بسته بود. گفت: «یا فاطمه! از برای چه حنا بسته بی؟» گفت: «یا بایزید! تا این غایت تو دست و حنای من ندیده بودی، مرا بر تو انبساط بود. اکنون که چشم تو بر این ها افتاد، صحبت ما با تو حرام شد.» - و اگر کسی را این جا خیالی رَوَد، پیش از این گفته ام [که] بایزید گفت: «از خداوند درخواست کرده ام تا زنان را بر چشم من چو دیوار گرداند. و بر چشم من یکسان گردانیده است.» چون کسی چنین بُود، او کجا زن بیند؟-

پس، احمد و فاطمه از آن جا به نیشابور آمدند، و اهل نیشابور را با احمد خوش بود. و چون یحیی معاذ رازی - رحمة الله علیه - به نیشابور آمد، و قصد بلخ داشت، احمد خواست که او را دعوتی کند. با فاطمه مشورت کرد که: «دعوت یحیی را چه باید؟» فاطمه گفت: «چندین گاو و گوسفند و حوایج، و چندین شمع و عطر، و با این همه چند خَر نیز بیاید.» احمد گفت: «باری، کشتن خَر چرا؟» گفت: «چون کریمی به مهمان آید، باید که سگان محلّت را از آن نصیبی بود.» این فاطمه در فتوّت چنان بود. لاجرم بایزید گفت: «هر که خواهد که تا مردی بیند پنهان در لباس زنان، گو در فاطمه نگرا!» (ص ۳۸۴ و ۳۸۵).

و می توان گفت که از او کامل تر هم وجود داشته است، مثل زن حاتم اصم که عطار درباره وی نوشته است: «نقل است که «زن وی [حاتم اصم] چنان بود که [حاتم] گفت: من به غزو می روم. زن را گفت: تو را چندی نفقه مانم؟ گفت: چندان که زندگانی بخواهی ماند. گفت: زندگانی به دست من نیست. گفت: روزی هم به دست تو نیست. چون حاتم برفت پیرزنی مرزن حاتم را گفت: حاتم روزی تو چه مانده است؟ گفت: حاتم روزی خواره بود، روزی ده این جاست، نرفته است.» (ص ۳۳۶ و ۳۳۷).

گاهی هم اتفاق می افتاده که زن به هیچ روی مرد را تنها نمی گذاشته و در همه احوال او را همراهی می کرده است. نمونه آن داستان همسر فضیل عیاض است. او یکی از عارفان بزرگ است که در ابتدا در میان مرو و ایبورد به راهزنی سر می کرد. آن گاه بیدار شد و توبه کرد و پس از اُفت و خیز بسیار، یک روز «یکی را گفت: از بهر خدای دست و پای من ببند و مرا به نزدیک سلطان بر - که بر من حد بسیار واجب است - تا بر من حد براند. مرد همچنان کرد. چون سلطان او را بدید در او سیمای اهل صلاح دید؛ گفت: من این نتوانم. بفرمود تا او را به اعزاز به خانه باز بردند. چون فضیل به در خانه رسید آواز داد. اهل خانه گفتند که: آواز او بگشته است، مگر زخمی خورده است! فضیل گفت: بلی، زخمی عظیم خورده ام. گفتند: بر کجا؟ گفت: بر جان. پس درآمد، زن را گفت: ای زن، من قصد خانه خدای دارم، اگر خواهی تا پای تو گشاده کنم [= طلاق بدهم]. زن گفت: من هرگز از تو جدا نروم، و هر جا که تو باشی با تو باشم. پس برفتند تا به مکه رسیدند. حق - تعالی - راه برایشان آسان گردانید» (ص ۱۴۶ و ۱۴۷).

زن ابوسعید ابوالخیر هم در همراهی با شوهر و اطاعت دستور او دست کمی از همسر فضیل نداشته است. عطار در شرح احوال او آورده که: «نقل است که: ریاضت شیخ سخت بود، چنانکه آن وقت که نکاح کرده بود، و فرزندان پدید آمده، هم در کار بود تا به حدی که گفت: آنچه ما را می بایست که حجاب به کلی مرتفع گردد، و بُت به کلی برخیزد، حاصل نمی شد. شبی با جماعت [به] خانه شدم و مادر ابوطاهر را گفتم تا پای من به رشته یی محکم باز بست، و مرا نگون کرد و خود برفت و در بیست، و من قرآن می خواندم و گفتم: «ختم کنم همچنان نگونسار». آخر، خون به روی من افتاد، و بیم بود که چشم مرا آفتی رسد. گفتم: «سود نخواهد داشت. هم چنین خواهم بود. ما را از این حدیث می باید، خواه چشم باش، خواه مباش». و خون از چشم بر زمین چکید، و از قرآن به «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ» [بقره، ۱۳۷] رسیده بودم. در حال این حدیث فرو آمد و مقصود حاصل شد» (ص ۸۳۶).

این زنان گاه کارهای عجیبی می کردند که رد کرامت در آن ها دیده می شود. مثلاً «نقل است که: زنی استاد ابوالقاسم - که دختر شیخ ابوعلی دقاق بود - از استاد دستوری خواست تا به مجلس شیخ رود. استاد گفت: «چادری کهنه بر سر کن تا کسی را ظن نبُود

که تو کیستی». آخر، بیامد، و بر بام در میان زنان نشست. و شیخ در سخن بود. در میان سخن گفت: «این از ابوعلی دقاق شنیدم، و اینک جزوی از اجزای او». کدبانو که این بشنید، بیهوش شد و از بام درافتاد. شیخ گفت: «خدایا، بدین بام باز بیا!» هم آن جا که بود، معلق در هوا بماند تا زنان بر بامش کشیدند» (ص ۸۴۱).

در این میان شاید معروف‌ترین همسر عارفان، زن شیخ ابوالحسن خرقانی است که عطار سه داستان از او روایت کرده و عملاً او را «بداخلاق‌ترین» زن شناسانده است. نخست در جریان رسیدن شیخ ابوسعید ابوالخیر به نزد شیخ ابوالحسن، و سفارش شیخ به زن خود برای نان پختن و «خطا کردن» زن. «نقل است که: چون شیخ ابوسعید بر شیخ رسید، قرصی چند جوین بود، معدود، که زن پخته بود. شیخ او را گفت: «ایزاری بر زبَر این قرص‌ها انداز، و چندان که می‌خواهی بیرون می‌گیر، و ایزاری برمگیر!» زن چنان کرد. نقل است که چون خلقی بسیار گرد آمدند قرص چندان که خادم همی آورد، دیگر باقی بود. تا یک‌بار ایزار برداشتند، قرصی نماند. شیخ گفت: «خطا کردی، اگر ایزار برنگرفتی همچنان تا قیامت قرص از آن زیر بیرون می‌آوردندی». چون از نان فارغ شدند، شیخ ابوسعید گفت: «دستوری بود تا چیزی برگویند؟» شیخ گفت: «ما را پروای سماع نیست، لیکن بر موافقت تو بشنویم» (ص ۶۸۹).

بار دوم در داستان آمدن ابن‌سینا به دیدن خرقانی است که سخت مشهور است و بارها نقل شده، و بیش از هر داستان دیگر موجب بدنامی زن شیخ و شهرت او به بداخلاقی شده و حتی عباراتی از آن به صورت امثال سایر درآمده‌اند. آن داستان چنین است که: «نقل است که: بوعلی سینا به آوازه شیخ عزم خرقان کرد. چون به وفاق شیخ آمد، شیخ به هیزم رفته بود. پرسید که: «شیخ کجاست؟» زنش گفت: «آن زندیق کذاب را چه می‌کنی؟» همچنین بسیار جفا گفت شیخ را، که زنش منکر او بودی، حالش چه بودی! بوعلی عزم صحرا کرد تا شیخ را ببیند. شیخ را دید که همی آمد، و خرواری در منته بر شیری نهاده. بوعلی از دست برفت، گفت: «شیخا، این چه حالت است؟» گفت: «آری، تا ما بار چنان گرگی نکشیم - یعنی زن - شیری چنین بار ما نکشد». پس به وفاق بازآمد. بوعلی بنشست و سخن آغاز کرد، و بسی گفت. و شیخ پاره‌یی گل در آب کرده بود تا دیواری عمارت کند. دلش بگرفت، برخاست و گفت: «مرا معذور دار که این دیوار را

عمار می باید کرد»، و بر سر دیوار شد. ناگاه تبر از دستش بیفتاد. بوعلی برخاست تا آن تبر به دستش باز دهد. پیش از آن که بوعلی آن جا رسیده [بُود] آن تبر برخاست و به دست شیخ باز شد. بوعلی یک بارگی این جا از دست برفت، و تصدیقی عظیم بدین حدیثش پدید آمد. تا بعد از آن طریقت به فلسفه کشید چنان که معلوم هست» (ص ۶۹۱).

و بالأخره در داستان کشته شدن پسر شیخ ابوالحسن است که عطار بر «انکار» زن او تأکید ورزیده و نوشته است: «نقل است که: شیخ یک شب گفت: «امشب در فلان بیابان راه می زنند و چندین کس را مجروح گردانیدند». و از آن حال پرسیدند، راست همچنان بود. و ای عجب! همین شب سر پسر شیخ بریدند و در آستانه او نهادند، و شیخ هیچ خبر نداشت. زنش، که منکر او بود، می گفت: «چه گویی کسی را که از چندین فرسنگ خبر باز می دهد، و خبرش نباشد که سر پسر بریده باشند، و در آستانه نهاده!» شیخ گفت: «آری، آن وقت که ما آن می دیدیم، پرده برداشته بود؛ و این وقت که پسر را می کشتند، پرده فرو گذاشته بودند». پس، مادر سر پسر را بدید. گیسو ببرید و بر سر پسر نهاد، و نوحه آغاز کرد. شیخ نیز پاره‌یی از محاسن ببرید، و بر آن سر نهاد، گفت: «این کار هر دو باشیده‌ایم، و ما را هر دو افتاده است. تو گیسو بریدی، من نیز ریش بُردم» (ص ۶۹۳ و ۶۹۴).

زن (به طور عام)

زن در جاهای دیگر تذکرة الاولیاء هم ظاهر می شود، از آن جمله است در احوال همین شیخ ابوالحسن خرقانی، که به سبب رفتار بد زن خود، و چنان که مرسوم روزگار بوده است میان زن و مرد تفاوت قائل می شده و به طور کلی مرد را برتر از زن می شمرده چنان که: «نقل است که: مردی آمد و گفت: «خواهم که خرقه پوشم». شیخ گفت: «ما را مسأله‌یی است، اگر آن را جواب دهی شایسته خرقه باشی». گفت: «اگر مرد چادر زنی در سر گیرد، زن شود؟» گفت: «نه». گفت: «اگر زنی جامه مردی هم درپوشد، هرگز مرد شود؟» (ص ۶۹۱).

اما بایزید بسطامی، عارف نامدار، که احوال و اقوالش بر اخلافتش تأثیر بسیار نهاده است، به گونه‌یی دیگر می اندیشیده است، چنان که گفته است: «کار زنان از کار ما بهتر،

که ایشان در ماهی غُسلی کنند از ناپاکی، و ما در همه عمر خود غسلی نکردیم در پاکی» (ص ۲۴۹). در واقع در زندگی بایزید جز مادرش نشان از هیچ زن دیگر یافت نمی‌شود و حتی در مورد زن خیلی کم سخن گفته است.

از طرف دیگر، در جامعه آن روزگار زن، مخنث و آمرد را همپایه می‌دانستند و به یک چوب می‌راندند و عموماً از حقیقت احوال غافل بودند. در این زمینه چند حکایت در تذکرة الاولیاء وجود دارد که برای نمونه یکی از آنها در این جا نقل می‌شود. شیخ ابوعلی ثقفی گفت: «روزی جنازه‌یی دیدم: سه مرد و زنی برگرفته بودند و می‌بردند. آن سویی جنازه که زن داشت من برگرفتم و به گورستان بردم، و نماز کردیم و دفن کردیم. گفتم: «شما را هیچ همسایه دیگر نبود که یارمندی کردی؟» گفتند: «بود، ولیکن این را حقیر داشتندی». گفتم: «او کاری کردی؟» گفتند: «مُخنث بود». مرا بر روی رحمت آمد. شب را به خواب دیدم که یکی بیامد - و روی او چون ماهِ شبِ چهارده. لباسی فاخر پوشیده - و تبسم همی کرد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: آن مُخنثم که بر من نماز کردی و دفن کردی. خدای - تعالی - بر من رحمت کرد در آن چه مردمان مرا حقیر داشتند» (ص ۷۸۱ و ۷۸۲).

درس زن

زنانی هم بوده‌اند که همه زندگیشان به پرهیزگاری و خداترسی می‌گذشته است و چون سروکارشان با مرد می‌افتاده است چنان به او درس می‌داده‌اند که از کمتر عارف واصلی ساخته بوده است، چنان‌که حسن بصری گفته است: «از سخن چهار کس عجب داشتم: کودکی، و مستی، و مُخنثی و زنی... عورتی، روی برهنه و هر دو دست گشاده و چشم آلوده، با جمالی عظیم، از شوهر خود با من شکایت می‌کرد. گفتم: اول روی پوش! گفت: من از دوستی مخلوق چنانم که عقل از من زایل شده است و اگر مرا خیر نمی‌کردی همچنین به بازار فرو خواستم شد. تو با این همه دعوی در دوستی او، چه بودی اگر ناپوشیدگی روی من ندیدی؟ مرا از این [سخن زن] عجب آمد» (ص ۱۰۱).

ذوالنون مصری، از بزرگ‌ترین عارفان جهان اسلام نیز درس مشابهی آموخته است. البته در زندگی او زن چندبار ظاهر شده و هربار درسی تازه به او داده است. از جمله این‌که نقل کرده است که: «در بعضی [= یکی] از سفرهای خویش زنی را دیدم. از او

سؤال کردم از "غایتِ محبت". گفت: ای بَطَّال، محبت را غایت نیست. گفتم: چرا؟ گفت: از بهر آن که محبوب را نهایت نیست» (ص ۱۹۶).

و این کمابیش شبیه است به درسی که ابوبکر وراق، از «اکابر زهاد و عباد» در کار سیر و سلوک از یک زن گرفته است. خود او نقل کرده است که: «در راه مکه زنی را دیدم. مرا گفت: ای جوان، تو کیستی؟ گفتم: من مردی غریبم. گفت: شکایت می کنی از وحشتِ غربت، یا آنس نگرفته یی به خداوند خویش؟ چون این بشنیدم چندان قدرتم نماند که گامی از پی او برگیرم. بازگشتم تا او برفت» (ص ۵۶۸).

در این میان درسی که یک زن به عتبه الفلام داد، از همه عجیب تر و در عین حال دردناک تر است. به نوشته عطار: «سبب توبه او آن بود که در ابتدا به کسی بیرون نگرست. ظلمتی در دل وی پدید آمد. آن سرپوشیده را خبر کردند. کس [نزد عتبه] فرستاد که: از ما کجا دیدی؟ گفت: چشم. سرپوشیده چشم برکند و بر طبقی نهاد و پیش وی فرستاد، و گفت: آن چه دیدی، می بین! عتبه بیدار شد و توبه کرد و به خدمت حسن [بصری] رفت...» (ص ۱۲۶).

این مبحث را با حکایت یکی از کرامات یحیی معاد رازی و بزرگواری و بخشندگی یک زن به پایان می بریم: «نقل است که: یحیی صد هزار درم وام داشت - بر غازیان و حاجیان و فقراء و علماء و صوفیان صرف کرده بود -، و غرماً تقاضا می کردند، و دل او بدان مشغول بود. شب آدینه پیغمبر را (ص) به خواب دید که گفت: «ای یحیی! دل تنگ مشو که از دلتنگی تو من رنجورم. برخیز، و به خراسان رو که آن صد هزار درم که تو وام داری آن جایگه زنی از بهر تو سیصد هزار درم - که تو وام داری - نهاده است». گفت: «یا رسول الله! آن شهر کدام؟ و آن شخص کیست؟» گفت: «شهر به شهر می رو، و سخن می گوی که سخن تو شفای دل هاست که من خود چنان که به خواب تو آمده ام، به خواب آن کس روم». پس، یحیی به نیشابور آمد، و او را در پیش طاق منبر نهادند. گفت: «ای مردمان نیشابور! من این جا به اشارت پیغامبر (ص) آمده ام، که فرموده است که: "وام تو یک کس بگزارد". و من صد هزار درم نقره وام دارم. و بدانید که سخن ما را به هر وقت جمالی بود. اکنون این وام حجاب آمد». یکن گفت: «من پنجاه هزار درم بدهم». دیگری گفت: «چهل هزار درم بدهم». یحیی نگرفت و گفت: «سید (ص) به یک کس اشارت

کرده است». پس در سخن آمد. روز اول هفت جنازه از مجلس او برداشتند. پس چون در نیشابور وام گزارده نشد، عزم بلخ کرد. چون آن جا رسید، مدتی باز داشتند تا سخن گفت. و توانگری را فضل نهاد بر درویشی. صد هزار درهمش بدادند. شیخی در آن ناحیت بود، مگر این سخن خوش نیامد توانگری را فضل نهادن. گفت: «خدای برکت مکناد بروی!» چون از بلخ بیرون آمد، راهش بزدند و مال بیردند. گفتند: «اثر دُعای آن پیر بود». پس عزم هرا [ت] کرد؛ و گویند که به مرو رفت، پس به هرا [ت] آمد. و خواب باز گفت. دختر امیر هرا در مجلس بود، کس فرستاد که: «ای امام! دل از وام فارغ دار که آن شب که سید عالم (ص) در خواب به تو گفت، با من نیز گفت. گفتم: "یا رسول الله! من پیش او روم؟" فرمود که: "او خود آید." و من انتظار تو می کردم. چون پدر مرا به شوهر داد، آنچه دیگران را روی و مس باشد، مرا از نقره و زر ساخت. آنچه نقره است، سیصد هزار درم است، جمله به تو ایثار کردم؛ ولکن یک حاجت دارم، و آن آن است که چهار روز دیگر مجلس بگویی. یحیی چهار روز مجلس بگفت. روز اول ده جنازه برگرفتند، و روز دوم بیست و پنج جنازه برگرفتند، و روز سیم چهل جنازه، و روز چهارم هفتاد جنازه. و پس روز پنجم از هرا [ت] برفت با هفت شتروار نقره. چون به بلهم رسید، پسر با او بود، و آن مال می آورد. گفت: «نباید که چون به شهر رسد حالی به غرما و فقراء دهد، و مرا بی نصیب بگذارد». هنگام سحر مناجات می کرد، سر به سجاده نهاد. ناگاه سنگی بر سر او آمد. یحیی گفت: «مال را به غریمان دهید!» و جان بداد. اهل طریقت او را برگردن نهادند، و به نیشابور آوردند، و به گورستانِ معمر دفن کردند، رحمة الله علیه» (ص ۴۱۰ و ۴۱۱).

رفتار با زنان

غرفاء در مورد چگونگی رفتار با زن و اداره خانه و زندگی هم اعتقادات و رفتارهای خاص خود را داشته اند. چنان که یحیی معاد رازی مردم را به رفتار شایسته با زنان نصیحت کرده است. یکی از عبارات نغز او این است که گفته است: «مرد حکیم نبود تا جمع نبود در او سه خصلت: یکی آنکه به چشم نصیحت در توانگران ننگرد و نه به چشم حسد؛ دوم آنکه به چشم شفقت در زنان ننگرد و نه به چشم شهوت؛ سوم آنکه به چشم

تواضع در درویشان نگردد نه به چشم تکبر» (ص ۴۰۰).

اما مشکل ابراهیم ادهم از گونه‌ی دیگری است. او زن گرفتن را همچون نشستن در کشتی می‌دانسته است که خطر غرق شدن در پی دارد. ابراهیم ادهم معروف‌تر از آن است که نیاز به تعریف داشته باشد. او پادشاهی بلخ را رها کرد و به مکه رفت و در آن‌جا مجاور شد. روزی به او گفتند: «چرا زنی نمی‌خواهی؟ گفت: هیچ زن شویی کند تا شوهر گرسنه و برهنه داردش؟ گفتند: نه. گفت: من از آن زن نمی‌کنم که هر زنی که من کنم [= بگیرم] گرسنه و برهنه ماند. اگر توانمی خود را طلاق دهی، دیگری بر فتراک با خویشتن غره چون کنم؟ پس از درویشی که حاضر بود، پرسید که: زن داری؟ گفت: نی. گفت: فرزند داری؟ گفت: نی. گفت: نیک نیک است. درویش گفت: چگونه؟ گفت: آن درویش که زن کرد در کشتی نشست، و چون فرزند آمد غرق شد» (ص ۱۶۳ و ۱۶۴).

داوود طایی هم تقریباً همین دغدغه خاطر را داشته است. مثلاً یک‌بار به او گفتند: «چرا زن نخواهی؟» گفت: «مؤمنه‌ی را نتوانم فریفت». گفتند: «چگونه؟» گفت: «چون او را بخواهم در گردن خود کرده باشم که من بر کارهای او قیام نمایم - دینی و دنیایی - چون نتوانم کرد، پس او را فریفته باشم». گفتند: «آخر، محاسن را شانه کن!» گفت: «بس فارغ مانده باشم که این کار کنم؟» (ص ۳۰۶).

اما اهمیت رفتار معروف کرخی - از بزرگان نامدار عالم تصوف - با زنان در این است که با حلم و محبت همراه بوده است. نکته جالب در مورد او این است که مادر و پدرش ترسا بودند، و او از کودکی میل به «هو الله الواحد» کرد و بر همین راه رفت و به مقام قطیبت رسید. حکایات او بسیارند و همچون خودش معروفیت دارند. از جمله این که روزی «به دجله رفته بود به طهارت، و مصحف و مصلا در مسجد بنهاد. پیرزنی درآمد، و برگرفت، و می‌رفت. معروف از پی او می‌رفت تا بدو رسید. با وی سخن گفت - سر در پیش افکند تا چشم بروی نیفتد - گفت: هیچ پسرک قرآن‌خوان داری؟ گفت: نی. گفت: مصحف به من ده، مصلا تو را. آن زن از حلم او به شگفت ماند، و هر دو آن‌جا بنهاد. معروف گفت: مصلا تو را حلال، بگیر! آن زن از شرم و خجالت آن به شتاب برفت» (ص ۳۶۲).

رفتار با زنان مستلزم آداب و لوازمی بوده است که خویشتنداری و نگاهداشت

فرصت و بزرگواری از آن جمله بوده‌اند. مثلاً در مورد حاتم اصم نقل کرده‌اند که: «کرم او را تا به حدی بود که روزی زنی به نزد او آمد و مسأله‌ی پرسید، مگر بادی از او رها شد. حاتم گفت: «آواز بلندتر کن. که مرا گوش گران است»، تا مگر پیرزن را خجالتی نیاید. پیرزن آواز بلند کرد تا او آن مسأله را جواب داد. بعد از آن، تا آن پیرزن زنده بود - قرب پانجده سال - خویشتن کر ساخت تا کسی با پیرزن نگوید که: «او نه چنان است». چون پیرزن وفات کرد، آنگاه سخن آهسته را جواب داد که پیش از آن هر که با او سخن گفتی، گفتی: «بلندتر گوی!» بدین سبب اصمّش نام نهادند. (ص ۳۳۴).

عشق زمینی یا مجازی

بدیهی است که همه عارفان از شکم مادر یا ابتدای کودکی فرشته‌سان نبوده‌اند، و همچون هر انسان دیگر غرایز و احساساتی داشته‌اند که در آغاز شیطانی می‌نموده‌اند، اما در پایان آنان را به راه راست رهنمون شده‌اند و سبب بروز تحولات روحی در آنان گشته‌اند. یکی از این غرایز که چند نمونه از بروز آن در تذکرة‌الاولیاء نقل شده «عشق زمینی» است و ما ذیلاً به نقل آنها می‌پردازیم.

اولین مورد به فضیل عیاض مربوط می‌شود که پیش از این از او نام برده‌ایم. «نقل است که پیوسته مروّتی و همّتی در طبع او بود، چنان‌که اگر در قافله زنی بودی، کالای وی نبردی، و کسی که سرمایه او اندک بودی مال او نستدی. و با هر کسی به مقدار سرمایه چیزی بگذاشتی. و همه میل به صلاح داشتی. و در ابتدا بر زنی عاشق بود، هرچه از راه زدن به دست آوردی بر او آوردی. و گاه و بیگاه بر دیوارها می‌شدی در هوس عشق آن زن، و می‌گریست. یک شب کاروانی می‌گذشت. در میان کاروان، یکی قرآن می‌خواند. این آیت به گوش فضیل رسید: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؟» [قرآن، حدید / ۱۶]، آیا وقت نیامد که این دل خفته شما بیدار گردد؟ تیری بود که بر جان او آمد. چنان آیت به مبارزت فضیل بیرون آمد و گفت: ای فضیل تا کی تو راه می‌زنی؟ گاه آن آمد که ما نیز راه تو بزنیم. از دیوار فرو افتاد و گفت: گاه گاه آمد از وقت نیز برگذشت. سراسیمه و کالیو و خجل و بی‌قرار روی به ویرانه‌ی نهاد. جماعتی کاروانیان آن جا فرود آمده بودند. می‌گفتند: برویم! یکی گفت: نتوان رفت که فضیل بر راه

است. فضیل گفت: «بشارت شما را که او توبه کرد» (ص ۱۴۵ و ۱۴۶).

سبب توبه عبدالله مبارک و رستگار شدن او هم عشقی بود که به یک زن پیدا کرد. و «ابتدای توبه او آن بود که بر کنیزکی فتنه شد چنان‌که قرار نداشت. شبی در زمستان در زیر دیوار خانه معشوق تا بامداد بایستاد به انتظار او. همه شب برف می‌بارید چون بانگ نماز گفتند پنداشت که بانگی خفتن است. چون روز شد دانست که همه شب مستغرق حال معشوق بوده است. با خود گفت: «شرمت باد! ای پسر مبارک، که شبی چنین مبارک تا روز به جهت هوای خود برپای بودی، و اگر امام در نماز سورتی درازتر خواند دیوانه گردی!» در حال دردی به دل او فرو آمد و توبه کرد، و به عبادت مشغول شد تا به درجه‌یی رسید که مادرش روزی در باغ شد، او را دید خفته در سایه گلبنی، و ماری شاخی نرگس در دهن گرفته و مگس از وی می‌راند» (ص ۲۵۸).

ابوحفص حداد هم از عشق مجازی به عشق حقیقی رسید. «و ابتدای او آن بود که بر کنیزکی عاشق بود چنان‌که قرار نداشت. او را گفتند که: «در شارستان نیشابور جهودی جادوست، تدبیر کار تو او کند». ابوحفص پیش او رفت، و حال بگفت. او گفت: «تو را چهل روز نماز نباید کرد، و هیچ طاعات و عمل نیکو نباید کرد، و نام خدای بر زبان نشاید راند، و نیت نیکو نباید کرد تا من حیلت کنم و تو را به سحر به مقصود رسانم». ابوحفص چهل روز چنان کرد. بعد از آن جهود آن طلسم بکرد، و مراد حاصل نشد. جهود گفت: «بی شک از تو خیری در وجود آمده است، و اگر نه مرا یقین است که این مقصود حاصل شدی». ابوحفص گفت: «من هیچ چیزی نکردم الا در راه که می‌آمدم، سنگی از راه به پای بازکناره افکندم تا کسی بر او نیفتد». جهود گفت: «میازار خداوندی را که تو چهل روز فرمان او ضایع کنی، و او از کرم، این مقدار رنج تو ضایع نکرد». آتشی از این سخن در دل ابوحفص پدید آمد، و چندان قوت کرد که ابوحفص به دست جهود توبه کرد، و همان آهنگری می‌کرد، و واقعه خود نهان می‌داشت» (ص ۴۲۳ و ۴۲۴).

یک مورد از مواردی را که عشق زمینی کار دست حضرات داده است، ذوالنون مصری نقل کرده و گفته است چون به فکر توبه افتادم به جست‌وجوی کسانی که در این راه پیشگام بودند پرداختم. به زاهدی رسیدم که خویشتن را از درختی آویخته بود و خود را کامل نمی‌دانست و مرا به زاهدتر از خود در کوهی حواله کرد: «چون برآمدم جوانی را

دیدم که در صومعه‌یی نشسته و یک پای بیرون صومعه بریده و انداخته و کرمان می‌خوردند. نزدیک او رفتم، و سلام کردم، و از حال او پرسیدم. گفت: «روزی در این صومعه نشسته بودم، زنی بدینجا بگذشت، دلم مایل شد بدو؛ تنم تقاضای آن کرد تا از پی او بروم. یک پای از صومعه بیرون نهادم. آوازی شنودم که: "شرم نداری از پس سی سال که خدای را عبادت کرده باشی و طاعت داشته، اکنون طاعت شیطان کنی و قصد فاحشه‌یی کنی؟" این پای را که از صومعه بیرون نهاده بودم بیریدم، و این جا نشسته‌ام تا چه پدید آید، و با من چه خواهند کرد؟ تو، بر این گناهکار به چه کار آمدی؟ اگر می‌خواهی که مردی از مردان خدای را ببینی بر سر این کوه شو!»

ذوالنون گفت: از بلندی‌یی که آن کوه را بود بر آنجا نتوانستم رفت؛ پس خبر او پرسیدم. گفتند: دیرگاه است تا مردی در آن صومعه عبادت می‌کند. یک روز مردی با او مناظره می‌کرد که: «روزی به سبب کسب است». او نذر کرد که من هیچ نخورم که در او سبب کسب مخلوقات بود. چند روز برآمد، هیچ نخورد. حق - تعالی - زنبوران را فرستاد که گرد او می‌پریدند، او را انگبین می‌دادند». (ص ۱۸۹).

البته این عارفان گاهی به یاد ایام گذشته می‌افتاده‌اند و بر برخی از چیزهای از دست رفته تأسف می‌خورده‌اند، چنان‌که در مورد محمدعلی ترمذی «نقل است که: در جوانی زنی صاحب جمال او را به خود خواند، اجابت نکرد. تا روزی خبر یافت که شیخ در باغی است. خود را بیاراست، و آن جا رفت. شیخ چون بدانست، بگریخت. زن بر عقب او می‌دوید، و فریاد می‌کرد که: «در خون من سعی می‌کنی». شیخ التفات نکرد، و بر دیواری بلند شد، و خود را فروانداخت. چون پیر شد، روزی مطالعه احوال و اقوال خود می‌کرد، آن حالش یاد آمد. در خاطرش آمد که: «چه بودی اگر حاجت آن زن روا کردمی! که جوان بودم، و بعد از آن توبه کردمی». چون این در خاطر خود بدید، رنجور شد، گفت: «ای نفیس خبیث! پر معصیت! بیش از چهل سال در اوّل جوانی تو را این خاطر نبود، اکنون در پیری بعد از چندین مجاهده پشیمانی بر ناکرده! گناه از کجا آمد؟» اندوهگین شد، و به ماتم بنشست. سه روز ماتم این خاطر بداشت. بعد از سه روز پیغمبر را - (ص) - در خواب دید که فرمود که: «ای محمد! رنجور مشو که نه از آن است که در روزگار تو تراجمی است، بلکه این خاطر تو را از آن بود که از وفات ما چهل سال دیگر

بگذشت، و مدت ما از دنیا دورتر شد، و ما نیز دورتر افتادیم. نه تو را جُرمی است، و نه حالت تو را قصوری. آنچه دیدی از دراز کشیدنِ مدت مفارقت ماست، نه آنکه صفتِ تو در نقصان است» (ص ۵۵۷ و ۵۵۸).

زنان نامی

در تذکرة الاولیاء از زن - در مقایسه با مرد - خیلی کم یاد شده است و از زنان نامی - خوش نام یا بدنام - هم فقط چند بار نام برده شده است.

اولین و معروف‌ترین زنی که نامش در این کتاب ذکر شده «أم سلمه» است در ذیل احوال حسن بصری، و آن چنین است که مادر حسن بصری «از موالی أم سلمه بود. چون مادرش به کاری مشغول شدی حسن در گریه آمدی. ام سلمه - رضی الله عنها - پستان در دهانش نهادی تا او بمکیدی، قطره‌یی چند شیر پدید آمدی، چندان هزار برکات - که حق از او پدید آورد - همه از اثر شیر أم سلمه بود.

نقل است که حسن طفل بود. یک روز از کوزه پیغامبر (ص) آب خورد در خانه أم سلمه. پیغامبر گفت (ص) این آب که خورد؟ گفتند: حسن. گفت: چندان که از این آب خورد علم من بدو سرایت کند.

نقل است که روزی پیغامبر (ص) به خانه أم سلمه درآمد، حسن را در کنار وی نهادند. پیغامبر (ص) بدو دعا کرد، هر چه یافت از برکات دعای او یافت.

نقل است که چون حسن در وجود آمد او را پیش عمر آوردند، گفت: سَمُوهُ حَسَنًا فَإِنَّهُ حَسَنُ الْوَجْهِ / او را نام حسن کنید که نیکو روی است.

أم سلمه - رضی الله عنها - پرورش و تعهد او را قبول کرد، به حکم شفقتی که بر وی بُرد شیرش پدید آمد تا پیوسته می‌گفتی: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ اَمَامًا يَّقْتَدِيْ بِهِ / خداوندا، او را مقتدای خلق گردان! تا چنان شد که صدوسی تن را از صحابه دریافته بود، و هفتاد "بُدْرِي" را یافته. و ارادت او به علی بوده است - رضی الله عنها - و در علوم، رجوع باز او کرده است، و طریقت از او گرفت» (ص ۹۰).

دیگر، مادر امام شافعی است که: «زاهده‌یی بود از بنی هاشم؛ و مردم امانت بدو می‌سپردندی. روزی دو کس بیامدند و جامه‌دانی بدو سپردند. بعد از آن، یکی از آن دو

بیامد و جامه‌دان خواست، به خوی خوش. بدو داد. بعد از یک چندی، آن دیگر بیامد و جامه‌دان طلبید. گفت: «به یار تو دادم». گفت: «نه قرار کردیم که تا هر دو حاضر نباشیم، باز ندهی؟» گفت: «بلی». گفت: «اکنون، چرا دادی؟» مادر شافعی ملول شد. شافعی درآمد و گفت: «ای مادر! چرا ملول شده‌یی؟» حال باز گفت. شافعی گفت: «هیچ باک نیست، مدعی کجاست؟ تا جواب گویم». مدعی گفت: «منم». شافعی گفت: «جامه‌دان تو برجاست، برو و یار خود بیاور و بستان!» آن مرد را عجب آمد، و موکل قاضی که آورده بود، متحیر شد از سخن او، و برفتند (ص ۲۹۴).

دیگر، زنی است به نام عباسه طوسی که عطار در شرح حال حسین منصور حلاج قولی از او نقل کرده و نوشته است: «عباسه طوسی گفته است که: فردای قیامت در عرصات منصور حلاج را به زنجیر بسته می‌آرند، اگر گشاده بود جمله قیامت به هم برزند» (ص ۶۲۱). البته ناگفته نماند که عطار این عباسه طوسی را معرفی نکرده است و ما هم هیچ اطلاعی درباره او نداریم.

برخی از زنان هم، که البته شمارشان کم است، شهرت بد دارند مثل زبیده، که به سبب همسری هارون الرشید "اهل ظلمه" به حساب آمده و خوردن آب و ناننش نادرست دانسته شده است، چنان‌که در احوال ابوسعید خراز معروف به "لسان‌التصوف" آورده‌اند که: «روزی سخن می‌گفت در ورع. عباس المهتدی بگذشت و گفت: یا باسعید! شرم نداری که در زیر بنای دوانیقی [منصور، بنیانگذار خلافت ناحب عباسی] نشینی، و از حوض زبیده [زن هارون که علاقه به انجام کارهای خیر داشت] آب خوری، آن‌گاه در ورع سخن گویی؟ ابوسعید در حال تسلیم شد که: چنان است که تو می‌گویی» (ص ۴۸۹).

این زبیده داستانی هم با امام شافعی داشته که عطار آن را بازگفته است: «نقل است که: هارون شبی با زبیده مناظره کرد. زبیده هارون را گفت: «ای دوزخی!» هارون گفت: «اگر من دوزخیم قانت طالق». از یکدیگر جدا شدند؛ و هارون زبیده را عظیم دوست می‌داشت. نفیر از جان او برآمد. منادی فرمود، و علمای بغداد را حاضر کرد، و این مسأله را فتوا کردند. هیچ کس جواب نوشت، گفتند: «خدای داند که هارون دوزخی است یا بهستی». کودکی از میان جمع برخاست و گفت: «من جواب دهم». خلق تعجب کردند،

گفتند: «مگر دیوانه است! جایی که چندین علمای فحول عاجزند، او را چه مجال سخن بُود» هارون او را بخواند و گفت: «جواب گوی!» گفت: «حاجت تو راست به من یا مرا به تو؟» گفت: «مرا به تو». شافعی گفت: «پس از تخت فرود آی! که جای علماء بلند است». خلیفه او را بر تخت نشاند. پس شافعی گفت: «اول، تو مسأله مرا جواب ده! تا آن‌گاه من مسأله تو را جواب دهم». هارون گفت: «سؤال چیست؟» گفت: «آن‌که هرگز بر هیچ معصیتی قادر شده‌ی؟ و از بیم خدای بازایستاده‌ی؟» گفت: «بلی، به خدای که چنین است». گفت: «من حکم کردم که تو از اهل بهشتی». علماء آواز برآوردند که: «به چه دلیل و حجت؟» گفت: «به قرآن، که حق - تعالی - می‌فرماید: "وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ" / هر که او قصد معصیت کند و بیم خدای او را از آن بازداشت، بهشت جای اوست» [نازعات، ۴۰]. همه فریاد برآوردند و گفتند: در حال طفولیت چنین بُود، در شباب چون بود؟» (ص ۲۹۴ و ۲۹۵).

کنیز

یکی از زشت‌کاری‌هایی که بشر از دیرباز مرتکب شده است برده‌داری است. برده‌داری که صورت‌های مختلف داشته در طول تاریخ متحول شده و در دوره اسلامی در کشورهای مسلمان بر اثر تعلیمات دینی صورت تلطیف شده و آدمی وار به خود گرفته است و به همان نسبت اسامی و اصطلاحات مربوط به آن هم تغییر کرده‌اند. یکی از این اسامی که در مورد زن به کار می‌رفته کنیز است که در تذکرة الاولیاء چندین بار ذکر شده است. وظیفه کنیز انجام کارهای خانه و اهل خانه بوده، و چنان‌که خواهیم دید معمولاً معادل خدمتکار و کلفت می‌بوده است، اما در دربارهای شاهان و خانه‌های بزرگان غالباً وجود تشریفاتی و حتی تزینتی داشته است مثل کنیزانی که در داستان حسن بصری به آنان اشاره شده، و آن چنین است که حسن در ابتدای کار برای تجارت به روم رفت و در آن‌جا با وزیر آشنا شد و یک روز با او به جایی در صحرا رفت. «خیمه‌یی دید از دیبای رومی زده... حسن به یک سو بایستاد» آن‌گاه سپاهی چند، فیلسوفان، دبیران، پیران نورانی و «کنیزگان ماهروی - زیادت از دوست - هر یکی طبقی از زر و سیم و جواهر، برگرفته، گرد خیمه بگشتند و چیزی بگفتند و برفتند...» حسن متحیر و عجب بماند و

سبب را از وزیر پرسید. وزیر گفت: «قیصر روم را پسری بود که ممکن نبود به جمال او آدمی، و در انواع علوم کامل... وفات کرد. در آن خیمه به گور کردند. هر سال به زیارت او بیرون شوند...» و هر دسته از حاضران چیزی گوید. «آن‌گاه کنیزکان ماهروی با طبق‌های زر و جواهر پیش روند، و گرد خیمه بگردند و گویند... این سخن بر دل حسن چنان کار کرد که دلش از کار برفت» (ص ۹۱ و ۹۲).

البته مردم هادی به داشتن یک کنیز قانع بودند، مثل برادر یحیی معاد رازی که: «به مکه رفت، و به مجاورری بنشست، و به یحیی نامه‌یی نوشت که: «مرا سه چیز آرزو بود، دو یافتم، یکی مانده است. دعا کن تا خداوند آن یکی نیز کرامت کند. مرا آرزو بود که آخر عمر خویش به بقعه‌یی فاضل‌تر بگذارم؛ به حرم آمدم که فاضل‌تر بقاع است. و دوم، آرزو بود که مرا خادمی باشد تا مرا خدمت کند، و آب وضوی من آماده دارد؛ کنیزکی شایسته خدای مرا عطا داد. سوم آرزوی من آن است که پیش از مرگ تو را ببینم. بُود که خداوند این روزی کند؟» (ص ۳۹۷).

در آن روزگار کنیز هم چون شیء و کالا خرید و فروش شده است، به همین دلیل است که، چنان‌که پیش از این دیدیم، شبلی معروف یک‌بار به فکر خرید کنیز می‌افتد. به این معنی که: «روزی کنیزکی صاحب جمال را دید. با خداوندش گفت که: این کنیزک را به دو درم می‌فروشی؟ گفت: ای ابله، در دنیا کنیزکی به دو درم که فروشد؟ شبلی گفت: ابله تویی، که در بهشت حوری به دو خرما می‌فروشند» (ص ۶۵۲).

اما گاه هم مثل حبیب عجمی چنان مستغرق در ذات حق بودند که کنیز خود را هم نمی‌شناختند. «نقل است که سی سال بود که حبیب عجمی کنیزکی داشت، روی او تمام ندیده بود. روزی کنیزک خود را گفت: «ای مستوره، کنیزک ما را آواز ده!» گفت: «نه من کنیز توأم!» گفت: «مرا در این سی سال زهره نبوده است که به غیر روی به هیچ چیز نگاه کنم، تو را چگونه توانستم دید؟» (ص ۱۲۲).

البته کنیز همواره کلفت و خدمتکار نمی‌ماند و گاه به عقد ازدواج ارباب خود درمی‌آمد و بانوی خانه می‌شد. مثل کنیز یکی از مریدان شیخ جعفر خلدی که: «او را حمزه علوی می‌گفتند. شبی حمزه قصد کرد که به خانه شیخ رُود. شیخ گفت: «امشب این‌جا باش». مگر حمزه طعامی به مرغ در تنور خواست نهاد تا فرزندانش بخورند.

گفت: «اگر امشب این جا باشم فردا نماز بامداد این جا بیاید کرد و بیاید بود تا نماز بامداد، و چاشتگاه با شیخ بگذارم، و دیر شود و طفلان گرسنه بمانند، و در بند من باشند». پس گفت: «شیخا، بروم». گفت: «امشب این جا بیاش!» گفت: «مهمی دارم». گفت: «تو دانی». به خانه آمد، و آن طعام به مرغ در تنور نهاد. پس دیگر روز کنیزک را گفت: «آن طعام بیار!» کنیزک آن طعام را از تنور برآورد، و در راه که می آمد پایش بر سنگ افتاد و تابه بر زمین افتاد و بشکست و طعام بریخت. مرغ بر راه گذر بیفتاد. حمزه گفت: «باز رو و آن مرغ بیار تا بشوییم و به کار بریم». درین بودند که ناگاه سگی از در درآمد و مرغ را بیرد. گفت: «اکنون چون این همه از دست بشد باری برخیزم و صحبت شیخ از دست ندهم...» (ص ۷۸۴ و ۷۸۵). که در این جا منظور از "کنیز" همسر است.

همسر محمد واسع هم در ابتدا کنیز بوده است و به گزارش عطار: «پسری داشت. یک روز پسر را دید که می خرامید. وی را آواز داد و گفت: هیچ دانی که تو کیستی؟ مادرت را به دوست درم خریدم، و پدرت چنان است که در میان مسلمانان از او کمتر کس نیست. این خرامیدن تو از کجاست؟» (ص ۱۱۶).

نکته دیگر این است که همه کنیزان به یک بخت و اقبال نبودند. یکی به آفتابه پر کردن می افتاد و دیگری افتخار پیدا می کرد که پای ارباب را بمالد، و اتفاقاً آن هر دو همعصر بوده اند. قضیه از این قرار است که استاد ابوالقاسم قشیری که در نیشابور می زیست، میانه خوبی با اهل تصوف نداشت و شیخ ابوسعید ابوالخیر را که رئیسشان بود، انکار می کرد، چنان که یک روز بر سر منبر گفت: «هر که به مجلس ابوسعید رَوَد، مهجوری یا مطرودی بُود». همان شب مصطفی را در خواب دید که می رفت. استاد پرسید که: «یا رسول الله، کجا می روی؟» گفت: «به مجلس ابوسعید می روم که هر که به مجلس او نرود، مهجوری بُود یا مطرودی». استاد چون از خواب درآمد، متحیر عزم مجلس شیخ کرد. برخاست تا وضو کند. در متوضاً وجود را از بیرون جامه به دست گرفته بود، و استیرا می کرد، و وجود را از بیرون جامه به دست گرفتن سنت نیست. پس فراز شد و کنیزک را گفت: «برخیز، و لگام و طرف زین بمال». پس بامداد برنشست و عزم مجلس شیخ کرد. و مشغله سگان می آمد که یکدیگر را می دریدند. استاد گفت: «چه بوده است؟» گفتند: «سگی غریب آمده است، سگان محله روی در وی آورده اند، و در وی می افتند». استاد

با خود گفت: «سگی نباید کرد، و در غریب نباید افتاد، و غریب‌نوازی باید کرد! اینک رفتم به خدمتِ شیخ».

از در مسجد درآمد. خلق متعجب بماندند. استاد نگاه می‌کرد، آن سلطنت و عظمتِ شیخ می‌دید. در خاطرش بگذشت که: «این مرد به فضل و علم از من بیشتر نیست، به معامله برابر باشیم. این اعزاز از کجا یافته است؟» شیخ به فراست بدانست. روی بدو کرد و گفت: «ای استاد، این حال آن وقت جویند که خواجه نه به سنت وجود را گرفته بُود و استبراکند، پس کنیزک را گوید: "برخیز و طرفِ زین بمال". استاد به یکبارگی از دست برفت و وقتش خوش گشت. شیخ چون از منبر فرود آمد به نزدیکِ استاد شد، یکدیگر را در کنار گرفتند. استاد از آن انکار برخاست و میان ایشان کارها بازدید آمد، تا استاد بارِ دیگر بر سرِ منبر گفت که: «هر که به مجلس ابوسعید نرود مهجور و مطرود بُود، که اگر آن چه اول گفتم به خلافِ این بود، اکنون چنین می‌گویم» (ص ۸۴۰).

اما ابوسعید کسی نبود که زن را تحقیر کند و به آفتابه‌کشی وادارد، بلکه او را بر حسب شأن و اقتضای جنس لطیفش به کاری که مناسب بود وامی داشت چنان‌که: «نقل است که: یک روز زیر درختی بید فرود آمده بود و خیمه زده، و کنیزکی تُرک پایش می‌مالید و قدحی شربت بر بالینش نهاده؛ و مریدی پوستینی پوشیده بود، و در آفتاب گرم استاده و از گرما استخوانِ مرید شکسته می‌شد، و عرق از وی می‌ریخت تا طاقش برسید. بر خاطرش بگذشت که: «خدایا، او بنده‌یی، و در چنین عزّ و ناز! و من بنده‌یی، و چنین مضطر و بیچاره و عاجز!» شیخ در حال بدانست. گفت: «ای جوانمرد، این درخت که تو می‌بینی، هشتاد ختم قرآن کردم سرنگون‌سار، از این درخت درآویخته». مریدان را چنین تربیت می‌کرد» (ص ۸۳۶ و ۸۳۷).

کنیزان معمولاً سر به زیر و گوش به فرمان بودند و به ندرت فضولی و کنجکاو می‌کردند، و اگر خطایی از آنان سر می‌زد بی‌درنگ چوبش را می‌خوردند، چنان‌که نقل است که شیخ ابوالحسین نوری «خادمه‌یی داشت، زیتونه نام. گفت: روزی نان و شیر پیش نوری بُردم، و او آتش به دست گردانیده بود، و انگشتانِ او سیاه شده، همچنان ناشسته نان می‌خورد. گفتم: «بی‌هنجاز مردی است». در حال زنی بیامد، و مرا بگرفت که: «رزمهٔ جامهٔ من برده‌یی!» و مرا پیش امیر بردند. نوری بیامد، و کس امیر را گفت: «او

را مرنجان که جامه اینک می آرند». نگاه کردند. کنیزکی می آمد، و رزمه جامه می آورد. پس من خلاص یافتم. شیخ مرا گفت: «دگرگویی که بی هنجار مردی است؟» زیتونه گفت: «توبه کردم» (ص ۵۰۰).

گاه وجود کنیز موجب تنبه و آگاهی می شده است. چنانکه در شرح حال یوسف بن حسین، عارف ملامتی ری آورده اند که: «در نیشابور بازرگانی، کنیزکی ترک داشت - به هزار دینار خریده - و غریبی داشت در شهری دیگر. خواست که به تعجیل برود، و مال خود از وی بستاند، و در نیشابور بر کس اعتماد نداشت که کنیزک را به وی سپارد. پیش بوعثمان حیری آمد، و حال باز نمود بوعثمان قبول نمی کرد. شفاعت بسیار کرد، و گفت: «در حرم خود او را راه ده که هر چه زودتر بازآیم». القصه قبول کرد. آن بازرگان برفت. بوعثمان را بی اختیار نظر بر آن کنیزک افتاد، و عاشق او شد چنانکه بی طاقت گشت. ندانست که چه کند؟ برخاست و پیش شیخ خود، ابوحفص حداد، رفت. ابوحفص او را گفت: «تو را به ری می باید شد، پیش یوسف بن الحسین». بوعثمان در حال عزم عراق کرد. چون به ری رسید، مقام یوسف حسین پرسید. گفتند: «آن زندیق مباحی را چه کنی؟ تو اهل صلاح می نمایی، تو را صحبت او زیان دارد». از این نوع چندی بگفتند. بوعثمان از آمدن پشیمان شد، بازگشت. چون به نیشابور آمد، بوحفص گفت: «یوسف حسین را دیدی؟» گفت: «نه». گفت: «چرا؟» حال باز گفت که: «شنیدم که او مردی چنین و چنین است، نرفتم و باز آمدم». بوحفص گفت: «بازگرد، و او را ببین!» بوعثمان بازگشت، و به ری آمد، و خانه او پرسید. صد چندان دیگر بگفتند. او گفت: «مرا مهمی است پیش او». تا نشان دادند. چون به در خانه او رسید، پیری دید نشسته، پسری امرد در پیش او، صاحب جمال، و صراحی و پیاله یی پیش او نهاده، و نور از روی او می ریخت، در آمد، و سلام کرد، و بنشست. شیخ یوسف در سخن آمد، و چندان کلمات عالی بگفت که بوعثمان متحیر شد. پس گفت: «ای خواجه! از برای خدای با چنین کلماتی و چنین مشاهده یی، این چه حال است که تو داری؟ خمر و امرد». یوسف گفت: «این امرد پسر من است، و کم کس داند که او پسر من است، و قرآنش می آموزم. و در این گلخن صراحیی افتاده بود، برداشتم و پاک بشستم، و پر آب کردم که هر که آب خواهد، باز خورد، که کوزه نداشتیم». بوعثمان گفت: «از برای خدای، چرا چنین می کنی تا

مردمان می‌گویند آنچه می‌گویند؟» یوسف گفت: «از برای آن می‌کنم تا هیچ کس کنیزک تُرک، به معتمدی، به خانه من نفرستد». بوعثمان چون این بشنید، در پای شیخ افتاد و دانست که این مرد درجه بلند دارد» (ص ۴۱۹ و ۴۲۰).

و از این جالب‌تر این است که گاه کنیزان به عارفان درس سیر و سلوک و فناء فی‌الله می‌داده‌اند. آنچه ذوالنون معروف نقل کرده است نمونه‌ی از این ادعاست. او گفته است که در اوایل کار: «روزی می‌رفتم، به کناره رودی رسیدم. کوشکی را دیدم بر کناره آب. رفتم و طهارت کردم. چون فارغ شدم ناگاه چشم من بر بام کوشک افتاد، کنیزکی دیدم بر کنگره کوشک ایستاده به غایت صاحب جمال. خواستم تا وی را بیازمایم. گفتم: «ای کنیزک، که رایی؟» گفت: «ای ذوالنون، چون از دور پدید آمدی پنداشتم [که] دیوانه‌یی؛ چون نزدیک‌تر آمدی، پنداشتم [که] عالمی؛ چون نزدیک‌تر آمدی پنداشتم [که] عارفی. پس نگاه کردم: نه دیوانه‌یی، و نه عالمی، و نه عارفی». گفتم: «چگونه می‌گویی؟» گفت: «اگر دیوانه بودی طهارت نکردتی، و اگر عالم بودی به نامحرم ننگرستی، و اگر عارف بودی چشمت به دون حق نیفتادی» (ص ۱۹۰).

درسی که یک کنیز به ابراهیم خواص داده از این هم داغ‌تر و آموزنده‌تر است. او نقل کرده است که روزی «در بادیه همی شدم. کنیزکی را دیدم، در غلبات وجد، شوری در وی، سربرهنه. گفتم: «ای کنیزک، سر بیوش!» گفت: «ای خواص، چشم نگه دار!» گفتم: «من عاشقم، و عاشق چشم نپوشد، اما خود بی اختیار چشمم بر تو افتاد». کنیزک گفت: «من مستم، و مست سر نپوشد» گفتم: «از کدام شرابخانه مست شدی؟» گفت: «ای خواص، زنهار دورم می‌داری! هَلْ فِي الدَّارِينِ غَيْرُالله؟» گفتم: «ای کنیزک! مصاحبت من می‌خواهی؟» گفت: «ای خواص! خام طمع می‌کن، که از آن یتیم که مرد جویم» (ص ۶۲۵ و ۶۲۶).

همین حالات سبب می‌شدند که حوریان گاه به کنیزان تشبه می‌جستند و خود را به صورت آنان درمی‌آوردند، چنان‌که در احوال عبدالله مبارک نقل کرده‌اند «که: سهل بن عبدالله مروزی همه روز به درس او می‌آمد. روزی بیرون آمد و گفت: «دیگر به درس تو نخواهم آمد که کنیزکان تو بر بام آمدند، و مرا به خود خواندند، و گفتند: سهل من! سهل من!» چرا ایشان را ادب نکنی؟» عبدالله با اصحاب خود گفت که: «حاضر

باشید تا نماز بر سهل بکنید». در حال سهل وفات کرد. بر وی نماز کردند، پس گفتند: «یا شیخ! تو را چون معلوم شد؟» گفت: «آن، حورانِ خلد بودند که او را می خواندند، و من هیچ کنیزک ندارم» (ص ۲۶۲).

سوءاستفاده از زن

در تاریخ همواره به زن ظلم شده و دستاویز بهره‌وری و سوءاستفاده قرار گرفته است. در تذکرة الاولیاء دو حکایت یافت می‌شوند که چگونگی سوءاستفاده از زن را نشان می‌دهند.

حکایت اول به جنید مربوط می‌شود که بعد از چهل سال سیر و سلوک و «الله‌الله گفتن» مردم «زبان در کار او دراز کردند و حکایت او با خلیفه گفتند». خلیفه گفت: «او را بی حُجَّتی منع نتوان کرد». گفتند: «خلق به سخن او در فتنه می‌افتند». خلیفه کنیزکی داشت، به سه هزار دینار خریده، و به جمال او کس نبود، و خلیفه عاشق او بود. بفرمود تا او را به لباس فاخر و جواهر نفیس بیاراستند، و او را گفتند: «به فلان جای، پیش جنید رو، و روی بگشای، و خود را و جواهر و جامه بر وی عرضه کن، و بگویی که: "من مال بسیار دارم، و دلم از کار جهان گرفته است؛ آمده‌ام تا مرا بخواهی، تا در صحبت تو روی در طاعت آرم، که دلم بر هیچ کس قرار نمی‌گیرد، الا به تو". و خود را بر وی عرضه کن، و حجاب بردار، و در این باب جدی بلیغ نمای!» پس خادم با وی روان کردند.

کنیزک با خادم پیش شیخ آمد، و آنچه تقریر کرده بودند به اضعاف آن به جای آورد. جنید را - بی اختیار - چشم بر وی افتاد. خاموش شد، و هیچ جواب نداد. و کنیزک آن حکایت مکرر می‌کرد. جنید سر در پیش افگند. پس سر برآورد، و گفت: «آه!» و در کنیزک دمید، در حال بیفتاد و بمرد. خادم برفت و با خلیفه بگفت که: «حال چنین بود». خلیفه را آتش در جان افتاد، و پشیمان شد، و گفت: «هر که با مردان آن کند که نباید کرد، آن بیند که نباید دید». برخاست و پیش جنید رفت و گفت: «چنین کس را پیش خود نتوان خواند». پس جنید را گفت: «ای شیخ! آخر دلت بار داد که چنان صورتی را بسوختی؟» جنید گفت: «ای امیرالمؤمنین! تو را شَفَقَتِ بر مؤمنان چنین است که خواستی تا ریاضت و بی‌خوابی و جان‌کندنِ چهل ساله مرا به باد دهی! من، خود،

در میانه کیم؟ مکن تا نکنند!» (ص ۴۴۹ و ۴۵۰).

حکایت دوم مربوط است به سمنون مُحب. و آن چنین است که: «غلام خلیل، خود را به پیش خلیفه به تصوف معروف کرده بود، و دین به دنیا فروخته، و دایم عیب مشایخ پیش خلیفه گفتی. و مرادش آن بود تا همه مهجور باشند، و کس بدیشان تبرک نکند تا جاه او بر جای ماند و فضیحت نشود. چون سمنون بلند شد، وصیت او منتشر شد، غلام خلیل رنج بسیار بدو رسانید، و فرصت می جست تا چگونه او را فضیحت کند. تا زنی مُنعمه خود را بر سمنون عرضه کرد که: «مرا بخواه!» سمنون قبول نکرد. پیش جنید رفت تا شفاعت کند به سمنون تا او را بخواهد. جنید او را زجر کرد، و براند. زن پیش غلام خلیل رفت، و سمنون را تهمتی نهاد. غلام خلیل شاد شد، و خلیفه را بروی متغیر کرد. پس خلیفه فرمود که سمنون را بکشند. چون سیّاف را حاضر کردند، خلیفه خواست که بگوید: «گردن بز!» گنگ شد، نتوانست، زبانش بگرفت، و هیچ نتوانست گفت. شبانه در خواب دید که گفتند: «زوالِ مُلک تو در حیاتِ سمنون بسته است». بامداد سمنون را بخواند و بنواخت، و به اِکرامی تمام بازگردانید. پس غلام خلیل را در حق او دشمنی زیادت شد؛ تا به آخر عُمر مجذوم گشت. یکی پیش سمنون حکایت کرد که: «غلام خلیل مجذوم شد». گفت: «همانا که یکی از نارسیدگانِ مُتصوفه همت در وی بسته است، و نیک نکرده است، که او مُنازع مشایخ بود. گاه گاه مشایخ را به اعمال او راه می گرفت. خدایش شفا دهد!» این سخن با غلام خلیل گفتند. از آن جمله توبه کرد، و هرچه داشت از متاع پیش متصوفه فرستاد» (ص ۵۴۳).

دخترانی که نشان از پدر داشتند

در تذکرة الاولیاء نه بار از دختران عرفاء یاد شده است و حکایاتشان نشان می دهند که این دختران معمولاً به پدران خود می برده اند یا به آنان تاسی می کرده اند.

نمونه این دسته از دختران، دختر یحیی معاد رازی، از عارفان بلندهمت و خوش صحبتِ مجاور مکه بوده است. «روزی دختر، مادر را گفت که: مرا فلان چیز می باید! مادر گفت: از خدا خواه! دختر گفت: ای مادر، شرم می دارم که بایست نفسانی خواهم از خدای. بیا، توبه، که آن چه دهی از آن او بُود» (ص ۳۹۸).

طبعاً این‌گونه دختران شأنشان والاتر از آن بوده است که پدرانشان غم روزیشان را بخورند. حکایت شبلی معروف مؤید این ادعاست: «نقل است که: او را دختری آمد و در همه خانه هیچ نبود. بدو گفتند: «چرا از کسی چیزی نخواهی تا کار مهمان بسازی؟» گفت: «ندانسته‌یی که سؤال بخیلان را کنند، و خبر غایبان را دهند؟ اکنون در آن وقت که این مهمان در این پرده ظلمتِ مادر بود، لطفِ حق - تعالی - راتبهٔ معدهٔ او همی ساخت. اکنون که به صحرای جهان آمد روزی که بازگیرد؟» چون دانست که شب درآمد و دلِ زنان ضعیف باشد، نیم‌شبی به گوشه‌یی شد، و روی به خاک نهاد و گفت: «الهی، چون مهمان فرستادی، بی‌واسطهٔ دستِ بخیلان کار این مهمان بساز!» هنوز این مناجات تمام نکرده بود [که] از سقفِ خانهٔ درست‌های زرِ سُرخ باریدن گرفت. هاتفی آواز داد و گفت: «خُذْ بِلا حساب، وَ کُلْ بِلا عتاب» / بستان بی حساب و بخور بی عتاب! سر از سجده بر آورد و زر به بازار برد تا برگِ خانه سازد. مردمان گفتند: «ای صدیقِ عهد، این زر بدین نیکویی از کجاست؟» گفت: «در دارالضربِ مَلِکِ اکبر زده‌اند و دستِ تصرفِ قَلابان بدو نرسیده است» (ص ۶۵۳).

هم‌چنین است حکایت دختران فضیل عیاض که مادرشان غم بی‌سرپرستی و بی‌شوهری آنان را می‌خورد، و فضیل، با توکلی که داشت، آنان را به خدا می‌سپرد. در واقع: «چون آجلش نزدیک آمد، دو دختر داشت. عیال را وصیت کرد که: چون من بمیرم این دختران را بگیر، و بر کوه بوقئیس بررو، و روی سوی آسمان کن، و بگویی که: خداوندا، فضیل مرا وصیتی کرد، و گفت: «تا من زنده بودم این زینهاریان را به طاقَتِ خویش می‌داشتم؛ چون مرا به زندان گور محبوس گردانیدی، زینهاریان را باز دادم».

چون فضیل را دفن کردند، عیالش هم چنان کرد که او گفته بود: بر سر کوه شد، و دخترکان را آن‌جا برد، و مناجات کرد، و بسی بگریست، و نوحه آغاز کرد. همان ساعت امیر یمن با دو پسر خود آن‌جا بگذشت، ایشان را دید با گریستن و زاری. گفت: شما از کجائید؟ آن زن حال برگفت. امیر گفت: این دختران را به این پسران خویش دادم، هر یکی را ده هزار دینار کاوین کردم. تو بدین بسنده کردی؟ گفت: کردم. در حال عمارت‌ها و فرش‌ها و دیباها ساخت و ایشان را به یمن بُرد: «مَنْ کَانَ لِلَّهِ، کَانَ اللَّهُ لَهُ» (ص ۱۵۶).

عبدالله مبارک هم همین اعتقاد و اعتماد را داشته است. زیرا که: «چون وقت وفاتش

تزدیک رسید همه مال خود به درویشان داد. مریدی بر بالین او بود. گفت: «ای شیخ! سه دخترک داری، و دیده از دنیا فراز می‌کنی، ایشان را چیزی بگذار! تدبیر ایشان چه کرده‌یی؟» گفت: «من حدیث ایشان گفته‌ام و "هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ" [قرآن، اعراف، ۱۹۶] کارساز اهل صلاح اوست، که سازنده کارش او بود به از آن که عبدالله مبارک بود». پس در وقت مرگ چشم‌ها باز کرد و می‌خندید و می‌گفت: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» [قرآن، صافات، ۶۱] (ص ۲۶۷).

در این میان دختری که بیش از همه به پدر برده بود و با گفتار و رفتار خود در بین خداشناسی و اعتماد به خدا و توکل می‌داد، دختر شاه شجاع کرمانی است که به قول عطار: «نقل است که: شاه را دختری بود، پادشاهان کرمان می‌خواستند. سه روز مهلت خواست. و در آن سه روز در مساجد می‌گشت تا درویشی را دید که نماز نیکو می‌کرد. شاه صبر کرد تا از نماز فارغ شد. گفت: «ای درویش! اهل داری؟» گفت: «نه». گفت: «زنی قرآن‌خوان خواهی؟» گفت: «مرا چنین زن که دهد که سه درم بیش ندارم». گفت: «من دهم دختر خود به تو. این سه درم که داری یکی به نان ده، و یکی به عطر، و عقد نکاح بند». پس چنان کردند، و همان شب دختر به خانه فرستاد. دختر چون در خانه درویش آمد، نانی خشک دید بر سر کوزه آب نهاده. گفت: «این نان چیست؟» گفت: «دوش باز مانده بود، به جهت امشب گذاشتم». دختر قصد کرد که بیرون آید. درویش گفت: «دانستم که دختر شاه با من نتواند بود، و تن در بی‌برگی من ندهد». دختر گفت: «ای جوان! من نه از بینوایی تو می‌روم، که از ضعف ایمان و یقین تو می‌روم. که از دوش باز نانی نهاده‌یی فردا را. اعتماد بر رزق نداری. ولكن عجب از پدر خود دارم که بیست سال مرا در خانه داشت، و گفت: "تو را به پرهیزگاری خواهم داد". آنچه به کسی داد که آن کس به روزی خود اعتماد بر خدای ندارد». درویش گفت: «این گناه را عذری، هست؟». گفت: «عذر آن است که در این خانه یا من باشم یا نان خشک» (ص ۴۱۳).

بدیهی است که چنین دخترانی از غم خانه و خانواده و تیمارداری پدر و مادر هم فارغ نبودند و هر وظیفه را در جای خود انجام می‌دادند، مثل دختر مالک دینار که عطار در احوال او آورده است که: «نقل است که جمله شب بیدار بودی. دختری داشت. یک شب [دختر] گفت: ای پدر، آخر یک لحظه بخفت! گفت: ای جان پدر، از شیخون قهر

می ترسم، یا از آن می ترسم که نباید دولتی روی به من نهد و من خفته باشم» (ص ۱۱۲ و ۱۱۳).

این عارفان، چنانکه در احوال ابراهیم ادهم دیدیم، همه چیز حتی فرزند را در راه رضای خدا فدا می کردند. نمونه آنان سمنون مُحب است که قبلاً حکایتی از او نقل کردیم: «نقل است که: در آخر عُمر، برای سَنَت، زنی خواست. دختری در وجود آمد. چون سه ساله شد، سمنون را با وی پیوندی پدید آمد. همان شب قیامت را به خواب دید، و دید که عَلمی نصب می کردند برای هر قومی. و علمی نصب می کردند که نور او عَرَصات فرو گرفت. سمنون گفت: «این علم از آن کدام قوم است؟» گفتند: «از آن قوم که: "يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ" [قرآن، مائده، ۵۴] در شأن ایشان است». یعنی عَلمِ مَحَبَّان است. سمنون خود را در آن میان انداخت. یکی بیامد و او را از میان ایشان برون کرد. سمنون فریاد برآورد که: «چرا بیرون می کنی؟» گفت: «از آنکه این عَلمِ مَحَبَّان است، و تو از ایشان نیستی». گفت: «آخر، مرا سمنون مَحَبِّ خوانند، و حق - تعالی - از دلِ من می داند». هاتمی آواز داد که: «ای سمنون، تو از مَحَبَّان بودی، اما چون دلِ تو بدان کودک میل کرد، نام تو از جریده مَحَبَّان محو کردند». سمنون، هم در خواب زاری کرد که: «خداوند! اگر این طفل قاطع راه من خواهد بود، او را از راه من بردار!» چون از خواب بیدار شد، فریادی برآمد که: «دختر از بام درافتاد، و بمرد» (ص: ۵۴۲).

نمونه دیگر حکایت شیخ ابو عمرو نُجید است که او هم همین رضا و توکل را داشته است و عطار حکایت ذیل را درباره او آورده است که: «نقل است که چهل سال بود که تا عهد کرده بود که از خدا جز رضای او نخواهد. دختری داشت که در حُکم عبدالرحمان سَلَمی بود. وقتی این دختر را عارضه اسهال پدید آمد، جمله اطبّا در علاج او فرو ماندند. شبی عبدالرحمان، پوشیده را گفت: «داروی این پدرت دارد». گفت: «چگونه؟» گفت: «چنانکه اگر گناهی بکند حق - تعالی - این سهل گرداند». دختر گفت: «این از همه عجب تر است». گفت: «پدرت عهد کرده است از چهل سال باز که از حق - تعالی - جز رضای حق نخواهد. اگر عهد بشکند و دُعا کند، حق - تعالی - شفا دهد». پوشیده، نیم شبی در محفّه نشست و نزدیک پدر آمد. گفت: «ای فرزند، بیست سال است تا از این جا رفته بی، هیچ نیامدی؛ اکنون بدین نیم شب چرا آمدی؟» پوشیده گفت: «پدري

دارم چون تو، و شوهری چون عبدالرحمان، امام وقت؛ و زندگانی دوست می‌دارم. تا اوراد عبدالرحمان و غم‌خوارگی دین خدا از تو می‌شنوم، و من نیز در میانه خدای را یاد می‌کنم. اکنون آمده‌ام تا عهد بشکنی و دعایی بگویی تا حق - تعالی - مرا شفا دهد». بوعمر و گفت: «نقض عهد روا نیست، و تو اگر امروز نمیری فردا بمیری، و مردنی مرده به. برو، ای جان پدر، و مرا در گناه مینداز. اگر من به جهت تو عهد بشکنم تو بد فرزندی باشی». دختر گفت: «یکدیگر را وداع کنیم که مرا به دل چنین می‌آید که مگر اجلی من نزدیک است. ازین علت ترهم». گفت: «بیایم بر جنازه تو نماز کنیم». دختر وداع کرد و برفت تا به سرای خود رسید علت به صحت بدل گشته بود. تا بعد از وفات پدر به چهل سال دیگر بزیست» (ص ۷۵۷ و ۷۵۸).

بدبینی و بیزاری

عارفان، عموماً مجرد زیسته‌اند و تا توانسته‌اند از زن جماعت دوری کرده‌اند. البته با جنس زن در مقام موجود انسانی مخالفتی نداشته‌اند، اما از آن بیمناک بوده‌اند که به سبب زن بازیچه شیطان شوند و از سیر و سلوک بازمانند. داستانی که درباره عبدالله مبارک نقل شده است و برای حرمت درویشان زن خود را طلاق می‌دهد، مؤید این معنی است: «نقل است که: در حال حیات همه مال به درویشان داد. وقتی او را مهمانی آمد، هرچه داشت خرج کرد و گفت: «مهمانان فرستادگان خدایند». زن با وی به خصومت آمد؛ گفت: «زنی که در این معنی با من خصومت کند، نشاید». کاوین وی بداد، و طلاق دادش. خداوند - تعالی - چنان حکم کرد تا دختری از مهترزادگان به مجلس وی آمد، و سخن وی خوش آمدش. به خانه رفت، از پدر درخواست که: «مرا به زنی به وی ده!» پدر پنجاه هزار دینار به دختر داد، و دختر به زنی به وی داد. به خواب نمودندش که: «زنی را از بهر ما طلاق دادی، اینک عوض! تا بدانی که کس بر ما زیان نکند» (ص ۲۶۶ و ۲۶۷). بعضی دیگر از این هم فراتر می‌رفتند. مثل سفیان ثوری که درباره او نقل کرده‌اند که: «روزی نان می‌خورد. سگی آنجا بود، و بدو می‌داد. گفتند: چرا با زن و فرزند نخوردی؟ گفت: اگر نان به سگ دهم تا روز پایش من دارد تا من نماز کنم، و اگر به زن و فرزند دهم از طاعتم بازدارند» (ص ۲۷۱). حتی می‌توان گفت که چشم دیدن زن را نداشته است

چنان‌که: «نقل است که: روزی در گرمابه آمد. غلامی آمد در آمد. گفت: بیرون کنید او را، که: با هر زنی یک دیو است، و با هر آمردی هزده دیو است که او را می‌آریند در چشم‌های مردان» (ص ۲۷۱).

قول ابوسلیمان دارایی در مورد زن، به قول امروزی‌ها سیاست‌مداران و در واقع دوبهلو است. وی گفته است: «هر که به نکاح و سفر و حدیث نوشتن مشغول شود روی به دنیا آورد، مگر زنی نیک که او از دنیا نیست بلکه از آخرت است، یعنی تو را فارغ دارد تا به کار آخرت پردازی. اما هر که تو را از حق بازدارد - از مال و اهل و فرزند - شوم بود» (ص ۳۲۱).

در حالی که قول محمد سَمَک، هم‌روزگار هارون‌الرشید و استاد معروف کِرخِی نزدیک به رأی سفیان ثوری است، به این معنی که «نقل است که محمد سَمَک عَرَب بود. او را گفتند: کدخدایی خواهی؟ گفت: نی. گفتند: چرا؟ گفت: از بهر آن که با من شیطانی است، یکی دیگر درآید، و مرا طاقت آن نباشد که دو شیطان در خانه من باشند. گفتند: چگونه؟ گفت: هر یکی را از ما شیطانی است: یکی مرا، و یکی او را! دو شیطان در یکی خانه چگونه بُود؟» (ص ۳۲۵). سفیان ثوری می‌گفت: «با هر زنی یک دیو است» و محمد سَمَک می‌گوید «با هر انسان یک شیطان هست!»

یحیی معاد رازی هم از عارفانی بوده است که در مجموع نسبت به جنس زن بدبین بوده‌اند، چنان‌که گفته است که: «دنیا چون عروسی است، و جوینده او چون مشاطه او؛ و زاهد در او کسی بُود که روی وی سیاه‌گند، و موی او بگند، و جامه او بدرد» (ص ۴۰۲). این بدبینی نسبت به زن در یوسف‌بن‌حسین ملامتی هم بوده است، زیرا که گفته است: «آفتِ صوفیان در صحبتِ کودکان است، و در معاشرتِ اَضداد، و در رفیقِ زنان» (ص ۴۲۱).

این حکم در مورد حمدون‌قصار هم صادق است، چنان‌که در حال نزع به عبدالله منازل، که در کنارش بود و از او وصیت می‌خواست گفت: «مرا در میان زنان مگذار!» (ص ۴۳۶).

جنید بغدادی هم کمابیش همین عقیده را داشته است، چنان‌که گفته بوده است که: «نشاید که مردان را چیزی آموزند مگر آنچه در نماز بدان محتاج باشند، و "فاتحه" و

”قل هو الله احد“ تمام [=کافی] است. و هر مُریدی که زن کند و عِلْم نويسد از وی هيچ نياید» (ص ۴۶۸).

این بدیینی نسبت به زن به صورت‌های مختلف در اقوال عارفان جلوه کرده است. مثلاً ابوبکر کتانی گفته است: «جوانی به خواب دیدم بغایت صاحب جمال. گفتم: کیستی؟ گفت: تقوا. گفتم: کجا باشی؟ گفت: در دل اندوهگنان. پس نگه کردم، زنی سیاه دیدم - بغایت زشت. گفتم: تو کیستی؟ گفت: خنده و نشاط و خوشدلی. گفتم: کجا باشی؟ گفت: در دلِ غافلان و اهل نشاط. چون بیدار شدم نیت کردم که هرگز نخندم» (ص ۵۹۴).

قول شیخ ممشاد دینوری هم که «یگانه روزگار» بوده، به همین شکل پوشیده حکایت از بدیینی او دارد. عطار نوشته است که «او را کلمات عالی است. و سخنِ اوست که گفت: اصنام مختلفند، بعضی را از خلق، بُت نفس اوست؛ و بعضی را فرزند او، و بعضی را مال او، و بعضی را زن او، و بعضی را نماز و روزه و زکات او و حال او؛ و بُت بسیار است، هر یک از خلق بسته بُتینند از این بتان» (ص ۶۳۶).

شیخ ابواسحاق شهریار کازرونی هم در زمینه چگونگی برخورد با زن چنین هشدار داده است که: «زینهار تا به زنان نامحرم و آمردان نظر نکنی، که آن تیری است از تیرهای شیطان» (ص ۸۰۶). و به همین دلیل گفته است که: «هر آن کس که هوای شهوت بر وی غالب است باید که زن کند تا در فتنه نیفتد، که اگر دیوار و زن پیش من یکسان بودی زن کردمی» (ص ۸۰۱ و ۸۰۲). قول ابوالقاسم نصرآبادی، عارف خراسانی مرید شبلی نیز شبیه همین است که به او گفتند: «بعضی مردمان با زنان می‌نشینند و می‌گویند: ما معصومیم از دیدار ایشان. او گفت: تا این تن بر جای بُود امر و نهی بر وی بود، و از او برنخیزد...» (ص ۸۲۳).

پیرزنان

یک دسته از زنان که ذکرشان بیشتر از دیگر گروه‌های زن در تذکرة الاولیاء آمده است، پیرزنان هستند از پیرزن ساده روستایی که عارف درمانده‌یی در بیابان نزد او پناه می‌جست گرفته تا آن که به سنگسار کردن منصور حلاج رای می‌داد، و تا آنان که

درس‌های سخت و عبرت‌انگیز به بزرگ‌ترین عارفان می‌دادند. در واقع می‌توان گفت که این پیرزنان انتقام همه کوه‌نگری‌ها، بداندیشی‌ها و رفتارهای نادرست مردان نسبت به زنان را گرفته‌اند. در تذکرة الاولیاء حداقل هجده حکایت نقل شده است که قهرمانان آن‌ها پیرزنان هستند.

نخست بار که نام پیرزن در تذکرة الاولیاء ذکر می‌شود، در داستان اویس قرنی و حکایت حکومت عمر و داوری عطار است که می‌گوید: «این‌جا تواند بود که کسی گمان ببرد که اویس از فاروق در بیش بود، و نه چنین است، اما خاصیت اویس تجرید بود، فاروق آن همه داشت، تجرید نیز می‌خواست چنان‌که خواجه انبیاء - (ص) - در پیرزنان می‌زد که: محمدا را به دعا یاد دارید. پس مرتضی خاموش بنشست. فاروق گفت: یا اویس چرا نیامدی تا مهتر را بدیدی؟ گفت: آن‌گاه شما دیدیت؟ گفتند: بلی. گفت: مگر جنبه او را دیدید؛ اگر شما او را دیدیت بگویید تا ابروی او پیوسته بود یا گشاده؟ ای عجب، چندان او را دیده بودند اما هیبت که او را بود، نشان باز نتوانستند داد. گفت: شما دوست محمد هستید؟ گفتند: هستیم. گفت: اگر در دوستی درست بودیت چرا آن روز که دندان مبارک او شکستند به حکم موافقت، دندان خود نشکستید که شرط دوستی موافقت است؟ و پس دندان خود بنمود، یک دندان در دهان نداشت. گفت: من او را به صورت نادیده موافقت کردم که موافقت از دین است. پس هر دورا رقت جوش آورد، بدانستند که منصب موافقت و ادب منصبی دیگر است که رسول را ندیده بود، و از وی می‌بایست آموخت» (ص ۸۴). پس از این داستان مادر پیرش به میان می‌آید که پیش از این نقل شده است و حاجت به تکرار نیست.

بخشی از حکایات مرتبط با پیرزنان به مواردی مربوط می‌شود که اینان برای رفع مشکلاتشان دست به دامن عرفا و اولیاء می‌شده‌اند. مثل حکایت نسبتاً بلندی که در شرح احوال سری سقطی آمده است: «نقل است که: یک روز مجلس می‌گفت. یکی از ندیمان خلیفه می‌گذشت - نام او احمد یزیدکاتب بود - با تجملی تمام و جمعی خادمان و غلامان گرد او درآمده. گفت: «باش تا به مجلس این مرد رویم. چند جایی رویم که نباید رفت؟ پس دلم آن‌جا بگرفت». پس به مجلس سری رفت و بنشست. و بر زبان سری رفت که: «در هژده هزار عالم هیچ کس نیست از آدمی ضعیف‌تر، و هیچ کس از انواع خلق

خدای در فرمان خدای چنان عاصی نشود که آدمی. که اگر نیکو شود چنان نیکو شود که فرشته رشک بزد از حالت او؛ و اگر بد شود چنان بد شود که دیو را تنگ آید از صحبت او. عجب از آدمی بدین ضعیفی که عاصی شود در خدای بدین بزرگی. این تیری بود که از کمان سری جدا شد، بر جان احمد آمد؛ چندان بگریست که از هوش بشد. پس گریان برخاست و به خانه رفت، و آن شب هیچ نخورد، و سخن نگفت. دیگر روز پیاده به مجلس آمد، اندوهگن و زرد روی. چون مجلس به آخر رسید، برفت به خانه. روز سوم پیاده تنها بیامد. چون مجلس تمام شد، پیش سری آمد و گفت: «ای استاد! آن سخن تو مرا گرفته است، و دنیا را بر دل من سرد گردانیده‌ی. می‌خواهم که از خلق عزلت گیرم، و دنیا را فروگذارم. مرا بیان کن راه سالکان!» گفت: «راه طریقت خواهی یا راه شریعت؟ راه عام خواهی یا راه خاص؟» گفت: «هر دو را بیان کن!» گفت: «راه عام آن است که پنج نماز پس امام نگاهداری، و زکوة بدهی - اگر مال باشد - از بیست دینار، نیم دینار. و راه خاص آن است که همه دنیا را پشت پای زنی، و به هیچ از آرایش وی مشغول نشوی. اگر بدهند، قبول نکنی؛ و تو دانی. این است این دو راه». پس از آنجا برون آمد، و روی به صحرائی نهاد.

چون روزی چند برآمد، پیرزنی - موی کنده، و روی خراشیده - بیامد به نزدیک سری و گفت: «ای امام مسلمانان! فرزندکی داشتم جوان و تازه‌روی. روزی به مجلس تو آمد - خندان و خرامان - و بازگشت - گریان و گدازان. اکنون چند روز است تا غایب شده است، و نمی‌دانم که کجاست. دلم در فراق او بسوخت. تدبیر این کار من بکن!» از بس زاری که کرد، سری را رحم آمد. گفت: «دلتنگی مکن که جز خیر نبود چون بیاید، من تو را خیر دهم که وی ترک دنیا گفته است، و اهل دنیا را مانده. تایب حقیقی شده است.»

چون مدتی برآمد، شبی احمد بیامد. سری خادم را گفت: «برو و پیرزن را خبر ده!» پس سری احمد را دید زردروی شده، و نزار گشته و بالایی سروش دو تا گشته. گفت: «ای استاد مشفق! چنانکه مرا در راحت افگندی، و از ظلمات برهائیدی، خدای تو را راحت دهاد، و راحت دو جهان تو را ارزانی دارد». ایشان در این سخن بودند که مادر احمد و عیال او بیامدند. و پس‌رکی خرد داشت، و بیاوردند. چون مادر را چشم بر احمد افتاد، بر آن حال بدید که ندیده بود، خوشتن در کنار او افگند، و عیال نیز به یک سوی زاری

می‌کرد، و پسرک می‌گریست. خروش از همه برآمد. سری گریان شد. بچه خویشتن در پای او انداخت. هر چند کوشیدند تا او را به خانه بَرند، البته سود نداشت. گفت: «ای امام مسلمانان! ایشان را خبر کردی؟ که کارِ مرا به زیان بخواهند آورد». گفت: «مادرت بسیار زاری کرده بود، من از وی پذیرفته‌ام» (ص ۳۷۲ و ۳۷۳).

حکایت زیر که از منصورِ عَمَّار نقل شده است کمابیش شبیه حکایت بالاست. منصور عمار گفت: شبی بیرون آمدم، به در خانه‌ی رسیدم. یکی مناجات می‌کرد که: «خدایا! این گناه [که] بر من رفت از آن نبود تا فرمان تو را خلاف کنم، بلکه از نفس من بود که راه من بزد؛ و ابلیس مدد کرد، لاجرم در گناه افتادم. اگر تو دستم نگیری، که گیرد؟ و اگر تو در نگذاری، که در گذارد؟» چون این شنیدم، آغاز کردم: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. وَقُوْهُمَا النَّاسُ وَالْجِحَارَةُ عَلَیْهَا مَلَائِكَةُ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا یَعْصُونَ اللّٰهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ» [قرآن، تحریم، ۶]. پس آوازی شنودم. بامداد به در آن خانه می‌گذشتم. خروشی شنیدم. گفتم: «چه حال است؟» پیرزنی آنجا بود، گفت: «فرزندم دوش از بیم حق - تعالی - بمرده است، که در کوی آیتی برخواندند، نعره‌ی بزد، و جان بداد». منصور گفت: «من خواندم، و من کشتم او را» (ص ۴۳۸).

البته همواره چنین نبوده و غالباً دعای اولیاء مستجاب می‌شده است، چنان‌که در شرح احوال حبیب عجمی آورده‌اند که: «به کلیت روی از دنیا بگردانید و عبادت می‌کرد تا از بزرگان مستجاب‌الدعوه گشت چنان‌که دعای او مُجَرَّب همگان شد بلکه روزی پیرزنی بیامد و در دست و پای او افتاد و بسی بگریست که: پسری دارم که از من غایب است دیرگاه است، و مرا طاقت فراق نماند. از بهر خدای، دعایی بگویی تا بُود که حق - تعالی - به برکت دعای تو او را به من باز رساند. گفت: هیچ سیم داری؟ گفت: دو درم دارم. گفت: بیار به درویشان ده! و دعایی بگفت؛ و گفت: برو که به تو رسید! زن هنوز به در سرای نرسیده بود که پسر را دید. فریاد برآورد، گفت: اینک پسر من! و او را بِرِ حبیب آورد. گفت: حال چگونه بود؟ گفت: به کرمان بودم، استاد مرا به طلب گوشت فرستاده بود، گوشت بستدم و به خانه باز می‌رفتم، بادم در ربود. آوازی شنیدم که: ای باد! او را به خانه خود بازسان به برکت دعای حبیب و به برکت دو درم صدقه. اگر کسی گوید: باد چگونه آورد؟ گویم: چنان‌که چهل فرسنگ شادروان سلیمان(ع)

می آورد و عرش بلقیس در هوا می آورد» (ص ۱۱۹).

و این، نظیر حکایتی است که درباره جنید می گفته اند: «نقل است که: پیرزنی پیش جنید آمد و گفت: «پسرم غایب است، دعایی کن تا باز آید». گفت: «صبر کن!» پیرزن برفت، و روزی چند صبر کرد، و باز آمد. شیخ گفت: «صبر کن!» تا چند نوبت صبر فرمود. روزی پیرزن بیامد، و گفت: «هیچ صبرم نمانده است، خدای را دعا کن!» جنید گفت: «اگر راست می گویی، پسرت باز آمده است که حق - تعالی - فرموده است: "أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ" [قرآن، نمل، ۶۲]. پس دعا کرد. پیرزن چون باز خانه شد، پسر آمده بود» (ص ۴۶۰).

که کمابیش با حکایتی که در مورد احمد حنبل روایت شده است مشابهت دارد: «نقل است که: جوانی مادری بیمار داشت، و زَمَن شده. روزی گفت: «ای فرزند! اگر خوشنودی من می خواهی پیش امام احمد رو و بگو تا دعا کند برای من، مگر حق - تعالی - صحت دهد که مرا دل از این بیماری بگرفت». جوان [!] به در خانه امام احمد شد و آواز داد. گفتند: «کیست؟» گفت: «محتاجی» و حال بازگفت که: «مادری بیمار دارم، و از تو دعایی می طلبد». امام عظیم کراهیت داشت از آن معنی که: «مرا خود چرا می شناسد؟» پس امام برخاست و غسل کرد و به نماز مشغول شد. خادم امام گفت: «ای جوان! تو بازگرد که امام به کار تو مشغول است». جوان بازگشت. چون به در خانه رسید مادرش برخاست، و در بگشاد، و صحت کلی یافت به فرمان خدای - تعالی -» (ص ۲۹۹). دو حکایت دیگر در تذکرة الاولیاء وجود دارد که قهرمان آن‌ها پیرزن است و هر چند که ربط مستقیم با کرامات ندارند، نقل آن‌ها برای تتمیم فایده ضروری می نماید.

اول حکایت پیرزنی است که برای کرباس با فی به خیرنَساج مراجعه می کند. در واقع، یکی از مشخصه های درخور توجه عارفان این بوده است که به مقام‌ها و درجاتی که یافته بودند فریفته نمی شدند و مثلاً برای گذران زندگی به کار می پرداختند و از راه کاردستی و تحمل زحمت امرار معاش می کردند. حکایت خیرنَساج، که پیر شیلی و ابراهیم خواص و هم شأن جنید بوده، این امر را ثابت می کند. عطار آورده است که او: «روزی کرباس پیرزنی می یافت. پیرزن گفت: اگر من درهم بیاورم و تو را نیابم، که را دهم؟ گفت: در دجله انداز! پیرزن درهم آورد، او حاضر نبود، در دجله انداخت. چون خیر به لب دجله

رفت ماهیان آن درهم پیش او آوردند» (ص ۵۸۱).
حکایت دیگر مربوط به ابوسعید ابوالخیر است که یک بار در بیابان گرفتار می‌شود و به یک زن و مرد پیر پناه می‌برد: «نقل است که: ابوسعید هفت سال دیگر در بیابان گشت و گل‌کن می‌خورد، و با سبب می‌بود، و در این مدت چنان بیخود بود که گرما و سرما در او اثر نمی‌کرد، تا روزی بادی و دمه‌یی عظیم برخاست، چنان که بیم بود که شیخ را ضرری رساند. گفت: «این از سری خالی نیست». روی به آبادانی کرد، تا به گوشه‌ی دهی رسید. خانه‌یی دید، پیرزنی و پیرمردی در آنجا آتشی کرده و طعامی ساخته بودند. شیخ سلام کرد، و گفت: «مهمان می‌خواهید؟» گفتند: «خواهیم». شیخ در رفت و گرم شد. چیزی بخورد و بیاسود. پشت به دیوار باز نهاد، و بیخود در خواب شد. آواز شخصی شنید که می‌گفت: «فلان کس چندین سال است تا گل‌کن می‌خورد، و هرگز هیچ کس چنین نیاسود». پس گفتند: «برو، که ما بی‌نیازیم. به میانِ خلق رو تا از تو آرایشی به دلی رسد» (ص ۸۳۴ و ۸۳۵).

آموزه‌ها

اکنون می‌رسیم به مبحث اصلی که در حقیقت هدف تنظیم این گزارش است و آن آموزه‌های زندگی پیرزنان و درس‌های جانانه‌یی است که به مردان و مخصوصاً عارفان داده‌اند.

نخستین موضوعی که در این زمینه جلب نظر می‌کند این است که زنان، و مخصوصاً پیرزنان از قدیم‌الایام نقش خبرگیری و خبررسانی داشته‌اند، و از خیلی چیزها و خیلی جاها باخبر بوده‌اند، چنان‌که: «نقل است که... چون جنازه‌ی محمد اسلم طوسی را برداشتند، خرقه‌یی که او را بودی بر او افگندند؛ پاره‌یی نمده‌کنه که داشت - که بر آنجا نشستی - در زیر جنازه افگندند. دو پیرزن بر بام بودند، با یکدیگر می‌گفتند که: محمد اسلم بمرد، و آن‌چه با خود داشت بُرد. هرگز دنیا او را نتوانست فریفت» (ص ۳۲۸).

و اما در زمینه‌ی درس‌هایی که پیرزنان به عارفان داده‌اند باید گفت که اولین مورد آن درباره‌ی ذوالنون نقل شده است، به این معنی که: «نقل است که چون کار او بلند شد کس را

چشم بر کار او نمی‌رسید، اهل مصر به زندقه بر وی گواهی می‌دادند، و جمله بر این متفق شدند، و متوکل خلیفه را از احوال او آگاه کردند. متوکل کس فرستاد تا وی را بیاوردند به بغداد، و بند بر پای او نهادند. چون به درگاه خلیفه رسید، گفت: «این ساعت مسلمانی پیاموختم از پیرزنی، و جوانمردی از سقایی». گفتند: «چون؟» گفت: «چون به درگاه خلیفه رسیدم و آن درگاه با عظمت و حاجبان و خادمان دیدم، خواستم تا اندک تغیری در من پدید آید. زنی با عصایی پیش آمد، و در من نگریست، گفت: یا تن که تو را پیش او می‌برند، ترسی که او و تو هر دو بندگان یک خداوندید - جلّ جلاله - تا خدای نخواهد با بنده هیچ نتوانند کرد. پس در راه، سقایی دیدم، پاکیزه آبی به من داد؛ و به کسی که با من بود اشارت کردم، یک دینار به وی داد، قبول نکرد، و گفت: تو اسیری و در بند؛ جوانمردی بُود از چنین اسیر و غریب و بندی چیزی ستدن» (ص ۱۹۳ و ۱۹۴).

حکایت بعد به عبدالله مبارک مربوط می‌شود که: روزی در دهه ذی‌الحجه به صحرا شد، و از آرزوی حج می‌سوخت، و گفت: «اگر آن جا یتیم باری بر فوِتِ این حسرتی بخورم، و اعمال ایشان به جای آرم»، که هر که متابعت ایشان کند در آن اعمال - که موی باز نکند، و ناخن نچیند - او را از ثوابِ حاجیان نصیب بُود. در آن میان پیرزنی پیامد پُشت دو تا شده، عصایی در دست گرفته، گفت: «یا عبدالله! مگر آرزوی حج داری؟» گفت: «آری». پس گفت: «ای عبدالله! مرا از برای تو فرستاده‌اند، با من همراه شو تا تو را به عرفات برسانم». عبدالله گفت: «با خود گفتم که: سه روز دیگر مانده است، از مرو چون مرا به عرفات رسانند؟» پیرزن گفت: «کسی که نماز بامداد سنت در سنجاب گزارده باشد، و فریضه بر لب جیحون، و آفتاب بر آمدن به مرو، با او همراهی توان کرد». گفتم: «بسم الله». پای در راه نهادم، و به چند آب عظیم بگذشتم که به کشتی دشوار توان گذشت. به هر آب که می‌رسیدم مرا گفتی: «چشم بر هم نه!» چون چشم بر هم نهادمی خود را از آن نیمه آب دیدمی؛ تا مرا به عرفات رسانید. چون حج بگزاردیم، و از طواف و سعی و عمره فارغ شدیم، و طوافِ وداع آوردیم، پیرزن گفت: «بیا! که مرا پسری است - که چندگاه است تا به ریاضت در غاری نشسته است - تا او را ببینیم». چون آن جا رفتیم، جوانی دیدم زردروی و ضعیف و نورانی. چون مادر را دید در پای مادر افتاد، و روی در کف پای او می‌مالید، و گفت: «دانم که نیامده‌ی، اما خدایت فرستاده است که مرا وقت

رفتن نزدیک است، آمده‌یی که مرا تجهیز کنی». پیرزن گفت: «یا عبدالله! این جا مقام کن تا او را دفن کنی!» پس در حال آن جوان وفات کرد، و او را دفن کردیم. بعد از آن گفت آن پیرزن که: «من هیچ کار ندارم، باقی عمر بر سر خاک او خواهم بود. تو، ای عبدالله! برو، سال دیگر چون بازآیی، و مرا نبینی، مرا در این موسم به دعا یاد دار!» (ص ۲۶۰).

حکایت دیگر مربوط است به سهل‌تستری که: «گفت: وقتی در بادیه می‌رفتم، مجرد. پیرزنی دیدم که می‌آمد، عصابه‌یی بر سر بسته، و عصایی در دست گرفته. گفتم: «مگر از قافله بازمانده است»، دست به جیب بردم، و چیزی به وی دادم که: «ساختگی کن تا از مقصود باز نمائی». پیرزن انگشت تعجب در دندان گرفت، و دست در هوا کرد، و مشتی زر بگرفت، و گفت: «تو از جیب می‌گیری، من از غیب می‌گیرم». این بگفت، و ناپدید شد. من در حیرت آن می‌رفتم تا به عرفات رسیدم. چون به طوافگاه شدم، کعبه را دیدم، گرد یکی طواف می‌کرد. آن‌جا رفتم. آن پیرزن را دیدم. گفت: «یا سهل! هر که قدم برگیرد تا جمال کعبه را بیند لابد او را طواف باید کرد. اما هر که از خودی خود برگیرد تا جمال حق بیند، کعبه گرد او طواف باید کرد» (ص ۳۴۶ و ۳۴۷).

حکایت دیگر مربوط است به یوسف‌بن‌حسین، از مردم ری که از دست پروردگان ذوالنون مصری بود و به فرمان همو از مصر به ری آمد و «مجلس آغاز کرد و سخن حقایق بیان کرد. اهل ظاهر به خصمی برخاستند... و او در ملامت رفتی تا چنان شد که کس به مجلس او نیامدی. روزی درآمد که مجلس بگوید، کسی را ندید. خواست که بازگردد. پیرزنی آواز داد که: نه باذوالنون عهد کرده بودی که خلق را در میان نبینی در نصیحت گفتن؟... و او پنجاه سال بدین حال بگذرانید» (ص ۴۱۸).

جنید بغدادی از بزرگ‌ترین عارفان روزگار بوده و حکایات عجیب و عبارات غریب داشته و ذکرش بر زبان همه مردم روان بوده است. اما گاه کسانی پیدا می‌شدند که او را خام می‌دانستند و حتی بر او طعن می‌زدند و کمال‌یافتگی او را انکار می‌کردند، از آن جمله پیرزنی است که حکایتش را ابو محمد رُوم، که خود «از مشایخ کبار» بوده نقل کرده است: او گفته است: روزی «در بادیه می‌رفتم، عجزوزه‌یی را دیدم عصا در دست و میان بسته. گفت: چون به بغداد رسی جنید را بگویی که: شرم نداری که حدیث او کنی در پیش عوام؟ چون رسالت گزاردم جنید گفت که: معاذالله که ما حدیث او می‌گوییم در

پیش خلق، اما حدیثِ خلق او می‌گوییم در پیش او، که از او حدیث نتوان کرد» (ص ۴۵۵).

عطار در تذکرة الاولیاء حکایتی هم از شبلی معروف نقل کرده است که: «یک روز مجلس می‌گفت. پیروزی نعره‌یی بزد، شبلی را خوش نیامد. گفت: «موتی یا مأوراء السیر!» یعنی بمیر، ای در زیر پرده! گفت: «جَنَّتْ حَتَّى أَمُوت» / آمدم تا بمیرم. و یک قدم برگرفت و جان تسلیم کرد. فریاد از مجلسیان برخاست. شبلی برفت تا یک سال از خانه بیرون نیامد، و می‌گفت: «عجوزه پای برگردن ما نهاد» (ص ۶۵۰).

و بالأخره این‌که زنانی بوده‌اند که عارفان را به عارفی و حتی مسلمانی قبول نداشته‌اند، چنان‌که در داستان حلاج آمده است. حسین منصور حلاج نامدارتر از آن است که جایی برای معرفیش در این جا باشد. او از عارفانی است که ظاهرآکاری به کار زنان نداشته است، اما زنان با او کار داشته‌اند. نمونه‌اش این است که چون «بر دارش کردند، و گوش و بینی او بریدند و سنگ روان [سنگباران] کردند، عجوزه‌یی باکوزه‌یی در دست می‌آمد. چون حسین را دید گفت: زنید! و محکم زنید! تا این حلاجکِ رعنا را با سخن خدای چه کار؟» (ص ۶۲۰) یعنی که لابد خودش سخن خدا را بهتر درمی‌یافته است!

تأدیب الرجال، پاسخ به تأدیب النسوان زن ستیز

ناصرالدین پروین

در دهه‌ی پسین پادشاهی ناصرالدین شاه، کتاب کوچکی به نام تأدیب النسوان در تهران به چاپ رسید^۱ که آکنده از بدگویی و بدخواهی نسبت به زنان بود. این کتاب را در سال ۱۸۸۹ م (۱۳۰۶ق) به فرانسه ترجمه کردند و به چاپ رساندند.^۲ ۳۸ سال بعد، ترجمه‌ی انگلیسی آن هم انتشار یافت.^۳ و گویا به روسی و ترکی عثمانی نیز ترجمه شده باشد.^۴ با این همه، نه در نسخه‌های خطی و نه در نسخه‌های چاپی و ترجمه‌های آن، نامی از نویسنده‌ی زن‌ستیز نیامده است. تنها، در مقدمه‌ی ترجمه‌ی فرانسه اشاره کرده‌اند که وی از شاهزادگان قاجار بوده است.

یگانه پاسخ شناخته شده به این کتاب، معایب الرجال اثر بی بی خانم استرآبادی است که یکی از چهار نسخه‌ی خطی موجود آن نخستین بار به وسیله فریدون آدمیت و هما ناطق معرفی شد.^۵ در بهار ۱۳۷۱ تأدیب النسوان و معایب الرجال در یک مجلد زیر عنوان رویارویی

۱. بی تا، سنگی، ۷۶ ص، چاپ دیگر: ۱۳۰۹.

2. *La femme persane jugée et critiquée par un persan*. Traduction (...) par G. Audibert, Ed. Ernest Leroux, Paris 1889.

3. *The Education of Wives*, Translated by E. Powys Mathers, John Rodker, London 1927.

۴. آزاد بروجردی، "در نکویش مردان زن ستیز"، نشر دانش، سال ۱۳، ش ۲ (۱۳۷۱)، ص ۵۳.

۵. فریدون آدمیت و هما ناطق، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران

زن و مرد در عصر قاجار^۱ و در تابستان همان سال جداگانه معایب الرجال^۲ در آمریکا انتشار یافت و نحوه‌ی ویراستاری دومی اعتراض‌هایی را برانگیخت.^۳

با آن‌که هر دو کتاب - بویژه چاپ مستقل معایب الرجال - دارای مقدمه و شرح و حواشی مفصل هستند، در هیچ‌یک از آنها به احتمال وجود پاسخ یا پاسخ‌های دیگری به تأدیب النسوان اشاره نرفته و کوششی نیز برای شناسایی شاهزاده‌ی بی تمیز زن ستیز تأدیب النسوان نویسنده عمل نیامده است. از این‌رو، شایسته دیدم نسخه‌ی خطی را که رساله تأدیب النسوان و رساله‌ی معرفی ناشده‌ی تأدیب الرجال را دربرمی‌دارد،^۴ به علاقه‌مندان معرفی کنم، به ویژه آن‌که در نوشتار دومی، نویسنده‌ی کتاب نخست نیز شناسانده شده است.

در این نسخه، ابتدا تأدیب النسوان را نوشته‌اند و تاریخ ختم کتابت آن رساله ربیع‌الثانی ۱۳۱۸ است. سپس تأدیب الرجال در ۳۸ صفحه آمده است که تاریخ کتابت ندارد.

تاریخ نگارش تأدیب الرجال روشن نیست. بانوی نویسنده، ناصرالدین شاه را به عنوان پادشاه وقت ستوده و در حق او دعا کرده است که «دولتش به قائم آل محمد (ص) رسد». در سال ۱۳۰۶ ق اودبیر در مقدمه‌ی ترجمه‌ی تأدیب النسوان به پاسخننامه‌ی یکی از زنان اندرون اشاره کرد. وی از این پاسخننامه با عنوان تعدیل الرجال نام برده که به گمان من صورت نادرست تأدیب الرجال است. بنابراین، نگارش رساله‌ی مورد بحث را باید مقدم بر معایب الرجال انگاشت؛ زیرا بی‌بی خانم نویسنده‌ی رساله‌ی اخیر، مخمسی را که در

→ قاجار، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶، ص ۲۲ تا ۲۷.

۱. روبرویی زن و مرد در عصر قاجار: دو رساله تأدیب النسوان و معایب الرجال، به کوشش دکتر حسن جوادی و منیژه مرعشی و سیمین شکرلو، کانون پژوهش تاریخ زنان ایران و شرکت جهان، سن‌خوزه (کالیفرنیا) تابستان ۱۳۷۱، ۲۰۶ ص.

۲. بی‌بی خانم استرآبادی، معایب الرجال، ویراستار افسانه نجم‌آبادی، انتشارات نگرش و نگارش زن، نیویورک و نورمال، تابستان ۱۳۷۱، ۲۲۰ ص فارسی و ۲۹ ص ترجمه‌ی انگلیسی مقدمه.

۳. جلال متینی، «معایب الرجال»، مجله ایران‌شناسی (مربلند)، سال ۵، ش ۱ (۱۳۷۲)، ص ۴۳۶ تا ۴۴۲؛ و عبدالرسول گازرگاهی، «پاسخی به زن ستیزان»، رودکی (بزن)، ش ۴، بهمن ۱۳۷۱، ص ۵۴ و ۵۵.

۴. این نسخه از آن نصرالله میرزا رفعت‌الدوله فرزند محمدتقی میرزا رکن‌الدوله بوده و به مادر من به میراث رسیده است.

تأدیپ الرجال، پاسخ به تأدیپ النسوان زن ستیز ► ۱۷۳

مدح امین‌السلطان (صدراعظم) سروده در آغاز رساله آورده است^۱ و می‌دانیم که امین‌السلطان به سال ۱۳۱۰ق "صدراعظم" خوانده شد و پیش از آن عنوان او وزیر "اعظم" بود.

بانوی نویسنده‌ی تأدیپ‌الرجال خود را معرفی نکرده است، ولی می‌گوید که در بیست سالگی به عقد مردی هشتاد ساله درآمد (برگ ۳ نسخه‌ی خطی)؛ یعنی خلاف بی‌بی‌خانم استرآبادی نویسنده‌ی معایب‌الرجال که با مردی جوان‌تر از خود پیوند زناشویی بست. از سوی دیگر - اگر به راستی تعدیل‌الرجال همان تأدیپ‌الرجال باشد - به نوشته‌ی اودیبر در همان مقدمه، آن بانو از زنان "اندرون" بوده است.

جز این، اگرچه با دو نوشتار مختلف روبه‌رو هستیم، استدلال‌های آن دو زن همانندی‌ها دارد. جالب این است که هر دو به یک نحو با تأدیپ‌النسوان آشنایی یافتند: بی‌بی‌خانم استرآبادی می‌نویسد که در یک میهمانی زنانه کتاب زن ستیز را دیده و در صدد پاسخگویی برآمده است.^۲ نویسنده‌ی تأدیپ‌الرجال نیز شبیه همین ماجرا را بیان می‌کند: «در این ایام عید به خانه یکی از خویشان رفتم. کتابی در آنجا ملاحظه شد [که] تأدیپ‌النسوان خوانند...» (برگ نخست).

تأدیپ‌الرجال "مجلس"‌های معایب‌الرجال و فصل‌بندی تأدیپ‌النسوان را ندارد، ولی با ایجاز و اختصار به یکایک ایرادهای نویسنده‌ی کتاب اخیر پاسخ می‌دهد و پلیدی‌ها و پلشتی‌های مردان وابسته به طبقه‌ی مرفه آن روزگار را برمی‌شمارد. بانوی نویسنده بی‌پرده سخن می‌گوید و همچون بی‌بی‌خانم واژه‌های مُحَرَّم را، هر جا که حاجت افتد به کار می‌برد.

در برگ‌های دوم و سوم تأدیپ‌الرجال به روشنی نام و لقب و مقام نویسنده‌ی تأدیپ‌النسوان آمده است: «آن شخص که این کتاب را گفت از خود نگفت، مرحوم خانلرمیرزا احتشام‌الدوله گفته بود (...). آن وقتی که مرحوم احتشام‌الدوله این کتاب را گفت، ایام قدیم بود». در برگ بیست و هشتم هم از او یاد شده است: «نصیحت برای همان ایام احتشام‌الدوله بوده است که قدیم بود».

۱. «قصیده در مدح حضرت مستطاب اجل اکرم افخم صدراعظم»، رویارویی...، ص ۱۰۷ تا ۱۰۹.

۲. رویارویی...، ص ۱۱۴.

خانلر میرزا احتشام الدوله هفدهمین پسر عباس میرزا نایب السلطنه است. و همچون اکثر برادران خود همواره مقام والیگری داشت. خانلر میرزا شخصیت برجسته‌ی پدر و پایداری و بیگانہ‌ستیزی برادرش مهدیقلی میرزا را که قهرمان یک "داستان پرشر و شور سیاسی" در برابر روس‌ها شد^۱ نداشت و در سال ۱۲۷۳ که حاکم خوزستان بود، با سپاه انبوه خود از برابر سیصد سرباز انگلیسی گریخت.^۲ وی به سال ۱۲۸۷ ق در محل حکمرانی خود اصفهان درگذشت. بنابراین، خلاف آنچه نوشته‌اند، تأدیب‌النسوان نه در اواخر دوره‌ی ناصرالدین شاه،^۳ بلکه در نیمه‌ی نخست پادشاهی او نوشته شده است. نویسنده‌ی تأدیب‌الرجال هم، چنان‌که دیدیم، تأدیب‌النسوان را نوشته‌ی قدیم خوانده است. ژنو، اسفند ۱۳۷۸

۱. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، خوارزمی ۱۳۵۵، ص ۴۷۲ تا ۵۱۳.

۲. درباره‌ی خانلر میرزا و خلاصه‌ی این داستان ننگین بنگرید به بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۴۷۳ تا ۴۷۶.

۳. معایب‌الرجال (چاپی)، ص ۳ پیشگفتار؛ و در نگویش مردان زن ستیز، ص ۵۳.

انیس الدوله سوگلی ناصرالدین شاه

محمدرسول دریاگشت

ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسله قاجار (متولد ۱۲۴۶ ق) حدود پنجاه سال پادشاهی کرد (مرگ در ۱۳۱۳ ق). نیم قرن از تاریخ گذشته ما اختصاص به این پادشاه و مسائل مرتبط با این ایام دارد. هر چه درباره تاریخ این دوران نوشته شود، و نیز خاطرات مربوط به رجال آن عهد انتشار یابد و سفرنامه‌های سیاحان خارجی منتشر شود، طبعاً بازگوی گوشه‌ها و زوایای تاریک زندگی و اوضاع آن عصر خواهد بود.

ناصرالدین شاه در طی عمر ۶۷ ساله خود حدود ۵۵ زن اختیار کرد که در طول پنجاه سال این زنان را هر یک به دلایلی به عقد خود درآورد. البته در هر حال چهار زن را به صورت عقدی، بقیه را صیغه می نمود. در دربار ناصرالدین شاه حدود ۳۰۰۰ زن اعم از خدمتکار و مشاور و همدم در کنار همسران او زندگی می کردند.

اسامی نزدیک به چهل نفر از زنان ناصرالدین شاه را به استناد نوشته اعتمادالسلطنه و معیرالممالک استخراج کردم که این جا نقل می شود:

- آقا شاهزاده معروف به عابده خانم دختر قاسم میرزا (مادر ملک قاسم میرزا عمادالسلطنه).

- امین اقدس (زبیده خانم کردستانی) که حدود سال‌های ۱۳۰۷ / ۱۳۰۸ ق از دو چشم نابینا شد.

- انیس الدوله (فاطمه خانم امامه‌ای).

- باغبان باشی (فاطمه خانم) وعده داده بود که او را ملقب به فروغ السلطنه کند.

- بدرالسلطنه دختر شاهزاده اکتای قآن (مادر محمدرضا میرزا رکنالسلطنه)
- تاجالدوله خجسته خانم دختر فتحعلی شاه (اولین زن عقدی ناصرالدین شاه در زمان پادشاهی)
- بلقیس
- پس قلعه‌ای
- تورانالسلطنه (مادر احمد میرزا عضدالسلطنه)
- جمال خانم
- خازنالدوله (مادر توران آغا و تومان آغا)
- خاور سلطان
- خانم شاهزاده (مادر تاجالسلطنه)
- زهراسلطان
- زینتالسلطنه دختر سالار (مادر نصرت‌الدین میرزا سالارالسلطنه)
- ستاره خانم
- سکینه چیدری
- سلطان خانم تبریزی
- شکوهالسلطنه (مادر مظفرالدین شاه)
- شمسالدوله دختر عضدالدوله
- شوکت خانم
- شیرازی کوچکه
- صفری سلطان خانم
- صفری شاه عبدالعظیمی
- صفیه نوری
- طوغان بی‌بی ترکمان
- عالیه خانم
- عایشه خانم یوشی
- عفتالسلطنه (مادر مسعود میرزا ظل‌السلطان)

- فروغ السلطنه جیران (در زمان ولیعهدی)

- قدرت السلطنه

- قمرتاج معروف به زیقوله

- گلین خانم (اولین زن عقدی در زمان ولایتعهدی)

- ماهر خسار خانم

- لیلی یوشی

- مرجان خانم ترکان (مادر حسینعلی میرزا یمین الدوله)

- معصومه خانم

- منیر السلطنه (مادر کامران میرزا نایب السلطنه)

- نوش آفرین خانم.

البته ممکن است این القاب بدون ذکر نام، با اسامی و نام‌های بدون القاب در بعضی موارد یکی بوده باشد. مادام کارلاسرنا (Carla Serena) سیاح ایتالیایی و همچنین دکتر فوریه Dr. Feuvrier پزشک مخصوص ناصرالدین شاه با انیس الدوله سوگلی ناصرالدین شاه که زن محبوب، عزیز و برگزیده و مورد توجه شاه بود، ملاقات داشته‌اند که هر یک او را توصیف کرده‌اند. خانم کارلاسرنا در سال ۱۲۹۴ ق انیس الدوله را دیده و سن او را ۳۶ ساله می‌نویسد. دکتر فوریه که مدت ۳ سال پزشک دربار بود (۱۳۰۶ - ۱۳۰۹ ق) در سال ۱۳۰۷ انیس الدوله را دیده و سن او را قریب ۵۰ سال تخمین زده است.

ناصرالدین شاه انیس الدوله را در حالی که بچه ۸ ساله‌ای بود، در روستای امامه (در شمیرانات) دیده، از وی خوشش آمده و او را به دربار آورده و نگاهداری می‌کرده، در سال ۱۲۷۶ یا به قولی ۱۲۷۸ ق در حالی که به ۱۸ سالگی رسیده بود او را در قم صیغه نمود بنابر این با توجه به این مطلب و استناد به نوشته‌های مادام کارلاسرنا و دکتر فوریه، تولد او را حدود سال ۱۲۶۰ یا ۱۲۵۸ ق باید انگاشت. انیس الدوله یک‌سال پس از مرگ ناصرالدین شاه، در حالی که بیمار شده بود، در سال ۱۳۱۴ ق درگذشت. بنابر این حیات عمر او را باید طی سال‌های ۱۲۵۸ الی ۱۳۱۴ ق دانست. پدر وی کارگر و روستایی بود که در همان امامه می‌زیست. انیس الدوله دارای دو برادر به نام‌های

حبیب‌الله و حسن بود که بعدها به ترتیب لقب معظم‌السلطنه و معظم‌الدوله یافتند و مقاماتی هم داشتند.

انیس‌الدوله که زن محبوب و سوگلی ناصرالدین شاه بود، در او نفوذ کامل داشته است او را با اقتدار، باوقار، خیرخواه، زیرک، باهوش، بایاقت، باکفایت، مقدس، عاقله و با اخلاق و همچون زرنگ و نکته‌سنج وصف کرده‌اند. به علت محبوبیت بیش از حد و اقتدارش در اواخر عمر لقب «حضرت قدسیه» به وی داده شد. در سال ۱۲۹۰ ق از همراهان ناصرالدین شاه به سفر فرنگ بود که به محض رسیدن به مسکو به دلایل مشکلاتی که زنان حرم در برخورد با آداب و رسوم اروپاییان ایجاد کرده بودند، به ایران برگشت داده شد.

اقتدار انیس‌الدوله در دربار ناصرالدین شاه به حدی بود که وی اغلب در تصمیم‌گیری‌های پادشاه دخالت می‌نمود. حدود ۳۵ سال با ناصرالدین شاه زندگی کرد، اما هیچ وقت از او بچه‌دار نشد. در زندگانی اندرونی هم از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بود. آشپزخانه ویژه‌ای داشت. مهمانان متعدد را می‌پذیرفت. در ملاقات با همسران سفیر کبیرها و بزرگان اروپا که به دربار ایران می‌آمدند با مترجم ویژه با آنان ملاقات می‌نمود لباس رسمی مخصوصی می‌پوشید که نمونه‌ای از آن لباس را در عکس همراه مقاله ملاحظه می‌فرمائید. تکیه دولت را در ماههای محرم و صفر با نظر او تزئین می‌کردند. ذوق و استعداد هنری داشت. ناصرالدین شاه اختیارات وسیعی به او بخشیده بود که او را مقتدر جلوه می‌داد. در عزل و نصب حکام ولایات دخالت‌هایی می‌کرد و اغلب ناصرالدین شاه به پیشنهاد او اعتماد و توجه می‌نمود.

(مردادماه ۱۳۷۹ - تهران)

منابع

۱. خاطرات محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۲. رجال عصر ناصری، دوستعلی خان معیرالممالک، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
۳. مردم و دیدنی‌های ایران، سفرنامه مادام کارلاسرنا، ترجمه غلامرضا سمعی، نشر نو، ۱۳۶۳.
۴. روستای امامه و انیس‌الدوله، ابوالقاسم تفضلی، کتاب‌سرا، ۱۳۶۳.
۵. سه سال در دربار ایران، دکتر فوریه، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، مؤسسه علی‌اکبر، علمی، ۱۳۶۳.

رابعةٌ عدویه

ترجمة: ع. روح بخشان

رابعةٌ عدویه قیسه Rabi'a al - 'Adawiyya al - Kaysiyya (دارای دو نسبت است زیرا که او را به خانوادهٔ آل عتیق از تیرهٔ عدی بن قیس قریشی منتسب می‌دانند)، صوفی و قدیسهٔ معروف بصره است.

نمی‌توان تا آن‌جا پیش رفت که وجود تاریخی او را مورد تردید قرار داد، اما اخبار و روایات مربوط به زندگی و تعلیمات او چندان به افسانه آمیخته‌اند که امروزه تشخیص اطلاعات اصیل از غیر اصیل واقعاً ناممکن است. با توجه به این نکته، در عین حال ترسیم تصویر او به آن شکل که اهل تصوف در طی قرن‌ها تصور کرده‌اند، خالی از فایده نخواهد بود.

گفته می‌شود که رابعه در سال ۹۵ (۷۱۴ م) یا ۹۹ هجری متولد شده و در سال ۱۸۵ (۸۰۱) در بصره درگذشته است و تا چندی پیش قبرش را در خارج از شهر نشان می‌دادند (بنگرید به الهروی، زیارات، ترجمهٔ فرانسوی ژانین سوردل - تومین، ص ۸۱). او در طی تحول تصوف به صورت یکی از سه زن نامدار بصره در آمد. آن دو زن دیگر عبارتند از مُعاذَة العدویه، همسر امیر بن عبدالقیس الحنبیری "زاهد"، و ام‌الذرءاء (بنگرید به شارل پلا، ص ۱۰۴).

رابعه در خانواده‌یی فقیر متولد شد، در کودکی او را ربودند و به کنیزی فروختند (حتی گاهی او را "قیته" یعنی آوازخوان مشاطه هم گفته‌اند)، اما تقدسی که داشت سبب شد که آزادی خود را باز یابد. پس از آن برای گذراندن یک زندگی زاهدانه و فارغ از

زناشویی گوشه‌گیری پیشه کرد: نخست مدتی در بیابان سرگزرد، و پس از آن به بصره بازگشت و در آنجا شاگردان و پیروان بسیار به هم رساند که پیرامون او را می‌گرفتند و از او درخواست اندرز، دعا و تعلیمات می‌کردند. در میان آنان کسانی یافت می‌شدند مثل عبدالواحد بن زید (متوفی در ۱۷۷)، مالک بن دینار، سفیان الثوری، ربیع القیسی و شفیق بلخی. مشخصه‌های زندگی او عبارتند از زهد بی‌نهایت و انقطاع کامل. هر گاه به او می‌گفتند که دوستانش دوست دارند که به او خدمتی کنند و مثلاً کنیزی در اختیارش بگذارند تا او بتواند به طور کامل به عبادت قیام کند، و از او می‌پرسیدند که چرا این خواست را نمی‌پذیرد، پاسخ می‌داد: «من از این که امور دنیایی را از کسی که این عالم به او تعلق دارد در خواست کنم شرم و تنگ دارم، پس چگونه این امور را از کسانی بخواهم که به آنان تعلق ندارند؟» (در همین جا بگویم که جاحظ که بیشتر شیفته زیبایی این پاسخ و نه معنای عمیق آن بود، حداقل دو بار آن را نقل کرده است. یک بار در حیوان، ۵/۵۸۹ و بار دیگر در بیان، ۳/۱۲۷، ولی سخنی دیگر از او نقل نکرده است، و این نشان می‌دهد که در قرن سوم داستان زندگی رابعه هنوز کاملاً شکل نگرفته بود و جا نیفتاده بود. وانگهی این روایت که ممکن است اصیل باشد با یک قول دیگر نقض می‌شود، و آن این است که رابعه یک خادمه داشته است، در کتاب *میرالصالحات المؤمنات الخیرات* اثر حسینی هم نام یک قدیسه دیگر ذکر شده است که مریم البصریه نامیده می‌شده و خدمتکار و شاگرد رابعه بوده، و رابعه نظریه عشق خالص یعنی علم‌المحبه را به او انتقال داده بوده است).

رابعه به یکی از دوستانش گفته بوده است: «آیا خدا می‌خواهد آدم فقیر را به سبب فقرش فراموش کند و آدم ثروتمند را به سبب مالش به یاد بیاورد؟ وانگهی چون او حال مرا می‌داند چه دلیلی دارد که این امر را به یادش بیاورم؟ هر چه او بخواهد من هم همان را می‌خواهم».

کراماتی به رابعه نسبت داده‌اند همان‌گونه که درباره دیگر اولیای مسلمان هم کراماتی نقل شده است. مثلاً این که چند مهمان برایش رسیدند و او چیزی در خانه نداشت اما به گونه‌ی معجزآسا خوراکی برای آنان آورده شد؛ یا یک بار که به زیارت حج می‌رفت برای این که از بی‌غذایی نمیرد شتری مرده به فریادش رسید و او باگوش آن جان تازه

گرفت؛ یک بار هم، شبی در خانه‌اش، به برکت نوری که از او ساطع می‌شد نیازی به شمع و چراغ پیدا نشد. می‌گویند در وقتی که مرگش نزدیک شد به آشنایان و نزدیکانش گفت که او را ترک کنند تا راه برای آمدن فرستادگان خدای - تعالی - باز شود. آنان بیرون رفتند و بیدرنگ صدای او را شنیدند که شهادت می‌گفت و صدایی در پاسخ او می‌گفت: «ای روح آسوده، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که از او راضی هستی، به او اقرار آورده‌یی. پس بدین سان به میان‌بندگان من بیا و به بهشت داخل شو!» و این آیه‌های ۲۷ تا ۳۰ از سوره فجر در قرآن است که: «یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه، فادخلی فی عبادی، و ادخلی جنتی». پس از درگذشت رابعه، او را در خواب دیدند و از او پرسیدند که چگونه از دست نکیر و منکر نجات یافته است، در وقتی از او پرسیدند که «پروردگارت کیست؟» او گفت: پاسخ دادم که بازگردید به ارباب خود بگویند که تو با وجود هزاران هزار مخلوق، یک زن پیر در مانده را فراموش نکرده‌یی، من که جز تو کسی را در همه عالم ندارم، هرگز تو را فراموش نکرده‌ام، که حالا به سراغم می‌فرستی که از من پرسند: پروردگارت کیست؟»

در میان دعاهایی که به رابعه نسبت داده می‌شوند، یک دعا هست که او عادت داشت که شب‌ها در ایوان خانه‌اش آن را بر زبان بیاورد: «خدا، ستارگان می‌درخشند، چشمان آدمیان بسته‌اند (به خواب رفته‌اند)، پادشاهان درهای کاخ‌هایشان را بسته‌اند، هر عاشقی با معشوق خویش تنهاست، و من با تو تنهایم». او همچنین به این شکل دعا می‌کرد: «پروردگارا، اگر از ترس دوزخ تو را می‌پرستم مرا در آن بسوزان؛ و اگر به امید بهشت تو را می‌پرستم مرا از آن جا بران؛ اما اگر تو را فقط به عشق تنها خودت می‌پرستم، پس جمال جاودان خود را از من دریغ مدار!» او در مورد پشیمانی که سرآغاز سلوک عارف است، گفته است: «اگر خدا کسی را نبخشد و پشیمانی او را نپذیرد، چگونه ممکن است که او پشیمان شود و اظهار پشیمانی کند؟ اگر خدا به تو روی کرد پس تو هم به خدا روی بیاور». او فکر می‌کرد که شکر نعمت و سپاسداری الهامی است که از سوی بخشنده نصیب آدمی می‌شود و لذا پیشکشی و قربانی نیست؛ چنان که در یک روز بهاری وقتی که به اصرار از او خواسته شد که از خانه بیرون رود و نعمت‌های الهی را بنگرد، با حاضر جوابی چنین گفت: «بروید به جای نعمات الهی آفریننده‌شان را بنگرید.

تأمل در ذات آفریدگار مرا از توجه به آن چه آفریده است باز می‌دارد و کفایت می‌کند». و وقتی که از او پرسیدند که دربارهٔ بهشت چه می‌اندیشد؟ پاسخ داد: «الجار قبل الدار». امام محمدغزالی ضمن تفسیر این عبارت گفته است که منظور رابعه از این سخن این است که هیچ کس از آنان که خدا را در این عالم نمی‌شناسند در آن عالم او را نخواهد دید، و کسی که در این جهان لذت عرفان را نچشیده و کشف نکرده است نمی‌تواند در آن جهان لذت دیدار خدا را دریابد، و اگر کسی در این جهان در جست و جوی دوستی خدا نبوده است نمی‌تواند در آن عالم از خدا یاری بخواهد. هیچ کس نمی‌تواند از بذر نپاشیده حاصل به دست آورد (احیاء علوم‌الدین، ۲۶۹/۴). خصوصیت وارستگی دنیوی تعلیمات رابعه از آن جا معلوم می‌شود که گفته است که از عالم دیگر به این جا آمده است و در کار رفتن به همان جاست و نان این دنیا را با رنج و زحمت خورده است در حالی که برای رفتن به عالم دیگر می‌کوشیده است. کسی که او را در ضمن گفتن این کلمات دیده بود کوشید تا با ریشخند او را منحرف کند و گفت: «کسی که سخنانش این قدر متقاعد کننده هستند در خور آن است که یک میهمان سرا بر پا کند»، و رابعه در پاسخ گفت: «من شخصاً یک میهمان سرا دارم. به کسی که در آن است اجازه نمی‌دهم که بیرون رود، و به کسی که بیرون آن است اجازهٔ ورود به آن جا را نمی‌دهم. من توجهی به آنان که می‌آیند و می‌روند ندارم زیرا که در کار تماشای قلب خودم هستم نه در تماشای خاک رس ساده». و وقتی که از او پرسیدند که چگونه توانسته است به مرحلهٔ قدیسیت برسد؟ پاسخ داد: «با رها کردن آن چه سودی برایم نداشت و جست و جوی دوستی کسی که جاودانه است».

رابعه به سبب تعلیم عشق عارفانه (محبت) و انس با خدا، شهرت داشت. او همواره دلمشغول عشق خدا بود و می‌گفت هر عاشق واقعی در جست و جوی خلوص و صمیمیت معشوق است. آن گاه این ابیات را نقل کرد:

من تو را مصاحب دل خود کرده‌ام،

اما جسمم این جاست برای کسانی که خواهان همراهی آن هستند

و جسمم آماده است تا مهمانان را دوستانه بپذیرد

اما محبوب دل من، مهمان جان من است (احیاء علوم‌الدین، ۳۵۸/۴).

وقتی که از رابعه دربارهٔ عشقی که به پیامبر (ص) دارد پرسیدند، گفت: «من او را دوست دارم، اما عشق پروردگار مرا از عشق آفریده‌هایش بی نیاز کرده است». آن گاه افزود: «من چندان گرفتار عشق خود نسبت به پروردگار هستم که دیگر در دلم جایی برای دوست داشتن کسی دیگر باقی نمانده است». او در مورد احترام و تقدیس نسبت به خدا و انگیزه‌هایش گفته است: «من از ترس دوزخ به عبادت خدا نپرداختم، و اگر از ترس این کار را کرده بودم فقط یک مزدور بینوا می‌بودم؛ همچنین به شوق بهشت خدا را نپرستیده‌ام، چه در آن صورت یک خدمتکار ناخلف می‌بودم زیرا که او را به سبب و در مقابل آن چه به من داده شده است عبادت می‌کردم. من فقط به سبب عشق به خدا و علاقه به او به عبادتش قیام کرده‌ام».

به رابعه اشعاری نسبت داده شده است. البته فان‌گلدنر / Van Gelder در تحقیق خود (رجوع شود به کتاب‌شناسی) نشان داده است که عشقی که در این ابیات مطرح است، دنیوی و غیردینی است. اما به هر حال در مورد دو نوع عشق اشعاری به رابعه نسبت داده می‌شود: عشقی که در آن فقط به نفع خود می‌اندیشد، و عشقی که در آن فقط خدا را می‌جوید. این ابیات شهرت فراوان دارند، غالباً آنها را نقل می‌کنند. و بارها ترجمه و تفسیر شده‌اند. ترجمهٔ آنها چنین است:

من تو را با دوگونه عشق دوست دارم، عشقی خود پرستانه (با سودمندان، هیجان‌آلود و غریزی)، و عشقی که فقط تو درخور آن هستی.
عشق خود پرستانه مرا از راه می‌برد. و نمی‌گذارد که جز به تو نیندیشم و مرا به هر آنچه جز توست می‌کشاند.
و اما عشقی که فقط تو در خور آن هستی، این است که پرده‌ها را برداری تا تو را ببینم.

من در هیچ یک از این دو مورد شایستگی ندارم، اما تو را هم برای این و هم برای آن می‌ستایم.

امام محمد غزالی در تفسیر این ابیات می‌گوید: «رابعه با عشق خودپرستانه خواسته است همان عشق به خدا را متقل کند تا لطف و رحمت او را جلب نماید و به خوشبختی موقتی دست یابد، اما منظور او از عشق در خور خدا عشق به زیبایی خداست که در

چشم رابعه پرده از آن برداشته شد، و این عشق والاترین و زیباترین عشق‌هاست» (احیاء، ۲۶۷/۴). رابعه مثل همه عرفای دیگر در جست و جوی وصل به الوهیت بود. او در یکی از اشعار خود گفته است: «امید من به وصل با توست، زیرا که مقصد آرزوی من همین است». او همچنین گفته است: «من دست از بودن کشیده‌ام، و وجود خود را ترک کرده‌ام. من با خدا یکی شده‌ام و کاملاً از اویم».

بدین سان برحسب روایاتی که به رابعه مربوط می‌شوند او با عارفان دیگر تفاوت دارد، زیرا که آنان فقط زاهد صوفی مسلک بودند، اما رابعه یک عارف واقعی بود که از عشق تند الهی الهام می‌گرفت و به این که وارد زندگی اتصال کامل با خدا شده است، آگاهی داشت. او در میان صوفیان از نخستین کسانی بود که «علم عشق پاک» را تعلیم می‌دادند، عشق پاک عاری از سودجویی به خدا و فقط برای خدا. او همچنین از نخستین کسانی است که نظریه «کشف» را به تعلیمات خود افزود، یعنی کنار زدن پرده از لقای الهی برای کسی که او را دوست دارد.

شخصیت نیمه افسانه‌ی رابعه سبب تألیف بسیاری زندگینامه‌های شاعرانه شده است و حتی در مصر دو فیلم سینمایی در مورد او تهیه کرده‌اند. اما باید یک پدیده عجیب را هم به خاطر آورد که ریشه در روایتی دارد که به موجب آن رابعه در یک دست آتش گرفته است و در دستی دیگر آب، و به جوانانی که از او می‌پرسند که به کجا می‌روی؟ پاسخ می‌دهد: «به سوی آسمان، تا بر دوزخ آب بریزم و بهشت را به آتش بکشم تا هر دو نابود شوند و آدمیان به خدا بدون بیم و امید بنگرند، زیرا که اگر ترس از دوزخ و امید به بهشت نمی‌بود آیا مردم باز هم "حق" را می‌پرستیدند و به فرمانش گردن می‌نهادند؟». این متن که به فارسی است و در کتاب مناقب العارفين یافت می‌شود (نسخه خطی کتابخانه دیوان هند در لندن به شماره ۱۶۷۰، برگ ۱۱۴ الف) از افلاکی (مورخ قرن هشتم هجری) است، و پیش از او تقریباً کلمه به کلمه در کتاب خطرات ارباب ژوئن ویل / Mémoires du Sieur du Joinville چاپ پاریس، ۱۸۵۴ (۱۲۷۱ ق)، ص ۱۹۵ نقل شده است با این تفاوت که یک «برادر ایمانی واعظ» به نام ایوب برتانی که از سوی لویی سیزدهم پادشاه فرانسه از «سودان» به دمشق رفته بوده است، در میان راه به پیرزنی برمی‌خورد که در دست هایش آب و آتش حمل می‌کند... و مسلم نیست که قهرمان این

داستان همان رابعه باشد زیرا که ماجرا در دمشق روی داده است که در قرن دوم هجری یک قدیسه دیگر به نام رابعه بنت اسماعیل العدویه در آن جا می‌زیسته است. شگفتی آور این است که قدیمی‌ترین موردی که در عالم اسلام از رابعه نام برده شده است از قرن هشتم هجری دورتر نمی‌رود و حال این که مورخ فرانسوی یک قرن پیش‌تر از آن ماجرا یاد کرده بوده است. در هر صورت، در قرن یازدهم هجری یک کشیش فرانسوی به نام کامو / Camus (۱۵۸۲ تا ۱۶۵۳ / ۹۹۰ تا ۱۰۶۴) با تفصیل دادن به گزارش مورخ فرانسوی در کتابی با عنوان فرهمندی یا سیمای فره‌واقعی، تاریخ تَرهد بر حسب زندگی سن لویی / *La Carité ou le pourtrait de la vraye charité, histoire dévote tirée de la Vie de saint - Louis (Paris, 1641)*

به تفصیل از عشق پاک سخن گفته است.

مآخذ.

ابن جوزی، صفة الصفوة، حیدرآباد، ۱۳۵۵ ق / ۱۹۳۶؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان؛ جامی، نضجات الانس، چاپ ناسانو - لیس؛ حسینی، کتاب سیر الصالحات المؤمنات الخیرات، نسخه خطی، پاریس، شماره ۲۰۴۲؛ شهریشی، شرح؛ شعرانی، الطبقات الكبرى، قاهره، ۱۲۹۹ ق؛ عطار، تذکرة الاولیاء چاپ نیکلسون؛ قشیری، رساله، بولاق، ۱۸۶۷؛ قوة القلوب، قاهره، ۱۳۱۰ ق؛ کلابادی، تعرف، چاپ آربری، قاهره، ۱۹۳۴؛ محمدین شریف، رساله، قاهره، ۱۳۸۵ / ۱۹۶۶؛ محمدذهنی، مشاهیر النساء، لاهور، ۱۹۰۲؛ سُنّوی، الکواکب الدریه، نسخه خطی، کتابخانه انگلیس.

اقوال منتسب به رابعه را عبدالرحمن بدوی در شهیده العشق الالهی، رابعه العدویه گردآورده است،

قاهره، ۱۹۵۲.

مطالعاتی که درباره رابعه انجام گرفته‌اند یا در آنها ذکر رابعه رفته است:

انگلیسی. مارگارت اسمیت، «رابعه، زنی قدیسه»، در جهان اسلام، سال بیستم؛ همو، رابعه و عارفان دنباله رو او در جهان اسلام، کیمبرج، ۱۹۲۸؛ ژان بالدیک، «افسانه رابعه بصره‌یی»، مجله ادیان، سال بیستم، ۱۹۹۰؛ ویلفرد لوونشتاین، «ماگدالن قدیسه یا بی‌بی رابعه بصره‌یی»، مجله ادیان، سال بیستم، ۱۹۹۰؛ ویلفرد لوونشتاین «ماگدالن قدیسه یا بی‌بی رابعه بصره‌یی در نقاشی مغول»، مجله اسلامیکن کالج، ۱۹۳۹.

فرانسوی. شارل پلا، محیط: جرج عنواتی، تصوف اسلامی، پاریس، ۱۹۶۱؛ رنه کاسپار، «رابعه و عشق پاک به خدا»، مجله انجمن ادبیات عرب (تونس)؛ لویی گارده، «شناخت خدا و عشق به او»، مجله تومیس، ۱۹۴۶؛ همو، تجربه عرفانی در سرزمین‌های غیر مسیحی، پاریس، ۱۹۵۳؛ همو، خدا و سرنوشت انسان، پاریس، ۱۹۶۷؛ لویی ماسینیون، تحقیق درباره منشأ وازگان عرفانی اسلامی، پاریس، ۱۹۲۲؛ همو، مجموعه متون منتشر نشده، پاریس، ۱۹۲۹.

عرایض شکوه آمیز سرکار علیّه عالیّه به مقام منیع ریاست وزراء (چندنامه از «تاج السلطنه ناصری»؛ بخشی از یک کتاب)

سیروس سعدوندیان

به جای مقدمه

آن‌گاه که سرخی تیره و گنگ آسمان ابری رنگ باخت، در پی غروبی سرد و دلگیر، شبی سردتر فرا رسید. آن‌گاه که «نقاره‌خانه» از نفیر بازیستاد و طنین «طبل اول»، پژواک «برچین برچین» و آوای «بگیر و ببند» در سکوت سیاه شب گم شد و آواز مهیب «حاذق باش و بیدار باش» کشیکچیان بازار و قراولان برج و باروی «ارک» به فریاد هراز چند «یا قاضی الحاجات» بدل شد و با زوزه مداوم خیل سگان سرمزده و لگردد بر بام سراها و تیمچه‌ها و چارسوها درآمیخت، در هیاهوی آن ستفونی شب سرد شرقی، دارالخلافت باهره طهران با هزار توی پرگل و لای کوی و برزن‌ها، به حصار گلین خود خزیده خفته بود و در تلالوی سپید برف بر بام و در و دشت نشسته، شهر در هاله‌ای از دود و بخار آبی رنگ دودکش‌ها فرو رفته.

شب بود؛ زمستان بود، و اواسط «دلو». همین پس فردا، چهارشنبه «هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۰۱ هجری قوی ثیل و ششم فوریه ماه فرانسه سنه ۱۸۸۴ مسیحی»، بر نخستین صفحه «ایران» جریده شریفه دارالخلافت ناصری، می‌خواندی: «حمد خدای را نظم و امنیت حاصل، و کافه اهالی قرین نعمت آسایش و رفاه و خصب در رخاء هستند؛ بارندگی‌ها متواتر شده و چند روز قبل هم برف باریده، هوا بعد از آن بالنسبه سرد شده است. اداره نظمیّه و احتساییه شهر کمال انتظام را دارد و اجزاء این اداره شب و روز

مواظب و مراقب خدمات مقررہ می باشند».

در آن شب سرد زمستانی، در دل شهر شرقی خُسیده در «ارک»، زنی از خیلِ خواتین حرم «سلطان صاحب قران» در بازسین کشش‌های جان‌گداز «چار درد» بر خود می‌پیچید.

فردای آن شب که اوج فریادهای «توران‌السلطنه» به ضجه‌های نوزادِ بر «خشت» افتاده درآمیخت، صبح «دوشنبه ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱ هجری قمری»، وزیر انطباعات زمان، «محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه»، در «روزنامه‌ی خاطرات» خود نوشت: «دیشب، خانم شاهزاده زن شاه دختری آورد، موسوم به تاج‌السلطنه شد».

نه «سلطان صاحب قران»، نه «خانم شاهزاده»، نه «اعتمادالسلطنه» و نه جمله خفتگان و بیداران و حادثان آن شب سرد زمستان را هرگز گمان نبود که آن طفل نوزاد را چه پیشانی نبشتی است شهره، و چه حیات و مماتی است پرآوازه و پرجنجال.

از جنجال‌های عمری آن نوزاد که بگذریم، هیاهوی پس از مماتش به خاطراتی راجع است منتسب بدو؛ خاطراتی که از قریب سی و یک سال پیش - زمانِ نگارشِ مقاله‌ی اسلام کاظمیه در «راهنمای کتاب» مهر و آبان ۱۳۴۸ - تا بدین‌گاه چند باری، گه نیمه‌کاره و گه کامل - به چاپ رسیده است و تاریخ‌پژوهان این دیار را به خود مشغول داشته، و پیش و بیش از ایشان نیز «فمینیست‌های وطنی» را خوش آمده که کیانی یافته‌اند و مستعد در خور کرنا دمیدن. و این بماند به فرصتی دیگر، که مجالِ حالیه تنگ است و این مقال مختصر را حوصله نه چندان و موجب نیز دیگرسان.

الغرض، این عبد مذنب نیز از آن شمار است که یک‌بار، مرتکب چاپ و نشر آن خاطرات گردیده: به سال ۱۳۶۱، و در زمره آثار منطبعه «نشر تاریخ ایران». بنده نگارنده از آن‌گاه تا بدین هنگام، در هر آن‌چه خواند و دید و شنید، اگر نکته‌ای یافت درخور در این باب، گرد آورد تا مگر روزی و روزگاری طالبی را به کار آید. بازسین کشش و کوشش منجر به چاپ چهارم «خاطرات تاج‌السلطنه» و مسائل متعاقب آن، نیز انبوه التباس‌ها که گریبان این بنده و غیر را گرفته بود و گرفته است، واداشت مرا تا آن یافته‌ها و گردکرده‌ها را به طبع رساند و به عنوان «خاطرات تاج‌السلطنه و خطرات تاریخ‌پژوهان» تقدیم دارد.

عریاض شکوه‌آمیز سرکار علیّه عالیّه به مقام منبع ریاست وزراء ▶ ۱۸۹

چنین بود و چنین کرد تا طبع این «یادنامه» پیش آمد و به فرموده دوست فرهیخته و سرور فاضل، جناب «فرید قاسمی» افتخار تسطیر سطورى چند یافت. چون مجال اندک بود و اتمام کل بحث به فرصت انتشار «یادنامه» وصلت نمی داد، لهذا، به تسوید این مختصر بسنده کرد تا بعد که همین نیز غنیمت است و فردا را چه دیده‌ای.

و جیزهٔ حالیه، شماری نامه‌های «تاج السلطنه» را حاوی است به روزگار تسنه و خطاب به ریاست وزراء وقت ایران طی سنوات پس از کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ خورشیدی؛ آن‌گاه که مستمری وی رو به نقصان گذارده و به ضیق زمانه گرفتار. اما، از آن روی که خاطرات منتسب به تاج السلطنه مشحون از اغلاط میبین تاریخی و التباس‌های فراوان است، چندان که نسب مادری و پدری و نیاکان مادری وی را در هاله‌ای از ابهام و اشتباه فرو برده، پس، در آغاز این مقال بر خود فرض دانست که لااقل این معدود اغلاط اخیرالذکر را بازگشاید و الباقی بماند تا مجال غنیمت بعد. چنین کرد و همین شد؛ امید که قبول افتد.

در متن خاطرات، آمده است: «من [تاج السلطنه]... در سرای سلطنتی متولد شده‌ام. مادرم از فامیل خودم و دختر عموی پدرم بود». همین مختصر اطلاع غلط، در باب انتساب پدر و مادر، کافی است تا این بنده و هر آن خواننده را راهی ترکستان داشته و در زمرهٔ عموهای سلطان صاحب قران به حدس و گمان بیهوده وادارد تا مگر پدر و مادر وی را، که به نص صریح خاطرات مدتی در کرمان و بلوچستان حکومت داشته و خویشانش به اردبیل زیسته، از آن شمار بازشناسد و، یحتمل، بدان جای رسد که چو من بنویسد:

«پدر مادری مدتی در کرمان و بلوچستان حکومت داشته است. در عداد حکام آن خطه، تنها سه تن را می‌شناسیم که عموهای ناصرالدین شاه باشند. نخست، فیروز میرزا؛ دیگر، خسرو میرزا؛ سه آخر، خانلر میرزا احتشام السلطنه. فیروز میرزا را دختری بدان نام نبوده است. لاجرم، بازمی‌مانند دو تن اخیرالذکر؛ که بین این دو نیز این احتمال که خسرو میرزا نیای مادری تاج السلطنه باشد، قوی‌تر است از مورد دیگر. خسرو میرزا همان شه‌زاده‌ای است که به گاه سلطنت محمدشاه قاجار کور و نفی بلد

گشته به اردبیلش تبعید نمودند. تاج السلطنه نیز، در متن خاطرات، اشارتی دارد به دایی و اقوام مادری خویش که در اردبیل سکنا داشتند.^۱

هیئات که چنین باشد! نه خسرو میرزا نیای مادری تاج السلطنه بوده است، نه خانلر میرزا، نه فیروز میرزا؛ و نه مادر وی دختر عموی پدرش!

اما حقیقت: «توران السلطنه»، «مادر تاج السلطنه»، دختر پسر عموی ناصرالدین شاه بود؛ دختر «محمد حسن میرزا حشمت السلطنه، معتضدالدوله» فرزند «مهدی قلی میرزا، پسر بیستم» عباس میرزا نایب السلطنه که در ۱۳۰۱ قمری به معاونت «عبد الحمید میرزا ناصرالدوله فرمان فرما»، حاکم کرمان، منصوب گردید؛ در ۱۳۰۳ به «حشمت السلطنه» ملقب شده تا ۱۳۰۵ در معاونت آن حکومت پایید و علاوه بر آن حکومت بلوچستان و بم و نورماشیر داشت و در ۱۳۱۰ لقب «معتضدالدوله» یافت و به ۱۳۱۹ درگذشت.^۲

در خاطرات «عین السلطنه» نیز می خوانیم: «زن های ناصرالدین شاه... زن های محترم شاه از این قرارند، یعنی نجیبه، خانم شاهزاده دختر معتضدالدوله مادر یمین الدوله و تاج السلطنه».^۳

سه آخر آن که در بودجه ۱۳۱۸ هجری قمری نیز تصریح بر آن است که «توران السلطنه صبیۀ نواب معتضدالدوله» بوده است و، برخلاف نص خاطرات مبنی بر گذران معیشت سخت در عصر مظفری، صاحب «۹۰۰ تومان مستمری»؛^۴ و «نواب محمد حسن میرزا معتضدالدوله» نیز «ولد مرحوم مهدی قلی میرزا». از «دفتر سرکارات عظام» همان بودجه نیز درمی یابیم که «نواب علیۀ تاج السلطنه متعلقۀ جناب شجاع السلطنه ۳۲۴۶ تومان» مستمری داشته است و معلم وی «جناب تاج العلماء» بوده است و...^۵

-
۱. خاطرات تاج السلطنه. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان. تهران (نشر تاریخ ایران) ۱۳۶۱، ح ص هفت.
 ۲. بامداد، مهدی. رجال ایران. ذیل «محمد حسن میرزا حشمت الدوله».
 ۳. سالور، قهرمان میرزا. روزنامه خاطرات عین السلطنه قهرمان میرزا سالور. به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار. تهران (اساطیر) ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۰۱۷.
 ۴. «کتابچه جمع و خرج کل هذه السنۀ سیچقان ثیل ۱۳۱۸ خیریت دلیل ممالک محروسه»، نگارش «میرزا حسین وزیر دفتر»، خطی، شماره ۱۴۲۰ «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران».
 ۵. پیشین. «دفتر سرکارات عظام». ص ۷۲.

بنابراین، مادر تاج‌السلطنه، نوّه عموی پدر بود، نه پسر عموی وی.

اما دومین التباس: در متن خاطرات، خطاب به معلم نقاشی تاج‌السلطنه، می‌خوانیم: «آه! سلیمان!... آه! ای معلم و پسر عمه عزیز من!»^۱ و این «پسر عمه عزیز» که بوده است؟ تا بدین روزگار کسی پی نگرفت. همین قدر داشته باشید که نسب وی نیز «پسر عمه عزیز» نیست و جست‌وجو در بین عمه‌ها و پسر عمه‌ها ایضاً کوره راهی است به ترکستان. حقیقت اما: ملک‌زاده عزت‌الدوله، خواهر تنی ناصرالدین شاه پس از قتل امیرکبیر در شب هجدهم ربیع‌الاول ۱۲۶۸، به تهران آمد و پس از مدت کمی ناصرالدین شاه عتفاً او را به عقد ازدواج کاظم‌خان نظام‌الملک، پسر میرزا آقاخان صدراعظم نوری، درآورد. با عزل میرزا آقاخان، عزت‌الدوله هم از کاظم‌خان طلاق گرفت و به عقد پسرخال تنی خود «شیرخان عین‌الملک سپهبد، پسر خان‌خانان که نوّه امیر قاسم‌خان اعتضادالدوله قوانلو بود، درآمد. عین‌الملک، که بعدها اعتضادالدوله لقب گرفت، در سال ۱۲۸۵ فوت کرد و پس از وی عزت‌الدوله دو شوی دیگر کرد: یحیی‌خان معتمدالملک، میرزا نصرالله خان منشی سپه‌سالار».^۲

ملک‌زاده خانم که از ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۵ در عقد شیرخان عین‌الملک بود، از وی سه پسر یافت: «عیسی‌خان عین‌الملک»، «موسی‌خان اعتضادالدوله»، «اسمعیل‌خان سپهبد».^۳ این سه تن از پسر عمه‌های تاج‌السلطنه بودند. و اما به تصریح خاطرات، آن جوان، سلیمان، «تولد شده است در ۱۱ محرم ۱۳۰۷،^۴ در مدرسه‌های مقدماتی مشغول تحصیل شده. در سن ۱۷ سالگی، در ۱۳۲۴، داخل در انجمن فقر و عرفان شده؛ قریب دو سه سال، در ریاضتِ زحمتِ پیروی عرفاء و شعراء بوده. بعد، به مدرسه سیاسی داخل شده. از آن‌جا

۱. خاطرات تاج‌السلطنه. ص ۵.

۲. ملک‌آرا، عباس میرزا. شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا. به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران (بابک)

۱۳۶۱، ۳ - ۲۳۲ (تعلیقات استاد عبدالحسین نوایی).

۳. پیشین. شجره ازدواج‌های خانم عزت‌الدوله.

۴. عجبا که تاج‌السلطنه - نویسنده خاطرات به زعم عموم - تاریخ تولد خود را با قید مبهم «من در اواخر سال یک‌هزار و سیصد و یک... متولد شده‌ام» برگزار می‌کند و تاریخ تولد «سلیمان» را با قید دقیق روز و ماه و سال!

هم خیلی زود خسته شده و به مدرسه صنایع مستظرفه داخل؛ دو سال است مشغول نقاشی می‌باشد.^۱ چنین «سلیمانی»، تنهاوتنها «سلیمان سپهبدی»^۲ است؛ فرزند «موسی خان اعتمادالدوله، فرزند شیرخان عین‌الملک و خانم عزت‌الدوله»؛ و بنابراین، «پسر پسر عمه» تاج‌السلطنه؛ شاگرد شهیر مرحوم «کمال‌الملک»، محصل «مدرسه عالی علوم سیاسی»، اهل ادب و هنر، فرانسه‌خوان و فرانسه‌دان، و سر آخر ناظم «مدرسه صنایع مستظرفه»، یعنی همان جای که درس خوانده بود و نقاشی آموخته و به نام نامی «سلیمان خان قاجار نوه عزت‌الدوله» با ده دوازده نفر دیپلم گرفته.

پس، آن «معلم عزیز» را «سلیمان خان سپهبدی»، نوه عمه تاج‌السلطنه بدان و سوای تأثیر مبادی دروس و آموخته‌های «مدرسه عالی علوم سیاسی» در «خاطرات»، همچون منقولات راجع به تعلیم و تربیت و سیاست از «ژول سیمون»، «ژول فری»، «ژول سزار»، «کالی گولا» و دیگران؛ گذشته از تطابق نعل بالنعل «خاطرات» با مشخصه‌های سبک «رمانتیسیم» ادبی،^۳ خاصه رمان رمانتیک فرانسوی، نظیر «غلیان احساسات»، «روی کرد درون‌گرایانه»، «تصاویر زوال اندوه‌بار»، «مرثیه‌گری» و... و این نکته که ادبیات داستانی رمانتیک عمدتاً در دو زمینه اصلی «حدیث نفس یا اعترافات» و «موضوعات تاریخی» جلوه داشته؛ بنگر تأثیر مضامین و شگردهای بیانی شعر غم‌زده و رمانتیک، چون وصف حال و هوای غروب آفتاب و گرگ و میش شامگاهان، حالت انزوا، وقار و ابهت و... را در جای جای «خاطرات»، حتی به بند نخست آغازین؛ و بنگر تصویرسازی‌های آن نقاش چیره‌دست را در همین نخستین بند که چه‌سان سردی و حزن صحنه را با «رنگ» و «نور» و «سرما»، «سکوت» و «غم» و «ملاطفت»، «تلخی» و «غرابت» و «بی‌ارادگی» و «بی‌حوصلگی» و «آه» می‌پردازد؛ و ترکیبات «خیالات محزون و غم‌دیده»، «اتاق

۱. خاطرات تاج‌السلطنه. ص ۶.

۲. سالنامه وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، یونت‌ئیل ۱۲۹۷. ص ۴۱؛ یادداشت‌های دکتر قاسم غنی. به کوشش سیروس غنی، تهران (زوار) ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۶۲۰، ۶۵۶؛ سالنامه پارس ۱۳۰۶ شمسی. ص ۵-۳۴؛ سهیلی خوانساری، احمد. کمال هنر. تهران: سروش، ۱۳۶۸، ص ۴۳، ۲-۸۱، ۱۷۳، ۱۷۸؛ «صورت بودجه ماهیانه صنایع مستظرفه در سنه تخاقوی‌ئیل ۱۳۰۰»، خطی، شماره م ۵۱۰/۱، «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران».

۳. نک: فورست، لیلیان. رمانتیسیم. ترجمه مسعود جعفری. تهران: مرکز، ۱۳۷۵.

نیمه‌روشن»، «هوای ابر و تیره»، «صمت و سکوت غمناک»، «روشنایی قرمز رنگ ملایم»، «جوان غمناک»، «نظر شفقت‌آمیز ملاحظت‌انگیز»، «قلم‌های بی‌اراده و غلط»، «آه‌های پی‌درپی سوزان»، «حرکت سریع شدید»، «خنده‌غریب»، «خیالات درهم و برهم و ناملایم»، «تبسم تلخ»، «فریاد بیخودانه»، «تاریخ حیرت‌انگیز ملال‌خیز» و... را بی‌امان و مشیّع درمی‌آمیزد تا یکی از جنجالی‌ترین و بحث‌انگیزترین نگاه‌ها را تاریخی معاصر ایران به هم رسد و «خاطرات تاج‌السلطنه» نام‌گیرد؛ بنگر همین بند آغازین را:

«در شب پنج‌شنبه، سلخ ربیع‌الاول ۱۳۳۲، ۷ دلو؛ یک عصری که هوا ابر و تیره و مانند افکار و خیالات خودم محزون و غم‌زده بود، در اتاقی نیمه‌روشن نشست و مشغول نقاشی بودم. برف به شدت می‌بارید و هیچ صدایی جز وزش باد مسموع نمی‌شد. صمت و سکوت غمناکی سرپای وجودم را احاطه نموده و بر او افزوده بود روشنایی قرمز رنگ ملایمی که از بخاری ساطع و لامع بود. من تصور نمی‌کردم و فراموش کرده بودم جوان غمناکی را که در پشت سر من، در صندلی دسته‌داری فرورفته و با یک نظر شفقت‌آمیز ملاحظت‌انگیزی بر قلم‌های بی‌اراده و غلطی که به روی صورت دختر جوانی که مشغول کشیدن بودم نگاه کرده و مکرراً آه‌های پی‌درپی سوزانی می‌کشید. بالاخره گفت: شما خیلی زحمت می‌کشید و مغز خودتان را زحمت می‌دهید. خوبست یک قدری استراحت کنید. و هوا هم تیره؛ نقاشی عجالتاً قدری مشکل است. این صدایی که هیچ منتظر شنیدن نبودم و خود را تنها تصور می‌کردم، یک حرکت سریع شدیدی در من تولید کرد و یک مرتبه گفتم: آه! سلیمان! آیا شما این‌جا بودید؟ خنده‌فریبی کرد و گفت: شما به واسطه خیالات درهم و برهم و ناملایمی که دارید، همیشه اشخاص حاضر را، حتی خودتان را، فراموش می‌کنید. و من بالاخره از زیادتی فکر بر شما می‌ترسم. خوبست هر وقتی که گمان می‌کنید فکر خواهید کرد، فوراً خود را به حرف‌های مفرح و گردش در خارج و دیدن طبیعیات مشغول کرده و از اخبار تاریخ گذشته بخوانید. با یک تبسم تلخی، بیخودانه فریاد زده گفتم: آه! ای معلم و پسر عمه عزیز من!...»^۱

و به راستی که «ای معلم و پسر پسر عمه عزیز»، ای نقاش چیره‌دست نقش‌آفرین، ای

«سلیمان‌خان سپهبدی» تو هم؟!!

والباقی التباس‌ها و دیگر گفته‌ها بماند تا آن‌جا که «خاطرات تاج‌السلطنه و خطرات تاریخ‌پژوهان» به طبع درآید. اینک، بر سر داستان شویم و آن شماره عرایض تاج‌السلطنه

را بیاوریم مبادا که این «به جای مقدمه» از ذیل مقدمه طویل تر افتد!

آغاز ماجرا

طبل حلبی دولت کودتا کم پرصدا نبود. هیئت سیدضیاءالدین و شرکاء به ظاهر داعیه درانداختن طرح‌هایی نو داشت؛ آن طرح‌ها که نه با ماهیت و خاستگاه دولت سازگار بود، نه در بدنهٔ خاراژین سنگوارهٔ دستگاه دیوان سالار و هرم قدرت عصر قابل تقرر. از آن شمار، مصوبه‌ای پرداخت حقوق شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنت را به دربار محول؛ و همین عدم پرداخت حقوق دو برج دلو و حوت را درسی داشت. پیامد آن استنکاف شاه بود از پذیرش آن مصوبه، نبود پول و عدول بناچار دولت از تصمیم اولیهٔ خود و ایحال آن به حمل سال ۱۳۰۰ خورشیدی؛ قرار می‌گرفت که به سبب موضع دربار در عمر مستمحل کابینه کماکان در بوتهٔ تعویق ماند تا با سقوط دولت مجدداً به وزارت مالیه راجع شود. این همه، تنها عدم پرداخت حقوق شهزادگان را موجب شد و بس.

اوایل ۱۳۰۰ خورشیدی، قریب یک ماه از برآمدن دولت گذشته، تاج السلطنه درخواه تأدیهٔ حقوق معوقهٔ خود شد؛ در نامه‌ای خطاب به سیدضیاءالدین، نوشت:

«مقام منبع اشرف بندگان آقای رئیس‌الوزراء، دامت عظمتها در تعقیب مرقومهٔ صادره از کابینه، پس از استعلام از دربار اعلیحضرت شهبازی، معلوم شد این قرار عندالامکان از اول حمل هذه السنه اجرا خواهد گشت. اینک، استدعا دارد شهریهٔ دو برج دلو و حوت کمینه را، که در ضمن بودجهٔ سال گذشته به حساب خزانه داری آمده و تمام اخوان و همشیره‌ها دریافت داشته‌اند، دستخط فرمائید خزانه تأدیه کند که با وضعیت کنونی کمینه عطیهٔ بزرگی از طرف شخص حضرت اشرف محسوب خواهد بود. از این‌که در ضمن جریان مهام خطیره آسایش افراد این خانواده ملحوظ خاطر مبارک بوده است، همواره منت بردار بوده، ادعیهٔ دوام سعادت و عظمت حضرتت را تصریح می‌دارد. تاج السلطنه».

سید قرار داد پاسخ مراسله را «توسط مخبر ایران» ارسال دارد که با هر دو سوی آشنا بود؛ در حاشیهٔ همان نامه نوشت:

«جواب توسط مخبر ایران. دلو و حوت پرداخته شود و از اول حمل مطابق تصمیم هیئت دولت پرداخته خواهد شد».

عرایض شکوه‌آمیز سرکار علیّه عالیّه به مقام منیع ریاست وزراء ▶ ۱۹۵

جمله دوم در این نقشه تحشیه غیر ضرور نمود که نه به بار بود و نه به دار، و بناچار بر آن قلم کشید؛ گفتمی از پیش می دانست که قرار اول حمل نیز سنگ بزرگ است و نشان نزدن. پرداخت حقوق آن دو ماه اصدار دستوری جداگانه را می طلبید و آن تحشیه به تنهایی به مقصود وافی نبود. پس، بیست و دو روز مانده به عمر کابینه، در سیزدهم ثور ۱۳۰۰، خطاب به وزارت مالیه نمود:

«وزارت مالیه! غدغن نمائید شهریه مصوبه حضرت علیّه عالیّه خانم تاج السلطنه، دامت شوکتها، را از بابت دو برج دلو و حوت آخر سال سنه ماضیه پیچی نیل سال ۱۲۹۹ پردازند».

«تاریخ ارسالی» دستور «ریاست وزراء» روز «۱۳ ثور ۱۳۰۰» بود و چهارشنبه. یکشنبه بعد، ۱۷ ثور، عین مراسله به «مخبر ایران داده شد». به این نکته هم در حاشیه دستور تصریح رفت.

چهارم جوزای ۱۳۰۰ خورشیدی، پس از چهار ماه تنش مداوم، کابینه دوم سید، که در واقع کابینه‌ای ترمیمی بود، به فرمان احمدشاه معزول گردید. متن فرمان چنین بود:

«نظر به مصالح مملکتی، میرزاسیدضیاءالدین طباطبایی را از ریاست وزراء منفصل نمودیم و مشغول تشکیل هیئت وزراء جدید هستیم. شاه».

پنج روز بعد، ۹ جوزا، میرزا احمدخان قوام السلطنه که در ایام اقتدار دولت کودتا، نمک زندان قصر قاجار را چشیده و پس از آن هم که فضای زندان کفاف اتبوه زندانیان را ننمود، آب و نان محبس بعدی، خانه مسکونی نوساز «فیشر» باغبان سفارت دولت فخمیه در ورای خندق محاط تهران را خورده بود، به عنوان ریاست وزراء به تشکیل کابینه مأمور شد، و پنج روز بعد، ۱۴ جوزای ۱۳۰۰ خورشیدی، دولت منتخب خود را به حضور احمدشاه معرفی کرد.

و این آغاز ماجرا بود؛ و ماجرا تداوم یافت تا به هجرت تاج السلطنه و کابینه‌های بعد؛ هجرت به عتبات عالیات و زیستن در خانه داماد: «احمد خطیر جلایی»؛ عضو «اداره سجلات وزارت خارجه»، همو که در ۱۲۹۰ به خدمت وزارت خارجه درآمد پس از اشتغال در وزارت طرق و مالیه، و عضو مقدم اداره محاسبات وزارت خارجه شد، مأمور

عتبات عالیات، عضو سبجات و گذرنامه و تابعیت و...^۱
این شما، و این هم دنباله ماجرا و متن کامل دیگر نامه‌های «تاج السلطنه ناصری»^۲ یا
«عرایض شکوه آمیز سرکار علیّه عالیّه به مقام ریاست وزراء!»

[قوس ۱۳۰۰؛ ۲۱ - ۱۶ قوس؛ کابینه قوام السلطنه]

مقام محترم ریاست وزراء، دامت شوکتها! ابرهای تیره بی‌اعتنایی و بی‌اعتدالی باران
شکوا و نفرین را از آسمان خونین قلب‌ها به طرف حضرت اشرف می‌بارد. در محضر
مبارک اولیای امور، رحم و شفقت کلمه‌ایست خالی از معنی. دو عریضه درخصوص
کسر حقوق خود به حضور مبارک تقدیم داشته، جواب هیچ یک را مرحمت نفرمودید.
آیا بنده لایق جواب نبوده‌ام یا اشتغال به امور سیاسی و مملکتی به حدیست که
حضرت اشرف را فرصت جواب به ناله‌های مردم نیست؟ این یک صد تومان نالایق، که
اصلش قابل مذاکره نیست و تذکرش مایه بسا خجالت، ولی، بدبختانه، دست قضا تنها
ممر معاش یک شاهزاده را موکول به او کرده است، چه لایق بوده است بیست و پنج
تومان از [۱] و کسر شود؟ تمام بودجه و کسر ثروت مملکت آیا به همین بیست و پنج
تومان تسویه و اداره می‌شود؟ اگر چنین است و مملکت تنها به همین وجه از خطراتی که
هر لحظه تهدید فنا و نیستی را می‌رساند نجات می‌دهد، ما را حرفی نیست. اما، حرف
درین مسئله است که به قدری پول‌های گزاف بی‌موضع و بی‌مورد به مصرف می‌رسد که
این وجه ابداً قابل ذکر نیست. اگر بفرمائید عجز از تصویب او دارید، حقا باید گفت در
مملکتی [که] رئیس‌الوزرایش قادر بر تصویب بیست و پنج تومان نباشد، ما زنان مملکت
باید مایوس بود [ه باشیم]. مسئله در سر میلیون و میلیارد است؛

بیست و پنج تومان مورد مذاکره ما واقع شده! آنرا هم از جواب صریح یک
رئیس‌الوزرای وقت استنکاف دارد؛ عجبا! حالا می‌توانم حس نفرت عمومی را از اولیای
دولت بیابم و بفهمم که چرا در هر گوشه ماجراها ایجاد می‌شود. حس انتقام در هر بشری

۱. سالنامه وزارت امور خارجه، ۱۳۱۴ هجری شمسی. ص ۸۵، ۱۰۰.

۲. تمامی نامه‌ها تحت شماره «ب ۴۷۵۲ - ۲ - م» در گنجینه اسناد ارزشمند «مؤسسه مطالعات تاریخ
معاصر ایران» نگهداری می‌شود.

عرایض شکوه‌آمیز سرکار علیّه عالیّه به مقام منیع ریاست وزراء ▶ ۱۹۷

موجودست. آری، موجودست؛ می‌توان در فشار این بی‌اعتدالی‌ها او را ورزش داد و زنده کرد و پس از آن نتیجه گرفت. گو این‌که آن نتیجه را نفع بر دیگران عاید شود. چه عذری دارید در مقابل یک نفراتی که حقوق حقّه خود را مطالبه می‌کنند؟ اگر ما شاهزاده نیستیم، مرحمت فرموده اعلان بفرمائید که بتوانیم به وسایلی که افراد مردم تحصیل معاش می‌کنند، بنمائیم؛ اگر هستیم، صد تومان آیا زیادست؟ اضافه نمی‌کنید؛ کسر چرا می‌کنید؟ کسر می‌کنید؛ چرا شش ماه به شش ماه نمی‌دهید؟ نمی‌دهید؛ چرا وقتی شخصی خواهش اجازه و ترک این مملکت ویران را می‌کند، باز هم جواب نمی‌دهید؟ در کابینه وثوق‌الدوله ده عریضه به ایشان عرض و اجازه مرخصی خواستم. ایشان، مثل حضرت اشرف، عادت به ندادن جواب مردم داشت. غرور تاکی و خودبینی تا چند؟

کجایند شاهان با اقتدار ز هوشنگ و جم تا به اسفندیار
همه خاک دارند بالین و خشت خنک آن‌که جز تخم نیکی نکشت

مستدعیم مرحمت فرموده این بیست و پنج تومان را به ملت و مملکت ضرر نزنید و تصویب فرمائید و تأکید فرمائید پنج شش ماه حقوق عقب افتاده این بنده را وزارت مالیه بپردازد و یا لطف را کامل تر کرده دو کلام اجازه مرخصی، که به یک طرفی خود را سرنگون سازد یا حبس در نظمی که از حیث امر معاش راحت باشد یا تبعید به کاشان که اقلأ بپسرم را ملاقاتی کرده باشم، [مرحمت فرمائید]. امر امر مبارک است. ایام افتخار پاینده باد. تاج السلطنه.

[حاشیه، رقم مهر شش‌گوشه: ورود به کابینه وزراء به تاریخ ۲۱ قوس ۱۳۰۰، نمره ۱۴۴۵۳۰. [بشت پاکت: پست شهری سفارشی دو قبضه. مقام منیع حضرت اشرف رئیس‌الوزراء، دامت شوکته. تاج السلطنه ناصری.

به وزارت مالیه حکم کرده بودم شهریه حضرت علیه را تمام بپردازند. چون کسر شهریه‌ها عمومیت داشت، به هیأت وزراء مراجعه شده است. تاکنون تکلیفی معین نشده است. در انجام تقاضای حضرت علیّه مساعدت می‌شود. ۹/۱۶.
نمره ۶۰۱۳.

[شیر ایستاده، خورشید، شمشیر، تاج] ۳۹ مورخه ۲۱ برج قوس ۱۳۴۰

ریاست وزراء

ضمیمه ...

نمره ۱۴۴۵۳

خدمت حضرت علیّه خانم تاج السلطنه، دامت شوکتها! از شرحی که دایر به شهریه خودتان اشعار شده بود، مطلع شدم. از طرف این جانب در انجام تقاضای حضرت علیّه و اظهار مساعدت به هیچ وجه دریغ و مضایقه نشده است. و اگر در ارسال جواب هم تأخیر شده برای این بود که می خواستم با حصول نتیجه جواب داده باشم. یک دفعه در پرداخت شهریه بدون کسر شرح لازم به وزارت جلیله مالیّه نوشته بودم. لکن، چون مطلب عمومیت داشته، از وزارت معزی الیها به هیأت وزراء و مجلس مراجعه داده اند و تاکنون در این باب تکلیفی معلوم نشده است. ولی در انجام تقاضای حضرت علیّه حتی الامکان مساعدت خواهد شد.^۱ آن چه از طرف این جانب مقدور است، از مساعدت فروگذار نمی شود.

[حاشیه:] تجدید شود.

[دلو / حوت ۱۳۰۰؛ کابینه مشیرالدوله]

مقام منبع حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء، دامت شوکتها! پس از تقدیم ارادت و بندگی، یک سؤال از حضرت اشرف، روحی فداه، دارد و آن سؤال اینست که معنی و مفاد ریاست وزراء یعنی چه؟ در یک مملکت رئیس الوزرای وقت را وظیفه چیست؟ جز این که به عرایض مردم رسیدگی کرده و به داد بیچارگان برسد؟

در کابینه سیدضیاء الدین، حقوقات خانواده سلطنتی رجوع به دربار سلطنتی شد. شاه، که هیچ چیز چون پول و هیچ عشقی جز پول در قلب و روح خود نمی یافت، استنکاف کرد؛ پول را به خویشی و خانوادگی ترجیح داد، و حق هم داشت. او ملت [و] مملکت را هم به پول می فر [و] شد و پول را برتری می دهد. از [۱] و انتظاری جز این نبود. دوباره شهریه ها رجوع به مالیه شد با یک کسر نالایقی؛ مثلاً یک صد تومان حقوق شهریه تصویب شده مجلس این جانبان، هفتاد و پنج تومان شد و آن هفتاد و پنج تومان هم از اول

۱. در اصل، عبارت قلم خورده است.

حمل سال گذشته تا حال تأدیه نشده.

این جانب، که زنی هستم دارای چهل سال عمر که نه می‌توانم شوهر کنم و نه می‌توانم دزدی و گدایی [کنم]، تکلیفم چیست؟ حضرت اشرف، که رئیس‌الوزرای وقت هستید، چه تکلیفی برای کمینه معین می‌فرمائید. اگر غرض از تأخیر این است که مستمریات به کلی قطع شود، ما را حرفی نیست. ولی، عجالتاً دو ساله این مستمری را مرحمت کنید که قروض خود را داده، مابقی را برداشته به یک طرفی مسافرت کند. البته در یک شهری که کمینه شناخته نشود، می‌تواند با تحصیلاتی که دارد خود معاش خود را تهیه کند. اگر مقصود قطع نیست، پس این جزیی حقوقی که تنها وسیله معاش این کمینه است، امر و مقرر شود بپردازند. هر قدر در مالیه پول یافت نشود، به قدر هفت صد تومان یافت می‌شود که شهریه عقب افتاده این جانب تأدیه شود. وظیفه شخص حضرت اشرف حقیقتاً درین موضوع عطف توجه است. زیرا که اخلاقی، انصافی، انسانی، وظیفه [ای] بهتر [از این] قسم نباشد [که] یک نفر زن بیچاره را باید دستگیری بفرمائید. به خدایی که حیات داده است قسم که من خود هستم و یک مختصر زندگانی از درجه پنجم، بدون هیچ امید دیناری پول. مستدعیم جواب قطعی مرحمت شود.

در خاتمه، رحم و انصاف حضرتت را حکم قرار داده، امیدوارم مایوس نفرمائید.
تاج السلطنه.

[شیر ایستاده، خورشید، شمشیر، تاج]

تهران، به تاریخ ۱۳۰۰

اسم نویسنده... صادره...

ریاست وزراء

نمره کتاب ثبت ۱۸۱۳۷

کارتن... دوسیه...

ذکر نمره‌های قبل...

تاریخ ارسالی ۹ حوت ۱۳۰۰

وزارت جلیله مالیه! نظر به این که پرداخت شهریه نواب مستطاب علیّه خانم تاج السلطنه مدتی است به تأخیر افتاده است، غدغن فرمائید در اولین فرصت اقساط معوقه شهریه ایشان را بپردازند و بعد هم ترتیبی بدهند که مرتباً کارسازی شود.

[حوت ۱۳۰۰؛ ۱۸ - ۱۰ حوت؛ کابینه مشیرالدوله]

تصدق حضور مبارک کردم! شخص حضرتت را لطف و مرحمت مخصوص نسبت به برادر من هست. آیا ممکن [است] ذره [ای] از آن مرحمت را هم نسبت به کمینه معطوف داشته درحقیقت از بدنامی خودکشی نجات دهید؟ شخص شریف نجیب را باید توجه به حال نجبا باشد. اگر سیدضیاءالدین می‌گفت شاهزادگان را باید [به] گرسنگی کشت و با اشراف بد بود؛ حق داشت؛ شما که خود از اشراف هستید. به سر مبارک خودت و به تمام چیزهایی که لایق احترام و قسم است، کمینه را جز یک دست اثنائیه محقر و یک قرض زیاد از دارایی [در] دنیا هیچ نیست، و خدا شاهدست اغلب برای گذران یومیه معطل و شاید شب را گرسنه باشم. البته شخص در موقعی شجاع و شهیم است که گرسنه نباشد؛ ولی، در مقابل فقر و بیچارگی همه چیز را از دست می‌دهد.

یک استدعای عاجزانه تنها از حضور مبارک دارم: شما را قسم می‌دهم به آن‌چه که به او معتقد و امیدوار هستید، مرحمت فرموده آن جواب حقیقی را به کمینه التفات کنید؛ اگر شهریه‌ها قطع و هرگز تأدیه نخواهد شد، دستخط بفرمائید؛ اگر تأدیه می‌شود که آنرا هم دستخطی مرحمت فرمائید مالیه بپردازد. مثل اینست که درین شب عید از خود عیدی مرحمت کردید.

در هر صورت، استدعا دارم جواب قطعی مرحمت شود. در صورت یأس ازین جزئی مایه معاش و حیات، ممکن است با کمال تهور و داع با حیات گفت و خود را آسوده ساخت. حضرت اشرف را قسم می‌دهم به شرافت ذاتی خود که از حقیقت‌گویی مضایقه نرموده، تکلیف قطعی این کمینه را معلوم فرمائید. آدرس کمینه: سرچهارراه سپهسالار. ایام جلالت مستدام باد. تاج السلطنه.

[پشت پاکت:] در منزل شخصی حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا، دامت شوکت. عریضه حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف آقای مشیرالدوله رئیس‌الوزرا، دامت شوکت. تاج السلطنه.

نمره ۱ - ۴۳۳. دو قبضه.

[روی پاکت: مهر بیضی به سجع:] تاج السلطنه.

ملاحظه شد. آقای دبیر مخصوص! اخیراً به مالیه نوشته شده است؛ مراجعه نمائید؛

۱۲/۱۰؛ به خودشان هم جواب بدهید.

[شیر ایستاده، خورشید، شمشیر، تاج]
ریاست وزراء
نمره کتاب ثبت ۱۸۶۸۹
کارتن ۳۹، دوسیه...
ذکر نمره‌های قبل...
تاریخ ارسالی ۱۸ حوت ۱۳۰۰ [۱]

حضرت علیّه عالیّه سرکار خانم تاج السلطنه، دامت شوکتها! شرحی که دایر بر اظهار نگرانی فوق‌العاده از تأخیر پرداخت شهریه خودتان اظهار فرموده بودید واصل گردید. خاطر حضرت علیّه را مطمئن می‌سازم که دولت نه تنها تصمیمی به خیال عدم تأدیه شهریه حضرت علیّه را ندارد، بلکه عقیده دارد و میل این جانب این است مرتباً برسد و خاطر سرکار از حیث امر معاش راحت باشد. ولی، این تأخیر پرداخت فقط به واسطه نبودن وجه در صندوق مالیه بوده است و مع‌ذلک در نهم حوت، به شرحی که سواد آن‌را ملاحظه می‌فرمائید، به وزارت مالیه تأکید کرده‌ام اقساط معوقه را بدهند و در آتیه هم مرتباً عاید دارند. بفرمائید به وزارت مالیه مراجعه کنند؛ امیدوارم بتوانند بپردازند. [امضاء:] مشیرالدوله.

[حوت ۱۳۰۰؛ ۲۵ - ۲۴ حوت؛ کابینه مشیرالدوله]

مقام منبع حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا، دامت شوکت! از خالق حقیقی و معبود واقعی خود تا آخرین دقائق حیات بقای عمر و عزت [و] شوکت آن ذات مقدس را درخواست نموده و خود را زنده و آزاد کرده حضرت دانسته، طوق رقیّت و عبودیت [و] حق‌شناسی را در گردن خواهم داشت. از آن‌جایی که علو همت و بزرگواری حضرتت به بیچارگان مشهودست، نازپرور دست استرحام خود را به جانب حضرتت دراز نموده آخرین استدعایم را می‌نمایم. با تمام امیدی که به فتوت و رأفت حضرتت دارم، یقین دارم مایوس نمی‌فرمایند.

آیا انصاف است تمام شاهزادگان حقوقات خود را کاملاً و بدون کسر گرفته، آن که بیچاره‌تر و مظلوم‌تر است شهید سیدضیاءالدین گردد؟ همشیرگان کمینه، با این که شوهر و کفیل و مایه معیشت دارند، حقوق خود را تمام [و] کمال می‌گیرند؛ جزیی حقوق کمینه به هفتاد و پنج تومان تنزل نموده است. به خاک پای مبارک قسم است، تمام وجهی که از مالیه دریافت شد، بین طلبکارها تقسیم شد و برای کمینه چیزی باقی نمانده است. و اگر در صحت عرض کمینه تردیدی هست، ممکن است تحقیق بفرمائید. و بیچاره مانده، نمی‌داند تا تکلیف حقوق سال آینده معلوم شود، چگونه روزگار بگذراند.

از حضور مبارک عاجزانه درخواست می‌نمایم دستخطی مرحمت شود که وزارت مالیه کسر حقوق این کمینه [را]، که بیست و پنج تومان در ماه و کلیه دویست تومان می‌شود، بپردازد که درین مدت بتواند خودداری کند. این دویست تومان را در حقیقت به این کمینه عیدی مرحمت می‌فرمائید و آبرو و حیات این کمینه را خلاص می‌فرمائید.

در خاتمه، تمام ناله و استرحام و التماس خود را عرضه داشته و امیدوارم مرحمتی فرموده مایوسم نفرمائید. ایام عزت و جلال و عظمت پاینده باد. تاج السلطنه. [پشت پاکت:] پست شهری سفارشی شود. دولت منزل حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء، دامت شوکت. مقام منبع حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء، دامت شوکت. تاج السلطنه.

تقاضا کرده‌اند ۲۵ تومانی که در ضمن حکم عمومی از شهریه مشارالیه کسر شده است، تأدیه شود. به عرض می‌رسد. ۱۲/۲۵.

آقای دبیر مخصوص جواب بدهد مخالف قانون عمومی با عسرت فعلی نمی‌توان اقدامی کرد.

نمره ۱ - ۴۷۳. دو قبضه.

[حمل ۱۳۰۱؛ ۵ حمل؛ کابینه مشیرالدوله]

[شیر ایستاده، خورشید، شمشیر، تاج]

تهران، به تاریخ... ۱۳۴

اسم نویسنده: ... صادره...

ریاست وزراء

نمره کتاب ثبت ۷۳

کارتن ۳۹، دوسیه ۳۵۴

ذکر نمره‌های قبل...

شعبه تحریرات...

تاریخ ارسالی ۵ حمل ۱۳۰۱ [شمسی/۷ شعبان ۱۳۴۰ قمری]

حضرت علیّه عالیّه خانم تاج السلطنه، دامت شوکتها! مراسله سرکار واصل گردید و از شرحی که در تقاضای تأدیبه بیست و پنج تومان حقوق موضوعه خودتان اظهار داشته بودید، مطلع شدم. کسر این مبلغ از حقوق سرکار بر طبق مقررات عمومی بوده است که سابقاً اقدام شده و برگشت آن علاوه بر این که تبعیض و موجب شکایت سایر ارباب حقوق خواهد شد، با عسرت فعلی مالیه غیرمقدور است و مجلس شورای ملی تصویب نخواهد نمود.

[حمل/ثور ۱۳۰۱؛ کابینه مشیرالدوله]

قربان حضور مبارکت گردم! از خداوند احدیت، با قلبی پر از [ار]تعاش و حمیت، بقای عمر و عزت [و] شوکت و اقتدار حضرتت را درخواست می‌نمایم. این کمینه، نظر به دستخط مبارک، در موضوع کسر شهریه ساکت و خود را تسلیم مقدرات نمودم. از [آن]جایی که خداوند همیشه حامی درماندگان و بیچارگان است، نخواست کمینه درین شهر با عسرت و پریشانی زندگانی نماید: داماد کمینه، احمد جلالی خطیر، که سال‌ها در وزارت مالیه و خارجه استخدام داشت، به سمت ریاست تذکره بغداد مأمور و دختر کمینه [را]، که کنیز حضرت اشرف باشد، [را] هم با خودش به این مسافرت می‌برد. موقع برای کمینه ازین بهتر نیست که خود را به گوشه‌یی کشیده و با لقمه نانی زندگانی نمایم. البته درین پیرانه سر و آخر عمر جز در سایه مبارک حضرت سیدالشهدا(ع)، کجا سزاوار است که معتکف و منزوی باشم، در حالی که داماد کمینه هم همراه باشد؟

برای سلامتی وجود مبارک، برای رضای خدا و وجدان و عالم انسانیت، بذل توجهی فرموده این هفتاد و پنج تومانی که دولت و مجلس تصویب کرده است که به این کمینه بدهند، حواله بفرمائید احمد جلالی از محل مأموریت خودش به این کمینه بدهد که در آستان حضرت سیدالشهدا(ع) بقیه عمر را به دعاگویی وجود مبارک به سر برم و

درخواست کنم که این عمر آمیخته به محنت را زودتر خاتمه دهد. روز شنبه را حضرات حرکت کرده، کمینه هم با ایشان می‌روم. فقط امیدوارم که قبل از شنبه به زیارت جواب عریضه خود نائل شده که با اطمینان که گرسنگی در آنجا نخواهد مرا کشت بروم و ابدی، تا آخرین نقطه حیات، دعاگوی وجود مبارک باشم. هر مرحمتی که درباره شخص کمینه بفرمائید، از روی استحقاق است. زیرا که کمینه بجز خداوند و ائمه اطهار و پس از آن، تنها امید به وجود مبارک حضرت اشرف، روحی فداه، [داشته] ملجاء و پناهی ندارم. واللّه، در پیشگاه خداوندی این نیکوکاری حضرت اشرف بی‌اجر و عوض نخواهد ماند. ایام شوکت پاینده باد. تاج السلطنه.

[بشت پاکت: پست شهری سفارشی. منزل شخصی حضرت اشرف. به مقام منبع

حضرت اشرف آقای مشیرالدوله رئیس الوزرا، دامت شوکت، مشرف شود. تاج السلطنه.

نمره ۷۰-۵۵۶

[ثور ۱۳۰۱؛ ۲ ثور؛ کابینه مشیرالدوله]

[شیر ایستاده، خورشید، شمشیر، تاج]

طهران به تاریخ.....۱۳

اسم نویسنده:....صادره

ریاست وزراء

نمره کتاب ثبت ۱۲۶۲

کارتن ۳۹، دوسیه ۳۵۴

ذکر نمره‌های قبل

تاریخ ارسالی ۲ ثور ۱۳۰۱

وزارت جلیله ماله! سرکار علیّه عالیّه خانم تاج السلطنه تقاضا نموده‌اند به مناسبت تشرف عتبات عرش درجات و خیال اعتکاف در آن آستان ملایک پاسبان، شهریه ایشان برای کمک خرج از محل تذکره بغداد پرداخته شود. غدغن فرمائید به طوری که تقاضا نموده‌اند، ترتیب آن را بدهند، موجبات آسایش معزی الیها فراهم شود.

حضرت علیّه عالیّه خانم تاج السلطنه، دامت شوکتها!

مشروحه حضرت علیّه واصل و از مندرجات آن اطلاع حاصل گردید. در باب

عرایض شکوه‌آمیز سرکار علیّه عالیّه به مقام منبع ریاست وزراء ▶ ۲۰۵

پرداخت شهریه خودتان از محل تذکره بغداد به طوری که تقاضا شده بود، شرح لازم به وزارت مالیه نوشته لفا ارسال گردید.

[ثور ۱۳۰۱؛ ۲۸ ثور؛ کابینه مشیرالدوله]

به تاریخ ۲۸ برج ثور ۱۳۰۱
ضمیمه

[شیر ایستاده، خورشید، شمشیر، تاج]

وزارت مالیه

اداره محاسبات کل

دایره...

نمره ۵۱۲۷

مقام منبع ریاست وزرای عظام، دامت شوکتہ! در جواب مرقومه مبارکه نمره ۱۲۶۲، راجع به پرداخت شهریه سرکار علیّه خانم تاج السلطنه از عایدات تذکره بغداد، به عرض می‌رساند که هر زمان صورت کلی شهریه‌ها از تصویب مجلس شورای ملی بگذرد، البته حکم مبارک مجری خواهد شد. [امضاء:]

[سجع مهر:] وزارت مالیه.

[حاشیه:] ضبط شود. ۳۹ - ۳۵۴ [سجع مهر:] ورود به کابینه ریاست وزراء به تاریخ

۲۳ ثور ۳۰۱.

نمره ۲۳۵۲.

[سرطان ۱۳۰۱؛ ۲۴ سرطان؛ کابینه قوام السلطنه]

۲۴ سرطان [۱۳۰۱ شمسی / ۲۱ ذیقعدہ ۱۳۴۰ قمری]

مقام منبع ریاست وزراء، دامت شوکتہ! در موقع ریاست وزرا [بی] حضرت اشرف آقای مشیرالدوله، بنده به واسطه این‌که میرزا احمدخان خطیر، داماد این‌جانب، عازم بغداد بود، از طرف وزارت مالیه به ریاست صندوق تذکره عراق عرب، از ریاست وزراء خواهش کردم حکمی مرحمت بفرمایند که حقوق این‌جانبه را ایشان در مدت اقامت بنده در عتبات بپردازند. آقای مشیرالدوله مرحمت فرموده حکم قطعی فوری به وزارت مالیه مرقوم فرمودند که حقوق بنده را حواله صندوق تذکره عراق عرب نمایند. آن حکم

را بنده به توسط شاهزاده مرآت السلطان برای مدیرالملک فرستادم و ایشان موکول کردند به تصویب مجلس که پس از تصویب فوراً حواله صادر و بفرستند. بنده، به اطمینان قول کفیل مالیه، با داماد خود به عزم زیارت عتبات حرکت کرده به بغداد آمدم. سه ماه است بنده در بغداد هستم بدون خرجی و از مرکز با تمام مجاهدت تلگراف [و] کاغذ، هنوز جوابی نرسیده است و حکم آقای رئیس الوزرا بی اثر مانده است. صندوق عراق عرب بیش از ماهی سیصد و هفتاد و پنج رویه محل دارد که به بنده بدهد؛ ده برابر حقوق بنده را هم می تواند پردازد. حقوقات هم که مدتی است از تصویب مجلس شورای ملی گذشته است. این هفتاد و پنج تومان لایق این نیست که آن قدر در [ا] و تأمل بشود. از مقام محترم حضرتت خواهش و درخواست دارم بذل توجه و مرحمت فرموده امر و مقرر بفرمائید آقای فهیم الملک، وزیر مالیه، به فوریت حواله حقوق بنده را به صندوق تذکره عراق عرب صادر و بفرستد. زیرا که اگر این مرحمت را در حق بنده نفرمائید، حقیقتاً ظلم فرموده: در ولایت غربت بی خرجی و بدون دیناری پول، حال شخص معلوم است. اگرچه یک برج حقوق را به رسم علی الحساب از صندوق، به موجب حکم رئیس الوزرای سابق، دریافت نموده است؛ ولی یک برج حقوق با گرانی بی حد بغداد هیچ کفایت نمی کند و صندوق هم در دادن وجه به موجب حکم رئیس الوزرا تا اندازه ای تأمل دارد و منتظر حواله وزارت مالیه است. البته با بذل توجهی که درباره عموم مالها دارید، این مرحمت را دریغ نمی فرمائید و حکم فوری مرحمت می فرمائید برای وزارت مالیه. چه در مرکز این وجه را پردازد، چه حواله صندوق تذکره نماید تفاوتی ندارد. ایام عزت و جلالت مستدام باد. تاج السلطنه.

[حاشیه: مهر شش گوش به سجع:] ورود به کابینه ریاست وزراء به تاریخ ۳۰/۵/۴۱ [۱۳]، نمره ۶۲۶۷.

[پشت پاکت:] از بغداد به تهران. منزل شخصی آقای رئیس الوزرا، دامت شوکت. آدرس قونسولخانه ایران در بغداد. مقام منبع ریاست وزراء آقای قوام السلطنه، دامت شوکت. [عن بغداد، تهران. بحضور حضرت جناب معالی صفات رئیس الوزرا قوام السلطنه دامت شوکت. [سفارش شده

[مهر دایره به سجع:] (TEHERAN) 11, 22, VII. 29. No. تهران.

عرایض شکوه‌آمیز سرکار علیّه عالیّه به مقام منبع ریاست وزراء ▶ ۲۰۷

[اسد ۱۳۰۱؛ ۳۰ اسد؛ کابینه قوام السلطنه]

طهران، به تاریخ..... ۱۳

[شیر ایستاده، خورشید، شمشیر، تاج]

اسم نویسنده... صادره...

ریاست وزرا

نمره کتاب ثبت ۶۲۶۷

کارتن ۳۹ دوسیه ۳۵۴

ذکر نمره‌های قبل...

تاریخ ارسالی ۳۰ اسد ۱۳۰۱

وزارت جلیله مالیّه! سرکار علیّه خانم تاج السلطنه، دامت شوکتها، که به عزم تشرف عتبات عالیات حرکت و فعلاً در بغداد توقف دارند، شرحی از نرسیدن شهریه و عسرت خود اظهار کرده‌اند. نظر به رعایت آسایش معزایلیها غدغن فرمائید عجالتاً مبلغی به رسم علی الحساب بابت شهریه ایشان حواله صندوق تذکره عراق و علی الحساب پرداخت نمایند تا شهریه‌ها از تصویب مجلس شورای ملی بگذرد. [امضاء: قوام].

[سنبله ۱۳۰۱؛ ۱۶ سنبله؛ کابینه قوام السلطنه]

۱۶ سنبله [۱۳۰۱ شمسی / ۱۵ محرم ۱۳۴۱ قمری]

قربان حضور مبارکت گردم؛ این کمینه در کابینه آقای مشیرالدوله عازم عتبات عالیات گشته، از ایشان دستخطی به وزارت مالیه گرفتم که حقوق این‌جانبه را از صندوق تذکره بغداد تا در عتبات هستم بپردازند. ایشان هم حکم مؤکدی به وزارت مالیه مرقوم فرمودند. چون هنوز حقوقات از تصویب مجلس شورای ملی نگذشته بود، آقای مدیرالملک قول دادند به محض گذشتن بودجه از مجلس، شهریه این‌جانبه را حواله بغداد کنند. الان چهار ماه است که این کمینه در بغداد معطل، سرگردان، بدون مخارج مانده‌ام. پس از هزاران عرضحال [و] التماس، سیصد تومان آقای فهیم‌الملک تلگرافاً حواله کرده‌اند. صندوق تذکره راجع به داماد بنده میرزا احمدخان خطیرست. ایشان را دو ماه است وزارت جلیله مالیّه مأمور جده کرده‌اند و در غیاب ایشان صندوق تذکره

سپرده به رئیس تذکره، آقای مرآت الدوله است. ایشان را اگر سابقه به حالش داشته باشید، یکی از گرسنگان و قحطی زدگان مرکزست؛ تمام پول صندوق را به قمار می‌بازد و به مصارف خانواده‌اش می‌رساند و الان دو ماه است که دیناری به احدی از اجزاء حقوق نداده است، از منتخب الدوله، که به جای قونسول است، تا سائیرین. بنده هم قربانی حرص و طمع ایشان شده، هر قدر مطالبه این سیصد تومان را می‌نمایم، می‌گوید پول نیست و از کرمانشاه پول خواستم. در صورتی که هر روزه عایدی صندوق از پانصد رویه الی دویست رویه می‌شود. از اطراف بغداد، هر روزه اکراد و کمالیون به سلیمانیه آمده‌اند. امروز [و] فرداست که وارد بغداد می‌شوند. مستدعیم تلگرافاً امر و مقرر فرمائید که آقای مرآت الدوله دو روزی ترک مجالس قمار را کرده، این سیصد تومان را به بنده بپردازند که به طرف تهران حرکت نموده دعاگوی وجود مبارک باشم. ایام جلالت پاینده. تاج السلطنه ناصری.

[پشت پاکت:] از بغداد به تهران. سفارش شده. دولت منزل حضرت اشرف رئیس‌الوزرا قوام‌السلطنه. حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف آقای قوام‌السلطنه ریاست وزراء، دامت شوکت، مشرف شود. به حضور حضرت صاحب الفخامه رئیس‌الوزراء الدولة العلمیة الایرانیة، مدظله العالی.

Son Excellence President de Conseil. Teheran.Persia.

تاج السلطنه. [رقم تبر:] R 448. BAGHDAD

[سنبله ۱۳۰۱؛ ۱۹ سنبله؛ کابینه قوام‌السلطنه]

[شیر ایستاده، خورشید، شمشیر، تاج] به تاریخ ۱۹ برج سنبله ایت‌ئیل ۱۳۰۱

نمره ۱۷۶۱۹، ضمیمه.....

وزارت مالیه

اداره محاسبات کل

دایره.....

مقام منبع ریاست وزراء عظام دامت شوکت! در جواب مرقومه مبارکه نمره ۶۲۶۷ راجع به شهریه سرکار علیّه خانم تاج‌السلطنه که مقرر فرموده بودند به صندوق تذکره عراق عرب حواله صادر شود، احتراماً به عرض می‌رساند که چون هنوز رفع ابهام از

عرایض شکوه آمیز سرکار عالیّه عالیّه به مقام منبع ریاست وزراء ▶ ۲۰۹

مواد قانونی موضوعه راجع به شهریه‌ها نشده است، عجالاً به رسم علی الحساب مبلغ سیصد تومان به صندوق تذکره عراق عرب حواله صادر گردیده که کارسازی دارند و بقیه هم حسب الامر پس از گذشتن متمم قانونی از تصویب مجلس شورای ملی حواله صادر خواهد شد. [سجع مهر]: وزارت مالیه.

ورود به کابینه ریاست وزراء به تاریخ ۱۳۰۱/۶/۲۱

نمره ۷۲۴۷

[حاشیه]: عجالاً ضبط شود.

[میزان ۱۳۰۱؛ ۱۴ میزان؛ کابینه قوام السلطنه]

[شیر ایستاده، خورشید، شمشیر، تاج]

تهران، به تاریخ..... ۱۳

اسم نویسنده... صادره...

ریاست وزراء

نمره کتاب ثبت ۸۳۹۷

کارتن ۳۹، دوسیه ۳۵۴

ذکر نمره‌های قبل

تاریخ ارسالی ۱۴ میزان ۱۳۰۱ [۱ شمسی / ۱۵ صفر ۱۳۴۱ قمری]

ژنرال قونسولگری بغداد! از قراری که حضرت عالیّه عالیّه خانم تاج السلطنه اظهار داشته‌اند، پرداخت سیصد تومانی که وزارت جلیله مالیه از بابت حقوق معزی الیها حواله صندوق تذکره بغداد نموده‌اند، تاکنون معوق و ایشان برای مخارج در عسرت هستند. البته مساعدت نموده و زودتر مبلغ مزبور را وصول و ایصال دارید که از این حیث وسایل آسایش خاطر ایشان فراهم گردد. [امضاء]: قوام.

[قوس ۱۳۰۱؛ ۱۴ قوس؛ کابینه قوام السلطنه]

[شیر ایستاده، خورشید، شمشیر، تاج]

تهران، به تاریخ..... ۱۳

اسم نویسنده آقای شکوه الملک، صادره...

ریاست وزراء

نمره کتاب ثبت...

کارتن ۳۹، دوسیه ۳۵۴

ذکر نمره‌های قبل

تاریخ ارسالی ۱۴ قوس ۱۳۰۱ [شمسی / ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۴۱ قمری]
آقای مؤتمن‌الملک! فدایت شوم! مرقومه شریفه راجع به شکایات خانم تاج‌السلطنه
زیب وصول داد. خودشان هم مستقیماً شرحی اشعار داشته بودند و به وزارت خارجه
تأکید شد زودتر رسیدگی نموده، قرار آسایش ایشان را بدهند. بعد از وصول مرقومه هم
مجدداً سفارش کرده و امیدوارم به زودی رفع شکایت ایشان شود.

عالم نسوان، مجله‌ای ویژه مسائل زنان

غلامرضا سلامی

همگام با تماس ایرانیان با تمدن و نظام فکری حاکم بر غرب در عهدناصری، اعتقاد به حضور و مشارکت زنان در اجتماع به عنوان نیمی از جمعیت کشور به تدریج در اذهان عمومی راه یافت. این در حالی بود که بخش اعظم «نیمه مذکر» کشور نیز حضور و مشارکت چندانی در اجتماع نداشت. بدین ترتیب می‌توان گفت که مشکلات در عرصهٔ تعلیم و تربیت، تأسیس مدارس به سبک جدید، ترتیب کادر آموزشی، تخصیص بودجهٔ گشایش و فعالیت مدارس و... تنها محدود به زنان نبود. افکار عمومی، تأسیس مدارس پسرانه را نیز بر نمی‌تافت و البته در چنین فضایی، راهیابی دختران و زنان به مدارس جدید به مراتب سخت‌تر می‌نمود.^۱

در این مجال به اختصار به تاریخچهٔ تأسیس مدرسهٔ دخترانه امریکایی در تهران که مؤسسین مجلهٔ عالم نسوان از فارغ‌التحصیلان آن بودند، اشاره می‌کنیم.^۲ این مدرسه «در ۲۴ آوریل ۱۸۷۴، با دوازده شاگرد در خانه‌ای که نزدیک کلیسای ارمنیان واقع بود، گشایش یافت. در ماه فوریهٔ ۱۸۷۵ این آموزشگاه به محل جدیدی در نزدیکی باغشاه که موسوم به لاله‌زار بود منتقل شد و به صورت مدرسه شبانه روزی در آمد.»^۳ سرانجام پس از این که محل مدرسه چند بار تغییر یافت و فعالیت آن گسترش پیدا کرد، «آموزشگاه دخترانه‌ای که در این وقت ایران بیت‌ئیل [IRAN Bethil] نامیده می‌شد، در آخر دهمین سال تأسیس، به محل میسیون امریکایی در خیابان قوام‌السلطنه انتقال یافت و بعد از آن در همان جا باقی ماند.»^۴

پس از آن‌که ناصرالدین‌شاه مقرر کرد که دولت سالی صد تومان برای کمک به مدرسه پرداخت کند، «عده‌ای از خانواده‌های سرشناس مسلمان دخترانشان را به این مدرسه فرستادند... به سال ۱۹۰۳ [۱۳۲۱ ق] مظفرالدین‌شاه فرمان داد که تمام خانواده‌های مسلمان دخترانشان را از این مدرسه که (در آنجا دختران پوشیدن دامن و کفش پاشنه بلند را فرا می‌گیرند) بیرون برند. در نتیجه، تمام دختران مسلمان مدرسه را ترک گفتند. ولی ده روز طول نکشید که همه آنها دوباره به آموزشگاه برگشتند. در سال ۱۹۰۵، از ۹۵ محصل ۲۴ نفر، و در سال ۱۹۱۳، از ۳۴۵ دانش‌آموز، ۱۵۴ نفر دختران مسلمان بودند».^۵ درباره انگیزه والدین دختران مسلمان از ثبت نام دخترانشان در این مدرسه، نوشته دکتر خلیل‌خان ثقفی قابل تأمل به نظر می‌رسد. وی در پاسخ به پرسش مظفرالدین‌شاه، که دلیل تحصیل دختر او را در مدرسه آمریکایی جویا شده بود، اظهار داشت: «برای آنکه قبله عالم هنوز برای دخترهای ما مدرسه درست نکرده‌اند که در آنجا درس بخوانند. هر وقت شاه برای ما مدرسه دخترانه ساخت، آن وقت من دخترم را از مدرسه آمریکایی بیرون آورده در مدرسه دولتی می‌گذارم. شاه رو به زنها کرده گفت: حق به جانب اعلم‌الدوله است. صحیح می‌گوید».^۶

در برخورد با مسائل زنان، هدف میسیونرها ن مؤسس مدرسه ایجاد زمینه‌های لازم برای آگاهانیدن زنان به حقوق خود بود. به تعبیر مایکل. پ. زرینسکی، گردانندگان مدارس آمریکایی در تهران «با آگاهی در مرکز اصلی اتفاقات در پایتخت مملکت و در میان مردان طبقه بالا کار می‌کردند و معتقد بودند که در اجتماعی که مردان فرمانروا هستند، سریع‌ترین راه پیشرفت برای زنان این است که به مردان تلقین شود که طالب همسران مدرن و تحصیلکرده باشند...»^۷ وی خاطر نشان می‌کند که یکی از تلاش‌های عمده میسیون پروتستان - پرسبیتریان آمریکایی در ایران، ایجاد زمینه مناسب برای اندیشه برابری حقوق زن و مرد بود. آنها تلاش می‌کردند که به عنوان پیشرفت در هدف فوق، کشف حجاب را از مدرسه دخترانه آمریکایی آغاز کنند.^۸ از نظر دکتر ساموئل جردن (مدیر کالج البرز)، تغییر افکار مردان در جهت موافقت با تحصیل زنان مستلزم این بود که خود مردان نیز تحصیل کنند و در نتیجه رشد فرهنگی حاصل از تحصیل خواستار ازدواج با زنان تحصیلکرده شوند.

«به خاطر ازدواج در سن خردسالی، تعدد زوجات و آسان بودن طلاق، زنان در مقام پایین‌تر قرار داشتند... ما شاگردان خود را متقاعد کرده‌ایم که داشتن فقط یک همسر از هر لحاظ ارجحیت دارد... مردان جوان اصرار دارند که همسران تحصیلکرده داشته باشند، همسری که همکار حقیقی، دوست و محرم راز آنها باشد...»^۹

در سال ۱۲۹۳ ش، «جمعیت فارغ‌التحصیلان مدرسه بیت‌ئیل» تشکیل شد.^{۱۰} این جمعیت به منظور اجرای اهداف خود، به انتشار مجله‌ی عالم نسوان اقدام کرد که شماره‌ی اول آن در میزان (مهر) ۱۲۹۹ منتشر شد.^{۱۱} از نظر اعضای میسیون اهمیت این مجله به اندازه‌ای بود که آن را «قدرت اصلی در ارتقای زنان مملکت» محسوب می‌کردند.^{۱۲} عالم نسوان پنجمین جریده‌ی فارسی زبان محسوب می‌شود که راجع به مسائل زنان در ایران منتشر شده است.^{۱۳} یکی از ویژگی‌های مترقی عالم نسوان این بود که اولین جریده‌ی فارسی چاپ ایران است که تحت نظر هیأت تحریریه اداره می‌شد؛ که این امر تا آن زمان بی‌سابقه بود.

بررسی مندرجات عالم نسوان به دو دلیل برای ما حائز اهمیت است: الف) این مجله بیش از ۱۲ سال متوالی منتشر می‌شد که طول مدت انتشارش در مقایسه با دیگر نشریات ویژه مسائل زنان در آن دوره بی‌مانند بود. در مدت انتشارش به مثابه آینه‌ای بود که افکار طیف زنان متجدد را در خود منعکس می‌کرد. ب) از نظر این جانب، سیاست فرهنگی حاکم بر مندرجات این مجله؛ ادامه‌ی منطقی سیاست فرهنگی - تبلیغی میسیون مذهبی مؤسس آن بود. از این رو، مطالعه و بررسی مندرجات آن برای شناخت هر چه بهتر سیاست حاکم بر میسیون مذکور می‌تواند سودمند باشد.

مشخصات عالم نسوان

سال ۱، ش ۱، میزان (مهر) ۱۲۹۹، صاحب امتیاز: نوابه خانم صفوی «در تحت نظر مجمع فارغ‌التحصیلین مدرسه عالی انائیه امریکایی ایران بیت‌ئیل».

تغییرات بعدی گردانندگان مجله

س ۵- ش ۱- اسفند ۱۳۰۴ «در تحت نظر ریاست مدرسه عالی انائیه امریکایی، ایران بیت نیل».

«ناظر میسز بویس»

«مدیر و نگارنده: میرحسین حجازی».

س ۷- ش ۲- بهمن ۱۳۰۵- نام ناظر و مدیر حذف شده است.

س ۷- ش ۵- اردیبهشت ۱۳۰۶ «در تحت نظر هیأت رئیسه مدرسه انائیه امریکایی».

س ۸- ش ۱- دی ۱۳۰۶- «در تحت نظر هیأت رئیسه مدرسه انائیه امریکایی و

مدیریت میسز بویس».

س ۱۰- ش ۱- دی ۱۳۰۸- «در تحت نظر هیأت رئیسه مدرسه انائیه امریکایی»؛

هیأت مدیره: میس دولیتل - میسز بویس - گریس خانم میردامادی»؛ «مدیر داخلی:

عباس آرین پورکاشانی».

س ۱۰- ش ۲- اسفند ۱۳۰۸- «هیأت مدیره: میس دولیتل - طیبه خانم میردامادی -

میسز بویس».

س ۱۲- ش ۱- بهمن ۱۳۱۰- «هیأت مدیره: میس دولیتل - طیبه خانم میردامادی -

اشرف خانم نبوی - میسز بویس»

س ۱۲- ش ۴- تیر ۱۳۱۱ «مدیر داخلی: طیبه میردامادی». محل چاپ: مطبعه

فاروس - تهران.

س ۱۳- ش ۱- فروردین ۱۳۱۲- نام هیأت مدیره؛

محل اداره: مدرسه انائیه امریکایی - خیابان قوام السلطنه

فاصله انتشار: هر دو ماه یک شماره «سال هفتم (دی ۱۳۰۵ تا آذر ۱۳۰۶) استثنائاً هر

ماه یک شماره». قطع: خستی. قیمت تک شماره: ۲ قران. وجه اشتراک سالیانه: در تهران

۱۰ قران - شهرستان ها ۱۲ قران. تعداد صفحات: در طول مدت انتشار از ۳۸ تا ۵۸

صفحه در نوسان بود.

در نخستین شماره مجله (ص. ۱- ۳) در مقاله ای با عنوان «مرام عالم نسوان» ضمن

توجه دادن به اهمیت مطبوعات زنان در «ممالک متمدنه»، هدف اصلی از انتشار مجله

«تعاون در تعالی و ترقی نسوان و تشویق آنان به خدمت وطن و خانواده و حُسن اداره امور بیتی» عنوان شده است و ضمن تأکید بر عدم «انتشار اخبار سیاسی که در روزنامه‌های یومیه خوانده می‌شود»^{۱۴} به معرفی شش موضوع اصلی که «برای زنان ایرانی نهایت لزوم و اهمیت را دارد» پرداخته و از خوانندگان دعوت می‌کند تا با ارسال نوشته‌هایشان در موضوعات مورد بحث به مجله کمک کنند. موضوعات شش‌گانه به شرح ذیل معرفی شده‌اند:

- ۱- «مقالات صحیه... به قلم یکی از اطبای مشهور مجرب دارالخلافة...».
 - ۲- «دستور پرستاری و تربیت اطفال که به قلم خانم دکتر مکدول Dr. McDowell، رئیس مریم‌بخانه آمریکایی و میس تیلی Miss Tallie، پرستار آن مریم‌بخانه، نوشته شده و به فارسی ترجمه می‌گردد».
 - ۳- «مطالب راجع به اداره امور بیتی... مشتمل بر دستورهای عمومی و خصوصی خانه‌داری از قبیل نظافت، آشپزی، و غیره...».
 - ۴- «مطالب مربوط به مدل‌های لباس زنانه که «از روزنامه‌جات آمریکا و اروپا اخذ نموده به ضمیمه دستورهای لازمه مناسب هر فصل به نظر خانم‌های محترمه» می‌رساند».
 - ۵- «اخبار ترقی نسوان و خدمات آنان در کل جهان و خصوصاً ایران».
 - ۶- «مقالات ادبی و آثار منظوم و منثور محترمانه ادیبه ایرانی...».
- در مقاله حاضر، با توجه به هدف مقاله و محدودیت صفحات، تنها به بررسی موضوعات پنجم (اخبار ترقی نسوان) و ششم (مقالات ادبی و آثار منظوم...) پرداخته سپس اشاره کوتاهی به موضوع چهارم (مدل‌های لباس...) خواهیم داشت.

اخبار ترقی نسوان. هدف از انتشار «اخبار ترقی نسوان» ارائه تصاویری از پیشرفت زنان دیگر کشورها و الگو قرار دادن آن «ترقی»ها برای زنان ایرانی است. عفت سمیعان (نویسنده و مترجم عالم نسوان) به این هدف این‌گونه اشاره می‌کند: «در ضمن اخبار ترقیات زنان ژاپون خواستم که قارئین وضعیت حاضره خودمان را هم تحت مطالعه درآورده، با این دول مترقی مقایسه نمایند. شاید در اثر سنجش از خواب ناز بیدار

شوند.^{۱۵} قبل از معرفی اجمالی این «اخبار» ذکر این نکته ضروری است که در نوشته‌های مربوط به موضوع «اخبار»، دو کشور بیشتر از کشورهای دیگر مورد توجه بوده‌اند:

۱- در بین کشورهای غربی، ایالات متحده آمریکا در مرکز توجه نویسندگان و مترجمان عالم نسوان بود و گزارش‌های مربوط به پیشرفت زنان آمریکایی، حجم زیادی از «اخبار» را به خود اختصاص می‌داد. حتی در مواردی از نگاه حسرت بار زنان اروپایی به زنان آمریکایی یاد می‌شود.^{۱۶} به نظر می‌رسد که دلیل اصلی این امر، آمریکایی پروتستان بودن میسیونرهای مذهبی‌یی باشد که متولیان مدرسه دخترانه آمریکایی بودند. مدرسه‌ای که مجله عالم‌نسوان زیر نظر مجمع فارغ‌التحصیلان آن اداره می‌شد و بعدها زیر نظر «هیأت رئیسه» مدرسه مذکور قرار گرفت.

تذکر این نکته را لازم می‌دانم که نتیجه‌گیری فوق به هیچ وجه مبتنی بر «سیاسی بودن» یا «مأمور و جاسوس بودن» میسیون از طرف دولت آمریکا و دیگر تحلیل‌های مبتنی بر «تئوری توطئه» نیست. بلکه به نظر می‌رسد نفیس آمریکایی بودن، تعلق داشتن به فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی و دیگر علائق فرهنگی (نه سیاسی) که بر روحیه و عملکرد اعضای میسیون حاکم بود، باعث می‌شد که آنان مبلغین فرهنگ و الگوهای ارزشی حاکم بر جامعه آمریکا باشند.^{۱۷} در عین حال باید توجه داشت که در دوره مورد بحث با توجه به:

۱- مطرح نبودن ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی کشور استعمارگر در افکار عمومی مردم خاورمیانه.

۲- سابقه فعالیت‌های چندین دهه میسیونرهای آمریکایی در ایران (اعم از ساختن بیمارستان و ارائه خدمات پزشکی به صورت رایگان، تأسیس مدارس متعدد دخترانه و پسرانه در تهران و شهرستان‌ها)، در افکار عمومی مردم ایران نه تنها تصویر ناخوشایندی از دولت آمریکا نقش نبسته بود بلکه در مقاطعی ملیون ایرانی خواستار حضور آمریکا در ایران به عنوان نیروی سوم بودند.^{۱۸}

۲- در بین کشورهای غیر غربی (غیر اروپایی، ایالات متحد آمریکا و کانادا) بیشترین حجم «اخبار ترقی نسوان» درباره تحولات مربوط به زنان کشور ترکیه بود.

ترکیه به عنوان یک کشور مسلمان و همسایه با ایران مرکز توجه عالم نسوان بود و «اخبار ترقی نسوان» آن کشور حجم بسیاری را به خود اختصاص می‌داد. اگر به یاد داشته باشیم که با تشکیل نظام جمهوری در ترکیه، حرکت به سمت تجددطلبی و حاکم کردن الگوهای فرهنگی غرب در آن کشور سرعت چشمگیری پیدا کرد، توجه و علت یابی تأکید «اخبار ترقی نسوان» به ترکیه نیاز به توضیح بیشتر نخواهد داشت.^{۱۹} در اینجا به منظور پرهیز از اطاله کلام، «اخبار ترقی نسوان» را زیر چهار عنوان کلی مرور می‌کنیم:

- ۱- تلاش زنان به منظور به دست آوردن حقوق برابر با مردان و به دست آوردن مناصب سیاسی-اجتماعی.

۲- فعالیت و پیشرفت زنان در زمینه‌های اقتصادی.

۳- مسئله تحصیل زنان و طی مدارج عالی در علوم و فنون.

۴- مشارکت و تعاون در امور اجتماعی و انسان دوستانه و شرح زندگی زنان نمونه.

۱- تلاش زنان به منظور به دست آوردن حقوق برابر با مردان و به دست آوردن مناصب سیاسی-اجتماعی.

۱- انتخاب «لیدی استور» به عضویت پارلمان انگلیس.

۲- تصویب ۳ قانون در پارلمان سوئد به نفع زنان که عبارتند از: الف- حق زنان در تصرف در اموال. ب- حق تساوی زنان با همسرانشان در کار و صنعت. پ- لغو برتری مردان در خانواده.

۳- عضویت سه نفر زن در کمیسیون صلح فرانسه و اسپانیا که در ۳۹۰ سال قبل تشکیل شده بود.

۴- انتخاب یک زن نابینا به عنوان نماینده «یکی از طبقات کارگران» در انگلیس.^{۲۰}

۵- انتخاب خانم «ادبیه خالده» به مقام وزارت معارف ترکیه.^{۲۱}

۶- تشکیل مجدد کنگره بین‌المللی زنان در ژنو و اعزام نماینده‌ای از یک کشور آفریقایی به آن.

۷- زنان آمریکا بعد از ۷۳ سال تلاش «گردن مخالفین خود را شکستند» و حق رأی به دست آوردند.^{۲۲}

۸- انتخاب خانم «کیفرد بینچات» به حکومت «یکی از قطعات مبتنذ آمریکا». ۲۳
 مادام الکسندر کلنتی «اولین زن در دنیا است که به سمت وزیر مختار انتخاب شده است».
 وی «۶ یا ۷ زبان می‌داند و ۵۴ سال دارد». او از اهالی «دولت ساویت روسیه» است. ۲۴
 ۹- در تعدادی از شهرهای هند، حداقل سن ازدواج دختران را به سیزده سال رسانده‌اند.

۱۰- زنان چین طی اعلامیه‌ای به منع اشتراک زنان و مردان در تربیت اعتراض و علیه ازدواج اجباری قد علم کرده‌اند. ۲۵ «مجلس چین تصمیم گرفته که تساوی حقوق زن و مرد را در قوانین، اجتماعیات، سیاسیات، اقتصادیات و تعلیم و تربیت تصویب نمایند». ۲۶

۱۱- به تازگی در جمهوری مغولستان تصویب شده است که تمامی مردم آن کشور، بدون در نظر گرفتن ملیت، قومیت، مذهب و جنسیت از حقوق یکسان برخوردار باشند و نیز حق شرکت زنان در انتخابات پیش بینی شده است.

۱۲- در شهر ترابوزان در ترکیه، حجاب طبق قانون ممنوع اعلام شده است و متخلفان به حبس ابد محکوم خواهند شد. در همین رابطه از طرف دولت ترکیه طی اعلانی نوشته شده است که چون حجاب بر خلاف «حفظ الصحه» و مانع به دست آوردن وسایل معیشت و کسب است، ممنوع است و متخلفین «محبوس» خواهند شد. ۲۷
 در شهر استانبول، مجسمه‌ای به یادگار رهایی زنان ترکیه نصب شده است. این مجسمه از یک سو «نهضت سلحشوران فاتح» و از طرف دیگر یک زن با چادر و یک زن بی حجاب را «در حالی که باد چادر او را از او دور» می‌کند، نشان می‌دهد.

۱۳- ترجمه مقاله‌ای است در تاریخچه ترقی و پیشرفت زنان ژاپنی و مشارکتشان در امور فرهنگی، اقتصادی، صنعتی، تجاری و... ۲۹

۱۴- فعالیت زنان «عثمانی» در راه کسب برابری حقوقی با مردان شکل شتابنده‌ای به خود گرفته است. رهبری این نهضت با «مجمع اتحاد نسوان» بوده و آنها هدفشان اصلاح قانون اساسی به نفع حقوق زنان است.

۱۵- حاکم لیورپول خانمی است به نام «مارگاریت بیوان». ۳۰ در انگلستان ۱۴ نفر زن به «سمت حکومت» انتخاب شده‌اند. ۳۱

- ۱۶ - مقاله‌ای در تأیید و تبلیغ کشف حجاب در افغانستان و...
۱۷ - «مادام الکساندر کالن تی» اخیراً برای سومین دفعه به عنوان سفیرکبیر دولت شوروی عازم مأموریت است.^{۳۲}
۱۸ - مقاله‌ای در معرفی «مجمع اعتدال زنهای مسیحی» است که در اکثر شهرهای چین شعبه دارد و فعالیت‌هایش موفق بوده است.^{۳۳}
۱۹ - ترجمه مقاله‌ای است که در تعریف و تمجید از پیشرفت زنان ترکیه و حمایت دولت آن کشور در انجام اصلاحات اجتماعی مربوط به زنان نوشته شده است. نویسنده خوشحال است که: «چاقچورهایی که تا میج پا را مستور می‌داشتند، جای خود را به لباس‌های کوتاه آخرین مُد پاریس واگذار نموده‌اند» و «زنهای ترک خیلی ساعی هستند که طرز کار و فکر خواهران اروپایی خود را فراگیرند».^{۳۴}
۲۰ - اخبار مربوط به کنگره زنان آسیایی است که قرار است در ژانویه ۱۹۳۱ در هند تشکیل شود. در ادامه به معرفی اهداف جمعیت‌های زنان هند پرداخته شده است. در خاتمه اظهار امیدواری می‌کند که «جمعیت زنان وطن‌خواه» به عنوان نماینده ایران در کنگره فوق شرکت کند.^{۳۵}
۲۱ - گاندی در یکی از سخنرانی‌هایش که در لندن ایراد شد، اظهار کرد که طرفدار برابری حقوق زنان با مردان است.^{۳۶}

۲ - فعالیت و پیشرفت زنان در زمینه‌های اقتصادی.

- ۱ - زنان اروپایی همزمان با جنگ جهانی اول، مشاغل مردان را در ادارات و کارخانه‌ها اشغال کردند و در مشاغل جدید خود کاملاً موفق بودند.^{۳۷}
۲ - در ایالت تنسی آمریکا، خانمی به نام «مادام رنیان» بانکی تأسیس کرده که تمام کارکنان آن زن هستند.^{۳۸}
۳ - در کشور چین یک زن ریاست یک بانک را عهده‌دار شده است.
۴ - در ایالات متحده آمریکا، شش نفر زن به ریاست بانک انتخاب شده‌اند.^{۳۹}
۵ - زنان یونان، روز به روز بیشتر در مشاغل صنعتی و... وارد می‌شوند.
۶ - در ژاپن، ۱۱ میلیون زن در صنایع یدی، ۶ میلیون در کشاورزی، ۹۸ هزار در پزشکی،

۲۲۰ ◀ گلزار خاموش

قابلیگی و پرستاری، ۷۸ هزار در معلمی، ۴۵۰۰ نفر به کارمندی دولت و عده زیادی نیز در تجارت و معادن مشغول به کار هستند.^{۴۰}

۷- در امریکا، ۶۱/۳۰۲ نفر در راه آهن شاغل هستند و در سایر مشاغل نیز زنان برابر با مردان کار می‌کنند.^{۴۱}

۸- در امریکا، یک میلیون و نیم زن و دختر در کارهای صنعتی و «هنرهای یدی» مشغول به کار هستند.^{۴۲}

۹- ترجمه مقاله‌ای است در پنج صفحه که آمار مفصلی از اشتغال زنان در کشورهای غربی و ژاپن در امور اقتصادی خارج از خانه دارد.

۱۰- در شهر ماتانزاس (Matanzas) واقع در کوبا، ۵۰ زن در اداره واگون به شغل راندن واگون اشتغال دارند.

۱۱- «خانم مارگاریت گیلینگ (Margaret Geyling)» که زنی استرالیایی است «به ریاست یکی از ادارات وزارت تجارت» منصوب شده است.^{۴۳}

۱۲- در ترکیه، هر روز بیشتر از پیش زنان وارد بازار کار می‌شوند تا بتوانند امور اقتصادی خود را اداره کنند.^{۴۴}

۳- مسئله تحصیل زنان و طی مدارج عالی در علوم و فنون.

۱- «مدخلیت تام» داشتن یک دختر ۲۵ ساله انگلیسی در اختراع سریعترین کشتی جنگی.^{۴۵}

۲- «دولت پروس»، تصویر مادام کوری «کاشف رادیوم» را بر روی تمبر پستی چاپ کرده است.^{۴۶}

۳- دختری نایبنا و ناشنوا در ایالت نیوجرسی امریکا موفق به اخذ دیپلم شده است.

۴- ۳۸۰ زن در دانشگاه تگزاس تحصیل می‌کنند و ۲۰۵ نفر از آنان مخارج زندگی خود را شخصاً تأمین می‌کنند.^{۴۷}

۵- مقاله‌ای است در انتقاد از شرایط حقوقی - اجتماعی زنان ایران و توصیف و تمجید از موفقیت‌های زنان ساکن در «ممالک متمدن و خوشبخت» به ویژه در موضوع تعلیم و تربیت. نویسنده پس از بررسی پیشرفت‌های زنان در ایالات متحده امریکا در

زمینه‌های تربیتی - تحصیلی، می‌افزاید: «البته تعریف کردن از تمدن امریکا برای ما فایده ندارد. از غسل غسل گرفتن دهن شیرین نمی‌شود...».^{۴۸}

۶- دو صفحه گزارش راجع به پرواز ناموفق خانم «روث‌الدر» برفراز اقیانوس اطلس است. او اولین «خانم هواپیمایی» بود که قصد داشت با هواپیما از مسیر یاد شده پرواز کند.^{۴۹}

۷- دختری شانزده ساله از اهالی امریکا سعی دارد رکورد «سرعت و توقف خود را در هوا» از خلبانان دیگر بیشتر کند.

۸- یک خانم هشتاد و هفت ساله امریکایی به اتفاق دخترش قصد دارند هواپیمایی سه‌موتوره بسازند و از نیویورک تا پاریس برفراز اقیانوس پرواز کنند.

۹- دو خلبان زن انگلیسی پروازهای سخت و خطرناکی را برفراز افریقا انجام داده و موفقیت‌های بزرگی در هواپیمایی به دست آورده‌اند.

۱۰- یک خلبان زن انگلیسی توانسته است رتبه اول را در پرواز با هواپیمای سبک به دست آورد و در حال حاضر خلبان یک هواپیمای مسافربری است.^{۵۰}

۱۱- عکس سه خلبان زن امریکایی است که توانسته‌اند فاصله سی هزار کیلومتر را پیموده، از فراز ایالات متحده امریکا پرواز کنند.^{۵۱}

۴- مشارکت و تعاون در امور اجتماعی و انسان دوستانه و شرح زندگی زنان نمونه:

۱- زندگینامه «فلورانس ناتینگل» است که لقب «مادر رشته پرستاری» را از آن خود کرد.^{۵۲}

۲- شرح زندگی و فعالیت‌های خانم «فرنسیس ویلارد» است که در راه «منع مسکرات» در امریکا تلاش‌های فراوانی به عمل آورده و بیست سال بعد از مرگ وی، دولت امریکا قانونی برای منع ساخت، فروش و مصرف مشروبات الکلی وضع کرد.^{۵۳}

۳- ذکر سجایای اخلاقی «ملکه الکساندر» مادر جرج، پادشاه انگلستان است که ساده می‌پوشید، لباس و کلاهش را خودش می‌دوخت، به فقرا کمک می‌کرد و...^{۵۴}

۴- «همسر آقای موسولینی علاوه بر خانه داری و تربیت اطفال خود، در اسب سواری، شناوری و اتومبیل رانی هم متخصص می‌باشد».^{۵۵}

یک مقاله پنج صفحه‌ای است که فعالیت‌های گوناگون کلوب‌های زنان در ایالات متحده آمریکا را معرفی کرده است. عمده این فعالیت‌ها عبارتند از: ۱- ساخت و راه‌اندازی کتابخانه، ۲- کمک هزینه تحصیلی برای دختران دانشجو، ۳- ایجاد سالن‌های نمایش، ۴- دفع امراض و تأمین صحت عمومی، ۵- ساخت و راه‌اندازی بیمارستان و... ۵۶

خانم هور، همسر رئیس جمهور آمریکا دارای ویژگی‌های مثبت زیر می‌باشد:

- ۱- هیچگاه از جواهر استفاده نمی‌کند. ۲- هر شب قبل از خواب کتاب‌هایی در موضوعات اقتصادی و اجتماعی مطالعه می‌کند. ۳- شخصاً اتومبیل خانوادگی را می‌راند. ۴- به پنج زبان صحبت می‌کند. ۵- همیشه از کفش‌های پاشنه کوتاه استفاده می‌کند. ۵۷

شرح زندگی و فعالیت‌های خانمی آمریکایی است به نام «مارتا بری» که از ۲۷ سال قبل به تأسیس مدارس برای تحصیل پسران و دختران بی‌بضاعت اقدام کرده است. در حال حاضر هزار دانش‌آموز دارد (۵۰۰ پسر و ۵۰۰ دختر). جایزه پنج‌هزار دلاری مخصوص «خانمی که به تصدیق قضات... بزرگترین خدمت را کرده» به او تعلق گرفته است. ۵۸

عکس یکی از پرستاران زن اروپایی را که در میان «اهالی وحشی جزیره فیجی» زندگی می‌کند، چاپ کرده است. این عکس خانم پرستار را در حال «معالجه یکی از آدمخواران آن سامان» نشان می‌دهد. ۵۹

و اما قبل از بررسی موضوع ششم مندرج در عالم نسوان که شامل «مقالات ادبی و آثار منظوم و منثور زن‌های ایرانی»، است توجه به چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

- ۱- «مقالات ادبی و آثار...» دارای مدخل، سرفصل، تیترو، صفحه‌بخصوصی نیست.
- ۲- نویسندگان و سراینندگان «مقالات ادبی و آثار...» لزوماً «زن» نیستند بلکه در بسیاری از موارد «مرد» اند.

۳- «مقالات ادبی و آثار...» در بسیاری از موارد ترجمه است.

در اینجا «مقالات ادبی و آثار...» را به چهار مبحث و مدخل کلی تقسیم می‌کنیم و به ذکر مواردی از هر کدام می‌پردازیم:

- ۱ - مباحث حقوقی - اجتماعی (شامل الف - نقد تعدد زوجات، ب - نقد ازدواج اجباری، پ - نقد ازدواج در سنین خردسالی، ت - نقد سهولت طلاق از سوی مردان، ث - نقد فحشا، ج - نقد حجاب).
- ۲ - تأکید بر لزوم تعلیم و تربیت دختران و زنان و نقد خرافات.
- ۳ - انتقاد از مردان ایرانی و ستایش از «مردان غربی».
- ۴ - اشعار ستایشگرانه درباره زنان.

۱ - مباحث حقوقی - اجتماعی.

داستان: «یک دختر ایرانی» نوشته نزهت ایران:

نویسنده ضمن نقل داستانی که در آن نتایج منفی ازدواج دختری که صرفاً به دستور پدر (به رغم خواست خود و مادرش) مجبور به ازدواج شده می‌افزاید: در ایران دختران مانند بردگان خرید و فروش می‌شوند و حتی در انتخاب همسرشان ندارند و نتیجه می‌گیرد: «همین ازدواج‌های بدون اراده و میل است که ایران را خراب کرده...» زیرا دختری که بدون میل باطنی و تنها از روی اجبار به ازدواج تن دهد، نه شوهرش را دوست خواهد داشت، نه بچه‌هایش را خوب تربیت می‌کند و نه...^{۶۰}

گزارش: «اولین دفعه ورود نسوان به عمارت پارلمان برای تماشاش». نوشته عفت سمیعین: نویسنده بعد از شرح بازدید ۱۴ نفر از معلمین مدرسه دخترانه آمریکایی از ساختمان مجلس شورای ملی و ساختمان‌های ادارات وابسته به آن، از نمایندگان خواستار اختصاص یکی از لژهای مخصوص تماشاچیان مذاکرات مجلس به «نسوان تحصیلکرده» می‌شود.^{۶۱}

مقاله «زناشویی در ایران و لزوم اجبار و توحید آن». نوشته ساسان کی‌آرش:

این نویسنده مقاله ضمن انتقاد از رسوم و قوانین ازدواج در ایران، بر دو عامل به عنوان نقایص اصلی ازدواج در ایران تأکید می‌ورزد. عامل اول را «عدم تناسب اخلاقی بین زن و شوهر» ذکر می‌کند و علت آن را «محدود بودن آن دو [زن و مرد] در انتخاب و اختیار یکدیگر و در عوض اختیارات تامه پدر و مادر» می‌داند. در ادامه پس از توضیح مشکلات ناشی از عامل اول، به معرفی «علت دوم خرابی که اساس مقاله» نویسنده

است، می‌پردازد. از نظر وی علت دوم، تعدد زوجات است. معتقد است هر چند تعدد زوجات در «شرع مبین اسلام» پیش بینی شده ولی اسلام شرایط و ضوابطی را مقرر کرده که در عمل به آنها توجهی نمی‌شود.^{۶۲}

مقاله «دلشاد خانم مطالعه نمایند»، به قلم «بالا خانم مرآت السلطان»:

نویسنده به انتقاد از قوانین ازدواج «که رفته‌رفته صورت بنده فروشی به خود گرفته» می‌پردازد و خواستار اصلاح آن می‌باشد و می‌نویسد: در نتیجه این قوانین: ۱- دختران و پسران مجبور به اطاعت از میل و دستور والدین خود هستند و میل و دستور والدین هم بر اساس سیاست‌های فامیلی و... است و خواست جوانان در نظر گرفته نمی‌شود. ۲- ایراد دیگر عدم شناخت دختران و پسران از روحیات یکدیگر است که به ناسازگاری زودرس بعد از ازدواج منجر می‌شود. ۳- نقص دیگر «عدم رعایت سن طرفین است» که باعث می‌شود «دختر ۹ ساله را به مرد ۹۰ ساله» دهند. ۴- و عیب دیگر عدم توجه به «حفظ‌الصحه» است.^{۶۳}

مقاله «زن مگر بشر نیست [؟]»، نوشته ح - مسگرزاده بوشهری:

ضمن ابراز خوشحالی از کشف حجاب در افغانستان و ترکیه می‌نویسد که: کشف حجاب به لحاظ تاریخی امری جبری است و به همین دلیل مخالفان آن کاری از پیش نخواهند برد. مسئله دیگری که نویسنده به آن می‌پردازد آسان بودن حق طلاق از سوی مردان است که در شرع اسلام به این راحتی نیست ولی به واسطه فساد اجتماعی و نقص قوانین موجود، مردان به آسانی می‌توانند زنان خود را طلاق دهند. معضل دیگری که مورد بحث قرار گرفته، «آزادی مردان در اختیار کردن زباده از یک زن (به اصطلاح فرنگی‌ها پالیگامی) است». ضمن انتقاد از این امر معتقد است که اگر واقعاً شرایط و ضوابط پیش‌بینی شده در اسلام مانند برقراری عدالت بین زنها رعایت شود «از ده هزار [مرد] یک نفر هم از انجام آن عاجز است» ولی ضوابط شرعی در عمل نادیده گرفته می‌شود. در خاتمه از دولت ایران می‌خواهد که «این اصلاحات را... رسماً به عهده بگیرد...».^{۶۴}

مقاله «خانه امید»، نوشته مهرتاج رخشان:

نویسنده این مقاله ضمن ابراز تأسف از وضعیت اسفناک زنان فاحشه پیشنهاد می‌کند

که خانه‌ای به نام «خانه امید» برای اشتغال به کار آبرومند و زندگی سالم فواحشی که از «شغل شنیع زشت خود پشیمان و مغموم» اند، ساخته شود. در خاتمه ضمن برشمردن وسایل مورد نیاز چنین خانه‌ای، پیشنهاد می‌کند که بودجه چنین محلی می‌بایست از چهار طریق به دست آید: ۱- اختصاص قسمتی از بودجه اوقاف، ۲- مالیاتی که از فاحشه‌خانه‌ها دریافت می‌شود، ۳- اعاناتی که مردم «با شرف و متمول» می‌پردازند، ۴- وجهی که زنان نادم مستقر در «خانه امید» از طریق کار شرافتمندانه «مثلاً خیاطی لباس نظامیان» به دست می‌آورند، پرداخت می‌کنند.^{۶۵}

مقاله «ازدواج در ایران»، نوشته رحیم نامور:

نگارنده معتقد است که «نود درصد تمام مفاسد اجتماعی... ناشی از... قانون ازدواج می‌باشد». وی پس از تأکید بر مضار تجرد و فواید ازدواج جوانان، می‌افزاید: در ازدواج صحیح و منطقی باید سه عامل در نظر گرفته شود: «اول مناسبات قانونی، دوم مناسبات بدنی، سوم مناسبات اخلاقی». در عمل ازدواج‌ها بر اصل فوق منطبق نیست و در نتیجه در جامعه معضلات اخلاقی گسترش یافته است. راه حل این معضل «اصلاح خانواده‌ها با تدوین قوانین جدید صحیح و منسوخ نمودن بعضی از قوانین مضره قدیمی» است.^{۶۶}

مقاله «تساوی زن و مرد»، نوشته تاج هما:

نویسنده ضمن اظهار تأسف از ستم وارده بر زنان ایرانی و با نگرشی حسرت‌آمیز به آزادی و برابری زنان غربی، به انتقاد شدید از حجاب می‌پردازد.^{۶۷}

به دنبال نظر خواهی عالم نسوان که پرسیده بود: «شوهر خیالی [ایده‌ال] خوانندگانش باید دارای چه شرایطی باشند؟ عده‌ای پاسخ‌های خود را به مجله فرستادند و عالم نسوان هم «مختصری از هر یک» را منتشر کرد. از بین پاسخ‌های منتشره چکیده، دو پاسخ را که به موضوع بحث این مقاله مربوط می‌شود، در این جا می‌آوریم:

۱- خانم افضل وزیری معتقد است که «به نظر من باید اول معایب ازدواج را رفع کرد و بعد به انتخاب شوهر پرداخت». و پس از ذکر ویژگی‌های «شوهر خیالی» اش در خاتمه می‌افزاید: «افسوس که امروزه انتخاب زن و شوهر در دست والدین است و دختر و پسر جز آرزو برای انتخاب همسر [ایده‌ال] آکاری نمی‌توانند بکنند».^{۶۸}

۲- در پاسخی دیگر، «بالا خانم شریف» می‌نویسد: «... تا عدالتخانه مملکت ما قانون

عادلانه‌ای برای رفع نواقص زناشویی وضع ننموده و به موقع اجرا نگذارد، آرزوهای ما بی‌فایده است».^{۶۹}

۲ - تأکید بر لزوم تعلیم و تربیت دختران و زنان و نقد خرافات.

مقاله «مدارس دخترانه تهران»، نوشته ک. ط. میردامادی:

بعد از بحث در اهمیت تعلیم و تربیت به لزوم تأسیس «مدرسه برای نسوان» و مقایسه وضعیت مکتبخانه‌های «دیروز» و «امروز» می‌پردازد و آمار از تعداد مدارس و دانش‌آموزان ارائه می‌دهد. در خاتمه از «اولیای محترم معارف و عموم معارف پژوهان» که حقوق زنان «را محترم شمرده» و «از ظلمت‌کده جهل و بی‌فوله گمنامی» بیرون آورده‌اند، تشکر می‌کند.^{۷۰}

داستان «تحصیلات جدید»، نوشته «دلشاد خانم چنگیزی»:

دلشاد خانم چنگیزی در اکثر شماره‌های عالم نسوان داستان‌هایی انتقادی را با نثری شیوا و بالحنی طنزگونه می‌نوشت. وی در نوشته‌هایش در قالب طنز به انتقاد از مشکلات حاکم بر مسائل زنان می‌پرداخت که در جای خود قابلیت بررسی جدیتری دارد. (در این جا یادآوری این نکته را بی‌مناسبت نمی‌دانم که طبق بررسی های اینجانب، دلشاد خانم چنگیزی اولین زن طنزنویس در مطبوعات ایران است). در شماره اخیر نیز در قالب طنز به انتقاد از خرافات و لزوم تحصیل دختران و زنان می‌پردازد.

در این داستان که شرح تاریخچه به مدرسه رفتن دختر دلشاد خانم است به اصرار شوهر دلشاد خانم، شوهر به نصایح «مرحوم حاجی عمو» که معتقد بود: «زن ناقص عقله، زن نباید مدرسه بره، زن نباید باسواد باشد» وقعی نمی‌گذارد و به رغم مخالفت دلشاد خانم او را به مدرسه می‌فرستد. بعد از گذشت پنج سال، دلشاد خانم بناگاه باخبر شد که «به دختره درس فرنگی می‌دهند». عکس‌العمل دلشاد خانم چنین بود: «تو سرم زدم. [به] سینه کوبیدم. گیسم کردم. گفتم دخترم بی‌دین شد...» در نهایت آنچه باعث برآشتگی دلشاد خانم شد، این بود که دخترش جمالتی از مجله عالم نسوان را برایش خواند و باعث برافروختگی مادر شد. به اعتقاد دلشاد خانم، دخترش در اثر رفتن به مدرسه؛ دیگر به جنگیر، رمال، دعانویس، صبر و جفر، قمر در عقرب، ساعت بد و

ساعت خوب اعتقاد ندارد و این بی‌اعتقادی را نشانه کفر و گمراهی می‌داند. یکی از نتایج این بی‌اعتقادی این شده که دخترش به جای همراهی با مادر برای رفتن به مجلس «تعزیه امیر تیمور» به «کنفرانس اخلاق» که در مدرسه بر پا شده است، می‌رود^{۷۱}.

خطابه «ترقی نسوان»، سخنران: صدیقه دولت‌آبادی:

صدیقه دولت‌آبادی در سخنرانی‌اش که به دعوت مجمع فارغ‌التحصیلان مدرسه عالی امریکایی ایراد شد، بعد از ذکر تاریخچه تأسیس مدارس دخترانه در ایران، از عقب ماندگی زنان ایران انتقاد و از پیشرفت انجمن‌ها و جمعیت‌های زنان اروپا ستایش می‌کند. وی پس از توضیح کارکرد یک انجمن حمایت از حیوانات که در پاریس مشغول فعالیت است، می‌افزاید: «خانم‌ها تصور فرمایید حیوانات اروپا ذی‌حقوق باشند در مجامع انسانها ولی زنان ایران هنوز نتوانستند یک انجمن طرفدار زنان ضعیف و ذلیل داشته باشند». در ادامه پیشنهاد می‌کند برای این‌که در آینده «مثل گذشته وقتمان تلف نشود و ترقیات نصیب زنان» شود یک «انجمن مرکزی خیریه» از سوی «خانم‌های دانشمند تهران» تشکیل شود که «دارای سه کمیسیون» به شرح ذیل باشد:

۱- کمیسیونی «برای رفع نواقص مدارس نسوان...».

۲- کمیسیونی برای انتشار مطالب مربوط به زنان.

۳- کمیسیونی برای اجرای «کنفرانس‌ها، نمایشات اخلاقی، سینما و غیره با رعایت

شرایط مذهبی».

یکی از وظایف اصلی چنین انجمنی، باید در خواست اجباری و عمومی کردن تحصیل دختران از دولت باشد.

در خاتمه از «هیئت انجمن فارغ‌التحصیلی» مدرسه دخترانه امریکایی به خاطر زحماتشان که به انتشار مجله عالم نسوان، نشان دادن «سینما به خانم‌ها» و برگزاری «کنفرانس عمومی» منجر شده است، تشکر می‌کند و نتیجه می‌گیرد: «این هیأت پیشقدم ترقی نسوان می‌باشد و این افتخار برای ایشان فقط در سایه علم و عمل نصیب شده است».^{۷۲}

در همین شماره پس از متن سخنرانی صدیقه دولت‌آبادی، داستانی دیگر از دلشاد خانم به نام «روای صادقه» چاپ شده است. دلشاد خانم در خواب با چنگیزخان مغول

وارد گفتگو می‌شود. چنگیزخان به پرسش دلشاد خانم که می‌پرسد: «آقا مملکت ما کی خوب می‌شود [؟]» پاسخ می‌دهد: «هر وقت معارف شما ترقی کنند...». بعد از اینکه دلشاد خانم بیدار می‌شود از «رادبوم» می‌خواهد تا خوابش را تعبیر کند ولی توانایی «تعبیر خواب» را در وی نمی‌بیند. در نتیجه از او عصبانی می‌شود و به وی می‌گوید: «چندین سال مدرسه رفتی و یک خوابنامه نخواندی، پس چه خواندی!! الهی آن پول‌هایی که خرج مدرسه تو کردم، حرمت باشد که به قدر یک فالچی علم نداری». در همان هنگام صدای مردی را از کوچه می‌شنود که می‌گوید: «فال می‌گیرم، طالع می‌بینم، رَمَل می‌کشم، دعا می‌دهم، چله می‌نشینم». دلشاد خانم مرد را به خانه می‌آورد و «بعد از دادن نیاز»، خوابش را برای وی تعریف می‌کند و خواستار تعبیر آن می‌شود. مرد «کتاب کهنه مندرسی» از جیب در آورده... و جمله زیر را از کتاب می‌خواند: «ملت پر حرف تبتل راه سعادت و ترقی را مگر در خواب ببیند». ۷۳

مقاله «فرق ما با دیگران»، نوشته دکتر جلال‌خان شفا:

نویسنده ضمن اشاره به «آوازه تمدن اروپا و امریکا»، به بحث راجع به «سیر ترقی» غرب می‌پردازد. راز پیشرفت آنها را در تعلیم و تربیت صحیح می‌داند. معتقد است که ما هم باید «تمام قوای خود را برضد بیسوادی تجهیز کنیم و اقلاً ثلث بودجه مملکت را در سال صرف تاسیس مدارس کنیم». در ادامه پس از ذکر چند مثال دیگر از پیشرفت های غرب و حمایت دولت هایشان از کاشفان، مخترعان و دانشمندان در خاتمه تأکید می‌کند علت اصلی پیشرفتهای غرب در رشته‌های مختلف علم، اجباری بودن آموزش مردان و زنان است و اولین گام در انجام اصلاحات در ایران، تأسیس «مدارس زنانه و مردانه و کلاس اکابر» در تمام شهرها و روستاهاست. ۷۴

سخنرانی «آزادی نسوان و تأثیرات آن در جامعه»، سخنران: خدیجه محمدآبادی:
در این سخنرانی که در محل «مدرسه انائیه امریکایی» ایراد شد، سخنران اظهار داشت از نظر وی تنها راه حصول آزادی زنان ایرانی «تزیید مدارس نسوان» است که در نتیجه آن «دختران ایرانی» از اخبار جهان آگاه می‌شوند و به «اهمیت و قدر و منزلت» خود پی می‌برند. در ادامه پس از اشاره به پیشرفت زنان در ژاپن و مشارکت ایشان در مشاغل مختلف به موفقیت زنان اروپایی در کسب حق رأی اشاره می‌کند. درباره ترکیه

معتقد است تا جامعه ترکیه «به این دو مسئله مهم تربیت و آزادی نسوان پی نبرده بود، نتوانست با ملل متمدنه عالم برابری نموده، اظهار حیاتی نماید». در خاتمه از نمایندگان مجلس شورای ملی انتقاد می‌کند که چرا همراه با تصویب لایحه اعزام محصل به اروپا، مسئله شرکت دادن دختران را در امتحان اعزام فراموش کرده‌اند و اعزام دختران را نادیده گرفته‌اند. ۷۵

مقاله «راه نجات»، نوشته کتیون سروشیان:

نویسنده ضمن تشکر از نویسندگان مجله عالم نسوان به «نفوذ» جنبش‌های زنان غربی در جوامع شرقی اشاره می‌کند. در ادامه مقاله‌ای را درباره لزوم تحصیل زنان در مصر نقل کرده و در خاتمه می‌افزاید: «به عقیده کمینه راه نجات نسوان بلکه عموم ملت بسته به سه چیز است: اول معارف، دوم معارف، سوم معارف!» ۷۶

مقاله «تعلیم و تربیت در جامعه نسوان»، نوشته: علی اصغر شمیم:

نویسنده معتقد است: «بهترین اصلاح و مؤثرترین عوامل ترقی هر جامعه طرز تعلیم و تربیت نسوان آن مملکت است». در ادامه به اهمیت نقش زنان در جامعه پرداخته، می‌افزاید که زنان به نسبت عقب‌ماندگی یا رشدشان می‌توانند تأثیرات منفی و یا مثبتی در جامعه داشته باشند و نتیجه می‌گیرد که «جامعه‌ای که اصول تعلیم و تربیت صحیح را در نسوان خود عمومیت ندهد به هیچ وسیله نمی‌تواند دارای یک نسل خوب و کارکن باشد». به عقیده وی «جوانان منورالفکر و عاشقین به اصلاح» باید در اولین قدم «یک راه عملی برای اصلاح جامعه نسوان ایرانی اتخاذ کنند...». راه حل «عملی» مورد نظر نویسنده، تأسیس مدارس متعدد دخترانه از روی «اصول تعلیم و تربیت دنیای امروز و مقتضیات محیط» است. ۷۷

مقاله «زن و بزرگترین تکالیف او در جامعه»، نوشته س. حسین اکرمی:

نویسنده بعد از اظهار تأسف از خوار و خفیف بودن زنان در مشرق زمین می‌افزاید: لازمه پیشرفت در هر جامعه، همانا تربیت صحیح اولیه است که به دست مادران انجام می‌گیرد و دلیل پیشرفت مردان بزرگی مانند: «واشنگتن و لینکلن و سایر اشخاص نامی عالم» تربیت صحیحی است که حاصل زحمات مادرانشان است. پس اگر بخواهیم «زن‌های ایرانی نیز پا به دایره ترقی» گذارند باید به مادران «گوشزد نمود که دختران خود

را حتی المقدور برای تحصیل» آماده کنند و دختران را هم باید تشویق کرد تا «سعی بلیغ و جهد وافر» برای تحصیل خود به کار برند و باید «از اولیای محترم دولت» تقاضا شود که به مدارس دختران همانند مدارس پسران اهمیت دهند و مدارسی در سطوح عالی برای آموزش دختران در رشته‌های «حقوق، [علوم] سیاسی، طب و قابلیت و جراحی» تأسیس کنند. در خاتمه پس از انتقاد از «متعصبین» که تحصیل دختران را غیر ضروری می‌دانند، اضافه می‌کند: «استفاده‌ای که از یک زن تحصیل‌کرده می‌توان برد، به همان پایه و اندازه است که از یک مرد تحصیل‌کرده می‌توان برد». ۷۸

۳- انتقاد از مردان ایرانی و ستایش از مردان غربی:

مقاله «چرا ما ترقی نکرده‌ایم [؟]»، نوشته هما خانلر محمودی:

نویسنده تحقق آرزوی ترقی زنان ایران را «محال و خیال باطل» می‌داند زیرا اگر زنان اروپایی «ترقی» کرده‌اند با کمک و همراهی «رجال» اروپایی بوده است ولی «رجال» ایرانی، احترام و اعتباری برای زنان قائل نمی‌شوند و حتی در مواردی زنان را «پست‌تر از حیوان» می‌دانند. چاره حل این معضل این است که زنان ایرانی به مردان بفهمانند که «نسوان انسانند»، «دارای حس پنجگانه» بوده و از «ناملايمات متالم می‌شوند». بعد از اثبات «انسانیت و بشریت خودمان»، باید «احترام عالم نسوان را موافق شرع و معمول اروپا از رجال محترم درخواست کنیم». در ادامه ضمن انتقاد از وضعیت حقوقی - اجتماعی زنان در ایران، نتیجه می‌گیرد که قوانین و عرف حاکم بر ایران، تماماً به نفع مردها و به ضرر زن‌هاست چرا که جامعه ایران یک جامعه مرد سالار است. در ایران انواع تفریحات و خوشگذرانی‌ها «برای رجال مباح» و برای زنان «آیه حرمت آن... نازل شده» است. از اعمال تبعیض بین زنان و مردان انتقاد می‌کند و می‌افزاید: «اگر بهانه مردان آیه حجاب است» می‌توانند اماکن و مجالسی را مخصوص استفاده زنان (بدون حضور مردان) تشکیل بدهند «نه اینکه [زنان] مثلاً از فلان خیابان و فلان محل عبور نکنند...». معتقد است: «زنان باید در قید قانون اسیر باشند نه در محله و خانه». نتیجه دیگر «اسیر بودن» زنان، «وحشی‌گری و بی‌تریبی» آنان است که در ایام مجرم و رمضان که می‌توانند به «مساجد و تکایا» رفت و آمد کنند «به چه افتضاحی داخل و خارج می‌شوند و به

محض شنیدن صدای شیبور مثل مجانین بند گسیخته و اسیر آزاد شده به هر طرف می‌دوند...». البته به آنان نمی‌توان ایراد گرفت چرا که «معلوم است یک محبوسی که موقتاً او را مرخص کنند نمی‌تواند... نزاکت و... آداب و رسوم» را رعایت کند.^{۷۹}

در شماره بعدی عالم نسوان، ادامه مقاله هما خانلر محمودی چاپ شده است. چنان که خواهیم دید، لحن مقاله تندتر و حمله به مردان شدیدتر شده است. می‌نویسد: این مردان بودند که «از طفولیت عبارات زنها حیوانند، زنها وحشی‌اند و غیره و غیره را» به زنها «تلقین کرده‌اند» تا آنجا که این امر بر خود زنها نیز «مشتبه شده» است. تنها مجلسی که به زنان ایرانی اجازه رفت و آمد داده شده «مجالس گریه و زاری» است و هدف مردان از صدور چنین اجازه‌ای این بوده که زنان بیایند «و به حال خود» بگریند.

زنان ایرانی را مستحق گریستن بر حال خود می‌داند زیرا: «مجالس خوشی و سرور، محافل علم و دانش مخصوص نیک بختان است نه جای نسوان ایران». وی زنان را بلند مرتبه‌تر از مردان می‌شمارد چرا که: «البته همه شنیده و می‌دانند انسان اشرف مخلوقات است ولی بنده به دلایل مثبته عرض می‌کنم نسوان اشرفند بر رجال. زیرا نسوان قاتل نمی‌شوند. دزد و قطاع الطريق سفاک،... بیرحم، خونخوار و غیره و غیره نمی‌توانند باشند. این صفات به مردان مخصوص است. نسوان را خداوند تعالی به صورت فرشته خلق کرده است... نسوان نورند، رجال ناز. نسوان روحند، رجال جسم. محبت از زن است، شقاوت از مرد. مردان حاضرند برای انتقام، زنان مستعد برای بخشش و اغماض. جنس زن لطیف است و قلب زن رقیق. صورتاً و سیرتاً، روحاً [و] جسماً زنان از مردان نیکوتر خلق شده‌اند...». مردان را «علت‌العلل» عقب ماندگی و جهل زنان می‌داند و معتقد است که مردان نمی‌خواهند زنان رشد کنند و به هر طریق ممکن، مانع رشد فکری زنان می‌شوند چرا که هنوز به اهمیت «تربیت نسوان» پی نبرده‌اند. زنان ایران هنوز حتی اجازه ندارند مجله و روزنامه بخوانند. برای نمونه مردی «از اشخاص سیاسی این مملکت» وقتی می‌بیند همسرش مجله عالم نسوان را می‌خواند، عصبانی شده و پس از فحاشی به همسرش، مجله را آتش می‌زند.^{۸۰}

در همین شماره به امضای بدرالملوک [احتمالاً بدرالملوک بامداد]، ضمن یک داستان به نام: «یک تصادف مفید...» که قسمت اول آن در شماره قبلی چاپ شده است،

علت العلیل انحراف بزهکاران را نداشتن مادرانی تحصیل کرده و تربیت شده می‌داند و مردان را عامل عقب‌ماندگی زنان معرفی می‌کند. معتقد است که مردان ایرانی اصلاً زنان را «بشر نمی‌دانند» و می‌خواهند زنان «در ظلمت جهل» باقی بمانند ولی غافلند که حتی اگر استفاده از زنان «جهت خدمتکاری باشد» باز هم «عالمه باشند بهتر است».^{۸۱}

مقاله «هدایای صمیمانه»، نوشته هما خانلر محمودی:

پاسخی است از هما خانلر محمودی به مقاله منتشره در «جریده محترمه جهان زنان منطبعه مشهد» به امضای «ف. آ. پارسا [فخر آفاق پارسا]» که حاوی انتقاداتی به مقاله قبلی هما خانلر محمودی به نام: «چرا ما ترقی نکرده‌ایم [؟]» است؟

در پاسخ به اعتقاد جهان زنان که از نسبت دادن مفاسد اجتماعی به مردان ایراد گرفته است، می‌نویسد: «بنده اگر نوشتم دزد، قُطَاع الطریق، راهزن و غیره از رجال تشکیل می‌یابد» به این دلیل بوده که «اساس نظمیه، کمیساری‌ها [و] عدلیه در عالم» به منظور ممانعت و جلوگیری از مردان تأسیس شده است. آیا تاکنون شنیده شده که تعدادی از نیروهای قزاق و یا ژاندارم برای سرکوب تعدادی از زنان به اتهام «چپاول یا راهزنی» اعزام شوند؟ آیا تاکنون در «جراید خارجه و داخله» دیده شده که مطلبی درباره «قتل و غارتگری» عده‌ای زن نوشته باشند؟ مگر نه این است که مردان مرتکب «تمام فجایع» و خونریزی‌های کُره زمین هستند و «میلیون‌ها نفوس و جوانان رشید» را به قتل رسانده‌اند؟ حتی خود مردان نیز به این حقیقت واقفند و به همین دلیل است که فرشتگان را به صورت زنان و محافظان جهنم را به شکل مردان تصویر کرده‌اند.

در پاسخ به مقاله جهان زنان که نوشته بود: زنان «باید با همان مکر زنانه» حقوق خود را باز ستانند، استفاده از اصطلاح «مکر زنانه» را اهانت به زنان دانسته و معتقد است که به جای آن باید از صفاتی چون «هوش و ذکاوت یا حُسن تدبیر...» استفاده شود. خطاب به مقاله جهان زنان که به «عجز نسوان در مقابل مردان» اشاره داشت، می‌نویسد: اگر زنان آگاهی داشته باشند، بدون «شورش و انقلاب» هم می‌توانند به اهداف خود دست یابند و «شاید یکی از بزرگترین» دلایلی که باعث عدم مساعدت مردان به زنان در جهت فراگیری علم می‌شود، ترس مردان از تحصیل زنان باشد چرا که مردان می‌دانند اگر «نسوان عالم» شوند، نه تنها دیگر زیر بار ظلم مردان نخواهند رفت بلکه بر مردان

فرمانروایی خواهند کرد. در پاسخ به این ایراد که زنان «با نداشتن حربه و قوه» جنگی در برابر مردان چه می‌توانند انجام دهند؟ می‌نویسد: کار زنان جنگیدن نیست و «بهترین حربه» زنان «قلم و افکار» شان است. در خاتمه می‌افزاید: جهان زنان به ما «نصیحت» کرده است که برای به دست آوردن حقوق خود، در مقابل مردان باید لحن ملایمتر و «به عبارت الاخری تملق و چاپلوسی» به کار ببریم و ضمن رد این «نصیحت» اضافه می‌کند: همین فروتنی بود که زنان را ذلیل مردان کرده است و در نتیجه زنها به مثابه «حیوان اهلی... آلت دست مردان» شده‌اند. «نسوان تهران» دیگر حاضر به «تملق» گویی نیستند. این مقاله جواییه با دعای خیر برای زنانی که می‌خواهند حقوق حقه خود را بازستانند، به پایان می‌رسد. ۸۲

مقاله «در اطراف جهاد ما»، نوشته هما خانلری محمودی:

نویسنده بعد از یادآوری شمه‌ای از وضعیت اسفبار و پریشان اقتصادی و اخلاقی موجود در کشور می‌افزاید: در همین شرایط اسفبار شاهد هستیم که «زنان فاحشه» روز به روز وضعیت اقتصادی بهتری پیدا می‌کنند «و با این که هر روزه» تعدادشان افزایش می‌یابد «پیوسته» متمولتر می‌شوند. می‌پرسد: چه کسانی باعث رونق بازار و کسب و کار «زنان فاحشه» می‌شوند؟ و پاسخ می‌دهد: همین مردان! «همین مردانی که دعوی شرافت می‌کنند» هستند که از بودجه «معاش غیال و اطفال معصوم خود» کم کرده و خرج «فواحش» می‌کنند. در نتیجه هم زن و فرزند خود را فقیر و گرفتار بیماری‌های گوناگون می‌کنند و هم فواحش را «به وادی هلاک و نیستی می‌کشانند». خیر، برای حفظ حقوق زنان، از مردان نمی‌توان انتظار کمک داشت. زنان باید به خودشان متکی باشند و در اولین مرحله باید مانع فساد و هرزگی شوهرانشان شوند. حتی اگر شوهرانشان آنان را تهدید به طلاق کردند، باکی نیست، زیرا قبول طلاق بهتر از «داشتن یک زندگانی ننگین» است. حتی مرگ هم از «داشتن شوهر و همسر یشرف» بهتر است و می‌پرسد: چگونه است که مردان حاضر به ازدواج با «دختران بد نام» نیستند و اگر مردی متوجه ارتکاب «عملی ناشایسته» از زنش شود، ممکن است وی را به قتل برساند ولی زنان تا این اندازه «کم خون و بی حس شده و به کلی به خواب غفلت» رفته‌اند؟ و اضافه می‌کند: به هر شکلی شده باید در مقابل اعمال ناشایست شوهراتان بایستید «و از این راه نام نیکی

برای خود به یادگار بگذارید»^{۸۳}.

مقاله «کی مصرفی تر است؟»، نوشته هما خانلر محمودی:

این مقاله در پاسخ به مقاله «اسراف» که به امضای علی اصغر شریف در شماره قبلی عالم نسوان منتشر شده بود، نوشته شده است.

نویسنده ضمن تأیید ضررهای اسراف و ولخرجی، اضافه می‌کند: اگر زنان هر عیبی داشته باشند و اگر مثلاً مصرفی باشند، از مردان خود آموخته‌اند، چرا که زن‌ها تحت تاثیر ولخرجی‌های ناشی از عیاشی، میگساری و... شوهران خود واقع شده، دلیلی برای صرفه‌جویی و پس‌انداز نمی‌بینند. زنان می‌دانند که اگر صرفه‌جویی کنند و پس‌اندازی فراهم آورند، پس‌اندازشان در آینده یا خرج ولخرجی شوهرانشان می‌شود و یا به مصرف هزینه «تجدید فراش» شوهرانشان خواهد رسید بنابراین این انگیزه‌ای برای صرفه‌جویی و پس‌انداز ندارند. نتیجه اینکه هر کدام از زنان به نوعی «در صدد انتقام و تلافی برمی‌آیند که شاید کوچکترین آنها، افراط در خرج و خیانت در مال» شوهرانشان باشد.

در پایان نتیجه می‌گیرد که مردان مسبب اصلی انحرافات اخلاقی زنان از جمله: «فساد اخلاق، اتلاف و اسراف، خیانت، موهومات پرستی، و غیره و غیره» و نیز انحراف زنان «از راه راست و سر منزل هستی به دیار فنا و نیستی» هستند.

«بسد نبودیم ز روز ازل آری به خدا

عکس اعمال رجال است که بر ما افتاد»^{۸۴}

در صفحات بعدی همین شماره نامه‌ای از هما عظیمی، حاوی ترجمه‌ای از «مجمع‌الشعراى فرانسه» چاپ و اظهار نظر مترجم در انتهای نامه منتشر شده است. متن ترجمه شده «شرحی بود در خصوص مادر یا محور خانواده» اثر ویکتور هوگو. مترجم در خاتمه می‌افزاید: اگر «در قرن هفدهم در اروپا زنانی چون مادام دوسونیه، مادام دواستال، ژرژساند و غیره» به وجود آمده‌اند به این علت بوده که در همان دوران مردانی چون «راسین، ولتر، مولیر و غیره با آنها مکاتبه و مباحثه نموده، زنان را تشویق و افکار ایشان را جلوه‌گر انتظار می‌نمودند نه آنکه آنان را لعن نموده وجودشان را تنگ دانند» در حالی که در «ایران ما، هنوز هم که قرن بیستم است» چنین مردانی یافت نمی‌شود.^{۸۵}

مقاله «زن در ایران»، نوشته کربک قائم‌مقامی:

این مقاله بعد از نگاهی به وضعیت زنان در فرهنگ‌ها و کشورهای مختلف، به بررسی وضعیت زنان ایرانی می‌پردازد: زنان ایران را از نظر برخورداری از حقوق مناسب همانند حیوانات بی بهره از هر حقی می‌داند. مردان را در مواجهه با زنان، وحشی و ستمگر معرفی می‌کند و در نتیجه خانواده‌ها را کانون دعوا و مشاجره و حاصل چنین وضعیتی را عقب‌ماندگی زنان می‌داند.^{۸۶}

مقاله «آرزوها»، نوشته گوهر فردی:

نویسنده دلیل اصلی «ترقیات محیرالعقول» زنان غربی را «در سایه تدابیر و جانفشانی‌های مردانشان» جست‌وجو می‌کند. در ضمن تذکر می‌دهد که در ایران هنوز راه پیشرفت حتی برای مردان هم «کاملاً مفتوح نشده» است.^{۸۷}

مقاله «تشریک مساعی»، نوشته «بالا خانم مرآت‌السلطان»:

نویسنده با اشاره به چگونگی خلقت انسان در کتاب‌های آسمانی، نتیجه می‌گیرد که: زن و مرد برای تشریک مساعی آفریده شده‌اند اما در طول تاریخ مردان دچار «خودپرستی» شده و در نتیجه «حس وظیفه‌شناسی» را از یاد برده «بنای تعدی را به زن» گذارده‌اند. مردان غربی مجدداً به حالت اولیه بازگشته و زنان مقام خود را باز یافته‌اند ولی مردان شرقی «خود پرستی» را در پیش گرفته و در نتیجه «زنان مشرقی از حقوق حقه خود نمی‌توانند استفاده» کنند.^{۸۸}

مقاله «تساوی زن و مرد»، نوشته تاج هما:

مؤلف بر آن است که: خداوند زن و مرد را در خلقت یکسان آفریده است و زنان و مردان در نزد خداوند «عزیز و یکی» هستند ولی در کشور ما حتی «مردان متجدد» که ادعای «برابری با مردان مغربی» دارند، زنان را خوار می‌شمارند در نتیجه ادعایشان تو خالی است.^{۸۹}

۴- اشعار ستایشگرانه درباره زنان

در اغلب شماره‌های عالم نسوان اشعاری در موضوعات مربوط به زنان منتشر می‌شد که معرفی و بررسی آن را به مجالی دیگر واگذار می‌کنیم. اشعار مذکور در محورهای

ذیل قابل بررسی است:

- ۱- احترام و تجلیل از مقام زن و اهمیت نقش مادران در جامعه.
- ۲- انتقاد از سلطه و ستم مردان بر زنان.
- ۳- انتقاد از قوانین تحدیدکننده حقوق زنان.
- ۴- تشویق و تهییج زنان برای کسب حقوق و منزلت اجتماعی شایسته.

هر چند در این بررسی، اساس کار بر معرفی مواد پنجم «اخبار ترقی نسوان...» و ششم «مقالات ادبی و آثار منظوم و منثور...» مرامنامه عالم نسوان استوار است ولی به علت ارتباط ماده چهارم (معرفی و تبلیغ مدل‌های لباس غربی) با بحث کشف حجاب، اشاره به مواردی را لازم می‌دانیم. در معرفی مرامنامه عالم نسوان به ماده چهارم اشاره داشتیم. ماده چهارم چنین بود:

«از آنجایی که تکلیف هر زن متمدنه در طرز لباس و حُسن انتخاب آن می‌باشد، این مجله نهایت سعی و اهتمام را بذل می‌نماید که در هر شماره یکی دو نمونه با طرزی مطبوع و اسلوبی مرغوب از روزنامه‌جات امریکا و اروپا اخذ نموده به ضمیمه دستوره‌های لازمه مناسب هر فصل به نظر خانم‌های محترمه برساند. در این قسمت امید است که از معایب و نواقصی که از عدم تکمیل دستگاه چاپ رُخ می‌کند، صرف‌نظر نمایند.»^{۹۰}

اگر به یاد داشته باشیم که اعلام کشف حجاب به شکل رسمی به تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۱۷ باز می‌گردد، اهمیت ماده چهارم (تبلیغ پوشش زنان غربی) در مهر ماه ۱۲۹۹ بیشتر نمایان می‌شود. حدود ۱۶ سال قبل از اعلام کشف حجاب از سوی دولت و چند ماه قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، در یک مجله فارسی چاپ تهران، استفاده از پوشش غربی برای زنان به عنوان یک ماده از اهداف انتشار آن مجله مورد تأکید قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد که با توجه به اهداف میسیون امریکایی که یکی از راه‌های ایجاد برابری بین زنان و مردان را کشف حجاب می‌دانست، ماده چهارم را باید در چارچوب ایجاد زمینه‌های فکری - فرهنگی لازم برای کشف حجاب مورد بررسی قرار داد. در یکی از شماره‌ها در مقاله: «طرز لباس»، نویسنده «میسز وایشم» بعد از معرفی و

توصیف مدل‌های جدید لباس غربی و ذکر ویژگی‌های مدل‌های مختلف، در خاتمه می‌افزاید: «با کمال خرسندی و شمع، پیشرفت خانم‌های ایرانی را در مُد لباس تشویق می‌نمایم. خصوصاً خانم‌هایی که لباس‌های خود را به طرز خارجیان ترتیب می‌دهند. [...] امیدواریم چنانچه به این اندازه در وضع لباس ترقی نموده‌اند البته در صورتی که به هر کاری تسلط کامل پیدا نمایند به مراتب [بہتر] می‌توانند که اساس زندگانی خود را ادامه داده، ترقی کامل پیدا نمایند».^{۹۱}

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که با توجه به بافت فرهنگی سنتی - مذهبی جامعه ایران در دهه ۱۳۰۰، مواجهه گردانندگان مجله با افکار عمومی چگونه بود؟ به عبارت دیگر اینان در قبال حساسیت‌های موجود در میان نیروهای مذهبی چه سیاستی را در پیش گرفته بودند؟ در پاسخ باید یادآور شویم که آنها سعی می‌کردند در مقالات منتشره به نوعی از کنار مسائل مذهبی عبور کنند تا از رو در رویی مستقیم با اعتقادات توده مردم اجتناب شود. به عنوان نمونه ساسان‌کی‌آرش در مقاله «زناشویی در ایران و لزوم اجبار توحید آن» ضمن اذعان به وجود قانون تعدد زوجات در اسلام، مدعی شده که در اسلام شرایط و ضوابط سختی برای اجرای قانون فوق وضع شده تا جایی که اگر واقعاً به آن شرایط و ضوابط رفتار شود، اجرای تعدد زوجات «غیر مقدور» خواهد بود.^{۹۲}

و یا در روی جلد مجله حدیث نبوی «الجنة تحت اقدام الامهات» (بهشت زیر قدم‌های مادران قرار دارد) را به عنوان شعار مجله به چاپ می‌رساندند.^{۹۳} گفتنی است که در سال ۱۳۰۸، متولیان مدرسه دخترانه امریکایی به منظور گسترش بیشتر افکارشان، خواستار امتیاز مجله دیگری در کنار عالم نسوان بودند که البته تلاش ایشان ناموفق بود. ایراندخت ارانی در تاریخ ۱۳۰۸/۱۱/۲۰ در نامه‌ای به رئیس کل معارف بعد از ذکر این مطلب که دانش‌آموزان مدرسه دخترانه امریکایی با تشویق رئیس مدرسه «میس دولیتل» خواستار انتشار مجله هستند، درخواست خود را مبنی بر دریافت «مجله‌ای [...] دارای یک رشته مقالات علمی سالانه عام‌المنفعه [و] عاری از هرگونه نظریات و اغراض خصوصی و غیره» عنوان نمود. چون وزارت معارف تقاضای فوق را بی‌پاسخ گذاشت، ایراندخت ارانی مجدداً در ۱۳۱۰/۱۱/۲۸ در نامه دیگری به اداره کل

معارف نوشت: «تمام کارهای مجله از هر حیث تمام شده، فقط برای رسیدن جواب وزارتخانه معوق مانده است». این نامه نیز بدون پاسخ ماند. سرانجام در ۱۷ اسفند خانم دولیتل (رئیس مدرسه) نامه‌ای به رئیس کل معارف نوشت و در آن سبب سکوت وزارت معارف را جویا شد. در پاسخ به این نامه وزارت معارف نوشت: «برای تقاضای امتیاز مجلات و جراید بر طبق مقررات قانونی، یک نفر تبعه ایران که سنّ اسی سال داشته باشد و از اداره تشکیلات کلّ نظامیه مملکتی و اداره مدعی العمومی تصدیق تحصیل نماید که صریحاً عدم ارتکاب جنحه و جنایت او را تصریح نموده باشد» می‌تواند درخواست امتیاز مجله کند. خانم دولیتل در پاسخ نوشت: «این جانب خودم را به عنوان صاحب امتیاز معرفی می‌نمایم و چون تبعه خارجه هستم احتیاجی به فرستادن ورقه سجل احوال یا تصدیق پلیس نخواهد بود». در حاشیه این نامه نوشته شده است: «نظر به این که تقاضا طبق مقررات نیست، جواب ندهید». ۹۴

در بررسی مندرجات عالم نسوان حتی الامکان سعی شد صرفاً به توصیف و معرفی مباحث مطرح شده در آن پرداخته شود. تحلیل مطالب این مجله، مجالی دیگر می‌طلبد. متولیان و دست‌اندرکاران انتشار عالم نسوان کوشیدند تا با نشر مقالات، اشعار، داستان‌ها، نصایح اخلاقی و... به گسترش افکار برابری طلب در میان «زنان» ایران بپردازند. در این میان تلاش به منظور «اصلاح» افکار «مردان» نیز از چشم آنان دور نماند. توجه به این مطلب را لازم می‌دانیم که تا سال‌های سوم و چهارم انتشار عالم نسوان اکثریت قریب به اتفاق نوشته‌ها از طرف «زنان» بود و از آن پس به تدریج شاهد افزایش مقالات و اشعار «مردان» در عالم نسوان هستیم. صفحات این مجله پایگاه انتشار افکار و آثار متجددین زمانه خود بود. و به تعبیری می‌توان ادعا کرد که بسیاری از خواست‌های مطروحه در آن، از زمان خود جلوتر بود. علاوه بر اعضای هیأت تحریریه، بسیاری از نویسندگان و مترجمان عالم نسوان را فارغ‌التحصیلان مدارس امریکایی تشکیل می‌دادند. از آن میان می‌توان از همدم خانم نبوی، دیپلمه سال ۱۳۰۱، عفت خانم سمیعیان دیپلمه سال ۱۳۰۳ و خدیجه محمدآبادی دیپلمه سال ۱۳۰۷ نام برد که مقالاتشان در اغلب شماره‌های مجله به چاپ می‌رسید. با عنایت به آنچه در آغاز سخن درباره اهداف و

جهت‌گیری فکری اعضای میسیون امریکایی (متولیان اصلی مجله) آمد و با توجه به تأثیر آموزه‌های معلمان مدرسه امریکایی بر دانش‌آموزان مدرسه (گردانندگان و نویسندگان بعدی عالم نسوان) علت‌یابی همسویی مطالب منتشره در مجله با اهداف میسیون امریکایی پیچیده نمی‌نماید.

* از جناب آقای ابوالحسن باستانی قمشه‌ای که از سر مهر، شماره‌هایی از مجله عالم نسوان را برای مدتی مدید در اختیار این جانب قرار دادند، صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم. همچنین بجاست از زهره سلامی، سیدمحمدحسین منظور الاجدادو عبدالله شریفی خجسته و محمود دلفانی که این مقاله را پیش از چاپ خوانده و نکاتی را متذکر شدند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

* این جانب هرگونه پژوهش در مورد محتوا و نیز تأثیر اجتماعی مجله عالم نسوان را بدون در اختیار داشتن آگاهی‌های بیشتر از زندگی شخصیت‌های فرهنگی دست‌اندرکار انتشار این مجله، همراه با کاستی می‌دانم و در همین مجال از همه بازماندگان آنان خواهشمندم برای رفع این کاستی، به صندوق پستی ۱۷۵/۴۵۶۵ تهران با این جانب تماس حاصل فرمایند.

پانوشتها:

۱. در ارتباط با مشکلات تحصیل دختران بنگرید به: مذاکرات سیدمحمدصادق طباطبایی و ناظم الاسلام کرمانی در: ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تابستان ۱۳۴۶) بخش اول، ص ۴.
 ۲. درباره تاریخچه ورود هیأت میسیونری امریکایی به ایران و فعالیت‌هایشان در این کشور که بنیانگذاران و اداره‌کنندگان مدرسه دخترانه مذکور بودند، بنگرید به: جان الدر، تاریخ میسیون امریکایی در ایران، ترجمه سهیل آذری (تهران، نور جهان، ۱۳۳۳).
 ۳. جان الدر، پیشین، ص ۳۷.
 ۴. پیشین، ص ۳۹.
 ۵. پیشین، ص ۴۱.
- گفتنی است که مندرجات منابع مورد مطالعه این جانب در مورد تاریخ تأسیس مدرسه، زمان انتقال آن به

محل جدید، تاریخ برقراری مقرری سالانه از سوی دربار قاجار، سال ورود دختران مسلمان به مدرسه و سال منع ورود دختران مسلمان به آنجا، ناهمگون است. ما در این پژوهش با توجه به دانش جان‌الدر از تاریخ فعالیت‌های میسیون‌های مسیحی در ایران و امکانات موجود برای وی در بهره‌گیری از اسناد مدرسه، کتاب وی را مبنای بحث قرار داده‌ایم. در ذیل به ذکر ناهمگونی‌های مورد اشاره می‌پردازیم:

الف - سال تأسیس: در حالی که جان‌الدر تاریخ تأسیس مدرسه را ۱۸۷۴ م / ۱۲۹۱ ق نوشته است (پیشین، ص ۳۷)، حسین محبوبی اردکانی سال ۷ - ۱۸۹۶ م / ۱۳۱۳ ق را سال بنیادگیری مدرسه می‌داند؛ اگر چه به نقل از مجله ایران و آمریکا این روایت را هم آورده که مدرسه در سال ۱۸۷۶ م / ۱۲۹۳ ق بنیاد گرفت، حسین محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران (تهران، دانشگاه تهران، ج ۲، دی ماه ۱۳۷۰، ج ۳، ج ۱، ص ۳۶۸). عیسی صدیق نیز از سال ۷ - ۱۸۹۶ / ۵ - ۱۳۱۳ ق به عنوان سال تأسیس مدرسه دخترانه یاد می‌کند (عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، (تهران، دانشگاه تهران، ج ۷، ۱۳۵۴) ص ۳۶۰). ال. ال. لول ساتن نیز تاریخ تأسیس مدرسه را ۱۸۹۶ م / ۴ - ۱۳۱۳ ق می‌داند. «ال. ال. ال. لول ساتن، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری (تهران، بی‌نا، بی‌تا) ص ۱۷۸». محمود طاهر احمدی سال تأسیس مدرسه را به نقل از سده‌نامه دبیرستان البرز، ۱۸۸۵ م / ۱۳۰۲ ق ذکر می‌کند. «محمود طاهر احمدی، (نخستین مدارس میسیون‌های امریکایی در ایران) گنجینه اسناد، سال ۳ - دفتر ۴ - زمستان ۱۳۷۴، ص ۲۲». بدین‌گونه ما با پنج تاریخ ۱۸۷۴، ۱۸۷۶، ۱۸۸۵، ۱۸۹۶، ۱۸۹۷ رو به روییم.

ب - انتقال به محل جدید: ناهمگونی مشابهی در مورد زمان انتقال مدرسه به محل جدید مشهود است. جان‌الدر می‌نویسد: مدرسه در «آخر دهمین سال تأسیس» (یعنی در ۱۸۸۴ م / ۱۳۰۱ ق) به خیابان قوام‌السلطنه منتقل شد و مراسم گشایش آن در محل جدید در ۱۷ نوامبر ۱۸۸۶ م / ۲۰ صفر ۱۳۰۴ ق برگزار گردید «جان‌الدر، پیشین، ص ۳۹» اما در مقاله مندرج در ایران‌شهر، سال ۱۸۸۶ م / ۴ - ۱۳۰۴ ق سال انتقال مدرسه، و نه بازگشایی آن، عنوان شده است «ایران‌شهر (تهران، کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۴۳ ش، ۱۹۶۴ م) ج ۲، ص ۱۲۰۹» و توضیحی برای این اختلاف دو ساله در دست نیست.

پ - برقراری مقرری سالانه: در مورد زمان برقراری مقرری از سوی دربار قاجار نیز بین دو مأخذ موجود اختلاف است. جان‌الدر تاریخ برقراری سالانه صدتومان مقرری را از سوی ناصرالدین شاه پس از سال ۱۸۹۳ م / ۱۱ - ۱۳۱۰ ق می‌داند «جان‌الدر، پیشین، ص ۳۹ و ۴۱» و حال آن‌که حسین محبوبی اردکانی به نقل از مجله ایران و آمریکا سالهای ۹۰ - ۱۸۸۹ م / ۷ - ۱۳۰۶ ق را سال برقراری این مستمری دانسته است. «حسین محبوبی اردکانی، پیشین، ص ۳۶۸»

ت - اجازه ورود دختران مسلمان: زمان ورود نخستین دختران مسلمان به این مدرسه نیز متفاوت ذکر شده است. جان‌الدر سال ۱۸۹۶ م / ۴ - ۱۳۱۳ ق را سال ورود دختران مسلمان به مدرسه می‌نویسد «جان‌الدر، پیشین، ص ۴۱». بدرالملوک بامداد آغاز ورود دختران مسلمان را پس از استقرار مشروطیت و

ایجاد مدارس دخترانه در تهران می‌داند. «بدرالملوک بامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید (تهران، ابن سینا، ۱۳۴۷) ج ۲، ج ۲، ص ۴۵». پری شیخ‌الاسلامی نیز به نقل از بدرالملوک بامداد همان اشتباه را تکرار می‌کند «پری شیخ‌الاسلامی، زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران (تهران، ۱۳۵۱) ص ۱۲۱». پوراندخت سلامی بر این باور است که دختران مسلمان به پا در میانی «بنجامین» - نخستین نماینده سیاسی دولت آمریکا در ایران - نزد ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۸۷۵ م / ۱۲۹۲ ق اجازه ورود به مدرسه را یافتند «فتش زن در فرهنگ و تمدن ایران (تهران، سازمان زنان ایران، ۱۳۵۰) سخنرانی پوراندخت سلامی تحت عنوان: حقوق زن ایرانی در سیر تاریخ، ص ۱۱۲». می‌دانیم که اساساً تأسیس سفارت آمریکا در ایران با آمدن «بنجامین» به سال ۱۸۸۳ م / ۱۳۰۰ ق صورت پذیرفت «سیاست‌گزاران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران (تهران، وزارت امور خارجه، بی‌تا) ص ۱۷۶» لذا در تاریخ ذکر شده از سوی خانم پوراندخت سلامی نه تنها «بنجامین» در ایران نبوده بلکه دولت متبوعش نیز هنوز نمایندگی سیاسی در ایران نداشته است.

مایکل. پ. زرینسکی نیز می‌نویسد: «در سال ۱۸۷۴ م [۱۲۹۱ ق] ایران بیت‌تیل اولین مدرسه دختران مسلمان در تهران بود که به نظام غربی اداره می‌شد». «مایکل. پ. زرینسکی «زنان میسیونر پرسبیتریان آمریکایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران» ترجمه منیژه گلبابائی بدیع‌الزمانی، نیمه دیگر، ش ۱۷، زمستان ۱۳۷۱، ص ۶۰؛ در حالی که می‌دانیم هر چند در آن سال مدرسه مذکور تأسیس شده بود ولی تا چند سال بعد دختران مسلمان حق تحصیل در آن را نداشتند.

ث - ممنوعیت تحصیل دختران مسلمان: چندی بعد، ورود دختران مسلمان به این مدرسه ممنوع شد. حسین محبوبی اردکانی، که سرانجام تاریخ تأسیس مدرسه را ظاهراً همان سال ۱۸۷۶ م / ۱۲۹۳ ق پذیرفته و می‌نویسد که در سال‌های ۹۰ - ۱۸۸۹ م / ۷ - ۱۳۰۶ ق ناصرالدین شاه برای این مدرسه مقرری سالانه وضع کرد، به نقل از مجله ایران و آمریکا می‌افزاید که دو سال پس از برقراری مقرری، به سال ۱۸۹۲ م / ۱۳۰۹ ق، ناصرالدین شاه دستور داد که از ورود دختران مسلمان به مدرسه جلوگیری شود «حسین محبوبی اردکانی، پیشین، ص، ۹ - ۳۶۸». اما جان الدر سال ۱۹۰۳ م / ۱۳۲۰ ق را سال منع ورود دختران مسلمان ذکر کرده و دستور مظفرالدین شاه را عامل این ممنوعیت دانسته است. «جان الدر، پیشین، ص ۴۱».

۶. خلیل ثقفی (اعلم‌الدوله)، مقالات گوناگون، (تهران، بی‌تا، ۱۳۲۲)، ص ۱۷۶.

۷. زرینسکی، پیشین، ص ۶۲.

۸. پیشین، ص. ۱ - ۶۰.

۹. دکتر ساموئل جردن، «انقلابات سازنده در ایران»، دنیای مسلمان، ۱۹۳۵، ص ۹ - ۳۴۸. به نقل از

پیشین، ص ۴۴.

۱۱. بدرالملوک بامداد، پیشین، ص ۷۱.

۱۲. این نکته را یادآور می‌شوم که در تعدادی از شماره‌های عالم نوان، تاریخ ثبت شده بر جلد مجله از اشتباهات چاپی بی‌نصیب نمانده است و در نتیجه تعدادی از پژوهشگران در نقل تاریخ انتشار شماره اول مجله دچار اشتباه شده‌اند. به عنوان نمونه در شماره اول که در تاریخ میزان (مهر) ۱۲۹۹ منتشر شده، به جای ۱۲۹۹، ۱۲۹۱ چاپ شده است. در نتیجه شادروان محمد صدرهاشمی در تاریخ جراید و مجلات ایران (اصفهان، کمال، ج ۲، ۱۳۶۳) ج ۴، ج ۴، ص ۱ نیز به خطا رفته و سرکارخانم افسانه نجم‌آبادی نیز در بی‌بی‌خانم استرآبادی و خانم افضل‌وزیری... از سلسله انتشارات «نگرش و نگارش زن» مجلد دوم، بهار ۱۳۷۵ ص ۱۱۱، با استناد به صدر هاشمی، اشتباه فوق را تکرار کرده است.

۱۲. زرینسکی، پیشین، ص ۶۰.

۱۳. چهار جریده قبلی به ترتیب تاریخ انتشار عبارتند از: ۱ - دانش، ۱۳۲۸ ق، تهران؛ ۲ - شکوفه، ۱۳۳۱ ق، تهران؛ ۳ - زبان زنان، ۱۳۳۷ ق، اصفهان و تهران؛ ۴ - نامه بانوان، مرداد ۱۲۹۹، تهران.

متأسفانه در منابع مربوط به تاریخ مطبوعات ایران (اعم از مقاله‌ها و کتاب‌های تخصصی و عمومی) فهرست قابل اعتمادی از جراید مربوط به زنان وجود ندارد. ظاهراً علاوه بر بی‌دقتی و سهل‌انگاری در تحقیقات یاد شده، ملاحظات سیاسی - اعتقادی نیز در این امر دخیل بوده. به عنوان نمونه به موارد ذیل اشاره می‌کنیم:

الف - نمونه بی‌دقتی در تحقیقات تاریخی: در کتاب ایرانشهر (ج ۲، ص ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰) با اینکه تاریخچه مدرسه دخترانه آمریکایی (IRAN Bethil) را ذکر کرده ولی در مدخل تاریخچه جراید زنان، از عالم نوان نام نمی‌برد (ج ۲، ص ۱۲۵۵ و ۱۲۵۳).

ب - نمونه ملاحظات سیاسی - اعتقادی: در کتاب انقلاب اکبر و تأثیر آن بر ایران (بی‌جا، شعبه تبلیغات و انتشارات مرکزی حزب توده ایران، بی‌تا) که حاوی «مجموعه سخنرانی‌های علمی حزب توده ایران به مناسبت پنجاهمین سالگشت انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر» است، در سخنرانی ایراندخت ابراهیمی (ص. ۲۴ - ۳۱۸) که تحت عنوان: «انقلاب اکتبر و نهضت آزادی زنان» ایراد شد، با آن‌که سخنران به معرفی جراید زنان پرداخت، از عالم نوان و زبان زنان نامی نبرد چرا که اولی را مدرسه آمریکایی منتشر می‌کرد و صاحب امتیاز و مدیر دومی (صدیقه دولت‌آبادی) هم از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۴۰ (آخرین سال حیات) مدیر کانون بانوان بود و در مواردی نیز با پیروان حزب توده مجادله قلمی داشت.

پ - نمونه‌ای دیگر از ملاحظات سیاسی - اعتقادی: در مقاله فریده گلبو (پیدایش و تحول نشریات اختصاصی بانوان در ایران، تحقیقات روزنامه‌نگاری، ش ۱۶، تیر و مرداد ۱۳۴۸) که به بررسی و معرفی جراید زنان در ایران از ابتدا تا سال ۱۳۴۸ پرداخته شده است هیچ‌ذکری از مجله پیداری ما نیست. لابد به این دلیل که پیداری ما وابسته به حزب توده بوده است.

۱۴. این تأکید را در شماره‌های بعدی نیز می‌بینیم. استدلال گردانندگان مجله این بود که ما در عالم نوان

عالم نسوان، مجله‌ای ویژه مسائل زنان ▶ ۲۳۳

به موضوعاتی می‌پردازیم که با وجود اهمیتشان، کسی به آنها توجه نمی‌کند و در جراید دیگر به آنها پرداخته نمی‌شود. بنگرید به: س ۱ - ش ۱ - ص ۴-۳. و نیز: س ۷ - ش ۷ و ۸ - ص ۸-۲۶۷.

۱۵. عالم نسوان - س ۷ - ش ۳ - اسفند ۱۳۰۵ - ص ۹۱.

۱۶. برای نمونه بنگرید به: س ۶ - ش ۲ - اسفند ۱۳۰۴ - ص ۱ - ۳۰. که ضمن تبلیغ پیشرفت و راحتی زندگی در امریکا می‌افزاید که حتی فرانسویان نیز مجذوب پیشرفت‌های امریکا شده‌اند.

۱۷. توجه به این نکته بی‌فایده نیست که در همان سال تأسیس مجله عالم نسوان، زنان در تمام ایالت‌های امریکا حق رأی به دست آوردند. بنگرید به: «به سوی رهایی زنان، چند مرحله»، پیام‌پونسکو، ویژه‌سال بین‌المللی زن (تهران، فروردین ۱۳۵۴، سال ۶، ش ۶۷) ص ۹.

۱۸. نمونه‌ای از ذهنیت مثبت ایرانیان را نسبت به امریکاییان در خطابه خانم بتول همایون علامیر دولتشاهی می‌یابیم. وی در سخنرانی در محل کانون بانوان، اظهار داشت: «...در تمام روی کره زمین، مریضخانه‌ها، مدارس و مؤسسات خیریه امریکایی را که مشاهده می‌نمایم همه از کیسه‌های فتوت امریکایی‌های خیرخواه اداره می‌شود و این مؤسسات در تخفیف بدبختی‌ها و غصه‌ها و رفع مرض‌ها کمک‌های گرانبهایی به نوع بشر می‌رسانند. حتی در خود ایران می‌بینیم که از مدارس و مریضخانه‌های امریکایی مردم چقدر استفاده می‌کنند... اشخاصی که به هیچ وجه منافع مشترک و تماس از حیث وطن، زبان و ملیت و غیره با ما ندارند محض خدمت به نوع از نقاط دوردست آمده و خدمت به بشر و انسانیت می‌کنند...» بنگرید به: خطابه‌های کانون بانوان در سال ۱۳۱۴، شماره اول از انتشارات کانون (تهران، مطبوعه مجلس، بی‌تا) ص ۳۰ - ۲۹.

۱۹. درباره تأثیر پذیری رضا شاه و عناصر تجدد طلب ایرانی از تحولات ترکیه، پیش از این بسیار شنیده و خوانده‌ایم. در اینجا توجه خوانندگان محترم را به «خطابه خانم شایسته صادق» (دختر مستشارالدوله صادق، سفیر کبیر ایران در ترکیه) جلب می‌کنیم. در سال ۱۳۱۴، شایسته صادق (اولین دختری که در دانشسرای عالی دختران پذیرفته شد) حاصل تحقیقات خود را که نتیجه اقامت در ترکیه و «خلط و آمیزشی که با طبقات ممتاز ترکیه» داشت، طی یک سخنرانی در محل کانون بانوان به سمع حضار رساند. سخنرانی مذکور، سرشار از تعریف و تمجید تحولات مربوط به مسائل زنان در جمهوری ترکیه بود. بنگرید به: خطابه‌های کانون بانوان در سال ۱۳۱۴، پیشین، ص ۲۸ - ۱۱۶.

۲۰. عالم نسوان - س ۱ - ش ۲ - عقرب (آبان) ۱۲۹۹ - ص ۶ - ۵.

۲۱. عالم نسوان - س ۱ - ش ۳ - جدی (دی) ۱۲۹۹ - ص ۵ - ۲۳.

۲۲. عالم نسوان - س ۱ ش ۴ - حوت (اسفند) ۱۲۹۹ - ص ۶ - ۲۵.

۲۳. عالم نسوان - س ۳ - ش ۴ - حوت (اسفند) ۱۳۰۱ - ص ۳۰ - ۲۸.

۲۴. عالم نسوان - س ۷ - ش ۱ - دی ۱۳۰۵ - ص ۳۱.

۲۵. عالم نوان - س ۷ - ش ۲ - بهمن ۱۳۰۵ - ص ۵۲ و ۵۴.
۲۶. عالم نوان - س ۷ - ش ۳ - اسفند ۱۳۰۵ - ص ۹۲.
۲۷. عالم نوان - س ۷ - ش ۴ - فروردین ۱۳۰۶ - ص ۶۰ - ۱۵۹.
۲۸. عالم نوان - س ۷ - ش ۶ - خرداد ۱۳۰۶ - ص ۲۱۰.
۲۹. عالم نوان - س ۷ - ش ۷ و ۸ - تیر ۱۳۰۶ - ص ۸ - ۲۶۵.
۳۰. عالم نوان - س ۷ - ش ۳ - اردیبهشت ۱۳۰۷ - ص ۸۲ و ۹۴.
۳۱. عالم نوان - س ۸ - ش ۵ - شهریور ۱۳۰۷ - ص ۱۶۶.
۳۲. عالم نوان - س ۸ - ش ۶ - آبان ۱۳۰۷ - ص ۷ - ۲۰۴.
۳۳. عالم نوان - س ۹ - ش ۲ - اسفند ۱۳۰۷ - ص ۹ - ۹۸.
۳۴. عالم نوان - س ۹ - ش ۶ - آبان ۱۳۰۸ - ص ۳ - ۲۸۱.
۳۵. عالم نوان - س ۱۰ - ش ۴ - تیر ۱۳۰۹ - ص ۱۸۲.
۳۶. عالم نوان - س ۱۲ - ش ۱ - بهمن ۱۳۱۰ - ص ۲.
۳۷. عالم نوان - س ۱ - ش ۴ - حوت (اسفند) ۱۲۹۹ - ص ۲۶.
۳۸. عالم نوان - س ۱ - ش ۶ - سرطان (تیر) ۱۳۰۰ - ص ۱۷.
۳۹. عالم نوان - س ۷ - ش ۲ - بهمن ۱۳۰۵ - ص ۳ - ۵۲.
۴۰. عالم نوان - س ۷ - ش ۳ - اسفند ۱۳۰۵ - ص ۹۰.
۴۱. عالم نوان - س ۷ - ش ۶ - خرداد ۱۳۰۶ - ص ۲۰۶.
۴۲. عالم نوان - س ۷ - ش ۱۱ - آبان ۱۳۰۶ - ص ۴۰۵.
۴۳. عالم نوان - س ۹ - ش ۵ - شهریور ۱۳۰۸ - ص ۷ - ۲۰۱.
۴۴. عالم نوان - س ۹ - ش ۵ - شهریور ۱۳۰۸ - ص ۲۳۱.
۴۵. عالم نوان - س ۱ - ش ۲ - عقرب (آبان) ۱۲۹۹ - ص ۵.
۴۶. عالم نوان - س ۷ - ش ۳ - اسفند ۱۳۰۵ - ص ۲ - ۹۱.
۴۷. عالم نوان - س ۷ - ش ۴ - فروردین ۱۳۰۶ - ص ۱۵۸ و ۱۶۰.
۴۸. عالم نوان - س ۷ - ش ۷ و ۸ - تیر ۱۳۰۶ - ص ۶۴ - ۲۵۸.
۴۹. عالم نوان - س ۸ - ش ۱ - دی ۱۳۰۶ - ص ۱ - ۳۰.
۵۰. عالم نوان - س ۸ - ش ۶ - آبان ۱۳۰۷ - ص ۲۲۲.
۵۱. عالم نوان - س ۱۰ - ش ۲ - شهریور ۱۳۰۸ - ص ۵۶.
۵۲. عالم نوان - س ۱ - ش ۳ - جدی (دی) ۱۲۹۹ - ص ۶ - ۳۵.
۵۳. عالم نوان - س ۱ - ش ۶ - سرطان (تیر) ۱۳۰۰ - ص ۳۰ - ۲۷.

۵۴. عالم نسوان - س ۶ - ش ۲ - اسفند ۱۳۰۴ - ص ۴ - ۲۳.
۵۵. عالم نسوان - س ۷ - ش ۶ - خرداد ۱۳۰۶ - ص ۲۰۶.
۵۶. عالم نسوان - س ۸ - ش ۶ - آبان ۱۳۰۷ - ص ۳۳ - ۲۲۸.
۵۷. عالم نسوان - س ۹ - ش ۱ - دی ۱۳۰۷ - ص ۴۷.
۵۸. عالم نسوان - س ۹ - ش ۴ - تیر ۱۳۰۸ - ص ۹۰ - ۱۸۳.
۵۹. عالم نسوان - س ۱۰ - ش ۲ - اسفند ۱۳۰۸ - ص ۶۶.
۶۰. عالم نسوان - س ۱ - ش ۶ - سرطان (تیر) ۱۳۰۰ - ص ۲۵ - ۱۷.
۶۱. عالم نسوان - س ۷ - ش ۵ - اردیبهشت ۱۳۰۶ - ص ۳ - ۱۷۱.
۶۲. عالم نسوان - س ۸ - ش ۲ - اسفند ۱۳۰۶ - ص ۷۱ - ۶۸.
۶۳. عالم نسوان - س ۸ - ش ۳ - اردیبهشت ۱۳۰۷ - ص ۸ - ۱۱۶.
۶۴. عالم نسوان - س ۸ - ش ۶ - آبان ۱۳۰۷ - ص ۷ - ۲۰۴.
۶۵. عالم نسوان - س ۸ - ش ۶ - آبان ۱۳۰۷ - ص ۶ - ۲۳۴.
۶۶. عالم نسوان - س ۹ - ش ۵ - شهریور ۱۳۰۸ - ص ۹ - ۲۴۰.
۶۷. عالم نسوان - س ۹ - ش ۶ - آبان ۱۳۰۸ - ص ۹ - ۲۵۱.
۶۸. برای شرح زندگی خانم افضل وزیری بنگرید به: افسانه نجم‌آبادی، بی‌بی‌خانم استرآبادی و خانم وزیری، پیشین
۶۹. عالم نسوان - س ۱۰ - ش ۲ - اسفند ۱۳۰۸ - ص ۸۰.
۷۰. عالم نسوان - س ۱ - ش ۱ - میزان (مهر) ۱۲۹۹ - ص ۷ - ۳۱.
۷۱. عالم نسوان - س ۱ - ش ۴ - حوت (اسفند) ۱۲۹۹ - ص ۸ - ۳۶.
۷۲. عالم نسوان - س ۳ - ش ۳ - جدی (دی) ۱۳۰۱ - ص ۲۷ - ۲۰. برای اطلاعات مفید و نسبتاً کاملی از زندگی و فعالیت های صدیقه دولت‌آبادی بنگرید به: مهدخت صنعتی و افسانه نجم‌آبادی، صدیقه دولت‌آبادی: نامه‌ها، نوشته‌ها و یادها، (۳ ج)، (نیویورک، دانشگاه کلمبیا، تابستان ۱۳۷۷).
۷۳. عالم نسوان - س ۳ - ش ۳ - جدی (دی) ۱۳۰۱ - ص ۳۰ - ۲۷.
۷۴. عالم نسوان - س ۷ - ش ۱۰ - مهر ۱۳۰۶ - ص ۷۲ - ۳۶۶.
۷۵. عالم نسوان - س ۸ - ش ۴ - تیر ۱۳۰۷ - ص ۵۱ - ۱۴۹.
۷۶. عالم نسوان - س ۸ - ش ۶ - آبان ۱۳۰۷ - ص ۳ - ۲۰۱.
۷۷. عالم نسوان - س ۹ - ش ۴ - تیر ۱۳۰۸ - ص ۸ - ۱۹۶.
۷۸. عالم نسوان - س ۹ - ش ۶ - آبان ۱۳۰۸ - ص ۹ - ۲۵۱.
۷۹. عالم نسوان - س ۱ - ش ۳ - جدی (دی) ۱۲۹۹ - ص ۳۰ - ۲۵.

۸۰. عالم نوان - س ۱ - ش ۴ - حوت (اسفند) ۱۲۹۹ - ص ۳۲ - ۲۸.
۸۱. عالم نوان - س ۱ - ش ۴ - حوت (اسفند) ۱۲۹۹ - ص ۴ - ۳۳.
۸۲. عالم نوان - س ۱ - ش ۶ - سرطان (تیر) ۱۳۰۰ - ص ۴ - ۳۰.
۸۳. عالم نوان - س ۳ - ش ۳ - جدی (دی) ۱۳۰۱ - ص ۹ - ۳۶.
۸۴. عالم نوان - س ۳ - ش ۴ - حوت (اسفند) ۱۳۰۱ - ص ۸ - ۳۵.
۸۵. عالم نوان - س ۳ - ش ۴ - حوت (اسفند) ۱۳۰۱ - ص ۴۰ - ۳۸.
۸۶. عالم نوان - س ۷ - ش ۷ و ۸ - تیر ۱۳۰۶ - ص ۶۴ - ۲۵۸.
۸۷. عالم نوان - س ۷ - ش ۷ و ۸ - تیر ۱۳۰۶ - ص ۳۰۱ - ۲۹۹.
۸۸. عالم نوان - س ۹ - ش ۵ - شهریور ۱۳۰۸ - ص ۵ - ۲۳۲.
۸۹. عالم نوان - س ۹ - ش ۶ - آبان ۱۳۰۸ - ص ۹ - ۲۵۱.
۹۰. عالم نوان - س ۱ - ش ۱ - میزان (مهر) ۱۲۹۹ - ص ۲.
۹۱. عالم نوان - س ۳ - ش ۴ - حوت (اسفند) ۱۳۰۱ - ص ۷ - ۲۶.
۹۲. عالم نوان - س ۸ - ش ۲ - اسفند ۱۳۰۶ - ص ۷۱ - ۶۸.
۹۳. عالم نوان - س ۱ - ش ۱ - میزان (مهر) ۱۲۹۹ - روی جلد مجله.
۹۴. محمود طاهر احمدی، پیشین، ص ۷ - ۲۶.

تاج‌ماه آفاق‌الدوله نخستین زن مترجم نمایشنامه در ایران

برای راضیه خانم دانشیان و
محبت‌های مادرانه بیست ساله‌اش

فرامرز طالبی

درآمد

در میان زنان صاحب قلم و صاحب فکر دوره قاجار، تاج‌ماه آفاق‌الدوله اولین زن مترجم نمایشنامه در تاریخ ایران است. وی نمایشنامه نادرشاه اثر نریمان نریمانف را از ترکی به فارسی برگرداند و در تاریخ ۱۳۲۴ ق منتشر ساخت. از تاج‌ماه آفاق‌الدوله غیر از این نمایشنامه، مجموعه‌ای از نامه‌ها، شعر و کتابی به نام صحت مظفری به جای مانده است. در جای خود، به هر یک از این آثار اشاره می‌شود.

یک. زندگی و آثار

متأسفانه تاکنون زندگی مترجمان دوره قاجار، به ویژه در عصر ناصری که بحق آنان را مروجان فکر دموکراسی در ایران باید نامید، مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته است و زندگانی بسیاری از آنان بر ما روشن نیست. تاج‌ماه آفاق‌الدوله، در این امر، از قاعده مستثنی نیست.

تاج‌ماه، در ابتدای نمایشنامه نادرشاه خود را «کمینه تاج‌ماه آفاق‌الدوله همشیره آقا

اسماعیل آجودانباشی و عیال فتح‌الله ارفع‌السلطنه طالش» معرفی می‌کند. بر اساس این اطلاعات، تاج‌ماه فرزند علی اکبرخان آجودانباشی، اهل زنجان و پدرش علی اکبرخان، یکی از نظامیان معتبر قاجاری بود: «اردوی همایون در چمن سلطانیه و عده ملتزمین رکاب اعلی به شصت هفتاد هزار می‌رسد. روز عید قربان سلام عام با شکوهی منعقد گردید. و به جناب صدراعظم در این سلام اظهار مراسم مخصوص فرمودند. به عزیزخان سردار کل و آجودانباشی [علی اکبرخان] یک رأس اسب خاصه مرحمت شده^۱ در کتاب شرح حال رجال ایران اطلاعات جامعی درباره اسماعیل خان آجودانباشی - برادر تاج‌ماه - دیده می‌شود: «وی از سال ۱۳۰۰ ه. ق با درجه سرتیپ اولی به سمت آجودانباشی اداره توپخانه تعیین گردید. و سال‌ها در این سمت باقی بود... چندی هم رئیس توپخانه شد. وی مردی بود مشهور و بسیار جسور و نسبتاً باسواد و خوش خط و شاعر. در صدارت میرزا علی خان امین‌الدوله و وزارت جنگی شاهزاده وجیه‌الدوله (۱۳۱۵ ه. ق) چون بین او و شاهزاده گفتگویی شد... به فرمان امیرخان سردار هم او را، هم برادرش محمد ابراهیم را گرفتند و توقیف کردند»^۲. این حادثه در سال ۱۳۲۷ ق اتفاق افتاد. اسماعیل خان آجودانباشی از محمد علی شاه، حمایت می‌کرد و علناً علیه مشروطیت، همدست یاران شاه بود. عین‌السلطنه یادداشت مفصلی در این مورد دارد: «یک ساعت به غروب مانده اسماعیل خان آجودانباشی توپخانه را به کمیته جنگ عمارت خورشید بردند... همان‌ها که به تماشای قتل ملک و میرزا جهانگیر آمده بوده‌اند، برای اسماعیل حاضر شده بودند... میرزا یحیی و حاجی رمضان می‌گفتند ما آمدیم خیابان الماسیه در دکان پالوده فروشی مشغول خوردن فالوده شدیم. در این بین سه درشکه گذشت. گفتند آجودانباشی است. همه دویدند ما هم رفتیم با نهایت عجله و دو چراغ‌ها روشن شده بود. تا به میدان وارد شدیم، دیدیم بالای دار است و مشغول جان دادن»^۳. بدون شک این حادثه، و وقایعی که در طالش گذشت، بر زندگی تاج‌ماه، تأثیر بسزایی گذاشت.

ابراهیم آجودانباشی، نمایشنامه ضحاک اثر سامی بیگ عثمانی را در سالی که تاج‌ماه نادرشاه را ترجمه کرد - سال ۱۳۲۳ ق - به فارسی برگرداند. مرحوم فروغی درباره این کتاب می‌نویسد: «تمام را به دقت خواندم - آفرین بر جناب استاد من... فعلاً که بهتر از این

ممکن نیست. مگر روزگاری بگذرد و طباع در این کارهای مشکل بزرگ و پرورده شود.^۴

ارفع‌السلطنه - از خان‌های طالش - همسر تاج‌ماه بود. ریشه خانوادگی او به بالان خان می‌رسید. این خاندان حکومت موروثی طالش را داشتند. حکومت ارفع‌السلطنه و پدرش سردار امجد مصادف است با جریان‌های مشروطیت در ایران.

در خاطره تاریخ هیچ سند با افتخاری از این خاندان نمانده است. جهانگیر سرتیپ‌پور می‌نویسد: «نصرت‌الله عمیدالسلطنه پسر فرج‌الله‌خان بن بالاخان تالشی که بعدها سردار امجد لقب گرفت به گزارش مؤلف رجال مردی ستمگر [بود] که بر اثر شکایات زیاد مردم طالش و گرگانرود و رسیدگی‌ها و اثبات حقایق شاکیان، مغضوب شد و به فرمان پادشاه مقرر شد به دهانه تویش بسته و توپ را آتش کنند (۱۳۱۶ ه.ق). ولی به تدبیر محمد علی میرزا ولیعهد و امیر نظام گروسی پیشکار آذربایجان، در مقابل پنجهزار تومان رشوه او را طوری به توپ بستند که پس از آتش آزاری به وی نرسد». و باز از قول او می‌خوانیم که «در اوانی که رشت به خاطر اعاده مشروطه در تب و تاب بود، عده‌ای از تفنگچیان سردار امجد به یاری آقا بالاخان سردار افخم به رشت آمده و در ناحیه بیستون رشت خیمه و خرگانه‌ی به پا کرده بودند که با کشته شدن سردار افخم حاکم گیلان جا خالی کرده، به سرعت به سوی طالش بازگشتند. مردم گرگانرود با او در آمیخته و بیرونش کردند و خانه‌اش را سوختند و اموالش را به تاراج بردند. او به کمک قزاقان روسی و گاهی به کمک طرفداران خود مدت هفت سال بازارعان خود و مردم گرگانرود پیکار کرد و کاری از پیش نبرد. بالأخره در سال ۱۳۳۲ ه.ق درگذشت. به هنگام فوت، متحصن قونسولگری روس در رشت بود».^۵ ستم خانواده آقا بالاخان و ارفع‌السلطنه - همسر تاج‌ماه - در خاطرات تاج‌السلطنه نیز جا خوش کرده است: «طایفه تالشی‌ها [خاندان سردار امجد] که طرف مهر و محبت پدرم بودند، انواع و اقسام مال مردم را برده، رعیت بیمار را ذلیل می‌کردند».^۶ ارفع‌السلطنه بعد از پدر و دقیقاً در بدترین شرایط - دوره استبداد صغیر - حاکم طالش شد و با جان و مال مردم، همان کرد که پدرانش کرده بودند. تاج‌ماه و خانواده سردار امجد بناچار از طالش گریختند تا جانی سالم به در برند. زندگی تاج‌ماه در این خانواده، با توجه به اعدام برادرش و نیز جدایی از

همسرش حدیث دردناکی است که متأسفانه از آن آگاهی چندانی نداریم. جدا از ترجمه نمایشنامه دُرّه نادری یا نادرشاه مجموعه دست نوشته‌ای از نامه‌ها، شعرها و... از تاج‌ماه به یادگار مانده است. این مجموعه با عنوان «دیوان اشعار و مجموعه تاج‌ماه» به شماره ۳۵۵۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. بر اساس یادداشت آقای علی عبدلی، دو سوم این مجموعه شامل گزیده اشعار شاعران دوره قاجار است و یک سوم دیگر آن به نامه‌ها و شمار اندکی از سروده‌های تاج‌ماه اختصاص دارد که عیناً به کتاب افزوده شده است.^۷ از آنجا که هیچ سندی درباره زندگی تاج‌ماه به دستمان نرسیده، مجموعه نامه‌های او می‌تواند گوشه‌هایی از زندگیش را بعد از فروپاشی حکومت خانواده سردار امجد و فرار ناخواسته تاج‌ماه و خانواده سردار از آق‌اولر به رشت - محله چمارسرا - بیان کند. در این وجیزه، با توجه به نامه‌های به جای مانده نگاهی خواهم داشت به گوشه‌هایی از زندگی تاج‌ماه. گفتنی است که نامه‌ها، این‌گونه که به جای مانده‌اند، دو عیب بزرگ دارند:

۱. اغلب نامه‌ها بدون تاریخ است. به همین علت نمی‌توان آنها را مرتب کرد و وقایع را به ترتیب زمانی مورد بررسی قرار داد.

۲. اغلب آدم‌های نام برده شده چهره تاریخی ندارند و هیچ توضیحی درباره آنان داده نشده و در منابع موجود پیرامون مسائل گیلان و طالش نامی از آنان دیده نمی‌شود.*

نوشته‌های تاج‌ماه را می‌توان به شرح زیر به لحاظ موضوعی رده‌بندی کرد:

۱. نامه پیرامون مسائل خانوادگی.

۲. نامه به دوستان.

۳. نامه‌های دیگران.

۴. انشاهای.

۵. بوسه عذرا.

۶. شعرها.

* هنگام غلط‌گیری نهایی این متن کتاب جستارهایی در تاریخ تالش در گستره تاریخ ایران (تهران، آنا، ۲ ج، ۱۳۷۸) نوشته عبدالکریم آقاجانی تالش به دستم رسید. در این اثر نام اغلب شخصیت‌های محلی که تاج‌ماه از آنان یاد کرده، آمده است.

۱. نامه پیرامون مسائل خانوادگی

این نامه‌ها، چنانکه از عنوان هویدا است، بیشتر پیرامون مسائل خانوادگی و ملکی نوشته شده است. در پیش اشاره شد که مردم طالش در سال ۱۳۲۴ ق به خاطر جور و ستمی که از خانواده‌های سردار امجد و ارفع‌السلطنه کشیده بودند، در آق‌اولر به کاخ بیلاقی سردار امجد هجوم بردند. و خانواده سردار پا به فرار گذاشتند - بخشی از آثار تاج‌ماه در این واقعه در میان آتش سوخت - تاج‌ماه، روزگار خوشی یافت. گویا بعد از مدتی از ارفع‌السلطنه طلاق گرفت. سال‌ها تاج‌ماه جهت احقاق حقوق از دست رفته‌اش به هر دری زد. و این سال‌ها، در نامه‌های تاج‌ماه با تلخی تمام آمده است.

در نامه‌ای، تاج‌ماه شرح هجوم مردم و آغاز درگیری خانوادگی خود را شرح می‌دهد «در وقتی که رعایا و نوکرهای گرگانرودی می‌خواستند به سرخانه‌های ما بریزند، ما به خلخال فرار کرده بودیم» (ص ۲۴۰)، به سردار امجد می‌نویسد «نمی‌دانم آن غریب‌ها را که راه فرار نداشتند آن بزرگوار همراه بر داشتند یا در آن درگیری تنها گذاشتند. اگر زنده مانده‌اند، با بارهای بنده روانه فرمایند» (ص ۲۰۷). در ادامه نامه قبل می‌نویسد «حضرت ارفع‌السلطنه پدر فرزندم و عزت‌الله‌خان حفظ‌الله دو کاغذ تغیر به دروغ اشجع‌الدوله به بنده نوشته بود، برای اینکه چرا از خانه اشجع‌الدوله به خلخال می‌خواستیم بیایم. اشجع‌الدوله به ارفع‌السلطنه نوشت:، فلان کس [یعنی تاج‌ماه] با بهجت‌الدوله بد سلوکی می‌کند. آقای معظم از رشت به خلخال تغیر فرموده بودند، بنده مدتی جواب پاکتشان را نمی‌نوشتم. بعد فرزندی را واسطه قرار داده، بنده این جواب را نوشتم: پس از آنکه در گرگانرود ندای قال اهبطوا کمضکم لبعض عدو لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین در رسید و آبشخور ما به جبال خلخال جنجال کشید، به وسوسه و بهتان شیاطین تعلیقه‌ای مرقوم فرمودید که تجدید مذاکره آن مضامین مکروه و اندوهگین است. همانا در اول شب یا آخر شب... [یک کلمه خوانده نشد] به قول شیخ سعدی علیه‌الرحمه: سلطان که خشم گیرد بر بندگان حضرت / حکمش رسد ولیکن حدی بود جفا را، به ملاحظه چند جواب آن را صواب ندیده، مسکوت عنه مطلق قرار دادم و نیز آن جواب سعید که شب چهارشنبه آخر سال رسید، مانند زلف معشوقان، پریشان و درهم و چون دل عاشقان آشفته و دژم بود. معلوم فرمود که از بسیاری

سکوت و نجابت به ذلت افتاده‌ام. حسب الامر گرامی فرزندم که جنابعالی وادار نمودید این چند کلمه را اظهار می‌شود که هرگاه عهد می‌کند، در آتیه پیرامون آن نوع مرقومات نگردید و ترجمان گذشته را متحمل شوید... خوی خوش به بود از روی خوش ای ترک تبار ورنه من باک ندارم که به خونم بکشی. چنانچه دیده می‌شود (ص ۲۴۰ - ۲۴۱) زندگی خانوادگی دگرگون شده است و در این میان بهجت‌الدوله، خواهر ارفع‌السلطنه نقشی بسزا دارد. تاج‌ماه بر سر مسائل مالی نیز با بهجت‌الدوله درگیر است «مولی و آقای بنده و شما، مرحوم نصرت‌الله خان سردار امجد طاب ثراه این بنده ذلیل را به تمام خواتین فامیل ترجیح می‌دادند، از فرط ملاحظت یک هزار و ششصد و پنجاه تومان بقیه مهریه بنده را به ذمت رسمی خود گرفته‌اند که عندالمطالبه کارسازی فرمایند. بعد از آن مرحوم، به ملاحظات چند از جانب اینجانبه اظهار نشد، اکنون که بحمدالله رفع موانع شده، در ماه صیام و تصدیق‌نامه و شهادت حجت‌الاسلام مجتهد محل را توسط سرکار آقای نصرالله خان به خدمت فرستادم که ادای دین موروثی خود را واجب شمارید، پدر و ولی نعمت با همت خود را بیش از پانزده سال مدیون نگذارید. چون بعد از رمضان هیچ اقدامی از آن مقام نشد، به جهت یادآوری مصدع گردید» (ص ۱۹۶). و در نامه‌ای دیگر برای تقسیم املاک سردار امجد به جهت املاک فرزندش پیام به بهجت‌الدوله می‌فرستد (ص ۱۹۸) و نیز اشاره به اجاره و استجاره جزئی املاک دارد (ص ۱۹۸).

دلتنگی‌ها و ناامیدی‌های تاج‌ماه بعد از فرار از آق‌اولر نهایت ندارند. بعد از بهجت‌الدوله، دَده بیک^۸ به لحاظ مالی با او درگیر است: «از اوان ورود به گرگانرود حیران و سرگردانم. به اضافه شیطنت نیابت حکومت اداره مالیه [که] بقایای ستواتی املاک محکوم... را که آقای دَده بیک قبول نموده‌اند، به مناسبت اینکه سابقاً ملک حضرت سردار [امجد] بوده جفاً از اینجانبه مطالبه می‌نماید و به مالیات هذه السنه بنده می‌افزاید» (ص ۲۰۰). تاج‌ماه، دده بیک را یک جا غارتگر (ص ۲۱۷) و جایی دیگر حدود املاک مورد مطالبه از وی را یادآور می‌شود. «حاصل تعهدی از ده جریب و نیم ملک حضرت... سردار امجد دو سه سال قبل به آقا دده بخشیده بودند که در مقابل بقیه محکوم به خود، به بنده بدهد. باقی را هم نقد بپردازد». (ص ۲۱۸).

زندگی تاج‌ماه با این درگیری‌ها ادامه دارد. او برای رسیدن به حقوق از دست رفته‌اش

دو وکیل می‌گیرد: مدنی، صاحب امتیاز و مدیر روزنامهٔ پرورش و امین‌الشریعه. در تمام نامه‌های تاج‌ماه، او را زنی عاصی، ویران و خشگمین می‌بینیم که تمام هستیش را در گرو احقاق حقوق از دست رفته‌اش گذاشته است. تا حدی که در نامه‌ای می‌نویسد: بعد از این «من و گرز و میدان افراسیاب» (ص ۲۴۳).

تلاش تاج‌ماه فرجام ندارد. دنیا برایش کوچهٔ دراز پیچ در پیچ بن بستنی است. برای گریز از این بختک هم وکیل می‌گیرد و هم در خانهٔ بزرگان قوم و دولت را می‌زند: نامه به «معاون حکومت خمسه و طوالش» و «عیال رئیس الوزراء معاضدالسلطنه پیرنیا»^۹ «ملکه ایران»^{۱۰} و «سید محمود مجتهد رشتی» و «حکومت جلیلهٔ گیلان و طوالش» و یکی از «رؤسای عدلیه» و «شمس‌السلطنه دختر شاهزاده موثق»^{۱۱} می‌نویسد و داد خواهی می‌کند و رشوه می‌دهد و باز دستی کوتاه دارد.

باسقوط حکومت قاجاران، بی‌سبب نبود که به استقبال رضاشاه رفت و به نوعی از شوم بختی خود در دورهٔ قاجار انتقام گرفت. در مجموعهٔ نامه‌ها، نامه‌ای است به سالار اسعد^{۱۲} و اشاره‌ای است به «صدور امر اکید اعلیحضرت» در رابطه با املاکش و نیز در نامه‌ای می‌خواهد به «اندرون شاه» برود و استخاره می‌کند (ص ۲۲۷).

گمان بر این است که این شاه باید رضاشاه باشد، چرا که در آن محدودهٔ زمانی احمدشاه نیز اسیر بخت شوم خود شده بود و از ایران رفته بود، دلیل دیگر اینکه تاج‌ماه در آغاز دفتر شعرش «به عدل و داد رضاشاه پهلوی» اشارت دارد (ص ۲۴۸).

بعد از ویران شدن کاخ خانوادهٔ سردار امجد در طالش و فرار تاج‌ماه به خلخال او را در شهرهای رشت، تهران، انزلی و گاهی نیز «در خاک غمناک» یعنی طالش می‌بینیم.

۲. نامه به دوستان و...

نامه‌های تاج‌ماه به دوستانش، بخشی دیگر از مجموعهٔ دست‌نوشته‌های تاج‌ماه را تشکیل می‌دهد. چند نامه به شوکت‌الدوله و خانم آصف و خانم حرمت‌الشریعه وصیبهٔ آقای سیدابوطالب. در نامه‌های دوستانه تاج‌ماه، برعکس نامه‌های بر شمرده، وی با حس زنانه‌اش حرف می‌زند، نرم و لطیف از زندگی می‌گوید و می‌پرسد. نثر این نامه‌ها، به کل با نامه‌های قبل تفاوت دارد. با این حال در روح واژگون تاج‌ماه، دل‌تنگی‌های خانه

کرده را نمی‌توان ندید.

در این بخش از نامه‌ها، نامه‌ای است به برادرش احتمالاً محمد ابراهیم خان. این نامه، به لحاظ ساختار ترکیبات و تشبیهات زبان، یکی از نامه‌های ویژه این مجموعه است (ص ۲۳۸-۲۳۹). تاج‌ماه خود را «نه لایق ننگی» می‌داند و «نه قابل نام». وی یاد می‌دهد از برادرش اسماعیل آجودانباشی می‌کند «حیاط و عمارت حضرت خدایگانی، آقاداتاشم روحی فداه که معیش ما بود، شهرست بی‌شهریار، خالی از یار و اغیار و سکوت بهت آن‌مساحت با نزهت را فراگرفته و تمام صحبت‌های شیرین از میان رفته» و «در حیاط ما هم نه صدای چنگی در آن شنیده می‌شود، نه آهنگ عودی، نه سلامی و نه سرودی». در میان این مجموعه از نامه‌ها، متنی است به ساعداالسلطنه به تاریخ ۲۳ جمادی اول ۱۳۴۸ و تسلیتی است به او (ص ۲۲۳).

۳. نامه‌های دیگران

در میان نامه‌ها، متنی است که تاج‌ماه خود نوشته است: «این انشاء از بنده نیست، از نایب‌الصدر است که برای... [خواننده نشد] نوشته بود». و نیز نامه‌ای است که خود نوشته «از قول شخصی به شخصی نوشته شد» (ص ۲۰۵) و احتمالاً متن آن از تاج‌ماه است. و نیز نامه‌ای است که از «قول همشیره علیه... شازده آغا به شوکت‌الدوله نوشته‌ام» (ص ۲۱۴).

۴. انشاهای

انشا در لغت آفریدن... از خود چیزی گفتن، خواندن و آوردن شعر از خویشتن، سخن‌پردازی، سخن‌آفرینی و نوشته‌مترسلانه فصیح و بلیغ آمده است (فرهنگ معین). تاج‌ماه تقریباً بر پیشانی تمامی نوشته‌هایش «انشا» گذاشته است، بخشی از انشاهای نامه است که مخاطب دارد و مضمون روشن که درباره آنها سخن گفته شد. برخی دیگر از انشاهای این مجموعه مخاطب مشخص ندارد و بیشتر شعار، کلمات قصار و قطعه ادبی است. مثل «دوست عزیزم دوستی شما نمی‌تواند زوال عشق شما را تلافی کند و اسباب تسلی خاطر من گردد» (ص ۲۳۱) و یا «آری دیدار، شخص را از خود بی‌خود

می‌نماید یا حوروش است که عنان اختیار از کف عاشق می‌رباید. اما دیگری آفت عقل و هوش است و دلدادگان را مایهٔ جوش و خروش و...» (ص ۲۳۴).

۵. بوسهٔ عذرا

در مجموعهٔ دست خط تاج‌ماه چند قطعه با عنوان «از بوسهٔ عذرا» آمده است. و معلوم نیست که این نوشته‌ها از آن خود اوست و یا بخش‌هایی از کتاب بوسهٔ عذرا یابت روئین.^{۱۳} استاد مجتبی مینوی دربارهٔ این کتاب می‌نویسد: «مؤلف آن یکی از نویسندگان تندکار و پرکار انگلستان در قرن نوزدهم میلادی بوده است به اسم جرج رنولدز... مترجم فارسی بوسهٔ عذرا شخصی بوده است به اسم سیدحسین خان صدرالمعالی که در دورهٔ ناصرالدین‌شاه در دستگاه دارالترجمهٔ همایونی و ادارهٔ انطباعات دولتی به نام سیدحسین شیرازی مستخدم بوده و کارش ترجمه کردن کتب از زبان هندی و اردو بوده است... اما کتاب به چاپ نرسید تا بعد از آنکه مملکت ایران مشروطه شد و عهد سلطنت محمدعلی‌شاه رسید. چند تن از ارباب خیر به چاپ کردن آن اقدام کردند (۱۳۲۶ ق) داستان بوسهٔ عذرا رومانی است تاریخی مربوط به سرگذشت قوم چک و سرزمین بوهمیا در اوایل قرن پانزدهم میلادی. در آن زمان شخصی به اسم یان (ژان) هوس Jan Huss از اهل بوهمیا، که کشیشی عالم و صاحب‌نظر بود و کتاب‌های ویکلیف مصلح دینی انگلیسی را خوانده بود و تابع آراء و عقاید او شده بود، در مملکت خود بنا را بر مخالفت با دستگاه پاپ رم گذاشت. و در رساله‌هایی که می‌نوشت و درو عظ‌ها و خطابه‌هایی که ایراد می‌کرد اعمال کشیشان کاتولیک و اقدامات خلاف شرع و اخلاق ایشان را به باد انتقاد می‌گرفت.»^{۱۴}

مشخص نیست که یادداشت‌های بوسهٔ عذرا بخش‌هایی از رمان جرج رنولدز است یا از آن تاج‌ماه است. احتمالاً این یادداشت‌ها باید از تاج‌ماه باشد به سیاق رنولدز. بخشی از این نوع یادداشت در نامه‌هایش تکرار شده است.

۶. شعرها

در مجموعهٔ دست نوشته‌های به جای مانده از تاج‌ماه، چند شعر به شیوهٔ غزل،

مثنوی و... دیده می‌شود. برپیشانی دو شعر، یادداشتی می‌بینیم که در جای خود اطلاع رسان است. در یادداشت اول می‌نویسد: «در سن شانزده ساله بود. از اشعار بنده است» (ص ۲۴۶) و در یادداشت دوم می‌خوانیم «در زمانی که عقدم نموده بودند، سردار امجد فتح‌الله خان پدر بنده زاده شعری ساخته به جهت من فرستادند. اشعار فوق را ساخته به جهت ایشان فرستادم. به همان وزن که ایشان ساخته است» (ص ۲۵۰).

شعرهای تاج‌ماه صلابت و تازگی نثرش را دارد. اگر چه از ۱۶ سالگی شعر می‌گفته و به قول آقای عبدلی در مجموعه دست خط‌های او، موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دو سوم آن گزیده اشعار شاعران دوره قاجار است. با این حال گویی، سرودن شعر چندان برایش جدی نبوده است.

تاج‌ماه در یکی از نامه‌هایش، اشاره‌ای به کتابی با عنوان صحت مظفری دارد. این کتاب رادر فهرست کتابهای چاپی خانابا مشاور و کتابخانه ملی ایران نیافتم. تنها آگاهی ما از این متن یادداشتی است از خزد او «این کتاب از وطن دوستی و ملت پرستی بنده کفایتی حکایت می‌کند» (ص ۲۴۰). بدون شک دست یابی به این اثر و انتشار آن افقی دیگر از چهره تاج‌ماه را عیان می‌کند.

در تمام دوران دربه‌دوری، تاج‌ماه، آن‌گونه که از نوشته‌های وی معلوم است، دفتر و قلم را کنار نگذاشته بود. در نامه‌ای به مدیر روزنامه پرورش^{۱۴} یکی از روزنامه‌های پرطرفدار رشت، به کنایه از روزنامه «ترغیب»^{۱۵} و روزنامه «تحدید»^{۱۶} یاد می‌کند (ص ۲۲۱، ۲۲۰) و در نامه‌ای دیگر از «مؤلف کتاب تازه» سخن می‌گوید و در نامه‌ای دیگر بخشی از مطلب روزنامه چهره‌نمای^{۱۷} چاپ مصر را می‌آورد. و در صفحه‌ای دیگر بخشی از یک کتاب را که «حاجی شاهزاده خانم» به او داده بود، در نامه خود می‌نویسد.

تاج‌ماه نثری روان دارد و سعی او بر آن است که در نظم جدید نثر معاصرش قرار گیرد. و گاهی شدیداً تحت تأثیر ادبیات فرنگی ترجمه شده دوره قاجاری است. به جز زبان ترکی که زبان پدرش بود و به او اجازه می‌داد تا با ادبیات و مطبوعات قفقاز آشنا شود، با توجه به استفاده از آیه‌های قرآن و احادیث در نامه‌هایش، به احتمال فراوان زبان عربی را نیز می‌دانسته است.

برای آشنایی بیشتر، نمونه‌هایی از نثر و یک شعر او را می‌خوانیم:

خدمت محترم نواب والاشان برادر مهربانم

رقیمه دوستانه از آن خسرو یگانه، که در شیرینی به شکر خنده‌ها می‌فرمود، جان را شور و روان را سرور بخشود. دوستار از خجالت جواب، راه صواب گم کرده، هیچ به خود نمی‌پوید. غیر این که آفرین بر شست و بازوت باد، سخنی نمی‌گوید. شیخ فرماید:
سعیدیا گفتار شیرین پیش آن نطق و بیان

دُر به دریا می‌فرستی زر به معدن می‌بری
گله از خاموشی و فراموشیم فرموده و خواهش جواب نموده بودند، اما غافل از اینکه
اگر طوفان عالم‌گیر شود، ضمیر خواهر از حضور چون تو برادر خالی نمی‌شود. چنانکه
این خواهر گمنام که نه لایق ننگی بود و نه قابل نام.

از انعام تعلّم خاصیت بهره‌ها بردم و از خوان علمت نعمت‌ها خوردم، اگر شکر نعمت
نکنم و سپاس آن همه زحمت ندارم، انعام عام چگونه باقی خواهد بود. این تعلق از عدم
مساعدت روزگار است نه از تغافل دوستدار. عجالتاً حکایت و روایتی که چنگی به دل
زند و زنگی از رخ برد نیست. حیاط و عمارت حضرت خدایگانی... آقا داداشم روحی
فداه که معیش ما بود، شهری ست بی‌شهریار خالی از یار و اغیار. سکوت بهت آن
ساحت با نزهت را فرا گرفته و تمام صحبت‌های شیرین از میان رفته حیاط حضرت
اجل... خان عمو جانم دام‌اقباله، به غیر از صدای شیطنت و گریه صغار، خنده و فریاد و
نصیحت کبار خبری نیست.

حضرت علیّه عمه خانم دامت شوکتها، آقای محترمشان که ادامه صفا و پرورده وفا
است، امروز گل بی‌خار و یار بی‌اغیار را چگونه در منزل شما اندازد و با ما نرد باطل
بیازد. در حیاط ما هم نه صدای چنگی در آن شنیده می‌شود، نه آهنگ عودی، نه سلامی
و نه سرودی. نه حریف بذله‌گویی، نه ظریف تازه رویی. در این صورت مخلصه عرض
می‌کنم حال جناب شما بهتر است از ما، زیرا حق سبحانه و تعالی که در قرآن وعده
بهشت داده فرموده جنات تجری من تحتها الانهار و الحق، طبرستان است که صفای
گلستان دارد و هوای دلستانش در این فصل زمستان روحی تازه و فرحی بی‌اندازه
می‌بخشد، تا آنجا که برکند دل مرد مسافر از وطنش.

اما اینکه مرقوم شده بود از پشت پرده قرمز منقش، قلم و دوات آوردن و بار این همه

زحمت بردن، برای دوستدار کاری بس دشوار است.

اندک زمانی بیش نیست که تشریف برده‌اید. پرده سفید را گلی و خواهران را به سخت دلی نسبت می‌دهند. آه اگر از پی امروز بود فردایی. من هم به جز اینکه بنویسم نهار امروز ما از آن مرغ‌های زنجانی، چنان که خورده و دانی الآن که این لایحه را می‌نویسم، رایحه معنبر آن غذا، فضا را معطر می‌کند و حضار را بی‌اختیار به طرف سفره می‌کشد. اگر این جا ختم کلام و مکاتبه را تمام کنم، مرا رسد زیرا که مرغ از لای پلو لاینقطع چشمک می‌زند و مرا به سوی خود می‌خواند و به زبان حال می‌گوید: آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند (ص ۲۳۹ - ۲۳۸).

انزلی ۱۳۴۷

پنجشنبه دهم جمادی‌الاول مطابق ۲ عقرب به وکیل خود جناب آقای مدنی مدیر روزنامه پرورش که مجتهدزاده و سید است از انزلی به رشت نوشتم. ترغیب و تحدید اسم دوروزنامه است و ترغیب با پرورش هم چشمی دارند.

حضور محترم جناب مستطاب اجل... آقای مدنی دام‌اقباله‌العالی. فردای ورود که ۲۰ مهر ماه بود، به وسیله رسیده جواب مسئله معهود را خواسته محل صدور جواب را معین نمود، تاکنون آن جناب به صدور جواب، قرین مسرتم نفرمود. هرگاه از حال این بی‌مقدار و ما وقع دریاکنار را استفسار فرمایید، یک ساعت از شب دوشنبه رفته هوا مثل دل لثیمان گرفته، ابر مانند دست کریمان، یا روزنامه پرورش، در ریزش و بخشش خودداری نمی‌نماید و هر ساعت به بارش خود می‌افزاید. و از طرفی باد بنیان کن، در وزیدن و ربودن طاقت مرد و زن، بیدار و غرض می‌کند، گویی با باران سر همسری دارد و با ترغیب و تحدید نمایش می‌دهد.

درخت‌هایی که یک ذرع بلندی آنها است، تا فرق در آب غرقند.

هرگاه از بازار چیزی لازم شود، ملازم در حیاط و کوچه تا کمر غوطه‌ور می‌گردد. در حیاط‌های اطراف بنده، منازل تحتانی را آب گرفته، به منازل فوقانی رفته‌اند.

کسانی که عمارت فوقانی ندارند فریاد می‌کشند و جامه می‌درند. صبر و آرام پیر و

برنا، به یغما می‌برند. همسایه‌ها که یکی از اهل دعا و ذاکر خامس آل عبا است، به بلدیّه متوسل شد که شاید به آسانی حل مشکل کند. جویی به جهت درو آب بکند که بیش از این باران خانه‌ها را ویران نکند. متأسفانه، اجزاء چون اصحاب کهف ورقیه در مساکن خود مقیم بودند، به دادش نرسیدند و فریادش را نشنیدند. مگر ندای یا ارض ابلغی مانگ در رسد و خلق را اقلعی یا سماء نجات دهد نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ بِنَا هَم بِالْحَقِّ (یعنی با قصد می‌کنیم خبر ایشان را براستی) (ص ۲۲۰).

از بوسه عذرا است :

بالا چون همت کریمان، دهن چو چشم لیمان، آن مایه ناز سخن آغاز نمود و هوش از اهل خرد ربود. آن مرغ که دیدی از قفس پرید و آن صید دام دیده رمید. دیگر گرفتار نشود و به محبس نرود. بالذت ترک لذت بساز که این خود بزرگترین لذتی است. آبروی مردان مبر. فریب هوا مخور. صیدی را که قضا به ذام تو انداخته مدر. از سویلات نفس درگذر. بیابان است و تابستان، آب سرد و استسقا، یعنی میل مرد آزما سنبلیل بیند و نچیند، با کام تلخ از شکر پرهیزد. خسرو باشد از شیرین گذرد. علو مقام را، شرط اول پاکی است، بدین جهت آدمی خاکی مسجود فرشته گشته.

بلی، منتها آمال من این است که با چون تویی دوستی کنم و در راه محبت چون تو یاری قدم زنم. دست دوستی و ملاطفت به دستم دهید، و این منت بر سرم نهید. دست دوستی به من ده که از دست رفتم و دست رد بر سینه‌ام منه که از پا افتم. با وجود اینکه دست‌گیری می‌کرد، خود نیز از دست رفت.

و گفت بگیر دستی را که با دل به تو دادم و بدان که ربقه [به معنی رگهای گردن - در حاشیه دستنوشته آمده است] مهر تو را گردن نهادم... این پیوند که بینی، ابدالدهر شکستنی نیست و این مرغ از این بند، جستنی نه.

در آن وقت مکانی پی... افسوس که حالا دیاری در آن نیست. یعنی شهری است بی شهریار، خالی از یار و اغیار. نه صدای چنگی در آن شنیده می‌شود، نه آهنگ هودی، نه سازی و نه سرودی، نه حریف بذله‌گویی، نه ظریف تازه رویی، نه گفت و شنیدی، نه

ماجرایی، خلاصه نه سری و نه صدایی، سکوت بهت، آن ساحت با نزهت را فرا گرفته،
و تمام حرفها از میان رفته.

من کلام حقیر سراپا تقصیر تاجماه

گریک نظر به مردم صاحب نظر کنی

دلها به نوک ناوک مژگان سپر کنی

شیرینی از شکر ببری ای خسرو زمان

گر نیم خنده زان لب همچون شکر کنی

دستی که شام سحر به سر دارم از غمت

خوش آنکه صبح وصل، تواش در کمر کنی

مهرت ز سر به در نکنم تا به روز حشر

هر چند جور بیشتر از پیشتر کنی

تو چار حد خانه دل برده ای گرو

مختاری ار بسازی و ویران اگر کنی

در آتش غمش تن خاکی به باد رفت

ای دیده اشک بار که آبم ز سر کنی

دستم نمی دهد که نهم سر به پای تو

کسرت نمی نهد که به من یک نظر کنی

دامان ز دست عاشق صادق مکش به ناز

پا از سرش مگیر که خورش هدر کنی

دو. دیدار عارف قزوینی و تاج ماه آفاق الدوله

آقای علی عبدلی در کتاب چهار رساله در زمینه تاریخ و جغرافیای طالش، اشاره ای به زندگی
اشرفی سردار امجد دارد و رفت و آمدهایی که در این خانه می شد و حضور تاج ماه در
این خانه و در نهایت دیدار عارف قزوینی شاعر بزرگ با تاج ماه.

قبل از هر بحثی نگاهی به یادداشت آقای عبدلی می اندازیم: «شهرت و موقعیت
سیاسی سردار امجد موجب گردیده بود که بسیاری از رجال علاقمند به معاشرت با او

باشند. می‌گویند قصر با شکوه بیلاقتش در آق‌اولر که بعداً به وسیلهٔ آزادیخواهان و رعایای گرگانرود به آتش کشیده شد و هنوز به صورت نیمه ویران پابرجاست، مرکز عیش و نوش و چنگ‌اندازی به مال و ناموس مردم بود. اشخاص مختلف از جمله مأمورین کنسولگری روسیه، دسته‌دسته، به آنجا رفت و آمد داشتند. شاید عجیب به نظر آید که در گرما گرم نهضت مشروطیت، در بین گروه میهمانان آن خانه نامی هم از عارف قزوینی به گوش می‌رسد. اگر چه ممکن است مقصود این شاعر و آوازخوان انقلابی و در عین حال عشرت‌طلب، در مسافرت به طالش چیزی مغایر با نیت و کردار میزبان جاه طلب بوده باشد، اما ظاهراً آن چنانکه مشهود است، این گرگ و میش هر دو به شاهد مراد دست یافته‌اند و نشانش تصنیف دل‌انگیزی مانند (افتخار آفاق) است که در طول این مسافرت و مهمانی از عارف برجای مانده است و مخاطب او در این تصنیف تاج‌ماه خانم آفاق‌الدوله همسر فتح‌الله‌خان ارفع السلطنه بوده» (ص ۱۵۰، ۱۴۹). آیا واقعاً چنین بود؟ آقای عبدلی منبع خود را دیوان عارف (ص ۳۴۸) ذکر کرده است. در این صورت - اگر عنوان کتاب مورد نظرشان به صورت درست کلیات دیوان عارف قزوینی (ج ۳، ۱۳۳۷) است - در این صفحه بحث درباره عارف و افتخارالسلطنه دختر ناصرالدین شاه است، نه آفاق‌الدوله همسر ارفع السلطنه.

قضیه چیست؟

در دیوان عارف می‌خوانیم «سیزده، چهارده سال قبل (۱۳۲۷ هـ.ق؟) به واسطهٔ کسالت مزاج مسافرت به گرگانرود طالش کرده و این غزل را در آنجا به نام یکی از یاران خودم گفته‌ام. این موقعی بود که زمامداران آن زمان که خود از طرفی مشغول یغما بودند «بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست» گویان مسیو پیرم مأمور سرکوبی ایل شاهسون تسلیم کمیته ارامنه شده، و قالی‌های مقبرهٔ اجداد شاه عباسی به بازار فروش اروپا صادر گردید!

شود بر اوج سرکشی کند سر من

اگر به طالع من باز گردد اختر من

به حشر نامهٔ اعمال اگر برون آرم

پراز حکایت هجران توست دفتر من».^{۱۸}

بار دیگر نیز از طالش یاد می‌کند، بدین شکل غزل «[وادی عشق] را در مراجعت از

سفر طالش به تهران [سال ۱۳۲۸ ق] ساخته است و «شعر «تو ای تاج تاج سر خسروانی» نیز یک سال بعد از مسافرت طالش و رشت نوشته شده است.^{۱۹} مهمتر از همه شعر مورد نظر آقای علی عبدلی، یعنی «افتخار همه عالم»، نیز در مسافرت طالش همان سال گفته شده است و همانطور که اشارت رفت، این شعر برای دختر ناصرالدین شاه گفته شده و قصه آن، یعنی آشنایی عارف با نظام السلطان - همسر افتخارالسلطنه - و دیدارش با شاهزاده خانم، به تفصیل آمده است. و نیز شعری با عنوان «نکنم اگر چاره دل هر جایی را / توانم و ندهم سر سودایی را»، در سال ۱۳۲۷ در گرگانرود طالش گفته شده است.^{۲۰}

بدین ترتیب، در هیچ جای دیوان عارف، یادی از تاج ماه آفاق الدوله نشده است. در این بررسی، یک نکته قابل تأمل است. بر اساس یادداشت‌های آقای عبدلی، سال هجوم و غارت خانه مجلل سردار امجد سال ۱۹۰۶ آمده که برابر با ۱۳۲۴ ق است.^{۲۱} در حالی که در دیوان عارف سفر وی احتمالاً سال ۱۳۲۷ ق قید شده است. نکته دیگر این که نویسنده یادآور می‌شود که بعد از غارت و تخریب کاخ، خانواده سردار امجد از جمله تاج ماه به «چمارسرای» رشت کوچ می‌کنند و تاج ماه خود در نامه‌ای به آن اشاره دارد. آیا تاج ماه بار دیگر در حوالی سال ۱۳۲۷ ق به طالش کوچ کرده بود و بار دیگر کاخ مجللی برایش ساخته بودند؟ بر اساس یادداشت‌های کتاب چهار رساله درباره طالش، چنین اتفاقی نباید افتاده باشد. و در نهایت، در دیوان عارف نشانی از دیدار این دو دیده نمی‌شود. و حرف آخر اینکه عارف شعرش را به هر که تقدیم کرده، شرحی مفصل درباره آن شخص در کتاب آمده است. مثال می‌تواند شعر «افتخار همه عالم» برای شاهزاده افتخارالسلطنه باشد، که گفته شد.

تاج ماه: نخستین زن مترجم نمایشنامه در ایران

نهضت ترجمه آثار نمایشی در دوره قاجار، یکی از نتایج تلاش‌های تجدد خواهی در دوره مشروطه است. در کنار رساله‌های سیاسی، ترجمه نمایشنامه، کم‌کم جا باز کرد و به مرور زمان کمیت و کیفیت آن بهتر شد.

با ترجمه «میزانتروپ» اثر مولیر در سال ۱۲۷۸ توسط میرزا حبیب اصفهانی، نهضت

ترجمه نمایشنامه در ایران شکل گرفت و با دسترسی هر چه بیشتر به منابع مختلف، راه خود را ادامه داد. با گذشت زمان، به ویژه بعد از پیروزی انقلاب مشروطیت، نویسندگان گوناگون - بیشتر از اروپا - مورد توجه مترجمان ایرانی قرار گرفتند؛ اگر چه سال‌های سال، آثار مولیر توانست نسبت به آثار دیگر نویسندگان، همچنان جاذبه خود را در میان ایرانیان حفظ کند و به تعبیری حرف اول را بزند.

شاید بتوان گفت که از سال ۱۲۷۸ تا سال ۱۳۲۵ که «نادرشاه» اثر نریمان نریمان‌اف ترجمه شد، نمایشنامه‌های ترجمه شده جملگی از کشور فرانسه به ویژه آثار مولیر بودند. در این دوران غیر از «میرزاتروپ» و «طیب اجباری» که توسط محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ترجمه شد، «ژرژداندن» به وسیله میرزاجعفر قراچه‌داغی به فارسی برگردانده شد. جملگی این آثار از مولیر بود. در سال ۱۳۲۳ نمایشنامه‌ای از الکساندر دوما به نام «تمثیل نمایش» با ترجمه عبدالحسین میرزا مؤیدالدله منتشر می‌شود. در این دوران، اگر چه راه درازی طی نمی‌شود، ولی زبان نمایش و جایگاه ویژه آن در اجتماع، حداقل در محدوده روشنفکران زمان، افق تازه‌ای می‌یابد. با ترجمه «نادرشاه» اتفاق دیگری نیز می‌افتد؛ این بار مترجمی، اثری را به فارسی بر می‌گرداند که کل اثر درباره ایران است و چهره برخی از بازیگران، از چهره‌های تاریخی و نامدار ایرانی است. و آداب و رسوم ایرانی روح اثر را فرا گرفته است.

نریمان نریمان‌اف (۱۹۲۱ - ۱۸۷۰ م) از جمله نویسندگان پیشرو قفقاز بود. او در قلمرو ادبیات آثار زیادی از خود به جای گذاشته است. در میان آثار نمایشی او، دو اثر به نام «نادانلیق» و «نادرشاه» از شهرت بسزایی برخوردارند. آثار این نویسنده و دیگر نویسندگان قفقاز به لحاظ حضور و نفوذ فرهنگ ایرانی در آن سامان، همواره مورد توجه مردم کشورمان قرار می‌گرفت.

نریمان‌اف بعد از آخوندزاده دومین نمایشنامه‌نویس پرآوازه قفقاز است. و هر دو به یکسان از مولیر و گوگول تأثیر گرفته‌اند (نریمان نریمان‌اف با درس گوگول را به زبان ترکی ترجمه کرده بود و در سال ۱۸۹۴ خود آن را به روی صحنه برد). به لحاظ تکنیک نمایشنامه‌نویسی و شخصیت‌پردازی، آخوندزاده دستی پر مایه‌تر از نریمان‌اف داشت. انتخاب مضامین ساده در ارتباط با زندگی مردم و نیز بهره‌گیری از وقایع تاریخی و انطباق

آن با شرایط زمانه، از جمله ویژگی مشترک این دو نویسنده است. گریگور یقیکیان (نمایشنامه‌نویس و کارگردان در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۹ در رشت) نمایشنامه نادانلیق را در باکو دیده بود و نقدی بر آن نوشته بود.^{۲۲}

نمایشنامه «نادرشاه» در تئاتر کشورمان - جدا از ترجمه آن توسط آفاق‌الدوله - پیشینه جالبی دارد. بعد از سال ۱۳۲۷ ق این اثر یک بار در رشت به اجرا درآمد و آقا دایی نمایشی، مرد بزرگ تئاتر گیلان، خود را برای اولین بار با بازی در این اثر مورد آزمایش قرار داد. آقا دایی نمایشی «اولین دفعه که به صحنه نمایشات اخلاقی قدم گذاشت، موقعی بود که آکتورهای قفقاز به رشت آمده... نادرشاه را به معرض تماشا گذاشتند، دایی ژل مهم میرزامهدی خان صدراعظم را به خوبی اجرا کرد».^{۲۳}

نریمان‌اف، به یک معنی خود فرزند ایران بزرگ بود، اهل تفلیس. «گذشته از نفوذ ژرف فرهنگ کلاسیک ایران در سرزمین قفقاز - دامنه روابط اقتصادی ایران با آنجا وسیع بود؛ جماعتی از توانگران و بازرگانان ایرانی در آن دیار می‌زیستند؛ انبوه طبقه پیشه‌ور و کارگر ایرانی که شمار آنان به صد هزار تن سر می‌زد، همانجا مزدور بودند و در همکاری با سایر کارگران در اعتصاب سیاسی شرکت می‌جستند؛ ایرانیان در مدرسه‌های جدید آنجا درس می‌خواندند؛ دو نشریه فارسی در بادکوبه به طبع می‌رسید یک «نوروز» و دیگری «حقایق»؛ مدیر مجله حقایق میرزا علی‌خان اویسی از مأموران وزارت امور خارجه ناشر افکار ملی بود و در عصر تزاران شعر در مقام آزادی منتشر می‌کرد؛ نویسندگان مسلمان قفقاز چشم به ایران داشتند؛ دکتر نریمان سوسیالیست نمایشنامه «نادرشاه» می‌نوشت و رسول‌زاده سوسیال دمکرات رساله سیاسی «سیاوش عصر ما»؛ عزیز حاجی‌بگلی اپراهای «رستم و سهراب»، «لیلی و مجنون»، «شاه عباس و خورشید بانو» می‌ساخت، مسلم مقامایوف اپرای «شاه اسماعیل» می‌نوشت... خلاصه اینکه در آن زمان ایرانیان و مسلمانان قفقاز نسبت به یکدیگر همدلی داشتند، حشر داشتند - هر دو ملت برای آزادی خویش علیه سلطه و استعمار روس در تکاپو بودند».^{۲۴}

تاج‌ماه، بی‌سبب این اثر را برای ترجمه انتخاب نکرده بود. اغلب نمایشنامه‌های ترجمه شده در آن دوران جنبه اجتماعی داشت و با زبان طنز جامعه را به نقد می‌کشید و «نادرشاه» دارای چنین زبانی بود و به طور غیر مستقیم جامعه سیاسی را مورد هجوم قرار

می‌داد. و به یک معنی، تاج‌ماه، با ترجمه «نادر شاه» به نیاز جامعه سیاسی خود پاسخ گفت. تاج‌ماه در یک خانواده نظامی رشد کرد. همانطور که آمد، علی اکبرخان آجودانباشی، و اسماعیل خان آجودانباشی، پدر و برادر تاج‌ماه از افسران عالی رتبه قاجار بودند. و بدون شک، حس وطن‌خواهی - به ویژه قبل از انقلاب مشروطیت - نمی‌توانست در جان آفاق‌الدوله، رخنه نکرده باشد. از طرف دیگر، خانواده او اهل ذوق نیز بودند؛ بنا به نوشته تاج‌ماه برادرش اسماعیل آجودانباشی خوش‌نویس و مترجم نمایشنامه ضحاک اثر سامی بیگ در سال ۱۳۲۳ ق بود. این عوامل می‌توانست انگیزه ترجمه اولین بانوی مترجم نمایشنامه در ایران شود.

تاج‌ماه، در مقدمه نمایشنامه نادرشاه یادداشتی از خود بدین شرح به جای گذاشته است: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ستایش کنیم خدای توانای یگانه دانا را، بنائیم به محمد(ص) بزرگترین و واپسین پیغمبران؛ نوازش نماییم جانشین برگزیده و یازده فرزندان پاک او را ای زادگان کشور، مرز و بوم خویش را به دست مردی و مردانگی بیارایید. راستی را سرمایه سازید، دوستی را پیشه نمایید:

لیس‌الجمال با ثواب تزیین بها ان‌الجمال جمال‌العلم و الادب

کمینه تاج‌ماه آفاق‌الدوله همشیره آقای میرزا اسماعیل آجودانباشی عیال فتح‌الله‌خان ارفع‌السلطنه طالش این کتاب تئاتر ترجمه نریمان نریمان‌اف را از زبان ترکی به پارسی ترجمه نموده، اگر سهو و غلطی باشد امید است ببخشید». ۲۵... «این حکایت‌ها از کتاب تواریخ صحیحه برداشته و نگاشته آمد، جسته جسته سخنان پارسی در گفتگوها نوشته شد. بهتر آن است پس از این، نگارنده‌های نامه، زبان نیاکان خود را بنگارند تا مردم مرزوبوم به خواندن و نوشتن زبان خویش عادت نمایند و گفتارهای نیک و سخنانش شیرین پارسیان فراموش و نابود نشود». ۲۶

سال‌های بعد، تاج‌ماه، در نامه‌ای ضمن اشاره به اینکه «بعضی از اشعار از گفته‌های این بی‌مقدار، از غارت گرگانرود باقی مانده بود» می‌نویسد «هیچ یادگاری بهتر از زبان که در هر ثانیه آن ملت را به تاریخ قدیم آن متذکر می‌سازد نیست. شاهدی بر این مدعا نزدیکتر از حال ارمنستان چیست که در طول زمان با حال بد و سخت پریشان در مطالعه و تحصیل زبان کهنه ملی خود کوتاهی نکرده و ترک نگفتند تا بالأخره

از نو استقلال جسته و بلندی گرفتند.

معلوم است که حفظ ملیت هر قوم بسته به زبان آن است و بزرگان هر طایفه هر وقت خیال اضمحلال ملتی کرده [اند] اول زبان آنان را از بین برده‌اند. فتح ایران به وسیله... وائیران و سوزانیدن آن همه کتاب و تواریخ قدیم ایران اولوالالباب را خاطر نشان است. و نیز پس از آنکه اتراک به این خاک پاک استیلا یافتند، اول وحله به ترویج زبان خود شتافتند. این سان زبان فارسی به کلی از میان رفته و می‌رود. قسمت اعظمش زبان عربی و بقیه آن مخلوطی به ترکی و فرانسه نوشته و گفته می‌شود. از آنجایی که به توسط رمان مطالب عام‌المنفعه را بهتر می‌توان فهمانید، با موافقت این نظریه این بنده فقیر با قلم حقیر خود چند لغتی از زبان اجدادی پدری خود در نامه نادری به سمع هموطنان رسانید که آنان نیز متذکر شوند که ایرانیان هم قومیتی داشته و دارای زبان مستقلی بوده و امروز در کنج بی‌خبری نغوده‌اند. این بی‌مقدار امیدوار است، جزئی خدمت را هموطنان قبول نموده، سهو و غلطش را با قلم اغماض مرمت کنند و بر بنده منت نهند. نامه نادری به نزد خیره ایران، تحفه مور است به پیشگاه سلیمان».^{۲۶}

واقعیت این است که ترجمه تاج‌ماه از «نادر شاه» ترجمه‌ای ویژه است. تاج‌ماه، بسیار سعی کرده از واژه‌ها و ترکیب‌های فارسی در متن سود جوید. در سراسر متن واژه‌هایی آمده که شاید برای اولین بار در دوره مشروطیت وارد زبان ترجمه متون نمایشی می‌شود. واژه‌هایی مانند: دستور (وزیر) کنکاش، خداوند (پادشاه)، تخت و دیهیم، چشمداشت، بهادر، بی‌برنایش (بی‌غیرت)، ناوه‌کشی، شکیبیا، مویه، آزر و...

چاپ سنگی این اثر در سال ۱۳۲۴ ق منتشر شده است.^{۲۷} یک نمونه از چاپ دوم نمایشنامه به زبان اصلی در دست است. این کتاب در سال ۱۳۳۱ ق برابر ۱۹۱۳ در باکو از طرف «نشریات برادران اوروج‌اف قرواشلر نیک الکتریق مطبعه سنده طبع اولندی» به چاپ رسیده است. این متن را یک بار ابراهیم دارایی و یک بار محمد خلیلی، ترجمه کرده‌اند.^{۲۸} و متن ترجمه شده توسط تاج‌ماه به کوشش محمدگلبن منتشر شد. ترجمه نمایشنامه نادرشاه توسط تاج‌ماه آفاق‌الدوله به لحاظ قدمت زبان ترجمه و احساسات زنانه موجود در ساخت زبان در تاریخ ترجمه تئاتر ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. از آنجا که در تجربه‌های اولیه متون نمایشی در ایران، مترجم خود را ملزم می‌دانست که در متن

اصلی دست ببرد، این اثر نیز از چنین آسیبی دور نماند. تاج‌ماه در جایی خود را مؤلف و در جایی دیگر مترجم ذکر کرده است. واقعیت این است که تاج‌ماه نیز همانند دیگر مترجمان آن دوران، در ترجمه نادرشاه، به سلیقه بخشی‌هایی از متن را حذف کرده و بخش‌هایی به آن افزوده است.

بی‌شک ارزش والای اثر اولین بانوی مترجم ایران در سال ۱۳۲۳ ق همیشه جاودان خواهد ماند. در پایان برای آشنایی با متن اصلی و متن ترجمه شده، گوشه‌هایی از آن را می‌آوریم:

ورود نخستین

دو گدا

دوریش نخستین: پیری بد چیز است ای فرزند! از اندکی راه رفتن در پاهایت توانایی نمی‌ماند. بنشین کمی بیاساییم. خیلی خوب شد که با تو روبرو شدم، وگرنه این راه دراز را تا شهر تنها باید می‌رفتم آه! آه!

گدای دوم: عمو، چقدر آه و مویه می‌کنی؟

بینوای نخستین: چگونه نکنم ای فرزندم، شصت سال دارم تا این زمان همچو رنجها نکشیده بودم که اکنون می‌کشم. گذران خیلی دشوار شده است. در خانه‌ام هفت سر عیال دارم، تنخواه [نقدینه] نیست، غله نیست، اکنون در این هنگام پیری می‌روم به شهر شاید ناوه‌کشی و بارکشی کرده، اندکی وجه نان به دست آرم.

دوریش دوم: مگر غله نمی‌روید؟ زمینتان خوب نیست؟

گدای نخستین: ای فرزندم! می‌گذارند مگر غله بکاری، نادر راهزن به هر جا که می‌رسد، آنجا را زیر و رو می‌کند، از یک سو افغانان پس از گرفتن اینجا به مردم زهر چشم می‌دهند، روشنی نمی‌دهند، باری کارها خیلی بد است.

گدای دوم: عمو! من دو ماه است آمده‌ام، اما درباره نادر چنان چیزها می‌شنوم که به دانش درست نمی‌آید.

بینوای نخستین: تو از کجا آمده‌ای، کجایی هستی، فرزندم؟

بینوای دومین: من در خراسان به جهان آمده‌ام. درست اکنون ده سال است از مرز و بوم

به در افتاده‌ام. پس از آنکه اوزبکان خراسان را گرفتند، زندگانی خیلی دشوار شد، تا چنان شد که نان هم پیدا نشد برای خوردن. دو بچه و زنم را با مادر پیرم در خراسان گذاشته، افتادم شهر به شهر، ده به ده که وجه نان به دست آم. آخر رفتم رسیدم به ایروان. در آن هنگام ایروان در دست عثمانی بود. کمی به آسایش رسیدم، بنا کردم به کار کردن. هر کار شد، چسبیدم، در چندین سال ده تومان به دست آورده از روندگان [مسافران] خراسان فرستادم که به زنم بدهد. از بدبختی در راه دزد آشکار امام قلی ویردی با او روبرو شده پولها را از دستش می‌گیرد. اکنون سوی بوم خود می‌روم. شاید برای بچه‌هایم نان پیدا کنم. لیک هیچ امید ندارم آه! آه! خدا خانه این راهزنها را ویران کند.

درویش نخستین: آ... راهزنانها را هیچ مگوی؟ مانند حیوان هستند، آنها ستمکار و بیدادگرند، نه از خدا ترس دارند، نه از پادشاه بیم. هر هنگام که به دستشان آدم بیفتد یا می‌کشند یا لخت می‌کنند. اما قربان خدا بروم، خودشان هم در آخر به سزا می‌رسند، امام قلی ویردی خیلی خانه‌ها را ویران کرد، بسیار مادران را بی‌فرزند و فرزندان را بی‌مادر گذاشت، لیک در آخر خودش هم به کیفر رسید.

درویش دومین: چگونه؟

بینوای نخستین: چگونه خواهد شد؟ سرانجام به یک گلوله قربانش کردند.

بینوای دومین: سپاس خدا را! سپاس خدا را!

بینوای نخستین: البته سپاس خدا را، اما از باران در آمدیم به تگرگ افتادیم. امام قلی مرد پسرش نادر را به جای خود گذاشت بدتر از او، و ستمکارتر از او، باز امام‌قلی ویردی در اواخر یک اندک آرم می‌نمود، لیک این خانه ویران شده هیچ یک ذره آرم ندارد... به هر دهی که بیفتند، او را زیر و زیر کرده، ویران می‌کند.

درویش دومین: این آن نادر است که نامش جهان را گرفته؟

درویش نخستین: آری همان ستمکار است.

بینوای دومین: در شگفتم!

درویش نخستین: از چه روی در شگفتی ای فرزندم! هر چیز بسته به پرورش است، آدم را هر نوع پرورش می‌دهی آنچنان می‌شود، درست از پانزده سالگی، نادر با پدرش به

راهزنی رفته است و پیش از آن هم پدر و همراهانش در زمان کودکی کوشش پر شده، در آغاز که به راهزنی می‌رفته، دلیری و هنرهای گوناگون نشان داده است، انجام چنین پرورش چه خواهد شد؟ باز پیش از این شاه سلطان حسین گاهی آهنگ او کرده، می‌خواست گرفتارش کند. اما اکنون یک ماه است افغانان شاه سلطان حسین را دستگیر کرده‌اند، نادر هم آزاد می‌گردد، یک کس هم یارایی ندارد که سخنی بگوید. اکنون روزگار ما بدتر (دشوار) شده: از یک سو ستم افغانان و از یک سو بیداد نادر، در آن خانه را هم که می‌بینی (با دست نشان می‌دهد) خانه نادر است.

درویش دومین: (ترسیده، زود از جای خود برمی‌خیزد) عمو اگر خدا را دوست داری، برخیز از اینجا برویم. نادر بیرون آمده ما را در اینجا می‌بیند، به پوست مان کاه پر می‌کند. بینوای نخستین: ترس پسر. اگر بدانم در اینجا است، نه از این راه می‌روم نه در اینجا می‌نشینم.

بینوای دومین: پس در کجا؟

بینوای نخستین: رفته است از اوزبکان خون مادرش را بگیرد، هنگام جنگ با اوزبکان مادر پیرش را با رنج زیاد کشته‌اند. اکنون رفته که داد مادرش را بگیرد.

بینوای دومین: پس اکنون در خانه‌اش هیچ کس نیست؟

بینوای نخستین: چنین هم گمان نکن که در خانه هم خوابه و پسرش تنها هستند، از هر کج خانه‌اش راهزن بیرون می‌آید (دهن دره می‌کند) آئی... برخیز برویم پسر و گرنه به خواب رفته می‌مانیم (می‌روند) (هم‌بالین نادر گل جهان آهسته آهسته در را باز کرده از پله‌ها به زیر می‌آید).

ورود دومین

گل جهان: (به راه نگاه کرده) از نگرانی، سیاهی چشم سفید شد، که می‌داند چه بر سرش آمد. بنا بود تاکنون بیاید، پیدا است یک بدبختی رو داده است (کنایه) ظرف آب در آب می‌شکند.^۱ بر من آشکار است در آخر به یک گلوله قربان شد، ما را بی‌خداوند خواهد گذاشت، پس از آن بیا به ستم مردم شکبیا شو، همه هم راست می‌گویند. به جای

۱. کمینه مترجم گوید چون در زبان فارسی به این معنی کنایه‌ای نبود لهذا ترجمه عین آن عبارت نوشته شد.

بیداد این به ما ستم کنند. پروردگارا دخترخان یک گروه را بین چها می کشد. من نام گمشده بدبخت شیفته این شده و همراهش گریختم. چه می دانستم که ماه و سالها را در آرزوی دیدارش بسر می برم، بارها به او گفته ام نادر به بینوایی من بیخشای. به من مهر نداری بر بینوایی پسرت بیخشای... در هر بار پاسخ می دهد، ترا به این سخنان چه کار، من چه خاک بر سر بریزم (گریه می کند) پروردگارا! تا کی در شبانه روز از ترس، من نخواهم خفت؟ تا کی چشم به راه خواهم بود (گریه می کند) (سر خود را با دستها می گیرد) (از دور بانگ شیپور می آید) (گل جهان گوش می دهد می رود به راه نگاه می کند) چه... آهسته... (در فکر) می آید... می آیند... (آواز شیپور نزدیک می شود) (چه... می آید نگاه می کند) خدایا ترا سپاس! خودش است، چه... نادر است... (زود به خانه می رود در را می بندد راهزنها آمده از دو سو آراسته می ایستند، هنگام آمدن نادر سر فرود می آورند).

ورود سیم

نادر: مردم! بسیار خرسندم که مانند شیر جنگ کردید، اوزیکان اکنون زور مرا دیدند، هر چه خواسته و مال یغما کرده اید با هم بخش نمائید، اکنون می توانید بروید آرام بشوید (همگی سر فرود آورده بیرون می روند) (نادر سوی خانه خود نگاه کرده، در فکر می رود) یکماه پیش از این در اینجا مادر پیرم پیشباز (پیشواز) من آمده: (پسر دلیرم)، پسر شیرم گفته، مرا در آغوش کشیده از شادی گریست. کنون... کنون... اوف (سر خود را با دست می گیرد) اکنون... (گریه می کند) هرگاه به مرگ خود می مرد آنقدر مرا نمی سوزانید، طایفه بی انصاف زن پیر را با ستمهای گوناگون کشتند (خشمگین) اوف... (در فکر) هر چند از اوزیکان به جای یک مادر خون هزار مادرها و پدرها ریختم، لیک باز دلم آرام نشده است، برای خوردن خون این گروه آماده ام (در فکر فرورفته می نشیند و سرش را با دست می گیرد).

ورود چهارم

گل جهان: (در را باز کرده آهسته آهسته می آید، نادر را بدینگونه دیده شگفتیده می گوید) پروردگارا! آیا باز چه روی داده است؟ (نزدیک می رود) نادر! من در خانه چشم به راه تو داشتم، چرا نمی آیی مگر خسته نشده ای؟

نادر: (سر را بلند کرده نگاه می‌کند و برخاسته دست گل‌جهان را می‌گیرد) گل‌جهان هرگاه یک سال شب و روز با اوزبکان به جنگم باز خسته نمی‌شوم از بسکه دل مرا سوازنیده‌اند، بین چگونه داغ بر دلم کشیده‌اند که خانه را هم فراموش کرده‌ام. گل‌جهان: البته مرا هم.

نادر: پیداست.

گل‌جهان: پس برای این مرا از جایگاه پدرم در به در انداختی، من به تو چه کرده‌ام، از چه مرا این چنین آزرده می‌کنی، روشنی چشم و درمان رنجم یک رضاقلی است، با این همه او را هم واداشته‌ای این سفر هنگام رفتن برای چپاول او را هم ببری؟ از هنگام رفتن تو تا این زمان گوش مرا کر کرده، گهی در فکر تفنگ است، گاه شمشیر آماده می‌کند، گاه طپانچه.

نادر: تو چه می‌گویی زن! پسر باید مانند پدر باشد، هرگاه هنری که من دارم رضاقلی نداشته باشد او را من نژاد خود نمی‌گویم. خیلی بجای می‌کند که از کنون ساز جنگ خود را می‌بیند، من چگونه جای پدرم را گرفتم، او هم باید جای مرا بگیرد. گل‌جهان: آری منم تا آخر عمر آرام ندانم (گریه می‌کند).

نادر: (خشمناک) بس است برخیز برو. (گل‌جهان گریه کنان می‌رود).

نادر: از درد من خیر ندارد. می‌خواهی از بامداد تا شب اشک چشم بریز، همین است، من این پیشه سود را از دست نمی‌دهم، باید تمام گیتی زور بازوی مرا ببیند. مردم به طهماس آن ستایش را نمی‌کنند که به من می‌نمایند، همه از ترس وقتی که نام مرا می‌شنوند از یک فرسنگی می‌گریزند، پیش از این شاه سلطان حسین مرا می‌جست، اکنون طهماس، هر چند طهماس نخست با من مهربان بود، لیک نمی‌دانم چه شده است. بارها لشکرهای فرستاده او را پراکنده‌ام (در فکر می‌رود) زبان ندارد روزی می‌شود به طهماس هم خود را می‌نمایم (صوس).

پی‌نوشت:

۱. اعتمادالسلطنه، محمدحسن. تاریخ منتظم ناصری. به تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی. تهران، دنیای کتاب، ج ۳، ۱۳۶۷، ص ۱۷۴۹.
۲. بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران. تهران، کتابفروشی زوار، ج ۱، ۱۳۶۳، ص ۱۲۴ - ۱۲۲.

۳. این اسماعیل خان آجودان‌باشی پنجاه سال بیش نداشت... «حتی سرتوپچی اطریشی بیست و پنج سال قبل در عهد امارت الله‌وردی‌خان با عمادالسلطنه نزاع کرد... منشی خوبی بود، فرانسه می‌دانست. علم نظام داشت. مرد زیرک شیطان بود اما غیور. سپهسالار مرحوم با او چپ افتاد، بد گفت. او هم جواب داد و گفت هنوز کفن میرزا حسین‌خان سپهسالار خشک نشده... به شاه گفت چوب خورد. مغضوب بود تا امیرنظام شجاع‌السلطنه مرحوم [به] آذربایجان رفت، همراهش رفت. رئیس قشون آذربایجان شد. بعد [به] طهران آمد. در عهد امارت توپخانه این سپهدار داخل کار شد. در مسئله روز مجلس امیرسیف‌الدین را خائن خود دانسته به این گفتند توپ ببرد... آجودان‌باشی آن روز تنها نبود. اغلب صاحب‌منصبان توپخانه بودند و کار را فزاق و توپخانه فزاق کرد، نه اینها. حالا آنها پسته روس و در تحت حمایت روس و پلکنیک هستند، احدی بی‌احترامی نمی‌کند. اما این را به در می‌زنند، بدون محاکمه و استطاق، پس چه مشروطه و چه چیزی». عین‌السلطنه (قهرمان میرزا سالور). روزنامه خاطرات عین‌السلطنه. تهران، اساطیر، ج ۴، ۱۳۷۷، ص ۲۷۱۱، ۲۷۱۰.
۴. ملک‌پور، جمشید. ادبیات نمایشی ایران. تهران، توس، ج ۲، ۱۳۶۳، ص ۱۲۴ - ۱۲۲.
۵. سرتیپ‌پور، جهانگیر. نامها و نامداریهای گیلان. رشت، گیلکان، ۱۳۷۰، ص ۵۸۷، ۵۸۶.
۶. خاطرات تاج‌السلطنه. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۴۸؛ و نیز نگاه کنید به: خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. به کوشش ایرج افشار، تهران، جیبی، ۱۳۵۱، ص ۳۱۵؛ و نیز فخرایی، ابراهیم در جنبش مشروطیت. تهران، جیبی، ۱۳۵۲، ص ۲۰۹ - ۲۰۶.
۷. عبدلی، علی. چهار رساله در زمینه تاریخ و جغرافیای طالش. رشت، گیلکان، ۱۳۷۸، رساله چهارم «نامه‌ها و اشعار تاج‌ماه» (ص ۲۵۳ - ۱۹۳). این مجموعه شامل نامه‌ها و شعرهای تاج‌ماه آفاق‌الدله است.
۸. «آقاده بیک ملقب به رشید همایون فرزند آقاجان بیک، از فعالین جنبش مشروطیت بود و رشید همایون از یاران سیداشرف‌رگ‌گازرودی. او نیز از وطن خواهان و مشروطه طلب بود» فخرایی، ابراهیم. گیلان در جنبش مشروطیت. تهران، جیبی، ۱۳۵۲، ص ۲۰۹ - ۲۰۶، ۱۱۵.
۹. معاضدالسلطنه پیرنیا. میرزا ابوالحسن‌خان پیرنیا (معاضدالسلطنه)، نماینده دوره دوم مجلس شورای ملی، تولد ۱۲۵۸ فرزند میرزا محمدباقرخان از ملاکان رشت. نامبرده پس از ۱۸ ماه و ۱۰ روز دوم مرداد ۱۲۹۰ از نمایندگی استعفا و وزیر پست و تلگراف شد. اصلاح‌عربانی، ابراهیم. کتاب گیلان. ج ۱، ۱۳۷۴، ص ۶۷.
۱۰. ملکه ایران. توران آغا، دختر ناصرالدین شاه، زن ظهیرالدوله.
۱۱. شاهزاده موثق، وزیر دربار احمدشاه قاجار.
۱۲. سالار اسعد: محمدحسین‌خان ملقب به سالار اسعد، پدر هلاکورامبد. عبدلی، علی. همان، ص ۲۴۲.
۱۳. مینوی، مجتبی. پانزده گفتار درباره چندقن از رجال ادب اروپا. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۶۳ - ۳۴۸.
۱۴. «روزنامه پرورش به مدیریت شادروان میراحمد مدنی از آزادی خواهان بنام و پرورش‌گیلان و از مجاهدان فعال و فداکار نهضت جنگل بود... امتیاز روزنامه پرورش را اخذ کرد و روز آدینه ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۴۲ نشر نمود... پرورش از هنگام انتشار تا جمعه ۱۲ اسفند ۱۳۱۱ روی هم ۱۱۴۹ شماره نشر یافت». نوزاد، فریدون. تاریخ جراید و مجلات گیلان. تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۹، ص ۱۴۲، ۱۴۱.
۱۵. روزنامه ترغیب: «در سال ۱۳۰۰ به مدیریت م. مدنی در شهر رشت منتشر شد. انتشار آن در ۴ صفحه حدود ۱۰ سال ادامه داشت. این روزنامه در مطبعه اتحاد رشت به چاپ می‌رسید». نوزاد، فریدون.

تاج‌ماه آفاق‌الدوله نخستین زن مترجم نمایشنامه در ایران ▶ ۲۷۳

همان، ص ۱۲۷، ۱۲۶. سیدفریدقاسمی در کتاب راهنمای مطبوعات ایران به نقل از صدر هاشمی این روزنامه را به مدیریت اسدالله یآوری آورده که در سال ۱۳۰۴ (= ۱۳۴۳ ق) به صورت روزانه منتشر می‌شد. (ص ۱۰۸).

۱۶. روزنامه تحدید. از این روزنامه اطلاعی به دست نیاوردم.

۱۷. روزنامه چهره‌نما. این روزنامه در اسکندریه مصر به مدیریت عبدالمحمد ایرانی در سال ۱۳۲۲ ق چاپ شد و بعد در سال ۱۳۲۳ ق به مدیریت مؤدب‌زاده ایرانی در قاهره به مدت ۴۰ سال انتشار یافت. احتمالاً تاج‌ماه به روزنامه چهره‌نما چاپ قاهره اشارت دارد. صدر هاشمی. تاریخ جراید ومجلات ایران، ص ۱۹۸ - ۱۹۰.

۱۸. کلیات دیوان عارف. به کوشش سیف آزاد، تهران، ص ۱۹۴ - ۱۹۰.

۱۹. همان، ص ۳۶۰.

۲۰. همان، ص ۳۵۴ - ۳۴۶.

۲۱. عبدلی، علی. همان، ص ۱۶۱.

۲۲. یقینان، گریگور. شوروی و جنبش جنگل. به کوشش برزویه دهگان، تهران، نوین، ۱۳۶۳، ص ۳۹۳، ۳۹۲.

۲۳. طالبی فرامرز. «دایی کبیر نمایشی». فصلنامه تاتر، سال اول، شماره دوم و سوم (تابستان و پاییز ۱۳۶۷)، ص ۱۴۱ - ۱۲۰).

۲۴. آدمیت، فریدون. فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۶ - ۱۴.

۲۵. «نمایشنامه نادرشاه، نویسنده نریمان نریمانف، ترجمه تاج‌ماه آفاق‌الدوله، به کوشش محمدگلین. فصلنامه تاتر، سال اول شماره دوم و سوم (تابستان و پاییز ۱۳۶۷): ۲۹۱ - ۲۲۰.

۲۶. عبدلی، علی. همان، ۲۰۵.

۲۷. جنتی عطایی، ابوالقاسم. مشخصات این نمایشنامه را به اشتباه چنین ضبط کرده است.

نامه نادری

از:

ترجمان به زبان ترکی، نریمان اف

در چهار انجمن

۱۳۶ ص.

چاپ سنگی

تهران

چنانچه ملاحظه می‌شود، نریمان‌اف به عنوان مترجم ترکی اثر آمده است.

۲۸. نریمانوف، نریمان. دوخت نظر کرده (پیر) و نادرشاه. ترجمه ابراهیم دارابی، تهران، نشر نوپا، اسفند

۱۳۵۶. نریمانف، نریمان. نادرشاه. ترجمه محمد خلیلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

روزنامه‌نگاری زنان؛ یک پایان نامه

مازیار علی‌یاری

شمار بسیاری از پایان‌نامه‌های تحصیلی دانشجویان در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا در حدود نیم قرن اخیر به روزنامه‌نگاری زنان و زنان روزنامه‌نگار اختصاص داشته‌اند. یکی از قدیم‌ترین این پایان‌نامه‌ها، پایان‌نامه خانم زینت صدقدار دانشجوی حقوق سیاسی دانشگاه تهران است که در روز ۲۷ آذر ماه ۱۳۳۶ در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی همان دانشگاه از پایان‌نامه خود با عنوان «نقش سیاسی زنان ایران» دفاع کرده است. وی در مقدمه پایان‌نامه‌اش می‌نویسد: «موضوع رساله این جانب شرح چگونگی فعالیت سیاسی زنان ایران از لحاظ روزنامه‌نگاری و نشر مجلات است و چنانچه ملاحظه می‌شود موضوعی است که تحت این عنوان تاکنون کتاب و مجله‌ای منتشر نگردیده و در این زمینه از طرف هیچ یک از نویسندگان مقاله‌ای نوشته نشده است. از این جهت برای تتبع و گردآوری اسناد و مدارکی که مستند باشد لازم بود تا توده‌های بیشماری از روزنامه‌جات و مجلاتی که از صدر مشروطیت ایران تا به امروز طبع و نشر گردیده است به هم ریخته شود و از لابه‌لای آن همه اوراق کهنه و پوسیده و احیاناً موش‌جویده مطلب مربوط و لازم را بیرون کشیده و تنظیم و تدوین نمود [ه‌ام].»

از این جاست که برای تسهیل کار و تفهیم مطالب ناگزیر آنچه تاکنون گردآورده شد و برای این رساله مفید و متناسب به نظر آمد بنابر سلیقه شخصی خود به چند قسمت یا فصل تقسیم بندی گردید. البته تعداد زنان نویسنده آن هم نویسندگانی که از راه قلم

مبارزات سیاسی نموده باشند در شمار زنان ایرانی با موقعیت فعلی که معلوم همه است محدود می‌باشد و آن نیز معلول علتی است که در جای خود متذکر خواهد گشت. قسمت اول رساله - مختصری از اوضاع و احوال زندگی (زن) و زنان قبل از مشروطیت ایران است.

قسمت دوم رساله - زنان عصر مشروطیت یعنی از اوایل مشروطه (۱۳۲۴ قمری تا ۷ دی ۱۳۱۴ شمسی) که به نهضت بانوان معروف است.

قسمت سوم رساله - از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ یعنی زمانی که بساط دیکتاتوری و حکومت مطلقه بیست ساله ایران در شرف برچیده شدن بود.

قسمت چهارم رساله - از سال ۱۳۲۰ تا به امروز است که گاه‌گاه نسیم آزادی اوراقی چند از مطبوعات آزادی طلب را در فضای کشور ما پخش نموده و منتشر می‌سازد.

در اعداد این روزنامه‌جات کم و بیش می‌توان از روزنامه‌ها و مجلاتی نام برد که به دست زنان نوشته و اداره شده و منتشر می‌گردیده».

خانم صدقدار پس از این مقدمه به تلاش زنان برای حضور در صحنه‌های اجتماعی اشاره می‌کند و سپس به چگونگی انتشار نشریات می‌پردازد. در این پایان نامه می‌توان اطلاعاتی درباره نشریه‌های شکوفه، زبان زنان، نامه بانوان، جهان زنان، پیک سعادت نسوان، عالم نسوان، خدر، دختران ایران، زن امروز، بیداری ما، بانو، دختران، آینده ایران و رستاخیز خوانند.

اندیشه روز: نشریه زنان روزنامه‌نگار و نویسنده

سیدفرید قاسمی

در تیر ماه ۱۳۴۸ خورشیدی بانوان روزنامه‌نگار و نویسنده از کشورهای مختلف جهان در مکزیکوسیتی گرد هم آمدند تا یک شکل جهانی به وجود آورند. از ایران نیز اعظم سپهر خادم روزنامه‌نگار و مدیر نشریه پست ایران شرکت کرد و پس از برگزاری انتخابات، به عنوان مسؤل انجمن جهانی زنان در آسیا تعیین گردید و مأمور شد که «شعبه ایرانی» انجمن را بنیاد گذارد. خانم سپهر خادم مقدمات تشکیل «انجمن زنان روزنامه‌نگار و نویسنده» را فراهم آورد و از بانوان برجسته روزنامه‌نگار و نویسنده و کسانی که به نحوی با وسایل ارتباط جمعی همکاری مؤثر داشتند دعوت کرد تا با قبول عضویت انجمن در پیشبرد هدف‌های انجمن گام‌های مؤثری بردارند. زنان روزنامه‌نگار آن روزگار «جواب مثبت» دادند و از «قدیمی‌ترین و پرسابقه‌ترین بانوان روزنامه‌نگار و نویسنده مانند نورالهدی منگنه تا جوانترین و فعال‌ترین روزنامه‌نویسان و نویسندگان، عضویت انجمن را پذیرفتند».

بنیانگذار این انجمن به اعضا یادآور شد که هدف انجمن «بهبود مطالب و مقالات و نوشته‌های کتاب‌ها و اشعار و همچنین حمایت از حقوق بانوان به خصوص زنان روزنامه‌نگار و نویسنده» است.

بدین ترتیب «انجمن زنان روزنامه‌نگار و نویسنده» رسماً آغاز به کار کرد و به مدت نه سال به حیات خود ادامه داد. در این مدت «علاوه بر تشکیل جلسات سخنرانی،

نمایشگاه‌ها و ترتیب دادن مسابقه‌های مقاله‌نویسی و کلاس‌های مفید در این زمینه و شرکت در جلسه‌های جهانی و تبادل نظر، هر دو سه ماه یک‌بار یک [ناهار] مطبوعاتی نیز با شرکت مدیران و سردبیران جراید طراز اول و مقامات مؤثر «وزارت اطلاعات و جهانگردی» وقت ترتیب دادند و جلسات بحث و گفت‌وگو با آنان برگزار کردند.

از دیگر کارهای «انجمن زنان روزنامه‌نگار و نویسنده ایران» انتشار یک مجله با عنوان «نشریه اندیشه روز ارگان زنان روزنامه‌نگار و نویسنده» بود که تاکنون در هیچ فهرست و منبعی نام آن برده نشده است. نخستین شماره این مجله در ۸۲ صفحه انتشار یافت. در سرمقاله این شماره که به قلم سپهر خادم است، می‌خوانیم:

«خوانندگان عزیز این نخستین شماره اندیشه روز ارگان انجمن زنان روزنامه‌نگار و نویسنده است که به دست شما می‌رسد. بد نیست در این جا علت اصلی انتشار این نشریه را هم به اطلاع شما برسانیم. با توجه به این‌که این انجمن وابسته به انجمن جهانی زنان روزنامه‌نگار و نویسنده است و با در نظر گرفتن آن‌که انجمن جهانی و شعبه‌های گوناگون آن در کشورهای پیشرفته تقریباً همه دارای نشریه خاص خود هستند به همین جهت لازم بود شعبه ایرانی انجمن نیز دارای نشریه‌ای باشد و ضمن پخش خبرهای انجمن مطالب سودمند و ضروری دیگر را هم که مناسب می‌یابد درج و نشر کند. آنها که دست‌اندرکار انتشار هستند خوب می‌دانند که این کار به خصوص در زمان حال با گرانی هزینه چاپ و کاغذ و نداشتن بودجه کافی و نیروی فنی انسانی و ده‌ها مشکل دیگر چه کار دشوار و طاقت فرسایی است. به هر حال ما نیک می‌دانیم که به هیچ وجه نتوانسته‌ایم نشریه‌ای دلخواه و برابر با خواست‌های خویش و شما منتشر کنیم و به خصوص آن را در قالبی مشخص قرار دهیم، ولی امیدواریم که در آینده بتوانیم این نشریه را مطلوب‌تر ساخته و آن را تکامل ببخشیم. با اجازه شما اینک اندکی درباره مطبوعات و نویسنده بحث می‌کنیم گرچه این مطلب را قبلاً هم گفته و نوشته‌ایم اما به قول معروف اینها شرحی است که از هر زبان هر اندازه تکرار شود باز نامکرر است. در مورد نقش مطبوعات همه می‌دانیم که سرنوشت هر جامعه و اجتماع و پیشرفت یا انحطاط هر ملت و کشور بدون تردید بستگی مستقیم با مطبوعات آن دیار و سرزمین دارد و مطبوعات هر کشور به همان اندازه که می‌توانند سازنده و الهام دهنده و بالا برنده سطح فکر و اندیشه

خوانندگان باشند به همان میزان نیز می‌توانند ویرانگر، خانمانسوز و منحرف سازنده افکار توده مردم و به خصوص جوانان کشور واقع شوند و در این جا است که باید آرزو کنیم قلم در کف کسانی قرار گیرد که حاضر باشند با فداکردن نفع شخصی خویش منافع جامعه را نجات بخشند و در جهت پیشبرد مصالح اجتماع با وقوف کامل و درک مسؤولیت در این راه خطیر گام بردارند، دردها را بشناسند و آنها را بازگو کنند و راه درمان را هم نشان دهند و در راه درج و کشف حقایقی که سود ملت در آن است از هیچگونه کوششی فروگذار نکنند. این چنین مطبوعاتی در درجه نخست باید متکی به افکار عمومی باشند و آنچنان از خود صداقت و گذشت نشان دهند که اعتماد خوانندگان را به خویش جلب کنند. مردم آنها را مدافع منافع خود بدانند نه سوداگرانی که به خاطر جاه و مال آماده اند هر حقی را ناحق جلوه دهند و هر دروغ و راستی را به هم پیوندند و به جای اعتدالی افکار هم میهنان خود با نشر مطالب غیر واقع و خلاف اخلاق و عفت عمومی روز به روز موجبات تنزل سطح فکر آنان را هم فراهم آورند. یک روزنامه‌نگار و نویسنده باید به ارزش کار خویش واقف باشد و تعهد وجدانی خود را در زمینه روزنامه‌نگاری حتی لحظه‌ای از یاد نبرد. ناگفته نماند که مطبوعات در عین حال نقش یک واسطه ارزنده و پل رابط میان افکار عمومی و هیئت حاکمه را برعهده دارند و باید با درج خواست‌های مثبت و سودمند افراد و همچنین انتشار و تجزیه و تحلیل برنامه‌های گوناگون بهترین طریق را ارائه دهند و مشکلات کار را با جلب مشارکت مردم بر طرفین آسان سازند. حال بد نیست با یک نظر اجمالی ببینیم با در نظر گرفتن جبر زمان و دیگر پیشرفت‌ها ما به چه ترقیاتی در این زمینه نایل آمده‌ایم. به نظر من در این مورد باید کار را به دو قسمت تقسیم کرد یکی تکنیک ماشین‌های چاپ و گراور و امثال آن و دیگر مطلب و محتوی. بی‌تردید ما از نظر صنعت چاپ و شکل ظاهری نشریه‌ها و مجلات و کتاب به پیشرفت عظیمی نایل آمده‌ایم اما از نظر مطلب و محتوی با کمال تأسف هرگز به پیشرفتی که مورد نظر است دست نیافته‌ایم و شاید مقداری از گناه این موضوع را باید به حساب علاقه گردانندگان مطبوعات به تیراژ بالا و لو به طور کاذب و نفع پرستی بعضی از آنان نهاد که بدبختانه موجب می‌شود رسالتی که بر عهده گرداننده نشریه است نادیده گرفته شود و حساب درآمد بر حساب وظیفه بچربد. به هر حال آرزوی ما این است که

هر چه زودتر این مشکلات پایان پذیرد و مطبوعات ما در جایی قرار گیرد که شایسته یک مطبوعات سالم در هر کشور و در هر اجتماع است.»

«قیاس روزنامه‌نگار و مورخ» از محمود عنایت، «چرا جوانان ما زبان مادری را به درستی نمی‌دانند» نوشته محمد پروین گنابادی، «مرگ گرگ» برگردان ماه‌منیر مینوی از کتاب شعر آلفردو وینی، «نقش زنان در عصر [کنونی]» به قلم عفت عمیدی نوری، «بستری از حریر سپید» نگارش قمر صدری، «زن و روزنامه‌نگاری» نوشته تامارانی قلم، «چگونه می‌توانیم...» از ملک ترکان سعید، «مطالعات درباره کتابخانه‌های ترکیه (استانبول) و کتابهای خطی و چاپی فارسی موجود در کتابخانه‌ها» تحقیق حشمت درویش، «کتاب آینه پروین برای نخستین بار از زندگی خصوصی پروین اعتصامی پرده برداشت» نوشته اسماعیل وطن‌پرست، «از هم گسیختگی خانواده‌ها» از خانم ملک زرین کفش، «سایه من» اثر پوران‌دخت زمانی، «تذکری از راه خیرخواهی درباره املای عوامانه» نوشته محمدعلی جمالزاده، «نظر پروفیسور محسن هشترودی در مورد جوانان»، شعر، نثر امروز، زبان فارسی و لهجه‌های مختلف آن گفتگو از محمد اسماعیل وطن‌پرست، «مردن یا زیستن» از هملت تصنیف شکسپیر ترجمه مجتبی مینوی، «پیدایش انجمن جهانی زنان روزنامه‌نگار و نویسنده و انجمن ایرانی آن»، «پستیچی» از جلال آل احمد، «نیم قرن روزنامه‌نگاری زنان ایران» تحقیق نیر سعیدی، «نیروی انسانی و نقش زنان» مهتاب اقدام، «حقوقی که اول بار در تاریخ برای زن قائل شده و به وجود آمده است» مهین طبری، «با تجمل پرستی مبارزه کنیم» مهراوندخت گلستانی (همرنگ)، «جوانان آینده را دریابید» بدرالملوک بامداد، «ترشحات هورمون‌های درون ریز چه اثری در حالات روحی و جسمی انسان دارد؟»، شعری از دکتر ناظرزاده کرمانی، «یک خاطره» از مرحوم اورنگ، «جلسه بانوان» به قلم نورالهدی منگنه، «نقش مشاوران راهنمایی در مدارس» سرور تهرانی، «کنگره بزرگ زنان...»، «جامی چند» سروده منصور روحانی و شعری از فضل‌الله تابشی، «گپ» که نوشته‌هایی است از ماه‌دخت دولو، رودابه تربیت، نادره اراکی و... «توضیح و پوزش از خوانندگان به خاطر خطاهای چاپی»، «معرفی یک هنرمند» سدیک آدامیان، «بی‌گناه» سروده رباب تمدن، «خبرهای ورزشی»، «معرفی یک زن خدمتگزار» خانم دکتر مهرانگیز منوچهریان، «یک مقاله مستند، زنان

زندانی» از مینو وزیری، «شعر سپید اندام» سروده محمد اسماعیل وطن پرست، «برده‌های غنچه» شعری از پروین دولت‌آبادی به خط خودش، «جای پا» سروده مهین عمید (نگاه)، «نکته‌ها و لطیفه‌ها»، «آشنایی با یک بانوی شاعره» مهین‌دخت عمید (فره‌مند) و سروده‌ای از او، «در جهان: زن سمپوزیوم معماری روابط عاطفی زن و مرد» گزارشگر لیلی گلزار، «فلسفه تعاون، تأثیر تعاون بر فرهنگ اقتصاد» فروزنده اریابی، «مادام بوواری» اثر گوستاو فلوبر خلاصه شده توسط پوران‌دخت زمانی، «آرزو» نوشته ماه‌منیر مینوی و چند خبر و اعلان بازرگانی، مندرجات نخستین شماره اندیشه روز است. گویا این نشریه تداوم پیدا نکرده است چون که اثری از آن در کتابخانه‌های معتبر کشور وجود ندارد.

فرستفنده: زنان؛ گیرنده: کودکان زنان و ادبیات کودکان با یادی از یک نویسنفر

سیدعلی کاشفی خوانساری

نه تنها سرنوشت زنان و کودکان که سرنوشت ادبیات کودک با زنان نویسنده پیوند خورده و این جدا از دلایل فیزیولوژیکی به زمینه‌های فطری، اجتماعی و فرهنگی نیز متکی است. و در طول تاریخ، در قلمرو ادبیات کودک و نوجوانان ایران، زنان فراوانی در کسوت شاعر، قصه‌نویس، مترجم، تصویرگر، روزنامه‌نگار و منتقد برای کودکان و دربارهٔ ایشان قلم زده‌اند. طبق تحقیق دکتر مهدی محسنیان‌راد دربارهٔ پیام آفرینان مطبوعات ایران، زنان حضور پررنگ‌تری در مطبوعات کودک و نوجوان نسبت به سایر نشریات داشته‌اند و طبق بررسی دکتر نجف‌زاده بار فروش دربارهٔ زنان داستان‌نویس ایران، بیشتر زنان قصه‌نویس، کودکان را مخاطب خویش قرار داده‌اند.

بررسی‌های «مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها» نشان می‌دهند که در برخی از نشریات ویژهٔ کودکان و نوجوانان بیشتر مطالب توسط زنان تهیه شده در حالی که در غالب نشریات کشور نسبتی عکس مشهود است.

تاریخ مطبوعات کودک و نوجوانان و نشریات زنان به هم آمیخته است. اولین مطالب دربارهٔ کودکان و همچنین دربارهٔ خواندنی‌های کودکان را در نشریات ویژهٔ زنان می‌بینیم. مثلاً بر سرلوحهٔ روزنامهٔ شکوفه که از اولین روزنامه‌های زنان در تاریخ مطبوعات ایران است، چنین آمده: «روزنامه‌یی است اخلاقی، ادبی، حفظ الصحهٔ اطفال، خانه‌داری، بچه‌داری، مسلک مستقیمش تربیت دوشیزگان و تصفیة اخلاق زنان راجع به مدارس

نسوان عجالة ماهی دو نمره طبع می شود». علت پیوند مسائل کودکان و زنان تا حدی روشن است. چرا که «تربیت زن که اول معلمه و مربیه طفل است، واجب است؛ بل لازم است» (روزنامه شکوفه شماره ۶). روزنامه دانش نیز که دو سال پیش از آن یعنی به سال ۱۳۲۸ ق انتشار می یافت، خود را چنین معرفی می کرد: «روزنامه ای است اخلاقی، علم خانه داری، بچه داری، شوهرداری، مفید به حال دختران و نسوان و به کلی از پلتیک و سیاست مملکتی سخن نمی راند». در همین نشریات اولین مطالب ویژه نوجوانان (البته دختران) درج شد. مطالبی مثل «دختر خوب کیست؟»، «مدرسه چه نام است و شرایط او کدام است؟»، «بازی ها و بازیچه های خطرناک،...» آن روزها مجلاتی وجود داشت که توأمان زنان و دختران را با هم مخاطب قرار می داد و به این ترتیب می توان آنها را مجلاتی «نیمه کودک و نوجوان» نامید. مثل «جمعیت نسوان وطنخواه» (۱۳۰۲) که توسط ملوک اسکندری و با یاری جمعی از دانش آموزان به ویژه «محصلات مدرسه شماره ۳۵ دولتی» منتشر می شد و یا «پیک سعادت نسوان» (۱۳۰۶) که ارگان مدرسه دخترانه سعادت در رشت بود و «دختر ایران» به ریاست زندخت شیرازی (۱۳۱۰).

برای اشاره به حضور زنان در ادبیات کودک و نوجوان ایران ناچار به بررسی تاریخی هستیم. برخلاف عمده مورخان، حقیر قائل به احتساب عصر پهلوی به عنوان سرآغاز ادبیات کودک ایران نیستم. چرا که در میان مطبوعات و کتب چاپ سنگی عهد قاجار و چه در میان کتب رسمی و ادبیات عامیانه پیش از آن - پیش و پس از اسلام - نمونه های فراوانی از خواندنی ها و شنیدنی های کودکان می یابیم. در میان منابع ثبت شده قصه های عامیانه توسط محققان فرنگی و ایرانی نام چندین زن به چشم می خورد. همان ها که به اقتضای منصب مادری سال ها برای کودکان قصه گفته اند، لالایی های تلخ و شیرین خوانده اند و مثل ها و مثل ها حکایت کرده اند. با این حال در میان قصه نویسان، مترجمان، شاعران و مؤلفان کتب درسی عهد قاجار حقیر به نام زنان بر نخورده ام. در حقیقت اولین کسانی که به زبانی ساده تر از گذشته در آن ایام برای کودکان تألیف و تصنیف داشته اند، عموماً مردان بوده اند.

اولین زنان نام آشنا در این عرصه به سال های بعد تعلق دادند. مهری آهی شاید قدیمی ترین اینان باشد که ترجمه های فراوانی برای کودکان به یادگار گذاشت. از دیگر

مترجمانی که در سال‌های نه چندان دور از چهره‌های برجسته ادبیات کودک بوده‌اند می‌توانیم فرزانه ابراهیمی و گللی امامی را نام ببریم. اما در سال‌های اخیر عمدتاً مترجمان صاحب نام و موفق کتاب‌های کودکان، زنان هستند: پروین علیپور، فاطمه زهروی، شهلا طهماسبی، محبوبه نجف‌خانی، سیده خلیلی، ثریا قزل‌ایاغ و...

در میان قصه‌نویسان فریده فرجام و قدسی قاضی نور (نویسنده تصویرگر) را از سال‌های دورتر می‌توانیم نام ببریم. این نمونه‌ها در زمانه خودمان بسیار فراوان‌ترند: شکوه قاسم‌نیا، فریبا کلهر، افسانه شعبان‌نژاد، سوسن طاق‌دیس، سرور پوریا، فروزنده خداجو، منصوره شریف‌زاده، مهدخت کشکولی، طاهره اید، زهرا زواریان، شراره وظیفه شناس، شکوفه تقی و... در این میان فریبا کلهر متولد ۱۳۴۰ در تهران و دارای دانشنامه کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی از پرکارترین، حرفه‌ای‌ترین و موفق‌ترین قصه‌نویسان زمانه ماست.

پروین دولت‌آبادی یکی از قدیمی‌ترین و موفق‌ترین شاعران زمانه خود است. او به سال ۱۳۰۳ در اصفهان به دنیا آمد و سال‌ها در کودکستان‌ها، دبستان‌ها و پرورشگاه‌ها به کار با کودکان پرداخت. او از نظر کمیت آثار نیز از جمله شاعران برجسته تاریخ ادبیات کشورمان است. پس از انقلاب زنان بسیاری به عرصه شعر کودک گام نهادند که اینان در آن میان شاخص‌ترند: شکوه قاسم‌نیا، افسانه شعبان‌نژاد، مهری ماهوتی، رودابه حمزه‌ای، نسرین صمصامی، و صفورا نیری. چهره‌های اصلی جریان جدید شعر کودک - که از میان نوجوانان همکار مطبوعات کودک برخاسته‌اند - نیز دو زن هستند: آتوسا صالحی و عرفان نظر آهاری. شکوه قاسم‌نیا در سال ۱۳۳۴ در تهران به دنیا آمد و در رشته علوم سیاسی تحصیل کرد. او از شاعران موفق شعر کودک به ویژه در عرصه شعر خردسالان است. افسانه شعبان‌نژاد متولد ۱۳۴۲ در شهداد کرمان را نیز باید از شاعران موفق و پرکار کودک و نوجوان به حساب آورد.

گروه دیگری از زنان که با کتاب کودک پیوند دارند، زنان تصویرگرند. ژانت میخائیلیان از قدیمی‌ترین تصویرگران ماست. کتاب‌ها، مجله‌ها و کتاب‌های درسی بسیار با نقاشی‌های او برای کودکان دیروز و امروز انتشار یافته است. در میان تصویرگران موفق امروز نیز زنان پر شمارند: فیروزه گل‌محمدی، سارا ایروانی، فریده شهبازی، مهوش مشیری، نفیسه شهبواری، رویا یثربی، مهنوش معصومیان و...

خوب است نظریه پردازان و منتقدان کتاب کودک را هم از قلم نیندازیم. از قدیمی‌ها لیلی ایمن، مهدخت دولت آبادی و توران میرهادی پس از آنها نوش آفرین انصاری و نسریندخت خراسانی. در سال‌های پس از انقلاب هم میترا بیات، سمیرا اصلانپور، زهره قائینی، مریم روحانی، صدیقه هاشمی نسب، بنفشه حجازی و...

و اما زنان روزنامه‌نگاری که سردبیران مجلات ویژه کودکان بوده‌اند اختر پوربشیرازی (نغمه کودک)، اختر خاتمی (نوباوگان ایران)، سکینه وکیلی (بچه قشنگ)، مولود خانلری (بازی کودکان)، زبیده راغی (ویژه نامه‌های کودک نشریه جهان فردا) در سال‌های قبل از ۱۳۴۰، و پس از آن ایران قریانی (دنیای دانش‌آموزان)، پروانه فتوحی، و صدیقه موسوی همدانی (مهر کودکان) و فردوس دزیری (مجلات پیک) که فرد آخر قصه‌های فراوانی برای بچه‌ها نوشت و به بانوی هزار قصه مشهور شد. او در سال ۱۳۰۷ در بافت کرمان متولد و در سال ۱۳۵۸ از دنیا رفت. از روزنامه‌نگاران مجلات کودک در سال‌های پس از انقلاب می‌توانیم از شهلا بارفروش (رشد نوآموز)، صدیقه دانشور کوهی (گل‌های زندگی، بچه‌های تهران)، مریم تمهیدی و آن رفاهی (زمزم)، نورا حق‌پرست (رشد نوآموز)، سیده خلیلی (رشد کودک) سوسن طاق‌دیس (غنچه) زهرا رهبری (پرک) فاطمه زهروی (نوآموز)، افسانه شعبان‌نژاد (رشد دانش‌آموز)، شادی صدر (مجله در مجله)، شکوه قاسم‌نیا (گلک، کیهان بچه‌ها)، فریا کلهر (سروش کودکان)، ایران گرگین (دانش‌آموز)، لیلا رستگار (بچه‌های زمین)، لیلا مهین دیلمی (هزار قصه) و... یاد کنیم.

ذکر خیر خادمان ادبیات کودک را با نام هنرمندی که به تازگی از میان ما رفت به پایان می‌برم. رضوان دزفولی هنرمند، روزنامه‌نگار و مترجم خوب کودکان. کسی که حتی برای همکارانش ناشناس بود. کمتر کسی رضوان دزفولی را دیده بود. زیرا او به دلیل معلولیت جسمی کمتر در محافل حتی در دفتر نشریات حاضر می‌شد. یادم می‌آید که در سال ۷۶ برای اولین بار در جشنواره مطبوعات کودک و نوجوان که از سوی کانون برپا می‌شد، بخش‌های خبر، گزارش و مصاحبه نیز گنجانده شد. سال قبل از آن برای جبران کاستی‌های جشنواره کانون، سالنامه مطبوعات کودک و نوجوان - که بنده سردبیرش بودم - جشنواره کوچکی برپا کرد و به گرایش‌های مختلف رشته‌های خبر، گزارش، مصاحبه، مقاله و سرمقاله در مطبوعات کودک جایزه داد. وقتی این بخش به جشنواره

مطبوعات کانون اضافه شد از آقای حسین قندی مدرس دانشگاه و سردبیر آن زمان اخبار، حسین سلطان محمدی سردبیر سابق هفته‌نامه خانه و بنده برای داوری دعوت شد. در جلسه ابتدایی، آن بزرگواران به درستی معتقد بودند که در مجلات کودک و نوجوان خبر جدی نیست و باید برای انتخاب خبر و خبرنگار برتر، بررسی را به روزنامه آفتابگردان و هفته‌نامه خانه محدود کنیم. از سویی، شنیده بودیم که به طور غیر رسمی مسئولان می‌خواهند به دلیل حساسیت‌های سیاسی از برنده کردن این دو نشریه خودداری کنند. چراکه اولی به دلیل حمایت از یک نامزد انتخابات توسط مسئولان قبلی ارشاد تعطیل شد و دومی به دلیل حمایت از نامزد دیگری مورد غضب مسئولان آن زمان ارشاد بود. به همین خاطر داوران نسبت به نتیجه کار خود، خوشبین نبودند و بای میلی در جلسات شرکت می‌کردند. اما بنده در بررسی‌هایم نه در مجلات نوجوانان که در مجله‌ای ویژه کودکان (سروش کودکان) به بخش ویژه خبر برخورد کردم. این خبرها برخلاف عرف، به جای اول مجله در آخر آن آمده بود و در نگاه اول خبرهایی غیر حرفه‌ای بود. فاقد ارزش تازگی و عنصر زمان بود و از عامل شهرت خالی بود. شیوه تنظیم آن هم هیچ شباهتی به هرم وارونه یا تاریخی با لید نداشت. اما در بررسی دقیق‌تر متوجه ارزش‌های پنهانی در این خبرها شدم. این صفحه‌ها «سپهر سبز» نام داشت و خبرهای آنها تماماً زیست محیطی بود. موضوع بسیار مهمی که جای آن در بقیه مجلات خالی بود. تصویرگری، بسیار زیبا به کمک خبر آمده بود و آن را برای بچه‌ها مفهوم و جذاب کرده بود. لحن خبر روایی بود، مثل یک قصه کوتاه. گویی نویسنده آن به شیوه‌ای خاص و شرقی در تنظیم خبر برای کودکان دست یافته بود. موضوع را با دوستان در میان گذاشتم و دوستان هم با نظر حقیر موافقت کردند و زیبایی‌های بیشتری در کار یافتند. این صفحات برنده جشنواره شد. اما نمی‌دانستیم نویسنده آنها کیست. دفتر مجله، رضوان دزفولی را معرفی کرد. اما در مراسم شخصی دیگری به جای او جایزه را گرفت و من تا زمان مرگ دزفولی نمی‌دانستم که او یک معلول است؛ معلولی که به جای تلخی و ناامیدی پیام‌آور شادی، امید و سبزی برای بچه‌هاست.

رضوان دزفولی در مهر ماه سال ۱۳۴۱ در همدان به دنیا آمد. جثه نحیفی داشت به همین خاطر دیر به مدرسه رفت. دوره دبستان که تمام شد خانواده‌اش برای معالجه او به

تهران آمدند. دکترها بیماری او را «میویاتی» یا نرمی عضله تشخیص دادند. بیماری‌یی که عضله را نازک می‌کند و تحلیل می‌برد تا آن‌جا که بیمار قدرت کوچک‌ترین حرکات را از دست می‌دهد. رضوان پس از دوره‌ی راهنمایی برای معالجه پیش‌پسر خواهرش در انگلستان رفت و در یکی از کالج‌ها در آن دیار دیپلم گرفت و سال ۵۹ به ایران بازگشت. ضعف جسمی او سبب رو آوردنش به هنر شد. خیاطی، گلدوزی، شمع‌سازی و بعد سفالگری و نقاشی و تصویرگری و بعد هم ترجمه و روزنامه‌نگاری.

شنیده‌ایم که خانواده و آشنایان او را «مادر ترزا» نامیده بودند؛ که صبور بود و آرام و مهربان بود و دوست خندان و قصه‌گوی بچه‌ها. به قول خواهرش او برای همه بچه‌ها «خاله رضوان» بود و برای همه نزدیکان «مادر ترزا». از دزفولی به جز آثار مطبوعاتی‌ش نزدیک به بیست کتاب ترجمه برای کودکان به یادگار مانده که عمدتاً توسط انتشارات قدیانی، افق و پیدایش منتشر شده‌اند. و همچنین چهارده جلد کتاب کوچک آشپزی و دو جلد کتاب شمع‌سازی از وی منتشر شده که ناشر آنها «راضیه» است. شاید اگر در کشور دیگری رضوان دزفولی را داشتند سالروز تولد یا فوت او را به نام روز ادبیات برای کودکان معلول و یا روز ادبیات کودک و محیط زیست نامگذاری می‌کردند و به یادش جایزه‌ای قرار می‌دادند. اما این‌جا کسی صدای مرگش را نشنید. هیچ انجمنی، نه انجمن نویسندگان کودک، نه انجمن روزنامه‌نگاران ایران و نه انجمن روزنامه‌نگاران زن، خانه ترجمه کتاب‌های کودکان و... به یادش اطلاعیه‌ای نداد و مجلس برپا نکرد. و تشییع و یاد بود او نیز، بدون حضور ما برگزار شد.

سالنامه زنان ایران*

بهبزاد گلبن

در هشتم اسفند ماه ۱۳۴۵ از سوی سازمان زنان ایران «نشریه سالانه» ای با عنوان سالنامه زنان ایران در ۱۷۲ صفحه با قطع رقعی انتشار یافت.

«نیم قرن مبارزه زنان ایران»، «حقوق زن در اسلام»، «نقش زنان در ادبیات»، «زن در مرحله انتقالی جامعه ایرانی»، «نقش زن در نیروی کار» و «اختلاف حقوق زن و مرد از نظر قوانین ایران» عنوان‌های برخی از مطالب این سالنامه‌اند که در سر فصل‌های «مقالات» و «تحقیقات» آورده شده است. فصل دیگر این سالنامه با عنوان «گزارش‌ها و مدارک» اخبار و اسناد مرتبط با سازمان زنان ایران را در بردارد و خواننده با فعالیت‌های این سازمان آشنا می‌شود. از میان مطالب مندرج در این سالنامه «نقش زنان در ادبیات» جایگاه ویژه‌ای دارد؛ در بخشی از آن می‌خوانیم:

سهم زنان ما در گسترش و پیشبرد ادبیات فارسی، از ابتدا اندک بوده است و ناگفته پیداست که مقصود از این سهم، نه آن نقش است که زیبایی زن ایرانی در الهام بخشی به هنرمندان مرزبوم داشته بلکه غرض چنانکه خواهیم دید جایی است که زن این جامعه به عنوان یک فرد، با به‌کار انداختن اندیشه و هنر خلاق خود برای خویشتن و سایر هم‌نوعانش باز کرده است، آری سهم زنان ما در این راهگشایی و پیشرفت اندک بوده و این کم‌کاری را علل گوناگون اجتماعی و مذهبی بوده است که

* به روان پاک مادر عزیزم، نخستین معلمی که در خردی نوشتن و خواندن به من آموخت.

مختصراً بدان اشاره خواهد شد.

اوضاع ادبی ایران پیش از اسلام از نظر مدارک و اسناد چنان است که نمی‌توان درباره آن دوران سخنی به تأکید گفت و اگر از حال و روزگار زنان و احیاناً آثار هنریشان نشانی به دست نیست بازمانده کار مردان هم از آن زمان چندان زیاد نمی‌باشد. لکن قرینه پادشاهی دختران پرویز در پیش از هجوم اعراب که نشان فرمانروایی سیاسی زنان در ایران باستان است قابل تأمل می‌نماید، از این نظر که چگونه - هنر و ادبیات شاخه‌ای از آن به شمار می‌آیند - می‌توانسته است سلطنت سیاسی را به دست آورد. و اما اسلام با وجود همه گونه آزادی‌هایی که به زنان تفویض کرده است بدبختانه تلقی آن در ایران به نحوی بوده است که راه بسیاری از فعالیت‌های هنری را بر مردان بست تا چه رسد به زنان که از آن جمله است هنر موسیقی - که شعر خواهران توأمان آن است - و نقاشی و پیکر سازی. در حالی که چنانچه می‌دانیم زنان عرب از دریافت دانش و بخش هنر بی‌بهره نماندند و حتی در شاعری نمونه‌های درخشانی از آنان را می‌توان نام برد. البته مرحوم سعید نفیسی را عقیده بر آن بود که «یکی از ظواهر تاریخ ادبیات دوره اسلامی ایران که با باطن آن بسیار فرق دارد این است که ظاهرینان می‌پندارند که چون زنان ایران در دوره اسلامی در پرده بوده‌اند در ادبیات شرکت نکرده‌اند اما آنان که از جزئیات تاریخ خبر دارند می‌دانند که زنان ایران در دوره اسلامی نه تنها از زنان کشورهای دیگر اسلامی در ادبیات بیشتر شریک بوده‌اند بلکه از زنان اروپا هم که روبسته نبوده و همدوش مردان می‌زیسته‌اند بیشتر در ادبیات شرکت کرده‌اند». ولی چنانکه همین تاریخ گواه است جز در چند مورد انگشت شمار زنان در این ادبیات وسیع شرکتی نداشته‌اند و همین چند تن انگشت شمار نیز با سرمایه‌ای اندک به جمع شرکاء پیوسته‌اند. به تعبیری دیگر در پهنه آسمان پرستاره ادب ایران اینان ستاره سحری بوده‌اند، کم نور و بی‌دوام. اجازه بفرمایید که بی‌درنگ بیفزاییم که از این گفتار قصد آن نیست که پایگاه ارجمندشان را پست بشماریم اما این هست که ترازوی سنجش در نابرابری شگفتی می‌ایستاده است و همه بارگناه بر دوش جامعه‌ای بوده است که مجال پرواز بیشتر به زنان نمی‌داده است و این عرصه تنگ به‌خوبی در شعر رابعه پیداست:

زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و پندارید قند

و آن‌جا که محیط مناسب‌تری برای رشد بوده سخن نیز قدرت و صلابت بیشتری می‌یافته است که زندگی سراسر عاشقانه و شورانگیز مهستی و دوبیتی‌های روان او شاهد این مدعا است:

کار از لب خشک و دیده‌تر بگذشت تیر ستمت زجان و دل بر بگذشت
 آبیم نمود بس تنک آتش عشق چون پای در آن نهادم از سر بگذشت

دربار سلاطین مرکز شاعران وقت بود، چه هنرمند بینوا اگر مرد بود، پشتیبانی جز شمشیر و ثروت پادشاهان و امرای ایشان نداشت و اگر زن بود نیز بناچار می‌بایست در تحت حمایت کسانی رشد یابد که اولاً استطاعتی یا قدرتی داشته باشند تا بتوانند دختران و زنان خود را از تعالیم دانشمندان علم و ادب برخوردار سازند و بدین جهت از این پس تا زمان مشروطیت به یک سلسله از اسامی زنان شاعر برخوردار می‌کنیم که در تمامی پهنه فارسی زبان فلات ایران به‌طور پراکنده در جوار مراکز قدرت روزگاری برق و تلالویی داشته‌اند و پس آنگاه خاموش گردیده‌اند و اما چنان‌که پیش از این نیز گفته شد کار این چندتن نیز از کار اکثریت عظیم زنان ایران که در بی‌خبری زندانی قیود تعصب‌آمیز بوده‌اند جدا بوده است و از سوی دیگر فروغ دانشی که گاه‌گاه به سایه‌های حرم بزرگان می‌تابید آن گرمی و حرارت را نداشت تا دانه‌های آماده را درختی تناور گرداند و حتی در دوران قاجاریه نیز که به سبب سفرهای پادشاهان آن سلسله هوای تازه‌ای به درون دربار ایران می‌وزید کسی از میان شاهزاده خانم‌های قاجار شهره نشد و ایاتی که گاه‌گاه برسیل تفتن بر زبان این و آن گذشته قابل اعتنا نیست و کاری مانند به تحریر کشیدن امیر ارسلان نیز افتخاری برای فخرالدوله دختر ناصرالدین‌شاه کسب نمی‌کند چه اصل آن از تراوشات تخیل نیرومند نقیب‌الممالک نقال شاه بوده است. در این دوران تنها می‌توان از قره‌العین که طاهره تخلص می‌کرد نام برد.

نویسنده این مقاله سپس به فعالیت زنان در عرصه ادبیات در عهد قاجار و پهلوی اول می‌پردازد و درباره پروین اعتصامی می‌نویسد:

نهالی که ریشه‌اش از مشروطیت ایران آب می‌خورد اولین و درخشان‌ترین ثمره خود را به بار آورد و پروین اعتصامی بزرگترین شاعره تاریخ ادبیات ایران راهی را که خود استادانه آغاز کرده بود با قدرت تمام به پایان رسانید تا آن‌جا که می‌توان نام این دوران را

به شخص وی اختصاص داد. پروین نه تنها در استحکام بیان با ادبای بزرگ ایران برابری داشت بلکه درک زمان و روشن بینی او و شیوه تمثیلی که در گفتار اختیار کرده بود، بسیار شگفت انگیز است و شاید همین خصوصیات سبب گفتگوهای بر سر انتساب اشعارش به دیگران گردید که کار با فتوای صاحب نظران و البته به زیان حسودان دروغ زن پایان گرفت. قطعه زیر نمونه ای از صدها کار پر ارج اوست:

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت

مست گفت ای دوست، این پیراهن است افسار نیست

گفت مستی، زان سبب افتان و خیزان می روی

گفت جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست

گفت می باید تو را تا خانه قاضی برم

گفت رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست

گفت نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم

گفت والی از کجا در خانه خمار نیست

گفت تا داروغه را گویم در مسجد بخواب

گفت مسجد خوابگاه مردم بد کار نیست

گفت دیناری بده پنهان و خود را وارهان

گفت کار شرع، کار درهم و دینار نیست

گفت از بهر غرامت، جامه ات بیرون کنم

گفت پوسیده ست، جز نقشی ز پود و تار نیست

گفت آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه

گفت در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست

گفت می بسیار خوردی زان چنین بی خود شدی

گفت ای بیهوده گو حرف کم و بسیار نیست

گفت باید حد زند هشیار مردم مست را

گفت هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست

نگارنده این مطلب درباره دوران پس از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ یک تحلیل

مختصر ارائه می‌دهد و معتقد است که: در دهه ۱۳۳۰ «شعر زنان نیز از کالی و نارسی که در تحول نوبت داشت به در آمد و محیط بر آن رنگ‌های دلفریب انداخت و مزه و طعم زمان خویش گرفت. دیگر زنان تقلید کورکورانه از لحن و بیان عاشقانه مردان را در کار شاعری دنبال نکردند و اگر گفتند از زبان خویش گفتند:

بیگمان روزی ز راه دور
می‌رسد شهزاده‌ای مغرور
می‌خورد بر سنگ فرش کوچه‌های شهر
ضربه سم ستور باد پیمایش
می‌درخشد شعله خورشید
بر فراز تاج زیبایش
تار و پود جامه‌اش از زر
سینه‌اش پنهان به زیر رشته‌هایی از در و گوهر
می‌کشاند هر زمان همراه خود سویی
باد پرهای کلاهش را
یا بر آن پیشانی روشن
حلقه موی سیاهش را

می‌نهم پا بر رکاب مرکبش خاموش
می‌خزم در سایه آن سینه و آغوش
می‌شوم مدهوش .

می‌کشم همراه او زین شهر غمگین رخت
مردمان با دیده حیران
زیر لب آهسته می‌گویند:
دختر خوشبخت (فروغ فرخزاد)

که آرزوهای رؤیایی دختری را به زیبایی ترسیم می‌کند».

وی پس از نقل سروده‌های دیگری از فروغ فرخزاد نمونه شعرهای سیمین بهبهانی را می‌آورد و درباره‌ی وی می‌نویسد: «غزل که از دیر باز عروس شعر فارسی بود و در دست مردان همراه با شوری که از عرفان و تصویب کهن مایه گرفته بود و به واگویی گفته‌ها و پرگویی رسیده بود با هنرمندی شاعره‌ای شیرین‌کار رنگ و بویی زنانه و شیوا گرفت:

چون درخت فروردین، پر شکوفه شد جانم
 دامنی ز گل دارم، بر چه کس بیفشانم
 ای نسیم جان‌پرور، امشب از برم بگذر
 ورنه این چنین پرگل تا سحر نمی‌مانم
 لاله‌وار خورشیدی در دلم شکوفا شد
 صد بهار گرمی‌زا، سر زد از زمستانم
 دانه امید آخر شد نهال بار آور
 صد جوانه پیدا شد از تلاش پنهانم
 بوی یاسمن دارد خوابگاه آغوشم
 رنگ نسترن دارد شانه‌های عریانم

ز چه جوهر آفریدی دل داغدار ما را
 که هزار لاله پوشد پس از این مزار ما را
 ز سرشک، نم فشاندم به بنفشه‌زار دوری
 که ز بوته‌ها بجینی گل انتظار ما را
 چو نسیم آشنایی ز کدام سو وزیدی
 تو که بیقرار کردی همه لاله‌زار ما را
 منم آن شکسته سازی که توام نمی‌نوازی
 که فغان کنم ز دستی که گسسته تار ما را
 ز کویر جان سیمین نه گل و نه سبزه روید
 دل رنگ و بو پسندت چه کند بهار ما را

و باز بنا بر سنت دیرین این دیار رشد شاخه‌های شعری از نثرنویسی بیشتر است اگر

چه در این اواخر نمونه‌هایی در داستان‌نویسی و رمان و نمایش پدید آمده است که خیر از آینده‌ای بارور می‌دهد.

در پایان سخن تکرار می‌کنیم که زنان ما دیر مانده‌اند ولی با فرصتی که در پیش است راهشان تا قله‌های موفقیت گرچه دشوار است، لکن دور نیست».

رساله‌ای گمنام:^۱ جوابیه شاه‌زنان و زیری به بیانیة سیدضیاء‌الدین طباطبایی

هانی گل‌نژاد

در میان برجای مانده‌های از گذشته گاه به رساله‌ها، کتابچه‌ها، بیانیه‌ها و به طور کلی مکتوباتی برمی‌خوریم که به قلم زنان نگاشته شده‌اند. اما با یک بررسی اجمالی در می‌یابیم که در کتابشناسی‌ها و فهرست‌های مرتبط نام و نشان آنان نیامده است. شاید از جمله علل از میان رفتن این شبه جزوه‌ها قطع و حجم کم آنها بوده است. پاره‌ای از این نوع مکتوبات اطلاعات ارزنده‌ای در بردارند که برای علاقه‌مندان و پژوهشگران راهگشا هستند و آنان را در تحقیقاتشان یاری می‌رسانند. نمونه این نوع مکتوبات جزوه‌ای در ۲۲ صفحه با قطع رقعی است که عیناً در پی نقل می‌شود:

ایدن وزیر امور خارجه انگلستان در نطق اخیر خود گفت هیتلر شعر سعدی را که بنی آدم اعضای یکدیگرند نخوانده است. من هم می‌خواهم بگویم که آقا به معنی شعر سعدی پی نبرده‌اید که:

تن آدمی شریف است به‌جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
برای این‌که خود را معرفی کرده باشم و شما بدانید که من جز ایران دوستی و آزادیخواهی نظر دیگری ندارم ناچار مختصری از طرز فکر و علاقه‌مندی خود را در ایران توضیح می‌دهم. من مادر پنج فرزند ایران و پدرم مرحوم حاجی سید ابوالحسن

۱ تقدیم به روان پاک خاله بزرگوار و مهربانم که همیشه در برابر محبت‌های بی‌دریغ او احساس خوشبختی می‌کردم.

علوی وطن پرست حقیقی و آزادیخواه معروف ایران و کلیه مرد و زن فامیلم در راه آزادی و مشروطیت صرف همت نموده طرز فکر کملاً به مصداق این شعر است:

بزرگش نخوانند اهل خرد
که نام بزرگان به زشتی برد

و با همین ایمان و نظریه می‌خواهم با استفاده از آزادی عقیده در مورد بیانیه آقا مؤدبانه انتقاداتی بنمایم تا شما که بیست سال دور از محیط وطن خود بوده و بقیه هموطنان، از طرز فکر ما که در اثر ناکامی و زبونی پیدا شده مستحضر گردید و آن‌طور که ما فکر می‌کنیم ما را بشناسید نه آن‌طوری که خودتان درباره ما فکر و قضاوت می‌کنید. برای این‌که یک مادر فهمیده باشم ده ریال داده و بیانیه آقا را خریدم و انتظار داشتم که معلوماتی اضافه نموده و مشکلاتم تا اندازه‌ی حل شود. در ابتدای رساله دیدم موضوع کلاه مورد بحث است. حقیقتاً تعجب کردم که یک فرزند انقلاب بیست سال در جهان متمدن گردش کرده و برای ما تحفه جدال کلاه را آورده است. راست بگویم از کمال آقا این موضوع را دور دانستم. فقط فکر کردم که ممکن است سیاست ایجاب چنین جنجال‌ی را نموده باشد، زیرا موضوع نان و قند و سیگار و غیره همه روزه وقت مردم را می‌گیرد و فرصت تفکر به آنها نمی‌دهد. شاید موضوع کلاه هم برای مردمی که نان و سیگار دارند مشغولیاتی باشد و الا آقا که روزنامه‌نویس بوده و به قول مخبر رویتور رفورماتور بزرگ و مسبب کودتای خانمانسوز هستند چطور ممکن است به حقیقت شعر سعدی پی نبرده باشند. شما در بیانیه خود اسم کلاه را تغییر داده و سرپوش گذارده می‌خواهید سرپوش ضخیم‌تری روی سر نفهم و بی‌اطلاع مردم بگذارید. ما انتظار داشتیم که پس از بیست سال مغزهایی را که در اثر جهالت بیست و دو سال پیش زیر بار کودتای زیبای شما رفتند و یک فرصت بسیار مناسبی را برای رسیدن به آزادی حقیقی از دست دادند، اصلاح و سرپوش را از روی آنها بردارید.

ما می‌دانیم که در هر جای دنیا یک قسم کلاه و عمامه می‌گذارند و در هندوستان هزاران نفر گاو و گوساله و بت هنوز می‌پرستند. اما اگر شما یک پیشوای ترک بودید و به ملت می‌گفتید که سعادت شما در گذاردن سرپوش پوستی است ملت بیدار ترک قبول می‌کرد؟

آقای محترم تغییر کلاه عیب نیست زیر کلاه را باید درست کرد اگر پیشوایان ما

سرپوش روی مغز ما نگذارده بودند، ما هم صاحب آزادی و آسایش بودیم. من تعجب می‌کنم چرا شما و طرفدارانتان یک ماه است وقت تمام آزادیخواهان ایران را صرف گذاردن کلاه نموده‌اید. مگر ملت درد دیگری ندارد که دوا لازم داشته باشد. چرا حزب توده ایران که با توده سروکار دارد برای سرپوش پوستی یک شخص آن قدر صرف وقت می‌کند؟

در جلوی منزل من دکان فروش نان سیلو است. هر روز مردم را می‌بینم که کلاه پوستی و نم‌دی و پارچه برسد دارند. و اقلاً نصفشان کلاه و حتی تن پوش هم ندارند. چرا درباره کلاه نم‌دی یا پوست خیک آنها آن قدر صحبت نمی‌شود؟ مگر آنها بنی آدم نیستند؟ ایرانی همیشه درباره این که چه نوع کلاه سر خود بگذارد، گفت‌وگو کرده و هر روزی کلاهش را بر داشته‌اند و یک کلاه جدیدی بر سرش گذاره‌اند. فقط در تاریخ یک مرتبه کلاه پوستی چرک کثیف نادرشاه (بر خلاف سرپوش پوستی قشنگ آقا که در درست کردن آن خود مراقبت کرده‌اید) با تاج مرصع محمدشاه در دهلی معاوضه شد و این کلاه گذاری و تاج‌برداری هم به عقیده بعضی‌ها عمقی نبوده زیرا رشد ملی وجود نداشت و شخصیت انفرادی تهیه نشده بود. راستی صحبت از شخصیت انفرادی شد، وقتی من به فصل تشریح شخصیت آقا رسیدم خیلی خوشوقت شدم و گفتم از این توضیح می‌توان استفاده کامل نمود.

من قبل از اینکه بخوانم، تصور می‌کردم که حالا تشریح حقوق اجتماعی که اصل آنرا انقلاب کبیر فرانسه پس از خونریزی‌ها به ما داد از قبیل آزادی عقیده، فکر، مسکن و مذهب را آقا با زبان ساده که همه مردم بفهند توصیف خواهند کرد و اگر ملالتی از سرپوش در خاطر من ایجاد شده مرتفع خواهد شد. ولی هر چه جست‌وجو کردم، کمتر یافتن و یک مشت عبارت قلمبه و سلمبه از قبیل عنعنات و لقلقه لسان و تفکیر اصلاحات حقیقی و نمو حس سرپیچی و زود تمکین نکردن نوشته و توصیه شده بود. نمی‌دانم آقا در حکومت سه ماهه کودتا (که حکم می‌کنم امر می‌دهم) ابلاغیه صادر می‌فرمودید همین عقیده را داشتید که بایستی اشخاص سرپیچی داشته و تمکین نمایند؟ عمل آقا با نوشته بیانیه آسمان ریسمان است. فکر مردم را باید به مصداق این شعر روشن نمود:

خرد باید اندر سر مرد و مغز نباید مرا چون تو دستار نغز

من فکر می‌کردم که آقا بحث در اطراف قوه قضائیه مملکت فرموده و مردم را تشویق حقوق فردی و اجتماعی خود می‌فرمایند. آزادی را به معنی واقعی تشریح و بی‌تناسبی زندگانی اجتماعی را توصیف و سرمایه و تمول نامشروع را مال غصب و غاصب را کافر معرفی می‌فرمودید. حکومت ملی را برای اجرای عدالت و رفع ظالم هدایت و هزاران استدلال منطقی و عملی برای سعادت اجتماع و حسن اداره کشور نوشته باشید. ولی هر چه خواندم جز شرح کلاه حصیری پاناما و عمامه خواجه نظام‌الملک و شاه عباس و سرپوش گرمسیری و سردسیری که درد هیچ ملتی را دوا نمی‌کند، ندیدم.

و این بیانیه بایستی به اسم سرپوش نامه خوانده شود. بله سرپوشی بر اعمال قدیمه و افکار جدیده. من تصور می‌کردم که آقا بیچارگی و بدبختی ایرانی را تجزیه و تحلیل خواهند فرمود و راه سعادت را نشان می‌دهند.

من انتظار داشتم کسی که دعوی دکتری در علم اجتماع، سیاست، حقوق، طب، کشاورزی می‌نماید با حساب دقیق ریشه و علل ضعف ما را پیدا می‌نماید.

این حساب روشن است که از پانزده میلیون جمعیت ایران به واسطه فقدان تشکیلات صحیح و سوء جریان اداری اکثر مردم ایران اسیر و بقیه عده‌ای مفتخور که به اسامی وزیر و وکیل و مدیر کل و اداری دلال و تاجر سفته باز محترک ارباب و مستأجر شهربانی ژاندارم نظامی و درباری و مؤسسن شرکت و رؤسای کارخانه‌ها و هوچی و کارچاق کن و هزاران اسم بی‌مسمای دیگر می‌باشند. ما انتظار داشتیم که آقا راجع به فرهنگ ما اظهار نظر فرموده و بفرمایند این طور تربیت غلط است و یک توده عظیم را تنبل و بی‌مصرف می‌نماید.

یک بچه که به مدرسه رفته تا سن بیست و دو سالگی درس‌های طوطی‌وار یا به قول شما تئوری یاد گرفته و لیسانس می‌شود، جسمش ضعیف و روحش خسته شده به هیچ وجه انرژی از او گرفته نمی‌شود، وقتی به جامعه تسلیم می‌گردد یک عنصر مفلوج پرمدعای بیکاره خواهد بود که جز نشستن در پشت یکی از میزهای وزارت خواربار به درد هیچ کاری نمی‌خورد. در صورتی که از یک بچه ده ساله شاگرد نجار یا بنا روی احتیاج خانوادگی روزی ۱۲ ساعت کار می‌گیرند.

در همین کشور پسری را دیدم از مدرسه صنعتی بیرون آمده، نجاری، آهنگری و

میکانیک و چندین کار دیگر آموخته بود و از روز اول ورود مدرسه از وجود این پسر قوه گرفته و به وجود او انرژی داده بودند معلومات علمی او هم بهتر از آن تئوری دان‌ها بود. ما انتظار داشتیم که فرزند انقلاب از روز ورود بر عکس مزرعه فلسطین مزرعه از دل‌های مایوس و سرد ایرانیان تهیه کرده و به نور معرفت و حقیقت منور نمایند. قصه و تاریخ و بیانیه و جنگ کلاه برای یک مردم نیم مرده در زنجیر چه اثری دارد، طبیب روحی با ایمان مثل جد بزرگواری حضرت محمد لازم دارد که گفتار و کردارش یکی باشد.

من چون هدفی جز تربیت فرزندانم ندارم، در هر محفل صحبت را به پیدایش علت حقیقی انحطاط خودمان می‌بردم. هر کس به اندازه هوش و دراکه خود سخنی می‌گفت، یکی می‌گفت: قانون دیگر در این ملت مؤثر نیست زیرا شیادی به قدری زیاد است که با هر قانونی مبارزه کرده و راه فرار را به دست می‌آورد. دیگری گفت: چون مجریان نظر مادی دارند، قانون را اجرا نمی‌کنند. شخص سوم گفت: تا ما در بند جمع‌آوری مال و غصب حقوق دیگران باشیم امید نجات برای توده نیست، زیرا تمام فعالیت‌ها برای برداشتن کلاه دیگری است و ما مجبوریم هر ساله تشکیلات دولتی خود را برای جلوگیری از کلاه‌گذاری و کلاه‌برداری وسیع‌تر نماییم و چون تربیت عمومی ناقص است و در این بیست ساله به سجایای اخلاقی و دینی ما لطمه وارد آمده و مأمورین دولت هم از همین مردم انتخاب می‌شوند پس انتظار داشته باشید که روز به روز بدتر شود مگر این که با سبب و علت مبارزه نمود. پیر روشن ضمیری در آن مجلس بود با لبخند پر معنی گفت: آقا سید ضیاءالدین تشریف می‌آورند و کارها درست می‌شود. پرسیدم: چطور یک نفر قادر به اصلاح این همه خرابی است؟ به عوض جواب سؤالم در دنباله سخن خود گفت: انسان باید در وجود خود آسایش ایجاد کند.

قصه‌ی دارم بشنو، درست گوش کن. دو نفر رفیق پیاده مسافرت می‌کردند. یکی از آنها کیسه زری یافت و پنهان نمود. زیر درختی خوابیدند. آن‌که زر نداشت راحت خوابید و دیگری تا صبح بیدار ماند چند شب بدین منوال گذشت. صاحب زر از بیخوابی به جان آمد. کیسه را به دور انداخت و به خواب رفت. رفیق دیگرش صبح برخاسته کیسه را یافت و شب خوابش نبرد. صبحدم اظهار کسالت کرد. رفیقش گفت: بلکه آنچه من از

خود دور نمودم تو پیدا کردی.

گفتم: منظور را نفهمیدم. گفت: آقای طباطبایی قریباً تشریف می‌آورند به شما و تمام ایرانیان راه سعادت را نشان می‌دهند، خدا حافظ.

من مدتی انتظار کشیدم تا آقا تشریف آوردید و بیانیه دادید، از بیانیه آقا هم راه سعادت نیافتم.

من با چهار بچه مدرسه‌رو خود به سخنرانی عمومی ملی میدان سنگلج دربارهٔ عملیات طرفداران آقا چه فکر می‌کردم. من می‌دیدم که شصت هزار نفر از پیر و جوان و هر طبقه و دسته با کمال ادب و متانت ایستاده به سخن‌گوی حزب توده گوش می‌دهند. آن‌را مدرسهٔ بزرگ اجتماعی می‌دیدم که خودم و فرزندانم مشغول فراگرفتن درس بودیم یک مرتبه دیدم ده پانزده نفر بی سروپا با عبارات زننده و رکیک داخل جمعیت و مشغول سنگ‌اندازی شدند. از فشار جمعیت نزدیک بود کودکانم زیر دست و پا بروند. چند نفر کارگر با غیرت که مشغول فراگرفتن درس بودند، برای حمایت من به طرف این دسته بی‌ایمان نفهم متوجه شدند. فوراً این اوباش‌ها فرار کردند. در آنجا گفتند: این اشخاص طرفداران آن آقا هستند. من باور نکردم. زیرا گفته‌اند: که هر کس را می‌خواهید بشناسید به دوستانش مراجعه نمایید و این سخن مردم الواط را با آقای تحصیل کرده وجه تشابهی نیست. بعداً شنیدم که مظفر فیروز به این اشخاص پول می‌دهد. دیدم مظفر فیروز که یک فرد ایرانی است هیچ خدمتی به این کشور ننموده و از انرژی او حاصلی به دست نیامده، جز این‌که پول کار نکرده از دسترنج این ملت به دست آورده، اتومبیل سوار شده بهترین زندگی و خوراک را داشته و گاهی هم برای تفریح خود مردم را به بی‌تربیتی و بی‌ایمانی وادار نموده. این یک نمونه از مردم مزاحم طهران است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. برای قبول عامه زور و چاقو و پول به کار بردن دور از منطق است:

دلایل قوی باید و منطقی نه رگ‌های گردن به حجت قوی

من به آن دسته و جمعیتی معتقد هستم که پیشوایان آن مردم را به متانت و دقت و بردباری توصیه می‌کنند.

من به آن معتقد هستم که مردم را به وظایف ملی و آزادی حقیقی آشنا می‌سازد. من به آقای لنگرانی احترام می‌گذارم که هر چه می‌گوید به صلاح ملک و ملت است. من به

جد خودم و خودت اعتقاد دارم که وقتی خاکستر به سرش می‌ریزند، تشخیص می‌دهد که روی نفهمی است و وقتی نمی‌ریزند می‌رود احوال پرسی می‌کند.

مردم به ایجاد کننده چاقوکش و سنگ انداز و رواج دهنده بی‌تریتی عقیده ندارند. مردم به کسی که گفتار و کردارش مخالف است، ایمان نمی‌آورند. مردم به کسی که سعادت ملتی را فدای خوشحالی خود کند، توجه نمی‌کنند.

من یا هر انسان فهمیده با ظاهر سازی مخالف است. آیا ژان ژاک روسو، ژاندارک فرانسی و سایر بزرگان مثل شما و من فکر کرده و عمل نموده‌اند؟ از انقلاب چه نتیجه می‌خواهید بگیرید؟ ضعف سستی فتور تجزیه عدم اعتماد تفرقه.

از آقا می‌پرسم که اگر شما مرد انقلابی و به وطن خود علاقه دارید، چرا مثل مرحوم مدرس در ایران نماندید که با انواع شکنجه ساخته و مبارزه کنید و مصداق شعر سعدی را که

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است شریف

نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم

عمل فرموده و بیست و دو سال تشریف برده و در بهترین نقاط زندگی کرده حالا تحفه خرافات را با سلام و صلوات برای ما آوردید.

من چون یک مادری هستم که بنا به وظیفه مادری و ملی خود نظریات آقا را مورد بحث و انتقاد قرار داده‌ام، البته بیشتر بایستی راجع به خانم‌های ایرانی دفاع نموده و حقیقت روحیه آنها را شرح دهم. در تمام پنجاه و یک صفحه تراوش اندیشه‌های شما بحث در اطراف یک اقلیت مزاحم و خود پسند تنبل شده و ابداً توجه به توده و اکثریت مرد و زن ایرانی نفرموده‌اید.

راجع به زن و مدیر یک خانواده به طوری که شنیده می‌شود، آقا هنوز تشکیل خانواده نداده و اطلاعات و تجربه شما صورت علمی ندارد و فوق‌العاده سطحی است. شما هنوز نمی‌دانید که یک زن کارمند دولت یا یک کارگر کارخانه چه وظایف سنگینی را دارد، که مادر چه علاقه شدیدی به لانه و بچه و شوهر خود دارد.

این لباس و وسمه و سرخابی را که شرح دادید صرف نظر از کهنه شدن اسم آن، خواستید با این اسامی مادران کشور خود را خفیف نموده و با زخم زبان بر دل مجروح و

گرفتار آنها نمک بپاشید. ولی من به شما می‌گویم که کلیهٔ اعمالی که دایر به عدم عفت برای خانم‌ها شرح دادید، مخصوص اقلیتی است که پول کار نکرده از دست رنج دیگران در دسترس خود دارند و هیچگونه وظیفهٔ یومیه ندارند. مدتی وقت خود را جلو آینه تلف نموده بیکاری آنها را به خود آرایی وادار و افکاری برای آنها تولید می‌کند که شما شرح دادید.

داشتن اتومبیل‌های متعدد، خدمهٔ بسیار، منازل شهری و شمیرانی و معاشرت و استعمال نوشابه و تا مدتی بعد از نصف شب و تفریح این اقلیت را ممکن است به صورت غیر عقیف معرفی نماید. من جرئت ندارم به هیچکس نسبت غیر عقیف بودن بدهم، زیرا مطابق آیین دینی این عمل گناه کبیره است. خوب است آقا یک شب دو ساعت بعد از نصف شب از خواب ناز بیدار شده و خیابان فیشرآباد را ترک کرده به دکان‌های نانوائی و سیلویی می‌آمدید و مادرهای پیر و دخترهای جوان را می‌دید که همه پابرهنه و لخت چادر نمازها را به کمر پیچیده و مشغول بزرگ‌ترین مبارزه بزای گرفتن نان هستند که کودکان خود را صبح نان بدهند و در آن دل شب سرد به قدری فشار می‌دهند که عرق می‌ریزند و میلیون‌ها فحش و نفرین به آن اقلیت بی‌انصاف می‌دهند. شما خوب است یک روز به زندگانی روزانهٔ یک مادر از طبقهٔ متوسط توجه کنید. قطعاً تصدیق خواهید فرمود که فعالیت یک روزهٔ این زن از فعالیت سه ماههٔ یک زمامدار بیشتر است.

سبب خرابی و فساد یک دختر جوان را همان اقلیت بی‌حیثیت و شرف تهیه می‌نماید که از صبح تا شب با اتومبیل و پول و وعده‌های دروغی دختر معصوم فقیری را از راه راست منحرف می‌سازد و به جامعه ایرانی تسلیم می‌کند. همان اقلیت سفته باز محترک هوچی پسر ارباب این‌گونه مباهات تاریخی برای جامعه ایرانی تهیه می‌کنند که امروز دست آویز هر عوام فریبی خواهد بود.

به علاوه در دنیای امروز زن‌ها شهرها را بمباران می‌کنند و جنازه‌هایشان در سنگرها افتاده. شیر مادر وطن پرستی که خبر مرگ پسر سوم خود را می‌شنود و چهارمی را به میدان می‌فرستد، ناموس فروشی نمی‌کند. من رئیس الوزرا نبودم ولی در مسافرت‌هایی که نمودم، زن‌های عشایر و دهاتی را دیدم که چند برابر مردها فعالیت دارند. همین توده

مؤثر از دست اقلیت ناچیز برهنه خواهند ماند. ای کاش لباس کوتاهی هم برایشان حاصل بود. این اقلیت که بیش از ده هزار نفر نیست خون ملت را در شیشه نمودند و شما هم طرفدار آنها هستید و می‌خواهید با تشکیل ممالک متحده ایران چندین شاه و تعداد بیشتری وزیر و وکیل تهیه کرده، شاید بدین وسیله طرفداران شما هم مثل آقای مظفر فیروز سلطنت یکی از ممالک متحده را صاحب شود، باعث بدبختی گرسنگی رذالت دنائت بی‌ایمانی فحشا شده‌اند. خانمی را سراغ دارم که شوهر سرگردش شهید شده و برای اداره پنج فرزندش همه روزه از شمال شهر به جنوب آمده و از دسترنج خود آنها را اداره می‌نماید. آقای محترم همان‌طور که شما زمین سنگلاخ باغ خود را مخارج نموده با گل و چمن زیبا می‌نمایید، بشر هم باید نظیف و تمیز باشد. پوشیدن لباس خوب و نظافت و تراشیدن ریش و توالی برای منظره جامعه است.

حال نمی‌دانم آقا از کجا شاهد‌های عادل تهیه فرموده و نسبت عدم عفت به چندین میلیون زن داده‌اید. شاید یکی از شاهد‌های شما آقا مظفر فیروز باشد.

آقای سیدضیاءالدین طباطبایی!

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد

شما حتماً با همان فکر مطلق‌العنانی به خود اجازه دادید که به یک توده بزرگ نسبت عدم عفت بدهید. اگر غیرت مذهبی وجود داشت و یا عدالت واقعی بود، بایستی آقا را سنگسار می‌کردند. آقای سیدضیاءالدین در کلیه ملل آزاد قیود قانونی وجود دارد که افراد اجتماع اطاعت از آن می‌نمایند.

مثلاً برای جلوگیری از اتلاف نفوس قانون می‌گوید اتومبیل‌ها از دست راست بروند. نموحس سربچی در جنابعالی قلیان پیدا کند و از دست چپ بروید و به چندین اتومبیل خورده چند نفر را مجروح و مقتول نمایید یا در شب جشن مشروطیت در مجلس شورا دعوت شده و قید شود با لباس شب شما یک سرپوش پاپاخ ترکمنی بر سر گذارده یک قبای جاجیم ترکمنی پوشیده یک خنجر و قلمدان در دو طرف شال کمر زده و سیر زیادی هم میل فرمایید که دهاتتان خوش‌بو گردد و چند نفر از خانم‌های فامیلتان را روی حس سربچی از عادات معموله مجبور به پوشیدن چادر و چاقچور و زدن روبنده فرمایید و با این وضع چون سابقاً عنوان رئیس الوزرائی داشتید به سر میز سفرای خارجه

و رجال تشریف ببرید. از خودتان سؤال می‌شود نخواهید گفت کارناوال راه انداخته‌اید و یا بر عکس در عزای عاشورا کلاه پوستی سفیدی بر سر گذارده و یک قبای قرمز یزیدی بر تن نموده و ریش دوره کیوه خضاب کرده (به قول امروزی‌ها مانیکور) یک ساز و دهل هم همراه خود راه انداخته عرق بسیاری هم میل فرموده و به مجلس روضه بروید، این طرز رفتار مطابق عقل و ذوق جامعه و آیین مجلس عزاداری است؟

این افکار عهد حجریت و بربریت است. قبل از اسلام هر مادری که دختر به دنیا می‌آورد، طفل معصوم نوزاد را زنده به گور می‌کردند. دین مبین اسلام جمهور واقعی آزادی حقیقی این‌گونه رسوم کهنه و بت پرستی‌ها را از بین برد تصور می‌کنم از فرمایشات حضرت رسول باشد که به اقتضای محیط و استعداد مردم باید رفتار نمود.

مگر خلفای صدر اسلام همه چیز خوب را مخصوص به خود نموده بودند؟

کلاه پوستی و جفیه عربی یا چادر چاقچور را به مردم تحمیل می‌کردند؟

خلفای اسلامی پس از خون‌ها که ریختند و ممالکی را به ضرب شمشیر تسخیر نمودند، درس آزادی عدالت و مساوات به مردم دادند. حتی مردمان را در قبول دین آسمانی آزاد گذارده و جزیه مختصری تعیین نمودند.

همان آزادی منطقی بود که قسمت اعظم مردم آسیا و اروپا و افریقا را به ایمان باطنی وادار نمود. راستی می‌خواهم به آقا عرض کنم که معلم و مرشد خوب پیدا کنید، درس بخوانید تا راه حقیقت را پیدا کنید. اگر می‌خواهید از عمومی من (فدایی علوی) که مدتی در سیاه چال شما بود درس آزادی بگیرید، اگر مکتب بزرگ‌تر و بهتری لازم دارید، از دنیای پر آشوب و ولوله استفاده کنید.

درس آزادی خواهی برای شما لازم است گوش کنید بشنوید.

در خانه (مغز) اگر کس است - یک حرف بس است.

شاه زنان وزیر

سالنامه دبیرستان دخترانه اصفهان

عبدالله لرستانی

در «سال تحصیلی ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵» دبیرستان دخترانه‌ای که در آن روزگار به «دبیرستان شاهدخت اصفهان» نامبردار بود، سالنامه‌ای در ۲۴۴ صفحه با قطع رقعی در «چاپخانه راه نجات» آن شهر چاپ و منتشر کرد. در این سالنامه مطالب ذیل را می‌توان خواند:

«تاریخچه مختصر دبیرستان شاهدخت»، «خانم مدیر ما»، زندگی‌نامه و خصوصیات «بانو لطیفه سهرابی»، «فرزانه سلجوقی بیگدلی آذری»، «ماه‌منیر مشگین کلک»، «زهرا میرمحمد صادقی»، «بتول قوامی زاده» که از زمره بانوان خدمتگزار در زمینه فرهنگ و تعلیم و تربیت در شهر اصفهان بوده‌اند.

«دبیران از نظر دانش‌آموزان» عنوان مطلبی است که خواننده را با ویژگی‌های دبیرانی همچون خانم «میس آیزیک»، «آقای جبل عاملی»، «آقای جزایری»، «خانم حقیقی»، «آقای رجایی‌پور»، «خانم سرلتنی»، «بانو صدر ارحامی (ورزنده)»، «ضرب زید عمروا»، «آقای قوامی زاده»، «آقای گلستانه»، «خانم مالکی»، «آقای مانی»، «آقای مسرت»، «خانم میرفخرایی»، «آقای نوربخش»، «آقای نیلفروشان»، «آقای وفایی»، «آقای همای زاده»، «خانم ربانی» و «خانم ناظری» آشنا می‌کند.

«خدمتگزاران مدرسه ما»: «آقای کریم برهانی» و «آقای مصطفی‌پور همدانی»، «بانو محترم بابا فولادی»، «جغرافیای طبیعی و سیاسی اصفهان» از آقای ابطحی، «مجملی از تاریخچه اصفهان به قلم آقای هنرفر»، «خاطره روزی از روزها» از فرزانه فرزاد، «معادن

استان دهم»، «کشاورزی استان دهم»، «وزارت کشاورزی»، «ابنیه تاریخی عهد صفویه در اصفهان» به قلم «آقای هنر فر رئیس باستان شناسی اصفهان»: «مسجد شیخ لطف الله»، «کاخ عالی قابو»، «کاخ چهلستون»، «مدرسه چهار باغ»، «تاریخچه انجمن های ادبی اصفهان» نوشته «مجید اوحدی یکتا»، «تاریخچه مختصری از کتابخانه فرهنگ استان دهم»، «چرا اصفهان را دوست دارید! به قلم دوشیزه آیزیک»، «چند کلمه با خوانندگان عزیز» و «چند قطعه شعر از شعراء معاصر اصفهان» که شعرهایی است از جعفر نوا، کمال الدین مجلسی (عاکف)، محمدحسین صغیر، مجید اوحدی (یکتا)، برجیس (فروغ)، رضا قربانی (بینا)، محمدرضا بخردی (دانا)، حمید ارباب شیرانی، مشعلداران ذوق و هنر اصفهان که در آن «بیوگرافی» امامی «استاد مینیاتور» ناهایتیان «استاد آبرنگ»، سمبات کوریقیان و حاج مصورالملکی آمده است. «سالی که گذشت» و «گزارش دبیرستان» به قلم «بانو شمس الحیاء منصوری مدیر دبیرستان»، «سرود کشور کیان» و «غلطنامه سالنامه».

جواب رسالهٔ مدنیه: [در باب تعدد زوجات، حجاب نسوان، طلاق]

مشیرالاطباء

به کوشش: جمشید کیان فر

«جواب رسالهٔ مدنیه» از رساله‌های مهجوری است که نام و نشان آن در بسیاری از متون قدیم نیامده است. این رساله پاسخ مشیرالاطباء به کتابی است که در بخشی از آن به «سه مسأله شرعیة تعدد زوجات، حجاب نسوان و طلاق» اشکال گرفته شده است. متن پاسخنامه و یا به سخن دیگر رسالهٔ مشیرالاطبا چنین است:

بسمه تعالی

مخفی نماند که ملل خارجه بخصوص از علمای اروپا بر بعضی از احکام شرعیة اسلام متعرض شده و ایراد نموده‌اند. این بنده هم کتابی دیدم که یک نفر از علمای خارجه به این سه مسئله شرعیة ما که عبارت از (تعدد زوجات) و (حجاب نسوان) و (طلاق) باشد ایراد نموده بود. پس برای خود واجب دیدم که جواب ایرادات او را به دلایل عقلی و براهین حسی و طبیعی مدلل نموده که هر منصفی اگر به عین انصاف نگردد تصدیق فرماید. علی‌الخصوص برای بعضی از مسلمین که فرنگی مآبی را اسباب افتخار خودشان دانسته و کلمات مزخرف آنها را وحی منزل می‌دانند و می‌خواهند تمام حرکات و آداب آنها را یاد گرفته و عمل نمایند. لازم است که آنها را نیز از بعضی حکم شریعت مقدسه آگاه ساخته که شاید از جادهٔ حق و صراط مستقیم شریعت منحرف نشوند

جواب رساله مدنيه: [در باب تعدد زوجات، حجاب نسوان، طلاق] ▶ ۳۰۷

واستمين الله في اتمامه و حفظه من الزلل و الخطاء. وانا العبد عبدالرحيم مشيرالاطبا بن آقا حسين مرحوم.

اولاً ايراد مؤلف را عيناً ذكر نموده و بعد جواب خواهيم داد.

كلام مؤلف در خصوص تعدد زوجات

در جميع ممالك و بلدان ذكور بيشتر از اناث است و حكمتش اين است كه طايفه ذكور غالباً دچار مخاطرات و مهالك و معارك و مسافرت طولاني بري و بحري و غرق شدن و مقتول شدن در جنگها و ماندن در زير ديوار و چاهها و معادن و غيره بوده و اين اسباب مختلفه باعث تقليل نوع ذكور مي شود پس به جهت اين تقليل نوع ذكور و اناث تخميناً مساوي خواهد شد با اين فرض عقل و حكمت الهي جايز نمي كند كه ذكور بيشتر از يك زن را اختيار نمايد پس تعدد زوجات امري است مخالف با قانون طبيعت و حكمت خلاق احديت (انتهى).

ايضاً كلام مؤلف در خصوص حجاب نسوان

از عدل و انصاف دور است كه طايفه نسوان در خانه مثل اسير محبوس مانده و از تعليم و تربيت آنها صرف نظر نموده و به آنها به چشم حقارت نگاه كرده و در حق آنها سوءظن نموده نگذارند بيرون رفته و با هر كس كه ميلشان است معاشرت نمايند و حال آنكه طايفه ذكور ماييل ترند از نسوان به فسق و فجور و همه اينها ناشى از بيرحمى و خشنوت قلب است نسبت به زنان (انتهى).

جواب

چون مؤلف مزبور از اهل اسلام نبوده لهذا دلايل شرعيه و احكام قرآنيه ابدأ او را مسكت و مقنع نخواهد شد پس لازم است كه به اقتضاي قانون عقلى و دلايل حسى و براهين طبيعى او را مجاب و ملزم نماييم به طوري كه جاى ترديد و محل ايراد و انكارى براى هيچ عاقل ذيشعورى ولو از هر ملت بوده باشد نماند. پس بحول الله تعالى شروع به

جواب نموده و مؤلف را خطاب کرده می‌گوییم حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ
ظاهرش دیدی ندیدی سرآن اوستا ناگشته بگشادی دکان

برفرض قبول بکنیم که نسبت ذکور و اناث من حیث العدد تقریباً مساوی است و حال آن‌که اگر این قول صحیح بوده باشد بایستی برای یک مرد بیشتر از یک زن ممکن نباشد و حال آن‌که در اغلب بلاد برای یک مرد ده نفر زن ممکن است و اگر ممکن نباشد آن وقت به یکی قناعت خواهد کرد و مجبور هم نیست که زوجه متعدد اختیار نماید و از این نکته هم نباید غفلت نمود که حکمت الهی مقتضی توالد و تناسل و ازدیاد افراد بشر و بقاء او الی ماشاءالله است و همه کس می‌داند و می‌بیند که هر روز عدد نوع انسان در ازدیاد است و الا باید ضد این ثابت بشود و آن وقت برای ما واجب می‌شد که در تقلیل توالد و تناسل و اعدام بشر به وسایط مختلفه سعی نماییم و حال آن‌که چنین نیست و برعکس است و در تمام کره ارض نوع انسان در تزیاید است پس توالد و تناسل موقوف است به مقاربت زوجین و نزول نطفه مرد در رحم و ملاقات میکروب‌های نطفه مرد با تخم‌ها و میبضتین زن که در طرفین رحم واقع شده‌اند که مشروحاً در علم فیزیولوژی نگاشته‌اند و تحقیق او باعث اطاله کلام و خارج از مانحن فیه است و ثابت شده است که قابلیت و استعداد توالد در رجال از اول حلم تا آخر عمر است به عبارت واضح مرد از وقت بلوغ تا آخر عمر ولو صد سال باشد هر وقت با زن مستعد مقاربت نماید آن زن را حامله خواهد نمود و عمر طبیعی گویا صد سال است حتی بعضی از حکما گویند که انسان خلق شده که صد سال عمر نماید مگر اینکه حادثه و مرضی مانع از بلوغ به آن سن باشد.

اما زنها چون حمل و ارضاع تدریجاً از قوه آنها می‌کاهاند حکمت الهیه اقتضا می‌کند که مدت حمل و تولد آنها از سن بلوغ الی پنجاه سال از عمرشان باشد و به قول بعضی الی پنجاه و پنج. علی‌ای حال بعد از پنجاه سال استعداد حمل و تولید از آنها سلب شده و خون حیض که غذای جنین است از آنها قطع شده و عمل تخم‌ها مهمل مانده دیگر امید حمل در آنها نخواهد ماند و این هم یک لطف و احسان الهی است در حق آنها که زیادتیر از این مدت طاقت حمل و ارضاع را ندارند. پس از مذکورات فوق مبرهن شد که مدت استعداد طایفه نسوان به حمل و تولید به شرط صحت مزاج و عدم موانع سی و پنج سال

است به جهة آنکه غالب نسوان در سن پانزده سالگی به حد حلم بالغ می شوند از پانزده سال الی پنجاه سی و پنج سال می شود.

پس می گوئیم که زن در مدت این سی و پنج سال به شرط صحت مزاج هر وقت مقارن با مرد شود حمل برداشته و خواهد زایید مگر این که مانعی یا مرضی داشته باشد اما مرد چنانکه گفتیم که استعداد توالد تا آخر عمر او باقی است اگر زنی اختیار نماید و هر دو در حد حلم و بلوغ باشند و این مرد به همین زن تنها اکتفا نماید یقیناً این مرد مدتی از عمر خود را از توالد بیکار گذاشته و این زن هم شوهر خود را مدتی معطل خواهد کرد و این مرد برای تخم خود مزرعی منبت نیافته تخم به شوره زار پاشیده و سعی خود را به هدر داده باعث تضييع تخم و اتلاف وقت خود خواهد شد:

زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم امل ضایع مگردان

در این جا به جهة اطلاع خوانندگان محترم شرح و توضیح مختصری لازم است که درست از حقیقت مطلب مطلع باشند. مثلاً فرض بکنیم که زوجین از اول بلوغشان زناشویی اختیار نموده و از اول عمر تا آخر در یک جا با همدیگر بوده و هر دو سالم البینه بوده و مانعی از توالد ندارند پس ممکن است که توالد تا سن یأس زن ممتد بوده بعد از یأس یعنی تا پنجاه سالگی زن البته توالد قطع خواهد شد هر گاه این زن و مرد شصت سال عمر نمایند زن ده سال مرد را معطل نموده از توالد باز داشته اقل از پنج و شش نفر اولاد مرد را بی نصیب خواهد کرد. هر گاه هفتاد سال عمر نمایند بیست سال مرد بیچاره را معطل نموده تخم او را ضایع و عمل او را بی نتیجه خواهد گذاشت و از دیدار چندین نفر اولاد پدر را محروم خواهد کرد. هر گاه هشتاد سال عمر نمایند سی سال مرد را معطل نموده ثمری از عملش عاید نخواهد شد هر گاه نود سال عمر نمایند چهل سال مرد را معطل نموده حبه ای بهره نخواهد داد و هر گاه صد سال زندگی نمایند پنجاه سال مرد را بیکار گذاشته ثمری از کشت زار غیر منبت خود بهره نداده تخم سالم را فاسد و عمل مرد را ضایع خواهد کرد.

آمدیم که هر گاه زوجین در سن مختلف بوده و همسن نباشند یا مرد مسن تر از زن و یا بالعکس بوده باشد در صورت اولی که مرد مسن تر بوده باشد باز غالباً خسارت عاید مرد بوده و زن باز مرد را معطل خواهد کرد مثلاً مردی در سن پنجاه سال زنی در سن پانزده

سالگی را اختیار نموده و صدسال عمر نمایند باز مرد را پانزده سال معطل خواهد کرد. چون که مکرراً گفتیم استعداد توالد زن سی و پنج سال است و مرد در این مدت که با همسر عزیز خود به سر برده تا هنگام یأس زن عمر مرد هشتاد و پنج سال است و مابقی عمر او الی صد سال پانزده سال می ماند و در این پانزده سال البته مرد معطل خواهد ماند. هرگاه فرض بکنیم که زن مسن تر از مرد باشد پس در این صورت ضرر مرد عظیم و غبن او فاحش بل افحش است پس زمان تعطیل متفاوت است به نسبت سن طرفین مثلاً هرگاه سن مرد پانزده سال است و زن نزدیک به زمان یأس است و این زن یک مولود آورده دیگر قطع شده البته در این صورت مرد را هشتاد و پنج سال معطل خواهد کرد در صورتی که سن و عمر مرد را صدسال فرض نماییم.

پس از مذکورات سبب و حکمت تعدد زوجات مبرهن و مدلل شد زیرا مکرراً بیان نمودیم که مرد بیچاره زن خود را از زمان استعداد حمل الی زمان یأس هیچ وقت معطل نمی کند اما بالعکس زن یا زوجه مرد یا زوج خود را سنوات عدیده و سنین متوالیه از توالد معطل می گذارد. پس با دلایل عقلی و حسی مباح و مستحب شد که رجال مثنی و ثلاث و رباع را از نسوان عقد نماید و...

باز من باب توضیح می گویم که خداوند عالم مرد را نسبت بر زن قوی الجثه خلق فرموده که متحمل شداید بوده و کسب نموده نفقه زن و اولاد خود را تدارک کرده و اسباب آسودگی آنها را فراهم نماید و زن را لطیف البینه آفریده و او را با وظیفه خانه داری و تربیت اولاد و تدبیر منزل موظف نموده که این هر دو مثل امر طبیعی بوده و مخالفت این ترتیب خلاف طبیعت بشری و نظام الهی و مألوف و معتاد طبایع انسانی است و این مسئله هم معلوم است که در اغلب بلاد طایفه فقراء و اشخاصی که قاصر و عاجز از نفقه زن خودشانند بیشتر از اغنیاء هستند و در بعضی اغنیاء بیشتر از فقراء هستند پس در آن بلدان که فقرا بیشتر و قادر به تأهل و دادن نفقه های زن های خود نیستند از تأهل ممنوع شده اقدام نخواهند کرد بلکه شریعت عادلّه تأهل را در حق ایشان منع می نماید به جهت این که عجز از دادن نفقه دارند و در حق زن های آنها ظلم خواهد شد حتی بعضی از احکام شرع در این صورت افتراق زوجین را دفماً للظلم جایز می دانند و هکذا مردان عسکری و لشکری که غالباً سفری بوده و به قتال می روند اغلبشان تأهل

نمی‌کنند که شاید در مدت مسافرت و دعوا زنشان بی‌نفقه بماند. پس در صورتی که عقل و شرع بیشتر از یک زن را جایز نکند و مرد اکتفا به یک زن نماید این زن‌های معطله و بی‌شوهر که در مقابل مردان ممنوع‌الزواج هستند البته بلاصاحب مانده و معطل از توالد و بی‌نفقه می‌مانند و این هم خلاف شریعت انسانیت و مروت است. پس آن وقت تکثیر نوع انسانی و بقاء نمو او باطل خواهد شد. اما وقتی که تعدد زوجات جایز و مباح شد ممکن است که اشخاص غنی و مقتدر این زن‌های بی‌نفقه و مسکینه را گرفته و استعداد توالد این بیچاره‌ها ضایع نشده و نظام الهی مختل نباشد. اما بدون این قانون عمر این مظلومه‌ها معطلا می‌گذرد و از وجود اینها هیچ استفاده نمی‌شود. هرگاه مدعی بگوید که تعدد زوجات اسباب نفاق و شقاق و اوقات تلخی طرفین است و مردی که دو زن داشته باشد هیچ وقت خوشوقت نیست، جواب می‌گوییم که شریعت واجب نمی‌داند که باید مرد بیشتر از یک زن اختیار نماید. چنانچه در قرآن خداوند می‌فرماید *إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ* یعنی هرگاه ترسیدید که در میانه دو سه زن با عدالت رفتار نمی‌توانید بکنید، آن وقت یکی کفایت است و تعددش جایز نیست.

اما قسم ثانی از بلاد که اهالی آنجا اغلب غنی‌ترند و ممکن است که هر فرد فرد آنها یک زن بگیرد و هیچ فردی از زن‌ها هم بدون شوهر نماند و بر هر فردی از افراد رجال را بیشتر از یک زن ممکن نشود و اگر طالب هم باشد، پیدا نکند آن وقت حساب پاک است. هر مرد صاحب یک زن و هر زن صاحب یک مرد است. هرگاه مدعی بگوید که تعدد زوجات برای اهالی قسم اول از بلدان که فقراء بیشتر از اغنیاء هستند، جایز و برای قسم ثانی غیر جایز و این هم مخالف عدل می‌شود، جواب می‌گوییم که تمام بلدان همیشه به یک حال نمی‌ماند. گاهی اهالی یک مملکت غنی‌تر و گاهی فقیرتر می‌شوند. هرگاه به جهت فقر اهالی بعضی از زن‌ها بی‌شوهر ماندند، اغنیاء آنها را عقد نموده، تصاحب می‌نمایند. ایضاً اگر تعدد زوجات جایز نباشد، باید شخص مسافر ولو چهل و پنج سال مدت مسافرت او باشد، از ازدواج ممنوع شده و این خلاف طبیعت و قانون آزادی مظلومیت و اسارت فوق‌الطافه است. پس واضح شد که تعدد زوجات امری است موافق طبیعت بشری و عقول سلیمه به خلاف معتقد مؤلف مزبور.

اما انحصار زوجه در اربع را مؤلف متعرض نشده، پس ما از حکمت شرعی او صرف

نظر نموده، به جهت این که مدعی اهل شرع نیست که احکام شرعی او را مسکت باشد. پس با ادله عقلی و حکمی حکمت او را بیان خواهیم نمود.

سابقاً گفتیم که مردان عاجز از اعطاء نفقه ممتنع از ازدواج شده و مردان غنی و مقتدر اقدام به زواج خواهند نمود و این هم معلوم است که در تمام دنیا اسباب تمول و تکسب منحصر به چهار است (امارت)، (تجارت)، (صناعت)، (زراعت). پس خداوند عالم در مقابل هر یک از این اسباب مباح فرموده که مرد یک زن اختیار نماید. هرگاه دارای هر چهار شد چهار زن و هرگاه با یک اسباب کسب صاحب تمول زیاد شد، باز می تواند زیاده از یکی الی چهار اختیار نماید و هرگاه در یک شخص هر یک از این چهار اسباب مفقود شد و فقیر گشت، البته ممنوع از ازدواج خواهد بود دیگر در این مقام زیاده از این احتیاج به تطویل نیست.

جواب مسئله دوم که عبارت از حجاب است

می گوئیم حجاب طایفه نسوان امری است که عقل سلیم و انسانیت و نظام الهی و ناموس طبیعی حکم بر وجوب آن می نماید. در این جا مختصر شرح و بیانی لازم است که مدعی را با دلایل عقلی و براهین حسی مجاب و ملزم نماییم.

سابقاً گفتیم که مکلف به امر نفقه نسوان رجالند، اما طایفه نسوان مکلفند به تدبیر منزل و تربیت اولاد و خانه داری به طوری که در آنها طبیعت ثانوی شده ابداً انکسار و انزجاری از وظیفه خودشان نداشته و ندارند. اما اختلاط رجال بانساء و معاشرت آنها با مردان البته احداث مفسد عظیمه و ارتکاب منهیات عقلیه و فحشاء خواهد نمود. یقیناً ملاقات و مصاحبت طرفین با همدیگر اسباب ازدیاد تعشق و ازدیاد تعشق اسباب فحشاء و زنا خواهد شد و حکماً تمام ادیان و عقول حاکم قباح و وقاحت این مسئله است و علاوه باعث اختلاط انساب و هزارگونه مفسد که مخالف ناموس طبیعی است، خواهد شد. پس ناموس طبیعی حکم می کند که در میانه این دو طایفه حجاب بوده، مانع اختلاط و معاشرت آنها باشد. پس در این صورت واجب است که نسوان در خانه خودشان بوده مشغول تکلیفات بیتیه خود باشند و مردان به جهت کسب خودشان در خارج بوده لوازم تعیش و زندگانی خود و اولاد را فراهم نمایند. پس اقامت زنان در خانه خودشان عین

حکمت است. هرگاه بگویند که از اقامت در خانه ضرری به وجود آنها مترتب می شود به فرض صحت این قول ضرر بیرون رفتن و معاشرت با مردان اجنبی نمودن هزار درجه مضرت تر است و تحمل مختصر ضرری که مانع از ضرر کلی باشد، واجب عقلی است. پس حکم شریعت غرا به وجوب حجاب ثابت شد که موافق مصلحت نوع انسانی است که عبارت از حفظ انساب بوده باشد. علاوه طایفه نسوان که از طفولیت خودشان عادی به حجاب شده اند و همیشه عادت به اقامت خانه نموده اند و معلوم است که عادت هر شیء مشکل را آسان می نماید و مؤلف مذکور خودش اقرار دارد که عادت انسان را طبیعت ثانوی می شود، چنانچه هر سم مهلک را عادت کرد، ابداً ضرری و تأثیری ندارد چنانچه شخص غیر عادی نمی تواند متحمل یک نخود تریاک باشد، اما عادی می تواند دو مثقال او بخورد و متحمل بشود. پس ما می بینیم که نسوان مسلمین که عادت به حجاب نموده اند کمال مفاخرت به عفت و عصمت خودشان دارند و این مسئله را برای خودشان شرف عظیم شمرده و زن های خارج از این مسلک را با چشم حقارت نگریسته و آنها را داخل انسان نمی شمارند. پس از مذکورات مدلل و مبرهن شد که حکم حجاب در حق آنها ظلم نبوده بلکه صلاح آنها و نوع انسانی است. پس حجاب و اقامت در خانه خود را نسبت بر نسوان ظلم شمردن و خشونت گفتن از عدم درایت به اسرار شریعت عادلانه است. و هرگاه عدم حجاب اسباب تربیت و تمدن نسوان می بود، بایستی زنان دهاتی و زن های قره چی و کولی که به اصطلاح عثمانی (چنکانه) گویند با تربیت و تمدن ترین نسوان باشند.

اما این که مؤلف می گوید که زنان را تعلیم نکردن در حق آنها ظلم است. جواب می گوئیم که هیچ وقت شرع و عقل حکم به عدم تعلیم آنها نمی کند و بلکه امر می فرماید. چنانچه صاحب شریعت و قانون ما فرموده (طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ) اگر ما مسامحه از تعلیم طایفه زنان و رجال می کنیم، دخل به قانون ما ندارد، تنبلی از خودمان است و این ایراد به خود ماست نه بر قانون ما.

اما در خصوص اباحه طلاق ایراد نموده که به هر مختصری نباید مرد زن خود را مطلقه نماید و این هم ظلمی است در حق طایفه نسوان.

جواب:

اولاً می‌گوییم که اباحه طلاق امری است موافق عقول سلیمه و منع آن منافی و مخالف نظام الهی و ترتیب طبیعی است و منکر طلاق را غیر از جهالت از اسرار حکمت سندی و دلیلی نیست، چنانچه در صدر رساله مشروحاً گفتیم که حکمت الهی مقتضی تناسل نوع انسانی و کثرت توالد بشری است، زیرا که تمام دول و ملل در پیشرفت تکثیر نفوس ملت خودشان اقدام مجدانه می‌کنند و البته هر دولتی که نفوس او زیاد است ثروت و اعتبار و قوت او بیشتر از مادون اوست. این مسئله احتیاج به شرح و بیان ندارد و هکذا بیان نمودیم که طایفه رجال از ابتدای حلم تا آخر عمرشان مستعد توالدند به خلاف نسوان که مدت توالد آنها تا سن یأس است که من حیث المجموع مدت استعداد حمل آنها سی و پنج سال است به شرط صحت مزاج. پس فرض نماییم که مردی زنی را عقد نموده و میانه اینها توالد به عمل نیاید احتمال دارد که باعث عدم توالد از طرف مرد به واسطه مرضی و یا از طرف زن به واسطه مرضی و مانعی و یا از هر دو طرف بوده باشد، پس در صورتی که طلاق ممنوع شد، باید هر دو طرف عمرشان را بدون نسل گذرانده بالفرض صد سال هم عمر نمایند بلاعقب مانده و همیشه حسرت اولاد کشیده اوقات عمرشان را تباه و روز خودشان را سیاه کنند و حال آنکه در واقع عدم توالد از یک طرف است و طرف مقابل مستعد توالد است. پس مدت تعطیل اینها از زمان بلوغ الی آخر عمر هرگاه صدسال عمر نمایند، هشتاد و پنج سال خواهد بود و این هم به تصدیق خود مؤلف مخالف قانون آزادی و یک نوع اسارت است. اما در صورت اباحه طلاق مرد زن را طلاق داده زن دیگر اختیار می‌نماید اگر مانع در مرد بود، این زن مطلقه به شوهر علیحده می‌رود و از توالد معطل نمی‌شود. اگر مانع در زن مطلقه بوده، این مرد از زن ثانوی که مستعد تولید است، چندین اولاد منفعت نموده و خود را از توالد معطل نخواهد کرد.

و هکذا اگر مردی سبب عدم توالد را نمی‌داند که از طرف خود اوست یا از طرف زن، آن وقت به حکم اباحه تعدد زوجات، زن علیحده عقد نموده، خودش را امتحان می‌نماید. هرگاه زن ثانوی حامله شد معلوم می‌شود که علت در زن اولی است. آن وقت طلاق بدهد یا ندهد مختار است و طلاق در این صورت برای آن زن ثمری ندارد. چون استعداد توالد ندارد شوهر دویمی را هم معطل خواهد کرد. اگر او را هم نگاه داشته و

نفقه بدهد، مستحسن شرعی و عقلی است و هرگاه عدم توالد در خود مرد باشد، آن وقت اگر زن را مطلقه نماید، البته صرفه زن در اوست که این مدت از توالد نمی ماند. اما در این صورت هم زن مشکوک است که آیا مستعد تولید است یا نیست و احکام هم در روی شک بنا نشده و ناموس طبیعی هم حکم به طلاق نمی دهد.

گذشته از اینها، گاهی سبب علیحده پیدا می شود که باعث طلاق می باشد، مثل حدوث نفرت میانه زن و مرد از قبیل مرض مزمن یا بد خلقی و زشتی صورت در زن و یا عنن مرد و یا خیانت زن نسبت به مرد و یا سوء زن مرد از زن و همگذا اسباب کثیره در این صورتها هرگاه طلاق ممنوع باشد، باید هر دو معذب و با اسوء حالات با همدیگر رفتار نموده دلخوشی و شیرین کامی و خوش گذرانی آنها را وداع کند.

به زندان حاکم گرفتار به که در خانه بینی در ابرو گره

و این مسئله اسباب فساد کلی و باعث میل طرفین به فسق و فجور و فحشاء منکر است. اما اباحه طلاق اسباب استخلاص طرفین و استراحت و دلخوشی جانین است. تماماً للكلام این مسئله را هم عرض نموده، طلاق مدعی را خواهم داد که چرا اختیار طلاق در دست رجال است دون النساء.

چون رجال عاقل تر از نسوان و ثابت القلب از ایشانند با هر چیز غیر معتابه زن خود را مطلقه نمی نمایند، مگر عندالاضطرار، به خلاف نسوان که ضعیف العقل هستند با مختصر سببی مرد را طلاق می دهند، اگر زن همسایه را لباساً و معاشاً از خود بالاتر دید، فوراً مرد را طلاق خواهد داد. اما بعضی از رجال که بی جهت زن خود را طلاق می دهند نباید شعورشان از زن زیاد باشد و البته طلاق به [هر] جهت کاری است مردود و مکروه شرع و عقل.

پس اگر متعرض به عین انصاف به رساله ما مطالعه نماید و تعصب را کنار گذارد البته تصدیق خواهد کرد که اصول تمدن که عبارت است از تکثیر نفوس و حریت بنی نوع و استخلاص بشر از قید اسارت و حفظ صحت و صیانت بدن از امراض صعبه و مسریه تماماً در تحت متابعت و انقیاد به این سه فقره قانون شرعی است لاغیر.

و تمام مفساد و فسق و فجور و تقلیل نفوس و اسارت و عدم حریت و امراض خانه برانداز از قبیل سوزنک و آتشک و سفلیس از عدم اجرای این سه فقره قانون شرعی در

میانه عیسوین است و خود حکمای اروپا مقررند که این سه مرض منحوس از فرنگستان به ممالک اسلام سرایت نموده سابقاً اثری از این مرض در ممالک اسلام نبوده و بدین جهت اعراب سلفیس یعنی کوفت را (داء الفرنج) و عثمانیها (فرنگی) نامیده‌اند به جهت این که بعد از مسافرت و معاشرت مسلمین به فرنگستان و اهالی آنجا این مرض را سوقات آورده‌اند و خود آنها در کتب طب اسباب این مرض را از مقاربت غیر مشروعه یعنی با زن فاحشه نوشته‌اند و این مسئله مسلم تمامی حکمای فرنگستان و اسلام و غیره است و ابداً مخالفی ندارد و سبب مقاربت غیر مشروعه همان عدم اباحت تعدد زوجات و عدم حجاب و طلاق است.

و خودشان هم ملتفت عیوبات این مسائل شده‌اند ولی با تمام قوای ملی و دولتی خودشان نمی‌توانند زنان را محجوب و مجبور به اقامه بیوت نمایند زیرا که از طفولیت عادی به رفع حجاب و گردش و خارج بوده‌اند و ترک عادت از جمله مشکلات است. پس در صورتی که این سه فقره قانون ما را نپسندیده و ایراد می‌کردند و ما هم با ادله حسی و عقلی ثابت کردیم که چه قدر حکمت و مصلحت انسانی در اجرای این سه مسئله بوده است و خودشان هم البته بعد از تأمل تصدیق خواهند نمود پس سایر قوانین ما را که پسندیده و ایرادی ندارند به طریق اولی موافق صلاح بشر و نظام طبیعی و الهی است.

هرگاه از مفاصد این امراض مسریه و مهلکه و بعضی عادات غیر مشروعه آنها از قبیل شرب مسکرات و خوردن گوشت خوک و غیره شرح دهم، باید چند جلد کتاب بنویسم. و چون حکمای اروپا مضرات مسکرات و گوشت خوک و سگ‌ماهی و امراض حادثه از آنها را مفصلاً در کتب خودشان نوشته و ما هم مضرات طبیعی آنها را از خود ایشان شنیده و دیده‌ایم و هر روز هم با دلایل حسی ملت خودشان را از اکل و شرب آنها منع و نهی می‌نمایند، دیگر احتیاج به اثبات و نوشتن ما ندارد.

همین قدر مقصود ما رد اعتراض مدعی بر سه مسئله مشروحه بود و بس و تنبیه بعضی از طرفداران نسوان که به لامذهبی افتخار نموده و تقلید فرنگی‌ها را می‌آورند. نمی‌دانم چرا در علوم و صنایع به آنها تقلید نکرده در لابی‌گری و صورت ظاهری که عبارت از فوکول و عصا و عینک و لباس فرنگی و تند راه رفتن باشد تقلید می‌نمایند،

جواب رساله مدنيه: [در باب تعدد زوجات، حجاب نسوان، طلاق] ▶ ۳۱۷

چون اينها زحمتی ندارد ولی تحصیل علم و صنعت زحمت می خواهد.
پس از انصاف و شعور دور است که فرنگی ها بعد از هزار سال به اغلب حکم و نکات شریعت ما پی برده با ادله حسی و حکمی حکمت آنها را فهمیده و عمل نمایند و روز به روز ترقی کنند و در صنعت و علم عالمی را به حیرت آوردند ولی ما ملت اسلام قدر این نعمت خدا دادی را ندانسته روز به روز تنزل نموده به حالت حالیه بیفتیم.
حمد خدا را که شریعت مقدسه ما را موافق عقول سلیمه و مطابق مصالح بشریه و در روی اساس محکم قرار داده است.

به تاریخ شهر ذیقعده الحرام
هزار و سیصد و بیست و هفت
۱۳۲۷

به همت جناب عمده التجار آقا ذوالفقار خان تاجر قره باغی فیاض اوف و جناب عمده التجار (حاج محمد تقی آقا تاجر کهنه موئی) به حلیه طبع در آمد.
در مطبعه اوستاد ماهر مشهدی سید آقا.
قیمت جلدی یک هزار است
محل فروش حجره حاج محمد تقی کهنه کوئی و کتابخانه آذربایجان و بازار شیشه گر خانه.

پروین اعتصامی: «مَلِكَةُ النِّسَاءِ الشُّوَاعِرِ»

علی میرانصاری

چاپ دیوان پروین اعتصامی، در همان سال اول، بازتاب‌های متفاوتی در میان صاحب‌نظران و منتقدان مختلف داشت که عموماً از روی اعجاب، زبان به تحسین سراینده آن گشودند و با صفاتی چون: «گوهر رخشنده اکلیل مفاخر ایران»، «حکیمی عارف و عارفی حکیم و ناصحی پاک سرشت»، به بیان احساس و نظر خود پرداختند. در این میان شاید عنوان «مَلِكَةُ النِّسَاءِ الشُّوَاعِرِ» (= ملکه زنان شاعر)، زیباترین توصیف و لقبی بود که به پروین اطلاق شد. لقبی که در طول حیات کهن شعر فارسی، به هیچ‌یک از زنان شاعر ایران داده نشده بود. آن هم از سوی ادیبی نکته‌سنج و فاضلی باریک‌بین، یعنی علامه محمد قزوینی.

در این نوشته نگاهی خواهیم داشت به اختصار دربارهٔ چگونگی چاپ دیوان پروین، نظریات دوستان پدر پروین و سرانجام عکس‌العمل وزارت معارف دربارهٔ این رویداد.

سال ۱۳۱۴ را باید از سال‌های فراموش نشدنی در زندگی پروین به شمار آورد. در این سال، دو حادثهٔ بزرگ و در عین حال متفاوت برای وی روی داد. حادثهٔ اول، جدایی از همسرش در خردادماه و حادثهٔ دوم، چاپ دیوان وی در چندماه بعد بود. دو رویداد بزرگ، یکی تلخ، دیگری شیرین و در عین حال مرتبط با یکدیگر. یوسف اعتصامی که نقش ارزنده‌ای در زندگی دخترش و نیز در شکل‌گیری

شخصیت او داشت، در این مقطع که پروین به طور طبیعی فشارهای روحی و روانی را متحمل بود؛ به کمک او شتافت و جهت کاستن از این فشارها، مصمم شد که به چاپ دیوان او دست یازد. لذا مجموعه‌ای شامل پنج هزار بیت از اشعار دخترش را فراهم آورد و با مقدمه ملک الشعراء بهار، در تهران به چاپ رساند. چاپ این دیوان، به گفته ابوالفتح اعتصامی «غوغایی برپا کرد» و نظر بسیاری از چهره‌های علمی و ادبی آن روزگار و محافل فرهنگی ایران را به خود جلب کرد و برخی از صاحب‌نظران همچون حاج سید نصرالله تقوی، علی اکبر دهخدا، ملک الشعراء بهار، علامه قزوینی، سعید نفیسی و لطفعلی صورتگر با بهت و اعجاب، به معرفی و تمجید از آن پرداختند.

— ملک الشعراء بهار نوشت: «در ایران که کان سخن و فرهنگ است، اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرتند، جای تعجب نیست. اما تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانایی و طی مقدمات تتبع و تحقیق، اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است... در قصاید خانم پروین، خواننده خود را یکبار در عوالمی رنگارنگ که به صورت یک عالم مستقل درآمده باشد، می‌بیند. طرز بیان ناصر خسرو را در تمثیلات سنایی و استغنائی حافظ را در فصاحت و صراحت سعدی می‌نگرد. حکیمی عارف و عارفی حکیم و ناصحی پاک سرشت، جای به جای در خودنمایی و جلوه‌گری است».^۱

— دهخدا در پایان زندگینامه‌ای که بر زندگی اعتصام‌الملک نوشته است، می‌گوید: «از جمله بازماندگان اعتصام‌الملک، دخترش خانم پروین اعتصامی است که در سلاست و متانت شعر، هم رتبه استادان قدیم نظم و در میان زنان ایران، به شهادت تاریخ، یگانه و فرید و گوهر رخشنده اکلیل مفاخر عصر حاضر است».^۲

— حاج سید نصرالله تقوی در مورد پروین نوشت: «اولین شعرش را در سن هشت سالگی ساخت. در این سن، فارسی را روان می‌خواند و می‌نوشت. قطعه‌ای از اشعاری که

۱. «دیوان پروین اعتصامی»، ملک الشعراء بهار، یادنامه پروین اعتصامی، تهران، به کوشش علی دهباشی (۱۳۷۰)، ص ۸۶.

۲. «پروین شاعر درد و رنج»، یعقوب اژدر پناه، یادنامه پروین اعتصامی، ص ۳۷.

اعتصام‌الملک از زبان فرانسه ترجمه کرده بود، پروین آنرا به شیوه انوری در زبان فارسی به شعر درآورد. من چندین بار با اعجاب آنرا خواندم و از آن پس در او با تکریمی که شایسته عرفاء و حکمای قرون گذشته بود، نگاه کردم.^۱

در آبان همین سال، یوسف اعتصامی، یک نسخه از دیوان پروین را با نامه‌ای به محضر علامه قزوینی که در پاریس اقامت داشت، فرستاد. قزوینی مشکل‌پسند که تا آن زمان از شاعره‌ای پارسی‌زبان، چنین سروده‌هایی ندیده و نشنیده بود، به گفته خودش: «با کمال لذت و تمتع، قسمت عمدهٔ دیوان پروین را مطالعه کرد. تا جایی که «استعجاب» او به «تعجب» مبدل شد. و سرانجام در نامهٔ جوابیه به یوسف اعتصامی، دخترش را «ملکه النساء الشواعر» (= ملکه زنان شاعر)، لقب داد. لقبی که زبنده پروین بود و بیانگر شخصیت ادبی و شاعرانهٔ او.

- قزوینی در جواب اعتصامی، چنین نوشت: «مرقومه کریمه مورخه ۲۴ آبان، با یک جلد دیوان خانم پروین اعتصامی، چندی قبل زیارت گردید و با کمال لذت و تمتع، قسمت عمدهٔ این دیوان و مخصوصاً قصاید آنرا مطالعه کردم. و هرچه بیشتر می‌رفتم و بیشتر می‌خواندم، استعجاب من به تعجب مبدل می‌شد که چگونه امروز در این قحط الرجال فضل و ادب، یک چنین «ملکه النساء الشواعر» در مرکز ایران ظهور کرده و به سرودن چنین اشعاری در درجهٔ اول از فصاحت و سلامت و متانت که لفظاً و معنماً و مضموناً و فکراً با بهترین قصاید اساتید، مخصوصاً ناصر خسرو (که گویا بیشتر شیوهٔ او مطمح نظر خانم بوده) دم برابری می‌زند، موفق گشته است... و غیرها و غیرها مین القصاید الفایقه، که اگر به ایمان مغلظ سوگند خورند که از بسیاری از قصاید ناصر خسرو به هیچ وجه کمتر نیست، تصحیحی لازم نیاید. و چیزی که مخصوصاً بیشتر مایهٔ تعجب و استغراب است، نه چندان جنبهٔ معنوی این اشعار است. یعنی ابتکار مضامین بدیع و ابداع معانی غریب و اظهار رأی در مسائل فلسفی و اخلاقی و نحو ذلک که این امور برای کسی که بالفطره دارای هوشی فوق معتاد و ذهنی وقاد و طبعی خداداد باشد، چندان بعید نیست. بلکه موضوع تعجب، جنبهٔ لفظی و فنی اشعار خانم پروین اعتصامی است...»

براستی جای بسی تحسین و تمجید است که خانم جوانی از خانم‌های ایران، با اوضاع و کیفیات حاضره، به ساختن اشعاری بدین پایه از استحکام الفاظ و صحت آن، نحواً و صرفاً و لغتاً و املاءً و فصاحت عذیم‌النظیر و خُلو آن از جمیع عیوب فنی، موفق شده است.^۱

کمتر از یک سال از چاپ دیوان نگذشته بود، که وزارت معارف متوجه آن اثر و موجی که به راه انداخته بود، شد. فلذا به جهت آن‌که از قافله ستایش و تمجید از پروین، عقب نیفتد، تصمیم گرفت یک نشان علمی، آن هم از نوع درجه سوم، به وی اعطاء کند، پس نام او را در کنار هفده تن از ایران‌شناسان واجد دریافت نشان علمی قرار داد و در اردیبهشت ۱۳۱۵، احکام مربوطه را صادر کرد:

۱۳۱۵/۲/۲۹

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

ریاست اداره انطباعات

عین هجده ورق احکام صادره اعطاء نشان علمی که ضمیمه آقایان ذیل صادر شده است:

$\frac{۷۱۹۵}{۱۳۱۵/۲/۲۰}$	حکم اعطاء نشان درجه یک	۱ - آقای شارتی
$\frac{۷۱۸۵}{۱۳۱۵/۲/۲۰}$	حکم اعطاء نشان درجه یک	۲ - آقای کازنوا
$\frac{۷۱۸۷}{۱۳۱۵/۲/۲۰}$	حکم اعطاء نشان درجه یک	۳ - آقای دکتر ویگانو
$\frac{۷۲۰۵}{۱۳۱۵/۲/۲۰}$	حکم اعطاء نشان درجه یک	۴ - آقای پل بویه
$\frac{۷۲۰۹}{۱۳۱۵/۲/۲۰}$	حکم اعطاء نشان درجه یک	۵ - آقای پرفسور بریکتو
$\frac{۷۲۰۷}{۱۳۱۵/۲/۲۰}$	حکم اعطاء نشان درجه یک	۶ - آقای دکتر کوهنیل
$\frac{۷۱۹۷}{۱۳۱۵/۲/۲۰}$	حکم اعطاء نشان درجه یک	۷ - آقای دکتر ریش

۱. «نامه علامه شیخ محمدخان قزوینی»، مجموعه مقالات و قطعات اشعار به مناسبت درگذشت و اولین سال وفات خانم پروین اعتصامی، تهران، (۱۳۵۵) ص ۱۹ تا ۲۲.

$\frac{7191/2897}{1315/2/20}$	حکم اعطای نشان درجه دوم	۸- آقای پرفسور لوئی لنگ
$\frac{7177/2890}{1315/2/20}$	حکم اعطای نشان درجه دوم	۹- آقای مورتیه
$\frac{7179/2891}{1315/2/20}$	حکم اعطای نشان درجه دوم	۱۰- آقای دکتر هیشل
$\frac{7199/2907}{1315/2/20}$	حکم اعطای نشان درجه دوم	۱۱- آقای دکتر شیدر
$\frac{7203/2909}{1315/2/20}$	حکم اعطای نشان درجه دوم	۱۲- آقای دکتر آنتونی رادو
$\frac{7173/2888}{1315/2/20}$	حکم اعطای نشان درجه دوم	۱۳- آقای عبدالعلی فیض
$\frac{7175/2889}{1315/2/20}$	حکم اعطای نشان درجه دوم	۱۴- آقای اندرسن
$\frac{7193/2898}{1315/2/20}$	حکم اعطای نشان درجه سوم	۱۵- خانم پروین اعتصامی
$\frac{7189/2896}{1315/2/20}$	حکم اعطای نشان درجه سوم	۱۶- آقای مجدالعلی
$\frac{7201/2908}{1315/2/20}$	حکم اعطای نشان درجه سوم	۱۷- آقای آ. فیپیل
$\frac{7183/2893}{1315/2/20}$	حکم اعطای نشان درجه سوم	۱۸- آقای هانری لریه

در ضمیمه ایفاد گردید. خواهشمند است دستور فرمایید هر یک از احکام آقایان اخذ و برای ضبط در دوسیه مربوط، ارسال و وصول این دوسیه را نیز مرقوم فرمایید. در خاتمه متذکر می‌شود راجع به ارسال عین نشان‌ها، مراتب به اداره محاسبات اشعار گردید. پس از تحویل، عین نشان‌ها نیز ارسال خواهد شد.

کفیل اداره استخدام - حسن فرزاد

۱ ۱۳۱۵/۲/۲۸

زنان نامدار در گذشته دو دهه

مریم آقا شیخ محمد

سعیدنوری نشاط

امین، نصرت بیگم، حجت الاسلام

مجتهد، فقیه، مدرس

تولد ۱۲۶۵، اصفهان.^۱

درگذشت ۲۳ خرداد ۱۳۶۲، اصفهان.

حجت الاسلام سیده نصرت بیگم امین (معروف به بانوی ایران)، فرزند سید محمد علی امین‌التجار اصفهانی، در چهار سالگی برای آموزش قرآن و فراگیری خواندن و نوشتن راهی مکتب شد.

بانو امین همچنان به تحصیل ادامه می‌داد تا این که در پانزده سالگی با پسر عموی خود حاج میرزا ملقب به معین‌التجار که از بازرگانان سرشناس و معتبر اصفهان بود ازدواج نمود و به خانه‌داری و تربیت فرزندان مشغول شد. اما این امر مانع ادامه تحصیل و مطالعه و تحقیق وی در معارف اسلامی نشد و به تحصیل صرف، نحو، بلاغت، تفسیر، علم حدیث، فقه، اصول، فلسفه و عرفان پرداخت و با وجود مشکلاتی که در فضای حاکم بر آن ایام برای زنان در امر تحصیل وجود داشت، طلبگی و تحصیل خود را در سطوح عالی نیز ادامه داد تا این که در چهل سالگی مرتبت و تسلط علمی وی مورد تأیید

۱. در کتاب فهرست مستند اسامی مشاهیر و مؤلفان تاریخ تولد وی سال ۱۲۶۹ درج شده است.

مراجع تقلید وقت قرار گرفت و به دریافت درجه اجتهاد و روایت نایل شد. بانو امین از چهل سالگی تا پایان عمر به تألیف کتب، تدریس، پاسخگویی به پرسش‌های دینی و ارشاد دختران و زنان پرداخت.

آثار وی عبارتند از: اربعین‌الهاشمیه (به زبان عربی، ۱۳۵۶ ق)؛ جامع‌الشتات (زبان عربی)؛ معاد یا آخرین سیر بشر (تهران، ۱۳۲۶؛ تبریز، چاپ دوم، ۱۳۳۴)؛ النفحات الرحمانیه فی الواردات القلیبیه (به زبان عربی، اصفهان، ۱۳۶۹)؛ اخلاق^۱ (ترجمه کتاب ابن مسکویه)؛ مخزن‌العرفان (تفسیر قرآن در پانزده جلد)؛^۲ روش خوشبختی و توصیه به خواهران ایمانی (تهران، ۱۳۳۱، این کتاب در تبریز و اصفهان نیز به چاپ رسیده است)؛ مخزن‌الثالی در مناقب مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علی (ع)؛ سیر و سلوک در روش اولیاء و طرق سیر سعماء (اصفهان، ۱۳۲۳).

حجت‌الاسلام امین در سال ۱۳۴۴ با سرمایه خود مکتبی به نام «فاطمه سلام‌الله علیها» و نیز دبیرستانی دخترانه تأسیس کرد تا فضایی برای ادامه تحصیل بانوان فراهم آید. او همچنین در کانون تبلیغات و تعلیمات دینی بانوان اصفهان به تدریس معارف و تفسیر قرآن می‌پرداخت. مزار بانو امین در اصفهان قرار دارد.

منابع:

یادنامه بانوی مجتهده حجة‌الاسلام و المسلمین سیده نصرت امین (مشهور به بانوی ایرانی) تهیه و تنظیم مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی. اینجا ایران، من زن؛ یاد و نام زنان ایرانی در رشته‌های علوم انسانی و هنر / دکتر سهیلا شهبهانی، زیلا هدایی، فهیمه سپهر صادقیان، ص ۵۵. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی / خانابا مشار، جلد ششم، ص ۵۵۷-۵۵۹. مجموعه مقالات و سخنرانی‌های اولین و دومین کنگره بزرگداشت بانوی مجتهده سیده نصرت امین (ره) مینا خواجه نوری.

۱. نام این کتاب در مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی به این صورت آمده است: اخلاق و راه سعادت بشر (ترجمه و اقتباس از طهارة‌الاعراق، اصفهان، ۱۳۲۸).

۲. نام این کتاب در مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی به این صورت آمده است: کنز‌العرفان در علوم قرآن.

آهی، مهري

مدرس، ادیب

تولد تهران.

درگذشت اسفند ۱۳۶۶.

مهري آهي، فرزند مجيد، تحصيلات ابتدایی و متوسطه را در مدرسه ژاندارک تهران به پايان رسانيد و در سال ۱۳۱۰ در رشته زبان و ادبيات فارسي از دانشگاه تهران فارغ التحصيل شد. در سال ۱۳۱۱ پدرش به سفارت ايران در اتحاد جماهیر شوروی منصوب گرديد و مهري آهي همراه پدر عازم روسيه شد و مدت سه سال در دانشگاه لومونوسوف مسکو به تحصيل زبان و ادبيات روسی پرداخت. پس از مراجعت به ايران در سال ۱۳۲۷ برای ادامه تحصيل در اين رشته به انگلستان و فرانسه رفت و مدت هفت سال به تحصيل پرداخت و به اخذ دکتری در رشته زبان و ادبيات روسی نایل آمد. پس از مراجعت به ايران به تدریس زبان و ادبيات روسی در دانشکده ادبيات تهران و ادبيات تطبیقی مشغول شد و به ریاست مرکز زبان‌های خارجی دانشگاه تهران منصوب گرديد. وی همچنین با زبان‌های فرانسوی، انگلیسی و ادبيات این زبان‌ها آشنایی داشت.

مهري آهي، علاوه بر تدریس به فعالیت‌های دیگر نیز می‌پرداخت. وی از اعضای مؤسس جمعیت راه‌نو، شورای کتاب کودک، انجمن کتاب و شورای عالی جمعیت زنان ايران بود و از همین رو در برخی از کنفرانس‌های بین‌المللی به نمایندگی از ايران حضور داشت. در سال ۱۳۳۶ در کنفرانسی که در مسکو از طرف سازمان ملل متحد تشکیل شد، شرکت جست.

در سال ۱۳۳۸ از طرف کمیته ارتباطات برای شرکت در سمینار زنان و کودکان به نیویورک دعوت شد و سپس بنا به دعوت سازمان ملل در کنفرانس جمعیت‌های غیر دولتی شرکت نمود و نیز چهار دوره به عنوان نماینده ايران در کمیسیون مقام زن سازمان ملل متحد منصوب گرديد و همچنین به نمایندگی ايران در دو همایش مربوط به حقوق بشر به مغولستان و مانیل اعزام شد. در سال ۱۳۴۳ جزو هیئت نمایندگی ايران برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و نمایندگی ايران در کمیسیون سوم (کمیسیون امور اجتماعی و اقتصادی) انتخاب شد و انجام وظیفه نمود. در همین سال

بنابر دعوت دانشگاه هاروارد در سمینار تابستانی آن شرکت کرد. از ترجمه‌های وی می‌توان به این آثار اشاره نمود: مجموعه‌ای از قصه‌های آندرسن (مجموعه قصه، ۱۳۲۰)؛ پدران و پسران (اثر ایوان تورگنیف، ۱۳۳۴)؛ قهرمان عصر ما (اثر لرماتف، ۱۳۳۶)؛ جنایت و مکافات (اثر فتودر داستایوفسکی)؛ قهرمان کوچک (اثر نویسندگان خارجی، ۱۳۴۱). وی همچنین کتاب داستان کودکان هرکس خانه‌ای دارد را به رشته تحریر در آورد.

منابع:

دائرةالمعارف یا فرهنگ دانش و هنر چاپ هشتم، ص ۱۰۷. کارنامه زنان مشهور ایران / ص ۲۲۰ - ۲۲۲. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی / خانابا / مشار، جلد ششم، ص ۴۷۰ - ۴۷۱. «مهری آهی»، آینده، س ۱۴، ص ۸۰؛ زنان داستان‌نویس در ایران / محمدباقر نجف‌زاده بارفروش، ص ۲۷۰.

پیرغیبی، پروین

تولد ۱۲۸۲، شیراز

درگذشت چهارم شهریور ۱۳۶۱، شیراز.

بتول مارشال پروین پیرغیبی متخلص به «پروین»، فرزند قراخان ارسنجانلی، پس از فراگرفتن مقدمات علوم و فنون ادب، به تأسیس دبستان دوشیزگان همت گماشت. سال‌ها مدیر آن دبستان بود. در سال ۱۳۲۸ امتیاز روزنامه «ستاره جنوب» را گرفت و چند سال آن را منتشر می‌کرد.

پروین سال‌ها در انجمن ادب فارس و انجمن قلم و جلسات کانون دانش پارس شرکت می‌کرد و به مناسبت‌هایی شعرهایی می‌سرود.

بیکر پروین پیرغیبی در جوار آرامگاه شاه داعی الی‌الله به خاک سپرده شد.

منبع:

انجمن‌های ادبی شیراز (از اواخر قرن نهم تا به امروز) حسن امداد، ص ۴۳۰.

ریاضی هروی، نصرت‌الزمان

محقق

تولد ۱۳۱۹، مشهد.

درگذشت ۲ تیر ۱۳۶۷، مشهد.

نصرت‌الزمان ریاضی هروی پس از پایان تحصیلات دانشگاهی از سال ۱۳۴۲ در دبیرستان‌های خراسان به تحصیل زبان و ادبیات فارسی پرداخت و بیست‌وشش سال به کار معلمی پرداخت.

نصرت‌الزمان ریاضی هروی در سال ۱۳۶۵ فرهنگ فارسی تحفة الاحباب را با همکاری همسرش فریدون تقی‌زاده طوسی همراه با تعلیقات منتشر ساخت و گزیده‌ای از کتاب تجارب‌الامم مسکویه حمدالله مستوفی را از یگانه کتابخانه ایاصوفیه آماده چاپ ساخته بود. سه مجموعه حاوی خاطرات و نیز چندین مقاله در باب دستور زبان فارسی در نشریه‌های استان خراسان از وی به چاپ رسیده است.

منبع:

«یادبود نویسندگان؛ نصرت‌الزمان هروی» آینده، س ۱۴، ش ۶-۸ (شهریور -

آبان ۱۳۶۷)؛ ص ۷۱۱.

ستارزاده، عصمت

محقق، مترجم

تولد ۱۲۹۰، تبریز.

درگذشت ۳ مرداد ۱۳۷۲، تهران.

عصمت ستارزاده دوران تحصیلات ابتدایی را در دارالمعلمات تبریز (که بعدها دانشسرای مقدماتی نامیده شد) طی نمود. کلاس ششم ادبی را به طور متفرقه امتحان داد. سپس در رشته ادبیات در دانشگاه تهران به تحصیل ادامه داد. در سال ۱۳۳۲ موفق به اخذ لیسانس شد.

وی همچنین از سال ۱۳۱۶ به عنوان معلم به وزارت فرهنگ پیوست. در مدت

سی و دو سال خدمت در این وزارتخانه، مراتب مختلف را در فرهنگ از قبیل نظامت، مدیریت، کفالت دانشسرای مقدماتی و دبیری در شهرهای تبریز، اراک، اصفهان و تهران پشت سر گذشت. در سال ۱۳۴۴ با مدرک دکترای زبان و ادبیات فارسی و با رساله «شعرای ترک مقلد نظامی» به راهنمایی دکتر نفیسی فارغ التحصیل شد.

دکتر ستارزاده با توجه به آشنایی اش با زبان ترکی اسلامبولی، شروع به ترجمه آثار از این زبان پرداخت. برای تحقیق در این زمینه بارها به شهرهای مختلف ترکیه سفر کرد و با مراجعه به کتابخانه‌های مهم داخلی، به نسخه‌های مهم و مورد علاقه خود دست یافت. نخستین کتاب وی ترجمه شرح سودی بر حافظ است در چهار مجلد (این کتاب در سال ۱۳۵۰ به عنوان بهترین کتاب سال انتخاب شد) و کتاب بعدی ترجمه شرح کبیر انقروی بر مثنوی در شش جلد است. از او چند کتاب منتشر نشده باقی مانده است، از آن جمله است: تفسیر سودی بر گلستان سعدی.

منابع:

«درگذشت دکتر عصمت ستارزاده»، کلک، ش ۴۲ (شهریور ۱۳۷۲)، ص ۲۵۱. «شروح ترکی حافظ و مولانا، در گفت‌وگو با دکتر عصمت ستارزاده»، کیهان فرهنگی، س ۶، ش ۵ (مرداد ۱۳۶۸)، ص ۱ - ۵. «درگذشت دکتر عصمت ستارزاده»، آینه پژوهش، ۴، ش ۲۰ (مرداد و شهریور ۱۳۷۲)، ص ۱۱۹.

کاشانی، سپیده

شاعر

تولد مرداد ۱۳۱۵، کاشان.

درگذشت ۲۶ بهمن ۱۳۷۷، انگلستان.

سرور اعظم باکوچی مشهور به سپیده کاشانی، فرزند حسین، تحصیلات ابتدایی را در دبیرستان «هفده دی» و متوسطه را در دبیرستان «شاهدخت» کاشان به پایان رسانید. در شانزده سالگی به تهران مهاجرت کرد. اولین مجموعه شعرش «پروانه‌های شب» را

پیش از انقلاب در سال ۱۳۵۱ به چاپ سپرد ولی هرگز فرصت نیافت تا حاصل تلاش‌های این سالیان را نیز گرد آورد. وی عضو شورای شعر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بود. دو کتاب دیگرش به نام سخن آشنا و هزار دامن گل سرخ پس از فوت وی به چاپ رسیدند.

وی مدتی اداره صفحات ادبی مجله زن روز را به عهده داشت که بعدها به واسطه مسؤولیت‌های زیاد از آن کناره گرفت. وی همچنین در حوزه اندیشه و هنر اسلامی سازمان تبلیغات اسلامی فعالیت داشت، عضو رسمی شورای شعر از سال ۱۳۶۰ بود و با مطبوعات هم همکاری می‌کرد. در صدا و سیما نیز با نوشتن چندین متن تلویزیونی و عضویت در شورای عالی شعر و ادب مشغول به کار بود.

وی از یک بیماری کبدی رنج می‌برد و در یکی از بیمارستان‌های انگلستان به سرای جاوید شتافت. پیکر وی در بهشت زهرا مدفون است.

منابع:

- «سپیده کاشانی هم رفت»، شعر، س ۱، ش ۱ (فروردین ۱۳۷۲)، ص ۸۰.
«درگذشت شاعره معاصر، سپیده کاشانی»، کیهان فرهنگی، س ۹، ش ۱۲
(اسفند ۱۳۷۱)، ص ۵۳. تذکره شعرای معاصر دهه اول انقلاب معاصر، جلد اول /
دکتر مصطفی اولیائی، ص ۲۲۴ - ۲۲۶. سخنوران نامی معاصر ایران، جلد سوم /
سید محمدباقر برقی، ص ۱۷۳۶ - ۱۷۳۷. یادهای سبز (یادی از شاعران سفر
کرده: مهرداد اوستا، سپیده کاشانی، سلمان هراتی، احمد زارعی، آرش
باران پور، رخشا و بندی سیرجانی) / علیرضا قزوه، چاپ اول، ص ۲۳ - ۳۱.
زنان شاعر ایران / مهری شاه‌حسینی (شادمانی)، چاپ اول، ص ۷۳۱ - ۷۳۷.
فرهنگ شاعران جنگ و مقاومت / محمدباقر نجف‌زاده بارفروش، «م. روجا»،
ص ۲۳۰. سخن آشنا، مجموعه اشعار سپیده کاشانی / دفتر مطالعات فرهنگی
بانوان مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ویراسته حمید اجتماعی جندقی.

کسری، لیلا

شاعر

تولد ۷ فروردین ۱۳۱۸، تهران.

درگذشت ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۸ (۱۹ می ۱۹۸۹ م)، کالیفرنیا.

لیلا کسری (افشار)، فرزند محمد کسری متخلص به «الهام»، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران به پایان رسانید. سپس از کینگز کالج انگلستان در رشته علوم اداری (دوره کامل متشیگری و کتابداری) فارغ التحصیل شد. پس از بازگشت به میهن، در شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران مشغول به کار شد. او همچنین به کار نویسندگی به ویژه نمایشنامه‌های رادیویی پرداخت.

از سال ۱۳۳۵ خدمت مطبوعاتی را آغاز کرد و عضو هیئت تحریریه مجله «اطلاعات بانوان» و مجله «روشنفکر» بود و با «امید ایران» نیز همکاری داشت. وی از شاعران نوپرداز است. اولین مجموعه شعرش را به نام یک پاییز و دو بهار در زمانی که صاحب دو فرزند بود، نشر نمود. مجموعه فصل مطرح نیست (این کتاب برنده جایزه تلویزیونی در سال ۱۳۴۸ شد) و جشنواره این سوی پل را در سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ منتشر کرد. وی به ترانه‌سرایی نیز می‌پرداخت.

لیلا کسری زمانی که سومین پسرش به دنیا آمد، به سرطان دچار شد. به دفعات در انگلستان و آمریکا تحت عمل جراحی قرار گرفت. اما سرانجام در روز بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۶۸ ساعت چهار بامداد در منزل خود در ایالت کالیفرنیا دار فانی را وداع گفت.

منابع:

فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز / عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، ص ۴۷۲.
چهره مطبوعات معاصر / غلامحسین صالحیار، ص ۱۲۰ - ۱۲۱. زنان شاعر ایران /
مهری شاه‌حسینی (شادمانی)، چاپ اول، ص ۷۷۷ - ۷۷۸. سیمای شاعران /
حسین حماسیان (صابر کرمانی)، ص ۳۱۴. «لیلی کسری به جشنواره آن
سوی پل پرواز کرد»، دنیای سخن، ش ۲۸ (مرداد، شهریور ۱۳۶۸)، ص ۴ - ۵.
گلزار جاویدان، مجلد سوم / محمود هدایت، ص ۱۲۱۷. مجموعه اطلاعات

موجود در اینترنت که توسط محمدرضا سرکشیک تنظیم شده بود حاوی زندگینامه‌ای به قلم خود لیلاکسری.

کیا (خانلری)، زهرا

مترجم، محقق

تولد ۱۲۹۴، تهران.

درگذشت اسفند ۱۳۶۹.

زهرا کیا (خانلری)، فرزند هادی نوری، نواده حاج شیخ فضل‌الله نوری، تحصیلات دبستانی را در مدرسه ناموس به پایان رسانید و تحصیلات دبیرستانی را در دارالمعلمات مرکزی (دانشسرای مقدماتی) انجام داد و بلافاصله در هفده سالگی به تدریس در مدارس ملی و دولتی پرداخت و خود را برای گذراندن امتحانات دوره کامل متوسطه با پسران آماده کرد و اجازه آن را نیز از وزارت معارف دریافت نمود و در سال ۱۳۱۴ پس از گذراندن امتحان ورودی در رشته ادبیات فارسی دانشکده ادبیات تهران که در آن زمان دانشسرای عالی نامیده می‌شد قبول شد و در سال ۱۳۱۸ به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس ضمن خدمت دولتی در رشته دکترای زبان و ادبیات فارسی که تازه تأسیس شده بود ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۲۳ با گذراندن رساله خود درباره «سبک ادبی تواریخ ایران بعد از اسلام تا قرن نهم» به اخذ دکتری نایل آمد.

پس از چند سال تدریس در دبیرستان به ریاست دبیرستان نوریخس (رضا شاه کبیر سابق) منصوب شد و چند سال بعد به سمت دانشیاری و پس از آن به مقام استادی دانشکده ادبیات نایل آمد.

در سال ۱۳۲۰ با پرویز ناتل خانلری همکلاسی رشته دکترای خود ازدواج کرد و با کمک هم مجله «سخن» را در سال ۱۳۲۲ منتشر کردند و در این ایام در شورای زنان با دکتر فاطمه سیاح و عده‌ای دیگر به فعالیت‌های اجتماعی پرداخت و به سمت منشی هیئت مدیره شورا منصوب شد. زهرا خانلری پس از مرگ دردناک پسر هشت ساله‌اش از هرگونه فعالیت اجتماعی دست برداشت و تنها به کارهای ادبی خود ادامه داد.

او از هفده سالگی بنابر ذوق شخصی به مطالعه و نوشتن مقالات در جراید روز

پرداخت و در همان ایام دو داستان به نام پروین و پرویز و ژاله یا رهبر دوشیزگان (۱۳۱۵) نوشت و چنان که ذکر شد در مجله «سخن» به داستان‌نویسی و ترجمه مقالات پرداخت. در سال ۱۳۳۹ برای مطالعه درباره کتب درسی به کشورهای فرانسه و انگلستان سفر کرد و در بازگشت در سازمان کتاب‌های درسی با عده‌ای از همکارانش دست به تغییر در کتاب‌های درسی مدارس زد و کار را از اولین کتاب دبستانی آغاز نمود و به کلی سبک کتاب‌های گذشته را عوض کرد و کتاب‌های تازه را به سبک جدید با در نظر گرفتن محیط و زبان کشور خود تألیف کرد و برای آموزگاران نیز روش تدریس نوشت تا با سهولت بتوانند کتاب‌های تازه را تدریس نمایند و این همکاری را تا کتاب فارسی اول دبیرستان ادامه داد و کتاب‌های پنجم و ششم دبیرستان را شخصاً نوشت و این کتاب‌ها از سال ۱۳۴۱ به تدریج به صورت کتاب‌های رسمی در سراسر کشور تدریس شدند. و چون همیشه در ضمن تدریس در دبیرستان و دانشگاه به این نکته برمی‌خورد که شاگردان از داستان‌های منظوم و معروف ادبی زبان فارسی به کلی بی‌اطلاعند و هرگز فرصت خواندن آنها را ندارند. درصد برآمد که این داستان‌ها را خلاصه کند و به لباس نثر در آورد. این مجموعه که با شیوه خاصی نوشته شد به نام داستان‌های دل‌انگیز ادبیات فارسی (۱۳۳۷) منتشر و دوباره تجدید چاپ شد و برنده جایزه یونسکو در ایران شد.

از آثار دیگر اوست: پروین و پرویز (داستان)؛ ژاله یا رهبر دوشیزگان (داستان، ۱۳۱۵)؛ راهنمای ادبیات فارسی، فرهنگ اعلام و اصطلاحات (۱۳۴۱)؛ فرهنگ ادبیات فارسی (۱۳۴۸)؛ نمونه فارسی در سلسله شاهکارهای ادبیات فارسی؛ داستان حسنک از تاریخ بیهقی (۱۳۵۱)؛ برگزیده قابوسنامه (تصحیح از قدیمی‌ترین نسخ، ۱۳۵۲)؛ کتاب‌های فارسی و دستور در سلسله کتاب‌های درسی؛ افسانه سیمرخ (از منطق الطیر عطار) برای کودکان؛ ترجمه شب‌های روشن (اثر فتودر داستایوفسکی، ۱۳۲۴)؛ رنج‌های جوانی و رتر (اثر آندره موروا، ۱۳۲۲)؛ بیست داستان (از پیراندللو، ۱۳۳۵)؛ آقای رئیس جمهور (اثر میگل انجل آستوریاس، ۱۳۴۸)؛ سه داستان حماسی فارسی برای گنجینه ادبیات کودکان؛ نمونه غزل فارسی (۱۳۴۳)؛ دنیای (اثر آندره موروا، ۱۳۴۹)؛ تور و تومیو (۱۳۵۱)؛ پاپ سبز (۱۳۶۰).

منابع:

اینجا ایران، من زن، یاد و نام زنان ایرانی در رشته‌های علوم انسانی و هنر / دکتر سهیلا شهبهانی، ژیلا هدایی، فهیمه سپهر صادقیان. کارنامه زنان مشهور ایران (از قبل از اسلام تا عصر حاضر) در علم، ادب، سیاست، مذهب، هنر تعلیم و تربیت (فخری قومی (خشایار وزیری) ص ۲۱۷ - ۲۲۰. فرهنگ داستان‌نویسان ایران / حسن عابدینی، ص ۷۱. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی / خانابا مشار، جلد سوم، ص ۲۴۹ - ۲۵۰.

صدر دانش (حسامی)، ثریا

نویسنده، مترجم، روزنامه‌نگار

درگذشت ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۲، تهران.

ثریا صدر دانش رشته اقتصاد را در فرانسه و بلژیک خوانده بود. از سال ۱۳۴۶، هنگامی که ۲۱ ساله بود، کار حرفه‌ای را در روزنامه «کیهان» آغاز کرد و تا هنگامی که در گذشت، در این روزنامه به فعالیت مشغول بود. طی ۲۶ سال فعالیت، در اغلب زمینه‌های مطبوعاتی کار کرد و سال‌ها علاوه بر نوشتن نقد فیلم، مترجم و نویسنده مطالب سینمایی بود که طی سال‌های آخر عمرش، این زمینه از فعالیت را در نشریات هفتگی «امید» و «بشیر» ادامه داد. ثریا صدر دانش، در «کیهان» دبیر صفحه «دانش و پژوهش» بود و طی سال‌ها مرتب مقاله می‌نوشت.

منبع:

«ثریا صدر دانش»، فیلم، س ۱۱، ش ۱۴۲ (خرداد ۱۳۷۲)، ص ۲۴.

نمازی (شادمان)، فرنگیس

مترجم

درگذشت شهریور ۱۳۶۲.

فرنگیس نمازی همسر دکتر فخرالدین شادمان، خواندن و نوشتن را در شیراز و هندوستان از معلم خانگی آموخت. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان مهرآیین شیراز و

دبیرستان بهشت‌آیین اصفهان به پایان آورد و در امتحانات نهایی متوسطه به دریافت نشان درجه دوم علمی از وزارت فرهنگ نایل شد. پس از آن به انگلستان رفت و یک سال در مدرسه متوسطه سنت مارتین این ذفیلد و سه سال در وستفیلد کالج آکسفورد به تحصیل زبان و ادبیات انگلیسی و فرانسه پرداخت و پس از ده سال به ایران بازگشت. از آثار اوست: تحقیقات و مطالعات انگلیسی‌ها در باب فارسی (دکتر آرتورج، آربری، لندن، ۱۹۴۳ م.، رساله وی)؛ تراژدی قیصر (ویلیام شکسپیر، ۱۳۳۴)؛ تراژدی مکبث (ویلیام شکسپیر، ۱۳۴۰)؛ انحطاط و سقوط امپراطوری روم (نوشته ادوارد گیون، ۱۳۵۴، سه جلد). از وی داستان «مادر» اثر سامرست موآم نیز در مجله «سخن» به چاپ رسید. وی همچنین مقاله‌ها و ترجمه‌هایی را در مجله «روزگار نو» - طبع انگلستان - انتشار می‌داد.

منابع:

مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی / خانابا مشار، جلد چهارم، ص ۸۱۴ -
 ۸۱۵ «فرنگیس نمازی (شادمان)» آینده، س ۹، ص ۱۶۸. فهرست مجله
 سخن / شهلا عالم مروستی، ص ۱۹۰. دایرةالمعارف یا فرهنگ دانش و هنر،
 ص ۱۱۰.

آبکار، کلارا

نگارگر

تولد ۱۲۹۴، تهران.

درگذشت ۱ فروردین ۱۳۷۵، تهران.

کلارا آبکار در هنرستان بانوان تهران مکتب نگارگری اسلامی - ایرانی را نزد هادی تجویدی و علی درودی تحصیل کرد. در سال ۱۳۱۷، دیپلم رشته مینیاتور را از آن خود کرد. مضامین هنر آبکار در مینیاتور بیشتر برگرفته از ادبیات ایران است. وی در محضر حسین کاشی‌تراش به تعلم طرح و رسم گره و گره‌چینی پرداخت. وی در سال ۱۳۲۰ از طرف وزارت پیشه و هنر، گواهینامه درجه اول مینیاتور را به خود اختصاص داد و در سال ۱۳۶۸ گواهینامه درجه یک هنرمندی - معادل رتبه استادی - را از وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی دریافت کرد. در بهمن ۱۳۷۱ نمایشگاهی از مجموعه آثار آبکار در موزه هنرهای ملی ایران برگزار شد و همین امر انگیزه‌ای شد تا به او پیشنهاد شود که آثارش را به سازمان میراث فرهنگی کشور اهداء کند. بعد از گذشت اندک زمانی در همان سال، وی خانه و آثارش را به سازمان میراث فرهنگی کشور اهداء کرد. بر اساس تصمیم این سازمان، بنا بود که خانه مسکونی این هنرمند تبدیل به موزه استاد آبکار شود، اما به دلیل کوچک بودن منزل، تصمیم بر این شد که در مجموعه کاخ موزه‌های سعدآباد موزه‌ای از آثار استاد برپا شود و خانه مسکونی هنرمند به صورت محل کلاس‌های آموزشی برای اعتلای هنر نگارگری در آید. موزه مینیاتور کلارا آبکار در هفته میراث فرهنگی و روز جهانی موزه (۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۳) افتتاح شد.

کلارا آبکار در اول فروردین ۱۳۷۵ درگذشت و در قبرستان آرامنه مدفون گردید.

منبع:

(جزوه منتشر شده) به مناسبت آغاز دومین سال افتتاح موزه مینیاتور کلارا آبکار (مجموعه متون آموزشی و اطلاع‌رسانی - ۲) تدوین و نگارش فرامرز طالبی، معصومه صدرنیا.

اردکانی، ته‌مینه

کارگردان، فیلم‌نامه‌نویس

تولد ۱۳۳۹، تهران (قلهک شمیران).

درگذشت ۲۶ اسفند ۱۳۷۲ در سقوط هواپیما.

ته‌مینه اردکانی فعالیت هنری خود را با عکاسی در جبهه‌های دفاع مقدس آغاز نمود. اولین فیلم کوتاه خود را با همکاری شوهرش محمدرضا معززی به نام «بچه‌های بالاچلی» در سال ۱۳۶۲ ساخت. در سال ۱۳۶۳ به ساخت فیلم کوتاه «بورناز» پرداخت و در سال بعد فیلم بلند داستانی «گل‌بهار» را کارگردانی نمود. وی در دومین جشنواره فیلم فجر (۱۳۶۲، تهران) توانست برای فیلم «بچه‌های بالاچلی»، به سبب برخورد صمیمی و انسانی آن، لوح زرین و تقدیر هیئت داوران برای بهترین فیلم شانزده میلیمتری را از آن

خود نماید. تهمینه اردکانی به سبب سقوط هواپیمایی که با آن از مسکو به تهران عازم بود، جان سپرد.

منبع:

اینجا ایران، من زن، یاد و نام زنان ایرانی در رشته‌های علوم انسانی و هنر / دکتر سهیلا شهبهانی، زیلا هدایی، فهیمه سپهر صادقیان.

بهارلو، سودابه

نقاش، مینیاتورست، نگارگر.

تولد ۲۸ بهمن ۱۳۲۸، تهران.

درگذشت ۲۴ دی ۱۳۷۴، تهران.

سودابه بهارلو پس از فراغت از تحصیلات دبیرستانی به کار هنری پرداخت و در سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ از محضر استاد حسین بهزاد و در سال‌های ۱۳۶۴ الی ۱۳۶۸ در محضر استاد علی مطیع به فراگیری هنر نقاشی پرداخت. وی در نمایشگاه‌های زیر حضور داشته است: نمایشگاه کنگره ششصدمین سال حافظ (شیراز، ۱۳۶۷)؛ نمایشگاه ۲۲ بهمن (موزه هنرهای معاصر، ۱۳۶۷؛ ۱۳۶۸)؛ نمایشگاه مشترک با هنرمندان چینی (موزه هنرهای معاصر، ۱۳۶۸)؛ نمایشگاه روز زن (موزه هنرهای معاصر، ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹)؛ موزه آزادی (۱۳۷۰)؛ نمایشگاه کنگره فردوسی (دانشگاه تهران، ۱۳۶۹)؛ نمایشگاه به مناسبت زلزله زنجان و گیلان (موزه هنرهای معاصر، ۱۳۶۹)؛ نمایشگاه تخصصی صادراتی هنرهای مینیاتور و تذهیب (نمایشگاه بین‌المللی تهران، ۱۳۷۰)؛ نمایشگاه اختصاصی جمهوری اسلامی ایران (مکزیک، ۱۳۷۰؛ لیبی، ۱۳۷۰؛ بیروت ۱۳۷۱؛ سوریه ۱۳۷۱؛ فلورانس؛ ۱۳۷۱)؛ نمایشگاه اولین دو سالانه نقاشان ایران (موزه هنرهای معاصر، ۱۳۷۰)؛ نمایشگاه گل و گیاه بخش ویژه (نمایشگاه بین‌المللی تهران، ۱۳۷۲)؛ نمایشگاه تخصصی صادراتی نقاشی و مینیاتور (نمایشگاه بین‌المللی تهران، ۱۳۷۲).

سودابه بهارلو در سال ۱۳۷۴ درگذشت و پیکر وی در بهشت زهرا در قطعه هنرمندان و نویسندگان (قطعه شماره ۸۸) به خاک سپرده شد.

منبع:

بروشور معرفی بهارلو (همراه با زندگینامه وی به قلم نصرت‌الله کاسمی به تاریخ فروردین ۱۳۷۲).

پازوکی، فخری

بازیگر

درگذشت اوایل بهمن ۱۳۷۰.

فخری پازوکی در سال ۱۳۵۴ در فیلم «هم‌قسم» به کارگردانی مهدی رئیس فیروز بازی کرد. در سال‌های پس از انقلاب هم یکی از نقش‌های اصلی مجموعه تلویزیونی «شاه دزد» را بر عهده گرفت. آخرین کار وی مجموعه تلویزیونی «آرایشگاه زیبا» بود.

منبع:

«درگذشت دو بازیگر قدیمی». فیلم، س ۱۰، ش ۱۲۰ (اسفند ۱۳۷۰)، ص ۱۰۹.

پاشایی، گیتی

آهنگساز

درگذشت ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۴، تهران.

گیتی پاشایی فعالیت هنری خود را از رادیو و تلویزیون در اواخر دهه ۱۳۴۰ آغاز کرد. در سال ۱۳۵۶ برای اولین و آخرین بار، بازیگری در سینما - در فیلم «سفر سنگ» - به کارگردانی مسعود کیمیایی را تجربه کرد. وی برای سه فیلم «تیغ و ابریشم» (۱۳۵۶)، «سرب» (۱۳۷۶) و «گروهان» (۱۳۶۹) موسیقی متن ساخت که در این میان موسیقی «سرب» از فیلم‌های دیگر متمایز بود.

گیتی پاشایی پس از آن‌که سال‌ها به سرطان دچار بود، سرانجام روز ۱۷ اردیبهشت

۱۳۷۴ در تهران درگذشت.

منبع:

مجله فیلم، س ۱۳، ش ۱۷۳ (خرداد ۱۳۷۴)، ص ۱۳.

تاج مغول کی سر، مهین

بازیگر

تولد ۲۰ خرداد ۱۳۱۸، شیراز.

درگذشت زمستان ۱۳۷۰.

مهین تاج مغول کی سر، ملقب به «شهین»، از سال ۱۳۳۰ کار بازیگری تئاتر را با نمایش «قائم مقام» در تئاتر پارس شروع کرد.^۱ سپس در جامعه بارید در نمایش «لیلی و مجنون» بازی کرد. مهم ترین کارهای تئاتری او «خسرو شیرین» و «خاقان می رقصد» بودند. وی در بیش از شصت نمایش تئاتر بازی کرد.

مهین کی سر در سال ۱۳۳۲ با بازی در فیلم «گناهکار» وارد سینما شد و همزمان به عنوان خواننده به رادیو رفت. وی طی مدت بیست سال، نزدیک به صد فیلم بازی کرد. آخرین فیلم وی به نام «رانده شده» در سال ۱۳۵۴ به نمایش درآمد.

فیلم هایی که وی در آنها اجرای نقش نمود، عبارتند از: «اتهام»؛ «بازگشت»؛ «بلبل مزرعه»؛ «صفر علی»؛ «جادو»؛ «اتهام»؛ «خورشید می درخشید»؛ «ماد موازل خاله»؛ «نردبان ترقی»؛ «روزنه امید»؛ «دو عروس برای سه برادر»؛ «آقا جنی شده»؛ «دوقلوها»؛ «این هم به جورشه»؛ «دوستان یکرنگ»؛ «آخرین هوس»؛ «دختری از اصفهان»؛ «مادر فداکار»؛ «آقای هفت رنگ»؛ «ترانه های روستایی»؛ «دختر ولگرد»؛ «افسانه دهکده»؛ «جاهل محل»؛ «ستاره صحرا»؛ «دختران با معرفت»؛ «ول معطلی»؛ «افق روشن»؛ «سه تا نخاله»؛ «مرد ده میلیون تومانی»؛ «پروفسور نخاله»؛ «سه قهرمان»؛ «کلید بهشت»؛ «قمارباز»؛ «شعله های خشم»؛ «چهار خواهر»؛ «عمو سبزی فروش»؛ «فراری»؛ «مرد افکن»؛ «علی بی غم»؛ «شنگول و منگول»؛ «بارگاه شیطان»؛ و غیره....

۱. در منبع دیگری آمده است که وی در نمایش «به سوی تو» با شرکت صادق بهرامی و نادره مورین در سال ۱۳۳۰ بازی کرده است.

منابع:

«درگذشت دو بازیگر قدیمی»، فیلم، س ۱۰، ش ۱۲۰ (اسفند ۱۳۷۰)، ص ۱۰۹؛ فرهنگ سینمای ایران / حمید شعاعی، ص ۴۱۲-۴۱۳.

چهره آزاد، رقیه

بازیگر

تولد ۱۲۸۶، تهران.

درگذشت ۱۰ دی ۱۳۷۳، تهران.

رقیه فخرالملوک توکلی یا رقیه چهره آزاد بازیگری را ابتدا با جمعیت بارید شروع نمود و سپس مدتی با تئاتر هند و پس از آن با هنرمندان گروه هنر ملی همکاری داشت و در نمایش‌های: «لیلی و مجنون»، «عدالت»، «تأثیر زن در اجتماع»، «خانه برنارد آلبا»، «عاشق باز نشسته»، «خان تاتار»، «عشاق و بقیه غریبه‌ها»، «سایه»، «قائم مقام»، «مرگ موش یا نوش جان آقا»، «دشمن مردم»، «سلطان مار»، «روسری قرمز»، «عروسی»، «ازدواج به سبک ایتالیایی» و «فرقه‌ها» در نقش‌های مختلف بازی کرد و سپس در رادیو و نمایشنامه‌های آن نیز فعالیت و همکاری نمود. در سال ۱۳۳۷ با بازی در فیلم «توفان زندگی» به سینما راه یافت. در سال ۱۳۶۸ با بازی نقش مادر در فیلم «مادر» به کارگردانی علی حاتمی به نقطه اوج فعالیت‌های سینمایی خود رسید. وی در هشتمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر در سال ۱۳۶۸ جایزه بازیگری نقش اول زن را برای بازی در فیلم «مادر» از آن خود نمود.

از جمله فیلم‌هایی که در آنها ایفای نقش کرده است می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود: «دستکش سفید» (۱۳۳۰)، «آقا جنی شده» (۱۳۳۸)، «بچه ننه» (۱۳۳۹)، «عروسک پشت پرده» (۱۳۳۹)، «کی به کیه» (۱۳۳۹)، «آهنگ دهکده» (۱۳۴۰)، «دختر همسایه» (۱۳۴۰)، «طلای سفید» (۱۳۴۱)، «عروس فرنگی» (۱۳۴۳)، «دختر ولگرد» (۱۳۴۳)، «رگبار» (۱۳۵۱)؛ «سوته دلان» (۱۳۵۶)، «زنده باد...» (۱۳۵۹)؛ «دلشدگان» (۱۳۷۰)؛ «سه مرد عامی» (کارگردان: سیامک تقی‌پور، ۱۳۷۲) و «زمین آسمانی» (به کارگردانی محمدعلی نجفی، ۱۳۷۳). مجموعه‌های تلویزیونی که چهره آزاد در آنها

ایفای نقش کرده است عبارتند از: «مرد اول»، (۱۳۵۴)؛ «تخت ابونصر» (۱۳۵۵)؛ «هزار
دستان» (۱۳۵۷ - ۱۳۶۶).

رقیه چهره آزاد در تهران درگذشت و پیکر وی در قطعه هنرمندان بهشت زهرا به خاک
سپرده شد.

منابع:

سیمای هنرمندان ایران (موسیقی، تئاتر و سینما) / حبیب‌الله نصیری فرد،
جلد اول، ص ۳۹۷. فرهنگ سینمای ایران / جمال امید. اینجا ایران. من زن؛
یاد و نام زنان ایرانی در رشته‌های علوم انسانی و هنر / دکتر سهیلا شهشانی،
ژیلا هدایی، فهیمه سپهر صادقیان، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

دفتری، ایران

بازیگر

تولد ۱۲۸۶، رشت.

درگذشت ۲ آذر ۱۳۷۴، تهران.

ایران دفتری با حمایت مادرش تا کلاس ششم درس خواند. سپس در مسافرتی که به
شمال ایران نمود با ضیاء دفتری ازدواج نمود. ضیاء دفتری از هنرمندان عصر خود بود و
چون نمایش «آرشین مالالان» احتیاج به زنی داشت که بتواند در نقش «گل چهره» آواز
بخواند، ناچار همسر خود را با اینکه راضی نبود، برای این نقش آماده ساخت. در آن
زمان میرسیف‌الدین کرمانشاهی تئاتری به نام هیئت تئاتر کرمانشاهی در سالن
زردشتی‌ها دایر کرده بود و ایران دفتری با نقش "گل چهره" مورد توجه او واقع شد و به
تعلیم وی پرداخت.

ایران دفتری برای اولین بار در نمایشی به نام «رستاخیز» که بر اساس اپرای میرزاده
عشقی تهیه شده بود، در سال ۱۳۰۷ در رشت روی صحنه رفت و یک سال بعد در
نمایش «آرشین مالالان» بازی کرد. دفتری بازیگری در سینما را با فیلم «شیرین و فرهاد»
(عبدالحسین سپنتا، هندوستان، ۱۳۱۳) شروع و تا سال ۱۳۴۹ که دچار ضعف بینایی

شد در تعداد زیادی فیلم و نمایش، ایفای نقش کرد.

چون هنرستان هنرپیشگی ایجاد شد، از وی برای تدریس در این هنرستان دعوت به عمل آمد. سپس به تئاتر دهقان رفت و بعد همکاری خود را با محمدعلی جعفری با نمایش «آخرین لحظه» شروع نمود و سپس در فیلم «مردی که رنج می‌برد» جعفری نیز شرکت کرد.

در سال ۱۳۲۰ سالن تابستانی تئاتر جامعه بارید در خیابان شاه‌آباد دایر گردید که دفتری نیز به آن گروه پیوست و در این تئاتر نمایش‌های زیادی را از قبیل «خاقان می‌رقصد»، «قائم‌مقام»، «جان فدای وطن»، «نادر شاه»، «آغا محمدخان قاجار»، «یک شب در حرم ناصرالدین شاه» و در تئاتر تهران نمایش‌های «خانواده فنا شده» و «ایده‌آل عشقی» را بازی کرد.

نمایش «بلبل سرگشته» از مشهورترین نمایش‌هایی است که او بازی کرد. کارهای سینمایی خود را با فیلم «شکار خانگی» شروع کرد و سپس در «پریچهر» و بعد در «عروس کدومه» ایفای نقش نمود.

پس از سال ۱۳۴۹ و در پی توصیه پزشکان که دیگر نباید در مقابل نورافکن‌ها قرار بگیرد و عمل جراحی که بر روی چشمش صورت گرفت بینایی او باز هم کاهش یافت، تنها در چند فیلم ظاهر شد و از سال ۱۳۵۱ به کلی کناره‌گیری کرد. وی در زمان فعالیت هنرش در نمایش‌های تلویزیونی و رادیویی نیز بازی کرد.

جوایزی که وی از آن خود کرده است به این شرح است: جایزه هنرپیشگی از وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه (۱۳۳۲)؛ جایزه بهترین بازیگر نقش دوم جایزه سپاس تهران (۱۳۴۸)؛ دریافت لوح تقدیر از خانه سینما برای ارج نهادن به وی (از وی به عنوان مادر سینمای ایران یاد شد) (۱۳۷۴)؛ برنده جایزه برتر در مراسم اهدای برگزیدگان هیئت داوری خانه سینما از میان آثار سیزدهمین جشنواره فجر.

نمایش‌هایی که ایران دفتری در آنها ایفای نقش کرده است، عبارتند از: «شیرین و فرهاد»؛ «ایده‌آل عشقی»؛ «آخرین لحظه»؛ «نادر شاه»؛ «یک شب در حرم ناصرالدین شاه»؛ «خانواده فنا شده»؛ «جان فدای وطن»؛ «خاقان می‌رقصد»؛ «آغا محمدخان قاجار»؛ «حافظ» و «بلبل سرگشته».

اسامی عمده فیلم‌هایی که وی در آنها نقش بازی کرده است، به این ترتیب است:
 «شکار خانگی» (۱۳۳۰)؛ «پریچهر» (۱۳۳۰)؛ «خواب‌های طلایی» (۱۳۳۰)؛ «برای تو»
 (۱۳۳۴)؛ «مردی که رنج می‌برد» (۱۳۳۴)؛ «عروس کدومه» (۱۳۳۸)؛ «عروس دریا»
 (۱۳۴۴)؛ «خداحافظ تهران» (۱۳۴۵)؛ «زیر گنبد کبود» (۱۳۴۶)؛ «روزهای تاریک یک
 مادر» (۱۳۴۶)؛ «سر مازندران» (۱۳۴۷)؛ «قیصر» (۱۳۴۸)؛ «سکه شانس» (۱۳۴۹)؛
 «قهرمان» (مشترک با آمریکا، ۱۳۴۹)؛ «قلاّب» (۱۳۵۰)؛ «ایوب» (۱۳۵۰)؛ «نانجیب»
 (۱۳۵۱)؛ «گذر اکبر» (۱۳۵۱)؛ «دختر چوپان»؛ «لیلی و مجنون»؛ «عشق مادر».
 رخشان بنی‌اعتماد چندی پیش از مرگ دفتری فیلمی دربارهٔ زندگی او می‌ساخت که
 بخش پایانش مصادف شد با فوت او و تصویربرداری از مراسم تدفینش در روز شنبه
 چهارم آذر در قطعهٔ ۸۸ بهشت زهرا.

منابع:

«ایران دفتری درگذشت». فیلم س ۱۳، ش ۱۷۲ (دی ۱۳۷۴)، ص ۱۵. اینجا
 ایران، من زن؛ یاد و نام زنان ایرانی در رشته‌های علوم انسانی و هنر / دکتر
 سهیلا شهشهانی، زیلا هدایی، فهیمه سپهر صادقیان. فرهنگ سینمای ایران /
 حمید شعاعی، ص ۲۸۲. فرهنگ سینمای ایران / جمال امید، ص ۱۰۰ -
 ۱۰۱.

روح‌انگیز، قدرت

خواننده

تولد ۱۲۸۳، شیراز.

درگذشت ۱۳۶۳.

قدرت یا بتول عباسی معروف به روح‌انگیز (نام انتخابی وزیری و حسین سنجری
 برای او که در ضبط‌ها و مواقع لازم از آن نام استفاده می‌شد) از مکتب آواز وزیری و
 تعلیم ابوالحسن صبا، مرتضی نی‌داود، مرتضی محجوبی، حسین سنجری درس گرفت.
 وی با کمک حسین سنجری به هنرستان موسیقی رفت و هفت سال شاگرد مدرسهٔ

موسیقی بود. بعد به مدرسه دیگری که پرویز ایرانپور در چهار راه حسن آباد برپا کرده بود، رفت. در این مدرسه مجید وفادار و مهدی مفتاح نیز فعالیت داشتند که با همکاریشان صفحه پر می‌کرد. زمانی که رادیو افتتاح شد در شیراز بود. وقتی به تهران بازگشت با کمک حسین تهرانی به رادیو راه یافت. بعدها با ابراهیم سرخوش همکاری نمود.

روح‌انگیز در سال ۱۳۶۳ درگذشت.

منابع:

چهره‌های موسیقی ایران / شاپور بهروزی، جلد اول، ص، ۵۱۶-۵۲۱. نام
نامه موسیقی ایران زمین / مهدی ستایشگر، جلد سوم، ص، ۲۴۷.

صابری، فیروزه

نقاش

تولد ۱۳ فروردین ۱۳۲۵.

درگذشت ۱۴ بهمن ۱۳۷۵، تهران.

فیروزه صابری، فرزند اسمعیل، تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان همام (۱۳۳۱ - ۱۳۳۸) و تحصیلات دبیرستانی را در دبیرستان دکتر فاطمه سیاح (۱۳۳۸ - ۱۳۴۵) به پایان رساند. سپس در مدرسه آلیانس فرانسز پاریس زبان فرانسه را فراگرفت و در پس از بازگشت به ایران در دانشکده زبان‌های خارجی در تهران موفق به اخذ لیسانس در رشته ادبیات فرانسه شد.

از سال ۱۳۴۶ در شرکت بازرگانی دولتی ایران استخدام شد. فعالیت‌های هنری خود را از سال ۱۳۴۵ آغاز کرد. نمایشگاه‌های انفرادی وی به شرح زیر است: گالری خصوصی (مرداد ۱۳۶۵؛ کارهایی ملهم از موضوعات داستان‌های عامیانه هندی)؛ نگارخانه سبز (۵ تا ۱۳ شهریور ۱۳۶۹، تهران، کارهایی ملهم از داستان لیلی و مجنون نظامی)؛ کنگره بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی (دانشگاه تبریز، کارهایی ملهم از داستان لیلی و مجنون نظامی)؛ نگارخانه سبز (۲۱ تا ۲۸ آذر ۱۳۷۱،

تهران، کارهایی ملهم از حکایات مثنوی مولوی)؛ گالری هنرهای تجسمی فرهنگسرای بهمن (۱ تا ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۲، تهران، مجموعه‌ای از آثارش در دوران‌های مختلف)؛ نگارخانه برگ (۳ الی ۱۳ تیر ۱۳۷۴، تهران، کارهایی ملهم از حکایت قرآنی حضرت یوسف و زلیخا). نمایشگاه‌های جمعی او به شرح زیر است: اولین نمایشگاه دو سالانه نقاشی ایران (۲۸ آبان تا ۳۰ آذر ۱۳۷۰، موزه هنرهای معاصر، در این نمایشگاه تابلوی «لیلی و مجنون» او برنده جایزه ویژه شد)؛ نمایشگاه آثار نقاشی هنرمندان معاصر ایران (۶ تا ۱۲ مرداد ۱۳۷۲، نگارخانه برگ)؛ دومین نمایشگاه دو سالانه نقاشی ایران (۶ آذر تا ۱۸ دی ۱۳۷۲، موزه هنرهای معاصر)؛ اولین نمایشگاه تجلی احساس (۱۳۷۳، فرهنگسرای نیاوران)؛ سومین نمایشگاه دو سالانه نقاشی ایران (۲۰ آبان تا ۲۹ دی ۱۳۷۴، موزه هنرهای معاصر)؛ دومین نمایشگاه تجلی احساس (۱۳۷۴، فرهنگسرای نیاوران)؛ نگارخانه کیش، نمایشگاهی به همراه آثار پریش گنجه‌ای (جزیره کیش، اردیبهشت ۱۳۷۶).

منبع:

متنی که مرتضی ممیز، همسر وی، تهیه نمود.

ارسباران (پورحسینی)، ناهید

تولد ۱۲ مهر ۱۳۲۶.

درگذشت ۳ فروردین ۱۳۷۴، تهران.

ناهید ارسباران (پورحسینی) فرزند مولانا بود. وی سردبیر یکی از بخش‌های خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران بود. پیکر وی در بهشت زهرا در قطعه ۸۸ (هنرمندان و نویسندگان) مدفون است.

علیزاده، غزاله

تولد ۱۳۲۷، مشهد.

درگذشت ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۵، رامسر.

غزاله عزیززاده فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود. وی از سال ۱۳۵۵ به داستان‌نویسی روی آورد. آثار او است: بعد از تابستان (۱۳۵۵)؛ سفر ناگذشتنی (مجموعه سه قصه کوتاه، ۱۳۵۶)؛ دو منظره (قصه بلند، ۱۳۶۳)؛ خانه ادیسی‌ها (دو جلد، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱)؛ مجموعه داستان چهارراه (۱۳۷۲)؛ «رؤیای خانه و کابوس زوال» (آدینه، ۱۳۷۵) و ملک آسیاب (آماده چاپ).
غزاله عزیززاده در جنگل‌های جواهرده رامسر خودکشی کرد. پیکر وی در امامزاده طاهر کرج به خاک سپرده شد.

وحدت، اختر

تولد ۱۳۰۱، بجنورد.

درگذشت ۱۳۶۰.

اختر وحدت فرزند محمد، در خانواده‌ای اهل ادب تربیت یافت و همچون پدرش طبع روانی داشت. وی در زمره اولین زنانی بود که به استخدام اداره فرهنگ بجنورد در آمد. در سال ۱۳۳۹ به مشهد منتقل گردید. اهل شعر و شاعری بود.

یغمایی، پروانه

تولد ۱۳۰۸، خور.

درگذشت ۱۳۵۸.

پروانه یغمایی دختر حبیب یغمایی شاعر معروف است. او در سال ۱۳۰۸ در خور متولد شد. تحصیلات خود را در دانشسرای دخترانه تهران به پایان برد و سپس به عنوان دبیر دبیرستان‌ها در شاهرود و تهران به تدریس مشغول گردید. مشارکات‌ها علاوه بر شاعری، در نویسندگی نیز دست داشت.

بامداد، بدرالملوک

تولد ۱۲۸۴.

درگذشت ۱۳۶۶.

از آثار اوست: کتاب‌های اخلاق برای دانش‌آموزان سال اول و دوم و سوم متوسطه (۱۳۰۹ - ۱۳۱۶)؛ تدبیر منزل و دستور بچه‌داری مخصوص محصلات دبیرستانهای نسوان و خانه‌داران جوان (تهران، ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵)؛ خانه‌داری برای دوره‌های مختلف دبیرستان‌های دختران (منتشر شده در سال‌های متعدد)؛ راهنمای طب‌باخی بهترین خوراک‌های ایرانی و فرنگی (تهران، ۱۳۶۸)؛ روان‌شناسی یا معرفه‌النفس راجع به تعلیم و تربیت مخصوص محصلات دوره دوم مدارس متوسطه نسوان (تهران، ۱۳۱۱).

ابراهیمی، پروانه

درگذشت زمستان ۱۳۶۶.

پروانه ابراهیمی نقاش بود. وی در حادثه سیل در تهران در زمستان ۱۳۶۶ درگذشت. موزه هنرهای معاصر در زمستان سال ۱۳۶۶ نمایشگاهی از آثار او برگزار کرد.

برومند، ملکه

درگذشت ۱۳۶۹.

ملکه برومند از شمار نخستین خوانندگان زن موسیقی اصیل بود. مدت‌ها شاگرد نورعلی خان برومند و سپس اسماعیل مه‌رتاش و ابوالحسن صبا بود. همراه صبا، مرتضی محجوبی، تاج اصفهانی و بدیع‌زاده در بیروت صفحه پر کرده (۱۳۰۸ - ۱۳۱۶) و آثاری دلنشین دارد. مدت‌ها نیز در جامعه بارید لاله‌زار به همراه ادیب خوانساری آواز خواند. بهترین شاگرد صبا بود و ترانه‌خوانی را نیز به خوبی می‌دانست. صفحاتش با نام‌های مستعار «خانم م. ب.»؛ «ملکه حکمت شعار» و «ملکه هنر» پر شده است. ملکه برومند بعدها به خاطر رواج هرج و مرج در موسیقی ایران از خوانندگی کناره گرفت و گوشه‌نشینی اختیار کرد. وی همسر «نیک‌زاد» استاد مینیاتور بود.

خاچیکیان، سوریک

تولد ۱۳۰۵، تبریز.

درگذشت ۲۵ آبان ۱۳۷۴.

زنان نامدار درگذشته دو دهه ▶ ۳۴۷

سوریک خاچیکیان در صنعت فیلم خدمت می‌کرد و مشاغلی چون تدوین‌گری، صداگذاری، مدیریت دوبلاژ، مسؤلیت امور فنی «آزیر فیلم» را به عهده داشت.

باغداساریان، آراپیک

تولد ۱۳۱۸.

درگذشت ۱۳۶۴.

آراپیک باغداساریان در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به کارهای مختلفی نظیر گرافیک، نقاشی و غیره مشغول بود. از آثار اوست: شیوه طراحی با فیلم و مرکب (نوشته خوزه پارامان، ۱۳۶۵): شیوه یادگیری طراحی (۱۳۶۵).

دنیا‌داری، مه‌کامه

تولد ۹ اسفند ۱۳۴۸.

درگذشت ۱۲ دی ۱۳۷۵.

مه‌کامه دنیا‌داری به کار نقاشی اشتغال داشت. پیکروی در بهشت زهرا در قطعه ۸۸ (هنرمندان و نویسندگان) مدفون است.

فرخ‌نیا، مریم

درگذشت ۱۳۶۱.

مریم فرخ‌نیا بازیگر تلویزیون و سینما کارش را سال‌ها پیش در نوجوانی، با گویندگی در رادیو آغاز کرد. بعدها به دوبله در فیلم پرداخت و همزمان به بازیگری در تئاتر، سینما و تلویزیون روی آورد. از جمله کارهای تئاتری او می‌توان «بکت و فرار شاه جونز» را نام برد. فرخ‌نیا در چند سریال و برنامه تلویزیونی از جمله «پیرزن مکار»، «اشک تمساح»، «۱۷ شهریور»، و «کیوتر کاغذی» نیز بازی کرد. او قبل از مرگش فعالیت‌های سینمایی را گسترش داد و در دو فیلم «بنفشه‌زار» و «ملخ‌زدگان» به ایفای نقش پرداخت. مریم فرخ‌نیا بر اثر سکته قلبی درگذشت.

تکمله

در قطعه ۸۸ بهشت زهرا که به نام مشاهیر ادباء و هنرمندان نامگذاری شده است آرامگاه شماری از بانوان قرار داد که زندگینامه بعضی از آنها نیز در این مطلب آمده است. نام، نام خانوادگی، تاریخ تولد و فوت این بانوان هنرمند و فرهنگی از این قرارند:

* دوشیزه مهندس هما اسعدی؛ فرزند حسن؛ محقق، مترجم، مدرس؛ تولد: ۵ اسفند ۱۳۴۰؛ فوت: ۲۷ بهمن ۱۳۷۶.

* ایران دفتری؛ فرزند میرزا...، تولد ۱۲۸۶، فوت: ۲ آذر ۱۳۷۴.

* ناهید ارسباران؛ فرزند مولانا، تولد ۱۲ مهر ۱۳۲۶، فوت: ۳ فروردین ۱۳۷۴.

* رقیه چهره آزاد، تولد ۱۲۸۶؛ فوت ۱۰ دی ۱۳۷۳.

* سودابه بهارلو، فرزند امیر هوشنگ، نگارگر، تولد ۲۸ بهمن ۱۳۲۸، فوت: ۲۴ دی

۱۳۷۴.

* راضیه دانشیان (گلبن)، فرزند سولدوز، تولد ۱۵ بهمن ۱۳۳۰، فوت: ۴ فروردین

۱۳۷۸.

* مهکامه دنیاداری، هنرمند و نقاش، تولد ۱۹ اسفند ۱۳۴۸، فوت: ۱۲ دی ۱۳۷۵.

* مهین دخت صدیقیان، استاد زبان و ادب فارسی، تولد: ۱۸ آذر ۱۳۱۴، فوت: ۱۳ آذر

۱۳۷۸.

* ماه ملک بهار: فرزند محمدتقی بهار (ملک الشعراء)، مترجم، تولد: ۳ آذر ۱۳۰۲، فوت:

۱۲ اسفند ۱۳۷۸.^۱

۱. در این فهرست نام بانوانی آمده که تا پایان سال ۱۳۷۸ خورشیدی در قطعه ۸۸ آرمیده‌اند.

خیرات حسان

پروین استخری

به هیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت
برای مرد کمال و برای زن نقصان

سال‌ها پیش وقتی به دنیای کتاب و کتابداری قدم گذاشتم و با منابع و متونی که میراث غنی فرهنگی بودند آشنا شدم، پیوسته در جست‌وجوی منبعی بودم که دربارهٔ زنان باشد. زمانی دیگر در تهیهٔ فهرستی از زنان نام‌آور برای سازمان فرهنگی یونسکو به کتاب خیرات حسان اثر گرانقدر اعتمادالسلطنه برخورددم. آن روزها مطالعه از روی چاپ سنگی برایم کمی دشوار بود و پیوسته آرزو داشتم که این اثر ارزشمند بار دیگر به زیور چاپ به شیوهٔ جدید آراسته شود تا بتوانم بیشتر از آن استفاده ببرم. هر روز در کتابخانه شاهد انتشار آثار و متونی بودم که به دستم می‌رسیدند، اما از چاپ منقح و جدید خیرات حسان خبری نبود. تا آن‌که دانشجوی دانشگاه شدم و تصمیم گرفتم که به عنوان پایان‌نامهٔ دانشگاهی خود، تصحیح انتقادی خیرات حسان را انجام دهم.

با هدایت و راهنمایی استاد بزرگوار جناب دکتر شعبانی به خاطر حجم و سنگینی کار قرار شد که فقط جلد اول را تصحیح کنم و دو مجلد دیگر را پس از دفاع از پایان‌نامه ادامه دهم که از این بابت از ایشان بار دیگر سپاسگزاری می‌کنم.

برای تصحیح، نیاز به دورهٔ کاملی از چاپ سنگی یا نسخهٔ خطی خیرات حسان داشتم که این مهم توسط آقای محمد گلبن که خود از دیرباز دستی بر آتش دارد و مصحح

توانایی در زمینه متون تاریخی و دوست خانوادگی بود، حل شد و نسخه چاپ سنگی نفیس و پربهای ایشان با سعه صدر در اختیارم قرار گرفت.

متن را بازنویسی و تصحیح را شروع کردم. در ایام تصحیح، ضایعه اسفبار درگذشت همسر آقای گلبن پیش آمد. مصمم شدم که بعد از اتمام کار، مطلبی به یادبود درباره ایشان بنگارم که خوشبختانه به پاس محبت‌های آن مرحومه، همسرشان آقای گلبن، بر آن شد که یادنامه‌ای به یاد وی منتشر کند. پس نوشته حاضر را به نشانه قدردانی از آن خانواده محترم، در معرفی کتاب خیرات حسان، که در شرح حال زنان جهان اسلام است و نیز مؤلف آن تقدیم می‌دارم.

خیرات حسان تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در ۳ مجلد شامل زندگینامه زنان نامدار مسلمان و آن دسته از زنان است که اسلام را درک کرده‌اند اعم از ایرانی، عرب، هندی و ترک و به طور کلی زنان مشهور جهان اسلام. کتاب از آینه بنت‌وهب شروع می‌شود و با *یُهبُ [كذا] الله الحبشیه* به پایان می‌رسد.

اعتمادالسلطنه در تألیف این کتاب، از کتاب‌های مشاهیر النساء فی التاریخ، تألیف محمد ذهنی افندی نویسنده عثمانی (ترک)، تاریخ عضدی تألیف عضدالدوله احمد میرزای قاجار، نقل مجلس محمود میرزای قاجار و تذکره آتشکده آذر بیگدلی بهره جسته ولی چنان‌که مشاهده می‌شود از منابع معتبر دیگر نیز مانند عقدالفرید،^۱ الاغانی،^۲ مواهب لدنیه،^۳ مسامرات،^۴ صحایف‌الاجبار،^۵ الاصابه^۶ و... استفاده کرده است.

کتاب در ۳ مجلد و به ترتیب حروف الفباست. جلد اول: دیباچه و پس از آن با شرح حال آینه بنت‌وهب آغاز و با *ریاالعقلیه* در ۱۷۱ صفحه پایان می‌یابد. ذیل کتاب از صفحه ۱۵۳ تا ۱۷۱ مشخص شده است. تقویم و سالنامه سال ۱۳۰۴ هـ.ق شامل فهرست اسامی سلاطین قاجار و ولادت و جلوس و مدت سلطنت و وفات و عمر و

۱. صفحه ۱۳۶، ۱۶۷.

۲. صفحه ۱۱۷، ۱۳۱.

۳. صفحه ۳۲.

۴. صفحه ۲۰، ۱۱۶.

۵. صفحه ۶۹، ۱۳۲.

۶. صفحه ۶۵.

مدفن آنان و اولاد و شاهزادگان و طوایف و افواج و تشکیلات دولتی و لشکری و دارالخلافه طهران و ممالک خارجه در ۶۱ صفحه در انتهای کتاب آمده است. سال تألیف کتاب، ۱۳۰۴ ه.ق در پایان نسخه ذکر شده است. کتابت آنرا محمدصادق شمس‌الکتاب انجام داده است.

مؤلف در دیباچه کتاب، به بیان علت تألیف و منابع مورد استفاده خود می‌پردازد: «از آن روز مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره استقصاء کنم و به استمداد رجال اهل فن طرحی برای این بنا ریزم. از حسن اتفاق در این حال و خلال این خیال، کتاب مشاهیرالنساء از مؤلفات ادیب ارباب و بارع لیب محمد ذهنی افندی دام‌افضاله به دست آمد. به حقیقت، ترجمه آن را اساس قرار داده، معلومات خود را با بعضی تصرفات که به نظر فاتر درست می‌آمد، بر آن افزودم و به نگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم. چه آنها را با من به وجهی قرابت است و هم‌دینی را با هم‌دیاری نیز به نحوی صحابت و اگر نامی از غیرمسلّمات در این تألیف برده شود به تقریبی است و ذکر می‌کند که موجب تحییبی است و در این نگارش از مرقومات شاهزاده معظم و آزاده مفخم نواب اشرف والاعضدالدوله العلیه العالیه سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار دام‌اقباله‌العالی استفاضه کرده امتنان کامل حاصل نمودم...».

همچنین در پایان دیباچه متذکر می‌شود که: «پوشیده نباشد که بنا و ترتیب این کتاب در نگارش اسامی نساء مشهوره و تراجم احوال آنها بر حروف تهجی است و همه جا این رعایت به درستی شده مگر در آمنه بنت وهب که نظر به شرافت مادری حضرت رسول اکرم (ص) او را بر همه زنان مقدم و صدر کتاب قرار داده و ادای حقی نموده است.»
اعلان نشر و فروش جلد اول خیرات حسان در نمره ۶۳۸ روزنامه ایران مورخ ۶ محرم ۱۳۰۵ ه.ق و به قیمت دوازده هزار دینار مندرج است.^۱

جلد دوم با شرح حال زائری اصفهانی شروع و به شرح حال ظفر خانم ترک ختم می‌شود. تقویم و سالنامه سال ۱۳۰۵ ه.ق در ۶۱ صفحه شامل فهرست اسامی سلاطین قاجار، مدت سلطنت و عمر، شاهزادگان، تشکیلات دولتی و اداری مملکت و متصدیان

۱. روزنامه ایران، نمره ۶۳۸، ج ۳، ۱۳۰۵ ه.ق، ص ۲۵۷۲.

مشاغل و ارباب مناصب آمده است.^۱

این جلد در ۲۰۷ صفحه در سال ۱۳۰۵ ه.ق به چاپ سنگی رسیده است. نسخه‌ای از آن به شماره ۷۳۱۵ = ۱۳۴۷ در کتابخانه ملی ملک موجود است.

جلد سوم با سرگذشت حضرت فاطمه دختر پیامبر اسلام آغاز و با سرگذشت مریم خانم دختر میرزا ابوالقاسم فراهانی به پایان می‌رسد. تقویم و سالنامه ۱۳۰۷ ه.ق در انتهای کتاب آمده است.

شایان یادآوری است که کتابت هر سه جلد را محمدصادق شمس‌الکتاب انجام داده است.

جلد اول کتاب خیرات حسان

همان‌گونه که اشاره شد جلد اول این کتاب در ۱۷۱ صفحه متن و ۶۱ صفحه ذیل نوشته شده است.

اعتمادالسلطنه شرح حال زنان نامدار ایران و جهان اسلام را اعم از ایرانی، هندی، ترک و حبشی براساس حروف الفبا گردآوری کرده است. زندگینامه‌های غیر ایرانی را از کتاب مشاهیرالنساء محمد ذهنی افندی، نویسنده ترک گرفته است. ترجمه و سرگذشت‌های ایرانی را از کتاب تاریخ عضدی احمد میرزای قاجار، نقل مجلس محمود میرزای قاجار و تذکره آتشکده آذر بیگدلی نقل کرده است.

باید گفت که تاریخ عضدی، شرح زندگی زنان فتحعلی‌شاه را بیان می‌کند و نقل مجلس محمود میرزای قاجار فرزند فتحعلی‌شاه در ۴ مجلس نوشته شده است: مجلس اول شاهزادگان، مجلس دوم پردگیان حرمسرای شهنشاه عالم‌پناه (فتحعلی‌شاه)، مجلس سوم شعرای نسوان بلاد ایران زمین و مجلس آخر شعرای نسوان که در روزگار سلف بودند. کتاب در مجموع شرح حال ۳۲ زن شاعر را دربردارد.^۲

۱. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، خیرات حسان، ج ۲ (تهران: دارالطباعه دولتی، ۱۳۰۵ ه.ق)،

«مقدمه».

۲. محمدحسن رجبی، مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه. (تهران: سروش،

۱۳۷۴).

جلد اول کتاب خیرات حسان شامل سرگذشت زنان عصر جاهلیت و اسلام، صحابه و راویان حدیث، نویسنده، شاعر و نیز زنان مشهور دیگر مانند زنان فرمانروا، سیاستمدار، منجم، هنرمند، طبیب و... است که خود یکی از نقاط مثبت کتاب به شمار می‌آید و نشان‌دهنده وسعت و قوت فکر نویسنده است. البته چنان‌که مشاهده می‌شود تنها شهرت به خوشنامی، سبب ذکر شرح حال زنان نشده است و در پاره‌ای از موارد به سرگذشت زنان دیگر نیز پرداخته شده است. بدین معنی که کتاب فقط به شرح مفاخر زنان فرهنگی، تاریخی، ادبی و سیاسی بسنده نکرده است و به زنان طبقات دیگر نیز اشاره می‌کند. اعتمادالسلطنه در جاهایی که از بعضی منابع مانند عقدالفرید، مسامرات، تاریخ عضدی و... نقل می‌کند، متأسفانه ارجاع روشن و درستی مثلاً صفحه‌شمار به دست نمی‌دهد.

سرگذشتنامه‌ها از نظر کوتاهی و بلندی تناسب یکسانی ندارند. یعنی بسته به دلخواه مؤلف و یا در دسترس بودن یا نبودن منابع، کوتاه یا بلند هستند. کمبود سرگذشتنامه‌های زنان اساطیری و زنان ایران باستان از وجوه ضعف کتاب به شمار می‌رود. چه، در ایران باستان، زنان نامدار فراوان داشته‌ایم. و نیز سرگذشت بعضی را مکرر و با اسامی مختلف در ذیل حروف مختلف الفبا آورده است و ما ضمن تصحیح متن تا حد امکان سعی کرده‌ایم که هر مدخل به مدخل مکرر ارجاع داده شود. وجود نمونه‌هایی از ابیات و امثال و اصطلاحات در پاره‌ای از سرگذشتنامه‌ها به مطالب کتاب ارزش والاتری بخشیده است.

در پایان اضافه می‌کند که ارزش فرهنگی و تاریخی کتاب خیرات حسان، از آن‌رو که به شرح حال زنان و ذکر احوال و آثار آنها می‌پردازد، گوشه‌هایی از تاریخ ایران و اسلام را، همان‌گونه که خود مؤلف در دیباچه متذکر می‌شود: «...که در این جهان زنان بوده‌اند که در زیر مقنعه گله‌داری‌ها نموده‌اند، لشکر شکسته‌اند، کشور گرفته‌اند، صد کار کرده‌اند، صد راه رفته‌اند...»، روشن می‌سازد.

گذاری بر انگاره‌ی زن در شاهنامه‌ی فردوسی (از آغاز تا پایان داستان منوچهر)

مهری بهفر

محدوده‌ی مورد بررسی در این جستار، از آغاز شاهنامه‌ی فردوسی تا پایان داستان منوچهر - یعنی دیباچه، داستان گیومرث، داستان هوشنگ، داستان تهمورث، داستان جمشید، داستان ضحاک، داستان فریدون و داستان منوچهر - را دربرمی‌گیرد. از دیباچه‌ی شاهنامه تا داستان جمشید، نه تنها زنان اندک نقشی عهده‌دار نیستند بلکه از هیچ زنی نامی نیز برده نمی‌شود. در داستان گیومرث - به روایت شاهنامه نخستین شاه روی زمین که رسم شاهی را بنیان گذارد - شاهد نبرد بچه‌ی اهریمن و پسر گیومرث هستیم، گرچه در آن از پسر اهریمن، پسر گیومرث - سیامک - و پسر سیامک - هوشنگ - سخن می‌رود اما داستان به گونه‌ای نطفه می‌بندد که حتی انتظار مکتبی بر زن یا سخنی از جفت گیومرث و جفت اهریمن و جفت هوشنگ، تنها به لحاظ خصیصه‌ی زایش آنان نیز برآورده نمی‌شود و زاویه‌ی روایت حماسی نسبت به زن سکوت مطلق است. در داستان‌های پسین که تلاش بشر برای حفظ زندگی بر زمین، کشف آتش و ساختن ابزار و پدید آوردن پیشه‌هایی چون آهنگری و نجاری... و رسم کشت و درو و پرورش دام، رشتن پشم و بافتن پارچه و ساختن جامه و... روایت می‌شود نیز نه تنها برای زن نقش و سهمی از این کوشش‌ها منظور نمی‌شود که همچنان نامی از این نیمه‌ی دیگر برده نمی‌شود.

زنان در این محدوده از شاهنامه عبارتند از: (۱) ارنواز و شهرناز - دختران جمشید؛

زنانِ ضحاک و فریدون. ۲) فرانک مادر فریدون. ۳) سه دختر شاه یمن، که با پسران فریدون ازدواج می‌کنند و نقشی در پیشبرد داستان ندارند. ۴) ماه‌آفرید، کنیز و زن ایرج که جز ابیات زیر - مبنی بر به دنیا آوردن واسطه‌ی کین‌خواهی از سلم و تور - در شاهنامه دیگر نامی از او نمی‌رود:

یکی خوب چهره پرستنده دید	کجا نام او بود ماه‌آفرید
که ایرج بر او مهر بسیار داشت	قضا را کنیزک از او بار داشت
پری چهره را بچه بد در نهان	از آن شاد شد شهریار جهان
از آن خوب رخ شد دلش پر امید	به کین پسر داد دل را نوید
چو هنگامه‌ی زادن آمد پدید	یکی دختر آمد ز ماه‌آفرید

۵) دختر ماه‌آفرید، که حتی نامش نیز در شاهنامه نیامده و تنها می‌دانیم که فریدون، پشنگ را به شوهری او برگزید و این زن بی‌نام، مادر منوچهر است. در موارد ۲، ۴ و ۵ زن بستری است که تخم کین و خونخواهی مرد از آن به عرصه‌ی حماسه می‌آید. ۶) زن سام، که تنها از او می‌دانیم که: «ز گلبِ برگ رخ داشت و ز مشک موی» و «خورشید چهر و برومند بود». این زن حتی در ماجرای رها کردن زال در البرز کوه نقشی ندارد و از اعتراض یا رضایت او نسبت به رها کردن زال سپید موی چیزی نمی‌خوانیم. ۷) رودابه که نقش عاشق / فاعل را در عشق به پهلوان ایفا می‌کند و وسیله‌ی زایش پهلوان است. ۸) سیندخت، که وی را می‌توان به جرأت مهم‌ترین زن این بخش از شاهنامه دانست - زنی که از مفهوم زن در حیطه‌ی مردانه‌ی شاهنامه ساخت شکنی و آشنایی‌زدایی می‌کند.

زن در شاهنامه انگاره‌ی دیگری نیز دارد که نه مشخصاً با دانای کل روایت شاهنامه با گرایش مردسالارانه، که دقیقاً با دانای کل مرد مدارانه‌ی حماسه در تبیین هستی زن، مادر یا فرزند زیننه و نقش‌های آنان، روایت می‌شود. که بدین دو مورد به‌طور جداگانه خواهم پرداخت.

شهرناز و ارنواز - دختران پوشیده روی و پاکدامن جمشید - دو زن هستند که برای نخستین بار در شاهنامه، نقشی منفعلانه و ضد قهرمانانه - می‌پذیرند. این دو زن دو بار دست به دست مردان / قهرمان می‌شوند. نخستین بار پس از چیرگی ضحاک، این دو را از شبستان جمشید به ایوان ضحاک می‌برند:

دو پاکیزه از خانه‌ی جمشید	برون آوریدند لرزان چو بید
که جمشید را هر دو دختر بدند	سر بانوان را چو افسر بدند
زبوشیده رویان یکی شهرناز	دگر پاک‌دامن به نام ارنواز
به ایوان ضحاک بردندشان	بران ازدهافش سپردندشان
بسپروردشان از ره جادویی	بیاموختشان کژی و بدخویی

(شاهنامه، چ مسکو، داستان ضحاک، ص ۵۱)

ارنواز و شهرناز با ضحاک به سر می‌برند تا چهل سال مانده به پایان پادشاهی ضحاک. در شبی دیرباز که ضحاک «به خواب اندرون بود با ارنواز»، ضحاک خواب فریدون را می‌بیند و هراسان بیدار می‌شود و بانگ برمی‌آورد. دو خورشید روی - شهرناز و ارنواز - از خواب برمی‌خیزند و به دلجویی ضحاک می‌شتابند:

چنین گفت ضحاک را ارنواز	که شاها چه بودت نگویی به راز؟
که خفته به آرام در خانِ خویش	برین سان بترسیدی از جان خویش
زمین هفت کشور به فرمان توست	دد و دام و مردم به پیمان توست

ضحاک از پاسخ گفتن تن می‌زند و می‌گوید اگر داستانِ خواب مرا بشنوید دلتان از جان من ناامید می‌شود. و ارنواز به اصرار از او پاسخ می‌خواهد:

به شاه گرانمایه گفت ارنواز	که بر ما بیاید گشادنت راز
توانیم کردن مگر چاره‌ای	که بی چاره‌ای نیست پتیاره‌ای

(ص ۵۴)

سپس ارنواز به ضحاک پیشنهاد می‌دهد که سراسر داستان را با موبدان (ستاره‌شناسان) بگو، و «پژوهش کن و راستی بازجوی» و پیرس که مرگ تو به دست کیست و او را از میان ببر. ضحاک خوشنود از پیشنهاد ارنواز آن رابه کار می‌بندد و این‌گونه است که ضحاک «نشان فریدون به گرد جهان / همی باز جست آشکار و نهان». فریدون‌زاده می‌شود. فرانک از هراس جان او، وی را به نگهبان مرغزار می‌سپارد. گاو برمایه فریدون را می‌پرورد. ضحاک باخبر می‌شود و گاو را می‌کشد و فرانک زودتر از او فریدون را به مردی پارسای می‌سپارد تا فریدون بزرگ شده به کین خواهی پدر می‌رود. فرانک پس از آن نیز با ایفای نقش مادر در حماسه، یعنی تا پای جان، حفظ کردنِ جان

گذاری بر انگاره‌ی زن در شاهنامه‌ی فردوسی (از آغاز تا پایان داستان منوچهر) ▶ ۳۵۷

قهرمان و انتقالِ اطلاعاتِ خونی - خانوادگی (یعنی کشته شدن آبتین پدر فریدون به دست ضحاک) و ایفای نقش رسانگی خونی، فریدون را به خون‌خواهی برمی‌انگیزد. و جز این نقش عمده‌ی دیگری در پیشبرد داستان ندارد.

به موازات آن داستان کاوه و پسرش به وقوع می‌پیوندد و در یک جا به داستان کین‌خواهی فریدون می‌رسد.

هنگامی که فریدون به شهر ضحاک می‌رسد و طلسم ضحاک را از بالای کاخ او، فرومی‌افکند و جادوان و دیوانِ ایوان او را می‌کشد، شهرناز و ارنواز را از شبستانِ ضحاک برون آورده دستور می‌دهد:

بفرمود شستن سرانشان نخست	روانشان از آن تیرگی‌ها بشست
ره داور پاک بنمودشان	ز آلودگی پس بیالودشان

(ص ۶۹)

پس از آن است که دختران جمشید می‌گیرند و زبان به ستایش و درود فریدون می‌کشایند. گویی که پیش از این آنان ضحاک را به سوی تنها راه چاره یعنی فال‌بینی و یافتن فریدون و کشتن او اشارت نکرده‌اند:

گشادند بر آفریدون سخن	که نو باش تا هست گیتی کهن
چه اختر بُد این از تو ای نیک‌بخت	چه باری ز شاخ کدامین درخت

(ص ۶۹)

و هنوز جنگِ فریدون و ضحاک به جایی نینجامیده، دختران که از پیشگویی ستاره‌شناسان، فاتح و پیروز نبرد را می‌شناسند، از ضحاک و روزگاری که با او گذرانده‌اند، ناله سر می‌دهند و به فریدون گلایه می‌آورند:

چه مایه جهان گشت بر ما به بد	ز کردار این جادوی بی‌خرد
ندیدیم کس کاین چنین زهره داشت	بدین جایگه از هنر بهره داشت...
بدو گفت شاه آفریدون تویی	که ویران کنی جنبل و جادویی
کجا هوش ضحاک بر دستِ توست	گشاد جهان بر کمر بست توست

(همان)

و پس از این است که برای فریدون سبب تسلیم و رام شدنشان را به ضحاک

توجیه می‌کنند:

ز تخم کیان ما دو پوشیده پاک شده رام با او ز بیم هلاک
همی جفتمان خواند او، جفت مار چه گونه توان بودن ای شهریار
شهرناز و ارنواز نان به نرخ روزخورانه، به سوی فریدون تغییر جهت می‌دهند و برای
این که «مگر کاژدها را سرآید به گرز» زبان به آشکار کردنِ رازهای ضحاک گشاده،
می‌گویند که ضحاک اکنون به کجا رفته است و...

قدرت گرایی و خویش‌اندیشی شهرناز و ارنواز در گرایش به ضحاک پس از پدرشان
جمشید و سپس به فریدون در آستانه‌ی سقوط ضحاک، نه تنها در شاهنامه نقد نشده بلکه
به گونه‌ای عادی و معمول کنشی زنانه وانموده شده است. گویی که دیگر نگرش
مردمدارانه از آن شگفت‌زده نمی‌شود و نیز در صددِ تقییح آن نیست.

و اما از سوی دیگر هنگامی که پیشکار ضحاک، «کندرو»، خبر تصاحب تخت و تاج
ضحاک را به وی می‌دهد، ضحاک می‌کوشد تا اوضاع را به آن بدی که «کندرو» می‌گوید،
باور نکند و آن مزد بی‌پروا (فریدون) را مهمان بشمارد. اما استواری ضحاک در برابر
گزارش‌های بد «کندرو» تا آن‌جا دوام می‌آورد که سخنی از ارنواز و شهرناز نیست.
هنگامی که «کندرو» آخرین برگ برنده را رو می‌کند و از رأی زدن و رازگویی دختران
جمشید و آن مرد (فریدون) سخن می‌گوید و پیش‌تر می‌رود و از عشقبازی و هم‌آغوشی
آنان می‌گوید که:

[آن مرد] تا به یک دست گیرد رخ شهرناز به دیگر عقیق لب ارنواز
شب تیره‌گون خود بتر زین. کند به زیر سر از مشک بالین کند
چو مشک آن دو گیسوی دو ماه تو که بودند همواره دلخواه تو
بگیرد به برشان چو شد نیم مست بدین‌گونه مهمان نباید بُدست

(ص ۷۳)

ناگاه ضحاک برمی‌آشوبد و آرزوی مرگ می‌کند و «کندرو» را به باد دشنام و آزار
سخت می‌گیرد و او را از سمت پیشکاری برکنار می‌کند. چرا که «کندرو» جرأت یافته بود
که با بی‌پروایی تصویرِ موحشی از دست شدن حساس‌ترین «چیز» تحت تملک و
تسلط مرد/ضحاک یعنی ناموسش، گزارش کند.

ضحاک از گزارش «کندرو» خشمگین روانه می‌شود و وقتی می‌بیند که همه‌ی مردم - پیر و جوان - فرمانبر فریدون شده‌اند به چاره‌جویی به سوی کاخ می‌رود و می‌بیند که سیه‌نرگس پرجادوی شهرناز سرگرم رازگویی با فریدون است، پس عاجزانه لب به نفرین می‌گشاید و در مغزش آتش رشک و حسد شعله‌ور می‌شود و نیندیشیده خود را به دام نبردی نابرابر می‌اندازد.

شهرناز و ارنواز/ زن در این بخش از داستان به لحاظ حساسیت نسلی، خونی و ناموسی، به عنوان عامل انگیزش و تحریک ضحاک/ مرد در جهت پیشبرد حماسه و تداوم نسل از جمشید، دست به دست می‌شوند. زن در حماسه، که از بخش آگاه‌روان سامانه‌ی مردسالار تولید می‌شود، در حد کاتالیزوری است که سرعت و سبب واکنش را تعیین می‌کند. گرچه در همین متن حماسی نیز شاهد ساخت‌شکنی هستیم.

رودابه، دختر مهرباب - پادشاه کابل - و سیندخت، مادر رستم و همسر زال است. رودابه و زال نادیده عاشق هم می‌شوند. رفتار کنش‌مندانه‌ی رودابه در عشق به زال و جسارت او در آن از ویژگی‌های عشق حماسی و رویارو با عشق در ادبیات غنایی است. در رابطه و تعامل عشق‌ورزانه، در حماسه، زن یا پیش‌آورنده‌ی ماجرای عاشقانه است (مانند تهمینه و منیژه و سودابه) یا بیش از مرد در پیشبرد آن می‌کوشد. که این بخشی از تشخیص بخشی و ویژه‌گردانی قهرمان/ پهلوان حماسه است. به عبارتی برخلاف عشق در ادبیات غنایی، که مرد کنش‌مندانه و نیازمندانه، عشق و معشوق/ معشوقه را طلب می‌کند و این شاخص شخصیت عاشق اوست؛ در ادبیات حماسی آن‌گونه اعلام عشق به زن که در ادبیات غنایی رواج دارد، به گونه‌ای دون شأن پهلوان پنداشته می‌شود. و پیشگام بودن زن در عشق نیز به سبب فروتری ایفای نقش "عاشق" برای "پهلوان" در پنداشت عمومی فرهنگ حماسی است. زن و عشق که در حماسه به ازدواج مطابق با رسم و آیین و دین می‌انجامد، کاری جز تداوم نسل و خون و تولد پهلوان نو و ماندگاری نام پهلوان کهن ندارد. این را زال در توجیه عشق خود به رودابه آشکارا باز می‌گوید:

جهان را فزایش ز جفت آفرید	که از یک فزونی نیاید پدید...
چه نیکوتر از پهلوان جوان	که گردد به فرزند روشن‌روان
چو هنگام رفتن فراز آیدش	به فرزند نو روز باز آیدش

به گیتی بماند زفرزند نام که این پور زال است و آن پور سام
(ص ۱۷۵)

یا:

که گرنه بر امید فرزندمی به زن هیچ‌گونه نیبندمی
همان‌گونه که گفته شد گنش مندی عشق‌ورزانه در حماسه به زن واگذار شده است
چرا که آن دونِ شأنِ پهلوان پنداشته می‌شود. برای نمونه در داستان زال و رودابه، این
کنیزانِ رودابه هستند که خلوت رودابه و زال را پیشنهاد می‌کنند و شرایط آن را فراهم
می‌آورند. در نخستین دیدار رودابه و زال، وقتی زال به بام ایوان رودابه فرا می‌رود، این
رودابه است که برخلاف ادبیات غنایی در پیش زال نماز می‌گذارد و وی را ستایش
می‌کند و دست او را به دست می‌گیرد:

چو بر بام آن باره بنشست باز برآمد پری روی و بردش نماز
گرفت آن زمان دست‌دستان به دست برفتند هر دو به کردار مست
در زبان کنایی شاهنامه، شاه بودن بر زن، به معنای شوهر و همسر بودن برای زن
است. و نشان می‌دهد که در سلسله مراتب قدرت مردانه، شاه برای پهلوان، به مثابه
پهلوان برای زن است. رودابه آن‌گاه که دست زال را برای پیمان بستن می‌گیرد، می‌گوید:
که بر من نباشد کسی پادشا جهان‌آفرین بر زیانم گوا
جز از پهلوان جهان زال زر که با تخت و تاج است و با زیب و فر
سیندخت، مادر رودابه، زنی است خردمند و دانا که با خردورزی زنانه‌اش،
چاره‌جویی خطرهایی است که کابل، مردم کابل، شاه مهرباب، خودش و رودابه را تهدید
می‌کنند. هنگامی که سیندخت از راز رودابه و عشقش به زال آگاه می‌شود، با تمهیدی
خردمندانه زمینه‌ی آن را با مهرباب در میان می‌گذارد، مهرباب برمی‌آشوبد و دست بر
شمشیر می‌نهد تا رودابه را به سزای خود برساند:

همی گفت رودابه را رود خون به روی زمین برکنم هم‌کنون
سیندخت او را به پیروی از خرد فرامی‌خواند و می‌گوید به سخنان من گوش کن و
پس از آن تصمیم بگیر. مهرباب وحشت‌زده، اتفاق‌های ناگواری را که از این عشق
می‌تواند بر سرشان بیاید، تصویر می‌کند:

همم بیم جان است و هم جای ننگ چرا بازداری سرم را زجنگ
اگر سام یل با منوچهر شاه بیابند بر ما یکی دستگاه
ز کابل برآید به خورشید دود نه آباد ماند نه کشت و درود

مشکل مهراب، جز اکراه کلی در ازدواج دختر از سوی پدر که در شاهنامه بسیار دیده می‌شود (نک به: داستان فریدون ازدواج دختران سرو شاه یمن با پسران فریدون، نیز به داستان کیکاوس و شاه هاموران و ازدواج وی با سودابه و...) این است که او می‌ترسد به سبب آن‌که نژادش به ضحاک برمی‌گردد و خود باج‌گذار منوچهر است، و منوچهر از این ازدواج - اختلاط خون خاندان سام با ضحاک تازی - ناخوشنود است، گزند و آسیبی یابد، نه آن‌که ازدواج دخترش با پهلوانی چون زال زر را به لحاظ شأن و جایگاه پذیرا نباشد:

مرا دل بدین نیستی دردمند اگر ایمنی یابمی از گزند
که باشد که پیوند سام سوار نخواهد زاهواز تا قندهار

هنگامی که سام به سوی کابل رهسپار می‌شود و مهراب از ترس برمی‌آشوبد، سیندخت را به نزد خود فرامی‌خواند و برای گذر از این مخمصه و حل مشکل برای خودش، تصمیم می‌گیرد سیندخت و دختر بدکاره را بر سر کوی و برزن خوار و زار بر زمین کشد (تنبیه کند) تا منوچهر شاه، از این پادافره، موضوع ازدواج را از سوی مهراب منتفی دیده و مهراب از آسیب وی در امان بماند.

بدو گفت کاکنون جزین رأی نیست که با شاه گیتی مرا پای نیست
که آرمت با دخت ناپاک تن کشم زارتان بر سر انجمن
مگر شاه ایران از این خشم و کین برآساید و رام گردد زمین...

در این جاست که عبارت «ادبیات خودش ساخت خودش را می‌شکند» مصداق می‌یابد. ما در متن حماسی، شاهد ساخت‌شکنی سیندخت و مهراب از تمام ویژگی‌هایی هستیم که در ادبیات مردانه، به زن و مرد منسوب می‌شوند.

اما چاره‌جویی سیندخت از گونه‌ای دیگر و بی‌باکانه و خردمندانه است و این جاست که می‌توانیم از متن اثری حماسی و مردمدارانه بخوانیم:

چو بشنید سیندخت بنشست پست دل چاره‌جوی اندر اندیشه بست

یکی چاره آورد از دل به جای که بد ژرف بین و فزاینده رأی
سیندخت با گنج و خواسته و کنیزان آراسته خود به نزد سام می‌رود، که البته از باب
بزرگداشت و ستایش او فردوسی می‌سراید: «چو گردی به مردی میان را بیست» و کلاه
خود رومی بر سر می‌گذارد و به درگاه سام می‌رود بی آن‌که از پیش او را خبر کند یا نام
خود را بگوید. سام شگفت‌زده از این است که در چنین وضعیت حساسی «فرستادن زن
چه آیین بود!»

چاره‌جویی سیندخت به نتیجه‌ای دلخواه و مطلوب می‌رسد و گفت‌وگوهای او و سام
در مسیری دوستانه و خوش پایان می‌یابد و سیندخت به مهراب هراسان خبر می‌دهد که
باید برای پذیرایی از مهمان آماده شویم. وقتی که ازدواج زال و رودابه سر می‌گیرد،
مهراب به خردمندی سیندخت اعتراف می‌کند و می‌گوید که رایمندی و خردورزی او،
موجب نجات کابل از مهلکه شد:

لبش گشت خندان و دل شادمان	چو مهراب شد شاد و روشن‌روان
بسی خوب گفتار با او براند	گران مایه سیندخت را پیش خواند
بسی فروخت از رایت این تیره جای	بدو گفت کای جفت فرخنده رأی
بر او شهریاران کنند آفرین	به شاخی زدی دست کاندل زمین
بباید مر این را سرانجام جست	چنان هم کجا ساختی از نخست
اگر تخت عاج است اگر خواسته است	همه گنج پیش تو آراسته است

(ص ۲۲۷)

خردمندی و دانایی و کاردانی سیندخت، در رهیافت و چاره‌جویی، هنگامی که
مهراب از سر ناتوانی و عجز به خشم گرفتار می‌شود و کشیدن رودابه و سیندخت بر سر
انجمن را برای تشفای خاطر منوچهرشاه، چاره‌ی کار می‌بیند، از ساخت‌شکنی‌های
شخصیت زن در متن مردانه و مردمدارانه‌ی حماسه است. شالوده‌شکنی در شخصیت
زن شاهنامه، از این نظر نیز هست که زن یعنی ضد قهرمان در حماسه، قهرمان این بخش از
حماسه شده است.

گونه‌ی دوم انگاری زن در شاهنامه که از برداشت‌های دانای کل حماسه / مردانه بیان
می‌شود، بدین ترتیب است: در داستان جمشید، برای نخستین بار از زن نام برده

می‌شود.^۱ و آن هنگامی است که ضحاک، پدر خود مرداس را به فریفتاری اهرمن می‌کشد. در این جااست که برای تحلیل رفتار غریب پست‌منشانه‌ی ضحاک که خرق عادت حماسه و موضع مرد/پدرسالار^۲ است، به زن/مادر نقش واگذار می‌شود:

چنان بدگهر شوخ فرزندی او	بگشت از ره داد و پیونید او
به خون پدر گشت همداستان	زدانا شنیدم من این داستان
که فرزندی بدگر شود نرّه شیر	به خون پدر هم نباشد دلیر
مگر در نهانش سخن دیگر است	پژوهنده را راز با مادر است

(شاهنامه، چ مسکو، داستان جمشید، ص ۴۶)*

بدین ترتیب دانای کل حماسه یا دانای کل حکمت مردانه فرزندی بد را، اگر چه چون شیر نر دلیر باشد، برای دست یازیدن به خون پدر دارای پروا و زهره نمی‌بیند و تنها در یک صورت، خلاف این اصل ممکن است و آن این‌که مادر در نهان، با رابطه‌ای غیرآیینی و غیردینی باردار شده باشد. این‌که به اختر و نیک‌بخت کسی است که دختر ندارد و فرزند دختر تاج و تخت را بر باد می‌دهد، مضمون مکرری است که پیش‌تر پدران هنگام ازدواج دختران با مردی بیگانه بر زبان می‌رانند. چنان‌که شاه یمن درباره‌ی ازدواج دخترانش با پسران فریدون می‌گوید:

به کینه به دل گفت شاه یمن	که از آفریدون بد آمد به من
بد از من که هرگز مبادم میان	که ماده شد از تخم نرّه کیان
به اخترش کس دان که دخترش نیست	چو دختر بود روشن اخترش نیست

(ص ۸۹)

یا وقتی که غلام زیباروی زال و کنیزان گل‌رخ رودابه سرگرم مذاکره برای پیوستن آن

۱. نیز شایان یادآوری است که در بیت ۸۰ داستان جمشید، در بخشی که از نیکی‌های مرداس - پدر ضحاک - سخن می‌رود، این بیت می‌آید:

بز و میش بد شیرور همچین به دوشیزگان داده بد پاک دین

و از نیک‌منشی‌های مرداس، دادن دین پاک (عفت و پاکدامنی) به دوشیزگان را نام می‌برد. اما چون این بیت محل اختلاف نسخ دیگر است، بدان معنا قابل استناد دانسته نشد.

۲. نک: «داستان رستم و سهراب»، مرگ سهراب به دست رستم.

* ارجاع به متن شاهنامه از: شاهنامه‌ی مسکو، چاپ دوم، ۱۳۷۴ است.

دو به یکدیگرند غلامِ زال برای دست بالا گرفتن موضع مردانه، در پاسخ کنیزان که خلوت رودابه و زال را خواسته بودند، می‌گوید:

ولیکن به گفتن مگر روی نیست	بود کآب را ره بدین جوی نیست
دلاور که پرهیز جوید ز جفت	بماند به آسانی اندر نهفت
بدان تاش دختر نباشد ز بُن	نسباید شنیدش ننگ سخن
چنین گفت مر جفت را باز نر	چو بر خایه بنشست و گسترد پر
کزین خایه گر مایه بیرون کنم	ز پشت پدر خایه بیرون کنم

(ص ۱۶۶)

عالم زنان

سعیده دارستانی فراهانی

از دهم رمضان ۱۳۲۸ ق که نخستین نشریه اختصاصی زنان با عنوان دانش در تهران انتشار یافت تا امروز دهها نشریه در این زمینه در ایران منتشر شده‌اند. اما با تورق این نشریات در می‌یابیم که بعضی عنوان‌ها نه تنها در روزگار نشر سرآمد مطبوعات عهد خود بوده‌اند، بلکه پس از توقف انتشار و در ادوار بعد نیز جانمایی نداشته‌اند. عالم زنان از این زمره است.

نخستین شماره عالم زنان با احتساب جلد در ۳۶ صفحه با قطع ۲۰/۵×۲۷/۵ در تیر ماه ۱۳۲۳ خورشیدی با این مطالب نشر شد:

«تکلیف آینده چیست؟»، «پرورش کودک» به قلم ابوالقاسم نفیسی، «مادام کوری»، «یک داستان واقعی از زندگی روز مره»، «اهمیت خدمات زنان در دنیای امروز»، «رواج کارهای کشاورزی»، «مصاحبه با بانو دکتر فاطمه سیاح استاد دانشگاه»، «بانوان فرانسه»، اثر شارلوت برونته تلخیص و ترجمه عبدالله فریار، «برای خود کلاه بسازید»، «عهد کهن» سروده شمس الملوک مصاحب، «اشعار منتخب» از نظام وفا، «فیلم این ماه» «عشق نمی‌میرد»، «بانوان خوش سلیقه می‌توانند برای خود ژاکت ساده، شیک و کم خرجی بسازند»، «چند دستور کوچک خانه‌داری» به قلم طوسی صدری، «هنرنشستن»، «تزئین خانه‌های انگلستان در دوره بعد از جنگ به قلم آلیس ستل»، «دستور ساختن چند نوع کیک»، «مسمومیت پیت‌های تازه بنزین»، «پرسش‌های بهداشتی مادران»، «شوخی»، «قسم راست!» از ع. وجدانی. از میان مطالب اولین شماره عالم زنان «مصاحبه با بانو دکتر فاطمه رضازاده سیاح» شرح افتخارات یکی از زنان ایرانی در عرصه علمی و فرهنگی در

آن روزگار است که دریغ آمد در این و جیزه نیاید. از این رو عیناً در پی نقل می شود:

«بنا به وقتی که قبلاً گرفته بودم برای ملاقات بانو دکتر فاطمه رضازاده سیاح به منزل ایشان رفتم. با خوشرویی مرا در کتابخانه خود پذیرفتند و پس از اظهار خورسندی از انتشار مجله عالم زنان که به عقیده ایشان خدمت مؤثری در راه هدایت زنان ایران خواهد بود، به سؤالاتی که از ایشان شد با صمیمیت جواب دادند. بانو دکتر رضازاده سیاح تنها زنی است که تاکنون در ایران رتبه استادی داشته و از سال ۱۳۱۵ در دانشگاه تهران مشغول تدریس می باشند و در دانشکده ادبیات صاحب دو کرسی است: کرسی روش تاریخ ادبیات و سنجش ادبیات زبان های خارجه (اروپایی) و کرسی زبان و ادبیات روسی. به علاوه خانم نامبرده بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه و مذاقه در امور اجتماعی نموده و در نهضت زنان متحمل زحمات زیادی شده اند. به زبان های روسی، فرانسه، انگلیسی، آلمانی و ایتالیایی کاملاً آشنا می باشند و مسافرت های زیادی به نقاط مختلف اروپا و غیره نموده و مخصوصاً در این مسافرت ها بیشتر در قسمت هنرهای زیبا مطالعاتی نموده و به تماشای تئاترها و کتابخانه ها و موزه ها پرداخته است. اینک سؤالاتی را که از ایشان شده و جواب هایی که داده اند در زیر به نظر خوانندگان می رساند:

[س]: شرح مختصری از زندگانی و تحصیلات خود را بیان فرمایید.

[ج]: در شهر مسکو پایتخت روسیه متولد شده ام. پدرم مرحوم جعفر رضازاده سیاح مدت ۴۵ سال در دانشکده زبان های شرقی در مسکو پروفیسور زبان و ادبیات فارسی بودند. تحصیلات متوسطه و عالی خود را در مسکو گذرانده و از دانشکده ادبیات اوپورسیتیه مسکو در ادبیات اروپائی به گرفتن درجه دکترا موفق شدم و رساله دکتری خود را راجع به آنتاتول فرانس به رشته تحریر در آوردم. مدت چهار سال در دانشکده های روسیه مشغول تدریس بودم و سپس در سال ۱۳۱۳ به ایران آمدم.

[س]: عقیده شما درباره نهضت زنان و حقوق بانوان در ایران چیست؟

[ج]: با آن که طرفدار نهضت بانوان و تساوی حقوق ایشان می باشم، معهداً باز عقیده دارم که زن ها نبایستی کورکورانه مقلد مردها باشند. زن باید شخصیت خود را که طبیعت به او داده است حفظ کند و از این رو وظیفه مادری برای او مقدم بر وظایف دیگر است.

اما مادر برای تربیت فرزندانش باید دارای فکر روشن و اطلاعات کافی باشد تا بتواند اطفال خود را نه فقط از لحاظ جسمی بلکه از لحاظ روحی و فکری نیز خوب تربیت کند. به عقیده من زن علاوه بر این که باید شخصیت زنانه خود را حفظ کند، یعنی مادر خوبی باشد، باید از لحاظ ظاهر نیز متوجه جمال و زیبایی خود باشد. از طرف دیگر پیشرفت فکری و اخلاق را پیوسته باید مورد نظر داشته باشد و این قبیل ترقی برای زن از راه قرائت کتب خوب می باشد.

[س]: چه شرکتی در جنبش و نهضت بانوان ایران فرموده اید؟

[ج]: از اولین سال ورود به ایران با یک عده از زنان روشنفکر به اقداماتی برای آزادی و نهضت بانوان دست زدیم و هنگامی که وزارت فرهنگ در سال ۱۳۱۵ کانون بانوان را تشکیل داد جزو هیئت مدیره این انجمن شده ام. در همان سال پس از برداشته شدن حجاب در ایران از طرف دولت ایران به سمت عضویت هیئت نمایندگی ایران در هفدهمین دوره جامعه ملل تعیین و به ژنور هسپار شدم و این اولین دفعه و متأسفانه تنها دفعه ای بوده که یک بانوی ایرانی عهده دار مأموریت سیاسی در خارجه گشته است، اما امیدوارم که در آینده نزدیکی زنان ایران که برخی از آنها اکنون هم قابلیت آنرا دارند، موفق به ورود در خدمات سیاسی هم بشوند و خصوصاً بعد از تحصیل تساوی سیاسی شرکت شایانی در امور سیاسی کشور بنمایند.

[س]: علاوه بر شرکت در نهضت و پیشرفت زنان چه فعالیت اجتماعی دیگر

داشته اید؟

[ج]: از موقعی که بنگاه حمایت زندانیان از طرف وزارت دادگستری تشکیل یافت، این جنبه عضویت هیئت مدیره آنرا داشته و اداره و سرپرستی زندان نسوان تهران به عهده من بوده است و برای تربیت اخلاقی و بالا بردن سطح معلومات و آشنا نمودن آنها به حرفه هایی که در زندگی به کار آنها می خورد، کلاس های اکابر و همچنین کلاس هایی برای کارهای دستی برای آنها تشکیل داده ام که مدت دو سال است در جریان می باشد. در سال ۱۳۲۲ که انجمن فرهنگی ایران و شوروی تشکیل گردید، به عضویت هیئت مدیره آن انتخاب شدم و علاوه بر آن منشی کمیته موسیقی و تئاتر و سینمای آن انجمن می باشم. در حزب زنان ایران که در سال ۱۳۲۲ تشکیل گشت، سمت عضویت دبیرخانه

و منشی را عهده‌دار می‌باشم! و همچنین عضو انستیتوی ایران و انگلیس نیز می‌باشم. در خاتمه به خاطر خوانندگان می‌رساند که بانو دکتر رضازاده سیاح عشق و علاقه زیادی به موسیقی دارند و اوقات بیکاری خود را صرف آن می‌نمایند. شاعر و نویسنده هم می‌باشند و تاکنون مقالات زیادی راجع به ادبیات خارجه در مجلات مسکو و تهران نگاشته‌اند».

شماره دوم عالم زنان در مرداد ماه همان سال با قطع و ویژگی‌های شکلی شماره پیشین منتشر شد. در این شماره آورده‌اند که: «مجله عالم زنان همه نوع آگهی می‌پذیرد. برای کسب اطلاعات بیشتر به دفتر روزنامه دلی نیوز، انتهای خیابان فردوسی، جنب خانه پیروزی مراجعه فرمایند». همچنین از میان مطالب شماره دوم معرفی «خانم شمس‌الملوک مصاحب اولین خانم دکتر در ادبیات فارسی از دانشگاه تهران» از این قرار است:

«خانم شمس‌الملوک مصاحب فرزند دکتر علی محمد مصاحب اولین خانمی است که در پنج ماه قبل از دانشگاه تهران موفق به اخذ دکتری در ادبیات شده است. علاقه خاصی که خانم مشارالیه از سن کودکی به مطالعه و تحصیل داشت، اسباب حیرت بود در سن چهار و پنج سالگی که قادر به خواندن و نوشتن نبود با خواهش و تمنا مادر را وادار می‌کرد که از کتب مختلفی که در دسترس اوست، قطعاتی برایش بخواند. این علاقه و شوق به مطالعه و قرائت علاوه از میل باطنی و طبیعی از اینجا بود که خانم نامبرده در خاندانی که همه اهل مطالعه و فضل و کمال بودند، متولد شده بود. اجداد وی اغلب در علوم معقول و منقول سرآمد معاصرین و از زمره حکمای عهد بودند. جد بزرگ وی امیر حسین‌الدین است که به مناسبت اینکه شاعر و ندیم و معاشر دایمی شاه سلیمان صفوی بود مصاحب تخلص یافت و نسب او مطابق بعضی اسناد موجود به خانواده بابران هند می‌رسد. مخصوصاً چون اغلب اوقات فراغت خانم مادر خود را صرف مطالعه می‌دید، این امر برای او نیز زیاده از حد مطبوع شده بود، چنانکه در سن ده سالگی اغلب قسمت‌های مثنوی و حافظ و غزلیات سعدی را از حفظ داشت. تحصیلات مقدماتی را ابتدا در خانه نزد مادر خود و بعد تحت نظر معلمین

مخصوص فراگرفته، سپس در مدارس ناموس و تربیت بنات به آن ادامه داد. پس از خاتمه تحصیلات دبیرستانی به فاصلهٔ چندی وارد دانشسرای عالی گشت و تحصیلات دورهٔ لیسانس را به پایان رسانیده و در بین دانش آموزان دانشکدهٔ ادبیات رتبهٔ اول را حائز گردید و از طرف رئیس دانشکدهٔ علوم و ادبیات و دانشسرای عالی دعوت شد که تحصیلات خود را در دورهٔ دکتری در ادبیات فارسی ادامه دهد و این امر را حسن استقبال کرد.

پس از خاتمهٔ تحصیلات این دوره را در خصوص افسانه‌های بزمی و غنایی و افسانه سرایان بزرگ ایرانی بعد از حملهٔ عرب تا آخر قرن ششم تحت نظر استادان راهنمای خود آقایان فروزانفر و دکتر رعدی استادان دانشگاه به رشتهٔ تحریر در آورد. این تزی که به صورت کتابی مفصل است مشتمل بر دو قسمت می‌باشد: قسمت اول دارای فصول متعدد و مشبعی راجع به تمدن ایران باستان و رواج علم و ادب در آن ادوار و تحولات علمی و ادبی ایران در طی تحولات سیاسی و انقلابات و پیش آمدها و سپس مباحثی مشتمل بر چندین فصل راجع به ظهور ادبیات غنائی در اروپا و سیر تدریجی و تکاملی آن و سپس ادبیات غنائی در ایران است. قسمت دوم در توصیف و تحلیل افسانه‌های بزمی ایران و افسانه سرایان آن می‌باشد. رسالهٔ مذکور در جلسهٔ مخصوصی که با حضور جمع کثیری از اساتید و رجال و دانشمندان تشکیل شده بود، با قید بسیار خوب تصویب و خانم مشارالیها دکتر در زبان فارسی شناخته شد و رادیو لندن این امر را به دانشگاه تهران تبریک گفت. خانم نامبرده عجالاً مشغول تهیهٔ جلد دوم کتاب خود در تحقیق در افسانه‌های اروپایی و وجه اشتراک و شباهت آنها با افسانه‌های ایرانی می‌باشد و نیز دو کتاب دیگر یکی راجع به زن در ایران باستان و دیگری زنان نامی و بزرگ ایران در دست تحقیق اوست. مدت چهار سال است ریاست دبیرستان پروین را که از بهترین مدارس دخترانهٔ دولتی می‌باشد به عهده دارد، و نیز عضو دبیرخانهٔ حزب زنان ایران و مسئول کمیسیون فرهنگی حزب می‌باشد و به واسطهٔ علاقهٔ تامی که برای پیشرفت تعلیم و تربیت دختران و ترقی بانوان دارد در این راه جدیت و کوشش خستگی ناپذیری می‌نماید و اغلب با اولیاء امور وزارت فرهنگ راجع به اصلاح برنامهٔ دخترانه و امور مربوط به آن وارد بحث و مذاکره شده است و اخیراً نظریات و پیشنهادهای را که راجع به

اصلاح برنامه دختران دارد و متکی به تجربه چند ساله و مطالعه مستقیم او در روحيات دختران است برای درج در مجله رسمی وزارت فرهنگ ارسال داشته است. خانم نامبرده با همه علاقه و شوقی که به پیشرفت تحصیل و تعلیم و تربیت زنان دارد و وظیفه اولی زنان را پرداختن به اداره داخل خانه و خانواده و امور مربوط به آن می‌داند و امر تحصیل و مطالعه عالی را در مرتبه ثانی قرار می‌دهد و خود نیز در زندگی همین رویه را از مادر خود آموخته است. شخصاً مفتون و شیفته موسیقی و ادبیات و خود نیز شاعری با ذوق و پرشور است و تاکنون متجاوز از چندین هزار بیت شعر سروده است در اشعار وی هیچ نوع تقلیدی از قدما و معاصرین نیست. شعر را فقط برای ارضاء احساسات خود و هم آهنگی با زبان درونی و خواهش روحی خود می‌سراید و بس» (ص ۱۳).

شماره سوم و چهارم عالم زنان که با خصوصیات فیزیکی شماره‌های پیشین انتشار یافته‌اند، تاریخ شهریور ۱۳۲۳ را دارند. در شماره چهارم فروغ حکمت درباره «پروین اعتصامی» نوشته است که:

«تاریخ را از ابتدا تا امروز ورق بزنید در هر صفحه آن کم و بیش زن را می‌بینید که تا فرصتی یافته در هر رشته از امور که مجالش داده‌اند نام خود را با حروف درشت به ثبت رسانیده است. در صفحه‌ای که از ادبیات قرن ۱۴ هجری سخن می‌رود باز نام برجسته و درخشان زنی به چشم می‌خورد، این پروین است که در آسمان ادب این قرن می‌تابد و تا ابد نیز در سرلوحه افتخارات زن ایرانی تابان خواهد بود.

نخست باید از زندگانی مادی او آگاه شد و سپس به شرح آثار وی پرداخت. زیرا اصل مسلم این است که آثار هر نویسنده یا شاعر تابع مقتضیات و کیفیات محیط اجتماعی و خارجی و هم زندگانی داخلی او است.

در ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ در تبریز دخترکی پا به عرصه گیتی نهاد تا روزی با سحر سخن خود دل عالمی را بشوراند. پدرش مرحوم یوسف اعتصام‌الملک از اهل آشتیان و مادرش اختر خانم از سرزمین تبریز بود. این دختر در دامان نوازش پدر، شفقت و مهر مادر بزرگ شد و تربیت اصلی و حقیقی هر انسان کامل یعنی عزت نفس و شرافت و

نجابت روح که پیدایش و رشد آن در خانواده‌های شریف و بزرگوار و نجیب بیشتر است در او به نهایت کمال خود رسید و بعدها در دوران شوریده‌ی حیات پررنج ولی کوتاه او در تمام آثارش منعکس شده و جلوه نمود به طوری که هر چند رنج می‌دید باز از جاده‌ی درستی و عزت نفس منحرف نشده و در پی هوس‌ها و تفریح‌های بی‌دوام دوره‌ی جوانی نمی‌گشت.

به هر حال این دختر کوچک اندک اندک بزرگ شد و به کسب دانش پرداخت. فارسی و عربی و ادبیات آن دو زبان را از آموزگاران خصوصی در خانه فراگرفت. برای تعلیم زبان انگلیسی به کالج امریکایی در تهران داخل شد و روزهای مدرسه را به نحوی گذرانید که تمام آموزگاران وی از جان و دل دوستش داشته و در اثر صفای روح و ادب او همچون جان‌گرمایش می‌داشتند. دوران تحصیل او طی شد و هنگام زندگانی تازه رسید در تیر ماه ۱۳۱۳ در تهران با پسر عموی خویش عقد ازدواج بست و پس از ۴ ماه با وی به کرمانشاه رفت. لیکن چندی نگذشت که این عقد به طلاق کشید و پروین پس از دو ماه و نیم زندگی زناشویی به طهران برگشت و در مرداد ۱۳۱۴ با تقاضای تفریق به آن زندگی خاتمه داد و چنانکه از نزدیکانش شنیدم تا آخرین دم حیات در خصوص این ازدواج و تأثیر نیک یا بد آن سخنی بر زبان نرانده و شکایتی ننموده است جز آنکه یک بار در جواب اصرار مادر چنین گفته «هفتادوپنج روز دوره‌ی زناشویی من مانند خواب طولانی و حشتناکی بود که خوشبختانه خاتمه یافت و اکنون مایل نیستم در این باب کسی حتی شما با من سخن گوید و گذشته را یادآوری کند. همین قدر کافی است بگویم اگر این وصلت خوب و مناسب بود تقاضای تفریق نمی‌کردم».

سال ۱۳۲۰ در رسید و پروین به ۳۴ سالگی رسید. ناگهان چنگال عفريت اجل گریبان او را برگرفت و از میان خاکیان بر بود و به سماواتیانش پیوند داد و دفتر و طومار حیات آن اختر تابان را پیچید و برفت. آری بر اوراق آن دفتر جز همین چند کلام زندگی چیزی نوشته نشد و صفا و پاکیزگی آن را کمترین اثر آشفستگی تیره و ناپاک نساخت. بلندی روح، صفای ضمیر او روزهای عمر کوتاهش را هر چند محزون و غمگین می‌گذشت، بی‌هیچ طوفان خطرناک و ماجرابی به آخر رسانید و شاید همین غم درونی و ناکامی معصومانه وی در زندگانی، بیشتر بر سوز کلام او افزوده است و سخن او را که از دلی سوخته و

شوریده و روحی رنج دیده برخاسته بر دل دیگران می‌نشانند. در حقیقت این جنبهٔ حزن کلام لطیف‌ترین خاصیت اشعار او به شمار می‌رفته است.

من هرگاه پروین را می‌دیدم، صورتی محزون داشت. ولی چشمان درخشان و نگاه‌های عمیق و فکور او حکایت از غمی آمیخته با عزت نفس و شجاعت روح می‌کرد که همان سبب به وجود آمدن الفاظی چنان لطیف و دلپسند و معانی چنان دقیق و بلند گردید. پروین با اینکه زن و لطیف است کلامش با روحی مردانه آمیخته است و این استحکام سخن بیشتر در نصایح اخلاقی حکمی او جلوه‌گر است. اینکه بعضی می‌گویند اشعار او ساخته و پرداخته شدهٔ اوست و یا بعضی دیگر می‌گویند که موضوع‌های ابتکاری او زادهٔ فکر پدرش بود که وی آنها را با شعر می‌پرورانیده است حرفی است که مفرضان به غلط مشهور ساخته‌اند. زیرا اولاً پدر پروین ذاتاً دارای ذوق شعری نبوده و مهمترین هنر او اطلاع کامل به زبان ترکی و عربی بوده که بهترین آثار او نیز از جمله ترجمهٔ تیره بختان همه از همان ترکی یا عربی بوده است، ثانیاً با اینکه مرحوم اعتصام‌الملک نویسنده بود، معه‌ذا در دو تا سه آثاری که از او به جا مانده هیچگونه اثر ابتکار و ابداعی همچون ابتکارات پروین نمی‌توان به دست آورد. بهترین گواه بر قدرت کلام و سحر سخن پروین همان قطعه‌ای است که بر مرگ خود به نام سنگ مزار خودم سروده و دل از هر شنونده‌ای ربوده است و بی‌شک نمی‌توان قبول کرد که برای به وجود آوردن این قطعه باز پدر از قبر برخاسته و به نام دختر قطعه‌ای در مرگ او سروده باشد! در شماره‌های آینده دربارهٔ دیوان و قصاید وی مفصلاً بحث خواهیم کرد» (ص ۱۳).

شماره‌های ۵ تا ۷ این نشریه به ترتیب در ماه‌های آبان، آذر و دی ۱۳۲۳ چاپ و نشر شده‌اند. در شمارهٔ ۵ مطالبی با این تیتراژها را می‌توان خواند.

فهرست مندرجات

صفحه ۲ - بیماریهای کودکان - به قلم دکتر عاملی / صفحه ۳ - بنگاه حمایت مادران /
صفحه ۵ - میس فلورانس هورریارو / صفحه ۶ - سه نوزاد / صفحه ۹ - خدمات
داوطلبانه زنان / صفحه ۱۳ - زهرای خانلری (کیا) / صفحه ۱۴ - چگونه می‌توان زیبا شد
/ صفحه ۱۵ - انتخاب همسر / صفحه ۱۶ و ۱۷ - مد لباس / صفحه ۱۸ - جین ایر

(داستان سریال) / صفحه ۲۳ - دارو و درد - نکات مفید برای خانه‌داران / صفحه ۲۴ - نخست شجاعت (فیلم این ماه) / صفحه ۲۶ - دستور ساختن بولوز / صفحه ۲۷ - ویژه مناسب ساختن کمر و پایین بدن / صفحه ۲۸ - اطاق اطفال در خانه‌های انگلیسی / صفحه ۳۰ - خانه‌داری / صفحه ۳۱ - مدهای امروزه لباس / صفحه ۳۲ - شرح عکسهای مد لباس - شوخی

زندگی‌نامه خود نوشت زهرا خانلری (کیا) به این شرح است:

«چندی است که مجلهٔ عالم زنان شرح زندگانی مرا خواسته است. نوشتن این موضوع برای من بسیار دشوار است. زیرا نه یارای مدح و تمجید خود را دارم و نه زندگی جریان غیر عادی داشته است که قابل یادداشت باشد. من هم مانند تمام مردم روزی به دنیا آمدم و روزهایی را گذراندم، مثل همه به مدرسه رفتم، مثل همه درس خواندم، هوش من هرگز مافوق رفقایم نبوده است و به هیچ‌وجه در خود نبوغ و ژنی حس نکرده‌ام. فقط طبیعت از یک لحاظ مرا خوشبخت خلق کرده و آن این است که در میان یک خانوادهٔ دانش پرور و علم دوست به وجود آمدم. دنبال تحصیل رفتن و علم آموختن به قدری در خانوادهٔ ما طبیعی است که هر دختر و پسر آموختن را مانند خوردن از ضروریات زندگی می‌شمارد و به همین دلیل هم اغلب پسرها و دخترهای خانوادهٔ من (خانوادهٔ کیا) لیسانسیه و دکتر هستند. پدر و مادرم هم مرا آزاد بار آوردند راه زندگی را به من نشان دادند و پس از آن مرا به حال خود وا گذاشتند. من در کوچکی هم مانند بزرگی دختر کناره‌گیر و کم معاشرتی بودم و بیشتر سر و کارم با کتاب بود. هنگامی که دبیرستان را تمام کردم دختر شانزده ساله‌ای بیش نبودم اما چنان شوق و حرارت تحصیل در من پایه گذارده بود که هر آن فکر می‌کردم فرصت گذشته و کاری نکرده‌ام. این فکر هنوز هم دائماً مرا در شکنجه و عذاب می‌گذارد. من در شانزده سالگی گمان می‌کردم که تمام معایب اجتماع را شناخته‌ام. گمان می‌کردم سر منشاء بدبختی زن را دریافته‌ام؛ از سادگی و بی‌تجربگی دختران عصبانی می‌شدم از ازدواج‌های اجباری بیزار بودم، از این رو قلم به‌دست گرفتم و دو رمان یکی به اسم «پروین و پرویز» و دیگری به نام «زاله» در دو سال متوالی یعنی در شانزده و هفده سالگی نوشتم. البته نوشتهٔ یک دختر مدرسه در چنین سنی پخته و از روی تجربه نیست و بدین جهت هم پس از چند سال از نوشته‌هایم بیزار

شدم و تا توانستم آنها را سوزاندم. اما نویسنده‌های مسن‌تر و پر مدعای‌تر از من هم بودند که چندان پخته‌تر از من نمی‌نوشتند. خوشبختانه من زودتر از آنها به عیب نوشته‌های خود پی بردم.

باری از گوشه و کنار مترصد بودم که وسیله‌ای برای ادامه تحصیل بیایم. چنانکه نامه‌ای به وزارت فرهنگ نوشتم و تقاضا کردم با پسرها در کلاس ۶ ادبی امتحان دهم. وزارت فرهنگ هم با من موافقت کرد. اما خوشبختانه این فکر با سال ۱۳۱۴ و نهضت بانوان مصادف شد و زنها اجازه ورود به دانشگاه را به دست آوردند. با گذراندن امتحان ورودی به دانشکده ادبیات داخل شدم و در سال ۱۳۱۷ از این رشته فارغ‌التحصیل گشته به اخذ درجه لیسانس نائل آمدم.

در این سال‌ها گفتگوهای درباره ازدواج من پیش می‌آمد، اما طبع دانشجویی من باز نمی‌توانست فکری جز تحصیل در مغز خود پیروانند. به این جهت با وجود اینکه عده زیادی مرا از ادامه تحصیل منع می‌کردند، باز نام خود را جزو داوطلبان رشته دکتری که تازه تأسیس یافته بود ثبت کردم و سال‌ها هم خود را بدان مشغول نمودم. بالاخره در روز دوشنبه ۱۰ بهمن ماه ۱۳۲۲ در جلسه عمومی از رساله دکتری خود دفاع کردم. موضوع رساله من که سه سال درباره آن مطالعه کردم «سبک تاریخ‌نویسی در ایران اسلامی تا قرن نهم هجری» است. این رساله در تحت نظر و راهنمایی استاد محترم آقای ملک‌الشعراء بهار تهیه شد و با قید بسیار خوب مورد قبول هیئت ممتحنه واقع گشت.

من در ضمن تحصیل دنباله افکار اجتماعی خود را رها نکرده بودم و پیوسته در روزنامه‌ها مقالاتی می‌نوشتم و پس از اتمام تحصیل نیز مرتب به ترجمه و مطالعه آثار ادبی و اجتماعی نویسندگان مشغول شدم.

اکنون دبیر دبیرستان نوربخش و منشی حزب زنان ایران و عضو هیئت تحریریه روزنامه زن امروز و همسر دکتر پرویز خانلری هستم و پیوسته می‌کوشم که معلم خوب، عضو فعال حزب، نویسنده مقالات سودمند روزنامه و زن خوبی برای شوهرم باشم.

آرزوی من این است که زن ایرانی یک زن فهمیده و با شعور شود. به حقوق خود پی‌برد و به زودی آلت دست قرار نگیرد. من عقیده دارم که زن باید در مقام اجتماعی با مرد مساوی باشد، زیرا زن هم بشر است، زن هم از جامعه حقی می‌برد و باید آنرا

به دست آورد و اگر در منزل بماند و فقط به کار خانه و مادرش برسد، مردها وقت را غنیمت شمرده، حقش را پایمال خواهند کرد.

من در حالی که طبیعتاً و مخصوصاً نسبت به محیط امروزی ایران بسیار بدبین می باشم، به همت و کوشش خود نیز اطمینان دارم و امیدوارم که در مبارزه اجتماعی موفق شوم» (ص ۱۳).

فهرست مندرجات شماره ۶ از این قرار است:

صفحه ۲ - راهنمایی به زنان باردار - به قلم خانم اسکویی / صفحه ۶ - سارا دوشس مالبارو / صفحه ۷ - اشک (داستان) / صفحه ۹ - زنان هند / صفحه ۱۳ - مصاحبه با بانو دکتر ایران اعلم رئیس سرویس زایشگاه تهران / صفحه ۱۴ - آرایش دختران جوان / صفحه ۱۵ - حرکات نامناسب دست، مد لباس / صفحه ۱۶ و ۱۷ - مد لباس / صفحه ۱۸ - جین ایر (داستان سریال) / صفحه ۲۳ - گل‌های خودرو - ماه گرفت / صفحه ۲۴ - در هر دو جنگ (فیلم این ماه) / صفحه ۲۶ - دستور بافتن پیراهن / صفحه ۲۷ - ده سال در یک دقیقه به ستان افزوده و یا کم می شود - چند دستور خیاطی / صفحه ۲۸ - میل خانه های انگلیسی / صفحه ۳۰ - خانه داری / صفحه ۳۱ - معجزه عجیب - یک شغل سیاسی برای خانم های انگلیسی / صفحه ۳۲ - نامه وارده - آگهی

در شماره ششم مصاحبه با بانو دکتر ایران اعلم رئیس سرویس زایشگاه تهران مندرج است:

«پرستاری مرا در راهرو زیبا و بسیار منظم و تمیز بهداری بانک که بی شباهت به بهداری درجه اول خارجه نیست، راهنمایی و وارد اطاقی کرد. در اطاق خانم بسیار موقری که نور ایمان و فداکاری از چشمان با نفوذش می درخشید و بی اختیار شخص را شیفته سادگی و وقار خود می نمود با کمال صمیمیت مرا پذیرفت. این خانم بانو دکتر ایران اعلم بود. خود را معرفی کرده از ایشان خواهش کردم به سؤالات من جواب دهند و ایشان با کمال صمیمیت این خواهش مرا پذیرفته اینک سؤالاتی که از ایشان شده و جوابهایی که داده اند، در زیر به نظر خوانندگان می رساند.

[س]: شرح مختصری از زندگی خانوادگی و تحصیلات مقدماتی خود بیان فرمایید؟
[ج]: پدرم دکتر امیر اعلم دکتر در طب از دانشگاه لیون و استاد دانشگاه می باشد.

خودم در تهران متولد شده و تحصیلات ابتدایی خود را در تهران به پایان رسانیده، سپس به بیروت عزیمت و در سوردولاسیته دو بزانسون به ادامه تحصیلات خود پرداخته و باکلروآرا در همین بیروت گرفتم.

[س]: تحصیلات عالی خود را در کجا به پایان رسانیده‌اید؟

[ج]: پس از اخذ باکلروآرا از بیروت به فرانسه عزیمت و قبلاً دو سال در شهر بزانسون در دانشکده طب مشغول تحصیل بودم و سپس به پاریس آمده در دانشگاه آنجا تحصیلات دکترای خود را به پایان رسانیدم و به اخذ دیپلمی که حق طبابت در فرانسه برای من قائل بود، موفق شدم. تخصص من در امراض زنانه و قابلگی می‌باشد. مدت اقامت من در فرانسه ۶ سال یعنی از ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۱ بوده و هنگامی که آلمانی‌ها وارد فرانسه شدند، من در پاریس بودم و مراجعت من به ایران مصادف با اعلان جنگ روسیه و آلمان بود و من آخرین مسافری بودم که از راه روسیه به ایران آمدم.

[س]: چه چیز باعث شد به علم طب پردازید، آیا از کودکی به آن علاقه‌مند بودید؟

[ج]: به پدرم بسیار علاقه‌مند بودم و بنا بر این از کودکی نیکوکاری‌های پدرم و شب بی‌خوابی‌ها و فداکاری‌هایی که برای نجات هموعان انجام می‌داد تأثیر غریبی در من کرد و غریزه فداکاری را در من برانگیخت و از همان کودکی آرزو داشتم به بیچارگان و ضعفاء و بیماران کمک کنم و رفته رفته این غریزه در من شدت یافت و بالأخره بهترین راه رسیدن به این مقصود عالی را آموختن علم پزشکی دانستم. اکنون هم پزشکی در حقیقت تنها شغل من نیست، بلکه چون به آن بسیار علاقه دارم، از روی شوق به آن مبادرت می‌ورزم و با اینکه به اندازه کافی تمول دارم و می‌توانم هرگونه وسائل راحتی را فراهم کنم، ولی بهترین لذت‌ها برای من این است که مریضی را معالجه کرده و بتوانم درد او را مداوا کنم. در نظر من غنی و فقیر همه با هم برابرند و مریض‌هایی را که تاکنون معالجه کرده‌ام به این حقیقت گواهی می‌دهند.

[س]: آیا به موسیقی و نقاشی و ادبیات علاقه‌مند می‌باشید و اوقات بیکاری خود را

چگونه صرف می‌کنید؟

[ج]: در مواقعی که در بیروت بودم معلم مخصوصی به من پیانو درس می‌داد و نواختن پیانو را بسیار دوست داشتم و اکنون هم با وجود کارهای زیاد، هر وقت فرصتی

دست دهد، خود را با آن مشغول می‌کنم. نقاشی را هم دوست داشتم و هنوز چند پرده از نقاشی‌هایی که کشیده‌ام، اطاق مطالعه مرا زینت می‌دهد. برنامه کار من طوری است که فعلاً هیچ وقت کارهای غیر طبی ندارم با این حال به ادبیات بسیار علاقه‌مندم. ولی متأسفانه چون فارسی را به‌خوبی نمی‌دانم، بیشتر مطالعات من در کتب ادبی فرانسه است و موسیقی کلاسیک را نیز بسیار دوست دارم.

[س]: عقیده شما درباره زنان چیست و آیا فکر می‌کنید زنان باید بیشتر اوقات خود را در بنگاه‌های خارج به سر برند و یا معتقدید که اداره‌خانه برای زنان مقدم است؟
[ج]: همه تصور می‌کنند که چون من شغل طبابت را پیشه خود ساخته‌ام، معتقدم که زنان باید به مشاغل خارج پردازند. ولی بر عکس من خود به این اصل ایمان کامل دارم که وظیفه اولیه زن اداره‌خانه و مراقبت از شوهر و فرزند است و معتقد نیستم زنان به کار در بنگاه‌ها پردازند. کارهای خارج باید فرع بر وظیفه اساسی زن یعنی خانه‌داری و پرورش اولاد باشد...» (ص ۱۳).

فهرست مندرجات شماره هفتم عالم زنان به این شرح است:

صفحه ۱ - شیر دادن بچه به قلم خانم اسکویی / صفحه ۵ - میس ماری گریک مک کیکی / صفحه ۶ - فداکاری / صفحه ۹ - انجمن‌های زنان یا کانون بانوان در انگلستان / صفحه ۱۲ - نزاع عشاق / صفحه ۱۳ - مصاحبه با بانو دکتر فاطمه سیاح و خانم تربیت / صفحه ۱۵ - آیا بروس زدن فرش‌شماه را خراب می‌کند. مد لباس / صفحه ۱۶ و ۱۷ - مد لباس / صفحه ۱۸ - جین ایر (داستان سریال) / صفحه ۲۳ - غل (اثر طبع آقای سلطانزاده پسیان) - مبارزه یک فرانسوی / صفحه ۲۴ - [گوشه‌ای] از بهشت (فیلم این ماه) / صفحه ۲۶ - ژاکت بافتنی / صفحه ۲۷ - خبرهای مربوط به زنان بریتانیا / صفحه ۲۸ - رنگ آمیزی اطاق و انتخاب پرده / صفحه ۳۰ - خانه‌داری / صفحه ۳۱ - تذکر و پوزش / صفحه ۳۲ - شوخی - آگهیها.

در این شماره «مصاحبه با خانم دکتر فاطمه سیاح استاد دانشگاه تهران و خانم تربیت رئیسه دبیرستان نوریخش» از این قرار است:

«در ساعت چهار بعد از ظهر روز چهارشنبه برحسب وقت قبلی پروفیسور فاطمه

سیاح و خانم هاجر تربیت را در منزل شخصی خانم سیاح ملاقات کردم. طی مصاحبه گرمی که با ایشان به عمل آمد مطالبی مورد بحث و سؤال واقع شد که برای مزید اطلاع خوانندگان محترم عیناً درج می‌شود:

[س]: مقصود از مسافرت شما به ترکیه چه بود و به چه ترتیب انجام شد؟

[ج]: حزب زنان ایران در صدد برآمده بود که برای برقراری روابط مستقیم با زن‌های ترکیه و ایجاد مناسبات دوستی و تماس با آنها و همچنین برای مطالعه در اطراف پیشرفت زنان و مؤسسات فرهنگی و اجتماعی آنان در کشور دوست و همسایه یک هیئت نمایندگی به ترکیه بفرستد. این پیشنهاد به سفارت ترکیه گوشزد گردید و با جناب آقای سفیر کبیر ترکیه در ایران مذاکره به عمل آمد. سفارت ترکیه طی نامه‌ای این فکر را با خوش‌بینی تلقی و اطلاع دادند که دولت ترکیه این هیئت را رسماً دعوت می‌کند که در مدت توقف در ترکیه مهمان آن دولت باشند و حزب زنان ایران نیز دو نفر را به نمایندگی برای رفتن به آنکارا فرستادند.

[س]: دولت و جامعه ترک چگونه از شما پذیرایی کردند؟

[ج]: می‌توان گفت که پذیرایی دوستانه‌ای که در محیطی بسیار صمیمی از ما به عمل آمد، نه تنها نشانه علاقه‌ای بود که جامعه ترک به نمایندگان حزب زنان ایران نشان داده، بلکه می‌توان از آن به درجه علاقه‌مندی آن ملت به ملت ایران به خوبی پی برد. و پذیرایی با شکوهی که چه در آنکارا و چه در استانبول از ما به عمل آمد، نشان می‌داد که دولت و ملت ترکیه صمیمانه به همکاری و همفکری به دولت و ملت ایران علاقه‌مند می‌باشد.

در مدت چهارده روز اقامت در آنکارا در «آنکارا پالاس» که از بزرگترین و با شکوه‌ترین مهمانخانه‌های آنکارا است از طرف دولت ترک از ما پذیرایی شد و مطابق برنامه‌ای از که از طرف دولت ترکیه معین شده بود، در این مدت به بازدید بنگاه‌های مختلف فرهنگی و بهداشتی و مؤسسات خیریه که هر یک به نوبه خود ترقیات و پیشرفت‌های شایان تقدیر ملت ترک را نشان می‌داد، می‌رفتیم.

در مدت اقامت در آنکارا از طرف انجمن‌ها و مؤسسات فرهنگی و ادبی مهمانی‌هایی به مناسبت مسافرت ما به ترکیه داده شد و اقامت ما در آنکارا مصادف با عید بزرگ جمهوریت ترکیه گردید و در آن روز از طرف دولت به رژه دعوت شده، و

همچنین در شب‌نشینی بزرگی که از طرف رئیس‌جمهور داده شد شرکت کرده و به حضرت عصمت اینونو معرفی شدیم.

روز پانزده آبان پس از چهارده روز اقامت در آنکارا، عازم استانبول شدیم. در روز حرکت از طرف وزیر خارجه ترکیه پذیرایی گرمی به عمل آمد و خواهش کردند که در استانبول هم حتماً مهمان دولت ترکیه باشیم.

در استانبول از طرف عده زیادی از افراد ایرانی و عده‌ای از بانوان ترک، مراسم پیشواز در ایستگاه حیدر پاشا به عمل آمد. در مهمانخانه «په را پالاس» منزل کرده و در مدت اقامت خود در این شهر به بازدید بنگاه‌های فرهنگی و بهداشتی و همچنین بناها و قصرهای تاریخی رفتیم و در این مدت میمانی‌های زیادی به مناسبت مسافرت ما به استانبول داده شد.

[س]: وضع حقوقی زنان ترک از لحاظ سیاسی و اجتماعی چگونه است؟

[ج]: زنان ترک از ۱۹۰۵ موفق شدند تساوی حقوق اجتماعی و سیاسی کامل به دست بیاورند. در ۱۹۲۶ تساوی حقوق در ازدواج و طلاق و ارث و در ۱۹۳۱ حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در انجمن شهرداری و در ۱۹۳۵ حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در مجلس شورای ملی به آنها داده شد. بنابر این [سال] ۱۹۳۵ زنان ترک با مردان تساوی حقوق کامل یافتند و فعلاً زنان ترک در کلیه رشته‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دوش به دوش مردان در راه سعادت و ترقی کشور خود همقدم می‌باشند.

[س]: زنان ترک از زنان ایران از لحاظ فرهنگ جلوترند یا نه و طرز فکر و تعلیم و

تربیت آنها چگونه است؟

[ج]: اگر بخواهیم زنان دانشمند و روشنفکر ترک را فقط با زنان روشنفکر و تحصیل کرده ایرانی مقایسه کنیم هیچ فرقی از حیث روشنفکری و استعداد در ترقی و تعالی در بین آنها مشاهده نمی‌شود. اما نکته قابل ملاحظه در این است که عده زنان تحصیل کرده و دانشمند ترک بر عده زنان تحصیل کرده ایرانی فزونی دارد. در ترکیه زنان در کلیه رشته‌های اجتماعی و سیاسی شرکت داشته و پزشکان و ادباء و نویسندگان و وکلای عدلیه و قضات زن فراوان می‌باشد. بدون تردید یکی از علل مهم پیشرفت زنان ترک همانا داشتن تساوی حقوق است که راه را برای شرکت آنها در امور مختلفه باز کرده و

تشویق بزرگی برای ترقی فرهنگی آنها بوده است.

درباره طرز فکر و تعلیم و تربیت آنها می‌توان گفت که کاملاً غربی و اروپایی است و زنان ترک برای پیشرفت خود و در نتیجه کشورشان، بانوان روشنفکر غربی را در روش خود سرمشق قرار داده‌اند. ولی درباره صنایع ملی و احیاء هنرهایی که با تاریخ آنها بستگی دارد از برنامه سیاسی دولت ترکیه پیروی می‌کنند.

[س]: چه فعالیتی برای نزدیکی روابط زنان ایران و ترک در این مسافرت کرده‌اید؟
[ج]: برای شناساندن زنان ایران به ملت ترک و نزدیکی به یکدیگر چندین بار از طرف ما در رادیو و مجالس سخنرانی شد. مثلاً در یکی از میمانی‌ها که از طرف زنان روشنفکر آنکارا در آنکارا پالاس داده شد پیام «حزب زنان ایران» به خواهران ترک به صورت خطابیه‌یی از طرف خانم سیاح ایراد شد. پیام مزبور در تمام جرائد ترکیه نقل شده و انعکاس نیکویی بخشید. خانم تربیت نیز در این جلسه نطق مفصلی درباره تمدن ایران و نهضت بانوان ایرانی ترکی ایراد کردند. همچنین در نتیجه مصاحبه با خبرنگاران روزنامه و آمیزش با بانوان روشنفکر و دانشمند ترک و نوشتن مقالاتی در روزنامه‌های مهم پایتخت و سخنرانی‌هایی که چه در آنکارا و چه در استامبول از طرف ما داده شد، کمک زیادی به منظور بالا به عمل آمد.

[س]: از برخورد با جامعه ترک چه خاطره‌هایی دارید و چه ارمغانی از این مسافرت برای زنان ایران آورده‌اید؟

[ج]: زنان ترک از حیث فرهنگ و تمدن پیشرفت بسیار شایانی کرده‌اند و می‌توان گفت که کاملاً به اهمیت حقوق خود پی‌برده‌اند و اکنون که به آنها تساوی حقوق داده شده کوشش می‌کنند که آن طوری که باید و شاید به کشور و فرهنگ خود کمک کنند و در جامعه خود عضو مفیدی باشند. در حقیقت زنان ترک را می‌توان نمونه برجسته‌ای از زنان وطن‌پرست و متمدن دنیا دانست و تصور می‌کنم این خود دلیل روشنی بر ضد عقیده کسانی که با آزادی و تساوی حقوق زنان با مردان مخالفند می‌باشد و نشان می‌دهد که اگر به زنان اجازه شرکت در امور مختلف داده شود، به خوبی قدر آن را دانسته و سعی می‌کنند از آن سوء استفاده نکرده، بلکه ثابت کنند که زنان نیز می‌توانند دوش به دوش مردان در راه تعالی و ترقی کشور و فرهنگ خود پیش روند و این نتیجه به عقیده

من بهترین ارمغانی است که هم برای زنان و هم برای جامعه خود آورده‌ایم» (ص ۱۳ و ۱۴).

شماره ۸ عالم زنان که تاریخ «بهمن و اسفند ماه ۱۳۲۳» را دارد به قیمت ۸ ریال عرضه گردیده است. در این شماره می‌خوانیم که: «مجله عالم زنان مقالات و داستان‌های نویسندگان ایرانی بخصوص آثار ادبی خانم‌ها را با کمال مسرت پذیرفته و پس از تصویب هیئت تحریریه و چاپ در مجله حق‌الزحمه کافی داده خواهد شد. مقالاتی که مناسب چاپ در این مجله نباشد مسترد می‌گردد».

در روی جلد شماره ۹ عالم زنان آورده‌اند: «عالم زنان شماره مخصوص نوروز [۱] شماره ۹ فروردین ماه ۱۳۲۴ [۲] بها ۸ ریال».

در این شماره «داستان مادر دروغی نگارش عظمی عدل»، «آفتاب و هوای آزاد و اهمیت آن در رشد و نمو کودک به قلم خانم اسکویی»، «تشنه سرگردانی» سروده پروین تکین بامداد، «نکات مهم در مُد لباس»، «میسز چرچیل»، «مد کفش»، «توجه به آسیب دیدگان جنگ [معرفی] مؤسساتی که به اشخاص ناقص الاعضاء کار یاد می‌دهند»، «خانم نشاط»، «کنگره زنان در قاهره»، «اگر به جای مادر زخم بودم»، «با کمی سیلحه و بدون خرج می‌توانید یک لباس را به چندین شکل در آورید»، «غرور و تعصب» اثر جین آستن، ترجمه عبدالله فریار، «ورزش مخصوص برای باریک کردن کمر»، «خانه‌داری»، «چگونه فیلم‌ها را در موقع جنگ تهیه می‌کنند»، «دستور ساختن پیش‌سینه»، «نمایشگاه و مسابقه گل و گیاه»، «معلومات خود را بیازمائید»، «میز و صندلی بافتنی برای عروسک کودکان»، «چند دستور مفید خانه‌داری»، «تاریخچه پیدایش اتومبیل» و «شوخی».

شماره ۱۰ عالم زنان با همان خصوصیات در اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ انتشار یافت. در این شماره ذیل مسابقه آورده‌اند که: «مجله عالم زنان از بانوان و خوانندگان خود خواهشمند است که اشکالات و گرفتاری‌ها و علاقه‌مندی‌ها و آرزوهای خود را در محیط خانه یا خارج از آن طی نامه بنویسند. دفتر مجله ده عدد از بهترین نامه‌ها را چاپ کرده و به نویسندگان آنها یک سال مجله مجانی خواهد داد. نامه‌ها باید تحت عنوان مسابقه به دفتر مجله عالم زنان ارسال گردد و قبل از خرداد ماه به دفتر مجله برسد».

فهرست مندرجات شماره ۱۱ عالم زنان که در خرداد ماه منتشر شده از این قرار است:

صفحه ۲- زنان جنگجو/ صفحه ۴- تغذیه اطفال/ صفحه ۶- طنازی و فریبندگی/ صفحه ۷- خون یا مایع حیاتی/ صفحه ۸- زنان چگونه رأی می دهند/ صفحه ۹- می لیک - مادام چیانکایشک/ صفحه ۱۰- یک روز از زندگی یک پرستار/ صفحه ۱۲- دستی که به در خورد (داستان)/ صفحه ۱۴- لباس برای اطاق خواب/ صفحه ۱۶- سهم زنان انگلیسی/ صفحه ۱۸- محبت زن پدر/ صفحه ۲۰- مبارزه زنان (مقاله وارده)/ صفحه ۲۲- غرور و تعصب (داستان)/ صفحه ۲۶- هولیود حقیقی/ صفحه ۲۸- طرز آرایش/ صفحه ۲۹- دستور خرید/ صفحه ۳۰- قاتل را پیدا کنید/ صفحه ۳۱- عروسک قشنگ/ صفحه ۳۲- شوخی- آگهی

در شماره ۱۲ (تیر ۱۳۲۴) این اعلان را می خوانیم:

«کاری ندارد شما هم می توانید زیبا و شیک باشید. لباس خوش دوخت شما را به جامعه معرفی کرده و اندامتان را زیبا جلوه می دهد. تمام زنان شیک تهران لباس های خود را از لافایت اتباع می کنند. به لافایت مراجعه کنید. پیشمان نخواهید شد. لباس ها و کالاهای مفید در این مغازه به قیمتی فروخته می شود که همه می توانید از آن استفاده کنید. لافایت همه گونه ماتوهای بهاره-کت و دامن-بلوز-انواع لباس های ابریشم خالص و مصنوعی-کلاه-روبدو شامبر-انواع دستکش تابستانی و زینت آلات و کیف را در دسترس شما می گذارد برای انتخاب لافایت-انتهای خیابان فردوسی-جنب شاهرضا مراجعه کنید.»

خبر جشن دهمین سال کانون بانوان در شماره ۱۳ (مرداد ۱۳۲۴) به این شرح آمده است:

«جشن دهمین سال کانون بانوان

امسال کانون بانوان که برای خانم های ایرانی وسائل تعلیم و تربیت و پرورش علوم خانه داری را فراهم کرده، دهمین سال خود را جشن گرفت. در این جلسه جشن که در تهران منعقد گردید، خانم دولت آبادی گزارشی از فعالیت های کانون قرائت کرد. این کانون که در سال ۱۳۱۴ تأسیس شده از طرف وزارت فرهنگ از آن حمایت شده و با آن مساعدت مالی می شود. خانم دولت آبادی اظهار داشتند که تا امسال ۱۸۴۹ شاگرد از پیر و جوان از کلاس های کانون که مجانی است استفاده نموده اند.

یکی از مهمترین خدمات کانون تشکیل کلاس بچه‌داری است که مطابق اصول جدید به دوشیزگان تعلیم داده می‌شود و در سال گذشته ۱۲ نفر از دوشیزگان به دریافت گواهینامه از این قسمت نایل شده‌اند. کانون هفته‌یی یک بار فیلم تربیتی نمایش می‌دهد و هر دو هفته یک بار یک جلسه سخنرانی تشکیل می‌گردد. نه سال قبل کانون مجله‌یی به نام زبان زنان که ارگان رسمی آن بود تأسیس کرد. هدف این مجله هدایت و پرورش مادران سراسر کشور است. در نوروز ۱۳۲۴ کانون ۳۱۰ دست لباس برای مستمندان تهیه و بین آنها توزیع کرد. خانم دولت‌آبادی در خاتمه گزارش خود، دوشیزگانی را که به دریافت گواهینامه نائل آمده بودند، مخاطب ساخته و از آنها خواهش کرد که خود را برای زندگانی جدیدی که وارد آن می‌شوند، شایسته بسازند.

گویا شماره ۱۴ آخرین شماره عالم زنان است، چون در صفحات پایانی آن آگهی ذیل مندرج است:

آگهی اداری

مجله عالم زنان از این پس از طرف اداره انتشارات سفارت کبرای انگلیس منتشر نخواهد شد، بدین وسیله مراتب را به اطلاع عموم خوانندگان ارجمند بخصوص مشترکین گرامی می‌رساند و تمنی دارد مشترکینی که از بابت وجه آبونمان طلبکار می‌شوند، با قبض رسمی به خانه پیروزی خیابان فردوسی مراجعه و طلب خود را دریافت دارند.

دفتر عالم زنان

سراج النساء عاشق زبان و فرهنگ ایران

صدیقه دولت آبادی

زبان فارسی در شبه قاره هند نشو و نمای طولانی دارد. اگر خدمات پارسی زبانان هند به زبان فارسی بیش از ما نباشد، مسلم کمتر از ما نیست. شعری که از هزارسال پیش به این طرف در سرزمین پهناور هند چهره کرده اند کم نیستند. خدمتی را که گویندگان فارسی زبان مقیم شبه قاره به غنای زبان فارسی بخشیده اند با زبان و قلم الکن نمی توان باز نمود. گویندگانی در آن خطه عظیم رخش دانش تاخته اند که تا زبان و فرهنگ ایرانی زنده است نام آنان جاودان خواهد درخشید. در گذشته دور گوینده توانایی چون مسعود سعد سلمان در خطه پیشاور و بعد از او امیر خسرو دهلوی یا اسدالله غالب یا بیدل یا اخیراً گوینده بلند آوازه محمداقبال لاهوری که هر یک رخش دانش در آن خطه به جولان در آورده اند. به گذشته دور و سرگذشت طولانی زبان فارسی از آن خطه نمی پردازیم با مختصر اشاره ای به دوست سال گذشته می توان دریافت که فارسی زبانان مقیم هند و فارسی زبانان هندی چه خدمت بسزائی به فرهنگ ما کرده اند. اگر بخواهیم به خدمات مردم فارسی زبان شبه قاره در ادوار مختلف پردازیم خود باید کتابی چند جلدی را تدارک کنیم. اما از قریب دوست سال پیش که چاپخانه و چاپ در هند پیدا شد خدمت مردم فارسی زبان هند به زبان فارسی به اوج خود رسید.

اولین روزنامه فارسی در سرزمین هند به چاپ رسید.

شاهنامه حکیم طوس اولین مرتبه در هند چاپ و نشر یافت.

تاریخ بیهقی اولین بار در دو مجلد در هند به چاپ حرفی رسید.

مجموعه متون فارسی که در دوست سال گذشته در هند به چاپ رسیده اند آدمی را به حیرت و آمی دارد. در میان متون فارسی چاپ هند متونی دیده می شود که ایرانیان فارسی زبان در ایران بسیاری از آنها را نمی شناسند. اگر چه میان کتاب های فارسی چاپ هند کتب

زیادی با نفاست چاپ نشده‌اند اما ناشرین این متون مقصودشان این بوده که نسخ خطی را با نفاست به چاپ برسانند.

در این شک نیست که فعالیت چاپ در هند به کندی پیش می‌رفته است. اما فارسی زبانان منظورشان چاپ و نشر متون فارسی بوده که موفق هم شده‌اند. در دو‌یست سال گذشته روزنامه‌ها و مجلاتی به فارسی در هند نشر شده‌اند که ما هنوز آنها را به درستی نمی‌شناسیم. با توجه به روزنامه حبل‌المتین تنها روزنامه‌ای که قریب ۴۰ سال به زبان فارسی در کلکته انتشار یافته پیدا است که در این سرزمین تا چه پایه و مایه به زبان فارسی ارج می‌نهادند. اگر چه بسیاری از اهل فن هنوز هم این روزنامه و ارزش خدمات مدیران را نمی‌شناسند.

باری با درج این مختصر مقصود، این است که یکی از دوستان اران و عاشقان زبان فارسی را هر چند به اختصار در این جا معرفی کنیم. صدیقه دولت آبادی مدیرهٔ جریدهٔ زبان زنان شرحی دارد دربارهٔ سراج‌النساء دختر سلطان دکن که برای فراگیری زبان فارسی به ایران آمده بود آن نوشته در زیر نقل می‌شود (م. گ.).

به یاد او

دختری که از او یاد می‌کنم میهمانی مهربان بود که از راه دور بر ما فرهنگیان وارد شد. مسافر محبوب ما - در فروردین ماه هزار و سیصد و چهارده به تهران رسید - و از طرف وزیر فرهنگ وقت نگاهداری و سرپرستی او به من واگذار شد. روز دوم ورودش او را از مهمانخانه به خانه آوردم و از طرف وزارت فرهنگ هزینهٔ دو روز مهمانخانه را پرداختم. این دختر به اتفاق پدربزرگش برای تکمیل زبان و ادبیات فارسی به ایران آمده بود. پدربزرگ او یکی از پرفسورهای زبان اردو و فارسی در حیدرآباد دکن و دختر با تربیت ایشان در وطن خود به تحصیلات عالیّه پرداخته بود.

سلطان حیدرآباد «نظام دکن» او را به دربار ایران با نامه‌یی بدین مضمون رهسپار کرد: «چون علاقهٔ خاصی به ادبیات و زبان شیرین فارسی دارم این دختر را که مسما به «سراج‌النساء» است به سوی شما فرستادم تا با تکمیل تحصیلات برگردد و استاد زبان و ادبیات فارسی برای دوشیزگان ما بشود. و مطمئن باشید که او پیشاهنگ و چراغ دانشجویان ما خواهد شد.»

سراج‌النساء دختری بود ۲۲ ساله. از حیث تحصیل و تربیت بسیار پسنندیده و

محبوب. و از روز اول ملاقات او را دوست داشتم و هر چه بیشتر پی به اخلاق و رفتارش بردم الفت و علاقه من به او زیادتیر شد. پدر بزرگش بعد از سه ماه توقف چون تشخیص داد که دختر او در این خانه مثل خانه خودش پذیرایی می‌شود با اظهار امتنان راه دیار خود در پیش گرفت.

سراج‌النساء با خوشحالی تمام به تحصیل در دانشسرای عالی مشغول و رشته ادبیات فارسی و زبان را تعقیب می‌کرد. با جدیت فوق‌التصور سال سوم را به پایان رسانید ولی گاهی اظهار سردرد می‌کرد. در پیرو دقت به حال او چنین فهمیده شد که بعضی اوقات تب خفیفی دارد. بنابراین چند روز او را به بیمارستان دکتر رضا نور فرستادم. آقای دکتر رضانور آقایان دکتر اعلم‌الملک، دکتر حکیم‌الدوله ادهم را دعوت و با هم کنسولتاکیسیون کردند و فقط کسالت او را خستگی تشخیص دادند.

سراج‌النساء در خرداد ماه ۱۳۱۷ در امتحانات دانشسرای عالی شرکت کرد و به اخذ لیسانس موفق شد. در همان وقت به اصرار این محصل جدی در شورای عالی فرهنگ تصویب شد که در دانشسرای عالی کلاس دکترای ادبیات فارسی دایر شود و داوطلب در آن کلاس فقط سراج‌النساء و یک نفر از دانشجویان هم‌کلاس‌های او بودند. این دختر وزین و مرتب می‌خواست از همان سال به تحصیل دکترا مشغول شود ولی آقایان دکترهای معالج او صلاح دیدند زمستان آن سال را به وطن خود مراجعت کند و نزد اقوامش استراحت نماید و برای اول سال تحصیلی آینده به ایران برگردد و مشغول شود. سراج‌النساء در مهرماه ۱۳۱۷ به اتفاق یکی از منسوبین خود از تهران در نهایت سلامت حرکت کرد و از شیراز بدین مضمون به من تلگراف نمود:

«مادر روحانی من، سفر من در کمال خوبی گذشته و الان در بهشت دنیا وطن سعدی و حافظ که من عاشق آنها هستم به یاد شما و تمام خوبی‌هایی که از ایرانیان شریف دیدم وقت می‌گذرانم. افسوس که در بهشت از دیدار آن فرشته رحمت محرومم - اما به زودی به سوی شما پرواز می‌کنم - و چهارصد تومان در بانک شاهنشاهی گذارده‌ام به نام شما - وقتی که به شما می‌نویسم که عازم مراجعت هستم از آن پول لوازم یک اطاق برای من بخرید تا سه سال دیگر در خدمتت به سر برم و از تمام لذایذ حضورت بهر مند شوم - ولی دیگر خجالت نکشم که از حیث اثاثیه هم باعث زحمت شما بوده باشم - از دور

دست مادر مهربان و عزیزم را می‌بوسم و به امید دیدار خوشدلیم. نیز تقاضا دارم درود بی‌پایان مرا خدمت آقای دکتر صدیق و تمام استادان محبوب تقدیم کنید» - سراج‌النساء. در دیماه ۱۳۱۷ مقاله‌یی به من فرستاد - «به یاد ایران» که در شماره‌های آینده چاپ خواهیم کرد - و مکرر از سلامت مزاجش به من نوشت - تا خرداد ماه ۱۳۱۸ که نه ماه از موقع رفتنش گذشته بود - نامه‌یی از او دریافت کردم می‌نویسد: «چون در اول شهریور به تهران خواهم آمد تمنا دارم اثاثیه برای من تهیه کنید» و در ضمن اظهار خستگی و کسالت از گرمی هوای هندوستان نموده بود.

بدبختانه بعد از دو ماه کاغذی از پدر بزرگش میراحمدحسن آن مرد جلیل‌القدر به من رسید که خبر فوت او را در اثر یک تب سوزان چند روزه اطلاع داد و حقیقتاً برای همیشه یک تأثر بی‌پایان در من باقی گذاشت - بلافاصله به پدرش نوشتم که چهارصد تومان از پول او نزد من موجود است و چون تبدیل به پول شما اکنون غیر مقدور است لذا به وسیله هر کس شما حواله کنید پرداخته می‌شود - و بعداً توسط آقای داعی‌الاسلام آن مبلغ را به ایشان فرستادم - هنوز پدر بزرگ او با من مکاتبه و اظهار امتنان می‌کند - ولی برای من - از آن دختر عزیز - پیوسته یک خاطره خوش و ناخوش و یک یادگار آمیخته به محبت و مصیبت باقی است چونکه سه سال و نیم با هم زندگی کردیم مثل مادر و دختر بسیار مهربان - انس و علاقه به یکدیگر داشتیم اینک به یاد دهمین سال ملاقات شیرین او روح او را یاد و شاد می‌کنم.

نیم قرن مطبوعات زنان

لیلا رستگار

آنچه در پی می‌خوانید نگاهی گذرا به «نیم قرن مطبوعات زنان» در ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۷۰ است.

متأسفانه دربارهٔ نشریات خاص زنان در محدودهٔ بعد از شهریور ۱۳۲۰ کارهای زیادی انجام نشده است که بتوان به آنها استناد کرد. در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ به دلیل حدّت و شدت مسائل سیاسی، مسائل ریزتر کمتر مورد توجه و علاقهٔ مورخان و محققان قرار داشته است. دکتر حسین ابوترابیان می‌نویسد: «سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ در تاریخ کشورمان ارزش خاصی را داراست؛ سال‌های جنگالی و پراشویی که معمولاً پس از سقوط دیکتاتورها پدید می‌آید: سال‌هایی که به همه رنگ دیگر داد، و چنان تار و پود زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران را در هم ریخت که قبل از آن هرگز سابقه‌نداشت. تعویض مکرر کابینه‌ها، جنگ عقاید و آراء، ظهور و ابراز وجود انواع و اقسام گروه‌ها و احزاب، میتینگ و تظاهرات پشت سر هم، سردرگمی اکثریت، برخوردها و جنگ‌های خیابانی بین طرفداران این و آن، تاخت و تاز لشکریان مهاجم روس انگلیس و آمریکا، و بالأخره رویدن قارچ مانند صدها روزنامه و مجله و نشریه با افکار و عقاید متنوع»^۱.

دکتر ابوترابیان با اشاره به این‌که در دورهٔ مورد نظر بیش از پانصد روزنامه و مجله در ایران منتشر شده است، می‌گوید: «در میان این مطبوعات یافتن هر نوع متاعی غیر ممکن نیست: از روزنامه‌های واقع بین و حقیقت‌گو گرفته تا نشریاتی که حتی یک کلمه حرف

صادقانه در مقالاتشان به چشم نمی‌خورد، و همچنین جرایدی که گویی فقط برای فحاشی و هتک حرمت دیگران به چاپ می‌رسیدند. یکی از مسائل قابل توجه در مطبوعات بعد از شهریور ۱۳۲۰، پیدایش شیوه نوظهوری در حرفه روزنامه‌نگاری بود که به صورت بدعتی برای فرار از گرفتاری‌های حاصل از توقیف نشریه انجام می‌گرفت. و این مسأله که استفاده از نام نشریات دیگر بود، با چنان مقیاس وسیعی مورد استفاده واقع می‌شد، که به طور کلی ضوابط موجود برای تدارک یک فهرست عمومی از مطبوعات آن دوره را به هم می‌ریزد و کارگردآوری نام‌های رنگارنگی را که نشریات توقیف شده بر خود می‌نهادند، بیش از حد مشکل می‌کند.^۲

بحث‌های سیاسی و اقتصادی، امور مربوط به تشکیل و عملکرد احزاب، ظهور و سقوط کابینه‌ها، وضع حکومت، ریخت و پاش ادارات، کاغذبازی، مسأله ارزاق، اقدامات ابلهانه مستشاران آمریکایی، خطرات تورم اقتصادی، وضع ایلات و عشایر و اقوام ملی و اقلیت‌ها از جمله بحث‌هایی هستند که در درجه اهمیت بالاتری برای مطبوعات پس از شهریور ۱۳۲۰ قرار داشته‌اند.

نویسنده کتاب مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ می‌نویسد: «با این‌که تقریباً تمام این نشریات، بدون توجه به تکیه‌گاه‌های خود، از لزوم یک انقلاب اجتماعی دم می‌زدند، ولی هیچ‌کدامشان به جز اشاره به وضع عمومی چنین انقلابی، اصلاً وارد جزئیات امر نشده، به‌طور کلی روشی که جهت وقوع آن راهگشا باشد، معرفی نمی‌کردند. به استثنای معدودی از روزنامه‌ها، تقریباً تمام آنها حمله به دولت را وظیفه اصلی خود می‌دانستند و این جریان تا وقوع حادثه معروف «۱۷ آذر ۱۳۲۱» جنبه عمومی داشت تا آن‌که در این روز دولت قوام‌السلطنه دستور توقیف کلیه جراید کشور را صادر کرد و تمام روزنامه‌ها و مجلات بدون استثناء از انتشار بازماندند. این توقیف عمومی نیز تا ۴۳ روز به طول انجامید و در تمام این مدت تنها یک روزنامه به نام اخبار روز انتشار یافت که از سوی دولت و برای آگاهی مردم از حوادث و اخبار ایران و جهان در غیاب جراید کشور چاپ می‌شد.»^۳

در همین کتاب بخش ضمیمه‌ای چاپ شده است به نام «احزاب سیاسی ایران پس از شهریور ۱۳۲۰» به قلم «الول ساتن». نویسنده کتاب این بخش را جانبدار و مغرضانه

می‌داند زیرا «الول ساتن» قبل از اینکه مورخ یا نویسنده باشد، یک دست‌اندرکار سیاست انگلیس در ایران است و به اعتقاد دکتر ابوتراییان، نمی‌تواند بیطرفانه نظر بدهد. «الول ساتن» چند سطری هم دربارهٔ فعالیت‌های سیاسی زنان در این دوره نوشته است: «در میان زنان مملکت نیز فعالیت‌های سیاسی وجود داشت که از آن جمله بایستی به «کانون بانوان» اشاره کرد، این سازمان در سال ۱۳۱۴ به عنوان یکی از مظاهر آزادی زنان و به توصیهٔ رضاشاه به وجود آمد، که چون هیچگاه به کار سیاست نیز نپرداخته بود، لذا در این دوره نیز از نظر سیاسی کفایتی نداشت. ولی در ماه تیر ۱۳۲۲ که حزب توده «تشکیلات زنان ایران» را به وجود آورد، کار سیاست را در مورد زن‌ها نیز گسترش داد و احقاق حق زنان در مورد آموزش و پرورش، شرایط کار، و امور خیریه را به عنوان سیاست کلی حزب خود برگزید. در ماه مهر همان سال نیز عده‌ای از زنان عضو «کانون بانوان» دور هم گرد آمدند و حزبی به نام «حزب زنان» به وجود آوردند که تقریباً همان هدف‌های حزب توده در مورد زنان را تعقیب می‌کرد ولی با این تفاوت که اعضایش آنقدرها در رسیدن به هدف‌های خود افراطی نبودند».^۴

اما آنچه در حرف‌های «الول ساتن» می‌تواند تا حدی قابل تأیید باشد این است که: «در مورد تشکیلاتی که در آن زمان برای زن‌ها در ایران فراهم آمد، به طور کلی باید دانست که هیچ‌کدام از آنها توانست تا بدان مرحله پیشرفت کند که قادر به کسب حق رأی برای زنان ایران باشد. و بدین ترتیب واضح است که بدون در دست گرفتن این سلاح، آنها قدرت کافی برای رسیدن به هدف‌های خود - به جز کسب امتیازاتی در امر آموزش و پرورش - نمی‌توانستند داشته باشند».^۵

کتاب دکتر ابوتراییان متأسفانه بخش مشخصی برای مطبوعات زنان ندارد. اما می‌توان در بین فهرست ارائه شده، مشخصات بعضی نشریات ویژهٔ زنان را که در بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ منتشر شده‌اند، پیدا کرد. پیش از آنکه اسامی این نشریات را ذکر کنیم یادآور این نکته باشیم که به جز آنچه در پی خواهد آمد، در بعضی نشریات نیز اسامی خانم‌هایی به عنوان صاحب امتیاز یا سردبیر آمده است ولی موضوع نشریه به طور خاص به بانوان اختصاص ندارد. سعی کردیم اسامی نشریاتی را ذکر کنیم که به طور مشخص برای بانوان منتشر شده است:

* بانو

صاحب امتیاز: دکتر فخرانی
سر دبیر: خانم نیره سعیدی با همکاری فریدریک تالبرگ
اولین شماره: سال ۱۳۲۴
ترتیب انتشار: ماهانه
موضوع: کمی چپ‌گرا؛ مجله مخصوص بانوان.^۶

* بیداری ما

صاحب امتیاز: زهرا اسکندری بیات
اولین شماره: اردیبهشت ۱۳۲۳
ترتیب انتشار: ماهانه
موضوع: ارگان سازمان زنان حزب توده و عضو جبهه آزادی.
توضیح: بعد از دی ماه ۱۳۲۳ دیگر به طور مستقل انتشار نیافت. و از آن پس یک بار
در دی ۱۳۲۴ به جای روزنامه آرمان ملی و یک بار هم در آذر ۱۳۲۵ به جای روزنامه رهبر
منتشر شد.^۷

* زیان زنان

صاحب امتیاز: صدیقه دولت آبادی
اولین شماره: سال ۱۳۲۲ [قبلاً از اردیبهشت ۱۲۹۸ تا دی ۱۳۰۰ در اصفهان منتشر
می شده].
ترتیب انتشار: روزانه و ماهانه [دوره قدیم]، ماهانه نامرتب [دوره جدید].
محل انتشار: اصفهان و تهران [دوره قدیم]، تهران [دوره جدید].
موضوع: مجله مخصوص بانوان بود که تبلیغ تجدد خواهی می‌کرد.^۸

* زنان امروز

صاحب امتیاز: بدرالملولک بامداد

سردبیران: فرهنگ ریمن و خانم کاردار

اولین شماره: ۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۳

ترتیب انتشار: هفتگی

موضوع: مجله مخصوص بانوان با تمایلات دست چپی.

توضیح: در شهریور ۱۳۲۴ توقیف شد و پس از آن به جز دوبار در ماه آبان ۱۳۲۴ که

به جای روزنامه داربا منتشر گردید، هیچگاه به صورت مستقل انتشار نیافت.^۹

* عالم زنان

اولین شماره: پائیز ۱۳۲۲

ترتیب انتشار: ماهانه

موضوع: نشریه مخصوص اداره روابط عمومی سفارت انگلیس در تهران بود که برای

بانوان انتشار می یافت.

توضیح: از پاییز ۱۳۲۴ انتشار این مجله متوقف گردید.^{۱۰}

* ندای زنان

صاحب امتیاز: مریم میرهادی

اولین شماره: سال ۱۳۲۶

ترتیب انتشار: هفتگی

موضوع: دفاع از حقوق زنان.^{۱۱}

مأخذ دیگری که در رابطه با تاریخچه روزنامه نگاری زنان در ایران وجود دارد، متن چاپ شده سخنرانی خانم نیره سعیدی در نشریه تحقیقات روزنامه نگاری است. وی در بحث از نشریاتی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ منتشر می شدند، به مجلاتی چند اشاره می کند:

« ۱ - مجله راه های زندگی در سال ۱۳۲۰ به مدیریت خانم ماه طلعت پسیان منتشر می شد. صاحب امتیاز این مجله آقای پسیان بودند ولی بسیاری از مطالب و مقالات آن

مجله ماهانه را خانم پسیان تهیه می‌کردند.

۲- روزنامه رستاخیز ایران به مدیریت خانم ایران تیمورتاش در سال ۱۳۲۱ ابتدا به صورت هفتگی و سپس روزانه تا ۱۳۲۳ منتشر می‌شد. البته این روزنامه جنبه سیاسی داشت و مخصوص زنان نبود».^{۱۲}

۳- مجله بانو به مدیریت نیره سعیدی.

نیره سعیدی در این باره می‌گوید: «مجله بانو از سال ۱۳۲۳ تا سال ۱۳۲۶ منتشر می‌شد. این مجله با کاغذ اعلا و گراورهای رنگین و مطالب متنوع به طور ماهیانه به چاپ می‌رسید و با مشکلاتی که هنوز در آن موقع در امر چاپ رنگین موجود بود، انتشار آن برای اینجانب متضمن زحمات و در عین حال مخارج گزافی بود. آن موقع برای چاپ گراور رنگی می‌بایست چند کلیشه ساخت و آنها را با دقت زیاد روی هم قرار داد. بیشتر زحمات این مجله را خود من کشیدم. فقط چون در آن تاریخ هنوز سی ساله نبودم، امتیاز مجله را به اسم برادرم گرفته بودم. ولی تمام مسؤلیت چاپ و فروش و تهیه مطالب را خود شخصاً با شور و شوقی زائدالوصف بر عهده داشتم. اغلب شب‌ها به جای شرکت در شب‌نشینی‌ها تا دیرباز در چاپخانه می‌ماندم و حتی در حروف‌چینی مجله هم مداخله می‌کردم. چه بسا اتفاق می‌افتاد در مراجعت به خانه دست و صورتم با مرکب و رنگ چاپ آغشته بود. گذشته از مشکلات چاپ و فروش که در منزل به وسیله خودم انجام می‌گرفت و گاهی مثلاً ساعت شش صبح مشتری به خانه مراجعه می‌کرد و مرا از خواب بیدار می‌کردند، انتشار مجله بانو مصادف با مشکلات دیگری هم بود. در آن موقع کشور ما در اشغال قوای خارجی بود و از این جهت جمع‌آوری آبونمان از شهرستان‌ها کار آسانی نبود و حتی یک بار مجلات بانو را در میدان یکی از شهرستان‌های شمال آتش زدند».^{۱۳}

نمونه‌ای از مطالب مجله بانو از این قرار است:

- علت عدم توافق خانواده‌ها

- بیک خراسان از عبدالرحمن فرامرزی

- ورزش برای زیبایی

- چند نمونه از مدهای جدید پاریس

- مادام کلت، نویسنده فرانسوی

- در نمایشگاه هنرهای زیبا

- مقایسه غزل‌های سلیمان با هانری هاینه

- موسیقی بین‌المللی یا موسیقی ایرانی.

- خانم اگر به مجلس شورای ملی رفتید، چه خواهید کرد؟ به قلم دکتر فاطمه سیاح.

۴ - مجله سپیده فردا، این مجله در سال ۱۳۳۲ به مدیریت دکتر آذر رهنما تأسیس

شد. در پشت مجله هدف آن به این شکل ذکر شده است:

- سپیده فردا به منظور توسعه روانشناسی علمی و تربیتی به وجود آمده است.

- یگانه هدف مجله خدمت به کودکان کشور از راه پرورش و آموزش صحیح است.

این مجله با کوشش خانم رهنما چند سال به طور ماهیانه منتشر شده و در آن

نمونه‌هایی از ادبیات و شعر نیز به چاپ رسیده است.

۵ - مجله اطلاعات بانوان:

این مجله در سال ۱۳۳۶ شمسی از طرف مؤسسه اطلاعات به وجود آمد. صاحب

امتیاز آن خانم قدسی مسعودی و سردبیر مجله ابتدا ایرج مستعان و سپس پری اباضلی

است.

نشریه تحقیقات روزنامه‌نگاری در این زمینه می‌نویسد: «یکی از خدمات مجله

اطلاعات بانوان ایجاد کلاس روزنامه‌نگاری برای بانوان بود و دیگر تأسیس انجمن

دوشیزگان و بانوان به منظور ایجاد محیطی برای خدمات اجتماعی و آشنا شدن بانوان به

کارهای دسته جمعی. اکثر خانم‌های خبرنگار و نویسندگان مجلات اول کار خود را در

این مجله آغاز کردند و شاعرهای بسیاری به وسیله مجله اطلاعات بانوان به جامعه

معرفی شدند.»^{۱۴}

۶ - مجله پست ایران، از مجلات مفیدی است که از هفت سال پیش در تهران منتشر

می‌شود. صاحب امتیاز و مدیر این مجله خانم اعظم سپهر خادم است و ماهانه چاپ

شده است.

۷ - مجله زن روز، از انتشارات روزنامه کیهان است و مدیریت آن را خانم فروغ

مصباح‌زاده بر عهده دارد. زن روز در ۱۸ اسفند ماه منتشر شد و مسائل مهمی از قبیل

مقالات راجع به قانون حمایت خانواده، مسأله طلاق و تعدد زوجات و بسیاری مطالب دیگر برای اولین بار در این مجله به طبع می‌رسید و پیوسته در ایجاد مسابقه‌های گوناگون ابتکار به کار می‌برد (!) مجله زن روز هم مانند اطلاعات بانوان هر هفته منتشر می‌شود و خوانندگان بسیار دارد».^{۱۵}

البته آنچه درباره زن روز خواندید، نظر خانم نیره سعیدی است و گر نه می‌توان ساعت‌ها درباره زن روز مورد نظر خانم سعیدی در جهت خلاف حرف‌های وی صحبت کرد. زن روز از جمله نشریات ویژه زنان است که با توجه به استمرار انتشار مدیریت‌های مختلفی که به خود دیده است، همچنین به دلیل داشتن تیراژ بالا (به نسبت نشریات دیگر) جزو نشریات مطرح بوده است. اما این‌که در دوره‌های مختلف انتشار خود چقدر در پی انجام رسالت‌های مطبوعاتی خویش بود، کاری است که می‌توان تحقیق‌های فراوان در موردش به انجام رساند. مسلم آن‌که قبل از پیروزی انقلاب این نشریه جهتی کاملاً خلاف جهت امروز خویش داشته و بیشتر در جهت ساختن یک فرم و یک چهره و یک قالب صوری از زن تلاش کرده است - آن هم یک چهره بزک شده و رنگ و روغنی - البته درباره زن امروز فعلی هم جای کار تحقیقی بسیار است. نه تنها زن روز بلکه تمامی نشریات زنان که در حال حاضر منتشر می‌شوند. این‌که آیا این نشریات واقعاً با نیازهای حیاتی مخاطبان ویژه خود آشنایی دارند یا خیر و واقعاً تا چه حد از توانایی خود را صرف حل مشکلات و طرح درست مسائل مخاطبان خود کرده‌اند؟ تحقیق‌های دانشجویان دیگر می‌تواند جزء به جزء ویژگی‌های نشریات امروز را مشخص کند. تنها می‌توان به این بسنده کرد که نشریات فعلی زنان ما قادر نبوده‌اند با تمام توان در جهت شناخت و رفع نیازمندی‌های اساسی مخاطبان خاص خود حرکت کنند که چراهای این مسأله بسیار است و می‌تواند منشأ تحقیقات متعدد باشد که نیاز آن امروز بیش از هر زمان احساس می‌شود.

به بحث تاریخچه نشریات زنان ایران باز گردیم. فریده گلبو (کردوانی) در مقاله‌ای با عنوان «پیدایش و تحول نشریات اختصاصی بانوان در ایران» با اشاره به چهره‌های مشخصی از زنان در طول تاریخ بخشی از مطلب خود را به پروین اعتصامی و تأثیر فکری او در جامعه اختصاص داده می‌نویسد: «ما در اینجا با ارزش ادبی آثار او کاری نداریم،

بلکه منظور از ذکر نام او و معرفی فقط اشاره به تأثیری است که فکر این زن در جامعه خود بخشید و موجب بعضی جنبش‌های فکری زنانه شد. به عنوان نمونه ما می‌توانیم مجله جمعیت نسوان و طنخواه، مجله پیک سعادت نسوان، دختران ایران و بسیاری دیگر را نام ببریم که همه در هنگام شکوفایی نبوغ طبع گوه‌رزای پروین پای به منصه ظهور نهادند. خلاصه این‌که اگر چه در صورت ظاهر پروین اعتصامی در پیدایش و ایجاد نشریات تخصصی بانوان نقشی نداشته است ولی اگر با تعمق و دیدی وسیع موضوع را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم به این نتیجه می‌رسیم که اگر وجود پروین در ایجاد و پیدایش نشریات زنانه از عوامل اصلی نبود، از لحاظ معنوی چندان بی‌تأثیر هم نبوده است و اگر خود او مستقیماً در امر روزنامه نویسی اقدامی نکرده است، غیر مستقیم انگیزه ظهور ذوق زنان مستعد دیگر در این راه شده است.^{۱۶}

نویسنده سپس به ظهور نهضت مشروطه و جنبش‌های فکری ناشی از آن و تأثیر این نهضت در مسأله آزادی زنان و بیداری جامعه می‌پردازد. ایجاد نهضت آزادی زنان در ایران، تاریخچه ورود صنعت چاپ به ایران و روزنامه‌های اولیه از دیگر مباحثی است که وی قبل از پرداختن به نشریات تخصصی زنان، طرح می‌کند. نشریاتی چون «مجله دانش» روزنامه «شکوفه»، روزنامه «زبان زنان»، مجله «جهان زنان»، مجله «جمعیت نسوان و طنخواه ایران» مجله «پیک سعادت نسوان»، مجله «دختران ایران» و مجله «عالم نسوان» نشریاتی هستند که نویسنده با میان تیتراژ «نشریات تخصصی بانوان قبل از شهریور ۱۳۲۰» به خواننده معرفی و توضیحاتی برای هر یک ارائه می‌کند.

در بخش نشریات تخصصی زنان پس از شهریور ۱۳۲۰، نویسنده اشتباه بسیار بزرگی مرتکب شده است. وی می‌نویسد: «از تاریخ شهریور بیست تا سال ۱۳۲۶ ما در ایران هیچ مجله و یا روزنامه‌ای را نمی‌شناسیم که به دست زن‌ها و یا برای طبقه نسوان منتشر شده باشد. اولین مجله‌ای که در این دوره پیشقدم این راه شد، مجله اطلاعات بانوان است...»^{۱۷} در صورتی که پیشتر اشاره کردیم که چه نشریاتی در محدوده زمانی ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ منتشر شده‌اند. به نظر می‌رسد که جو زمان نوشتن مقاله و برخی ملاحظه‌کاری‌ها باعث شده‌اند که نویسنده چشم بر نشریات زنان محدوده زمانی ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ ببندد. در صورتی که تنها دکتر ابوترابیان در کتاب مطبوعات ایران تعداد زیادی از نشریات زنان را

نام برده است. مهمتر این که در همین کتاب به نشریاتی اشاره شده است که با مسؤلیت زنان برای عموم منتشر شده‌اند و بعضی به مقبولیت عام دست یافته‌اند. تنها به یک نمونه از این دست (بدون توجه به گرایش‌های سیاسی آن) اشاره می‌کنیم:

* رستاخیز

صاحب امتیاز: ایراندخت تیمورتاش [دختر عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه]

سردبیر: مهرپور تیمورتاش [از اردیبهشت ۱۳۲۴]

اولین شماره: ۲۳ آبان ۱۳۲۱

ترتیب انتشار: هفتگی، و بعداً روزانه [از اردیبهشت ۱۳۲۴]

موضوع: وابسته به حزب میهن عضو جبهه آزادی و متمایل به چپ.

توضیح: این روزنامه پس از توقیف عمومی جراید در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ تا اردیبهشت ۱۳۲۴ منتشر نگردید. از اردیبهشت ۱۳۲۴ از صورت هفتگی به روزنامه عصر تبدیل، و در خرداد ۱۳۲۴ توقیف شد که به جایش روزنامه زندگی انتشار یافت.

در شهریور ۱۳۲۴ نیز توقیف و به جایش روزنامه ایران بزرگ منتشر شد. ولی پس از آن که در دیماه ۱۳۲۴ از توقیف درآمد، تا آخر سال ۱۳۲۵ هیچ شماره‌ای از آن انتشار نیافت. روزنامه رستاخیز ایران از تیراژ نسبتاً خوبی برخوردار بود و به سبب لحن بی‌پرده و صریح خود در بین جوامع مختلف اهمیت و اعتبار فراوانی داشت.^{۱۸}

به هر تقدیر فریده گلبو در بخش نشریات تخصصی بانوان بعد از شهریور بیست، سه نشریه تخصصی زنان را در ایران معرفی می‌کند:

۱- مجله اطلاعات بانوان

۲- مجله مد روز

۳- مجله زن روز

* مجله اطلاعات بانوان

مجله اطلاعات بانوان در سال ۱۳۳۶ شمسی منتشر می‌شود. یکی از دو غول

مطبوعاتی (مؤسسه اطلاعات) این نشریه را چاپ می‌کند. صاحب امتیاز و مدیر آن قدسی مسعودی است و سردبیر اولیه آن ایرج مستعان. و از سال ۱۳۴۷ پری اباصلتی سردبیری این نشریه زنان را عهده‌دار می‌شود. فریده گلیو می‌نویسد: «[این مجله] اولین بار در سال ۳۶ شمسی به سردبیری ایرج مستعان منتشر شد و در سال‌های ۱۳۳۸ تا ۳۹ موفق به کسب تیراژ بی‌سابقه‌ای در میان مجلات ایرانی گردید یعنی تیراژ آن به ۴۵ هزار نسخه رسید.^{۱۹} در سال‌های ۳۹ - ۴۰ به منظور تقویت کادر هیئت تحریریه خود و نیز به منظور تشویق زنان این مملکت به کار روزنامه‌نگاری، یک کلاس روزنامه‌نگاری تأسیس کرد. سپس از هر دبیرستان دخترانه، یک خبرنگار استخدام کرد و آنها را در این کلاس جمع نمود که یک دوره دو ساله خبرنگاری ببینند و در پایان دو سال یک گروه ۴۰ نفره با دریافت پایان‌نامه کلاس آزاد روزنامه‌نگاری از این کلاس فارغ‌التحصیل شدند و از میان این گروه منصوره پیرنیا و منیژه دولتشاهی را نام ببریم که در حال حاضر هر دو خبرنگاران مجله زن روز می‌باشند. همچنین در سال‌های ۴۰ - ۳۹ این مجله انجمنی به نام انجمن دوشیزگان و بانوان درست کرد که در بدو امر چون محل اجتماع دخترها و زن‌های جوان بود، در آماده کردن زن‌هایی که به این انجمن رفت و آمد داشتند، برای شرکت در کارهای اجتماعی چندان بی‌تأثیر نبود. به طور کلی این مجله در سال‌های اول انتشار مطابق احتیاج زمان فعالیت می‌کرد و همیشه تا به امروز خط مشی آرامی پیموده است.

همانطور که اشاره شد این مجله تا حدی در تحول وضع اجتماعی زن ایرانی اثر داشت و اولین نشریه در ایران بود که مبادرت به معرفی زن‌های با استعداد در زمینه‌های مختلف کرد. در اسفند ماه سال ۱۳۴۱ که زن‌ها در ایران آزادی سیاسی به دست آوردند، زنانی برای وکالت مجالس انتخاب شدند که اولین بار به وسیله این مجله معرفی شده بودند، اکثر خانم‌ها و دختر خانم‌های ریترتر و نول‌نویس و مترجم اولین کار خود را با این مجله شروع کردند و شاعره‌های ایرانی از لحاظ معرفی به اجتماع به وسیله این نشریه تقویت شدند و از سال ۱۳۴۷، پری اباصلتی که مدت یازده سال کار خبرنگاری این مجله را به عهده داشت، به جای ایرج مستعان به سمت سردبیری مجله انتخاب و مشغول کار شد. و تحولی در مندرجات و تیراژ مجله ایجاد کرد.

مجله اطلاعات بانوان ابتدا قطع کوچک داشت و در روزهای دوشنبه منتشر می شد و از لحاظ قالب و محتوا ضعیف تر از حال بود. منتها چون رقیبی نداشت تیراژش با وجود فرم و محتوای بدتر قابل ملاحظه بود.^{۲۰} «ابتدا در صفحه اول یک انتقاد هفته داشت که در آن سردبیر مجله با امضای مستعار «مینو» یک مقاله انتقادی می نوشت و از یک مسأله اجتماعی انتقاد می کرد. صفحات بعد، رپرتاژ، یک صفحه شعر، داستان و ناول به قلم نویسنده های جوان زن، داستان های ترجمه شده به نام مستعار «فادی» که در اصل مترجم آن فضل الله جلوه بود، صفحه آشپزی، خیاطی، خانه داری و غیره... یکی از ابتکارات تازه این مجله ضمیمه الگوی مجانی است که توجه بسیاری از علاقه مندان را به خود جلب کرده است.»^{۲۱}

ناگفته نماند که تغییرات مجله اطلاعات بانوان بیشتر در ارتباط با حضور مجله زن روز شکل می گیرد و حتی روز انتشار مجله اطلاعات بانوان بعد از چاپ زن روز تغییر می کند. قبل از انتشار زن روز، اطلاعات بانوان در روزهای دوشنبه منتشر می شود ولی بعد از پیدایش «زن روز»، مجله اطلاعات بانوان نیز برای جلوگیری از کاهش تیراژ، در روزهای شنبه که زن روز هم منتشر می شود، توزیع می شود.

* مجله مد روز

این مجله از نشریات مؤسسه کیهان است که در سال ۱۳۴۰ منتشر می شود. مسؤول مجله حسن قریشی است. این نشریه امتیاز مستقلی ندارد و از امتیاز «اوربانت پانوراما» استفاده می کند. فریده گلیو در معرفی این نشریه می نویسد: «مد روز همچنان که از نامش پیداست یک مجله زنانه بود که خط مشی اجتماعی مشخص و معینی نداشت. چاپ آن افست و کاغذش گلاسه ۹۰ گرمی و گران بود. اول قرار بود به طور ماهانه منتشر شود ولی بعد در عمل هر فصل یعنی هر سه ماه یک شماره در می آمد. بهای تکفروشی آن ۵۰ ریال بود. این مجله انگار از ابتدا به علت قیمت زیاد و گران بودنش و نیز به علت نداشتن سازمان صحیح انتشاراتی و یک هیئت تحریریه منظم محکوم به فنا بود. طی یک سال و نیم بیش از ۹ شماره از آن منتشر نشد و چند سردبیر عوض کرد: حسن حاج سیدجوادی، عباس پهلوان و سیدحسن عدل. ولی متأسفانه هیچکدام از اینها چون آشنا

به رموز انتشار یک مجله مد زنانه نبودند، نتوانستند در این راه موفقیتی کسب کنند و در این سمت دوام بیاورند. یکی دیگر از علل عدم موفقیت این مجله هزینه هنگفت چاپ نفیس و رنگی آن بود. این مخارج هنگفت ناشر مجله را مجبور می‌کرد که ابتدا به حد اشباع آگهی برای درج در مجله کسب کند و سپس مبادرت به انتشار آن نماید و بدیهی است که به این ترتیب هیچگاه مجله نمی‌توانست به موقع منتشر شود و بنابر این روز انتشار ثابت و مشخصی نداشت و داشتن روز انتشار ثابت از اصولی است که هر روزنامه و مجله ملزم به رعایت آن است. یکی از مسائل تازه‌ای که این مجله با خود آورد این بود که به جای اقتباس مد از مجلات خارجی طرح و دوخت و مانکن و عکسبرداری را در ایران انجام می‌داد و این خود مستلزم صرف مخارج زیاد بود. این مجله به دلایل مذکور از آذر ماه ۱۳۴۲ شمسی دیگر منتشر نشد.»^{۲۲}

* مجله زن روز

این مجله یکی از بحث‌انگیزترین نشریه‌های زنان است که هنوز هم منتشر می‌شود. بررسی این مجله در دوره‌های مختلف با خط‌مشی‌های متفاوت و حتی متضادی که داشته است، می‌تواند بهانه تحقیقات متعددی شود و نکات بسیاری را در رابطه با مخاطبان، محتوای پیام‌ها و نیز نویسندگان پیام‌های این نشریه روشن کند. مقایسه این نشریه در دوره‌های مختلف انتشار آن نیز نکات بسیاری را برای دست‌اندرکاران امروز نشریه مشخص خواهد کرد.

زن روز در هشت اسفند ماه ۱۳۴۳ شمسی با مدیریت فروغ مصباح زاده و سردبیری مجید دوامی منتشر می‌شد. صاحب امتیاز این نشریه دکتر طاهباز و ناشر آن مؤسسه کیهان بود.

نشریات زنان پس از پیروزی انقلاب

بی‌شک مطبوعات آئینه شرایط اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه هستند و بر همین اساس است که دوره‌اوایل پیروزی انقلاب اسلامی در زمره شلوغ‌ترین و پرهیاهوترین دوره‌های مطبوعاتی ایران است. به گفته‌ای در ۱۶۰ سال اخیر نزدیک به

۳۵۰۰ نشریه در ایران چاپ شده است. تنها در ۵ ماهه اول پیروزی انقلاب اسلامی حدود ۱۶۷ عنوان روزنامه یومیه (دوروز در هفته)، هفتگی و ماهانه در تهران و شهرستان‌ها منتشر شد و تعداد ماهنامه‌ها و مجلات هفتگی به ۵۵ عنوان افزایش یافت. از اولین ماه‌های پیروزی انقلاب تا پایان ۶ ماهه اول سال ۶۴ بیش از ۱۲۰۰ نشریه منتشر شدند که نزدیک به ۸۰۰ نشریه در زمان‌های مختلف تعطیل یا توقیف شدند. در مرداد ماه سال ۵۸ تنها در یک زمان ۲۲ روزنامه و مجله توقیف شدند که برخی از آنها مربوط به گروه‌ها و سازمان‌ها و احزاب سیاسی بودند.

زنده‌یاد منصور حسین‌زاده می‌نویسد: «سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ را می‌توان سال‌های گسترده و بی‌قید و شرط نشریات چپ به شمار آورد. در این دوران در حدود ۲۰۰ نشریه حزبی به چاپ می‌رسید که بیش از ۱۶۰ نشریه گرایش چپی داشتند. این قبیل نشریات عموماً به شکل نامرتب و یا با شناسنامه نامعلوم و نامشخصی منتشر می‌شدند. هر گروه و حزب سیاسی (چه بزرگ و چه کوچک) اقدام به انتشار نشریه با گرایش‌های مارکسیستی می‌کرد. اغلب این نشریات حالت خبرنامه داشتند. جبهه‌گیری جناح‌ها و گروه‌های سیاسی در سال ۱۳۵۸ و سپس تا اواسط سال ۱۳۵۹ آثار بسیار مشخص بر موقعیت مطبوعات وارد آورد به تعبیری سال ۱۳۵۸ یکی از استثنایی‌ترین سال‌های مطبوعات ایران است».^{۲۳}

با این مقدمه می‌توان تصور کرد که نشریات زنان نیز در این دوره خارج از درگیری‌های محدوده زمانی ذکر شده، نیستند. بعضی از گروه‌های سیاسی و انجمن‌ها در این دوره برای زنان نشریات خاص منتشر می‌کنند که عمر کوتاهی دارد. بحث درباره جزئیات این مسأله و ذکر نام تمام نشریات زنان این دوره را برای دانشجویانی می‌گذاریم که در این باره تحقیق خواهند کرد. اما به این نکته نیز اشاره کنیم که بعضی دیگر از نشریات در مسیر تغییر و تحولاتی قرار می‌گیرند، سردبیرها عوض می‌شوند، و صاحبان نشریاتی که قبل از پیروزی انقلاب نیز چاپ می‌شدند، سعی می‌کنند که نشریات را چه از نظر قالب و چه از حیث محتوا دگرگون کنند - البته این که تا چه حد موفق می‌شوند به عنوان یک نشریه زنان هویت ویژه خود را کسب کنند، عوارض منفی را از بین ببرند و برای دست یافتن به ویژگی‌های مثبت تلاش کنند، بحث دیگری است.

منصور حسین زاده، سال ۱۳۵۸ را سال اوج انتشار مجلات تجدید چاپ شده می داند،^{۲۴} گرچه بعضی از آنها مجدداً تعطیل یا توقیف می شوند. زن روز از جمله نشریاتی است که بعد از انقلاب با تغییراتی در بینش و فرم منتشر می شوند:

- در سال ۱۳۵۸ به مدیریت شهلا انصاری
 - در سال ۱۳۶۱ با مدیر مسئولی فیروزه گل محمدی
 - در سال ۱۳۶۳ با مدیر مسئولی شهلا شرکت
 - در حال حاضر با مدیر مسئولی اشرف گرامی زادگان.
- اطلاعات بانوان نیز بعد از انقلاب بار دیگر در تاریخ هفت مرداد ۱۳۵۹ شماره اول دوره جدید را منتشر کرد و پس از مدتی تعطیل شد.
- سیما معصومیان - فارغ التحصیل رشته روزنامه نگاری - در پایان نامه خود، نشریات زنان را پس از پیروزی انقلاب، نشریات ذیل می داند:^{۲۵}

۱- احیاء

- فصلنامه دانشکده پرستاری و مامایی دانشگاه علوم پزشکی تهران
- سال اول، شماره اول: خرداد ۱۳۷۰.

۲- آشنا

- ویژه خانواده پاسداران انقلاب اسلامی
- سال اول شماره صفر: دیماه ۱۳۷۰
- فاصله انتشار: دو ماه یک بار.

۳- اطلاعات بانوان

- اولین شماره بعد از انقلاب: هفت مرداد ۱۳۵۹.

۴- الطاهره

- عربی زبان

- ماهانه

- بنیاد اندیشه اسلامی (وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی).

۵- پرش

- ماهانه

- مخصوص خیاطی

- شماره اول، سال اول: بهمن ماه ۱۳۷۰.

۶- پیام زن

- پیش شماره اول: دیماه ۱۳۷۰

- شماره اول: فروردین ۱۳۷۱.

۷- پیام هاجر

- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: اعظم علائی طالقانی

- پر سابقه‌ترین و بادوام‌ترین نشریه بانوان در عصر انقلاب اسلامی

- با شکل ظاهری روزنامه مدتی به صورت هفته‌نامه، بعد هر دو هفته یک بار و چند

سالی به شکل ماهانه

- اقتصادی - اجتماعی - سیاسی - علمی - فرهنگی.

۸- پیک ماما

- صاحب امتیاز: انجمن ماماهاى ایران

- مدیر مسئول: منصوره کاووسی

- شماره اول: ۱۳۶۳.

۹- بگاہ

- فصلنامه ادبی - هنری خواهران
- شماره اول: بهار ۱۳۷۰
- مدیر مسؤول و سردبیر فاطمه راکعی
- با همکاری مؤسسه فرهنگی گسترش هنر.

۱۰- تکاپو

- ویژه بانوان
- شماره اول: فروردین ۷۱
- صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: سکینه حیدری
- سردبیر: قیصر باوندی
- پس از انتشار یک شماره متوقف شد.

۱۱- جلوه هنر

- فصلنامه فرهنگی - هنری دانشکده هنر دانشگاه الزهرا
- شماره اول: زمستان ۱۳۷۰.

۱۲- حیات

- فصلنامه دانشکده پرستاری و مامایی دانشگاه علوم پزشکی تهران
- تغییر نام یافته نشریه «احیاء».

۱۳- زنان

- شماره اول، سال اول: بهمن ماه ۷۰
- صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: شهلا شرکت
- نشریه اجتماعی.

۱۴- زن روز

- تنها نشریه زنان که از قبل از انقلاب تا زمان حاضر منتشر می شود.
- پرتیراژترین مجله بانوان
- مدیر مسؤول فعلی: اشرف گرامی زادگان.

۱۵- زن مسلمان

- شماره صفر: اول تیر ماه ۱۳۵۹
- شماره اول: اول مرداد ماه ۱۳۵۹
- زیر نظر شورای نویسندگان
- از انتشارات مؤسسه قدس قم.

۱۶- شاهد بانوان

- ضمیمه مجله شاهد (ارگان بنیاد شهید انقلاب اسلامی)
- چهار سال است منتشر نمی شود.

۱۷- فصلنامه پرستاری و مامایی ایران

- نشریه دانشکده پرستاری و مامایی دانشگاه علوم پزشکی ایران
- سال اول، شماره اول: زمستان ۱۳۶۶
- مدیر مسؤول و سردبیر: سادات سیدباقر مداح.

۱۸- کوثر

- گاهنامه ادبی و هنری
- به کوشش فاطمه راکمی
- شماره اول: بهمن ماه ۱۳۶۶
- انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.

۱۹ - محجوبه Mahjubah

- مجله زنان مسلمان

- به زبان انگلیسی

- شماره اول، سال اول: آوریل ۱۹۸۱

- انتشارات وزارت ارشاد (بخش امور بین الملل).

۲۰ - معراج

- ماهنامه فرهنگی - سیاسی - اجتماعی

- شماره صفر: مهر ماه ۱۳۷۰

- شماره اول: آبانماه ۱۳۷۰

- در کیوسک ها توزیع نشد. بعد از این دو شماره متوقف شد.

۲۱ - ندا

- فصلنامه جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران

- شماره اول، سال اول: بهار ۱۳۶۹

- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: زهرا مصطفوی

- سردبیر: فرشته اعرابی.

۲۲ - نرجس

- شماره اول، سال اول: نیمه اول مهر ماه ۱۳۵۹

- از گروه مطبوعاتی پیام اسلام قم

- زیر نظر شورای نویسندگان

- ترتیب انتشار: شش شماره در سال.

درباره آنچه عنوان شد، باید اضافه کرد که این فهرست نشریات سیاسی را دربر نمی گیرد. چرا که در دنیای پرهیاهوی مطبوعاتی پس از انقلاب بعضی نشریات زنان نیز از

نیم قرن مطبوعات زنان ▶ ۲۰۷

سوی سازمان‌ها و احزاب سیاسی منتشر می‌شدند که بیشتر کاربرد سیاسی و جذب نیروی سیاسی داشتند. از این جمله نشریات ویژه زنان می‌توان به «زن مبارز» اشاره کرد - که به عنوان نشریه جمعیت زنان مبارز در سال ۱۳۵۸ منتشر می‌شد - و یا جهان زنان که این نشریات بیشتر به عنوان نشریات ارگان‌ها و جمعیت‌های سیاسی فعالیت می‌کردند. همچنین باید اضافه کرد که بعضی از نشریات عنوان شده کاملاً مخاطب خاص دارند، در تیراژ بسیار محدود منتشر شده‌اند و یا می‌شوند، بعضی حتی شکل بولتن دارند، بنابر این در بررسی‌های عمیق‌تر و عمومی‌تر در ارتباط با نشریات خاص زنان کاربردی ندارند. بعضی دیگر از اسامی ذکر شده گاهنامه‌هایی هستند وابسته به سازمان‌های تبلیغاتی اسلامی که ترتیب انتشار مرتب و مستمری ندارند و از بعضی از آنها شاید یک یا دو شماره بیشتر انتشار نیافته باشد. به اعتقاد من بعضی نام‌های عنوان شده نیز چون ماهنامه برش - که نشریه‌ای خاص خیاطی است - در فهرست نشریات خاص زنان چندان جای نمی‌گیرد.

در بین نشریات زنان که بعد از پیروزی انقلابی به چاپ رسیده است، پیام هاجر به عنوان نشریه‌ای که مدت بیشتری دوام داشته است - به استثنای نشریه‌ای مثل زن روز - قابل طرح جداگانه است. این نشریه فرهنگی - اجتماعی - سیاسی در حال حاضر منتشر نمی‌شود و آخرین شماره آن (شماره ۲۱۸) در دی ماه سال ۱۳۷۲ انتشار یافته است.

پی‌نویس‌ها

۱. دکتر ابوترابی‌ان، حسین. مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶. ص ۳.
۲. همان جا،
۳. همان، ص ۱۰.
۴. همان، ص ۱۹۲.
۵. سائن، الول. ضمیمه کتاب «مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶». ص ۱۹۲.
۶. دکتر ابوترابی‌ان، حسین. مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶. ص ۵۴.
۷. همان، ص ۵۹.
۸. همان، ص ۹۸.
۹. همان، ص ۹۹.

۳۰۸ ◀ گلزار خاموش

۱۰. همان، ص ۱۲۰.
۱۱. همان، ص ۱۵۴، ۱۵۵.
۱۲. سعیدی، نیره. «تاریخچه روزنامه‌نگاری زنان در ایران». نشریه تحقیقات روزنامه‌نگاری (شماره ۱۸) ص ۲۰.
۱۳. همان‌جا.
۱۴. همان، ص ۲۱.
۱۵. همان، شماره ۲۸.
۱۶. گلبو (کردوانی)، فریده. «پیدایش و تحول نشریات اختصاصی بانوان در ایران». نشریه تحقیقات روزنامه‌نگاری: شماره ۱۶.
۱۷. همان‌جا.
۱۸. دکتر ابوتربیان، حسین. مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶. ص ۹۳.
۱۹. این تیراژ با توجه به تیراژ نشریات موجود زنان بسیار بالاست. تنها یک نشریه زنان است که امروز تیراژی بالاتر از تیراژ ذکر شده دارد که آن هم با توجه به گذشت سالیان سال، افزایش جمعیت، افزایش میزان باسوادان، بالا رفتن آگاهی‌های اجتماعی و وجود رسانه‌های جمعی متعدد، چندان قابل دفاع نیست. در حال حاضر اغلب نشریات زنان با تیراژ بسیار پایین چاپ می‌شوند که اطلاع از رقم دقیق تیراژ این نشریات می‌تواند غیر قابل باور باشد.
۲۰. گلبو (کردوانی)، فریده. «پیدایش و تحول نشریات اختصاصی بانوان در ایران». نشریه تحقیقات روزنامه‌نگاری: شماره ۱۶.
۲۱. همان‌جا.
۲۲. همان‌جا.
۲۳. حسین‌زاده، منصور، «مطبوعات بعد از انقلاب اسلامی». کیهان سال ۶۹.
۲۴. همان‌جا.
۲۵. معصومیان، سیما. پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی.

زنان طنز پرداز و کاریکاتوریست ایران

فربیا فرشادمهر

زنان در عرصه طنز و کاریکاتور حداقل در پنجاه سال گذشته و به ویژه در دو دهه اخیر حضوری فعال و تأثیرگذار داشته‌اند. آنچه در پی می‌خوانید شناسنامه‌ای اجمالی و گزیده آثار برخی از آنهاست:

تمدن، رباب

سال تولد: ۱۳۰۸ شمسی

محل تولد: جهرم

همکاری با نشریات: چلنگر، شعرنامه دوره گرد

اسامی مستعار: دوشیزه ر. ت، دوشیزه ر. امیدوار، دوشیزه رباب. ت، رباب

کتاب به چاپ رسیده: شبیخون

توضیحات: وی همسر شاعر طنزپرداز خلیل سامانی (موج) و مادر شاعره سپیده سامانی است.

نمونه آثار:

«یک شبی مجنون به خلوتگاه ناز	مثل مجنون خود به خود می‌کرد راز»
کای فلک بس در دلم کردی تو خون	عشق لیلی از سرم بودی برون
از برای قرص نانی از اذان	راه می‌افتم به صحرا بی‌امان
طی کنم راه بیابان بی‌درنگ	روی پایم می‌خورد صد پاره سنگ

پابره‌نه می‌روم در کوه‌سار
 باره می‌گردد تن و اعضای من
 در زمستان محنت سرما خورم
 شب که شد آرم به یک دردسری
 مفت خواری، مالکی با قیل و قال
 ده ریال و چار طفل در بدر
 طفل مالک شاد و بی‌رنج و عذاب
 ده ریال و یک زن زار و علیل
 بس که خونها در دلم گشته زیاد
 آری آن جایی که دلها پر غم است
 اندر آن جایی که از نظم خراب
 اندر آن ملکی که جای کاروانان
 اندر آن شهری که مستی شیرهای
 هر طرف سر مست خون و باده‌اند
 الغرض جایی که صد بیدار هست
 تا که این ظلم و تعدی باقیه
 حالیا در کوه و دشت و غارها

تا به زحمت برکنم یک کوله خار
 خون چکد دائم زدست و پای من
 فصل تابستان بسی گرما خورم
 بلکه تا پیدا کنم یک مشتری
 حاصل رنجم برد با ده ریال
 انتظار حاصل کار پدر
 ای دو صد لعنت به این نظم خراب
 صد هزاران درد دیگر زین قبیل
 عشق لیلی برده‌ام دیگر زیاد
 قد مردم از فشار غم خم است
 اکثریت در فشار و سوزوتاب
 بهرمان بارد تفنگ از آسمان
 باج‌گیر و رشوه‌خوار و جیره‌ای
 در کسین مردمی آزاده‌اند
 کی کسی را عاشقی در یاد هست
 جان من، لیلی چیه، عاشق کیه؟!
 راحتتم از شر هر ظلم و جفا

داوری عراقی‌زاده، زهرا

سال تولد: ۱۳۵۳ شمسی

محل تولد: تهران

همکاری با نشریات: گل‌آقا، طنز پارسی، ایران خودرو

اسامی مستعار: شادی

ذوالفقاری، جیران

سال تولد: ۱۳۵۰ شمسی

محل تولد: تهران
همکاری با نشریات: کیهان کاریکاتور
اسامی مستعار: جیران

صابری فومنی، پوپک
سال تولد: ۱۳۵۲ شمسی
محل تولد: تهران
همکاری با نشریات: گل آقا
اسامی مستعار: پینوکیو، گل نسا، مرغانه، مریم صبور، هدهد شکیا
توضیحات: وی دختر کیومرث صابری فومنی (گل آقا) است. او در حال حاضر سردبیر
نشریه بچه‌ها گل آقا است.
نمونه آثار:

تفاوت!

فرق بعضی کشورها با بعضی کشورهای دیگر! در این است که: بعضی کشورها اگر
یک آجر از زمان قدیم مانده باشد، خیابان را کج می‌کنند تا آن آجر سالم باقی بماند و ما
اگر یک بنای قدیمی داشته باشیم، خراب می‌کنیم تا اتوبان و آزاد راه بسازیم.
از عجایب!

از عجایب یکی هم این است که وقتی خبری در روزنامه چاپ می‌شود که مثلاً فلان
نهاد از گران شدن بهمان کالا جلوگیری می‌کند، همه می‌فهمند که آن کالا به زودی نایاب
و سپس حتماً گران خواهد شد.

صالح، شهلا
محل تولد: تهران
همکاری با نشریات: گل آقا - عصر ورزش
اسامی مستعار: آجی خانوم، آقا صالح، پسته خانوم، خانوم خانمها، خاله بزرگه، شهلا
خانم، کارمندزاده، مامان جون

نمونه آثار:

سریال سازی!

- چه جوری می‌شود سریال تلویزیونی ساخت؟
- پرش ارتفاع بلدی؟
- چه ربطی دارد؟
- اگر بتوانی از زنجیر نگهبانی جام جم، پیری داخل صدا و سیما، بقیه کار خیلی ساده است!

سؤال شکمی!

به نیابت از سوی روزنامه همشهری، سؤال «غذا را تنها می‌خورید یا با خانواده؟» با گروهی از آقایان در میان گذاشتیم:

یک عده گفتند: صبحانه را اگر نان و پنیر و چای شیرین باشد، با خانواده می‌خوریم، ولی اگر کله پاچه و حلیم باشد، مجبوریم تنها بخوریم!

یک عده هم گفتند: ناهار را خانم برایمان در قابلمه کوچک می‌ریزد که در محل کار بخوریم، ولی تا چلوکبابی جلوی اداره هست، مگر می‌شود دمپختک خورد!

اکثریت قریب به اتفاق هم گفتند: شام را بالاجبار باید با خانواده بخوریم، البته اگر سر راه خانه، چیزی نوش جان نکرده باشیم!

صدر، رؤیا

سال تولد: ۱۳۳۹ شمسی

محل تولد: تهران

همکاری با نشریات: گل آقا - زن روز

اسامی مستعار: بی بی گل، رؤیا خانم، زعفران باجی، سر پیاز، گلشاد خاتون
جوایز: برنده اول همایش طنز سوره، نفر دوم رشته طنز مکتوب چهارمین جشنواره مطبوعات، نفر دوم طنز مکتوب ششمین جشنواره مطبوعات.

نمونه آثار:

منشور احزاب

در راستا و درازا و بهنای این که حفظ وحدت ملی و امنیت ملی و وفاق ملی و همدلی ملی بسیار مهم می باشد، عمل به موارد ذیل الذکر از سوی گروه ها و جناح ها و احزاب و مجامع و جمعیت ها و قلم به داستان مزدور ضروری است. بدیهی است هرگونه حرکت دیگری، در راستای اصلاحات آمریکایی و صهیونیستی و انقلابات کمونیستی بوده موجب اشد مجازات می باشد:

۱. کلیه گروه ها موظفند برای حفظ وحدت ملی و جلوگیری از تجزیه کشور و ریختن آب به آسیاب دشمن، درباره موضوعات محوری و غیر محوری، دارای یکتواختی در مواضع و نظرگاه ها و حرکت ها و سخنان و افکار و نوشتارها بوده، با مشت محکم توی دهان دیگران بکوبند.

۲. تمامی گروه ها و احزاب و جمعیت ها و افراد موظفند در مورد آمریکای جنایتکار و صهیونیسم بین الملل و برلین فاسد و لواسانات معلوم الحال، مواضع صریح و شفاف و افشارگرانه و کوبنده و محکوم کننده داشته، به نتیجه انتخابات تهران هم کاری نداشته باشند. حرف زیادی هم موقوف!

۳. همه گروه ها موظفند در اسرع وقت به بازبینی تشکیلات سیاسی، اداری، فکری، مالی و وسایل درون سازمانی و روابط برون سازمانی پرداخته و عناصر نفوذی معاند مسأله دار استحال شده خود فروخته مزدور را شناسایی کرده، در همین رابطه، مدعیان جامعه چند صدایی و هواداران شعار تکثرگرایی اصلاح طلبانه آمریکایی را در نطفه خفه کرده (یا بعدها این اقدام را انجام دهند) وگرنه هر چه دیدند، از چشم خودشان دیدند.

۴. کلیه گروه ها موظفند در چهارچوب قانون حرکت کرده، برخوردهای مسالمت آمیز داشته باشند. برخوردهای غیر مسالمت را به اهلش بسپارند. تکلیف خاطیان از این بندها به صورت پنجاه پنجاه، ابتدا در نیمه پنهان سپس در نیمه آشکار مشخص می شود.

صدر، شادی

سال تولد: ۱۳۵۳ شمسی

محل تولد: تهران

همکاری با نشریات: همشهری، آفتابگردان، زن، جامعه، صبح امروز و...

اسامی مستعار: جیغ جیغو، خبر چین

توضیحات: وی نویسنده ستون: «جیغ جیغو»، ستون ثابت صفحه آخر روزنامه آفتابگردان بود. این ستون که صیغه طنز داشت، گاهی اوقات عنوانش به «خبر چین» تغییر می‌یافت.

شادی صدر بیشتر مقالات جدی می‌نویسد و تنها کارش در زمینه طنز، نگارش ستون جیغ جیغو بود. وی نفر اول بخش یادداشت ویژه ششمین جشنواره مطبوعات است. نمونه آثار:

جیغ جیغو

پنج دستورالعمل برای رفتن به اردو

در خبرها آمده بود که از بیست میلیون دانش‌آموزان (خدا زیاد کند!) چهار میلیون به اردو می‌روند و شانزده میلیون نمی‌روند! حالا اگر آن شانزده میلیون بقیه هم می‌خواهند به اردو بروند باید به دستورات زیر که من می‌گویم، مو به مو عمل کنند:

۱. ابتدا کسی از آن چهار میلیون را پیدا کنید که رفتنش به اردو حتمی و قطعی باشد،

یعنی مثلاً شاگرد ممتازی، برنده مسابقه‌ای، چیزی باشد.

۲. اگر با این شخص دوست نیستند، کاری کنید که در عرض یک هفته دوست

صمیمی و جان‌جانی‌اش بشوید، هم‌زمان با این کار، وسایل و توشه اردویتان را هم آماده کنید.

۳. بعد از یک هفته، پیشنهادتان را به او بگویید. البته اولش مقدمه چینی‌های لازم را

بکنید که یک وقت هول نکند و اگر توانستید، برایش چند تا نوشابه هم بخرید که اگر حیثاً فشار خونش پایین آمد، داشته باشید.

۴. پیشنهاد این است: «من توی یکی از چمدان‌های تو قایم می‌شوم و به اردو می‌آیم».

و او هم که دوست جان‌جانی شماست، حتماً قبول می‌کند. اگر قبول نکرد، چهار تا نوشابه دیگر برایش بخرید.

۵. آخرین کار این است که پنجاه تا نان لواش و یک کیلو پنیر و یک دست لحاف و

تشک و رضایت‌نامه‌تان را هم با خودتان توی چمدان جا بدهید. البته قبلش باید به حد

کافی لاغر شده باشید که دوست بنده خدایتان بتواند چمدان را بلند کند.
اگر این دستورات را کاملاً رعایت کردید، به اردو می‌روید. حالا اگر در راه، توی
چمدان خفه شدید یا توی اردو گیر افتادید و مجتانه باز شد یا... دیگر عیب از
دستورات‌العمل من نیست! وظیفه من این بود که شما را راهی اردو کنم، بقیه‌اش با
خودتان!

صفرزاده، گیتی

سال تولد: ۱۳۵۰ شمسی

محل تولد: تهران

همکاری با نشریات: گل‌آقا

اسامی مستعار: تلخک، رگیس گلابتون

توضیحات: وی هم اکنون دبیر شورای نویسندگان ماهنامه گل‌آقا است و بیشتر کارهای
تحقیقاتی انجام می‌دهد.

ظریفی، فرانک

سال تولد: ۱۳۴۵ شمسی

محل تولد: تهران

همکاری با نشریات: گل‌آقا، طنز پارسی، آزادی

اسامی مستعار: ننه آقا، خانوم گل، پسر شجاع، پری دریایی

نمونه آثار:

تلخ‌ترین روز زندگی!

- هیچ به یاد داری که تلخ‌ترین روز زندگی‌ت چه روزی بوده است؟

- البته، روزی که همسرم به خواستگاریم آمد.

- واه، برای چه؟

- برای این که آن قدر هول شده بودم که موقع میوه خوردن، ته خیارم را هم خوردم!

نکته!

سخنرانی‌های مسؤولان رده بالا و نمایندگان مجلس و دادن وعده و عیدهای بسیار، آن قدر باعث دلگرمی مردم شده که مجبورند در این هوای زمستانی، هر روز دلشان را چند دقیقه جلو پنکه و کولر نگه دارند تا از شدت دلگرمیشان گاسته شود!

فتوحی، مهناز

محل تولد: تهران

همکاری با نشریات: گل آقا

فرشاد مهر، فریبا

سال تولد: ۱۳۴۹

محل تولد: تهران

همکاری با نشریات: گل آقا، زن، بانو

اسامی مستعار: خانوم حنا، شیرین بانو، عیال ملا، قره‌العین، ملک خاتون، محلی، رعنا قربانی

توضیحات: وی هم اکنون دبیر هیأت تحریریه نشریه بانوست و کتاب‌های شناسنامه مطبوعات طنز ایران، و کتاب‌شناسی طنز وی توسط حوزه هنری زیر چاپ است.

ویدئو کلیپ! ^۱

بر اساس سرود «شبانگهان»

* مکان: پای تیر چراغ برق سرکوچه دختر عموی همسایه خاله‌ام اینها!

* صحنه: خواننده با موهای آشفته و پریشان روی پله در خانه‌اش به یک حالت ننه مرده‌گونه نشسته، زانوی چپش را بغل گرفته و دارد می‌خواند.

۱. ویدئو کلیپ: فیلم‌های ویدئویی بفهمی نفهمی کوتاهی که موسیقی مجاز بدون حرکات موزون را به صداهایی که به آن آواز هم گفته می‌شود، می‌چسبانند و به کمک تصاویری از ابر و باد و مه و خورشید و فلک به بینندگان عزیز می‌خورانند!

* کلاکت زن: سه - دو - یک!

* خواننده: شبانگهان تا حریم فلک چون زبانه کشد سوز...

مسئول نظارت وزارت ارشاد بدون هماهنگی قبلی، به سبک پسر خاله کلاه قرمزی یک دفعه می برد وسط صحنه:

کات! کات!...! چی چی گفتی؟ چی چی را تا حریم «فلک»؟ باید فلک را عوضش کنید، مشکل دارد!

کارگردان: وا... آقا، چه حرفها! چه مشکلی دارد؟

مسئول نظارت: فکر کرده ای حالیمان نیست؟ شما داری با نشریه کیهان که معنای فلک را می دهد تسویه حساب می کنی... می خواهی بگویی «فلک» که «کیهان» در ذهن بینندگان و شنوندگان عزیز صدا و سیما تداعی شود... (اینجا مسئول نظارت و کارگردان دست به یقه می شوند، یعنی می خواهند که بشوند با پادر میانی نورپرداز قضیه ختم به خیر می شود.)

خواننده در همان حالت خماریگونه، می گوید: آقای کارگردان! تکلیف بنده چی می شود؟

بالآخره این سوز آواز بنده به کجا زبانه بکشد؟ به «اطلاعات» بکشد، خوب است؟ کارگردان با ناراحتی: اصلاً آن خط را ولش کن، بقیه اش را بخوان... شش - پنج - چهار - سه - دو - یک!

خواننده: شرر ریزد بی امان به دل ساکنان فلک ناله سازم...

(شلوغ پلوغ می شود و یک کامیون آدم با نیروی انتظامی بسر می رسد): جناب سروان... خودشه! خودمان دیدیم... با همین چشم های خودمان... کور شویم اگر دروغ بگویم... ناله ساز همین بابا باعث شد!

خواننده، ترسان و لرزان در حالی که از حس خارج شده، می گوید: چی شده جناب سروان؟ به جان شما اگر ما کاری کرده باشیم...

جناب سروان: این آقایان مدعی هستند که باعث و بانی آتش سوزی ساختمان بُرج خیابان پایینی، شما هستی... راه بیفت برویم کلانتری...

خواننده: تقصیر من چیه جناب سروان؟ تقصیر کارگردان است، به خدا ما هفت سر

نون خور داریم، صدمبار به این آقا گفتیم: «ناله‌ساز» بنده بردش کم شده، دیگر مثل قدیم نمی‌تواند آن بالا بالاها شرر بریزد... خیلی هم که زور بزند بعید است شررش بخورد به کمرکش برج خیابان پایینی!... به خدا، به جون مامانم اینها ما بی‌تقصیریم، جناب سروان! زن و بچه داریم... (با وساطت بینندگان عزیز بالقوه تلویزیون که شاهد ماجرا هستند، دل جناب سروان به رحم می‌آید و تا اطلاع ثانوی از صحنه خارج می‌شود...)

کارگردان که برخلاف تهیه‌کننده معتقد است این ویدئوکلیپ باید چند صحنه پر خرج و آکشن‌دار هم داشته باشد، دستور می‌دهد که دکور صحنه را تغییر دهند. به توصیه او یک منقل آتش به اضافه چند سیخ دل و جگر می‌گذارند جلوی خواننده تا علاوه بر جذابیت صحنه، جنبه حسی فیلم هم بیشتر شود. یک تابلو هم پشت سر خواننده می‌چسبانند که رویش نوشته شده: «بزم غم».

خواننده که دود آتش، اشکش را در آورده و مثل ابر بهار اشک می‌ریزد، با لحن سوزناکی خطاب به دل و جگر روی منقل می‌خواند:

خوشای دل بال و پر زدن، شعله‌ور شدن در شبانگاهی

به بزم غم دیدگان‌تری، جان پرشرری، شعله‌آهی

چون آن ابر نوبهارم من

می‌توانم آیا نبارم من...

(خواننده یک مشت نمک روی کباب‌ها می‌باشد و حسابی شورشان می‌کند. آب از

لب و لوجه خواننده عزیز گل‌آقا! روان می‌شود... خواننده یک تکه از کباب را به دهان

می‌گذارد و با ملج ملج شروع به خوردن آن می‌کند.)

خواننده: بچه‌ها! عجب «شور شیدایی» ای شده!

اینجا دیگر طاقت گروه فیلمبرداری طاق می‌شود و یورش می‌آورند به سمت

سیخ‌های کباب...

خواننده (با اشاره به خودش، گروه فیلمبرداری و بینندگان تلویزیون):

نه تنها از من قرار دل می‌رباید این شور شیدایی

جهان را دیده‌ام یکسر غرق دریای ناشکیبایی...!

(کارگردان که برای غافلگیر کردن بینندگان یکی از آرتیست‌های معروف فیلم‌های

بزن بزن را برای ایفای نقشی متفاوت در این ویدئو کلیپ در نظر گرفته، او را وارد صحنه می‌کند. او که در این صحنه نقش یک گلفروش را دارد و روی لباسش نوشته شده، «پسرک گلفروش» با سری براق و نورانی وارد صحنه می‌شود و از کیسه‌ای که به همراه دارد، بنا می‌کند به گل پاشیدن روی سر خواننده (خواننده دست به دامن گلفروش می‌شود و با یک حالت عاشق‌گونه‌ای می‌خواند:

بیا در جان مشتاقان گل افشان کن گل افشان کن

به روی خود شب ما را چراغان کن چراغان کن

(به یکباره باران مصنوعی از طریق یک شلنگ آب بر سر خواننده باریدن می‌گیرد).

خواننده:

چون آن ابر نوبهارم من

چون آن ابر نوبهارم من

می‌توانم آیا تبا...

!... جناب کارگردان، پس چرا آب قطع شد؟ من که هنوز کامل نباریده بودم...!

مأمور سازمان آب (بدون آنکه نقشش در فیلمنامه پیش‌بینی شده باشد) وارد صحنه می‌شود و می‌گوید: ما که گفته بودیم انشعاب آب مشترکین پر مصرف را قطع می‌کنیم! حالا بنشین اینقدر بیار تا بارون دونت خالی بشه!

بینندگان تلویزیون که حوصله‌شان سررفته تلویزیون را خاموش می‌کنند!

«عیال ملاً»

کاوه، شیرین

سال تولد: ۱۳۵۲ شمسی

محل تولد: تهران

همکاری با نشریات: گل آقا، رازی

اسامی مستعار: گل‌باجی، گل دختر، نخودفرنگی

نمونه آثار:

تاکسی پژو - ۴۰۵

توقامت عریض تمنایی ای پژو! آنک هزار چشم مسافر به سوی تو

از حیث قدر و قیمت و از حیث مشتری بالایی، ای پژوا زیبایی، ای پژوا

چشم هزار مفلس بی چیز و بی پیشیز همواره در تملک تو موج می زند

تو همچنان سپید

تو همچنان سریع

بی هیچ التفات و نگاهی به راه خویش

هی گاز می دهی

من

حیف پول ندارم که با غرور

بر صندلی که نه

مبیل لطیف تو

لختی نشینم و لختی صفا کنم

افسوس ای پژوا!

اما به من بگو

آن تک مسافری که دوش

بر مبیل تو نشست

آیا میان دست و دهانش، پلی نبود؟

مادام درگیر! ز!

ای آخرین امید من و هم‌رهان من!

یا من بگو که تو، با او چگونه ای؟

افسوس ای پژوا!

افسوس!

دست من به دهانم نمی رسد!

کرمانی. پروین

سال تولد: ۱۳۲۹ شمسی

محل تولد: تهران

همکاری با نشریات: توفیق، گل آقا، ملون

اسامی مستعار، پروین، کوروش

توضیحات: وی اولین زن در رشته کاریکاتور حرفه‌ای در ایران است.

نیری، صفورا

محل تولد: تهران

همکاری با نشریات: گل آقا

اسامی مستعار: آهن ربا، ص. ن. سیزبانو

کتاب به چاپ رسیده: آواز ارغوانی بیشه، این باغ وحش کوچک چه زیباست، چکاوک و چمنزار، دل‌های بی‌غبار، ساده در باد، سایه‌ها و شکفتن، سبز، سرخ و صورتی، فصل پنجم، مثل یک لبخند، یک تکه بال صورتی.

نمونه آثار:

می تراود مهتاب!

«می تراود مهتاب»

«می درخشد شب تاب»

نور چشم بلورین چراغ سققم

ناگهان می شکند

غول تاریکی اینک اینجاست

برخلاف جدول

- که همین دیروز اعلام شده -

باز هم نوبت خاموشی ماست.

برق این شهر، خدایا چه اداها دارد.

هر چه خوبان همه دارند،

به طور تکمیل

تک و تنها دارد!

۴۲۲ ◀ گلزار خاموش

«دست‌ها می‌سایم»

«تا دری بگشایم»

پی کبریت روانم حالا

با چنین هیأت مضحک:

دست‌ها رو به جلو

تاتی تاتی، نوک پا

رفتن من سوی کبریت، تماشا دارد!

«به عبث می‌پایم»

«می‌تراود مهتاب»

«می‌درخشد شب تاب»

من به خود می‌گویم:

غار دنجی هم اگر حاصل بود

زندگی کامل بود...!

ستر عورت هم با برگ درخت

بتری سنگی آنک بر دوش

به شکاری می‌رفتم

گوشت تازه کفتاری اگر می‌خوردم،

بهر از چرمی بود

که به صد منت

مرحمت می‌کندم قصاب

بعد ساعت‌ها در صف بودن

کوپن خود را در کف سودن!

«نگران با من استاده سحر»

نیست از آمدن برق، خبر

«خواب در چشم ترم می‌شکند»...!

واعظنیا، پاتنه آ

سال تولد: ۱۳۵۵ شمسی

محل تولد: مشهد

همکاری با نشریات: گل آقا

اسامی مستعار: پاینه آ

وفایی ستاری، زهره

وی اولین زن مدیر مسئول و صاحب امتیاز یک نشریه طنز است. وی نشریه جوالدوز را در سال ۱۳۷۰ شمسی در شهر تبریز بنیاد نهاد.

رویه این نشریه اجتماعی، انتقادی و فکاهی بود.

در ابتدا در ۳۶ صفحه و به قیمت ۳۰۰ ریال منتشر می شد. ترتیب انتشار آن ماهانه بود ولی به دلیل کمبود امکانات مالی بعضاً نامنظم و چند ماه یک بار به چاپ می رسید تا این که در سال ۱۳۷۵ شمسی به دلیل طولانی مدت شدن زمان عدم انتشار نشریه، امتیاز جوالدوز از سوی وزارت ارشاد لغو شد.

گزارش بانو دکتر شمس الملوك مصاحب به ملك الشعراء بهار*

هلنا گلنژاد

گزارش زیر در سال ۱۳۲۳ ش هنگامی که استاد محمدتقی بهار ملك الشعراء در دولت احمد قوام (قوام السلطنه) عهده دار وزارت فرهنگ کشور بود، به وی نوشته شده است. نویسنده گزارش بانو دکتر شمس الملوك مصاحب، یکی از زنان فاضل و ارزنده فرهنگی ایران بشمار است. و سالها در مقامهای مختلف به فرهنگ ایران خدمت کرده است. وی در آن ایام ریاست دبیرستان پروین را در تهران به عهده داشته است. این گزارش با توجه به دگرگونیهایی که در ظرف پنجاه و اندی سال از آن ایام تا به حال در توسعه فرهنگی کشور به وجود آمده، ظاهراً برای امروز ارزش علمی و عملی ندارد اما برای تدوین تاریخ تحولات فرهنگی کشور بسیار ارزنده و در خور توجه است. زیرا که دخترانی که در آن مقطع زمانی تحصیل می کردند امروز بانوانی هستند که تنها دورنمایی از دوران تحصیلی آن ایام را به خاطر دارند. این خود پیدا است که بنابر جبر زمان در مدت پنجاه و اندی سال که از زمان تحریر این گزارش گذشته، چه تحولات شگرفی در ساختار فرهنگی ایران و جهان به وجود آمده است. مدارس فنی، دانشکدهها، دانشگاه - دانشکده فنی، دانشکده پرستاری، دانشکدههای علوم سیاسی و غیره که بر شمردن اسامی آنها در این جا ضرورتی ندارد. اینک برای این که دخترانی که در مقطع دانشگاهی

* ادای دینی به روان پاک خاله با فضیلت و بزرگواری بانو راضیه دانشیان (گلبن) که در هر کاری بخصوص در راه تحصیل و نقاشی بهترین مشوقم بود.

و مدارس عالی تحصیل می‌کنند دریابند که برخی از معلمان - استادان و خدمتگزاران فرهنگ ایران چه راه دور و درازی را طی کرده‌اند تا امروز فرزندان برومند ایران بتوانند، در کشور کهنسال خودشان به تحصیل بپردازند، این گزارش چاپ می‌شود. خواننده‌ای که این گزارش را مطالعه می‌کند در می‌یابد که وضع تحصیلی که در سال‌های ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ خورشیدی در رشته فنی دختران این همه کمبود داشته است، چگونه بوده است؟

جناب آقای وزیر فرهنگ [ملک‌الشعراء بهار]

به طوری که اینجانب مدت پنج سال در برنامه دوره فنی دختران تدقیق نمود و بعلاوه و عملاً نیز مسؤول اجرایش بوده‌ام این برنامه دارای نواقص زیاد است و احتیاج به تجدید و رفع نواقص و تکمیل قسمت‌های ناتمام خود دارد. سال گذشته نظریات خود را راجع به این موضوع بر حسب خواهش اداره امتحانات و برنامه تحت نمره ۲۲/۱۲/۷ - ۲۴۴۸ به آن اداره ارسال داشته‌ام. اخیراً همان نظریات را که متکی به تجربه و دلایل متعدد است راجع به برنامه فنی دختران [۱]، نواقص و عیوب مواد برنامه [۲]، نواقص طرز اجراء رفع نواقص و راه عملی ساختن برنامه و پیشنهاد برای تکمیل دوره فنی مفصلاً و به انتظار آنکه به نظر اولیاء امور برسد، در شماره چهارم دهم (سنه ۲۳) مجله تعلیم و تربیت منتشر ساخته‌ام. اکنون نیز خلاصه آنرا بعرض می‌رسانم:

۱. نواقص مواد برنامه. مواد فعلی برنامه دختران مصوب خرداد ماه ۱۳۱۸ از این قرار است: فارسی، زبان خارجه، اخلاق و آداب معاشرت، فیزیک، شیمی، طبیعی بجه داری، روانشناسی، پرستاری، خانه‌داری، خیاطی، صنایع دستی، نقاشی، طب‌اخ‌ی، موسیقی و ورزش. آموختن این مواد [به] نسبت و تفاوت برای دختران دانش‌آموز ضروری است و فقط بیراه و گاهی غلط و نواقص بسیار در آن موجود است که تحت عنوان (نواقص طرز اجراء) به عرض خواهد رسید. بعلاوه مواد لازم دیگری نیز برای دختران ضرورت دارد که در این برنامه هیچ قید نشده است در مقدمه برنامه فنی ذکر شده که مقصود از وضع آن «تربیت دختران کارآزموده خانه‌دار و قادر به تربیت کودکان و رفع احتیاجات زندگانی نوین است».

برنامه حاضر این مقاصد را بر نمی‌آورد و در آن راه تربیت صحیحی در روح کودک هیچ نشانی داده نمی‌شود. برای تربیت جسمانی کودک اطلاع کامل و جامع بهداشتی

برای مادر او لازم است و لذا افزودن یک دوره تمام فیزیولوژی انسانی، بطور مناسب، به برنامه فنی لزوم پیدا می‌کند.

برای تربیت روحی کودک یعنی برای اینکه کودکی شجاع، وطن‌پرست و خلاصه یک فرد ایرانی لایق‌بار بیاید افزودن یک دوره تاریخ و جغرافیای ایران (البته تاریخ و جغرافیائی که بطرز خاصی که مقصود اصلی را برآورد نوشته شود و نه مشتمل بر شرح شعب رودها و قلال کوهها باشد) و نیز اطلاع وافی از تاریخ و جغرافیای ممالک مهم و مخصوصاً که از لحاظ سیاست و فرهنگ و تجارت و اقتصاد و سایر امور بین ایران و آن ممالک ارتباطی هست، منافع کشور با آن تماس دارد، لازم است:

و نیز برای همین منظور و برای پرورش فرزندان علاقه‌مند به مملکت، دختران لازم است خود ایران و افتخارات و تأثیر آنرا بخوبی بشناسند و به آن ایمان داشته باشند تا کودکان خود را به آن مؤمن نمایند و برای این منظور خواندن یک دوره ادبیات ایران لزوم پیدا میکند (باز بطور مختصر نه بقسمی که در کلاس‌های ادبی مرسوم است بطوریکه در طی آن اهمیت ادبیات ایران و جاوید بودنش را دریابند و با مردان و زنان نامی ایران که شناختن بر هر ایرانی واجب است آشنایی یابند این مواد یعنی فیزیولوژی، تاریخ و جغرافی و تاریخ ادبیات ایران موادی است که آموختنش بر دختران دوره فنی یعنی کسانی که باید تعلیم و تربیت صحیح مادری را فراگیرند، واجب عینی است. موضوع موسیقی نیز در این برنامه بطور ناقص است زیرا در این دو سال در هر هفته یکساعت مؤثریک آموخته می‌شود و آنهم نظری و بدیهی است با یکساعت موزیک در هفته هیچ ثمری حاصل نمی‌شود و حتی قادر به اینکه تصور و تحلیلی هم از موزیک به دانش‌آموزان بدهد، نیست. ممکن است با تجدید نظر در برنامه و بودن وسیله، ساعات آنرا بطور مناسبی افزود.

۲. نقص از جهت فقدان کتاب دوره فنی از لحاظ فقدان وسائل تدریس و کتاب نیز بسیار ناقص است. تقریباً تاکنون کتب مناسب با برنامه فنی دختران هیچ نگاشته نشده و نواقص طرز اجرای برنامه قسمتی معلول همین علت بزرگ است. کتب مختلف این دوره طبعاً با کتب سایر دوره‌ها باید مختلف باشد. مثلاً فیزیک و شیمی دوره فنی لازم است بیشتر دارای مباحث و فصولی باشد که بتوان در خانه‌داری از آن استفاده کرد مانند پاک کردن لکه‌های مختلف و اطلاع از ساختمان و چگونگی دستگاه‌هایی مانند تلفن،

تلگراف، رادیو و آلات و ادوات برقی که در خانه‌ها مورد استفاده است، چون اتو و سماور و منقل برقی و غیره که همه در زندگی عادی در دسترس همه است و هم زیاد نظر کنجکاوی اطفال را جلب می‌کند و مخصوصاً در پایان هر مبحث استفاده‌ای را که زن خانه‌دار می‌تواند از آن بنماید بیان نمود و همچنین درباره سایر کتب خانه‌داری و پرستاری و غیره مدراس فنی از لحاظ نداشتن کتابخانه نیز بسیار تهیدست است. این کتب برای استفاده معلم و شاگرد هر دو لازم است. مقداری از این کتب را می‌توان از کتابخانه‌های داخلی تهیه کرد و چون در چند سال پیش در دانشسرای عالی دوره عالی خانه‌داری مفتوح شده بود، شاید در کتابخانه آنجا کتبی راجع به این فن یافت شود. بنابر این می‌توان از کتابخانه دانشسرای عالی و سایر دانشسراها و خلاصه کتابخانه‌های بزرگ جستجو کرد و پس از خاتمه جنگ نیز کتب لازم را از خارج خواست.

۳. نواقص طرز اجراء: اجرای مواد برنامه نیز بواسطه عدم وسائل کافی اغلب ممکن نمی‌شود. از آن همه مواد مشروح و مندرج در قسمت خانه‌داری بواسطه نبودن وسیله عمل و همچنین پر مناسب و کتاب مخصوص فقط به دستورات نظری و گفتن جزوه اکتفا می‌شود که قسمت‌های مختصری از اطو کشی و آشپزی و خیاطی در صورتیکه واضح است مباحث مربوط به خانه‌داری چون لکه‌گیری و شستشوی اقسام پارچه و تمیز کردن اجسام و حتی پرستاری از مریض یا توجه به شستشوی نوزاد و طرز تعذیه او جز با دیدن و عمل کردن میسر نیست. در صورتیکه فعلاً در مرکز سه مدرسه دولتی دخترانه بیشتر نداریم و وزارت فرهنگ می‌تواند وسیله عملی ساختن برنامه یعنی لوازم کامل آشپزی، خیاطی، شستشو، نظافت و لکه‌گیری را با نظر و مشورت رؤسای دبیرستان‌های دخترانه و متخصص و غیره این فن تهیه نماید. در خصوص عملی ساختن مواد پرستاری مریض و بچه‌داری و نیز با موافقت وزارت بهداشت و یا اداره امور بیمارستان‌ها ترتیبی فراهم آورد که در هفته دختران دانش‌آموز مدارس به نوبت بتوانند به بیمارستان‌های بنگاه‌های نگهداری اطفال رفته دروس پرستاری و بچه‌داری خود را با عمل توأم کنند و استفاده واقعی و لازم را ببرند.

۴. پیشنهاد روی تکمیل دوره فنی - بالأخره پس از اصلاح برنامه فنی دختران پیشنهادی را که سابقاً راجع به تکمیل کلاس‌های فنی توسط اداره امتحانات و برنامه‌ها نموده بودم، تجدید می‌نمایم و آن موضوع تکمیل کلاس‌های فنی دختران است به همان

قسم که در هر شعبه‌ای پس از سال چهارم و پنجم و یکسال ششم هم برای تکمیل هست برای کلاس فنی دختران این سال ششم بطرق ختم لازم است که دختران دانش‌آموز تربیت لازم زنانه و فنی را که در آن دو سال آموخته‌اند اینجا تکمیل نمایند. البته انجام این عمل قسمتی وسیع و ساختمانی مناسب می‌خواهد و ممکن است در مرتبه اول به یک مدرسه کامل فنی اکتفا و در محل یکی از دبستان‌های نوبنیاد که ساختمانش بقدر کفایت وسیع باشد و مرکزیت هم داشته باشد، این امر اجرا گردد و یا در بودجه جدید وزارت فرهنگ اصولاً ساختمان این بنا منظور گردد، اینک خلاصه عرایضم را بصورت پیشنهادات زیر معروض می‌دارم.

۱. تجدید نظر در برنامه فنی و افزودن دروس فیزیولوژی و بهداشت و تاریخ و جغرافیای ایران و عمومی و تاریخ ادبیات ایران به آن برنامه و اصلاح طرز تدریس موسیقی و افزودن ساعت آن.

۲. تشکیل هیئتی مرکب از رؤسای دبیرستان‌های دخترانه (بشرط صلاحیت علمی و فنی و داشتن علاقه) و متخصص و اهل تجربه برای تهیه و تدوین کتب مخصوص فنی و تهیه صورت کلیه مواد و آلات و ابزار لازم برای عملی ساختن برنامه طباشی و خیاطی و خانه‌داری بطرز کامل در مدارس.

۳. تعیین بیمارستان‌ها و بنگاهای بهداشتی و نگاهداری اطفال برای اینکه بطور کلی دروس پرستاری و بچه‌داری را توسط معلمان مدرسه در آن نقاط توأم با عمل باشند.

۴. افزودن سال ششم برای تکمیل کلاس‌های فنی به نحوی که دیپلمه‌های آنجا خانه‌داری و بچه‌داری را کاملاً آموخته باشند و نیز با دیپلم آن حق ورود به دانشکده ادبیات را داشته باشند. برنامه این کلاس توسط هیئت مذکور در ماده ۲ تعیین خواهد شد و خواهشمند است نسبت به این موضوع توجه شایسته‌ای مبذول فرمایید تا موضوع تعلیم و تربیت دختران در وزارت فرهنگ از این حالت فراموش و سکوت خارج شود و در بودجه فعلی وزارت فرهنگ تأمین این نظریات [و] رفع نواقص مدارس دخترانه و تکمیل آن منظور گردد.

با تقدیم عالیترین احترامات رئیس دبیرستان پروین

رونوشت برابر اصل است

[امضا]

نمایه

- آبان (ماه خورشیدی) ۱۸۸، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۹۲، ۳۹۷
- آبتین (پدر فریدون) ۳۵۷
- آبکار، کلارا ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۵
- آتشک (بیماری) ۳۱۵
- آجودانباشی، اسماعیل ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۷۲
- آجودانباشی، علی اکبر خان ۲۴۸، ۲۶۵
- آجودانباشی، محمدابراهیم ۲۴۸
- آخوندزاده (نویسنده) ۲۶۳
- آدامیان، سدیک ۲۷۹
- آدمیت، فریدون ۱۰۸، ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۷۳، ۲۹۶
- آدینه (روز) ۱۴۱، ۲۷۲
- آدینه (مجله) ۳۴۵
- آفریباجان (روزنامه) ۸۵
- آفریباجان (کتابخانه) ۳۱۷
- آفریباجان (محل) ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۲۴۹، ۲۷۲
- آفر بیگدلی ۳۵۰، ۳۵۲
- آفر (ماه خورشیدی) ۱۰۸، ۲۱۴، ۲۷۴، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳
- ۳۹۷، ۳۸۹، ۳۷۲، ۳۴۸، ۳۴۴
- آفری، سهیل ۲۳۹
- آرایشگاه زیبا (فیلم) ۳۳۷
- آربری، آرتور، ج ۱۸۵، ۳۳۴
- آرشین مالان (نمایش) ۳۴۰
- آرمان ملی (روزنامه) ۳۹۱
- آرین پور کاشانی، عباس ۲۱۴
- آزاد، سیف (شخص) ۲۷۳
- آزاد، شهناز ۱۱۳
- آزادی ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۱۷۹، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۹۵
- ۳۶۸، ۳۱۱
- آزادخواهان ۸۴، ۲۶۱، ۲۹۶
- آزادی قلم ۶۷، ۸۲
- آزادی (نشریه) ۴۱۵
- آزیر فیلم ۳۴۷
- آسیا (قاره) ۳۴، ۲۱۹، ۲۷۶، ۳۰۳، ۳۴۵، ۴۱۳
- آسیا (نقشه) ۱۰۰
- آشتیان ۳۷۰
- آشنا (دوماهه نامه) ۴۰۲
- آفاق الدوله، تاج‌ماه ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶
- ۲۷۳
- آفاق الدوله طلشی، تاجماه [شاعره] ۱۰۷
- آفتابگردان (نشریه) ۲۸۵، ۴۱۴
- آفریقا (قاره) ۲۱۷
- آقاچان بیک (پدر آقا دده بیک) ۲۷۲
- آقاچانی تالش، عبدالکریم ۲۵۰

۳۳۰ ◀ گلزار خاموش

- آقا دایی (نمایش) ۲۶۴
 آقا دده بیک (رشید همایون) ۲۵۲
 آقا سیدجعفر ۶۹
 آقا سید محمدجعفر ۷۲
 آقا سید مهدی ۷۲، ۷۸، ۸۰
 آقا شاهزاده (عابده خانم) ۱۷۵
 آقا شیخ، ابراهیم ۷۲
 آقا شیخ فضل الله نوری ۶۵، ۷۹
 آقا شیخ محمد، مریم ۳۲۳
 آقا میرزا سید محمد ۷۱
 آقا میرزا سید محمد مجتهد ۷۲
 آقا میرزا فضلعلی آقا ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۸
 آقا میرزا محسن ۷۰
 آقا میرزا مرتضی قلی خان ۶۸
 آقا اولر (محل) ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۱
 آقای خال ۳۲
 آقای رئیس جمهور ۳۳۲
 آکای قان (شاهزاده) ۱۷۶
 آگاه (انتشارات) ۱۷۲
 آل احمد، جلال ۲۷۹
 آل عتیق (طایفه) ۱۷۹
 آلمان (کشور) ۳۷۶
 آلیانس فرانسه (مدرسه) ۳۳۳
 آمریکا ۲۱۶
 آمریکا (دولت) ۱۷۲، ۲۱۶
 آمریکا (کشور) ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۰، ۳۸۸
 آمریکایی (بیمارستان) ۲۱۵
 آمریکایی (مدرسه) ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۴۲
 آمریکایی (ملت) ۲۱۲، ۲۱۶، ۳۸۹
 آمریکایی (مسیحون) ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۶
- ۲۴۰، ۲۳۹
 آمنه بنت وهب ۳۵۰، ۳۵۱
 آنا تول فرانس ۳۶۶
 آنجیوگرافی ۲۳
 آنکارا (شهر) ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰
 آوریل (ماه میلادی) ۲۱۱، ۲۰۶
 آهی، مجید ۳۲۵
 آهی، مهری ۲۸۲، ۳۲۵
 ایزیک (میس)، شخص ۳۰۴، ۳۰۵
 آینده ایران (نشریه) ۲۷۵
 آینده (روزنامه) ۶۹
 آینده (مجله) ۲۱، ۳۹
 اینه پژوهش (مجله) ۳۲۸
 اباصلتی، پری ۳۹۴، ۳۹۸
 ابراهیم آقا، حاجی میرزا ۷۳
 ابراهیم خان، میرزا ۹۵، ۹۸
 ابراهیم خلیل الله ۱۱۸، ۱۳۱
 ابراهیمی، ایراندخت ۲۴۲
 ابراهیمی، پروانه ۳۳۶
 ابراهیمی، فرزانه ۲۸۳
 ابطحی (شخص) ۳۰۴
 ابن ابی طالب، علی (ع) ← مرتضی (امام)
 ابن الحسین، (ابن حسین) یوسف ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۳،
 ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۹
 ابن جوزی ۱۸۵
 ابن هیان، هبوم ۱۱۸
 ابن خفیف، محمد ۱۳۳
 ابن خلکان ۱۸۵
 ابن دینار، مالک ۱۵۸، ۱۸۰
 ابن سینا (انتشارات) ۲۴۱

- ابن سینا، بوعلی ۱۳۸
 ابن شریف، محمد ۱۸۵
 ابن عبدالقیس الحنبلی، امیر (زاهد) ۱۷۹
 ابن عبدالله، محمد (ص) (پیامبر) ۱۲۰، ۱۸۳، ۳۵۲
 ابن عبدالله مروزی، سهل ۱۱۶، ۱۵۴
 ابن قیس قریشی، عدی (طایفه) ۱۷۹
 ابن مظفرالملک، غلامرضا ۹۵
 ابن یزید، عبدالواحد ۱۸۰
 ابوالبشر، آدم ۱۱۸، ۱۱۹
 ابوالخیر، ابو سعید ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۶۷
 ابوالفتح خان، حاج ۹۹
 ابوترابیان، حسین (دکتر) ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۶، ۴۰۷
 ابیورد (نام شهر) ۱۳۷
 اتابک اعظم، علی اصغر خان ۹۶
 اتحاد جماهیر شوروی ۲۱۹، ۲۷۳، ۳۲۵، ۳۶۷
 اتحاد (چاپخانه) ۲۷۲
 اتحاد نسوان (مجمع) ۲۱۸
 اتحادیه، منصوره (نظام مافی) ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۹۰، ۲۷۲
 اترک ← ترک (ملت)
 اثابیه ۲۰۰، ۳۸۶، ۳۸۷
 اجتماعی جندقی، حمید ۳۲۹
 احتشام الدوله ۱۷۳، ۱۷۴
 احتشام السلطنه ۹۸، ۱۸۹
 احمد شاه (پادشاه قاجار) ۱۹۵، ۲۵۳، ۲۷۲
 احیاء علوم ۱۸۲
 احیاء علوم الدین (کتاب) ۱۸۲، ۱۸۴، ۳۸۰
 احیاء (فصلنامه) ۴۰۲، ۴۰۴
 اخبار روز (روزنامه) ۳۸۹
 اختر خانم (مادر پروین اعتصامی) ۳۷۰
 اختر (روزنامه) ۶۴
- اخلاق برای دانش آموزان ۳۴۶
 اخلاق (ترجمه اخلاق ابن مسکویه) ۳۲۴
 اخوی، آقا سید نصراله ← تقوی سید نصرالله
 اخوی تقوی، سید نصرالله، ۸۶
 اخوی، سادات ۸۸
 اداره آلتخدام ۳۲۲
 اداره انطباعات ۶۴، ۷۴، ۲۵۵، ۳۲۱
 اداره محاسبات ۱۹۵، ۳۲۲
 ادبیات تطبیقی ۳۲۵
 ادبیات نمایشی ایران (کتاب) ۲۷۲
 ادهم، ابراهیم ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۵۹
 ادهم، حکیم الدوله ۳۸۶
 ادیان (مجله) ۱۸۵
 ادیب خوانساری ۳۴۶
 اراک ۳۲۸
 اراکی، نادره ۲۷۹
 ارامنه (قبرستان) ۳۳۵
 ارامنه، کلیسا ۲۱۱
 ارامنه (کمیته) ۲۶۱
 ارامنه (کوچه) ۸۴، ۸۷
 ارانی، ایراندخت ۲۳۷
 اریاب جمشید ۹۷
 اریاب شیرانی، حمید ۳۰۵
 اریابی، فروزنده ۲۸۰
 اربعین الهائسمیه ۳۲۴
 اردبیل (شهر) ۱۸۹، ۱۹۰
 اردستان ۱۱
 اردکانی، تهمنه ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۳۵، ۳۳۶
 اردو (زبان) ۲۵۵، ۳۸۵
 اردیبهشت (ماه خورشیدی) ۱۱۴، ۲۱۴، ۲۴۴، ۴۵

۳۳۲ ◀ گلزار خاموش

- اسفند (ماه خورشیدی) ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۶، ۲۷، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۷، ۳۲۹، ۳۳۱
- اسفندیار (قهرمان شاهنامه) ۱۹۷
- اسکندرنامه نظامی (کتاب) ۲۵
- اسکندری، زهرا بیات ۳۹۱
- اسکندری، محترم ۱۱۳
- اسکندری، ملوک ۲۸۲
- اسکندریه (شهر) ۲۷۳
- اسلام (دین) ۴۲، ۷۰، ۷۵، ۷۹، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۲۴، ۲۳۷، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۴۰۶
- اسلامیک کالج (مجله) ۱۸۵
- اسلم طوسی، محمد ۱۶۷
- اسمیت، مارگارت ۱۸۵
- اسناد تاریخی ۳۴
- اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران (کتاب) ۱۱۰
- اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران ۳۲۲
- اشاعره، عقیده ۷۰
- اشجع الدوله ۲۵۱
- اشرف السلطنه [خوشنویس] ۱۰۸
- اصفهان (شهر) ۱۱، ۱۷۴، ۲۴۲، ۲۸۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۹۱
- اصفهانی ۳۵۱
- اصفهانی، ابوالقاسم خان ۱۰۴
- اصفهانی، امین‌التجار ۳۲۳
- اصفهانی، تاج ۳۴۶
- اصفهانی، میرزا آقا ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳
- اصفهانی، میرزا ابوالقاسم ۱۰۴
- ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۸۱، ۳۹۱، ۳۹۲
- ۳۹۷
- ارسباران (پورحسینی)، ناهید ۳۴۴، ۳۴۸
- ارسنجانی، قراخان ۳۲، ۳۲۶
- ارشد السلطان ۹۵
- ارفع السلطنه طالش، فتح‌الله ۲۴۸، ۲۶۵
- ارک ۸۴، ۱۰۳، ۱۸۷، ۱۸۸
- ارمنستان (کشور) ۲۶۵
- ارمنیان ← ارامنه، کلیسا
- ارنواز ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸
- اروپا (قاره) ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۶۱
- ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۳۶
- اروپا ← اروپا (قاره)
- ازبک (طایفه) ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
- اژدر پناه، یعقوب ۳۱۹
- اساسنامه ۸۳، ۸۴، ۹۴، ۱۰۴
- اساطیر (انتشارات) ۱۱۴، ۱۹۰، ۲۷۲
- اسپانیا (کشور) ۲۱۷
- استانبول، استانبول، اسلامبول (نام شهر) ۱۲۹، ۲۱۸
- ۲۷۹، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰
- استبداد ۶۴، ۷۴، ۲۴۹
- استخری، پروین ۳۴۹
- استرآبادی، یی‌بی‌خانم ۱۱۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۴۲، ۲۴۵
- استرالیا (کشور) ۲۲۰
- استنساخ ۳۰، ۴۱، ۹۲، ۱۱۲
- استور (لیدی) ۲۱۷
- اسد (ماه) ۲۰۷
- اسرائیلیان ← بنی اسرائیل
- اسعدی، هما ۳۴۸

- اصفهانى، میرزا حبیب ۲۶۲
اصلاح عربانى، ابراهیم ۲۷۲
اصلا نپور، سمیرا ۲۸۴
اصم، حاتم ۱۳۶، ۱۴۴
اصناف ۸۰
اطریشى (ملت) ۲۷۲
اطلاعات بانوان (مجله) ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹
۴۰۲
اطلاعات هفتگی ۱۸
اطلس (اقیانوس) ۲۲۱
اطلس، (کتاب) ۹۹
اعتدال زن‌های مسیحی (مجمع) ۲۱۹
اعتصام الملک ← اعتصامی، یوسف
اعتصامی، ابوالفتح ۳۱۹
اعتصامی، پروین ۱۰۷، ۲۷۹، ۲۸۹، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۷۰، ۳۹۵، ۳۹۶
اعتصامی، یوسف ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۷۰
اعتضادالدوله قوانلو، امیر قاسم خان ۱۹۱
اعتمادالدوله، موسی خان ۱۹۱، ۱۹۲
اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان ۱۰۷، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۶۳، ۲۷۱، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳
اعراف (سوره) ۱۵۸
اعظم‌السلطنه ۱۰۱
اعلان ۷۲، ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۰۴، ۱۹۷، ۲۸۰، ۳۷۶
۳۸۲
اعلان، کتابخانه ملی رشت ۱۰۴
اعلاءالملک وزیر علوم ۹۴
اعلم‌الدوله، ۱۰۰، ۲۱۲
اعلم‌الدوله ثقفی، خلیل‌خان (دکتر) ۲۴۱
اعلم‌الملک ← اعلم، دکتر امیر
- اعلم، بانو دکتر ایران ۳۷۵، ۳۸۶
اعلم، دکتر امیر ۳۷۵
افتخارالسلطنه (دختر ناصرالدین شاه) ۲۶۱، ۲۶۲
افجه‌ای، سیدجمال‌الدین ۸۰
افخم‌الممالک ۱۰۱
افسانه رابعه بصرای ۱۸۵
افشار، ایرج ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۷۲، ۳۳۰، ۴۱۳
افغانان ← افغان (ملت)
افغانستان (کشور) ۲۱۹، ۲۲۴
افغان (ملت) ۲۶۷، ۲۶۹
افق (انتشارات) ۲۸۶
افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و آثار منتشر نشده
دوران قاجار ۱۰۸، ۱۷۱
افلاکی (مورخ) ۱۸۴
اقبال آشتیانی، عباس ۳۸، ۱۷۸
اقبال لاهوری، محمد ۳۸۴
اقدام، مهتاب ۲۷۹
اکراد ← کرد (طایفه)
اکرمی، حسین ۲۲۹
الاصابه ۳۵۰
الآغانی ۳۵۰
البرز کالج (مدرسه) ۲۱۲
البرز (کوه) ۳۵۵
البصریه، مریم ۱۸۰
الدر، جان (شخص) ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱
الدر، روث (شخص) ۲۲۱
الرشید، هارون (خلیفه) ۱۴۸، ۱۶۱
الظاهره (ماهنامه به عربی) ۴۰۳
الطیقات الکبری (کتاب) ۱۸۵
العدویه، مُعاذة العدویه، (همسر امیر بن عبدالقیس

- امیر حسین‌الدین ۳۶۸
 امیر خان (سردار) ۲۴۸
 امیر خسرو دهلوی ۳۸۴
 امیر سیف‌الدین ۲۷۲
 امیر قاسم‌خان ۱۹۱
 امیر کبیر ۱۹۱
 امیر کبیر (انتشارات) ۱۷۸، ۲۷۳
 امیر کبیر و ایران (کتاب) ۱۷۴
 امیر هرا ۱۴۲
 امین اقدس ۱۷۵
 امین‌التجار اصفهانی، سید محمد علی ۳۲۳
 امین‌الدوله، میرزا علی‌خان ۱۹، ۲۴۸
 امین‌الدوله، میرزا علی‌خان (سفرنامه حج) ۱۹
 امین‌السلطان ۱۱۱، ۱۷۳
 امین‌السلطان، علی‌اصغر خان ← اتابک اعظم
 امین‌الضرب ۱۱۰
 امین‌دارالضرب، محمدهسین ← امین‌الضرب
 امین، نصرت بیگم ۳۲۳
 انائیه آمریکایی (مدرسه) ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۲۸
 انجمن ۶۸، ۷۱، ۸۱، ۱۹۱، ۲۲۷، ۲۷۶، ۳۴۷
 انجمن ادب فارس ۳۲۶
 انجمن ادبیات عرب (مجله) ۱۸۶
 انجمن امنیت ولایت ۶۸
 انجمن تظلمات ۶۸
 انجمن دوشیزگان و بانوان ۳۹۴، ۳۹۸
 انجمن سری ۱۰۳
 انجمن فرهنگی ایران و شوروی ۳۴۷
 انجمن قلم ۳۲۶
 انجمن کتاب ۳۲۵
 انجمن‌های ادبی شیراز ۳۲۶
 الحنبیری (۱۷۹، ۱۸۵)
 العقلیه، ریا (شخص) ۳۵۰
 الفتی، سید بهمن ۳۹، ۴۵
 القمر (سوره) ۱۱۸
 القیس، ریاح ۱۸۰
 الکساندر، (ملکه انگلیس) ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۶۳
 الکواکب النزیه (کتاب) ۱۸۵
 الله‌وردی خان ۲۷۲
 الماسیه (خیابان) ۲۴۸
 المهندی، عباس ۱۴۸
 النفحات الرحمانیه فی الواردات القلیبه ۳۲۴
 الهام ← کسری، محمد
 الهروی ۱۷۹
 ام‌البشر، هوا ۱۱۸
 ام‌الترداه ۱۷۹
 امام جمعه، حاج ۷۳
 امامزاده طاهر (کرج) ۳۴۵
 امامقلی وردی ← نادر
 امامه (روستا) ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸
 امامی (شخص) ۳۰۵
 امامی، گلی ۲۸۳
 امانت، عباس ۱۰۹
 امداد، حسن ۳۲۶
 امراء ۸۵
 ام‌سلمه (خوشنویس) ۱۰۸، ۱۴۷
 أم سلمه (در ارتباط با حسن بصری می‌باشد) ۱۴۷
 امید ایران (مجله) ۳۳۰
 امید، جمال ۳۴۰، ۳۴۲
 امید (مجله) ۳۴۷
 امیر ارسلان (داستان) ۲۸۹

- انجمن هواخواهان ۶۷
 انحطاط و سقوط امپراطوری روم (کتاب) ۳۳۲
 اندرسن (فرنکی) ۳۲۲
 اندیشه روز (نشریه) ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰
 انزلی، بندر پهلوئی (شهر) ۲۵۳، ۲۵۸
 انستیتوی ایران و انگلیس ۳۶۸
 انصاری ۸۳، ۸۴، ۲۸۴، ۳۱۸، ۳۲۲
 انصاری، شهلا ۴۰۲
 انصاری، نوشی آفرین (محقق) ۸۳
 انطباعات ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۸۱، ۱۸۸، ۲۵۵، ۳۲۱
 انقلابات سازنده در ایران (کتاب) ۲۴۱
 انقلاب اکبر و تأثیر آن بر ایران (کتاب) ۲۴۲
 انقلاب مشروطه ایران ۶۳
 انقلاب مشروطیت ۸۳، ۸۵، ۲۴۱، ۲۶۳، ۲۶۵
 انگلیس (کتابخانه) ۱۸۵
 انگلیس (کشور) ۱۸۵، ۲۱۷، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۰
 انگلیسی (زبان) ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۶۶، ۳۷۱، ۴۰۶
 انگلیسی (کتاب) ۱۰۱
 انگلیسی (ملت) ۱۰۳، ۱۷۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۷۵، ۳۸۲
 انوری (شاعر) ۳۲۰
 انیس‌الدوله، فاطمه خانم (امام‌های) ← حضرت قدسیه
 اوحدی، مجید (یکتا) ۳۰۵
 اودییر ۱۷۲، ۱۷۳
 اورنگ (شخص) ۲۷۹
 اوروج‌اف (شخص) ۲۶۶
 اوزبکان ← ازبک (طایفه)
 اولیانی، دکتر مصطفی ۳۲۹
 اویسی، میرزاعلی خان ۲۶۴
 اهریمن ۳۵۴
- ایاصوفیه (کتابخانه) ۳۲۷
 ایالات متحده آمریکا (کشور) ۲۱۶، ۲۱۹
 ایبید، ظاهره ۲۸۳
 ایتالیا (کشور) ۱۷۷، ۳۳۹
 ایمن (شخص) ۲۹۴
 ایده‌آل عشقی (نمایش) ۳۴۱
 ایران بزرگ (روزنامه) ۳۹۷
 ایران بیت نیل (مترسه) ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۴۱
 ایران‌پور، پرویز ۳۳۳
 ایران (جامعه) ۱۱
 ایران خودرو (نشریه) ۴۱۰
 ایران (دولت) ۶۳، ۶۷، ۲۲۴
 ایرانشناسی (مجله) ۱۷۲
 ایرانشهر (کتاب) ۲۴۲
 ایرانشهر (مجله) ۲۴۰
 ایران (کشور) ۱۱، ۲۳، ۴۶، ۶۳، ۸۶، ۱۱۶، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۶۳، ۲۷۶، ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۶۵
 ایران (مطبوعات) ۳۴
 ایران (ملت) ۱۳۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰
 ایران، نزهت (شخص) ۲۲۳
 ایران (نشریه) ۴۱، ۱۸۷
 ایران (نقشه) ۹۸
 ایران و آمریکا (مجله) ۲۴۰
 ایرانیان ← ایرانی (ملت)
 ایرانی، عبدالمحمد ۲۷۳
 ایرانی (ملت) ۱۳۱، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۲، ۳۶۷
 ۳۹۸
 ایرانی، مؤدب‌زاده ۲۷۳
 ایرج (پسر فریدون) ۳۵۵

۳۳۶ ◀ گلزار خاموش

- ایرج میرزا ۳۸
 ایروان (شهر) ۲۶۸
 ایروانی، سارا ۲۸۳
 ایلچی، معصومه ۲۸، ۲۹
 ایلچی، میرزا ابوالحسن خان ۳۴
 ایلسون (طایفه) ???
 ایمن لیلی ۲۸۴
 این‌جا ایران، من زن...، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۲
 اینونو، عصمت ۳۷۹
 بابا فولادی، محترم ۳۰۴
 بابک (انتشارات) ۱۹۱
 بارفروش، شهلا ۲۸۴
 بازار ۳۶، ۴۰، ۸۰، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۸۷،
 ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۱، ۳۱۷
 بازارچه مهدیخان ۸۵
 بازرس (نمایشنامه) ۲۶۳
 بازنشسته ۲۲
 بازنگاری ۴۱
 بازی کودکان (کودکان) ۲۸۴
 باغبان‌باشی، فاطمه ۱۷۵
 باغدا ساریان، آراپیک ۳۴۷
 باغشاه (محل) ۲۱۱
 بافت (شهر) ۲۸۴
 بافندگی ۱۸، ۲۲
 باکو، بادکوبه (شهر) ۱۷، ۸۵، ۲۶۴، ۲۶۶
 باکوچی، سرور اعظم ← کاشانی، سپیده
 بالدیک، ژان (نویسنده) ۱۸۵
 بامداد، بدرالملوک ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۷۹
 بامداد، پروین تکین ۲۸۱
 بامداد، مهدی ۱۷۴، ۲۷۱
 بانوان (کانون) ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۹۰
 بانو (ماهنامه) ۳۹۳
 بانوی ایران (نصرت بیگم) ۳۲۳، ۳۲۴
 باوندی، قیصر ۴۰۴
 بایزید بسطامی ۱۲۱، ۱۳۹
 بجنورد (شهر) ۲۱۲، ۳۴۵
 بچه قشنگ (مجله) ۲۸۴
 بچه‌ها گل‌آقا (نشریه) ۴۱۱
 بچه‌های بالاجلی (فیلم) ۳۳۵
 بچه‌های تهران (نشریه) ۲۸۴
 بچه‌های زمین (نشریه) ۲۸۴
 بخردی، محمدرضا ۳۰۵
 بداغی، ذبیح‌الله ۳۳
 بدرالسلطنه ۱۷۶
 بدرالملوک، بامداد ← بامداد، بدرالملوک
 بدوی، عبدالرحمن ۱۸۵
 بدیع‌زاده ۳۴۶
 براون، ادوارد ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
 برتانی، ایو (کشیش) ۱۸۴
 برجیس (فروغ) ۳۰۵
 برش (ماهنامه) ۴۰۳، ۴۰۷
 برقی (سیدمحمدباقر) ۳۲۹
 برلن ۸۷
 بروجردی، آزاد ۱۱۴، ۱۷۱
 برومند، ملکه ۳۴۶
 برومند، نورعلی‌خان ۳۴۶
 برونته، شارلوت ۳۶۵
 برهانی، کریم ۳۰۴
 بریکتو، (پرفسور) ۳۲۱
 بری، مارتا (شخص) ۲۲۲

- بیزانسون (فرانسه) ۳۷۶
 بستان السیاحه (کتاب) ۷۰
 بسطام (شهر) ۱۲۲
 بسطامی ← بایزید بسطامی
 بشر حافی ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷
 بشیر (مجله) ۳۳۳
 بصره (شهر) ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۸۰، ۱۸۵
 بصری، حسن ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۹
 بطهما (شهر) ۱۳۹
 بعد از تابستان (داستان) ۳۴۵
 بغداد (شهر) ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۳،
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
 بغدادی، جنید ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۹
 بقال ۶۹
 بقره (سوره) ۱۲۷، ۱۳۷
 بلبل سرگشته (فیلم) ۳۴۱
 بلخ (شهر) ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳
 بلخی، شفیق ۱۸۰
 بلژیک (کشور) ۳۳۳
 بلقیس، (از همسران ناصرالدین شاه) ۱۷۶
 بلوچستان (محل) ۱۸۹، ۱۹۰
 بلهم (محل) ۱۴۲
 بم (شهر) ۱۹۰
 بنت‌اسماعیل، العدویه، رایعه ۱۸۵
 بنجامین (شخص) ۲۴۱
 بندر امام ۲۲، ۲۳
 بندر عباس ۵۸
 بُن (شهر) ۱۸۲
 بنفشه‌زار (فیلم) ۳۴۷
 نگاه حمایت زندانیان ۳۶۷
 بنیاد فرهنگ ایران (انتشارات) ۲۳۹
 بنی اسرائیل ۱۲۷
 بنی‌اعتماد، رخشان ۳۴۲
 بورناز (فیلم) ۳۳۵
 بوسه عذرا یابت روئین تن (کتاب) ۲۵۵
 بوقبیس (کوه) ۱۵۷
 بولاق (شهر) ۱۸۵
 بوواری، مادام (کتاب) ۲۸۰
 بوهمیا بوهم (محل) ۲۵۵
 بویس (نام شخص) ۲۱۴
 بویه، پُل ۳۲۱
 بهارستان (خیابان) ۸۴
 بهارستان (عمارت) ۷۶، ۷۸
 بهار (فصل) ۹، ۱۶، ۱۹، ۱۷۱، ۲۴۲، ۲۹۲
 بهارلو، سودابه ۳۴۸
 بهار، ماه ملک ۳۴۸
 بهار محمدتقی، ملک‌الشعرای ۳۱۹، ۴۲۴
 بهاء‌الدوله (شاهزاده) ۹۸
 بهبهانی، سید عبدالله، ۸۲
 بهبهانی، سیمین ۲۹۲
 بهجت‌الدوله ۲۵۱، ۲۵۲
 بهجت‌العلماء ۹۹
 بهروزی، شاپور ۳۴۳
 بهزاد، حسین ۳۳۶
 بهزاد، یدالله ۱۱
 بهشت زهرا ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۷
 بهفر، مه‌ری ۳۵۴
 بهمن (ماه خورشیدی) ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۲۱۴، ۳۳۵
 ۳۸۱، ۳۴۸
 بیات، میترا ۲۸۴

۳۳۸ ◀ گلزار خاموش

- بیان السلطنه ۱۰۰
 بیان (رساله) ۱۸۰
 بی‌بی‌خانم امیرآبادی و خانم افضل وزیری (کتاب) ۲۴۲، ۲۴۵
 بی‌بی‌خاور خانم ۱۱۲
 بیت‌نیل، مدرسه ۲۴۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۴۱
 بیداری ما (ماهنامه) ۳۹۱
 بیداری ما (نشریه) ۲۷۵
 بیدل دهلوی ۳۸۴
 بیروت ۳۳۶، ۳۳۶، ۳۷۶
 بیست داستان ۳۳۲
 بیستون (محل در رشت) ۲۴۹
 بیمارستان ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۵، ۲۲۲، ۲۲۹، ۳۲۶، ۴۲۸، ۴۲۷
 بیوان، مارگاریت ۲۱۸
 پانیز (فصل) ۳۹۲
 پارس ۱۹۲
 پارسا، فخر افانق ۲۳۲
 پارسی (زبان) ۱۷، ۲۶۵، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۵۲، ۳۸۴، ۴۱۰، ۴۱۵
 پاریس (شهر) ۸۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۳۲۰، ۳۴۳، ۳۷۶، ۳۹۳
 پازوکی، فخری ۳۳۷
 پاسخ به زن ستیز (مقاله) ۱۷۲
 پاشایی، گیتی ۳۳۷
 پاناما (کشور) ۲۹۷
 پانزده گفتار درباره چندتن از رجال ادب اروپا (کتاب) ۲۷۲
 پاینده، محمود ۳۳
 پدران و پسران ۳۲۶
 پرسبیتریان (فرقه‌ای از مسیحیت) ۲۱۲، ۲۴۱
 پزک (نشریه) ۲۸۴
 پروانه‌های شب ۳۲۸
 پروتستان (مذهب) ۲۱۲، ۲۱۶
 پرورش (روزنامه) ۶۴، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۷۲
 پروس ← آلمان (کشور)
 پرویز (پاشاه ساسانی) ۲۸۸
 پروین گنابادی، محمد ۲۷۹
 پروین، ناصرالدین ۱۷۱
 پروین و پرویز (داستان) ۳۳۲، ۳۷۳
 پریم ۹۷
 پزشکی قانونی ۲۹
 پژوهش تاریخ زنان ایران و شرکت جهان (کانون) ۱۷۲
 پست ایران (نشریه) ۲۷۶، ۳۹۴
 پس‌قلعه‌ای (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
 پسبان، ماه‌طلعت ۳۹۲
 پشنگ ۳۵۵
 پگاه (فصلنامه) ۴۰۴
 پلا، شارل، (نویسنده) ۱۷۹، ۱۸۶
 پلیس ۷۳، ۷۴، ۲۳۸
 پنجشنبه (روز) ۸۵
 پورشیرازی، اختر ۲۸۴
 پوریا، سرور ۲۸۳
 پوینده ۳۳
 پهلوان، عباس ۳۹۹
 پهلوی (سلسله پهلوی) ۲۵۳، ۲۸۲، ۲۸۹
 پیام زن (ماهنامه) ۴۰۳
 پیام هاجر (ماهنامه) ۴۰۳، ۴۰۷
 پیام یونسکو، (ماهنامه) ۲۴۳
 پیدایش (انتشارات) ۲۸۶
 پیرزن مکار (فیلم) ۳۴۷

- تاریخ عضدی ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳
 تاریخ فرهنگ ایران (کتاب) ۲۴۰
 تاریخ معاصر ۳۸، ۱۰۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶
 تاریخ معاصر ایران (مجله) ۱۰۹
 تاریخ منتظم ناصری (کتاب) ۲۷۱
 تاریخ میسیون آمریکایی در ایران (کتاب) ۲۳۹
 تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران (کتاب) ۲۴۰
 تالبرگ، فریدریک ۳۹۱
 تالشی، بالان خان، سردار امجد ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱
 تسبیریز (شهر) ۶۶، ۷۰، ۸۵، ۱۰۴، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸
 ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۷۰، ۴۲۳
 تبریزی، سلطان خانم ۱۷۶
 تبریزی، میرزاعلی آقا ۷۰
 تجارب‌الامم ۳۲۷
 تجدد فرهنگی ۸۵
 تجربه عرفانی در سرزمین‌های غیر مسیحی (کتاب) ۱۸۶
 تجریشی، ابراهیم (پدر حسین میرزا) ۸۵
 تجویدی، هادی ۳۳۴
 تحدید (روزنامه) ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۷۳
 تحفة‌الاحباب ۳۲۷
 تحقیقات روزنامه‌نگاری (کتاب) ۲۴۲، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۸
 تحقیقات و مطالعات انگلیسی‌ها در باب فارسی ۳۳۴
 تحقیق درباره منشأ وازگان عرفانی اسلامی (کتاب) ۱۸۶
 تدبیر منزل و دستور بچه‌داری (کتاب) ۳۴۶
 تذکرة‌التشکده ۳۵۰
 تذکرة شعرای معاصر دهه اول انقلاب ۳۲۹
 تذکرة‌الاولیاء (کتاب) ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷
 ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۵
 ترابوزان (شهر) ۲۱۸
 پیرغیبی، پروین ۳۲۶
 پیرنیا، منصوره ۳۹۸
 پیرنیا، میرزا ابوالحسن خان (معاذالسلطنه) ۲۵۳، ۲۷۲
 پیک سعادت نسوان (نشریه - مجله) ۲۷۵، ۲۸۲، ۳۹۶
 پیک ماما (ماهنامه) ۴۰۳
 پیک (نشریه) ۲۸۴
 پینچات، کیفرد ۲۱۸
 تناتر پارس ۳۳۸
 تناتر دهقان ۳۴۱
 تناتر کرمانشاهی ۳۴۰
 تابستان (فصل) ۱۷۲، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۹، ۲۷۳، ۳۴۵
 ۴۱۰
 تابش ۳۲
 تابشی، فضل‌الله ۲۷۹
 تاج‌الدوله خجسته خانم ۱۷۶
 تاج‌السلطنه ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸،
 ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،
 ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۹، ۲۷۲
 تاج‌العلماء ۱۹۰
 تاج مغول کی‌سر (شهرین)، مهین ۳۳۸
 تاج هما (شخص) ۲۲۵، ۲۳۵
 تادیب الرجال (کتاب) ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۲۰
 تادیب النسوان (کتاب) ۱۷۱
 تاریخ ایران ۶۵، ۱۱۴، ۲۴۷، ۲۵۰، ۳۵۳
 تاریخ ایران، (نشر) ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۷۲
 تاریخ بیداری ایرانیان (کتاب) ۲۳۹
 تاریخ بیهقی ۳۲۲، ۳۸۴
 تاریخ جراید و مجلات ایران (کتاب) ۲۴۲، ۲۷۳
 تاریخ جراید و مجلات گیلان (کتاب) ۲۷۲

۴۴۰ ◀ گلزار خاموش

- تراژدی قیصر ۳۳۴
 تراژدی مکبث ۳۳۴
 تربیت ۶۰، ۵۵، ۲۹
 تربیت، رودابه ۲۷۹
 تربیت (روزنامه) ۶۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۳، ۹۴
 تربیت، هاجر ۳۷۸
 تروغیب (روزنامه) ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۷۲
 توفندی، محمدبن علی ← محمدعلی
 ترک ۱۷، ۱۵۲، ۱۵۴
 ترکان، مرجان خانم (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۷
 ترکمان (محل) ۱۹۹، ۲۰۱
 ترکمان، طوغان بی بی ۱۷۶
 ترکنژاد پارسی ۱۷
 ترکی اسلامی ۳۲۸
 ترکی عثمانی (زبان) ۱۷۱
 ترکی (کتاب) ۱۰۱
 ترکیه (دولت) ۱۷۱، ۲۱۸، ۲۶۸، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰
 ترکیه (کشور) ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۹
 ترکیه (ملت) ۳۷۸
 تستری، سهل ۱۶۹
 تشکیلات زنان ایران ۳۹۰
 تصوف اسلامی (کتاب) ۱۸۶
 تعدیل الرجال (کتاب) ۱۷۲، ۱۷۳
 تعرف (کتاب) ۱۸۵
 تعلیم و تربیت (مجله) ۴۲۵
 تفسیر سودی بر گلستان سعدی ۳۲۸
 تفضلی، ابوالقاسم ۱۷۸
 تفلیس (شهر) ۲۶۴
 تقوی، سیدنصرالله، ۶۶، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۳۱۹
 تقی پور، سیامک ۳۳۹
 تقی خان، میرزا ۹۸، ۹۹
 تقی زاده، سیدحسن ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۸۱، ۸۲
 تقی زاده طوسی، فریدون ۳۲۷
 تقی، شکوفه ۲۸۳
 تکاپو، (ماهنامه) ۴۰۴
 تکین بامداد، پروین ۳۸۱
 تکزاس (دانشگاه) ۲۲۰
 تمثیل نمایش (نمایشنامه) ۲۶۳
 تمدن، ریاب (شاعره) ۲۷۹
 تمهیدی، مریم ۲۸۴
 تنسی (ایالت) ۲۱۹
 تنظیمات ۹۲
 توده ایران (حزب) ۲۴۲، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۹۰، ۳۹۱
 توران آغا، ملکه ایران (دختر ناصرالدین شاه) ۱۱۰
 ۱۷۶، ۱۹۰، ۲۷۲
 توران السلطنه (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۹۰
 تور (پسر فریدون) ۳۵۵
 توس (انتشارات) ۲۷۲
 توفیق (نشریه) ۴۲۱
 توقیف سنگ (چاپخانه) ۸۰، ۸۱
 تونس (کشور) ۱۸۶
 تویوکو، فوجیمو ۱۰۹
 تهران ۱۷، ۲۲، ۲۶، ۷۱، ۸۴، ۱۰۵، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۹۵
 ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۵۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳
 ۳۴۴، ۳۲۵، ۳۴۵
 تهران (جنوب) ۱۸
 تهران (دانشگاه) ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۷۴، ۳۲۵
 ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۷
 تهرانی، حسین ۳۴۳
 تهرانی، سرور ۲۷۹

- جهان زنان (نشریه) ۱۱۳، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۷۵، ۳۵۳، ۴۰۷
 جهان (شرکت ← انتشارات) ۱۷۲
 جهان فردا (نشریه) ۲۸۴
 جهان کتاب (مجله) ۱۰۸
 جهرم (شهر) ۴۰۹
 جیحون (رودخانه) ۱۶۸
 جیران، فروغ السلطنه (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۷
 چاپخانه دار ۳۲
 چاپ سنگی (نقوڈ) ۶۴
 چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۲۷۲
 چرا جوانان ما زبان مادری را به درستی نمی‌دانند (نوشته)
 ۲۷۹
 چک (ملت) ۲۵۵
 چلنگر (هفتگی) ۴۰۹
 چهار سرا (محل) ۲۵۰، ۲۶۲
 چنگیزخان (مغول) ۲۲۷، ۲۲۸
 چنگیزی، دانشاد خانم ۲۲۶
 چهار باغ، (مدرسه) ۳۰۵
 چهار رساله در زمینه تاریخ و جغرافیای طالش ۲۶۰،
 ۲۶۲، ۲۷۲
 چهارشنبه (روز) ۲۷، ۴۰، ۱۰۱، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۵۱، ۳۷۷
 چهره آزاد، رقیه ۳۳۹، ۳۳۸
 چهره مطبوعات معاصر ۳۳۰
 چهره‌نمای (روزنامه) ۲۵۶
 چهره‌های موسیقی ایران ۳۴۳
 چهلستون (عمارت) ۳۰۵
 چینی، سکینه (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
 چین (کشور) ۲۱۸، ۲۱۹
 حائری، عبدالجسین ۷۳
 حاتمی، علی ۳۳۹
 حاج سیدجوادی، حسن ۳۹۹
 حاج میرزا، رشیدی ۹۶
 حاجی‌خان ۱۱۰، ۱۱۱
 حاجی رمضان ۲۴۸
 حافظ ۱۲، ۲۵، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۳۶، ۳۶۸، ۳۸۶
 جبل‌المتین (روزنامه) ۲۴، ۴۱، ۶۴، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴،
 ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۱۰۴، ۳۸۵
 جبل‌المتین، مدیر ۶۶
 حبیبی (انتشارات) ۲۸۲
 حجازی، بنفشه ۲۸۴
 حجازی، میرحسین ۲۱۴
 حداد، ابوحفص ۱۴۵، ۱۵۳
 حدیدالملک ۲۱۶، ۲۱۷
 حدید (سوره) ۱۴۴
 حرب، احمد ۱۲۵
 حزب توده ۲۴۲، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۹۰، ۳۹۱
 حزب زنان ایران ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۰
 حزب میهن ۳۹۷
 حسن و حسین (کتاب) ۷۰
 حسین، آقا شیخ ۷۸، ۷۹
 حسین‌زاده، منصور ۴۰۱
 حسینی (نویسنده) ۱۸۰، ۱۸۵
 حشرات الارض (روزنامه) ۸۵
 حشمت‌السلطنه، معتضالدوله، محمدحسن میرزا ۱۹۰
 حضرت عبدالعظیم ۷۹، ۸۰
 حضرت قدسیه ۱۷۸
 حق‌المطالعه ۸۵
 حقایق (نشریه) ۲۶۴
 حق‌پرست، نورا ۲۸۴
 حقیقت، عبدالرفیع ۳۳۰

نمایه ► ۲۲۳

- حکمت، فروغ ۳۷۰
 حکومت نظامی ۱۰۲
 حماسیان، حسین ۳۳۰
 حمزه‌ای، رودابه ۲۸۳
 حمل (ماه) ۸۴، ۹۳، ۱۰۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳
 حنا (نام گیاه) ۱۳۶
 حنبل، احمد ۱۲۶، ۱۶۶
 هوت (ماه) ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶
 حیات (فصلنامه) ۲۰۴
 حیدرآباد دکن (شهر) ۳۸۵
 حیدرآباد (شهر) ۱۸۵
 حیدری سکینه ۴۰۲
 حیدری، مسعود ۲۷
 حیری نیشابوری، ابوعثمان ۱۲۳، ۱۵۳
 حیوان (رساله) ۱۸۰
 خاتمی، اختر ۲۸۴
 خازن‌الدوله (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
 خاطرات ارباب ژوئن ویل (کتاب) ۱۸۴
 خاطرات تاج‌السلطنه (کتاب) ۱۰۹، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱
 ۱۹۳، ۲۴۹، ۲۷۲
 خاطرات تاج‌السلطنه و خطرات تاریخ‌پژوهان (کتاب)
 ۱۸۸، ۱۹۳
 خاطرات عین‌الدوله (روزنامه) ۱۱۲
 خاطرات محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (کتاب) ۱۷۸
 خاطرات و اسناد ظهیرالدوله (کتاب) ۱۱۰، ۲۷۲
 خاقان میرقصد (نمایش) ۳۳۸، ۳۴۱
 خاقانی ۹
 خالد، ادیبه ۲۱۷
 خانان، خان (پدر شیرخان عین‌الملک) ۱۹۲
 خانان، خان (نوه امیر قاسم‌خان اعتضادالدوله قوانلو) ۱۹۱
 خانلر محمودی، هما ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳
 خانلر میرزا ۱۷۴
 خانلری، دکتر پرویز ناتل ← ناتل خانلری
 خانلری، زهرا ۳۳۱
 خانلری (کیا)، زهرا ۳۳۱، ۳۷۲، ۳۷۳
 خانلری (کیا)، زهرا ← کیا (خانلری)، زهرا
 خانلری، مولود ۲۸۴
 خانم آصف ۲۵۳
 خانم حرمت الشریعه ۲۵۳
 خانم حقیقی ۳۰۴
 خانم شاهزاده (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۸۹،
 ۱۹۰
 خانم هورور (شخص) ۲۲۲
 خانه ادیسی‌ها (داستان) ۳۴۵
 خانه سینما ۳۴۱
 خانیکی، هادی ۳۲
 خاور سلطان (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
 خاورمیانه ۲۱۶
 خبرنگارمه دربار ۶۵
 خداجو، فروزنده ۲۸۳
 خدا و سرنوشت انسان (کتاب) ۱۸۶
 خندر (نشریه) ۲۷۵
 خدیوچم، حسین ۴۰
 خراز، ابوسعید (لسان‌التصوف) ۱۴۸
 خراسان (محل) ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۴۱، ۲۴۷، ۳۲۷، ۳۹۳
 خراسانی، نسرینخت ۲۸۴
 خرداد (ماه) ۲۳، ۸۴، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۳۳
 ۳۳۸، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۴۵
 خرقان (شهر) ۱۳۸

۳۳۴ ◀ گلزار خاموش

- خرقانی، (شیخ) ابوالحسن ۴۱، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۳۹
 خسروخواه (مهندس) ۲۳
 خسرومیرزا ۱۸۹، ۱۹۰
 خسرو و شیرین (نمایش) ۳۳۸
 خسرو ← پرویز (پادشاه ساسانی)
 خضر ۱۲۳
 خضرویه، احمد ۱۳۵
 خطابه‌های کانون یانوان در سال ۱۳۱۴، (نشریه) ۲۴۳
 خطیر جلائی، احمد ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷
 خفاش ۷۶
 خلخال (شهر) ۲۵۱، ۲۵۳
 خلدی، جعفر ۱۵۰
 خلیل، غلام ۱۵۶
 خلیلی، سپیده ۲۸۳، ۲۸۴
 خلیلی، محمد ۲۶۶، ۲۷۳
 خمر فروشی ۷۲
 خمسه (محل) ۲۵۳
 خناس ۱۱۹
 خواجه نوری، مینا ۳۲۴
 خوارزمی (انتشارات) ۱۷۴
 خواستگاری ۱۶، ۴۱۵
 خواص، ابراهیم ۱۵۴، ۱۶۶
 خور (حاشیه کویر) ۳۴۵
 خوزستان (محل) ۱۷۴
 خوشنویس، محمدحسن ۴۰
 خیابان شاه‌آباد ۳۴۱
 خیابان شاهرضا ۳۸۲
 خیابان فردوسی ۱۱۰، ۳۶۸، ۳۸۲، ۳۸۳
 خیاطی ۱۸، ۲۲، ۲۲۵، ۲۸۶، ۳۷۵، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۷
 خیرات حسام ۱۰۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳
 خیریه اسلامی ۸۵
 دائرةالمعارف یا فرهنگ دانش و هنر ۳۲۶
 دارالخلافه طهران ۸۵، ۳۵۱
 دارالشورای ملی ۷۵
 دارالفنون ۸۳، ۹۵، ۹۹
 دارالمعلمات تبریز ۳۲۷
 دارالمعلمات مرکزی ۳۳۱
 داریی، ابراهیم ۲۶۶
 داریی، ابوسلیمان (ریحان‌القلوب) ۱۱۶، ۱۶۱
 دارستانی فراهانی، سعیده ۳۶۵
 دارو، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۱۵۹، ۲۹۰، ۳۷۳
 داریا (روزنامه) ۳۹۲
 داستان چهار راه (داستان) ۳۴۵
 داستان‌های دل‌انگیز ادبیات فارسی (مجموعه) ۳۳۲
 داعی‌الاسلام ۳۸۷
 دانش آراسته، مجید ۳۳
 دانش آموز (مجله) ۲۸۴
 دانش (روزنامه) ۲۸۲
 دانشسرای دخترانه تهران ۳۴۵
 دانشسرای عالی ۲۳۳، ۳۳۱، ۳۶۹، ۳۸۶، ۴۲۷
 دانشسرای مقدماتی ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱
 دانشکده ادبیات تهران ۳۲۵، ۳۳۱
 دانشگاه تهران (انتشارات) ۲۷۲، ۲۴۰
 دانشمندان ۸۵، ۲۲۸، ۲۸۹، ۲۶۹
 دانش (نشریه) ۱۱۳، ۲۳۲، ۲۸۲
 دانشور کوهی، صدیقه ۲۸۴
 دانشیان، راضیه ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۳۰، ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۴۷
 ۶۱، ۱۱۲، ۳۴۸، ۳۴۴
 داوری عراقی‌زاده، زهرا ۴۱۰
 دایرةالمعارف اسلام ۴۲

- دایرةالمعارف (زن) ۱۱
 دایرةالمعارف یا فرهنگ دانش و هنر ۳۳۴
 داءالفرنج (بیماری) ۳۱۶
 دبستان دوشیزگان ۳۲۶
 دبستان همام ۳۳۳
 دبیرستان بهشت‌آیین ۳۳۴
 دبیرستان پروین ۳۶۹، ۴۲۴، ۴۲۸
 دبیرستان دکتر فاطمه سیاح ۳۴۳
 دبیرستان شاهدخت ۳۰۴
 دبیرستان مهرآیین ۳۳۳
 دبیرستان نوربخش ۳۳۱، ۳۷۴، ۳۷۷
 دبیرستان هفده دی ۳۲۸
 دجله (رودخانه) ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۶۶
 دختران ایران (نشریه - مجله) ۲۷۵، ۳۹۶
 دخترانه سعادت (مدرسه) ۲۸۲
 دختر ایران (نشریه) ۲۸۲
 دده بیک ← آقا دده بیک (رشد همايون)
 دربار ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۱۱۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۴۰، ۲۴۰، ۲۷۲، ۲۸۹، ۳۶۳، ۳۸۵، ۳۹۷
 درخت نظر کرده (پیر) و نادرشاه (کتاب) ۲۷۳
 در نکوش مردان زن ستیز (کتاب) ۱۷۱، ۱۷۴
 دروازه قزوین ۸۵
 درودی، علی ۳۳۴
 دروس استادان ۸۵
 درویش، حشمت ۲۷۹
 ذره نادری (نمایشنامه) ۲۵۰
 ذریاگشت، محمدرسول ۱۷۵
 دزفولی، رضوان (خاله رضوان) ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶
 دستورنامه ۶۵
 دفتر پژوهش‌های فرهنگی ۴۰
- دفتري، ايران ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۸
 دفتري، ضياء ۳۴۰
 دقاق، ابوعلى ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۳۸
 دلشاد خانم ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸
 دلفانى، محمود ۲۳۹
 دلو (ماه) ۱۰۹، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸
 دلوى بجنوردى، سهام‌الدوله ۱۱۲
 دم‌پختک کهبازی ۱۷
 دمشق (شهر) ۱۸۴، ۱۸۵
 دنيادارى، مهکامه ۳۴۸
 دنياى دانش‌آموزان (نشریه) ۲۸۴
 دنياى سخن (مجله) ۳۳۰
 دنياى کتاب (انتشارات) ۲۷۱
 دنياى مسلمان (انتشارات) ۲۴۱
 دواستال (شخص) ۲۳۴
 دوامى، مجيد ۴۰۰
 دوانىقى، منصور ۱۴۸
 دوشنبه (روز) ۷۶، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۸۸، ۲۵۸، ۳۹۹
 دولت‌آبادى، پروين ۲۸۰
 دولت‌آبادى، چاچ ميزرا على ۹۸
 دولت‌آبادى، صديقه ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۴۵
 دولت‌آبادى، مهدخت ۲۸۴
 دولت‌آبادى، ميرزا محمدعلى ۹۹
 دولتشاهى، منيژه ۳۹۸
 دولو، ماهدخت ۲۷۹
 دوليتل (شخص) ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۳۸
 دوما، الکساندر ۲۶۳
 دو منظره (داستان) ۳۴۵
 دهباشى، على ۳۱۹
 دهخدا، على‌اکبر ۳۱۹

۴۴۶ ◀ گلزار خاموش

- دهگان، بزرویه ۲۷۳
 رانده شده (فیلم) ۳۳۸
- دهلی (شهر) ۲۹۶
 راهزن، نادر (کنایه از نادر شاه) ۲۶۷
- دیلی نیوز (روزنامه) ۳۶۸
 راه نجات، (چاپخانه) ۳۰۴
- دی (ماه خورشیدی) ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۰۳
 راهنمای ادبیات فارسی ۳۳۲
- دین مقدس اسلام ۷۰
 راهنمای طباطبائی ۳۴۶
- دینوری، ممشاد ۱۶۲
 راهنمای کتاب (مجله) ۲۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۸۸
- دیوان پروین ۱۰۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰
 راهنمای مطبوعات (کتاب) ۲۷۳
- دیوان عارف (کتاب) ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳
 راههای زندگی (مجله) ۳۹۲
- دیوان هند (کتابخانه) ۱۸۴
 رایانه ۳۷
- ذاهش (نشریه) ۱۲۱
 ربایبی، فروزنده ۲۸۰
- ذکاءالملک ← فروغی میرزا محمدحسین (فروغی
 ربیع الاول (ماه قمری) ۱۰۹، ۱۹۱، ۱۹۳
- ذکاءالملک
 ربیع الثانی (ماه قمری) ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۰
- ذوالفقاری، جیران ۴۱۰
 ربیع (نام قبیله عرب) ۱۲۰
- ذهنی افندی، محمد ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲
 رجال ایران (کتاب) ۱۹۰
- ذی الحجّه (ماه قمری) ۱۶۸
 رجال عصر ناصری (کتاب) ۱۷۸
- ذیقعد (ماه قمری) ۶۳، ۶۷، ۲۰۵
 رجایی پور (شخص) ۳۰۴
- رئیس التجار ۶۹
 رجیبی، محمدحسن ۳۵۲
- رابعه، زنی قدسیه (مقاله) ۱۸۵
 رحمانی، بهزاد (دکتر) ۲۳
- رابعه و عارفان دنباله رو او در جهان اسلام (مقاله) ۱۸۵
 رحیمی، آزاد، رحیم ۲۸
- رابعه و عشق پاک به خدا ۱۸۶
 رحیمی، عباس ۲۴
- رادو، آنتونی (دکتر) ۳۲۲
 رخشان، مهرتاج ۲۲۴
- رادیولندن ۳۶۹
 رزاز، سید حسن ۸۵، ۸۶
- رادیوم (اشعه) ۲۲۰، ۲۲۸
 رساله سیاست ناصری ۶۴
- رازی (نشریه) ۴۱۹
 رساله قانون ناصری ۶۴
- راسین ۲۳۳
 رساله (کتاب) ۶۴
- راضیه (انتشارات) ۲۸۶
 رساله مجدیه ۶۴
- راعی، زبیده ۲۸۴
 رستاخیز ایران (روزنامه) ۳۹۷، ۳۹۳
- راکعی، فاطمه ۴۰۴، ۴۰۵
 رستاخیز (روزنامه) ← رستاخیز ایران (روزنامه)
- رامبد، هلاکو ۲۷۲
 رستاخیز (نشریه) ۲۷۵، ۳۹۷
- رامسر ۳۴۴، ۳۴۵
 رستاخیز (نمایش) ۳۴۰

- روان‌شناسی یا معرفه‌النفس ۳۴۶
 روپیه (پول) ۲۰۸، ۲۰۶
 روح القدس (نشریه) ۶۶
 روح انگیز، قدرت ۳۴۳، ۳۴۲
 روحانی، مریم ۲۸۴
 روحانی، منصور ۲۷۹
 روح‌بخشان، ع ۱۱، ۴۰، ۱۷۹
 روح‌بخشان، محمد ۳۵
 رودابه (مادر رستم) ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴
 رودباری، علی ۱۱۸، ۱۲۷
 رودکی (مجله) ۱۷۲
 روزگار نو (مجله) ۳۳۴
 روزنامه‌جات ۶۸، ۷۱، ۷۴، ۸۰، ۹۳، ۲۷۴، ۲۷۵
 روزنامه تربیت ۶۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۳، ۹۴
 روزنامه (توقیف) ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۸۱
 روزنامه‌جات ← روزنامه‌ها
 روزنامه‌ها، خاطرات عین‌السلطنه قهرمان میرزا سالور (کتاب) ۱۹۰
 روزنامه‌ها، خاطرات عین‌السلطنه (کتاب) ۲۷۲
 روزنامه‌ها، خاطرات (کتاب) ۱۸۸
 روزنامه‌نگاران ۶۶، ۶۸، ۷۴، ۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶
 روزنامه‌نگاران، انجمن مجازات ۶۸
 روزنامه‌نگاری ۲۰، ۶۳، ۶۶، ۷۴، ۸۰، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹
 ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۸
 روزنامه‌نگاری در ایران ۶۳، ۶۵
 روزنامه‌نویس ۸۱، ۲۹۵
 روزنامه‌نویس‌ها، انجمن تحقیق ۶۸
 روزنامه‌نویس‌ها، مجازات ۶۸، ۶۹
 روزنامه‌نویسی ۷۹
 روزنامه‌ها ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰
- رستگار، لیلا ۲۸۴، ۲۸۸
 رستم‌آبادی، آخوند ۷۹
 رسول اکرم (ص) ۳۵۱
 رسول‌زاده (شخص) ۲۶۴
 رشت، اساستامه کتابخانه ملی ۱۰۴
 رشت (شهر) ۳۵، ۱۰۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶
 ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۸۲، ۳۴۰، ۳۷۰
 رشد کودک (نشریه) ۲۸۴
 رشد نوآموز (نشریه) ۲۸۴
 رشدیه، حاج میرزا حسن ۹۹، ۱۰۴
 رشید، هارون (خلیفه عباسی) ۱۴۸، ۱۴۹
 رضازاده سیاح، جعفر ۳۶۶
 رضا شاه (پادشاه پهلوی) ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۳، ۳۳۱، ۳۹۰، ۳۹۷
 رضا شاه کبیر یا ایران نو (کتاب) ۲۴۰
 رضاقلی (پسر نادر شاه) ۲۷۱
 رضوانی، محمد اسماعیل (دکتر) ۳۰، ۳۵، ۳۷، ۲۷۱
 رعدی آذرخش، غلامعلی ۳۶۹
 رفاهی، آلن ۲۸۴
 رفعت‌الدوله، نصراله میرزا ۱۷۲
 رقم نویس، میرزاخلیل ۱۱۲
 رکن‌الدوله، محمدتقی میرزا ۱۷۲
 رکن‌السلطنه، محمدرضا میرزا ۱۷۶
 رمانتیسیم ۱۹۲
 رمزخوانی ۴۱
 رمز (کشف) ۴۱
 رم (شهر) ۲۵۵
 رمضان (ماه قمری) ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۱۲۲، ۲۳۰، ۲۵۲، ۳۶۵
 رنج‌های جوانی ورت ۳۳۲
 رونلنز، جرج (شخص) ۲۵۵

- رهبری، زهرا ۲۸۴
 رهنما، آذر ۳۹۴
 ریالعیلیه ۳۵۰
 ریاضی هروی، نصرت‌الزمان ۳۲۷
 ریش (دکتر) ۳۲۱
 ری (شهر) ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۶۹
 ریمن، فرهنگ ۳۹۲
 زاتری اصفهانی ۳۵۱
 زال (پدر رستم) ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴
 زبان زنان (روزنامه) ۱۱۳، ۲۴۲، ۲۷۵، ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۶
 زبان زنان (مجله) ۳۸۳
 زبان فرانسوی ۸۵
 زبان و ادبیات فارسی ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۶۶
 ۳۸۵
 زبیده (همسر هارون‌الرشید) ۱۴۸
 زرینسکی، مایکل. پ. (شخص) ۲۱۲، ۲۴۱، ۲۴۲
 زرین کفش، ملک ۲۷۹
 زلیخا ۱۳۳، ۳۴۴
 زمانی، پوراندخت ۲۷۹، ۲۸۰
 زمستان (فصل) ۲۳، ۳۳، ۱۴۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
 ۲۵۷، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۸۶، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۶
 زن امروز (روزنامه) ۳۷۴، ۳۹۵
 زن امروز (نشریه) ۲۷۵
 زنان ایران (سازمان) ۲۴۱، ۲۸۷
 زنان ایران (سالنامه) ۲۸۷
 زنان داستان‌نویس در ایران ۲۸۱، ۳۲۶
 زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران (کتاب) ۲۴۱
 زنان روزنامه‌نگار و نویسنده (انجمن) ۲۷۶، ۲۷۷
 زنان شاعر در ایران ۲۸۹، ۳۱۸، ۳۲۹، ۳۳۰
 زنان (ماهنامه) ۴۰۴
- ۲۷۵، ۲۵۶، ۲۱۵، ۸۵، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۴، ۷۳، ۷۱
 ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۵، ۳۸۰، ۳۷۴، ۲۸۱
 روزنامه‌ها (والفاظ قبیحه) ۷۰
 روزنامه‌های چاپ خارج ۶۴
 روزنامه آینده ملی ۶۹
 روزنامه ترغیب، ۲۷۲، ۲۵۶
 روزنامه حبل‌المتین ۲۴، ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۱۰۴، ۷۹
 روزنامه رسمی کشور (ح) ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۸۰
 روزنامه شیخ فضل‌الله نوری ۶۵، ۸۰، ۸۱
 روزنامه قانون ۶۴
 روزنامه وقایع اتفاقیه ۶۴
 روستای امامه و انیس‌الدوله (کتاب) ۱۷۸
 روسو، ژان ژاک ۳۰۰
 روسی، (زبان و ادبیات) ۱۷۱، ۳۲۵
 روسی (نژاد - ملت) ۱۰۲، ۱۷۴، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۷۲، ۳۲۵
 ۳۸۸
 روسیه ← شوروی (کشور)
 روس ← روسی (نژاد - ملت)
 روش اولیاء و طرق سیر سعداء ۳۲۴
 روش خوشبختی و توصیه به خواهران ایمانی ۳۲۴
 روشنفکر (مجله) ۳۳۰
 روشنی زعفرانلو، قدرت‌الله، ۱۱۲
 روم ۱۵۰
 رویارویی زن و مرد در عصر قاجار (کتاب) ۱۱۲، ۱۷۲
 رویتر (خبرگزاری) ۲۹۵
 روی (فلز) ۱۴۲
 رویم، ابومحمد ۱۶۹
 رهبر، ابراهیم ۳۳
 رهبر (روزنامه) ۳۹۱

- زنان (مسائل) ۱۱۳، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۴۳.
 زنان میسیونر پرسبیتریان آمریکایی در اواخر قرن
 نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران (کتاب) ۲۴۱
 زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید (کتاب)
 ۲۴۱
 زنجان (شهر) ۲۳۶، ۲۴۸
 زندگی (روزنامه) ۳۹۷
 زن روز (مجله) ۱۸، ۳۲۹، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹،
 ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۲
 زن مبارز (نشریه) ۴۰۷
 زن مسلمان (ماهنامه) ۴۰۵
 زن (نشریه) ۴۱۴، ۴۱۶
 زوار (انتشارات) ۱۹۲، ۲۷۱
 زواریان، زهرا ۲۸۳
 زهراسلطان (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
 زهروی، فاطمه ۲۸۳، ۲۸۴
 زیارات (کتاب) ۱۷۹
 زیتونه (خادمه شیخ ابوالحسین نوری) ۱۵۲، ۱۵۳
 زینت‌السلطنه ۱۷۶
 ژاپن (کشور) ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۸
 ژاپنی (زنان) ۲۱۸
 ژاپون ← ژاپن (کشور)
 ژاله یا رهبر دوشیزگان (داستان) ۳۳۲
 ژاندارک (شخص) ۳۰۰
 ژاندارک (مدرسه) ۳۳۵
 ژانویه (ماه میلادی) ۲۱۹
 زرر داندن (کتاب) ۲۶۳
 زلاتین (اوراق) ۷۳
 زلاتینی (اوراق) ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۵
 ژنو (شهر)، ۱۷۴، ۲۱۷، ۳۶۷
 سائن، ال بی، الول (شخص) ۲۴۰، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۷
 سازمان تبلیغات اسلامی ۳۲۹
 سازمان زنان حزب توده ۳۹۱
 سازمان کتاب‌های درسی ۳۳۲
 سازمان ملل متحد ۳۲۵
 سازمان میراث فرهنگی ۳۳۵
 ساعت ۹، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۳۸، ۴۴، ۸۴، ۹۲، ۱۰۱
 ۱۱۸، ۱۳۴، ۳۷۷
 ساعدالسلطنه ۲۵۴
 سالار اسعد، محمدحسین خان ۲۵۳، ۲۷۲
 سالار السلطنه، نصرت میرزا ۱۷۶
 سالن زردتشی‌ها ۳۴۰
 سالور، قهرمان میرزا (عین‌السلطنه) ۱۹۰، ۲۷۲
 سالور، مسعود ۱۹۰
 سامانی، خلیل ۴۰۹
 سامانی، سپیده ۴۰۹
 سام (پسر نریمان) ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲
 سامی بیگ عثمانی ۲۴۸
 ساند، ژرژ ۲۳۴
 سانسور ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸
 سبزه میدان ۸۴
 سبزه میدان، رشت ۱۰۴
 سبک ادبی تواریخ ایران بعد از اسلام ۳۳۱
 سپنتا، عبدالحسین ۳۴۰
 سپهبد، اسمعیل‌خان ۱۹۱
 سپهبد قرنی (خیابان) ۳۰۱
 سپهبدی، سلیمان ۱۹۲، ۱۹۳
 سپهر صادقان، فهیمه ۲۲۴، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۲
 سپهسالار (چهارراه - محل) ۲۰۰
 سپهسالار، میرزا حسین‌خان ۲۷۲

۳۵۰ ◀ گلزار خاموش

- سیدة فردا (مجله) ۳۹۴
ستارزاده، عصمت ۲۲۸
ستاره خانم (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
ستاره جنوب (روزنامه) ۳۲۶
ستایشگر، مهدی ۳۴۳
سخن آشنا ۳۲۹
سخن (مجله) ۲۱، ۲۲۲، ۳۳۴
سخنوران نامی معاصر ایران ۳۲۹
سدنامه دبیرستان البرز (کتاب) ۲۴۰
سراج النساء (دختر سلطان دکن) ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶
سرب (فیلم) ۳۳۷
سرتیپ پور، جهانگیر ۲۴۹
سرخوش، ابراهیم ۳۳۳
سردار اسعد ۹۵
سردار افخم، آقابالاخان ۲۴۹
سردار امجد (پدر ارفع السلطنه) ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۲
سردار امجد، فتح الله خان ۲۵۶
سردار امجد، نصرالله خان ۲۴۹، ۲۵۲
سردار سعید، ۱۰۱، ۹۹
سردار گل، عزیزخان ۲۴۸
سرطان (ماه) ۲۰۵، ۲۴۴، ۲۴۵
سرکشیک، محمدرضا ۳۳۱
سرلتی (شخص) ۳۰۴
سرنا، کارلا ۱۷۷، ۱۷۸
سروش (انتشارات) ۱۹۲، ۳۵۲
سروش کودکان (نشریه) ۲۸۴، ۲۸۵
سروشیان، کتابیون ۲۲۹
سزار، ژول ۱۹۲
سعادت (مدرسه) ۲۸۲
سعدالدوله، میرزا جوادخان ۹۸
سعدوندیان، سیروس ۱۰۸، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۷۲
سعدی ۲۵۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۲۸، ۳۶۸، ۳۸۶
سعیدالعلما ۹۶، ۹۹
سعید، ملک ترکان ۲۷۹
سعیدی سیرجانی، علی اکبر ۲۳۹
سعیدی، نیره ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵
سفر پادشاهان ۸۵
سفر سنگ (فیلم) ۳۳۷
سفر ناگذشتنی (داستان) ۳۴۵
سفرنامه منظوم حج (نام کتاب) ۳۴، ۱۱۲
سفرنامه های سهام الدوله (نام کتاب) ۱۱۲
سفرنامه حج ۱۹
سفرنامه سیفا الملک به روسیه (کتاب) ۲۱، ۳۵، ۴۱
سفرنامه میرزا ابوالحسن خان ایلچی به روسیه ۳۴
سفلیس ← کوفت ← داه لفرنج (بیماری)
سفینه القرامین (سفینه الانشاء) ۲۱، ۳۵، ۴۱
سقاخانه آینه ۸۷
سقطی، سری ۱۲۷، ۱۶۳
سلامی، پوراندخت ۲۴۱
سلامی، زهره ۲۳۹
سلامی، غلامرضا ۲۱۱
سلجوقی بیگدلی آذری، فرزانه ۳۰۴
سلطان العلماء خراسانی، شیخ احمد ۶۶
سلطان حسین (پادشاه صفوی) ۲۶۹، ۲۷۱
سلطان دکن ۳۸۵
سلطان محمدی، حسین ۲۸۵
سلطان محمود میرزا، شاهزاده ۹۹
سلم (پسر فریدون) ۳۵۵
سُلْمی، عبدالرحمان ۱۵۹، ۱۶۰
سلیمان (پیامبر) ۱۶۵، ۲۶۶

- سید ابوالحسن (حاجی) ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۲۹۴
 سید ابوطالب ۲۵۳
 سید الشهداء، حسین بن علی (ع) (امام) ۲۰۳
 سیدجعفر ۶۹
 سید جمال‌الدین ۹۶، ۹۸
 سید حسین ۷۴، ۷۹
 سید شکرالله خان ۹۸
 سید ضیاء‌الدین (طباطبایی) ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰
 ۲۰۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲
 سید محمدتقی ۷۴، ۷۷، ۷۸
 سیدمحمدجعفر ۷۲
 سید محمد مجتهد ۷۲، ۸۰
 سید مهدی ۷۲، ۷۸، ۸۰
 سید نصرالله، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۸۷، ۹۸، ۹۹
 سیرالصالحات المومنات الخیرات (کتاب) ۱۸۰، ۱۸۵
 سیف‌السلطنه ۹۹
 سیف‌الملک ← سفرنامه سیف‌الملک
 سیمای شاعران ۳۳۰
 سیمای هنرمندان ایران ۳۴۰
 سیمون، ژول ۱۹۲
 سیندخت (ملکه کابل) ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲
 شادمان، فخرالدین ۳۳۳
 شارتی (فرنگی) ۳۲۱
 شازده آغا ۲۵۴
 شافعی، امام ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۴۸
 شاه حسینی، مه‌ری ۳۲۹، ۳۳۰
 شاه داعی‌الی‌الله، ۳۲۶
 شاهد بانوان (مجله) ۴۰۵
 شاهدخت (دبیرستان) ۳۲۸
 شاه دزد (فیلم) ۳۳۷
 سلیمانیه (شهر) ۲۰۸
 سماک، محمد ۱۶۱
 سمیعان، عفت ۲۱۵، ۲۲۳
 سمعی، غلامرضا ۱۷۸
 سنایی ۳۱۹
 سنبله (ماه) ۲۰۷، ۲۰۸
 سنجری، حسین ۳۴۲
 سن‌خوزه (کالیفرنیا - آمریکا) ۱۷۲
 سند ۱۸، ۳۰
 سندشناسی ۳۷
 سنگ (سنگ چاپ) ۸۰
 سوند (کشور) ۲۱۷
 سودابه (همسر کیکاووس) ۳۵۹، ۳۶۱
 سودان (کشور) ۱۸۴
 سوردل، ژانین (نویسنده فرانسوی) ۱۷۹
 سوریه (کشور) ۳۳۶
 سوزنک (بیماری) ۳۱۵
 سه‌پیر خادم، اعظم ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۹۴
 سه‌پرابی، لطیفه (شخص) ۳۰۴
 سه سال در دربار ایران (کتاب) ۱۷۸
 سه مکتوب (رساله) ۶۴
 سهیلی خوانساری، احمد ۱۹۲
 سیاح، دکتر فاطمه ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۹۴
 سیاستگران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران (کتاب) ۲۴۱
 سیاست مدن، رساله (رساله سیاست مدن) ۶۴
 سیامک ۳۵۴
 سیاوش عصر ما (رساله) ۲۶۴
 سیاه قلم (نقاشی) ۲۰، ۲۱، ۱۹

۳۱۵	شاهرود ۳۳۵
شرکت، شهلا ۴۰۴، ۴۰۲	شاهزادگان ۶۷، ۱۷۱، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۳۵۱، ۳۵۲
شرکت ملی صنایع پتروشیمی ۳۳۰	شاهزاده بهاءالدوله ۹۸
شریعت ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۳	شاه سلیمان صفوی ۳۶۸
شریف، بالاخانم ۲۲۵	شاهسون (طایفه) ۲۶۱
شریفزاده، منصوره ۲۸۳	شاه طهماسب (پادشاه صفوی) ۲۷۱
شریف، علی اصغر ۲۳۴	شاه عباس (پادشاه صفوی) ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۹۷
شریفی خجسته، عبدالله، ۲۳۹	شاه عبدالعظیمی، صغری (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
شعاعی، حمید ۳۳۹، ۳۴۲	شاهنامه ۳۳، ۷۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲
شعبان نژاد، افسانه ۲۸۴	۳۶۳، ۳۶۲
شعبانی، دکتر رضا ۳۳۹	شیلی ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۰
شعرانی ۱۸۵	شب‌نامه ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۴
شعرای ترک مقلد نظامی ۳۲۸	شب‌نامه نویسی ۶۳
شعر فارسی ۲۹۲، ۳۱۸	شب‌نامه و صبح‌نامه (کتاب) ۶۳
شعر (مجله) ۳۲۹	شب‌نامه و صبح‌نامه و روزنامه‌نگاری در دوره
شعرنامه دوره گرد (نشریه) ۲۲۸، ۴۰۹	مشروطه (کتاب) ۲۰
شفاء بجلال‌خان ۲۲۸	شب‌نامه‌ها ۶۴، ۶۵
شفیعی اردستانی، مرتضی ۱۱	شب‌نامه‌ها و روزنامه‌ها ۶۶
شفیعی کدکنی (دکتر) ۱۱	شب‌نامه‌ها و صبح‌نامه (کتاب) ۶۵
شفیق بلخی ۱۸۰	شب‌های روشن ۳۳۲
شفاقلوس ۷۷	شبه قاره هند ۳۸۴
شکرلو، سیمین ۱۱۲	شبیخون (مجموعه طنز) ۴۰۹
شکسپیر، ویلیام، ۲۷۹، ۳۳۴	شجاع‌السلطنه ۱۹۰
شکوفه (روزنامه) ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۹۶	شجاع‌السلطنه، امیر نظام ۲۷۲
شکوفه (نشریه) ۲۴۲، ۲۷۵	شیدر (فرنگی) ۳۲۲
شکوفه (نشریه زنان) ۱۱۳	شرح حال رجال ایران (کتاب) ۱۷۴، ۲۴۸، ۲۷۱
شکوه‌السلطنه (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶	شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا (کتاب) ۱۹۱
شکوه‌الملک ۲۰۹	شرح سودی بر حافظ ۳۲۸
شکیب آذر، احمد ۲۲، ۴۳	شرح کبیر انقروی بر مثنوی ۳۲۸
شمس‌الدوله (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶	شرع ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۲۲۴، ۲۳۰، ۳۱۱، ۳۱۲

- شمس العمارة ۸۴، ۸۷
شمس الكتاب، محمدصادق ۳۵۱، ۳۵۲
شمس (روزنامه) ۶۴
شمیران ۳۳۵
شمیرانات (محل) ۱۷۷
شمیم، علی اصغر ۲۲۹
شناخت خدا و عشق به او (مقاله) ۱۸۶
شنبه (روز) ۲۰۴، ۳۴۲
شورای زنان ۳۳۱
شورای شعر ۳۲۹
شورای عالی جمعیت زنان ایران ۳۲۵
شورای عالی شعر و ادب ۳۲۹
شورای کتاب کودک ۳۲۵
شورای ملی (مجلس) ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۸، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳،
۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۷۲،
۳۲۹، ۳۷۹
شوروی (کشور) ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۲۱۸، ۲۶۱، ۲۷۳، ۳۲۵،
۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۶
شوروی و جنبش جنگل (کتاب) ۲۷۳
شوکت‌الدوله ۲۵۳، ۲۵۴
شوکت خانم (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
شهبازی، فریده ۲۸۳
شهداد کرمان (شهر) ۲۸۳
شهرناز ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
شهریار کازرونی، ابواسحاق ۱۶۲
شهریور (ماه خورشیدی) ۴۹، ۸۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶،
۲۹۰، ۲۹۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۴۷،
۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۷،
۴۰۸
شهبازی، نفیسه ۲۸۳
شهسپهانی، حاج سید عبدالحسین ۶۹، ۷۱، ۷۹
شهسپهانی، سهیلا ۳۲۴، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۲
شهیدة العشق الالهی، رابعه العدویه (کتاب) ۱۸۵
شهیدی، آقا میرزا حسین ۷۷، ۷۸
شیخ الاسلامی، پری ۲۴۱
شیخ حسین ۷۸، ۷۹
شیخ فضل‌الله نوری ۶۵، ۹۹، ۳۳۱
شیخ فضل‌الله، روزنامه، توقیف ۸۱
شیخ لطف‌الله (مسجد) ۳۰۵
شیراز ۲۲، ۱۰۲، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳،
۳۸۶
شیرازی، جهان ملک خاتون (شاعره) ۱۰۷
شیرازی، زینخت ۲۸۲
شیرازی، سید حسین ۲۵۵
شیرازی کوچکه (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
شیرزن ۱۶
شیرین و فرهاد (فیلم) ۳۴۰، ۳۴۱
شیرین (همسر خسرو) ۲۵۹، ۲۶۰
شیشه‌گرخانه (بازار) ۳۱۷
شیکاگو، (شهر) ۱۱۲
شیوه طراحی با قلم و مرکب ۳۴۷
شیوه یادگیری طراحی ۳۴۷
صابری، اسماعیل ۳۴۳
صابری فومنی، پوپک ۴۱۱
صابری فومنی، کیومرث ۴۱۱
صابری، فیروزه ۳۴۳
صادق، شایسته (شخص) ۲۴۳
صادق (مستشارالدوله) ۲۴۳
صافات (سوره) ۱۵۸
صالح، شهلا ۴۱۱

۲۵۲ ◀ گلزار خاموش

- صالحی، اتوسا ۲۸۳
 صالحیار، غلامحسین ۲۳۰
 صبا، ابوالحسن ۳۴۲، ۳۴۴
 صبح امروز (روزنامه) ۴۱۴
 صبح‌نامه‌ها ۶۵
 صبوری، عبدالعظیم ۲۴۰
 صحایف‌الآخبار ۳۵۰
 صحت مظفری (کتاب) ۲۴۷، ۲۵۶
 صد خطابه (رساله) ۶۴
 صدر ارحامی (ورزنده) ۳۰۴
 صدرالسلطنه ۸۲، ۹۵
 صدرالمعالی، سید حسین‌خان ۲۵۵
 صدر دانش، ثریا ۳۳۳
 صدر، رؤیا ۴۱۲
 صدر، شادی ۲۸۴، ۴۱۳، ۴۱۴
 صدربنیا، معصومه ۳۳۵
 صدرواشمی، محمد ۲۴۲، ۲۷۳
 صدری، طوسی ۳۶۵
 صدری، قمر ۲۷۹
 صدقدار، زینت ۲۷۲، ۲۷۵
 صدیق‌الدوله ۹۹
 صدیق خلوت ۹۸
 صدیق، دکتر عیسی ۲۴۰، ۳۸۷
 صدیقیان، مهین‌دخت ۳۴۸
 صفری سلطان خانم (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
 صفیر، محمدحسین ۳۰۵
 صفائی، ابراهیم ۱۰۸
 صفرزاده، گیتی ۴۱۵
 صفر (ماه قمری) ۱۰۹، ۱۷۸، ۲۰۹، ۲۴۰
 صفوی، نوابه خانم (مدیر مجله عالم نسوان) ۱۱۳، ۲۱۳
 صفویه (سلسله پادشاهی) ۳۰۵
 صمصام‌الملک ۹۵
 صمصامی، نسرین ۲۸۳
 صنادوق ۱۰۲
 صنعتی، مهدخت ۲۴۵
 صنفة الصفوة (کتاب) ۱۸۵
 صنیع الدوله ۹۷
 صور اسرافیل (روزنامه) ۶۶
 صورت بودجه ماهیانه صنایع مستظرفه در سنة تخافوی
 نیل ۱۹۲
 صور تگر، لطفعلی ۳۱۹
 ضحاک (شاهنامه) ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳
 ضحاک (نمایشنامه) ۲۴۸، ۲۶۵
 ضرابی، مرضیه خانم ۱۱۳
 طاق‌دیس، سوسن ۲۸۳، ۲۸۴
 طالبی، فرامرز ۱۱، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۴۰،
 ۲۴۷، ۲۷۳، ۳۳۵
 طاهباز، دکتر قاسم ۴۰۰
 طاهباز، سیروس ۳۳، ۳۴
 طاهر احمدی، محمود ۲۴۰، ۲۴۶
 طاهره (شاعره) ۲۸۹
 طایی، داوود ۱۲۴، ۱۴۳
 طباطبائی، سید محمدصادق ۲۳۹
 طباطبائی، ضیاء‌الدین (سید) ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰،
 ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۲
 طبرستان (محل) ۲۵۷
 طبری، مهین ۲۷۹
 طبیب اجباری (کتاب) ۲۶۳
 طراخی (تعلیم) ۳۹
 طلاق زنان ۱۳۲، ۱۶۰، ۱۹۱، ۲۱۳، ۳۱۴

- طنز پارسی (نشریه) ۴۱۰، ۴۱۵
 طوائش، طالش، تالش (مجله) ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱
 ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۲
 طوس ۳۸۴
 طوسی، عباسه ۱۴۸
 طهران (شهر) ۷۰، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴
 ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۷۲، ۲۹۹، ۳۵۱، ۳۷۱
 طهران، کتابخانه ملی ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۳
 طهرانی، محمدعلی ۹۳، ۹۵
 طهماسبی، شهلا ۲۸۳
 طهماس ← شاه طهماسب (پادشاه صفوی)
 ظریفی، فرانک ۴۱۵
 ظفرخانم ترک ۳۵۱
 ظل السلطان، مسعود میرزا ۱۷۶
 ظهیرالدوله ۱۱۰، ۲۷۲
 عابدینی، حسن ۳۳۳
 عارف (دیوان اشعار) ۷۱، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳
 عارف قزوینی ۲۶۰، ۲۶۱
 عاصمی، محمدمنصور ۱۱، ۲۲، ۳۶
 عالم زنان (نشریه زنان) ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۳
 ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۲
 عالم نسوان (مجله) ۱۱۳، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶
 ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۴
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵
 ۲۴۶، ۲۷۵، ۳۹۶
 عالی قاپو (عمارت) ۳۰۵
 عالیه خانم (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶، ۱۹۵
 عباس میرزا (نایب السلطنه) ۱۷۴، ۱۹۰
 عباسی، بتول ← روح انگیز، قدرت
 عبدلی، علی ۲۵۰، ۲۶۰
- عبدلی، علی (رضوان شهر) ۱۰۷
 عتبه ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۱
 عثمانی (ملت) ۲۱۸، ۳۵۰
 عثمانی ← ترکیه (دولت)
 عجمی، حبیب ۱۲۸، ۱۵۰
 عدل، سید حسن ۳۹۹
 عدل، عظمی ۳۸۱
 عدویه، رابعه ۴۲، ۱۱۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۸۸
 عدویه قیس، رابعه (قتینه) ۴۲، ۱۱۵، ۱۷۹، ۱۸۵
 عراق (کشور) ۱۵۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۲۴
 عرب (ملت) ۱۲۰، ۱۳۳، ۲۰۶، ۲۸۸، ۳۵۰، ۳۶۹
 عرب (نام قوم) ۲۰۵
 عربی (زیان) ۱۱۵، ۲۵۶، ۳۲۴، ۳۶۶
 عربی (کتاب) ۱۰۰، ۳۲۴
 عربی ← عرب (ملت)
 عرفات (مجله) ۱۶۸، ۱۶۹
 عرفانیان، مسعود ۱۰۸
 عروس ۱۷، ۲۹۲، ۳۳۸
 عزت‌الدوله (خواهر ناصرالدین شاه) ۱۹۲، ۱۹۱
 عزت‌اللمخان ۲۵۱
 عزیز حاجی یگلی ۲۶۴
 عشقی، میرزاده ۳۴۰
 عصر ورزش (نشریه) ۴۱۱
 عضدالدوله، احمد میرزا ۱۷۶، ۳۵۰
 عضد السلطنه، احمد میرزا ۱۷۶
 عطار نیشابوری، فریدالدین (شیخ) ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷
 ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
 ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰
 ۱۸۵

۴۵۶ ◀ گلزار خاموش

- عظام السلطنه، خانه ۸۴
 عظیمی، هما ۲۳۴
 عفت السلطنه (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
 عقدالفرید ۳۵۳، ۳۵۰
 عقرب (ماه) ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۸
 علامه محمد قزوینی ۳۸، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱
 علایی طالقانی، اعظم ۴۰۳
 علاءالملک ۸۹، ۹۴، ۹۷
 علماء ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۵، ۱۴۱، ۱۴۹
 علماء سراسی ۸۵
 علمی (انتشارات) ۱۷۸
 علوی، ابوالحسن ۲۹۴
 علوی، حمزه ۱۵۰، ۱۵۱
 علوی، فدائی (شخص) ۳۰۳
 علی پور، پروین ۲۸۳
 علی نقی ۹۶
 علی یاری، مازیار ۲۷۴
 عمادالسلطان ۱۰۱
 عمادالسلطنه ۲۷۲
 عمادالخلافة، ملک قاسم میرزا ۱۷۵
 عمادالکتاب ۹۶
 عمارت بهارستان ۷۶، ۷۸
 عمار، منصور ۱۶۵
 عمر، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۶۳
 عمیدالسلطنه ۲۴۹
 عمید، مهین دخت (نگاه - فرهمند) ۲۸۰
 عمیدی نوری، عفت ۲۷۹
 عنایت، محمود ۲۷۹
 عنواتی، جرج (نویسنده) ۱۸۶
 عیاض، فضیل ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۵۷
- عین الدوله ۱۰۴، ۱۱۲
 عین الدوله، حسینعلی میرزا ۱۷۷
 عین الدوله، شاهزاده ۹۷
 عین السلطنه ۱۹۰، ۲۴۸، ۲۷۲
 عین الملک سپهبد، شیرخان (اعتضادالدوله) ۱۹۱، ۱۹۲
 عین الملک، عیسی خان ۱۹۱
 غازیان ۳۹
 غالب، اسدالله، ۳۸۴
 غزالی، محمد (امام) ۱۸۲، ۱۸۳
 غلامحسین خان، میرزا ۹۸
 غلامرضا ابن مظفرالملک ۹۳، ۹۵، ۹۹
 غنچه (نشریه) ۲۸۴
 غنی، سیروس ۱۹۲
 غنی، قاسم (دکتر) ۱۹۲
 فاتحه (سوره) ۱۶۱
 فارسی (زبان) ۴۱، ۸۵، ۱۸۴، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۶
 ۲۶۹، ۲۷۹، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۸۵
 فارسی، (کتاب) ۱۰۰
 فارسی ← پارسی (زبان)
 فاروس (چاپخانه) ۲۱۴
 فاروق ۱۶۳
 فاطمه (س) ۳۵۲
 فاطمه سلام الله علیها (مکتب) ۳۳۴
 فاطمه [عیال احمد خسرویه]، ۱۳۵، ۱۳۶
 فتحعلی شاه (پادشاه قاجار) ۱۰۷، ۱۷۶، ۳۵۱، ۳۵۲
 فتوحی، پروانه ۲۸۴
 فتوحی، مهناز ۴۱۶
 فجر (سوره) ۱۸۱
 فخرانی، ابراهیم ۲۷۲
 فخرالدوله (دختر ناصرالدین شاه) ۱۱۱، ۲۸۹

- فدائی، فردوس ۱۷
 فروغ السلطنه ۱۷۵، ۱۷۷
 فروغی، (فروغی ذکاءالملک) ۲۴۸
 فروغی، میرزا محمدمحسین خان، (ذکاءالملک) ۸۶، ۹۴
 فرهنگ آه، ۸۵، ۱۰۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۸۰، ۳۸۴
 فرهنگ ادبیات فارسی ۳۳۲
 فرهنگ اعلام و اصطلاحات ۳۳۲
 فرهنگ ایران زمین ۴۶
 فرهنگ داستان نویسان ایران ۳۳۳
 فرهنگسرای بهمن ۳۴۴
 فرهنگسرای نیاوران ۳۴۴
 فرهنگ سینمای ایران ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲
 فرهنگ شاعران جنگ و مقاومت ۳۲۹
 فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز ۳۳۰
 فرهودی حسابی، مهدی ۱۰۸، ۱۰۹
 فریار، عبدالله ۳۶۵، ۳۸۱
 فریدون ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۱
 فری، ژول ۱۹۲
 فصل مطرح نیست (کتاب) ۳۳۰
 فصلنامه تئاتر (مجله) ۲۷۳
 فصلنامه پرستاری و مامایی ۴۰۵
 فضلعلی آقا، میرزا ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۸
 فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران (کتاب) ۲۴۷
 فلسطین (سرزمین) ۲۹۸
 فلویر، گوستاو ۲۸۰
 فلورانس ۳۳۶
 فمینیست ← فمینیسم
 فمینیسم ۱۰۷، ۱۸۸
- فرات (نام رودخانه) ۱۲۹
 فراش ۸۱، ۲۳۴
 فرامرزی، عبدالرحمن ۳۹۳
 فرانسویان ← فرانسوی (ملت)
 فرانسوی (ملت) ۱۸۵، ۲۴۳، ۳۰۰، ۳۷۷
 فرانسه (زبان) ۸۵، ۱۷۹، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۴۳
 فرانسه، کتب ۱۰۱
 فرانسه (کشور) ۱۸۴، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۶۳، ۲۹۶، ۳۲۵
 ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۷۶
 فرانک (مادر فریدون) ۳۵۵، ۳۵۶
 فراهانی، ادیب‌الممالک ۸۶
 فرج الله، حاج ۹۶، ۹۸
 فرج‌الله (حاجی) ۹۶، ۹۸
 فرج‌الله (مشدی) ۱۱۱
 فرج‌اله خان (پدر عمیدالسلطنه) ۲۴۹
 فرجام، فریده ۲۸۳
 فرخزاد، فروغ ۲۹۱، ۲۹۲
 فرخ‌نیا، مریم ۳۴۷
 فردوسی (حکیم ابوالقاسم) ۴۲، ۳۳۶، ۳۵۴، ۳۶۲
 فردی، گوهر ۲۳۵
 فرزاد، فرزانه ۳۰۴
 فرزاد، حسن ۳۲۲
 فرشادهمر، فریبا ۴۰۹، ۴۱۶
 فرمانفرما، ناصرالدوله، شهمت‌السلطنه، معتضدالدوله، عبدالحمید میرزا ۱۹۰
 فروردین (ماه خورشیدی) ۹، ۱۰، ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۸۴، ۲۱۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷
 ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۸۵، ۴۰۳، ۴۰۴
 فروزانفر، بدیع‌الزمان ۳۶۹

- قاجار (سلسله) ۱۷۵
 قاجار (عصر) ۱۹، ۳۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۷۲، ۲۴۷، ۲۸۲، ۲۶۲، ۲۵۳، ۲۵۰
 قاجار، محمدعلی شاه ۱۰۳
 قاجار (مطبوعات) ۳۴
 قاجار، مظفرالدین شاه ۸۳
 قاسم خان، امیر ۱۹۱
 قاسم میرزا ۱۷۵
 قاسم‌نیا، شکوه ۲۸۴، ۲۸۳
 قاسمی، ابوالفضل ۱۰۸
 قاسمی، سیدفرید ۱۰، ۱۱، ۲۲، ۳۰، ۳۵، ۸۳، ۱۱۳، ۱۸۹، ۲۷۳، ۲۷۶
 قاضی‌نور، قدسی ۲۸۳
 قالیچه ۱۰۱، ۱۰۲
 قانون اساسی ۶۶، ۶۸
 قانون (روزنامه) ۶۴
 قاهره (شهر) ۱۸۵، ۲۷۳، ۳۸۱
 قبرستان آرامنه ۳۳۵
 قبة دربند باکو ۱۷
 قدرت السلطنه (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۷
 قدسیه (لقب انیس الدوله، سوگلی ناصرالدین شاه) ۱۷۸
 قدسیه (مدرسه) ۱۰۰
 قدیانی (انتشارات) ۲۸۶
 قرآن ۲۴، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲۴
 قرآن (جلسات) ۲۴
 قرائت خانه ملی (اعلان تأسیس) ۸۵
 قرائتخانه ملی رشت ۱۰۴
 قرائتخانه ملیه ۸۵
 فنای توحیدی، سید عبدعلی ۱۱
 فوریه (ماه میلادی) ۱۸۷، ۲۱۱
 فووریه (پژشک) ۱۷۷، ۱۷۸
 فهرست ده ساله اول مجله سخن ۲۱
 فهرست دهساله اول راهنمای کتاب ۲۱
 فهرست سی ساله سالنامه دنیا ۲۱
 فهرست مستند اسامی مشاهیر و مؤلفان ۳۲۳
 فهرست‌نگاری ۲۱
 فهرست‌نویسی ۳۹
 فهیم‌الملک ۲۰۶، ۲۰۷
 فیاض اوف، ذالفقارخان ۳۱۷
 فیبیل، ا (فرنگی) ۳۲۲
 فیجی (جزیره) ۲۲۲
 فیروزگر (بیمارستان) ۲۶، ۳۱، ۵۱
 فیروز، مظفر ۲۹۹، ۳۰۲
 فیروزمیرزا ۱۸۹، ۱۹۰
 فیشر ۱۹۵
 فیشرآباد ← سپهبد قرنی (خیابان)
 فیض، عبدعلی ۳۲۲
 فیلم (مجله) ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۸
 قائم مقام، سیدالوزراء میرزا ابوالقاسم ۱۸، ۳۷
 قائم مقام (نمایش) ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱
 قائم مقامی، جهانگیر ۱۱۰
 قائم مقامی، کوکب ۲۳۵
 قاتینی، زهره ۲۸۴
 قابوسنامه ۳۳۲
 قاجار، احمد شاه ۲۷۲
 قاجار (اسناد) ۳۴
 قاجار (پادشاهان) ۱۸۹، ۳۵۰، ۳۵۱
 قاجار (دربار) ۱۱۲

- قوة جبریه ۸۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
 قوت القلوب (کتاب) ۱۸۵
 قویمی، فخری ۳۳۳
 قهرمان عصر ما ۳۲۶
 قهرمان کوچک ۳۲۶
 قیاس روزنامه‌نگاری و مورخ (نوشته) ۲۷۹
 کاتولیک (فرقه مسیحی) ۲۵۵
 کارنامه زنان مشهور ایران (کتاب) ۳۳۳، ۳۲۶
 کازنوا (فرنگی) ۳۲۱
 کاسمی، نصرت‌الله، ۳۳۷
 کاشان (شهر) ۳۲۸، ۱۹۷
 کاشانی، سپیده ۳۲۹
 کاشانی، سید حسن (مدیر جیل‌المتین تهران ورشت) ۶۶
 کاشفی خوانساری، سیدعلی ۲۸۱
 کاشی تراش، حسین ۳۳۴
 کاظمیه، اسلام ۱۰۸، ۱۸۸
 کاظمیه (چاپ) ۱۰۹
 کالج آمریکایی ۳۷۱
 کالیفرنیا ۳۳۰
 کامران میرزا ۱۷۷
 کامو (کشیش فرانسوی) ۱۸۵
 کانادا (کشور) ۲۱۶
 کانون بانوان ۲۴۳، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۹۰
 کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۳۴۷
 کانون تبلیغات و تعلیمات دینی بانوان اصفهان ۳۲۴
 کانون دانش پارس ۳۲۶
 کاووسی، منصوره ۴۰۳
 کاوه (هنگر) ۳۵۷
 کاوه، شیرین ۴۱۹
 کاوه (مجله) ۳۶
 قراتخانه ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
 قراچه داغی، میرزا جعفر ۲۶۳
 قران (هول) ۹۵، ۹۶، ۲۱۴
 قریان (عید) ۲۴۸، ۲۶
 قریانی، ایران ۲۸۴
 قریانی، رضا (بنیا) ۳۰۵
 قرن (نام محل) ۱۲۰
 قرنی، اویس ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۶۳
 قرةالعین ← طاهره (شاعره)
 قریشی، حسن ۳۹۹
 قزاق‌های روسی ۱۰۲، ۲۴۹
 قزل ایاغ، ثریا ۲۸۳
 قزو، علی‌رضا ۳۲۹
 قزوینی، علامه محمد ۳۸
 قشیری، ابوالقاسم ۱۵۱، ۱۸۵
 قصار، حمدون ۱۶۱
 قصه‌های آندرسن ۳۲۶
 قطاع‌الطریق ۷۵
 قفقاز (کشور) ۲۶۳، ۲۶۴
 قلم، آزادی ۶۷، ۸۲
 قلهک ۳۳۵
 قمر تاج، زیقوله (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۷
 قم (شهر) ۱۰۸، ۱۷۷، ۴۰۵، ۴۰۶
 قندی، حسین ۲۸۵
 قوام السلطنه، احمدخان ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷
 ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۸۹، ۴۲۴
 قوام‌السلطنه (خیابان) ۸۳، ۳۱۱، ۲۱۴
 قوام‌السلطنه، میرزا احمدخان ۹۷
 قوامی‌زاده بتول ۳۰۴
 قوس (ماه) ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰

- کتابخانه جمع و خرج کل هذه السنة سیجیقان نیل ۱۳۱۸
 خیریت دلیل ممالک محرومه ۱۹۰
 کتابخانه ۲۱، ۲۵، ۴۱، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۸
 ۴۲۷، ۱۰۸
 کتابخانه (ثالثه) ۹۵
 کتابخانه (اجزاء) ۹۳
 کتابخانه، اعضای مؤسس ۸۴
 کتابخانه، خادم ۹۱، ۹۲
 کتابخانه دار ۸۵، ۹۴
 کتابخانه، دربان ۹۱، ۹۲، ۹۳
 کتابخانه، دفتردار ۹۱، ۹۲
 کتابخانه عمومی ۸۷
 کتابخانه مبارکه ملی ۸۷
 کتابخانه ملی ۸۴، ۸۶، ۸۷
 کتابخانه ملی ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۵۶
 کتابخانه ملی، برگه از تاریخ ۸۳، ۹۳
 کتابخانه ملی، تاریخ ۸۳
 کتابخانه ملی دوم ۹۴
 کتابخانه ملی رشت ۱۰۴
 کتابخانه ملی عمومی ۱۰۱
 کتابخانه ملی (کتابچه مذاکرات) ۹۱
 کتابخانه ملی ملک ۳۵۲
 کتابخانه ملی (نخستین) ۸۳، ۸۶، ۹۵
 کتابخانه ملی (نظامنامه) ۸۸
 کتابخانه، منشی ۸۴، ۹۱
 کتابخانه‌های ایران ۸۳
 کتابخانه ملی (اساسنامه) ۸۳
 کتابخانه ملی، اعضا ۸۹
 کتابخانه ملی (اعلان) ۸۷
- کتابخانه ملی (اولین) ۸۳
 کتابخانه ملی ایران ۸۳، ۹۵، ۲۵۶
 کتابخانه ملی (تأسیس) ۸۳
 کتابخانه ملی طهران ۸۳
 کتابخانه ملی، مدیر ۸۸
 کتابخوانی ۸۵
 کتابدار ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰
 کتابداران ۸۵
 کتابداری ۳۳۰، ۳۴۹
 کتابسرا (انتشارات) ۱۷۸
 کتابشناسی ۳۰، ۱۱۳، ۲۹۴
 کتابشناسی خط و زبان ۳۴
 کتابفروشی، سیدحسن ۹۹
 کتابفروشی‌ها ۸۵
 کتاب گیلان ۲۷۲
 کتاب‌ها ۲۱، ۷۱، ۸۵، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۷۶
 کتابی، ابوبکر ۱۲۳، ۱۶۲
 کتاب ۷۰، ۷۱، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱
 ۱۰۳، ۲۵۵، ۲۸۲، ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۶۷
 ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۸۴، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۲۷
 کرخی، معروف ۱۴۳، ۱۶۱
 کردستانی، زبیده خانم ← امین اقدس
 کرد (طایفه) ۲۰۸
 کرمانشاه (شهر) ۱۱، ۲۰۸، ۳۷۱
 کرمانشاهی، میرسیف‌الدین ۳۴۰
 کرمان (شهر) ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۸۳، ۲۸۴
 کرمانی، پروین ۴۲۰
 کرمانی، شاه شجاع ۱۳۱، ۱۵۸
 کرمانی، صابر ← حماسیان، حسین
 کرمانی، مجدالاسلام ۱۰۴

- کرمانی، ناظم‌الاسلام ۲۳۹
 کسری، لیلا ۳۳۰، ۳۳۱
 کسری، محمد ۳۳۰
 کشف‌الغرایب، رساله مجدیہ ← رساله مجدیہ
 کشکولی، مهدخت ۲۸۳
 کعبه ۱۶۹
 کلابادی ۱۸۵
 کلات نادری ۱۰۴
 کلانتری، محمد (پیروز) ۵۰
 کلکته ۶۴، ۳۸۵
 کلک (مجله) ۳۲۸
 کلمبیا (دانشگاه) ۲۴۵
 کلنتی، الکسندر (شخص) ۲۱۸
 کلهر، فریبا ۲۸۳، ۲۸۴
 کمال‌الملک ۱۹۲
 کمال (انتشارات) ۲۴۲
 کمال هنر (کتاب) ۱۹۲
 کمالی اصفهانی، حیدر علی ۹۹
 کمالیون؟ ۲۰۸
 کمانی ۹۶، ۹۹
 کمبریج (دانشگاه) ۱۸۵
 کمیته موسیقی و تئاتر و سینما ۳۶۷
 کمیسیون مقام زن ۳۲۵
 کوبا (کشور) ۲۲۰
 کوثر (فصلنامه) ۴۰۵
 کوری (شخص) ۲۲۰، ۳۶۵
 کوریقیان، سمیات ۳۰۵
 کوفه (شهر) ۱۱۸
 کون ۷۴
 کوهنیل (دکتر) ۳۲۱
 کهنه موئی، محمدتقی آقا ۳۱۷
 کی‌آرشی، ساسان ۲۲۳، ۲۳۷
 کیا (خانلری) زهرا ۳۳۱، ۳۷۳
 کیان‌فر، جمشید ۳۰۶
 کیش، جزیره ۳۴۴
 کیمیایی، مسعود ۳۳۷
 کینگز کالج ۳۳۰
 کیومرث ۴۱۱
 کیهان بچه‌ها (نشریه) ۱۷، ۲۸۴
 کیهان (روزنامه) ۳۳۳، ۳۹۴، ۴۰۸
 کیهان فرهنگی ۳۲۸، ۳۲۹
 کیهان (کاریکاتور) ۴۱۱
 کیهان (مؤسسه) ۳۹۹، ۴۰۰
 گارده، لوتی (نویسنده) ۱۸۶
 گازران ۷۵
 گازرگاهی، عبدالرسول ۱۷۲
 گاسپار، رنه ۱۸۶
 گاندی، مهاتی، گاندی جی ۲۱۹
 گرامی‌زادگان، اشرف ۴۰۲، ۴۰۵
 گرگانرود (محل) ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵
 گرگانرودی، اشرف ۲۷۲
 گرگین، ایران ۲۸۴
 گروسی، امیرنظام ۲۴۹
 گروهیان (فیلم) ۳۳۷
 گل آقا (نشریه) ۴۱۰-۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸
 ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۳
 گلبایانی بدیع‌الزمانی، منیژه ۲۴۱
 گلین، بهزاد ۹، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۴
 ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۲۸۷
 گلین، محمد ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۲۶

۴۶۲ ◀ گلزار خاموش

- گیلینگ، مارگاریت ۲۲۰
 گیومرث ۳۵۴
 لافایت (فروشگاه) ۳۸۲
 لانه‌زار (خیابان) ۲۱۱
 لاهور (شهر) ۱۸۵
 لاهوری، مخفی [شاعره]، ۱۰۷
 لرستانی، عبدالله، ۳۰۴
 لریه، هانری ۳۲۲
 لقمان (سوره) ۱۲۱
 لکام (نام کوه) ۱۳۵
 لندن ۸۷، ۱۸۴، ۲۱۹، ۳۳۴، ۳۶۹
 لنکرانی ۲۹۹
 لونی، سن (مقدسین مسیح) ۱۸۵
 لونی (سیزدهم)، (پادشاه فرانسه) ۱۸۴
 لونی لنگ (پرفسور) ۳۲۲
 لوابیح ۷۰
 لواءالسلطنه ۹۹
 لوز ۳۸۲
 لوونشتاین، ویلفرد (نویسنده) ۱۸۵
 لیاخوف ۱۰۲
 لیبی ۳۳۶
 لینن (نام شهر) ۴۲، ۱۲۹
 لیلی ۴۱۰
 لیلیان، فورست ۱۹۲
 لیلی و مجنون (فیلم) ۳۴۲
 لیلی و مجنون نظامی (کتاب) ۳۴۳
 لیلی و مجنون (نقاشی) ۳۴۴
 لیلی و مجنون (نمایش) ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۶۴
 لینکلن، ابراهام (رئیس جمهور آمریکا) ۲۲۹
 لیورپول (شهر) ۲۱۸
- ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۷،
 ۶۳، ۸۳، ۱۱۲، ۲۶۶، ۲۷۳، ۳۴۹
 گلبو کردوانی، فریده ۲۴۲، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۸
 گلبهار (فیلم) ۳۳۵
 گلجهان (شخص) ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
 گلدر، فان (محقق) ۱۸۳
 گلدوزی ۱۸، ۲۲
 گلزار جاویدان ۳۳۰
 گلزار، لیلی ۲۸۰
 گلستانه ۳۰۴
 گلستانی، مهراندخت (همزنگ) ۲۷۹
 گلک (نشریه) ۲۸۴
 گل محمدی، فیروزه ۲۸۳
 گل‌نژاد، عباس ۲۸، ۲۹۴
 گل‌نژاد، هانی ۲۷
 گل‌نژاد، هلنا ۴۲۴
 گل‌نژاد، هومن ۲۰
 گل‌های زندگی (نشریه) ۲۸۴
 گلین خانم (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۷
 گناهکار (فیلم) ۳۳۸
 گنجشکان و جوجه‌هایشان ۱۹
 گنجوی مهستی [شاعره]، ۱۰۷
 گنجه‌ای، پیروش ۳۴۴
 گنجینه اسناد (مرکز) ۱۹۶، ۲۴۰
 گوگول (نویسنده) ۲۶۳
 گولا، کالی ۱۹۲
 گیبون، ادوارد ۳۳۴
 گیلان (تئاتر) ۲۶۴
 گیلان (محل) ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۷۲، ۳۳۶
 گیلکان (انتشارات) ۲۷۲

مجدالعلی ۳۲۲	لیون (فرانسه) ۳۷۵
مجدالملک سینکی ۶۴	مانده (سوره) ۱۵۹
مجلس ۶۳	ماتانزاز (شهر) ۲۲۰
مجلس (اول) ۶۶	مادام دوسوینیه ۲۳۴
مجلس شورای ملی ۶۸، ۸۸، ۹۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶	مادام کوری ۲۲۰، ۳۶۵
۲۰۹، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۷۲، ۳۹۴	مادر ترزا: ۲۸۶
مجلس شورای ملی، بیماران ۱۰۲، ۱۰۳	مادر (داستان) ۳۳۴
مجلس شورای ملی، قانونگذاری ۶۶	مادر (فیلم) ۳۳۸، ۳۳۹
مجلس شورای ملی، مذاکرات ۶۶	ماسینیون، لونی (نویسنده) ۱۸۶
مجلس، مذاکرات ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۷۹	ماگدالن قدسیه یا بی بی رابطه لصبراهی در نقاشی مقول
۸۰، ۸۱	(مقاله) ۱۸۵
مجلس (مطبعه) ۲۴۳	مالکی ۳۰۴
مجلس مقدس ← مجلس شورای ملی	مانلی (منظومه) ۴۶
مجلسی، کمال الدین (عاکف) ۳۰۵	مانی ۳۰۴
مجله ۱۸، ۲۳۶	مانیل ۳۲۵
مجله در مجله (نشریه) ۲۸۴	ماه آفرید ۳۵۵
مجله «جمعیت نسوان وطنخواه» ۳۹۶	ماه رخسار خانم (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۷
مجله عالم نسوان ← عالم نسوان (مجله)	ماهوتی، بهری ۲۸۳
مجموعه کاخ، موزه های سعداباد ۳۳۵	مبارک، عبدالله ۱۱۵، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۸
مجموعه متون فارسی ۳۸۴	مترجم الملک ۹۵، ۹۸
مجموعه متون منتشر نشده (کتاب) ۱۸۶	مترجم الملک، زین العابدین ۹۳
مجموعه مقالات و قطعات اشعار به مناسبت درگذشت و	متوکل (خلیفه) ۱۶۸
اولین سال وفات خانم پروین اعتصامی ۳۲۱	متون ۱۹، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۱۱۴، ۲۶۶، ۳۰۶، ۳۳۵، ۳۵۰
مجنون ۴۰۹	۳۸۴
محاسب الوزاره ۹۵، ۱۰۱	متینی، جلال ۱۷۲
محاکمات دوره مشروطیت (کتاب) ۲۰	مثنوی مولوی ۳۴۴، ۳۶۸
محب، سمنون ۱۵۶، ۱۵۹	مجتهد، آقاسید عبدالله ۸۲
محبوبی اردکانی، حسین ۲۴۰، ۲۴۱	مجتهد، آقا سید محمد ۸۰
محتشم حضور، میرزا حسین ۹۸	مجتهد رشتی، محمود (سید) ۲۵۳
محبوبه (مجله به زبان انگلیسی) ۴۰۶	مجدالدوله ۱۱۱

۳۶۴ ◀ گلزار خاموش

- مدرسه تربیت ۴۴، ۳۸۵
 مدرسه دارالشفاء ۸۴
 مدرسه دخترانه ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۴۰
 مدرسه دخترانه آمریکائی ← اناتیه آمریکایی (مدرسه)
 مدرسه سیاسی ۸۶، ۸۸، ۱۹۱
 مدرسه صنایع مستظرفه ۱۹۲
 مدرسه عالی اناتیه آمریکائی ایران ۲۱۳، ۲۱۴
 مدرسه قدسیه (شاگردان) ۱۰۰
 مدرسه ناموس ۳۳۱
 مد روز (مجله) ۳۹۷، ۳۹۹
 مدنی، میراحمد (شخص) مدیر روزنامه پرورش ۲۵۳
 ۲۵۸، ۲۷۲
 مدینه (نام شهر) ۱۲۲
 مذاکرات مجلس ۶۶، ۷۳، ۸۲، ۲۲۳
 مرآتالدوله ۲۰۸
 مرآتالسلطان ۲۰۶
 مرآتالسلطان، بالاخانم ۲۲۴، ۲۳۵
 مرتضوی ۱۰۰
 مرتضی (امام) ۳۲۴
 مرتضی قلی خان ۶۸
 مرتعش نیشابوری، ابومحمد ۱۳۲
 مرداد (ماه خورشیدی) ۲۲، ۹۵، ۱۷۸، ۲۴۲، ۲۷۲، ۲۹۰
 ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۸۲
 ۴۰۱
 مردم و دیدنی های ایران (کتاب) ۱۷۸
 مرعشی، منیژه ۱۱۲
 مرغ کور ۱۵
 مرکز اسناد فرهنگی آسیا ۳۴
 مرکز (انتشارات) ۱۹۲
 مرکزی دانشگاه تهران (کتابخانه) ۱۰۸، ۲۵۰، ۲۵۶
- مجویی، مرتضی ۳۳۲، ۳۳۶
 محرم (ماه قمری) ۸۲، ۱۰۱، ۱۷۸، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۳۰
 ۳۵۱
 محسنیان راد، مهدی (دکتر) ۲۸۱
 محقق الدوله ۷۹
 محمدآبادی، خدیجه ۲۲۸، ۲۳۸
 محمدابراهیم (شخص) ۲۴۸، ۲۵۴
 محمداسماعیل آقا، حاجی ۷۸
 محمدبن عبدالله (ص) پیامبر اسلام ۱۲۰، ۱۸۳، ۳۵۲
 محمدجعفر میرزا ۹۵، ۹۹
 محمد شاه (پادشاه هند) ۲۹۶
 محمدعلی، سید ۴۰
 محمدعلی شاه (پادشاه قاجار) ۱۰۳، ۱۱۰، ۲۴۸، ۲۵۵
 محمدعلی، شیخ ۱۰۰
 محمدعلی میرزا (ولیعهد) ۶۶، ۲۴۹
 محمد گلین ← گلین، محمد
 محمد، مختاری ۳۳
 محمود، آقامیرزا ۷۹، ۸۰
 محمود، حاج شیخ ۷۹
 محمودخان میرزا ۱۰۰
 محمود میرزا قاجار ۳۵۰، ۳۵۲
 محیط (کتاب) ۱۸۶
 مخبرالدوله ۹۷
 مخبرالسلطنه، هدایت ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲
 مخبرالملک ۸۱، ۹۷
 مخزن اللالی در مناقب مولی علی (ع) ۳۲۴
 مخزن العرفان ۳۲۴
 مداح، سادات سید باقر ۴۰۵
 مدرس، حسن (سید) ۳۰۰
 مدرسه عالی علوم سیاسی (دانشکده ← مدرسه) ۱۹۲

- مرکزی (کتابخانه) ۱۰۸
 مرگ گری (ترجمه) ۲۷۹
 مروزی، سهل بن عبدالله، ۱۱۶، ۱۵۴
 مروستی، شهلا ۳۳۴
 مرو (شهر) ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۴۲
 مریلند (محل) ۱۷۲
 مریم خانم دختر میرزا ابوالقاسم ۳۵۲
 مزین السلطنه، مریم ۱۱۳
 مسائل آیینی ۸۵
 مسامرات ۳۵۰، ۳۵۲
 مساوات ۶۶
 مساوات تبریزی (مدیر روزنامه مساوات تهران و تبریز) ۶۶
 مساوات (روزنامه) ۶۶
 مساوات، (صبحنامه) ۶۵
 مساوات، محمدرضا ۹۸، ۶۶
 مستشاران آمریکایی ۳۸۹
 مستعان، ایرج ۳۹۴، ۳۹۸
 مستوره خانم [شاعره]، ۱۰۷
 مسجد ۱۵، ۸۴
 مسجدالحرام ۱۳۰
 مسجدشاه، جلوه‌خان ۱۰۱
 مسجد و مدرسه سپهسالار ← مسجد و مدرسه ناصری
 مسجد و مدرسه شهید مطهری ← مسجد و مدرسه ناصری
 مسجد و مدرسه ناصری ۸۴
 مسرت (شخص) ۳۰۴
 مسعود سعد سلمان ۳۸۴
 مسعودی، قدسی ۳۹۴، ۳۹۸
 مس (فلز) ۱۴۲
 مسکو (شهر) ۱۷۸، ۳۲۵، ۳۳۶، ۳۶۶، ۳۶۸
 مسکویه ۳۲۴، ۳۲۷
 مسگرزاده بوشهری، ح. ۲۲۴
 مسلمانان ۷۰، ۱۲۱، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۶۴
 مشار، خانیابا ۲۵۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۴
 مشار. ع ۲۰۱
 مشاهیرالنساء فی التاريخ ۳۵۰
 مشاهیرالنساء (کتاب) ۱۸۵، ۳۵۱، ۳۵۲
 مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی... ۳۵۲
 مشروطه ۲۰، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲، ۳۹۶
 مشروطه‌طلبان مشروعه ۶۵
 مشروطه، عصر ۶۶، ۷۴، ۱۰۲، ۱۰۴
 مشروطیت فرمان ۸۴
 مشکین‌کلک، ماه‌منیر ۳۰۴
 مشهد (شهر) ۲۳۲، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۴۲۳
 مشهدی سیدآقا ۳۱۷
 مشیرالاطباء ۳۰۶
 مشیرالدوله نائینی، میرزا حسن خان ۱۹، ۹۶، ۹۷
 مشیرالدوله نائینی، میرزا نصرالله خان ۱۸
 مشیری، مهوش ۲۸۳
 مصاحب، دکتر علی محمد ۳۶۸
 مصاحب، شمس‌الملوک ۳۶۵، ۳۶۸، ۴۲۴
 مصاحبی نائینی، حسین ۱۱
 مصباح‌زاده، فروغ ۳۹۴، ۴۰۰
 مصدق، حمید ۳۳
 مصدق، محمد ۳۸
 مصر (کشور) ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۴، ۲۲۹، ۲۵۶، ۲۷۳
 مصری، ذوالنون ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۵

- معیرالممالک، دوستعلی خان ۱۷۵، ۱۷۸
 معیری، حسین ۱۱
 معینالتجار، حاج میرزا ۷۴، ۹۷، ۳۳۳
 معین (فرهنگ لغات) ۲۵۴
 مغزی (سکته) ۲۶، ۲۷
 مغولستان (کشور) ۲۱۸، ۳۲۵
 مفتاح، مهدی ۳۳۳
 مفتاح السلطنه ۹۹
 مفتاح الملک ۹۵، ۹۹
 مفتاح الملک، میرزا عبدالرحیم خان ۹۳، ۹۵
 مُفتش ۷۰، ۷۱
 مفتخمدوله ۹۷
 مفسدين فی الارض ۷۵
 مقالات گوناگون (کتاب) ۲۴۱
 مقامایوف، مسلم (شخص) ۲۶۴
 مقوم الملک ۹۶، ۹۹
 مکدول (دکتر) (شخص) ۲۱۵
 مکزیک ۳۳۶
 مکزیکو سیتی (شهر) ۲۷۶
 مکه ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۶
 ملا ۱۵
 ملاح، نرجس مهرانگیز ۱۱۲
 ملامتیان ← ملامتیه (نام فرقه)
 ملامتیه (نام فرقه) ۱۳۲
 ملا نصرالدین (روزنامه) ۸۵
 ملت ۶۴، ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۲۲۹،
 ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۲،
 ۳۱۴، ۳۰۷
 ملک‌آرا، عباس میرزا ۱۹۱
 ملک المتکلمین ۹۵، ۹۸
- ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۵۴، ۱۴۶
 مصطفوی، زهرا ۴۰۶
 مصطفی پور، همدانی ۳۰۴
 مصورالملکی ۳۰۵
 مُضر (نام قبیله عرب) ۱۲۰
 مطالعات تاریخ معاصر ایران (مؤسسه) ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶
 مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها (مرکز) ۲۸۱
 مطبوعات ۳۲، ۳۴، ۶۸، ۲۷۷
 مطبوعات، آزادی ۶۸، ۷۰، ۷۱
 مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ ۳۸۹، ۴۰۷،
 ۴۰۸
 مطبوعات، فصل آزادی ۶۸
 مطیع، علی ۳۳۶
 مظفرالدین شاه (پادشاه قاجار) ۶۴، ۸۳، ۱۷۶، ۲۱۲،
 ۲۴۱
 مظفری ← مظفرالدین شاه قاجار
 معاد رازی، یحیی ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۱
 معاد یا آخرین سیر بشر ۳۳۴
 معایب الرجال (کتاب) ۱۱۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴
 معتمدالملک ۹۵، ۱۰۱
 معتمدالدوله، فرهادمیرزا ۱۱۲
 معتمدالملک، یحیی خان ۱۹۱
 معراج (ماهنامه) ۴۰۶
 معززى، محمدرضا ۳۳۵
 معصومه ایلچی ۲۸
 معصومه خانم (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۷
 معصومیان، سیما ۴۰۸
 معصومیان، مهرنوش ۲۸۳
 معظم‌الدوله، حبیب‌الدوله ۱۷۸
 معظم‌الدوله، حسن ۱۷۸

- ملک پور، جمشید ۲۷۲
 ملک زاده خانم ۱۹۱
 ملکه ایران، فروغ الدوله ← توران آغا ملکه ایران (دختر ناصرالدین شاه)
 ملکه حکمت شعار ۳۴۶
 ملکه هنر ← برومند، ملکه
 ملکه النساء الشواعر ← اعتصامی، پروین
 ملک ← ملک المتکلمین
 ملون (نشریه) ۴۲۱
 ملی ایران (کتابخانه) ۸۳، ۹۵، ۲۵۶
 مُمیز، مرتضی ۳۴۴
 مناقب العارفین (کتاب) ۱۸۴
 مناوی (شخص) ۱۸۵
 منیر ۱۶، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۲
 منتخب الدوله ۲۰۸
 منشیانه ۱۹
 منصور، حلاج، حسین ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۷۰
 منصورى، شمس الحياء ۳۰۵
 منطق الطیر ۳۳۲
 منطق الملک ۹۸
 منظم الملک، میرزا تقی خان ۹۸
 منظور الاجداد، محمدحسین ۲۳۹
 منگنه، نورالهدی ۲۷۶، ۲۷۹
 منوچهر (پیشدادی) ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۲
 منوچهریان، مهرانگیز ۲۷۹
 منوچهری (خیابان) ۳۹
 منهدس، میرزا رضا ۹۹
 منیرالسلطنه (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۷
 موام، سامرست ۳۳۴
 مواهب لدنیه ۳۵۰
 مومتمن الملک ۷۳، ۹۶، ۹۷، ۲۱۰
 موثق (شاهزاده) ۲۵۳
 مور تبه (فرنگی) ۳۲۲
 موزة آزادی ۳۳۶
 موزة ایران باستان ۸۳
 موزة مینیا توری کلارا آبکار ۳۳۵
 موزة هنرهای معاصر ۳۳۶، ۳۴۴
 موزة هنرهای ملی ۳۳۵
 موسوی همدانی، صدیقه ۲۸۴
 مولانا ۳۸، ۳۲۸
 مولیر ۲۳۴
 مولیر (نویسنده) ۲۶۲، ۲۶۳
 مهدوی، اصغر (دکتر) ۱۱۰
 مهدیقلی میرزا ۱۷۴
 مهدی، میرزا ۹۹
 مهرباب (پادشاه کابل) ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲
 مهر تاش، اسماعیل ۳۴۶
 مهر کودکان ۲۸۴
 مهر (ماه خورشیدی) ۱۰۸، ۱۸۸، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۵۸
 ۲۸۵، ۳۴۴، ۳۴۸، ۴۰۶
 مهری آهی ۲۸۲، ۳۲۵، ۳۲۶
 مهستی (شاعره) ۱۰۷، ۲۸۹
 مهین دیلمی، لیلا ۲۸۴
 میخانلییان، ژانت ۲۸۳
 میدان ارک ۸۴
 میراحمد، حسن ۳۸۷
 میرانصاری، علی ۳۱۸، ۳۲۲
 میردامادی، طیبه ۲۱۴، ۲۲۶
 میردامادی، گریس ۲۱۴
 میرزا آقا ۱۰۲

- میرزا آقاخان کرمانی (میرزا عبدالحسین بردسیری) ۶۴، ۱۹۱
- میرزا آقای تاجر ۱۰۳، ۱۰۱
- میرزا جهانگیر ۲۴۸
- میرزا حسن خان، مشیرالدوله نائینی ۹۷، ۹۶، ۱۹
- میرزا علی اصغر خان ۹۶
- میرزا فضلعلی آقا (نماینده آذربایجان) ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۸
- میرزا محمدباقر (پدر ابوالحسن خان پیرنیا) ۲۷۲
- میرزا محمدخان ۹۵
- میرزا مهدی خان (صدراعظم) ۲۶۴
- میرزا نصرالله خان منشی ۱۹۱
- میرزا یحیی (شخص) ۲۴۸، ۹۹
- میرزای شیرازی (خیابان) ۲۶
- میرفخرانی ۳۰۴
- میر محمدصادقی، زهرا ۳۰۴
- میرهادی، توران ۲۸۴
- میرهادی، مریم ۳۹۲
- میزانتروپ (کتاب) ۲۶۳، ۲۶۲
- میزان (ماه) ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶
- میز تحریر ۱۰۱
- میسوین مذهبی ۲۱۳
- مینوی، ماه‌منیر ۲۷۹، ۲۸۰
- مینوی، مجتبی ۲۷۹، ۲۷۲
- مینیاتور ۳۰۵، ۳۰۵، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۶
- میوپاتی (بیماری) ۲۸۶
- مؤتمن ۱۰۰
- مؤتمن‌الملک، پیرنیا، حسن ۹۶، ۲۵۳
- مؤدب‌زاده ایرانی ۲۷۳
- مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۴
- مؤیدالدوله، عبدالحسین میرزا ۲۶۳
- نائینی، میرزا حسین ۱۱، ۱۹
- نائینی، میرزا محمد، مکتوبات ۲۱
- ناتل خانلری ۳۳۱، ۳۷۴
- نادانلیق (نادانی) (کتاب) ۲۶۳، ۲۶۴
- نادر ۲۶۹
- نادر شاه (پادشاه افشاریه) ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۴۱
- نادرشاه، درّه نادری (کتاب) ۲۵۰
- نادرشاه (کتاب) ۲۴۷، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۷۳
- نادرشاه ← درّه نادری (نمایشنامه)
- نازعات (نام سوره) ۱۴۹
- ناساتو (شهر) ۱۸۵
- ناصرالدین شاه (پادشاه قاجار) ۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۴۰
- ۲۴۱، ۲۶۱، ۲۷۲، ۳۳۱
- ناصر خسرو ۳۱۹، ۳۲۰
- ناصر خسرو (خیابان) ۲۰، ۸۷
- ناصری، تاج‌السلطنه (دختر ناصرالدین شاه) ۱۸۷، ۱۹۶
- ۱۹۷، ۲۰۸
- ناصریه، (خیابان) ۸۴
- ناصری ← ناصرالدین شاه (پادشاه قاجار)
- ناطق، هما ۱۰۸، ۱۷۱
- ناظرزاده کرمانی ۲۷۹
- ناظری ۳۰۴
- نامنامه موسیقی ایران زمین ۳۴۳
- نامور، رحیم ۲۲۵
- نامها و نامدارهای گیلان (کتاب) ۲۷۲
- نامه بانوان (نشریه) ۲۴۲، ۲۷۵
- نامه بانوان (روزنامه) ۱۱۳
- ناهاپتیان ۳۰۵
- نایتینگل، فلورانس (شخص) ۲۲۱

- نبوی، اشرف خانم ۲۱۴
 نجف خانی، محبوبه ۲۸۳
 نجف‌زاده بارفروش، محمداقر ۳۳۶، ۳۳۹
 نجفی، محمدعلی ۳۳۹
 نجم‌آبادی، افسانه ۱۱۲، ۱۷۲، ۲۴۲، ۲۴۵
 نجم‌آبادی، مرتضی ۹۳
 نجیبه (همسر ناصرالدین شاه) ۱۹۰
 نجید، ابوعمر، ۱۵۹
 نخستین مدارس میسیون‌های آمریکایی در ایران (کتاب) ۲۴۰
 نخشبی، ابوتراب ۱۱۷
 ندا (فصلنامه) ۴۰۶
 ندای زنان (هفتگی) ۳۹۲
 ندای وطن، (روزنامه) ۱۰۴
 نرجس (فصلنامه) ۴۰۶
 نرماشیر (شهر) ۱۹۰
 نریمانف، نریمان ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۳
 نزهت، ایران ۲۲۳
 نساج، خیر ۱۶۶
 نسخ خطی ۴۱، ۶۴، ۳۸۵
 نسخه خطی ۳۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۳۴۹
 نسوان شرق (نشریه) ۱۱۳
 نسوان وطنخواه (نشریه) ۱۱۳، ۳۹۶
 نشاطی، امین ۱۰۹
 نشر تاریخ ایران (انتشارات) ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۷۲
 نشر دانش، (مجله) ۸۳، ۱۷۱
 نشرنو (انتشارات) ۱۷۸
 نصرآبادی، ابوالقاسم ۱۶۲
 نصرالله، حاج شیخ ۷۹
 نصرالله خان، مشیرالدوله ← مشیرالدوله، نائینی
- نصرت‌الله‌خان
 نصرت‌الله‌خان سردار امجد ۲۵۲
 نصرت‌الله ← عمیدالسلطنه
 نصره‌السلطان، علیخان ۹۳، ۹۵
 نصیرالدوله ۱۱۲
 نصیرالممالک ۹۸
 نصیری‌فرد، حبیب‌الله، ۳۴۰
 نظام‌السلطان (داماد ناصرالدین شاه) ۲۶۲
 نظام‌الملک (خواجه) ۲۹۷
 نظام‌الملک، کاظم‌خان ۱۹۱
 نظامنامه ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۹۵
 نظام وفا ۳۶۵
 نظامی گنجه‌ای ۳۴۳
 نظر آهاری، عرفان ۲۸۳
 نمه کودک (مجله) ۲۸۴
 نجات‌الانس (کتاب) ۱۸۵
 نفیسی، ابوالقاسم ۳۶۵
 نفیسی، سعید ۱۰۸، ۲۸۸، ۳۱۹، ۳۲۸
 نقاشان ۸۵، ۳۳۶
 نقاشی ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۱۸۵،
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۳۶، ۳۴۴
 ۳۴۷، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۲۴، ۴۲۵
 نقاشی (کاغذ) ۱۹
 نقره (فلز) ۱۴۱، ۱۴۲
 نقش زن در فرهنگ و تمدن ایران (کتاب) ۲۴۱
 نقشه‌جات ۹۰، ۹۲، ۹۳
 نقل مجلس ۳۵۰، ۳۵۲
 نقیب‌الممالک ۲۸۹
 نگارخانه کیش ۳۴۴
 نگارخانه برگ ۳۴۴

- نگارخانه سبز ۳۴۳
نگرش و نگارش زن (انتشارات) ۱۷۲، ۲۴۲
نمازی (شادمان)، فرنگیس ۳۳۴
نمایشی، آقاداتی (شخص) ۲۶۴
نمل (سوره) ۱۶۶
نمین (شهر) ۱۷
نوا، جعفر ۳۰۵
نوامبر (ماه میلادی) ۲۴۰
نوایی، عبدالحسین ۱۹۱
نویا و گان ایران (مجله) ۲۸۴
نویا، نشر (انتشارات) ۲۷۳
نوح ۱۱۸
نوربخش ۳۳۱، ۳۷۴
نور جهان (انتشارات) ۲۳۹
نور، دکتر رضا ۳۸۶
نورعلی خان برومند ۳۴۶
نوروز ۹، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۵، ۳۸۱، ۳۸۳
نوروز (نشریه) ۲۶۴
نوری، ابوالحسین (شیخ) ۱۵۲، ۱۵۳
نوری اعظام السلطنه، ابراهیم ۹۳
نوری، حاج شیخ فضل‌الله ← آقا شیخ فضل‌الله نوری
نوری، شیخ فضل‌الله ← آقا شیخ فضل‌الله نوری
نوری، صفیه (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
نوری مفتاح‌الملک، عبدالرحیم ۹۳
نوری، میرزا آقاخان (صدراعظم) ۱۹۱
نوری نشاط، سعید ۳۲۳
نوری، هادی ۳۳۱
نوزاد فریدون ۲۷۲
نوش‌آفرین خانم (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۷
نوبین (انتشارات) ۲۷۳
نهایندی (دکتر) ۲۳
نهیض آزادی زنان ۲۴۲، ۳۹۶
نهیض بانوان ایران ۳۶۷
نهیض جنگل ۲۷۲
نی داوود، مرتضی ۳۴۲
نیری، صفورا ۲۸۳، ۴۲۱
نیشابور (نام شهر) ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۳
نیکلسون (شرقشناس) ۱۸۵
نیل فروشان ۳۰۴
نیما (آماذگی) ۲۰
نیمه دیگر (کتاب) ۲۴۱
نیوجرسی (ایالت آمریکا) ۲۲۰
نیویورک (شهر) ۱۷۲، ۲۲۱، ۲۴۵، ۳۲۵
واسع، محمد ۱۵۱
واشنگتن، جرج (رئیس جمهور آمریکا) ۲۲۹
واشنگتن (نام شهر) ۱۰۹
واعظنیا، پانته‌آ ۴۲۳
وایشم (شخص) ۲۳۶
وثوق‌الدوله ۹۶، ۹۷، ۱۹۷
وجدانی، ع ۳۶۵
وجه‌الدوله (شاهزاده) ۲۴۸
وحدت، اختر ۳۴۵
وحید (مجله) ۱۰۸
وزاق، ابوبکر ۱۴۱
ورشو (شهر) ۱۰۰
وزارت امور خارجه، سالنامه (سالنامه) ۱۹۶
وزارت پیشه و هنر ۳۳۴
وزارت دادگستری ۳۶۷
وزارت علوم ۶۸، ۶۹، ۹۴

۴۷۲ ◀ گلزار خاموش

- هنر فر (شخص) ۳۰۵، ۳۰۴
 هنرمندان (قطعه‌ای در بهشت زهرا) ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۷
 هنرهای تزئینی (موزه) ۳۴، ۳۹
 هوس، ژان ← یان (شخص)
 هوشنگ (پادشاهی در شاهنامه) ۱۹۷، ۳۵۴
 هوگو، ویکتور ۲۳۴
 هیئت وزراء ۸۲، ۱۹۵
 هیتلر، آدولف ۲۹۴
 یادنامه بانوی مجتهدة حجة الاسلام والمسلمین سیده
 نصرت امین ۳۲۴
 یادنامه پروین اعتصامی ۳۱۹
 یادهای سبز ۳۲۹
 یان (شخص) ۲۵۵
 یاورى، اسدالله ۲۷۳
 یپرم (مسبو) ۲۶۱
 یثربی، رویا ۲۸۳
 یحیی، حاج میرزا ۹۹
 یحیی، شاهزاده (ثقة السلطنة) ۷۶، ۷۷
 یحیی میرزا، شاهزاده، نواب والا ۷۶، ۷۷
- یزید، احمد (کاتب) ۱۶۳
 یغمای جندقی (دیوان اشعار) ۷۰
 یغمایی، پروانه ۳۴۵
 یغمایی، حبیب ۳۴۵
 یقیکیان، گریگور ۲۶۴، ۲۷۳
 یک پاییز و دو بهار ۳۳۰
 یکشنبه (روز) ۶۹، ۱۹۵
 یمن ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۵۷، ۳۶۱، ۳۶۳
 یمین الدوله، حسینعلی میرزا ۱۷۷
 یوسف (ع) (نام نبی) ۱۳۳
 یوسف میرزا ۱۰۰
 یوسف و زلیخا ۳۴۴
 یوشی، عایشه خانم (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۶
 یوشی، لیلی (همسر ناصرالدین شاه) ۱۷۷
 یونان (کشور) ۲۱۹
 یونسکو (مؤسسه) ۲۴۰، ۳۲۲، ۳۴۹
 یهبالله الحیشیه ۳۵۰

تصویرهای بخش اول: به یاد بانو راضیه دانشیان



راضیه دانشیان، اصفهان، ۱۳۷۵



راضیه دانشیان، محمد گلبن، مازندران، ۱۳۷۰



راضیه دانشیان، بهزاد گلبن، اردستان، ۱۳۷۵



راضیه دانشیان، محمد گلبن، اصفهان، ۱۳۷۵



راضیه دانشیان، محمد گلبن، اردستان، ۱۳۷۵



ادانشان
تاریخ - ۷۶

نمونه نقاشی‌های راضیه دانشیان



اردانبار
نشان - ۷۴

نمونه نقاشی های راضیه دانشیان



نمونه نقاشی‌های راضیه دانشیان



اصطلاحات

نمونه نقاشی‌های راضیه دانشیان (بهزاد گلبن)



سنگ مزار راضیه دانشیان، قطعه ۸۸ هنرمندان، ردیف ۱۴۳، شماره ۵

مجموعه مدنی از طرف مجمع اسلام بنف اشرف خیزه طراز اول بود که بر طبق قانون
مصالح بایت و از مجلس حضرت داشت باشند و ابتدا به این است از طرف مجلس
دعوت شد و سپس از طرف مردم باقیات چندی دوره به است تعیین نیز
انتخاب گردید - نظر به تفریق که بعد از طایر موعدهای به حزب در امتدادی در
داشتند مردم مدنی نیز تعیین به کن هیئت شد
حیز از ابتدای جوانی در خراسان وارد حزب شد در حکومت در مردم و موقوف
در باره که طایر این هیئت بود در جوانی نیز عهدام - در سنه ۱۳۳۲
همی ترقی از خراسان به سمت ولایات مکن منقب شد و وارد مجلس گردید
در مجلس مردم باز طایر دو حزب وجود داشت و با هم کثرت با اعتبار بود
اما این دو حزب اشکال به دو قسمت قسیم شده بود - یکی قسمت مدنی و دیگر
قسمت روحانی و اختلاف قوی مابین آن دو پدید آمد - مردم مدنی و
مجموعه مدنی که طایر از آن و چون در میان دو حزب است اخیر بودند و کمی تا کمی با هم
مذاکره می نمودند و آنکس برینا تا رسیدن مردم و مردم بسیار لا سوادند و
همین از رحیل حزب هم اول بودند از موقوفات و سایر موقوفات و اینست که

تصویرهای بخش سوم: مقالاتی درباره زنان



انیس الدوله در لباس رسمی

تعام مع حضرت ارف بهمان نامشیر الوداد و مہمت عظمیٰ
 خود توقیر مرقومہ صادرہ ارگانیہ - ہزار ہفتاد و ہشت ہزار
 معلوم شد اینہ قرآن علیہ الامکان از اول صہبہ پہلیہ اجرا خواہد گشت
 اینک استہی داد و گورہ ہر جمع دلو و حوت کتہہ را کہ در چند بودہ سال گذشتہ
 یکسے خواندہ داری آمدہ و نام اخوان در شہرہ کادریاقت داشتہ اند و کلاً
 فرمایند خواندہ تادیبہ کتہہ کہ با وصیت کتہہ عظیمہ بزرگہ از طرف حضرت
 حضرت ارف محبوب خواہد بود
 از دستہ در چندم جریان مهام جلیلہ ہائیک ازاد اینہ خانوادہ محمود فاطمہ
 سعادت ہموارہ نسبت برادر بقہ اوسیم محام سعادت عظمت حضرت
 لہ تعالیٰ سہ اورد بیع ہفتہ)

جولہ لورسط منہ اران
 در روز ہفتہ ہجری ۱۲۸۱
 سعادت حضرت برادر ہفتہ

مقام محترم ریاست در آذربایجان
 تبریز
 شماره ۱۴۴۵
 تاریخ ۱۴۴۵
 در آن سگواران فرزند هار از آن فرزند نهدا طرف حضرت ارف

در مورد این امر در وقت حکم است خیار این
 و در وقت در حقوق خود بعد از آن که در آن حواله

رحمت
 این به لایق حواله شود
 حضرت ارف در وقت
 این به لایق تالاق که در وقت

باید عملت در آن وقت
 در آن وقت
 این به لایق تالاق که در وقت
 این به لایق تالاق که در وقت

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like "بسم الله الرحمن الرحیم" and other religious or administrative text.

تصویر صفحه نخست متن نامه تاج السلطنه به قوام السلطنه



تاج السلطنه



کمال الملک و شاگردانش، نفر دوم از راست: سلیمان سپهبدی



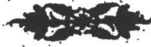
کمال‌الملک در جمع شاگردان صنایع مستظرفه، نفر سوم ایستاده از چپ: سلیمان سپهبدی

تاریخدن گونور بلیش احوالات در

نادرشاه



(دراما ۴ مجلیسه ۷ پرده ده)



مؤلفی

(دوكتور زریمان بك زریمانوف)

(۲ نبعی چاپ)

شرکت برادران اوسخوف باکو

قیمتی قیك

تاریخ هجری ۱۳۳۱ ❁❁ ۱۹۱۳ تاریخ میلادی

اوسخوف او قزاقشیرینک الکتریف مطبعه سینک طبع اولدی

Баку, электро-тип. Вр. Оруджовська.



پروین اعتصامی

سال سیم

شماره دوم

عالم‌نشین

۱۳۰۱

هر دو ماه یک شماره طبع میشود

ربیع الاول ۱۳۴۱ - عقرب ۱۳۰۱ - نوامبر ۱۹۲۲

در تحت نظر مجمع فارغ التحصیلان مدرسه عالی اقامیه امریکائی ایران بیت ان

صاحب امتیاز - نوانه خانم صفوی

وجه اشتراك

۲	قران	تک نمره
• ۱۰		ایونه سالانه در مرکز
• ۱۲		ایونه سالانه در خارج

قیمت اعلانات

صفحات اول	صفحات آخر
یک صفحه ۳۰ قران	۲۵ قران
نصف صفحه ۲۵ قران	• ۱۵
ربع صفحه ۱۵ قران	• ۱۰

محل اداره : طهران - مدرسه عالی امریکائی

محل توزیع - مطبعه فاروس . خیابان لاله زار - مغازه انصاف آقا بابا

وکیل ما در وشت - خانم بهر تاج رختان مفتشہ مدارس کیلان و طوالش

مطبعه « فاروس » طهران

'Abdollāh Lorestāni. The yearbook of Ispahan women's high school	304
Jamshid Kiyānfar. A response to "The Civil epistle" (on multiple wives, women's veil and divorce)	306
'Ali Mīr-Ansāri. Parvīn E'teṣāmi: The women's queen poets	318
Maryam Aqā-sheykh / Sa'īd Nurī. The famous women of Iran in the past two decades	323
Parvīn Estakhrī. <i>Kheyṛāt-e ḥesān</i> (A biography of the famous women in islamic period)	349
Mehri Behfar. A review on the concept of woman in <i>Shāhnāmeḥ</i>	354
Sa'īdeh Dārestānī. <i>'Ālam-e Zanān</i> (The women's world magazine)	365
Sediqeh Dowlatābādi. "Serājonnesā": Passionate of persian language and culture	384
Leylā Rastegār. Women's printed matter in a half century	388
Farībā Farshād-mehr. The Iranians scoffing-writer women	409
Helenā Golnežād. A report of Mrs Shamsolmoluk-e Moṣāḥeb to Malekoshsho'arā-ye Bahār	424
Index	429
Pictures	473

Chapter III. For Women

Iraj Afshār. The women's writings in Qājār Period	107
Azād Borujerdi. The Woman in the <i>Memorial of Saints</i> of 'Attār-e Neyshāburi	114
Nāseroddin Parvin. <i>Ta'dīb al-rijāl</i> in response to anti- feministe <i>Ta'dīb niswān</i>	171
Mohammad-Rasul Daryā-gasht. Anīsoddowlah, the Favorite of Nāşeroddīn shah	175
A. Rouhbakhshan. <i>Rabi'ah 'Adawīya</i>	179
Sirus Sa'dvandiyān. A complaint statement of her Superior excellency to the respectable Prime Minister	187
Gholāmrezā Salāmi. "The women's World", A special magazine on women's problems	211
Farāmarz Tālebi. Tājemāh Afāghoddowleh, the first translator of the women's plays in Iran	247
Māziyār 'Aliyārī. Journalism of women: A thesis	274
Seyyed-Farid Qāsemi. "The today's thought": The publication of Journalist and author women	276
Seyyed-'Ali Kāshefi. Senders: women, receivers: children	281
Behzād Golbon. The Year book of Iran's women	287
Hāni Golnezhād. An unknown epistle: A response of lady Vazīrī to the manifesto of Seyyed-Żiyā'	294

Contents

Foreword	9
Chapter I. In memory of Rāziyeh Dānešiyān	
Mohammad Golbon. How my wife lived and how she passed away	15
Seyyed-Farid Qāsemi. Patient and Magnanimous	30
Farāmarz Tālebī. When crying starts	33
M.-Mansour Āšemī. An excuse to compensate the failure	36
A. Rouhbashshan. A learned lady of ours times	40
Aḥmad Shakīb-Āzar. You can not make the past come back by crying	43
Seyyed Bahman Olfatī. In this extensive water	45
J. Azar. An everlasting fire	47
Mohammad Mokhtārī. Bereavement for Golbon	50
M. Golbon. Some poemes for my wife.	51
Chapter II. Sample of writings	
An Introduction on "night paperism" and tracts in constitutional Revolution Period in Iran	63

FOREWORD

My wife, Mrs. Rāzieh Dāneshian (Golbon) passed away in March 23, 1999 after 35 days struggle in the hospital and left us alone and bereaved.

One day in March 2000, in a gathering we decided to prepare a memorial for her. All our friends appreciated the idea and each one undertook a portion of the job. Now this memorial is prepared under the sincere effort and it consists of 3 different chapters.

- 1- The memorial written by several of our friends, contain some of her own writings and several pictures.
- 2- Two articles which is a joint work of mine and her and another one is a preface of a book which has not been published yet.
- 3- Miscellaneous articles concerning the women.

In fact her demise was an excuse for us to research and study regarding present situation of the women of today in our society and the past in Iran. By this articles, we hope that her soul remain in peace and that the articles are a small directory regarding the Iranian women.

At the end, I deem it my duty to appreciate all those who expressed their condolences to me and our son, Behzad, and thank them for assistintg me to prèpare this memorial.

Golzār-e xāmūš

(The Died out Garden)

**A Miscellany in memory of Lady
Rāziyeh DĀNEŠĪYĀN**

Edited

by



Mohammad Golbon

Tehran, Našr-e Rasāneš

2001

